عبدالحمید ابوالحمد

مبانی سیاست

جلد نخست

با دگرگونی کامل

انتشارات توس
«۳۰۳»

مبانی سیاست

(جامعه‌شناسی سیاسی)

جلد نخست

چاپ هفتم با دگرگونی و افزایش‌ها

تعریف و عرصه‌ی سیاست، نفوذ، قدرت، کشور، ملت، دولت،
شخصیت‌ها، نظام‌ها، نهادها و نیروهای سیاسی

اثر
عبدالحمید ابوالحمد
استاد دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

ابوالحمد، عبدالحمید، ۱۳۰۹ -
مبانی سیاست (جامعه‌شناسی سیاسی) / اثر عبدالحمید ابوالحمد.ــ [ویرایش؟].ــ تهران: توس، ۱۳۷۶ -
ج.ــ (انتشارات توس؛ ۳۰۲)
ISBN 964-315-302-9
:(ج.۱)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
ص.ع. به فرانسه:
Abdolhamid abolhamd.
Introduction a la Politique
این کتاب در سال ۱۳۵۳ با عنوان «علم سیاست» توسط دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی منتشر شده است.
کتابنامه.
مندرجات: ج.۱. تعریف و عرصه‌ی سیاست، نفوذ، قدرت، کشور، ملت، دولت، شخصیت‌ها... .ــ
ج. ۱ (چاپ نهم: ۱۳۸۲).
۱. علوم سیاسی. الف. عنوان. ب. عنوان: علم سیاست. ج. عنوان: جامعه‌شناسی سیاسی.
۸ع۲الف/ JA۷۱ ۳۲۰
۱۳۷۶
کتابخانه ملی ایران ۲۲۰۲-۷۷م

□ **مبانی سیاست (جامعه‌شناسی سیاسی)**
□ عبدالحمید ابوالحمد
□ چاپ نهم، ۱۳۸۲
□ چاپخانهٔ حیدری
□ شمارگان: ۳۳۰۰ نسخه
□ انتشارات توس، تهران، اول خیابان دانشگاه، تلفن ۶۴۶۱۰۰۷، دورنگار ۶۴۹۸۷۴۰
نشانی اینترنت: www.ToosPub.com پست الکترونیک: E-mail: tus@safineh.net

شابک ۹-۳۰۲-۳۱۵-۹۶۴ ISBN 964-315-302-9

پیش‌گفتار چاپ هفتم مبانی سیاست

از چاپ ششم این اثر در بهمن ۱۳۷۰ تاکنون (دی ۱۳۷۶) دگرگونی‌های بسیار د
(عرصه‌ی) سیاست جهان پدید آمد و این چاپ می‌بایست با بازبینی کامل، حروف‌چینی
تازه و با آوردن روی‌دادهای سیاسی بزرگ منتشر شود و ناشر نیز چنین مـی‌خواست
ولی فرصت نشد از این رو در این چاپ بی‌این که سراسر ایـن کـتاب از نـو بـازبینی
حروف‌چینی شده باشد، برخی از تازه‌های سیاسی مهم در پیوستی در پایان کتاب آورد
شد. در این پیوست درباره‌ی فروریختن نظام سیاسی شوروی پیشین، حضور تنها یک
ابرقدرت در جهان امروز، جایگاه کنونی سازمان ملل متحد، جایگاه جهان‌نگری و مرا
و مسلک در سیاست، فروریزی نظام‌های سیاسی کشورهای کمونیست دیگر، دگرگونی
نقشه‌ی سیاسی اروپا، نظام‌های سیاسی جهان سوّم، نوشته‌های تازه در زمینه‌ی قدرت
نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران پس از بازنگری قانون اساسی، به‌کوتاهی سخن رفت
است.

کتابنامه‌ی تازه‌ای نیز از کتابهای منتشر شده میان چاپ ششم و چاپ هفتم و در پیون
با سیاست، در پایان کتاب افزوده شد. آوردن این کتاب بیش‌تر به منظور آگاه ساختن
خوانندگان و دانشجویان با نام این نوشته‌ها است و نه پذیرفتن ارزش یا سودمندی آن‌ها
داوری مؤلف در این باره همان است که در آغاز کتابنامهٔ چاپ ششم آورده است.

عبدالحمید ابوالحمد

تهران، دی ۱۳۷۶

انتشارات توس
«۳۰۳»

مبانی سیاست

(جامعه‌شناسی سیاسی)

جلد نخست

چاپ هفتم با دگرگونی و افزایش‌ها

تعریف و عرصه‌ی سیاست، نفوذ، قدرت، کشور، ملت، دولت،
شخصیت‌ها، نظام‌ها، نهادها و نیروهای سیاسی

اثر

عبدالحمید ابوالحمد

استاد دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

ابوالحمد، عبدالحمید، ۱۳۰۹ ـ
مبانی سیاست (جامعه‌شناسی سیاسی) / اثر عبدالحمید ابوالحمد.ــ [ویرایش؟].ــ تهران:
توس، ۱۳۷۶ ـ
ج.ــ(انتشارات توس؛ ۳۰۲
ISBN 964-315-302-9 :(ج.۱)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
ص.ع. به فرانسه: Abdolhamid abolhamd.
Introduction a la Politique
این کتاب در سال ۱۳۵۳ با عنوان «علم سیاست» توسط دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی منتشر شده است.
کتابنامه.
مندرجات: ج.۱. تعریف و عرصه‌ی سیاست، نفوذ، قدرت، کشور، ملت، دولت، شخصیت‌ها... .ــ
ج. ۱ (چاپ نهم: ۱۳۸۲).
۱. علوم سیاسی. الف. عنوان. ب. عنوان: علم سیاست. ج. عنوان: جامعه‌شناسی سیاسی.
JA۷۱/ ۸ع۲الف ۳۲۰
۱۳۷۶
کتابخانه ملی ایران م۷۷ـ۲۲۰۲

□ **مبانی سیاست (جامعه‌شناسی سیاسی)**

□ عبدالحمید ابوالحمد

□ چاپ نهم، ۱۳۸۲

□ چاپخانهٔ حیدری

□ شمارگان: ۳۳۰۰ نسخه

□ انتشارات توس، تهران، اول خیابان دانشگاه، تلفن ۶۴۶۱۰۰۷، دورنگار ۶۴۹۸۷۴۰

نشانی اینترنت: www.ToosPub.com پست الکترونیک: E-mail: tus@safineh.net

شابک ۹ـ۳۰۲ـ۳۱۵ـ۹۶۴ ISBN 964-315-302-9

پیش‌گفتار چاپ هفتم مبانی سیاست

از چاپ ششم این اثر در بهمن ۱۳۷۰ تا کنون (دی ۱۳۷۶) دگرگونی‌های بسیار د (عرصه‌ی) سیاست جهان پدید آمد و این چاپ می‌بایست با بازبینی کامل، حروف‌چینی تازه و با آوردن روی‌دادهای سیاسی بزرگ منتشر شود و ناشر نیز چنین می‌خواست ولی فرصت نشد از این رو در این چاپ بی‌این که سراسر این کتاب از نو بازبینی حروف‌چینی شده باشد، برخی از تازه‌های سیاسی مهم در پیوستی در پایان کتاب آورد شد. در این پیوست درباره‌ی فروریختن نظام سیاسی شوروی پیشین، حضور تنها یک ابرقدرت در جهان امروز، جایگاه کنونی سازمان ملل متحد، جایگاه جهان‌نگری و مرا و مسلک در سیاست، فروریزی نظام‌های سیاسی کشورهای کمونیست دیگر، دگرگونی نقشه‌ی سیاسی اروپا، نظام‌های سیاسی جهان سوّم، نوشته‌های تازه در زمینه‌ی قدرت نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران پس از بازنگری قانون اساسی، به‌کوتاهی سخن رفته است.

کتابنامه‌ی تازه‌ای نیز از کتابهای منتشر شده میان چاپ ششم و چاپ هفتم و در پیون با سیاست، در پایان کتاب افزوده شد. آوردن این کتاب بیش‌تر به منظور آگاه ساختن خوانندگان و دانشجویان با نام این نوشته‌ها است و نه پذیرفتن ارزش یا سودمندی آن‌ها داوری مؤلف در این باره همان است که در آغاز کتابنامهٔ چاپ ششم آورده است.

عبدالحمید ابوالحمد

تهران، دی ۱۳۷۶

فهرست

پیشگفتار چاپ نخست

آموزش و اصطلاح «علم سیاست» در جهان تازه است[1] و تا گذشتهٔ نزدیکی تقریباً در همه جای دنیا آن را بـه صورت جمع یعنی «علوم سیاسی» می‌آموختند و بکارمی‌بردند. زیرا تا آن‌وقت ازنظرپژوهشگران ومتفکران علوم‌اجتماعی «سیاست» خود بـه تنهایی نمی توانست مـوضوع تحقیق و بررسی مستقل بـاشد و یك رشته تحقیقات نسبتاً همگون را «علوم‌سیاسی» می‌نامیدند. مثل مسائل‌سیاسی روز، اندیشهٔ سیاسی، افکار عمومی ، تاریخ دیپلماسی ، روابط بین الملل، نهادهای بین المللی و نظایر آن. اکنون اغلب سیاست شناسان به‌این اندیشه‌گرویده‌اندکه سیاست می‌تواند موضوع علم‌مستقلی باشد وازمیان اینان‌کسان بیشتری هستهٔ این‌علم را بررسی قدرت دولتی و فن کشورداری می‌دانند وکسان‌کمتری شناختن هرگونه قدرتی را در جامعهٔ انسانی و چگونگی به دست آوردن آن را موضوع علـم سیاست می‌دانند. در این کتاب سیاست به مفهوم‌گستردهٔ آن پذیرفته شده است.

با این که «علم سیاست» جوان است کتاب‌های فراوانی در این باره به زبان‌

۱ـ مثلا آموزشی به نام «علم سیاست» یا «جامعه شناسی سیاسی» نخستین بار در سال ۱۹۵۶ در پاریس آغاز شد. نقل ازصفحهٔ یك «جامعه شناسی سیاسی» تألیف مارسل پره لو استاد «جامعه شناسی سیاسی» دانشگاه پاریس.

های اروپائی نوشته شده است. پاره‌ای از این کتاب‌ها به فارسی ترجمه شده است. از میان آنها چند کتاب درسی دانشگاهی است و بسیار سودمند است . لهذا کوشش کرده‌ام که از دوباره کاری پرهیز شود و مطالبی را که درآن کتاب‌ها می‌توان یافت در این کتاب تکرار نگردد.

لازم به یادآوری است که امروز در بیشتر کشورهای غربی اصطلاح «علم سیاست» مترادف با اصطلاح «جامعه شناسی سیاسی» است و در بعضی از کشورها مثلا فرانسه «اصطلاح جامعه شناسی سیاسی» رایج‌تر از اصطلاح «علم سیاست» است . اغلب سیاست شناسان این دو اصطلاح را یکی می‌دانند ، زیرا این یا آن اصطلاح از مسائل یکسانی بررسی می کنند[۲]. به این دلیل ساده که تحقیقات مربوط به روابط انسانی واجتماعی وقتی می‌تواند به نام تحقیقات علمی پذیرفته شود ونام علم به‌آنها اطلاق شودکه از روش‌های علمی : مصاحبه، پرسشنامه، نمونه‌گیری، بهره‌گیرند و بر مشاهدهٔ واقعیات اجتماعی استوار باشند. این رشته از تحقیقات را خواه «علم سیاست» بنامیم و خواه «جامعه شناسی سیاسی» موضوع تحقیق و نتیجه‌های پژوهش یکسان خواهد بود و اگر اختلافی میان دو تحقیق در این زمینه دیده می‌شود از روش وطرزکار محقق ناشی می‌شود ونه از ماهیت موضوع تحقیق.

درقرن ما به ویژه درنیمهٔ دوم قرن بیستم پیشرفت‌های بسیاری درهمهٔ رشته‌های

۱ــ «اصول‌علم‌سیاست» تألیف موریس دوورژه، ترجمهٔ ابوالفضل قاضی، «مقدمه‌ای برعلم سیاست» تألیف هارولد لاسکی ترجمهٔ منوچهر صفا و «جامعه وحکومت» تألیف مك آیور، ترجمهٔ ابراهیم علی‌کنی ازکتابهای درسی‌اندکه به ترتیب در دانشگاه‌های فرانسه، انگلیس وآمریکا تدریس می‌شود. مشخصات کامل این‌کتابها و سایرکتابهای مربوط به سیاست در پایان این تألیف در «کتابنامه» آمده است.

۲ــ نگاه‌کنید به صفحات ۵ تا ۸ «جامعه شناسی سیاسی» مارسل پره‌لو، مشخصات این‌کتاب در زیرنویس شماره ۲ همین صفحه داده شده است.

PRELOT (Marcel) — Sociologie Politique — Précis Dalloz, 1973, PP. 5–8.

علوم طبیعی و علوم اجتماعی پیدا شده است و این پیشرفت‌های علمی به نوبهٔ خود انگیزهٔ مهمی برای تغییر دادن محیط سیاسی بوده است. ولی راست نیست اگر بپنداریم که مجموع پیشرفت‌های علمی و فنی از اهمیت سیاست کاسته و جانشین آن گردیده است. همچنین راست نیست اگر بپنداریم که هدف پژوهش‌های سیاسی تنها کشف و تجزیه و تحلیل قدرت‌ها و روابط قوا در جامعه و عرضه‌کردن آن به همگان به منظور بالا بردن دانش عمومی است. یعنی چه بخواهیم و چه نخواهیم نتایج پژوهش‌های سیاسی نمی‌تواند کاملا بی‌طرف بماند و «علم سیاست» باید خود را با تغییرات غول آسای جامعهٔ بشری تطبیق دهد و کوشش کند که برتری خود را نسبت به این دگرگونی‌ها برقرار سازد تا بتواند نتایج پیشرفت‌های اقتصادی، علمی و فنی را در خدمت تمام جامعه درآورد که همگان از آن سود برند. چون جهان امروز به کشور ـ ملت‌های گونه‌گون تقسیم شده است و کشور ـ ملت مهم‌ترین عرصهٔ زندگی اجتماعی و سیاسی است، هدف عمدهٔ سیاست را می‌توانیم حفظ امنیت خارجی کشور و تأمین عدالت داخلی آن بدانیم. در این صورت سیاست برای تحقق هدف وهدف‌هایش به وسیله نیاز دارد. به زبان دیگر سیاست صرفاً «علم» واطلاعات علمی نیست بلکه «عمل» است و در هر «عمل» رابطه میان وسیله وهدف بسیار مهم است. این رابطه را درسیاست چندین گونه می‌توان سنجید، که دوگونهٔ آن مهم‌تر است :

یکم این رابطه می‌تواند در پیوند اخلاق با سیاست ارزیابی شود. قلمرو اخلاق در مفهوم گستردهٔ آن «بد» و «خوب» یا «پسندیده» و «ناپسند» است. اغلب مردم در قضاوت‌های سیاسی اعتقادات اخلاقی‌شان را دخالت می‌دهند. سخن برسر این نیست که سیاست نمی‌تواند با ضابطه‌های اخلاقی سنجیده شود. بلکه سخن بر سر این است که هدف آن دو اغلب یکی نیست. اخلاق در درجهٔ اول امری است شخصی ودرونی که هر فردی برحسب اصولی که بدان معتقد است مسئولیت رفتار خود را به عهده می‌گیرد. در حالی که سیاست پیش از همه امری است اجتماعی و همگانی و آن که در این راه گام می‌گذارد، آگاهانه یا ناخودآگاه زندگی خود را

جزیی از سرنوشت گروه، طبقه یا اجتماعی که بدان تعلق دارد می‌داند. آن که به اصول اخلاقی اعتقاد دارد خود را ملزم به عمل بدان می‌داند و این الزام و انضباط درونی و شخصی است. درحالی که دستورات سیاسی به صورت قانون از طرف قانونگذاران به نام اجتماع به فرد تحمیل می‌شود و درصورت سرپیچی با زور وی را وادار به اطاعت می‌کنند. ضابطهٔ انضباط وزور به‌آسانی می‌تواند مرز اخلاق و سیاست را مشخص کند. گاهی اخلاق اکثریت مردم کشور ممکن است با اخلاق مسؤولان سیاسی یکی باشد. در این صورت میان وسیله وهدف ازنظر اخلاقی واز نظرسیاسی تضاد وجود ندارد. ولی همیشه وضع چنین نیست.

دوم رابطهٔ میان وسیله وهدف ممکن‌است ازجهت فایدهٔ عملی بررسی شود. در این رابطه مسئله این است چه وسایلی می‌توان بکار بست تا به قدرت رسید و پس‌از رسیدن به قدرت‌آنرا ازدست نداد. ممکن است این رابطه مربوط به عرصه‌های کوچك‌تری باشد. مثلا چه وسایلی لازم‌است تا هدف تعیین‌شده دریك کارخانه ویا مؤسسه تحقق یابد. از این نظرسیاست فن وهنر است. بازیگر ومسؤول سیاسی برای رسیدن به هدف یا شخصاً تصمیم می‌گیرد و یا مشاوران وکارشناسانی وی را درگرفتن تصمیم یاری می‌دهند. دشواری تصمیمات سیاسی از این جا پیدا می‌شود که به درستی نمی‌دانیم چه وسایلی برای تحقق هدف یا هدف های پیش بینی شده لازم است. چون تنها در عمل است که می‌توانیم به‌کمبود وسایل پی ببریم و به نارسایی نظریه‌ها وبرنامه‌ها آشنا شویم. درسیاست هرگونه رابطهٔ وسیله‌ـهدف نه‌تنها هدف‌های مورد نظر را ممکن است دربرگیرد بلکه همیشه نتایج پیش بینی نشده‌ای به همراه داردکه تصمیم‌گیرندهٔ سیاسی باید مسؤولیت آنها را هم به عهده بگیرد. مسؤولیت و تعهد واقعی در سیاست قبول خطر است بدون این‌که نتایج این خطر تضمین‌شده باشد وعزم جزم است بدون‌اینکه یقینی‌به‌پیروزی باشد. اشتباه درسیاست فراوان است، حتی کارشناسان ومتخصصان سیاست هم اشتباه می‌کنند.

باآگاهی به این مشکلات در این کتاب سعی شده است که مسائل و روابط

سیاسی ازحالت مرموز واسرارآمیز آن خارج وبا تکیه بر واقعیت‌ها بررسی شوند. دراین جلد بیشتر ازنهادهای سیاسی که کم وبیش درتمام کشورها یکسانند بحث شده است، امیدوارم که دنبالهٔ این بحث را درجلد دیگر بررسی کنم.

عبدالحمید ابوالحمد

تهران – مهر ۱۳۵۳

دفتر نخست

سیاست و عرصهٔ آن

۱ . سیاست چیست؟ سیاست دارای مفهوم پیچیده ودشواری است[۱] . نخستین سختی مسئله از نا معین و نا روشن بودن قلمرو آن ناشی می‌شود. دومین مشکل که با دشواری نخستین پیوستگی دارد و با آن یکی است، تمیز سیاست ازغیر سیاست است و این که چگونه می‌توان امورسیاسی‌را ازامور غیرسیاسی جدا ساخت. سومین دشواری از این‌جا پیدا می‌شود که همهٔ مردم اعـم از با سواد و بی‌سواد، عـوام و خواص، دانا ونادان نسبت به سیاست مفهومی درذهن خود دارند و این واژه‌را هر روز در گفت وشنیدهای خود به‌کار می‌برند. هریك از ما عبـارا‌تی مانند : سیاست کشور سالم است، سیاست دولت غلط است، دخالت در مسائل سیاسی درصلاحیت

---

۱ ــ واژهٔ سیاست‌دارای معانی بسیار است که شماری از آن دراین‌جا آورده‌می‌شود: حکم‌راندن، ریاست کردن، اداره‌کردن، مصلحت‌کردن، تدبیر کردن، عدالت، داوری، تنبیه جزا، شکنجه، عذاب، نگاهداری وحراست، حدود ملك، سعدی‌هم سیاست‌را به‌معنی کشور‌داری‌آورده است : «مال‌بی‌تجارت وعلم‌بی‌بحث وملك بی سیاست نپاید»، برای آگاهی بیشتر از معانی واژهٔ سیاست نگاه‌کنید به «لغت‌نامهٔ دهخدا» و «فرهنگ معین».

هر کس نیست، سیاست یعنی دروغ ، سیاست یعنی عوام فریبی [۲] و... هرروز به‌کار می‌بریم یا می‌شنویم ؛ در کتابها و نوشته‌های سیاسی که محققان و متخصصان علوم سیاسی و اجتماعی نوشته‌اند نیز ، گونه‌گونی مفهوم سیاست بسیار است. احساسی که از این همه پراکندگی و تنوع از مفهوم سیاست در ذهن پیدا می‌شود، گسترده بودن قلمروآن است. گستردگی وتنوع سیاست دست‌کم دردوزمینه به‌چشم‌می‌خورد:

۲. یکم : در زمینهٔ گونه‌گونی مطالب وموضوع‌ها، مطالبی‌که مستقیم یا غیر مستقیم سیاسی می‌دانند بسیار است و از نمونه‌هایی‌که یاد شد به آسانی پی می‌بریم که مردم چگونه به همه پدیده‌های زندگی‌گروهی در موقعیت ویژه و وضع معین رنگ سیاسی می‌دهند.[۳]

۳.دوم : در زمینهٔ انسانی،کم‌تر مسئلهٔ اجتماعی تا این اندازه افراد، گروه‌ها وطبقات گونه‌گون‌را در برمی‌گیرد. سیاست به نحوی از انحا همهٔ افراد وگروه‌های جامعهٔ بشری‌را فرا می‌گیرد وکسان چه بخواهند و چه نخواهند نمی توانند از تأثیرات سیاست برکنار بمانند. با این دید هیچ رشته‌ای در زمینهٔ روابط و دانش انسانی به اندازهٔ سیاست همه‌گیر و جامع‌الاطراف نیست و با واسطه یا بی‌آن ،

---

۲ ــ روزنامهٔ سیاسی فرانسوی لوموند که به علت اهمیت مقاله‌ها و تحلیل‌های سیاسی‌اش شهرت جهانی دارددرصفحهٔ اول ودر تاریخ۷سپتامبر۱۹۸۴ برابربا۶شهریور ۱۳۶۳ نوشته‌است‌که براساس تحقیقی‌که به عمل آورده است اکثریت بزرگ فرانسویان عقیده دارندکه مردان سیاسی‌شان حقیقت‌را نمی‌گویند و بازهم در همین روزنامه اززبان نخست وزیروقت فرانسه‌که برای‌گرفتن رأی اعتماد درمجلس حضور یافته بودمی‌خوانیم که متأسفانه مردم فرانسه سیاستمدارانشان‌را دروغگو می‌پندارند.

۳ ــ لوتولکونف‌سردبیر روزنامهٔ‌ایزوستیا ودبیرکل‌اتحادیهٔ روزنامه‌نگاران‌شوروی دریك مصاحبه مطبوعاتی‌که در روزنامهٔ اطلاعات ترتیب داده‌بود در پاسخ به‌پرسش یکی ازروزنامه نگاران درمورد اختلاف مسائل سیاسی وغیرسیاسی این چنین‌ازسیاست تعریف می‌کند: «بنظرمن سیاست عبارت از کارهای شخصی روزمره می‌باشد... نقل از روزنامهٔ اطلاعات، ۱۲ آبان ۱۳۴۹».

حوزهٔ قلمروسیاست مربوط به همه مردم می‌شود. همین نظراست که در«ولایت فقیه» می‌خوانیم:

«این راکه «دیانت باید از سیاست جدا باشد وعلمای اسلام درامور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند» استعمارگران گفته و شایع کرده‌اند. این را بیدینها میگویند، مگر زمان پیغمبر اکرم (ص) سیاست از دیانت جدا بود؟ مگر درآن دوره، عده‌ای روحانی بودند وعده دیگرسیاستمدار وزمامدار؟ مگر زمان خلفای حق یا ناحق، زمان خلافت حضرت امیر(ع) سیاست ازدیانت جدا بود؟ دو دستگاه بود؟ این حرفها را استعمارگران وعمال سیاسی آنها درست کرده‌اند تا دین را از تصرف امور دنیا واز تنظیم جامعه مسلمانان برکنار سازند وضمناً علمای اسلام را ازمردم ومبارزان راه آزادی واستقلال جدا کنند.»[۴]

وهمین نظر وبینش دریك سخنرانی دیگر درگرد هم‌آیی ائمهٔ جماعات جمعه در حسینیهٔ جماران‌درتاریخ ۳ دی ۱۳۵۹ که به‌مسائل نهادهای انقلاب ودیگر نهادهای کشور اختصاص داده شده بود، چنین بیان شده است:

«سیاست این‌است‌که جامعه را هدایت‌کند وراه ببرد تمام این‌مصالح جامعه را در مدنظر بگیرد واینها را هدایت‌کند به طرف آن چیزی‌که صلاحشان است. صلاح ملت است، صلاح افراد است و این مختص انبیاء است دیگران این سیاست را نمیتوانند اداره‌کنند این مختص به انبیاء واولیاء است وبه تبع آنها به علمای بیدار اسلام...»[۵]

هراندازه موضوع پژوهش ومطالعه‌گسترده باشد واجزاء وآحاد پراکنده و مختلفی را در بر بگیرد، به ویژه اگر این افراد ناهمگون باشد، ساختن یك نظریهٔ عام ویك تعریف جامع که تمام آحاد متشکلهٔ کل را دربر بگیرد سخت‌ترخواهد بود. چون نخستین شرط ساختن یك تعریف ونظریهٔ‌کلی دربارهٔ یك موضوع ویك مسئلهٔ

۴ــ خمینی، روح‌الله الموسوی: ولایت فقیه «حکومت اسلامی»، تهران، انتشارات امیرکبیر۱۳۵۷، ص ۲۳.

۵ــ ن. ك. به روزنامه‌های صبح وعصرتهران درتاریخ ۴ دی ۱۳۵۹.

مورد تحقیق، علم به عناصر سازندهٔ آن است ومی‌دانیم تا چه اندازه میدان سیاست گسترده وتسلط به عناصر متشکلهٔ آن دشوار است.[۶]

از این‌رو از پیش اذعان می‌کنیم که هرگونه تعریف از سیاست ارزش نسبی خواهد داشت وهمه تعریف‌ها و مفهوم‌هایی که از سیاست هست دربردارندهٔ پاره‌ای از حقیقت است. برای این‌که در موقعیت‌فعلی پژوهش‌ها وبررسی‌ها و پیشرفت‌های مربوط به علم سیاست، دانایی ما ازآن‌کم است. با توجه و اعتراف به این کمبود ونارسایی در جریان این بررسی وتحقیق کوشش خواهدشد که تعریف‌ها ومفهوم‌های گونه‌گون سیاست‌آورده شود وپیچیدگی‌های مهم مربوط به آن شکافته‌گردد. نکته دیگری که‌لازم است‌ازپیش خاطرنشان گردد، دشواری سامان دادن یك طرح منطقی وهماهنگ درنوشتن‌اثری مانند کتاب‌حاضراست. علت‌اصلی این‌دشواری وشایدتنها علت این سختی، گونه‌گونی بسیار زیاد مسائل در پیوند با سیاست و پیچیده بودن آن است. هراندازه موضوع یك بررسی‌گسترده باشد، برقراری ارتباط منطقی‌میان مطالب آن موضوع سخت‌تر است و نمی‌توان آنرا به‌صورت یکدست و همگون طبقه بندی کرد. به این جهت در پژوهش‌های سیاسی خواه ناخواه مسائلی بررسی می‌شود که ممکن است آشکارا پیوند وارتباط مستقیم با سیاست نداشته باشد ولی‌در واقع با آن همباز است. این‌دشواری بزرگ، ویژهٔ مسائل سیاسی و اجتماعی‌است و در مورد همهٔ پژوهش‌ها درست نیست. چنان که در حقوق مدنی، حقوق جزا و حقوق تجارت، موضوع‌بررسی امر یا امور خاصی‌است وتحقیق دارای یك‌پارچگی است. زیرا قانون مدنی، قانون تجارت ـ که حوزه‌های مشخصی‌را برمی‌رسند ـ هادی و راهنمای‌آن مطالعات است، در حالی‌که درسیاست چنین راهنمایی نداریم.

---

۶ ـ برای آگاهی از قواعد مربوط به «تعریف» درعلوم ن. ك. ب: «قوانین منطق صوری» اثر محمد خوانساری، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸،

بخش یکم

تعریف‌ها، مفهوم‌ها و ویژگیهای سیاست

۴ . کلیات: تعریف در علوم اجتماعی دشوار است ودرهیچ یك از رشته‌های علوم اجتماعی تعریف جامع ومانع در اختیار نداریم. ازنظر منطقی تعریف کامل، تعریفی است که جامع باشد، یعنی تمام افراد تعریف شده را در برگیرد وباید مانع باشد به‌آن‌گونه‌که غیر آحاد تعریف شده در تعـریف وارد نگـردد. این تعریف از تعریف که درمنطق‌صوری‌مشهوراست‌مورد پذیرش همۀمحققان نیست، زیراطرفداران منطق دیالکتیك پایه واساس منطق صوری‌را نپذیرفته‌اند. همچنین پیروان روش‌علمی یا مشاهده و آزمایش همۀ مبانی منطق صوری را درعمـل سودمند نمی‌دانند به‌ویژه به‌قیاس در منطق صوری انتقادهای بسیاری شده است و شماری از متفکـران قیاس ارسطویی‌را مسؤول قرن‌ها جمود فکری دانسته‌اند.[۷]

بی‌گمان به‌هرگونه تعریف این‌ایراد وارد است‌که تعریف نتیجه و اثرمحافظه‌کارانه دارد وبه‌احتمال بسیار ممکن‌است‌کسانی، به‌ویژه مبتدیان دررشتۀ تعریف‌شده این تعریف‌ها را حقیقت‌های مسلم بدانند و جزمی بار آیند و این خطر اصلـی هر تعریف‌است. تعاریف‌را به‌طور کلی می‌توان به‌سه‌گونه تقسیم کرد:

۰۵ . یکم : تعاریف علوم خالص یا علوم ریاضی، تعریف‌های‌علوم خالص بوده‌هایی است که با مشاهده و آزمایش به‌دست می‌آید وازسوی دانشمند وپژوهشگر تبیین می‌شود، مثل قانون جاذبه یا قانون جوشش آب. درقلمروعلوم خالص، قوانین ریاضی نتیجۀآزمایش ومشاهده نیست بلکه حاصل استدلال‌های عقلی ناب است واز این لحاظ از مستثنیات علوم خالص است بی آن که کاربردهای عملی آنرا نادیده بگیریم. تعریف‌های علوم خالص، تعریف‌هـای پایدار است یا دست کـم عمر این تعریف‌ها درازتر ازتعریف‌های دیگر است.

---

۷ ــ بزرگمهر، منوچهر : فلسفۀ تحلیل منطقی ــ تهران انتشارات خوارزمی ۱۳۴۸، در بارۀ منطق جدید، ص‌ص ۸۴ــ۶۵.

۶. **دوم : تعریف‌های حقوقی** ، این تعریف‌ها همان است که به‌صورت قوانین و مقررات لازم‌الاجرا تنظیم می‌شود وتا هنگامی که این مقررات نسخ نشده است ازنظر قانونگذار لازم‌الرعایه است. مثل تعریفی که از اجاره، خرید، فروش، مالکیت وسرقت هست وشکل قانونی به‌خود گرفته‌است. ممکن‌است کس یا کسان یا گروه‌هایی با تعریف‌های حقوقی که درقالب لازم‌الاجرا در آمده است موافق نباشند یا به‌حق این تعریف‌هارا ناقص وبد بدانند و در این که آن مقررات حافظ منافع عموم است تردیدکنند ولی تا زمانی که هست باید ازآن پیروی کرد، برای این که دادگاه‌ها وسازمان‌های دولتی متخلفان از قانون‌را مجازات‌می کنند. هوده این که‌ارزش تعریف‌های حقوقی کم‌تر ناشی ازمشاهده وآزمایش است وارزش آنها تا هنگامی است که قدرت حاکم ازآن تعاریف پشتیبانی کند و برای آنها ضمانت اجرا بشناسد به زبان دیگر اغلب مقررات حقوقی برای حفظ منافع مردم جامعه گذارده شده‌است وبا دگرگونی جامعه چگونگی پاسداری ازمنافع مردم جامعه نیز دگرگون می‌شود ومقررات تازه‌ای جانشین قوانین گذشته می گردد. فراموش نکنیم که مارکسیست‌ها وسوسیالیست‌ها معتقداند که قوانین و مقررات حقوقی همیشه حافظ منافع طبقهٔ‌حاکم است ونه‌همهٔ مردم جامعه یا حتا اکثریت آن‌ها و دگرگونی قوانین ومقررات حقوقی نشانهٔ تغییر قدرت طبقات موجود در جامعه است.

۷. **سوم : تعریف‌های علوم اجتماعی**، این تعریف‌ها با تعریف‌های‌حقوقی اختلاف ژرف دارد. چون این تعاریف رسمی نیست و ضمانت اجراء رسمی ندارد واجرا ومقبولیت وپذیرفته شدن آن‌ها بستگی به اقبال دیگر متخصصان وپژوهندگان رشته‌های علوم اجتماعی نسبت به آن تعریف‌ها دارد. ولی هستند کشورهایی که در آن‌جا دولت و قدرت حاکم دربارهٔ مفهوم های اجتماعی تعریف رسمی به دست می‌دهد که باید به همان‌گونه آموزش داده شود. تعریف‌های علوم اجتماعی باتعاریف علوم خالص نزدیکی دارد ، چون هدف این تعاریف کشف روابط علت و معلولی است که میان پدیده‌های اجتماعی‌هست که باآزمایش وبه‌ویژه‌مشاهده کشف‌می‌شود.

ولی تعریف‌های علوم اجتماعی برخلاف تعاریف علوم خالص کمتر ثبات دارد و جنبهٔ نسبی بودن آنها بسیار و پر از استثناء است. با توجه به آن‌چه آمد می کوشیم تا در این بخش تعریف‌های مختلف سیاست آورده شود.

۸. الف، تعریف سیاست: در این جا می کوشیم تا تعاریف گونه‌گونی که از سیاست شده شناسانده شود ولی ازپیش اعلام می‌داریم که ارزش این تعاریف نسبی است. چنان که در بالا یاد آوری شد در علوم اجتماعی کم‌تر پیش می آید که دربارهٔ یك هنجار اجتماعی میان پژوهشگران وحدت‌نظر وجودداشته باشد. زیرا محقق‌علوم اجتماعی خود از موضوع تحقیق جدا نشدنی است و درعمل دشوار است که دیدها واعتقادهای شخصی‌را در پژوهش‌های خود تأثیر ندهد و از انگیزه‌های گونه‌گونی که در دوران مختلف زندگی از آنها متأثر بوده است بر کنار بماند. عامل شخصی در تحقیق‌های اجتماعی یکی از دلایل ـ شاید مهمترین دلیل ـ گونه‌گونی‌دست آورد پژوهش است. دربارهٔ علم بودن ودقت علوم اجتماعی و فرق پایه‌ای آن با علوم خالص نگاه کنید به شمارهٔ ۳۵ این کتاب.

تعریف‌ها و مفهوم‌هایی که از سیاست در این‌جا آورده می‌شود کامل و جامع نیست، برخی از تعاریف پژوهشگران، اندیشمندان و نویسندگان ایرانی و خارجی دست چین شده و آنرا در دوبخش جداگانه می آوریم.

۹. یکم : تعریف‌های پژوهشگران ایرانی، اغلب‌پژوهشگران‌واندیشمندان گذشتهٔ ما از تعریف کردن پرهیز داشتند و به‌اعلام «حد» یا «قول‌شارح» در بیش‌تر مواقع اکتفا می کردند. تعریف از علوم به معنای امروزی کوشش تازه‌ای است. به این دلیل‌تعریف‌هایی که‌آورده می‌شود بیش‌ترازمتأخران است تا پیشینیان. شایدبتوان گفت که «تعریف» ازهر مسئله وچیزی‌از ویژگی‌های جامعهٔ صنعتی‌است. چون هدف اصلی تعریف، یکسان کردن و در یك قالب ریختن مسئله یا چیزهایی است که شبیه ونزدیك به‌یکدیگراند. سرمایه داری وجامعهٔ صنعتی بیش ازهرچیز برای تولیدهای خودنیازبه‌بازارفروش‌دارد وبرای این که این‌تولیدهابهترو آسان‌تربه فروش‌رود، هریك

ازکالاهای ساخته شده و عرضه‌شده به‌ویژه درموردکالاهایی که مکمل‌همند و به‌صورت وسایل یدکی به‌کارگرفته می‌شوند بایدبی‌کم وکاست، یك دست و یك‌نواخت باشد. به‌این انگیزه اندیشمندان این جامعه برای هر مسئله وپدیده‌ای می کـوشند «تعریف» به دست دهند تا آموزش وارتباط علمی وفنی ساده‌تر گـردد و تولید و بازدهٔ جامعهٔ صنعتی بیش تر شود. به زبان دیگر میان بالا بردن بازده جامعهٔ صنعتی وسرمایه‌داری وروش تعریف ازهرچیز، هماهنگی‌هست. گسترش علوم وروح علمی نیز از عوامل گسترش تعریف در همه کارها وهمه زمینه‌ها است. در بارهٔ تعریف‌هـای اندیشمندان ایرانی وخارجی ازسیاست، شدنی نیست که همهٔ آن تعریف‌ها در این جا آورده‌شود ناچار برخی ازنامدارترین آن‌هارا ازدیرباز تا امروز دست چین کرده و می‌شناسانیم. خاطر نشان سازیم که در ترتیب این تعریف‌ها تنها تاریخ نوشتن آثـار در بردارندهٔ این تعریف‌ها در نظر نبوده است، بلکه به‌اهمیت اثر نیز توجه شده است.

۱۰. خواجه نظام‌الملك: نخستین‌اثر مهـم سیاسی در بارهٔ سیاست در زبان فارسی «سیاست‌نامه» خواجه نظام‌الملك است، که درسال ۴۸۵ هجری قمری نوشته شده است.[۸] در این اثر از سیاست تعریف نشده ولـی همه کتاب که در پنجاه ویك فصل سامان یافته راهنمایی‌ها وسفارش‌هایی است که نویسنده بـه‌شاه وامیر می‌دهد تا مردمان سرزمین او در داد وآسایش زندگی کرده واز وی فرمان برند ودشمنان ازاو بترسند تا حکومت وی پایدار گردد. نام برخی ازفصل‌های این کتاب‌را که نمایانگر محتوی کتاب است یـاد می کنیم . «فصل سوم ـ اندر مظالم نشستن پـادشاه وعدل و سیرت ونیکو ورزیدن» ، «فصل هفدم ـ اندر پرسیدن از حال عامل وقاضی و شحنه ورئیس وشرط سیاست»، «فصل هیجدهم ـ اندرمشاورت کـردن پادشاه با دانشمندان وحکیمان در کارها»، «فصل پنجاه ویکم ـ اندرنگـاه داشتن حساب ولایت وترتیب ونسق آن».

۸ ـ ابوعلی حسن علی خواجه نظام‌الملك: سیاستنامه ـ با حواشی وتصحیح محمد قزوینی، انتشارات کتابفروشی زوار، تهران چاپ دوم، ۱۳۴۴.

۱۱. وشمگیر: اثرمهم دیگری که درزبان‌فارسی داریم وازشاهکارهای‌ادبیات فارسی‌است، «قابوس نامه» تألیف عنصرالمعالی کیکاووس‌بن اسکندربن قابوس‌بن وشمگیربن زیاراست که به نظراغلب محققان درسال ۴۸۵ هجری قمری تألیف یافته است.[۹] مؤلف‌این کتاب‌را برای‌پسرش گیلان‌شاه نوشته‌است، تااین‌فرزندبرای زندگی وحکومت وفرمانروایی آماده شود. کتاب دارای چهل وچهار باب است که به‌تقریب همه مسائل زندگی‌را دربرمی‌گیرد مثل «درمهمان کردن ومهمان شدن»(باب دوازدهم) «درخریدن اسب» (باب بیست وپنجم)، «درآیین ورسم شاعری» واز جمله درمسائل سیاسی مانند: «در آیین وشرط وزارت» (باب چهلم)، «درآیین و شـرط پادشاهی» (باب‌چهل‌ودوم). ازدید نویسندهٔ کتاب همه وظیفه‌هایی که به‌عهده پادشاه‌است‌سیاست است، ومیان‌وظیفه‌های‌پادشاه مهم‌ترین وظیفه‌فرمان‌دادن‌است وفرمان‌دادن درواقع به‌کاربردن‌زوروقدرت‌نمایی‌است که‌هستهٔ‌اصلی‌سیاست‌است. ازاین‌دیدفهم‌نویسندهٔ‌قابوس نامه از سیاست اگرکاملا با دید نویسندگـان ومتخصصان غربی علم سیاست یگـانه نباشد، چندان هم ازآن دور نیست. چنان‌که در صفحه ۲۳۲ این کتـاب می‌خوانیم: «پس پادشاه که ویرا فرمان روایی نبوداوپادشاه نبود، چنانکه میان اوودیگران‌فرقست باید که در فرمان دادن نیزفرق بودکه نظام ملك ملکان اندر فرمان روایی‌باشدوفرمان‌روایی جز به سیاست نبود پس در سیاست نمودن تقصیر نبایدکرد تا امرها روان بود وشغلهـا بی‌تقصیر». نباید فراموش کنیم کـه واژهٔ سیاست در ایـن نوشته به مُفهوم مجازات وتنبیه نیز است.

۱۲. ابونصرفارابی رابطهٔ فرماندهی وفرمان بری وخدمات حکومت‌خوب را سیاست می‌داند وازنظر او «حاصل‌خدمات سیاست است». از دید فارابی‌حکومت خوب آن حکومتی است که «بتواند افعال وسنن وملکات ارادی‌را که درپرتو آنها می‌توان به سعادت‌حقیقی رسید ــ درمردم جایگزین کند وحکومتی که سعادت‌پنداری

---

۹ ــ عنصرالمعالی کیکاووس‌اسکندربن قابوس‌بن وشمگیربن‌زیار: قابوس‌نامه ــ به اهتمام و تصحیح دکترغلامحسین یوسفی ــ انتشارات بنگاه ترجمه ونشرکتاب، تهران‌چاپ دوم، ۱۳۴۲.

ایجاد می‌کند «ریاست جاهلی یا حکومت جاهلیت است».[۱۰]

۱۳. ازآثارمعروف دیگرزبان فارسی «چهار مقاله عروضی»[۱۱] است. این اثر که از شاهکارهای نثر فارسی است و در حدود سال ۵۵۰ هجری قمری نوشته شده غیرمستقیم مربوط به سیاست و کشورداری است ومؤلف درچهارمقاله کوشیده است که چگونگی کار چهار گروه: دبیران، شاعران، منجمان وطبیبان راکه باید در دربار زندگی کنند، توصیف کند و از دید نویسنده دربار شاه وامیر مرکز قدرت وسیاست است.

۱۴. غزالی: ازمتفکران نامدار سیاست ایران و دنیای اسلام ابوحامد غزالی است که درکتاب معروف «احیاء العلوم الدین»[۱۲] که راجع به تمام زمینه‌های زندگی و دین است به سیاست هم اشاره می‌کند. تاریخ دقیق تألیف این کتاب را محققان در حدود سال‌های ۴۸۷ تا ۴۹۵ هجری قمری نوشته‌اند. در ص ۵۴ جلد یکم احیاء العلوم الدین در بارهٔ کل فعالیت‌های بشری می‌خوانیم: «مقاصد خلق مجموع است، دردین ودنیا ونظام دین منوط است به نظام دنیا. چه دنیا مزرعهٔ آخرت است، وآلتی است رساننده به حضرت باری ـ سبحانه وتعالی ـ هرآن کس راکه اورا آلت ومنزل سازد نه وطن و قرارگاه. وکار دنیا منظم نشود، مگر به اعمال آدمیان. و اعمال و حرف وصناعت ایشان از سه قسم بیرون نیست...» درقسم اول غزالی چهار صنعت را که کشاورزی، پارچه‌بافی، بنایی و سیاست است، نام می‌بردکه زندگی اجتماعی بدین چهار شغل بسته است. ازنظر غزالی سیاست در بالای همهٔ فنون وشغل‌ها قرار دارد ودرصفحهٔ ۵۵ کتاب یاد شده می‌خوانیم:

۱۰ـ فارابی، ابو نصر محمد: احصاء العلوم، ترجمهٔ حسین خدیوجم ـ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸، ص ۱۰۷ و۱۰۸.

۱۱ـ احمدبن عمربن نظامی عروضی سمرقندی «چهارمقاله» به‌اهتمام محمد قزوینی وبا تصحیح مجدد محمد معین تهران انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۸.

۱۲ـ ابوحامد غزالی «احیاء العلوم الدین» ترجمهٔ مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوجم انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۱ و... در۸ جلد.

«... اشرف صناعات اصول آن است، و اشرف اصول آن سه است. که از برای این‌معنی، صناعت‌سیاست آن اقتضاء می‌کند، از کمال‌متکلف سیاست، که صناعات دیگر اقتضاء نکند. و به‌سبب آن، صاحب سیاست صنایع دیگررا بر آینه خدمت می‌فرماید. وسیاست دراستصلاح مردمان ونمودن بدیشان راه راست را،که نجات دهنده است در دنیا وآخرت...».[۱۳]

روشن است تعریفی که غزالی از سیاست به دست می‌دهد بسیار گسترده بوده و از دید او تنها دانشی است که زندگی صلح جویانه را در این دنیا به مردمان می آموزد وهمچنین وسیله‌ای است که راه رهایی دنیای دیگررا نیزنشان می‌دهد. بااین بیان سیاست در برگیرندهٔ همه امور مادی و معنوی آدمی در این دنیا و دنیای دیگر است وجدایی میان دین و سیاست وجود ندارد. چنین تعریفی از سیاست برای فقیه و در عین حال مرد سیاسی بزرگی مانند غزالی که در قالب آموزش اسلام می‌اندیشد کاملا قابل فهم است، زیرا اسلام مرزی میان دین وسیاست نکشیده است وبه‌همین دلیل خلیفه در اسلام رهبر سیاسی و مذهبی با هم است. می‌گویند تحقق علمی چنین نظام فکری وسیاسی در جمهوری اسلامی ایران است که با انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در کشور استقرار یافت. درزمینهٔ یکی بودن دین باسیاست نوشته‌های بسیاری ازکتاب و مقاله هست که تبلور همه این اندیشه‌ها «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» است وپایهٔ نظری آن «ولایت فقیه».[۱۴]

۱۵. کواکبی: بی‌آوردن تعریف عبدالرحمن کواکبی از سیاست ، فهرست تعریف متفکران پیشین از سیاست کمبود خواهد داشت. کواکبی اندیشمند ایرانی-

---

۱۳ـ در مورد اندیشهٔ سیاسی غزالی نگاه‌کنید به سیاست و غزالی تألیف هانری لائوست ترجمهٔ مهدی مظفری، ۲ جلد انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۴ و۱۳۵۵.

۱۴ـ همچنین ن. ك. ب: حکیمی، محمدرضا: تفسیر آفتاب ـ قم انتشارات فرهنگ اسلامی ج‌اول اسفند۱۳۵۷، ۴۶۵ ص. مؤلف به تفصیل و دقت پایه‌های انقلاب اسلامی بهمن ۱۳۵۷ ویکی بودن دین وسیاست را در اسلام بررسیده است.

الاصل از صاحب نظران علم سیاست در جهان اسلام است و «طبیعت استبداد»[۱۵] او هنوز اثرپایه‌ای اندیشهٔ سیاسی است ودرصفحهٔ ۲۷ این کتاب ازسیاست چنین تعریف شده است:

«... چون تعریف علم سیاست آن است که (کارهای مشترك به مقتضای حکمت نمایند) طبعاً و قهراً اولین مبحثهای آن و مهم‌ترین آنها بحث «استبداد» خواهد بود...».

مفهوم این تعریف روشن است: روش ادارهٔ عقلانی واز روی حکمت جامعه سیاست است. ولی برای کواکبی که از استبداد زمان خود رنج می‌برد و به‌آن کینه می‌ورزید، هدف علم سیاست یافتن راه‌هایی است که با استبداد پیکار کند. کواکبی اشکال‌گونه‌گون استبداد را پس ازتعریف‌آن چنین فهرست می‌کند: استبداد با دین، استبداد با علم، استبداد بابزرگی، استبداد بامال، استبداد بااخلاق، استبداد باتربیت، استبداد با ترقی وسرانجام ازراه‌های رهایی ازاستبداد نام می‌برد وآن را برمی‌رسد.

۱۶. کسروی: اکنون پس‌ازآوردن تعریف‌های پیشینیان ازسیاست‌به تعریف‌هایی که اندیشمندان معاصر ایرانی از سیاست‌کرده‌اند می‌پردازیم و نخستین تعریف از محقق ونویسندهٔ پرکار و مورخ نامدار احمدکسروی ــ بر رغم انتقادهایی که به اندیشه‌های اجتماعی‌اش وارد است ــ گزیده شده است که درکتاب «در راه سیاست» می‌نویسد:

«سیاست واژه‌ایست که معنی روشنی نمی‌دارد. در ایران از اینگونه واژه‌ها فراوان است سیاست را هرکس بفهم ودلخواه خود معنی می‌کند وآنرا پست و بی‌ارج گردانیده‌اند. رویهم رفته وزیرشدن و وکیل مجلس گردیدن و روزنامه نوشتن وحزب‌ساختن وازدولتهای دیگرسخن‌راندن و بجوش وجنب‌های کوتاه بینانه وهوسبازانه در این زمینه‌ها برخاستن و مانند اینها کارهای سیاسی

۱۵ــ کواکبی، سیدعبدالرحمن: طبیعت استبداد، ترجمه عبدالحسین میرزای قاجار، نقد وتصحیح محمد جواد صاحبی ــ مرکزانتشارات دفترتبلیغات اسلامی، حوزهٔ علمیهٔ قم، آبان ۱۳۶۳، ۲+۲۰۹ ص.

است. سیاست را به این معنی می‌شناسند... ولی سیاست به این معنی‌ها نیست. این‌ها بسیار بی‌ارجست سیاست‌همبستگی یك‌توده[۱۶] با توده‌های دیگروچگونگی آن همبستگی می‌باشد سیاست آنست که یك توده راهی برای زیست و پیشرفت خود درمیان دیگر توده‌ها بازکند و رفتارش با آن توده‌ها از روی فهم و بینش باشد. اگر بیمی به هستی و پایداری‌آن از سوی یکی ازهمسایگان هست آنرا از پیش دیده دوراندیشانه درپی جلوگیری آن باشد»[۱۷].

در این تعریف مفهوم‌هـای عینی و ذهنی با هم آمیخته شده و به این علت از دقت تعریف کاسته شده‌است. هستهٔ دقیق وعینی این تعریف درمفهوم «زیست» متمرکز شده واز این نظرسیاست مجموع کارها ودوراندیشی‌هایی است که موجب بقاء ملت درعرصهٔ پیکار و جنگ میان‌کشورها می‌گردد. ولی واژه‌های «پیشرفت»، «فهم» و «بینش» مفهوم‌های ذهنی بوده وتدقیق‌آنها دشواراست. با این واژه‌ها نویسنده عامل اخلاقی‌را درسیاست واردکرده وسیاست واخلاق را باهم آمیخته‌است ولی سیاست و اخلاق در اغلب موارد همراه نیست وبا هم بیگانه‌اند. این تعـریف پیش ازآن‌که یك تعریف علمی از سیاست باشد چهارچوبی است بـرای هدایت تحقیق نویسنده درمورد دشواری‌هایی که ایران درزمان نوشتن این اثر یعنی سال ۱۳۲۴ باآن روبرو است. همچنین این تعریف با توجه به موقعیت زمانی واشغال ایران ازنظر نویسنده ومحقق ایراندوست می‌بایست راهنمایی‌باشد برای‌هدایت وجهت‌گیری‌های سیاسی خارجی‌کشور وحفظ استقلال ایران دربرابر بیم ازتجاوزهای بیگانگان. دراین سال ایران هنوز دراشغال نیروهای بیگانه است وبرای ایران دوستی چون‌کسروی مسئلهٔ اساسی پاسداری از استقلال‌کشوراست، از این‌رو جهت‌گیری فکری او ونظرهایش برای تحقق هدف وهدف‌هایی است. این خود مثال روشنی است برای این‌که نشان داده شودکه پژوهش‌های سیاسی کم‌تـر ممکن است بی‌طرفانه و بی‌نظرانه باشد و

۱۶ــ توده در این تعریف‌کسروی و در اغلب نوشته‌های دیگر به مفهوم ملت به‌کار رفته است.

۱۷ــ کسروی، احمد: در راه سیاست ــ تهران چاپخانه پیمان، چاپ دوم ۱۳۲۴، ص ۲.

پژوهش های سیاسی یا علم سیاست اغلب برای نفس علم نیست بلکه حاصل این بررسی‌ها در زمان و مکان معین در خدمت کشور، ملت، کسان، گروه یا طبقه های خاصی است.

۱۷. عبدالرحیم طالبوف که ازنویسندگان صدر مشروطه واز روشنفکران بنام‌آن زمان بود در«کتاب احمد»[۱۸] که از کارهای بسیارنامدار وی است ازمسئله‌های اجتماعی و سیاسی ایران پیش از مشروطه برمی‌رسد. گسترش عدالت اجتماعی و حاکمیت قانون و اجرای‌آن ومبارزه با عقب ماندگی ملت همیشه پایهٔ اندیشه‌های وی در «کتاب احمد» است. در این کتاب به روشنی از سیاست تعریف نشده ولی به طورضمنی گاهی سیاست به‌جای دموکراسی وگاهی به جای وضع قانون وگاهی به جای پیوند میان ملت‌ها وکشورها بکار رفته است.

۱۸. میرزا ملکم خان از نویسندگان و متفکران سیاسی ایران است که نوشته‌های سیاسی وی پیش از بنیان‌گرفتن مشروطیت در ایران درآشنا ساختن مردم با بنیادهای سیاسی غرب سهم بسزایی داشته است. میرزا ملکم خان در نوشته‌هایش ازکشورداری، چگونگی استقرار عدالت و پیشرفت اجتماعی بررسی کرده و از مجموع آثار مؤلف این استنباط حاصل می‌شودکه سیاست ادارهٔ کشور است، و در یك جا ازسیاست این تعریف را به دست می‌دهد:

«دولت درعالم حکمرانی یعنی سیاست، سیاست عبارتست از حکم و تنبیه، بدون تنبیه حکم نیست: بدون حکم نه سیاست است نه دولت»[۱۹].

دراین تعریف سیاست به معنی حکومت کردن وفرمان دادن بکاررفته، نه همه فرمان‌ها، بلکه آن فرمان‌ها وحکم‌هایی که منشأ آن دولت است. سیاست دراین جا با مفهوم دولت یکی شده وبااین دیدگاه شناخت سیاست به‌بررسی ازدولت وسازمان‌های دولتی در درون کشور خلاصه می‌شود وآن چه ازقلمرو اقتدارهای دولتی بیرون است، سیاست نیست واین دید، قلمرو این تعریف را تنگ می کند. نکته این که در

۱۸ـ طالبوف، عبدالرحیم، کتاب احمد ـ تهران سازمان کتابهای جیبی ۱۳۴۶.

۱۹ـ میرزا ملکم خان: مجموعه آثار ـ تهران کتابخانه دانش ۱۳۲۷، ص ۱۲۷.

این تعریف تظاهر خارجی سیاست و قدرت دولت تنها حکم وفرمـان نیست، بلکه فرمانهایی است که با کیفر «تنبیه»، تضمین می‌شود. سیاست به مفهوم مجازات گاهی در قوانین نیز آمده است چنان‌که در اصل دوازدهم قـانون اساسی انقلاب مشروطه مصوب ۱۲۸۵ ومنسوخ در ۱۲ آذر۱۳۵۸ سیاست را به معنای تنبیه ومجازات به‌کار برده است.

«بهیچ عنوان و بهیچ دست‌آویز کسی بـدون اطلاع و تصویب مجلس شورایملی حق ندارد متعرض اعضای آن بشود اگر احیاناً یکی از اعضاء علناً مرتکب جنحه وجنایتی‌شود ودرحین‌ارتکاب جنایت دستگیر گردد بازباید اجرای سیاست درباره او با استحضار مجلس باشد».

۱۹. قاسم غنی که کارهای سیاسی مهمی داشته واهل ادب وتحقیق نیزبوده جزوهٔ کوچکی دارد به نام «بحثی در سیاست»[۲۰]. وی در این اثر از سیاست تعریف نمی کند، امااز مسئله‌های موردبحث که به‌ترتیب حکومت وحزب، وکالت ووزارت، انتخابات، حکومت ملی وروش دموکراسی، سلطنت، سیاست‌خارجی واصلاحات اقتصادی است، می‌توان چنین استنباط کرد که سیاست کارهایی را در بر می‌گیرد که مستقیم وارد قلمـرو وظایف دولت می‌گردد. نتیجه این‌که برای بررسی و شنـاخت سیاست، محقق باید وظایف واقتدارات کلی دولت را در ادارهٔ کشور بررسی کند.

۲۰. علی شریعتی استاد پیشین دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه مشهد که خود از نویسندگان مذهبی‌ـسیاسی نامداراست تعریفی ازسیاست داردکه آنرا نقل می کنیم:

«... سیاست عبارتست ازخودآگاهی انسان نسبت به محیط و جامعه وسرنوشت مشترك و زندگی مشترك خود وجامعه‌ایکه درآن زندگی می کند و به آن وابسته است»[۲۱]

۲۰ـ غنی، قاسم: بحثی درسیاست ـ انتشارات مجلهٔ یغما، تهران ۱۳۳۴، ۳۸ ص. چند جلد از خاطرات قاسم غنی نیز تاکنون (شهریور۱۳۶۷) منتشر شده است، خواندن این خاطرات برای شناختن واقعیت زندگی سیاسی سودمند است.

۲۱ـ شریعتی، علی: تـاریخ ادیان ـ انتشارات انجمن اسلامی دانشجویان صنعتی ۱۳۴۸، ص ۱۱.

این تعریف بسیار گسترده است وعبارت «سرنوشت مشترك وزندگی مشترك» همهٔ زمینه‌های زندگی اجتماعی را دربرمی‌گیرد و از این جا تفاوت میان سیاست و دیگرعلوم اجتماعی ازمیان می‌رود وپژوهش‌های جامعه شناسی به خودی‌خود بسنده برای پاسخ‌گفتن به پرسش‌هایی خواهد بودکه درسیاست پیش می‌آید.

این چند نمونه ازتعریف‌های دانشمندان ونویسندگان ایرانی نشان می‌دهدکه تفکر سیاسی در ایران بی‌پیشینه نبوده است. ولی نباید فراموش‌کنیم که اغلب این پژوهشگران واندیشمندان معاصر به طورمستقیم یا غیرمستقیم ملهم ازآموزش غربی، به ویژه فرانسه‌اند ودرتعریف‌هایی‌که ازسیاست کرده‌اند برکنارازتأثیرادبیات سیاسی غرب نبوده‌اند.

۲۱. دوم: تعریف‌های محققان خارجی، پژوهش دربارهٔ علم سیاست و تدریس‌آن امروز دربیش‌تر دانشگاه‌های خارج الزامی شده است واغلب مدرسان و مؤلفان مبانی سیاست، ازسیاست تعریف‌کرده‌اند. در این اثرممکن نیست‌که همهٔ‌آن تعریف‌ها آورده شود، به ناچار شماری ازآن‌هاکه ازآن پژوهشگران نامدار است، دست‌چین شده است[۲۲].

۲۲. هارولد. ژ. لاسکی از استادان علم سیاست دانشگاه‌های انگلیس‌که از رهبران حزب‌کارگر نیز بود، در «مقدمه‌ای بر سیاست»[۲۳] بی این‌که از سیاست

۲۲ـ درانتخاب این تعاریف جز در دو مورد وتنها به دلیل اهمیت این دو تعریف سعی شده است‌که به‌آثار سیاست شناسان خارجی‌که به فارسی ترجمه شده است استناد شود، چون برای‌خوانندهٔ فارسی زبان به‌سادگی ممکن نیست که به‌کتب ومقاله‌هایی‌که به زبان های غیرفارسی نوشته شده است دسترسی پیداکند. تردید نیست‌که همهٔ نوشته‌های بیگانگان دربارهٔ علم سیاست به‌فارسی برگردانده نشده است وبا این‌که مؤلف این‌کتاب برخی ازآن‌ها را دیده است ولی ازآن جاکه خواننده ایرانی به سختی می‌تواند به‌آن‌ها دسترسی یابد ازآوردن این تعریف‌ها پرهیز شد.

۲۳ـ لاسکی، ژ. هارولد: مقدمه‌ای برسیاست ــ ترجمه منوچهرصفا، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۴۷.

تعریف کند، موضوع سیاست را بررسی نهادهای رسمی کشور ودولت می‌داند. ولی امروز اغلب متخصصان قلمرو پژوهش علم سیاست را محدود به دولت نمی‌کنند و برای آن قلمرو گسترده‌تری می‌شناسند.

۲۳. سی. ایچ. داد از استادان علم سیاست دانشگاه های انگلیس با آن‌که در مقدمهٔ «رشد سیاسی»[۲۴] می‌نویسدکه این تألیف ازکتاب‌های درسی دانشجویان دورهٔ لیسانس است، از سیاست تعریف نمی‌کند و در سراسرکتاب نیز اندیشه و آگاهی‌های روشنی از مفهوم «رشد سیاسی» به خواننده نمی‌دهد.

۲۴. مك آیور در«جامعه وحکومت»[۲۵] مسائل مختلف سیاسی را برمی‌رسد وسیاست را به‌معنای وسیع واژه درنظرمی‌گیرد و«حکومت» مرکزثقل این بررسی است و حکومت به مفهوم گستردهٔ کلمه به‌کار رفته است و در صفحهٔ ۲۹ این‌کتاب می‌خوانیم:

> «در این‌کتاب هرجا به طور مطلق ازحکومت سخن می گوئیم مقصود حکومت سیاسی یعنی تشکیلات متمرکزی است‌که دریك‌جامعه بزرگ یاکوچك نوعی نظم برقرار می‌سازد».

مؤلف در صفحهٔ ۲۶۴ همین‌کتاب به تعریفی که «کنگره سازمانهای صنعتی» دریکی ازنشریه‌های انتخاباتی کرده‌است، اشاره می‌کند واضافه می‌کندکه **هارولد لاسول** استاد علوم سیاسی امریکایی بامختصرتغییرهمین تعریف را به‌کاربرده‌است، تعریفی که به عقیدهٔ مك‌آیور بیش‌ترمردم آمریکا از هرطبقه وصنفی به‌آن معتقداند. این تعریف چنین است:

> «سیاست علمی است‌که به ما می آموزد چه‌کسی می‌برد ، چه می برد ، کجا می‌برد؟ چگونه می‌برد وچرا می‌برد؟».

۲۴ــ داد، سی. ایچ: رشد سیاسی؛ ترجمهٔ عزت الله فولاد وند ــ تهران: نشرنو ۱۳۶۳، ۱۳۵ ص.

۲۵ــ مك‌آیور، ر. م: جامعه و حکومت ــترجمه ابراهیم علی کنی ــ بنگاه ترجمه و نشرکتاب، ۱۳۴۴.

اگر سیاست را تنها نبرد و مبارزه بدانیم این تعریف در حد خود کامل است ولی شماری از سیاست‌شناسان، نبرد را یکی از هدف‌های سیاست می‌دانند و بر آوردن نیازمندی‌های همگانی و آسایش مردمان در جامعه پس از پیروزی در نبرد، هدف دیگر آن است.

۲۵. در «آشنایی با علم سیاست» که سه‌تن از استادان آمریکایی آنرا نوشته‌اند می‌خوانیم:

> «علم سیاست را می‌توان به عنوان علم دولت یا به عنوان رشته‌ای از علوم اجتماعی که مربوط بـه تئوری، سازمانها، حکومت و اعمال دولت است تعریف نمود»[۲۶].

برطبق این تعریف علم سیاست، علمی است که از دولت و فعالیت‌های دولتی برمی‌رسد و این تعریف بی‌گمان محدود است و اعمال سیاسی را که مستقیم دولت در آن دخالت ندارد با این تعریف و با این رشته از پژوهش‌های اجتماعی نمی‌تـوان بررسید. یادآوری کنیم که درمتن اصلی کتاب واژه‌های «دولت» و «کشور» بود که به «حکومت» و «دولت» برگردانده شده است که نارسا است.

۲۶. ایرینگ فچر[۲۷] استاد علوم سیاسی دانشگاه فرانکفورت آلمان در «علم سیاست» که یك کتاب درسی دانشگاهی است از سیاست تعریف نمی‌کند و فقط از وظیفهٔ سیاست نام می‌برد و درصفحهٔ ۲۶ این کتاب چنین می‌خوانیم:

> «وظیفه اصلی علم سیاست در این خلاصه می‌شود که نقادانه و بیرون ازچهارچوب سیاست وهمچنین درجریان اشتغال به‌فعالیت‌های سیاسی، به‌تجزیه وتحلیل و ارزیابی عقاید سنتی، نهادهای سیاسی واشکال رفتاری سیاستمداران مسئول بپردازد».

۲۶ـ رودی، کارلتون کلایمر و آندرسن، توتون جیمز وکریستـول، کارل کویمی: آشنایی با سیاست، ترجمهٔ وناشر بهرام ملکوتی تهران-۱۳۴۸، ص ۳۰.

۲۷ـ فچر، ایرینگ: علم سیاست، ترجمهٔ محمود کتابی- انتشارات دانشگاه پهلوی خرداد ۱۳۵۵.

اگر این وظیفه‌های یاد شده را تعریف بدانیم، این تعریف گنگ، ناروشن و نارسا است. راست این است که مطالب مورد بحث در کتاب فچر با هم پیوستگی ندارد و نظم منطقی درمیان آنها دیده نمی‌شود.

۲۷. ارنست کاسیرر[۲۸] که آلمانی‌الاصل و درچنددانشگاه اروپایی و آمریکایی استاد بوده است در «افسانهٔ دولت» که درواقع یك اثر تحقیقی دربارهٔ پیوند ورابطهٔ افسانه وقدرت است، پدید آمدن یك قدرت تازه، یعنی قدرت اندیشهٔ افسانه‌ای را بررسی می‌کند و سراسر کتاب به این بحث اختصاص داده شده است، بی این که تعریف روشنی از افسانه وقدرت به دست دهد.

۲۸. ژان ویلیام لاپیر[۲۹] استاد جامعه‌شناسی سیاسی دریکی ازدانشگاه‌های فرانسه در«قدرت سیاسی» چنین نوشته است:

«قدرت سیاسی عبارتست از نوعی قدرت اجتماعی که مخصوص آن مقوله ازگروه‌هایی است که به نام جوامع مدنی شهرت دارند».

روشن است که تعریف این استاد چندان مفهوم نیست.

۲۹. موریس دوورژه استاد علم سیاست دانشگاه پاریس درکتاب «اصول علم سیاست» هستهٔ اصلی قلمرو سیاست را قدرت می‌داند و قدرت از نظر مؤلف دارای دوجنبه است:

«جوهرسیاست، طبیعت خاص ومعنی حقیقی آن، این است که همیشه و همه جا ذوجنبتین است. تصویرژانوس، خدای دوچهره مظهرحقیقی دولت است زیرا ژرفترین واقعیت سیاسی را بیان می‌کند دولت و به‌صورت وسیع‌ترقدرت سازمان یافته دریك جامعه، همیشه وهمه جا، درعین حال که ابزارتسلط برخی از طبقات برطبقات دیگراست، وطبقات مسلط به سود خود و به زیان طبقات زیر سلطه ازآن استفاده می‌کنند، وسیله‌ای است برای تأمین نوعی نظم اجتماعی و

۲۸ـ کاسیرر، ارنست: افسانهٔ دولت، ترجمهٔ نجف دریا بندری ـ تهران، انتشارات خوارزمی، مهر۱۳۶۲، ص ۹.

۲۹ـ لاپیر، ژان ویلیام: قدرت سیاسی، ترجمهٔ بزرگ نادرزاد ـ تهران، انتشارات کتاب زمان، دی ۱۳۶۲، ص ۵۹.

نوعی همگونگی کلیه افراد دراجتماع درجهت مصلحت عمومی»[۳۰].

۳۰. رمون آرون استاد جامعه شناسی دانشگاه پاریس سیاست را تصمیم‌گیری در بارهٔ روی دادهای نـاهمگون در جامعه می‌داند ومثال می‌آورد که تصمیم اقتصاددان دربارهٔ مسئله‌های همگون است و به تولید، توزیع ومصرف اموال مادی منحصرمی‌شود[۳۱]. درهمین‌زمینه می‌توان نمونه‌های دیگری‌آورد، مانند تصمیم‌گیری قاضی درموردپرونده‌هایی که‌باید بدان رسیدگی کند زیرا باهمه‌گونه‌گونی‌پرونده‌ها، ضابطهٔ رسیدگی مقررات حقوقی است، به‌ویژه آن‌که امروزقضات دارای تخصص‌های ویژه‌اند و به‌دعاوی واختلاف‌های خاصی رسیدگی می‌کنند. همچنین است در مورد هرگونه تصمیم‌گیری‌های فنی و خاص. درحالی‌که تصمیم در بارهٔ این‌که آیا باید مدرسه ساخت، یا بمب اتمی، بیش‌تر جنبهٔ سیاسی دارد تا فنی واقتصادی. این مفهوم از سیاست ما را به یك مفهوم کلی‌تری هدایت می‌کند: اگر تصمیم‌گیری در کارهایی‌مستلزم ملاحظاتی‌باشد که صرفاً جنبهٔ‌فنی ندارد وعوامل اجتماعی، فرهنگی، روانی و غیرمادی درآن مهم است ایـن تصمیم‌گیری‌ها را می‌توان بیش‌تر سیـاسی دانست تا غیرسیاسی. در واقع اگر دقت وموشکافی کنیم، می‌بینیم که سیاستمدار یا مرد سیاسی کسی است که اگرهم متخصص درکار فنـی وخاص است، مانند پزشك یا قاضی یا استاد برحسب وظیفه و کارسیاسی‌اش این قدرت را دارد وناچاراست که در زمینه‌های گونه‌گون اظهارنظر و تصمیم‌گیری کند. بـه زبان دیگرسیاست قدرت و توانایی گزیدن است میان گزینش‌های بسیارمتفاوت. همچنین اداره‌کردن یك‌سازمان بزرگ عمومی یا خصوصی مانند دانشگاه، بیمارستان یاکارخانه یا حزب وسندیکا بی‌گمان یك مسؤولیت سیاسی است که به‌صلاحیت و کاردانی‌های فنی نیزنیاز دارد ولی بااین همه مسؤولیت، اداره ورهبری کشورودولت با دیگرمسؤولیت‌های سیاسی

۳۰ــ دوورژه، موریس: اصول علم سیـاست، ترجمهٔ ابوالفضل قاضی ــ تهـران، فرانکلین، شرکت سهامی کتابهای جیبی ۱۳۴۹، ص ۸.

31– Aron, Reymond: la Revne Françaiše de Science Politque, no Janvier 1962.

تفاوت کیفی دارد و نه کمّی. زیرا ادارهٔ یك کارخانه و سندیکا یـا دانشگاه هر اندازه نیز بزرگ باشد، رسیدگی به روی دادهـای کم و بیش همگون در درون کشور بوده و با توجه به قوانین و مقررات حاکم بر آن است درحالی که مسؤولان اداره کشور و دولت نه تنها همیشه بایدگره مسئله‌ها و دشواری‌های ملی را بگشایند بلکه ناچاراند که موقعیت و روابط بیرون مرزی و میان ملت‌ها را نیز پیش چشم داشته باشند.

۳۱. فیودور بورلانسکی[۳۲] در «قدرت سیاسی و ماشین دولتی» که تألیفی در بارهٔ علم سیاست از دیدگاه مارکسیست ـ لنینیستی است و ظاهـراً کتاب در شوروی تألیف و منتشر شده است از سیاست چنین تعریف می کند:

«مفهوم قدرت محور تئوری سیاسی و مطالعه پروسه‌های سیاسی مشخص است. این مفهوم کلید درك نهادهای سیاسی، جنبش‌های سیاسی و خود سیاست است».

و مؤلف چند سطر دورتر تأکید می کند که شناخت ماهیت «قدرت» امور سیاسی را از غیرسیاسی جدا می کند و چند صفحه دورتر از قدرت بدین گونه تعریف می کند:

«قدرت» توانایی واقعی اعمال اراده یکی بر دیگران در حیات اجتماعی و در صورت لزوم از راه تحمیل آن بر دیگران است. قدرت سیاسی. یعنی یکی از مهمترین جلوه‌های توانایی و استعداد واقعی یك طبقه، گروه یا فرد معین برای اعمال اراده‌اش. در سیاست و هنجارهای حقوقی نمود پیدا می کند».

چنان که می‌بینیم این تعریف از سیاست و قدرت با تعریف استادان و سیاست‌شناسان غربی نه تنها متفاوت نیست بلکه با آن‌ها در واقع یکی است، به‌ویژه تعریف «قدرت» که کم و بیش همان تعریفی است که برتران دوژوونل به دست می‌دهد. با این اختلاف که تعریف ژوونل که در شمارهٔ ۳۳ این تعریف می آید، دقیق‌تر و روشن‌تر است.

بورلاتسکی چندین بار در تـألیفش از استادان و سیاست شناسان غـربی و نوشته‌ها و تعریف‌های آنان نام مـی‌برد و درجمع تألیف وی بـا کتاب هایی که آنان نوشته‌اند فرق محسوس نـدارد، جز این که گاه گاهی مؤلف خود را موظف می‌بیند

۳۲ـ بورلاتسکی. فیودور: قدرت سیاسی و ماشین دولتی، ترجمهٔ احمد رهسپر تهران. انتشارات آموزگار، ۱۳۶۰، ص ۱۴، ۱۵، ۲۲.

که از مارکس، انگلس، لنین، کمونیسم، سوسیالیسم ومانند آن‌ها بیش‌تر نـام ببرد. ترجمهٔ کتاب نیز چندان روان نیست.

۳۲. برتراند راسل فیلسوف نامدار که دربارهٔ سیاست بسیار اندیشیده واثر «قدرت»[۳۳] او دراین زمینه شناخته شده است، ازسیاست تعریف نمی‌کند ولی آن‌را کم و بیش با قدرت یکی دانسته و درصفحهٔ ۳۱ این تـألیف ازقدرت چنین تعریف می‌کند: «قدرت‌را می‌توان به‌عنوان پدیدآوردن آثارمطلوب تعریف کرد». واژهٔ «مطلوب» در این تعریف به معنی طلب‌کرده شده وخواسته شده ومورد نظر است ونه به معنی دلپسند یاخوش‌آیند. این تعریف را بسیاری ازسیاست شناسان دیگرامروزکم وبیش به همان‌گونه پذیرفته‌اند و بـرتران دوژوونل از این‌گروه سیاست شناسان است. در اثر«قدرت» راسل تاریکی‌ها و ابهام‌های بسیاری هست‌که ریشهٔ‌آن در ناروشن بودن واژهٔ قدرت است. مؤلف این‌کتاب درجای دیگرآن‌ها را آورده است[۳۴]. با این‌همه «قدرت» راسل از نوشته‌های پرارج درزمینهٔ علم سیاست است.

۳۳. برتران دوژوونل استاد جامعه شناسی سیاسی دانشگاه پـاریس‌که از صاحب نظران سیاسی نامدار است از سیاست تعریف‌گسترده‌ای دارد. به عقیدهٔ وی سیاست بررسی وشناختن ریشهٔ هرگونه اعمال قدرت ونفوذ است وقدرت به مفهوم عام واژه درنظرگرفته شده است. به نظر نویسنده:

«هرکس که دیگری را وادار به انجام عملی‌کند و یا از انجام عملی باز دارد اعمال قدرت کرده است»[۳۵].

هستهٔ این تعریف برپایهٔ این اندیشه استوار است‌که اگرکس یاگروه «الف» فرد، گروه یاگروه‌های «ب» را وادار به‌کاری‌کنند یاازکاری بازدارند، اعمال قدرت

۳۳ــ راسل، برتراند: قدرت، ترجمهٔ نجف دریابندری ــ تهران. انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱. ۲۱۷ ص.

۳۴ــ ابوالحمد، عبدالحمید: قدرت، حقوق و مشروعیت ــ کتابنمای ایران، نشرنو، تابستان ۱۳۶۶، ص۵۳ــ۲۱.

35–Jouvenel, Berterand de: de la Politique pure: Paris, 1966

شده است. نویسنده برای زدودن هرگونه شبهه تأکید می کند که «ب» برای کاری که انجام می‌دهد یا خواهد داد نباید پاداش بخواهد یا متوقع انجام کار همانندی باشد، زیرا درصورت متقابل بودن خدمات، پدیده، پدیدهٔ اقتصادی است وجنبهٔ داد و ستد خواهد داشت، درحالی که رابطهٔ سیاسی با همهٔ پدیده‌های دیگر روابط اجتماعی، اقتصادی، حقوقی و... فرق اساسی و ذاتی دارد. حال اگر از این جا نتیجه بگیریم که برای انجام یك خدمت سیاسی پاداشی‌وجود ندارد، اشتباه کرده‌ایم ولی اغلب تعیین بهای خدمات سیاسی درعمل ساده نیست. زیرا درتحلیل آخر، اعمال نفوذو قدرت کس یاکسان برروی فرد یاگروه‌ها به منظور تشکل وتمرکز همهٔ این نیروها، سازمان‌ها، جمعیت‌ها وحزب‌های سیاسی است تا به یاری آن‌ها به بالاترین قدرت سیاسی یا دولت درکشور دست یابند وازآن‌جا هدف‌ها، برنامه‌ها وآرمان‌هایشان را دردرون کشوربه‌تحقق برسانند. درچنین‌رابطه‌ای بی گمان پاداش‌هست وآن می‌تواند درسایهٔ پیروزی سازمان رهبری به دست‌آید. چنان که در«کلیله ودمنه» این اثرسیاسی کهن از زبان جانوران آمده است که دمنـه،کلیله را پس ازگفت و شنیدهای بسیار، متقاعد می‌سازد تا اورا برای نزدیکی به شیر، شاه جنگل وساکنان‌آن جا یاری دهد که مشاور شیرگردد. در این مثال دمنه وکلیله هر دو آگاه‌اند که راه سیاست ونزدیك شدن به قدرت ترسناك است ولی آگاهانه می‌خواهند در این راه‌گام نهند و می‌دانند چه می‌خواهند واز زبان دمنه می‌خوانیم:

«... ما سزاواریم بدانچه منزلت‌عالی جوییم وبدین خمول وانحطاط راضی نباشیم»[۳۶].

ولی دمنه به‌کلیله نـوید روشن و مشخصی نمی‌دهد و نمی‌گویـد در صورت موفقیت چه پاداشی به وی خواهد داد. به یقین می‌توان گفت که‌کلیله نیزآگاهانه یا ناآگاه می‌داندکه نمی‌تواند انتظارپاداش مشخصی‌را داشته باشد وتنها می‌تواند امید داشته باشدکه درصورت پیروزی‌آن‌که‌رهبری‌اش‌را پذیرفته‌است، ازغنیمت پیروزی

۳۶ـ کلیله ودمنه. انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح وتوضیح مجتبی مینوی تهرانی ـ انتشارات دانشگاه تهران، چ دوم، ۱۳۴۵، ص۶۴.

نبرد ــ که خود نیز در آن سهمی داشته ــ پاداشی دریافت دارد.

درهرحال باید بپذیریم که هرتعریفی از سیاست شود، کامل نخواهد بود. با این حال درچنین تألیفی برای این که خواننده در جستجوی تعریف سرگردان نماند وچهارچوبی برای‌شناختن وتمیزپدیده‌های‌سیاسی ازغیرسیاسی‌داشته‌باشد، می‌توانیم ازعلم‌سیاست چنین تعریف کنیم: «**سیاست‌علمی‌است که همه شکل‌های‌رابطه‌های قدرت را درزمان ومکان‌های‌گونه‌گون برمی‌رسد وجهت وچگونگی اعمال این قدرت‌را می‌نمایاند**». هستهٔ بنیادی این تعریف برپایهٔ این واقعیت استواراست که آن چه را همگان سیاست می‌نامند ومی‌دانند، سیماهای گونه‌گون روابط قدرت در جوامع بشری است. **آندره مالرو** نویسندهٔ نامدار وفعال سیاسی و سیاستمدار، قدرت وسیاست را با عمل یکی می‌داند و در این باره تا آن جا پیش می‌رود که در صفحهٔ ۲۱۱ «سرنوشت بشر» انتشارات خوارزمی می‌خوانیم:

> «انسان عبارت ازحاصل جمع اعمالش، یعنی آن چه‌کرده است وآن چه می‌تواند بکند، نه چیز دیگر».

و مالرو همین اندیشه را به‌گونهٔ دیگر در «فاتحان» آورده است آن چه مسلم است رابطهٔ قدرت را می‌توان در زمان ومکان‌ها وسطح‌های متفاوت بررسید: رابطهٔ قدرت ممکن است در مرحله و سطحی سیاسی باشد ولی در مرحله و سطح دیگر سیاسی شناخته نشود. چنان‌که رابطهٔ قدرت ممکن است در درون خانواده، سندیکا یا حزب، سیاسی‌شناخته نشودولی‌همان‌اقدام درسطح کشور وازسوی دولت، سیاسی شناخته‌گردد یا برعکس. چنان که در زمان سلطه وحکومت هیتلر و نازیسم درآلمان در سال‌های ۱۹۴۵ــ۱۹۳۳، به علت سیاست ضد یهود این دولت، ازدواج آلمانی‌ها که خود را ازنژادآریایی می‌دانستند ، با یهودیان (خواه آلمانی وخواه غیرآلمانی) قدغن وقابل تعقیب بود. برای چنین پسر و دختری که می‌خواستند با هم ازدواج کنند، تصمیم‌شان از دید دولت تنها سرپیچی ساده ازقوانین کشور نبود، بلکه دراین کاریك فعالیت سیاسی ودهن کجی به قدرت سیاسی حاکم نیزدیده می‌شد. درحالی

که ازدید این دختروپسراین اقدام یك تصمیم ساده‌وطبیعی‌برای تشکیل خانواده‌بود.

کوتاه سخن این‌که هدف وموضوع علم سیاست بررسی و شناختن قدرت سیاسی است ولی تشخیص این‌که اعمال قدرت از چه مرحله‌ای وبا چه شماری از کسان سیاسی می‌شود، بسیار دشوار است. همچنین درهررابطهٔ قدرت، اندیشهٔ تقسیم جامعه‌های بشری به دوگروه فرمانده و فرمانبر پنهان است. بررسی و شناختن این رابطه قلب پژوهش‌های سیاسی است. منظور از رابطه فرماندهی و فرمانبری تنها دستور دادن و اطاعت‌کردن نیست، بلکه وجود هرگونه برتری وسلطه فرد، طبقه و گروه وکشور برافراد، طبقه‌ها وگروه‌ها وکشورهای دیگر است، خواه این سلطه و برتری به‌صورت بسیارملایم ودوستانه وپذیرفته شده باشد، خواه به‌شکل بسیارخشن وبه یاری سرنیزه و تفنگ باشد. همچنین علم سیاست نمی‌تواند نسبت به سمت و جهت به‌کارگرفتن قدرت‌بی‌نظر وبی‌اعتنا باشد. بی‌گمان وتردید درهررابطهٔ قدرت، هدف یاهدف‌هایی پی‌گیری می‌شود. این هدف‌ها می‌تواند برای کشور ومردم جامعه سودمند یا زیان‌بارباشد. ازاین‌روعلم سیاست نمی‌تواند درارزیابی وتجزیه وتحلیل ازقدرت این‌سمت وجهت‌ها را نادیده انگارد وبه‌آن نپردازد. زیراهیچ‌گاه ودرهیچ زمانی به دست‌آوردن قدرت وبه‌کاربردن آن برای خود قدرت نبوده، بلکه همیشه برای تحقق‌برنامه‌ها ورسیدن به‌هدف‌هایی‌بوده وهست ومسؤولان سیاسی باید همیشه آن‌رادرجهت‌خوشبختی‌وخیرجامعه به‌کاربرند. **ارسطو*** این‌هدف‌را درائرنامدارش «سیاست» که ازکهن‌ترین آثار درزمینهٔ علم سیاست درجهان است «خیربرین» نامیده است. این اندیشه را در صفحهٔ یك «سیاست» از انتشارات کتابهای جیبی ترجمهٔ حمید عنایت چنین می‌خوانیم:

> « آن جامعه‌ای که بالاتر از همه وفراگیرندهٔ همه جوامع دیگر است، خیر برین را می‌جوید واین جامعه است که شهر یا اجتماع سیاسی نام دارد».

۳۴. یادآوری. از علم سیاست نهادها ومؤسسه‌های رسمی آموزشی مانند:

---

* پانویس درصفحهٔ ۳۱.

گروه علوم سیاسی دانشگاه‌تهران، دیگر دانشگاه‌های کشور یا وزارت فرهنگ و آموزش عالی تا سال ۱۳۵۹ ، یعنی سال بسته شدن دانشگاه‌ها به منظور تحقق انقلاب فرهنگی تعریف نکرده بودند و تعریف رسمی از علم سیاست و هیچ یك از علوم وجود نداشت . معلمان گروه‌های آموزشی، فهرست مختصر دروسی را که تدریس می کردند، به‌گروه می‌دادند و گروه هم اغلب آن را به همان گونه می‌پذیرفت. پس از بسته شدن دانشگاه‌ها و استقرار «ستاد انقلاب فرهنگی» که این ستاد در سال ۱۳۶۳ به «شورای انقلاب فرهنگی» تغییر نام داد در محل وزارت فرهنگ و آموزش عالی گروه‌هایی به نام «کمیتۀ تخصصی» متشکل از متخصصان در همه رشته‌های آموزشی از آن جمله برای رشتۀ علوم سیاسی زیر نظر ستاد انقلاب فرهنگی برای برنامه ریزی و بازگشایی دانشگاه‌ها آغاز به کار کردند. آن چه در کمیتۀ علوم سیاسی پس از ساعت‌ها، روزها، هفته‌ها وشاید ماه‌ها گفت وشنید وبحث و بررسی به تصویب رسید به همان گونه وبی شرح و تفسیر آورده می‌شود تا خوانندگان از تعریف رسمی علم سیاست نیز آگاهی یابند:

«موضوع علم سیاست هدف و شروط آموزش رشتۀ علوم سیاسی»

موضوع علم سیاست و رشتۀ علوم سیاسی: مطالعه و تحقیق پیرامون پدیده‌های سیاسی از جمله نهضت‌های انقلابی و اشکال مختلف دولت و حکومت و

---

* درپایان تعریف‌های خارجیان و ارسطو ازسیاست، ناروا خواهد بود که ازافلاطون که بیش‌ترین اندیشمندان، فیلسوفان، جامعه‌شناسان، سیاست‌شناسان وحقوق‌دانان‌غرب ازاوالهام گرفته‌اند یادی نشود. شاید بهترمی بودکه تعریف افلاطون‌درآغاز تعریف‌های غیرایرانیان آورده می‌شد. می‌پذیرم که این تعریف به‌یادم نبود ودوست فاضل‌مهیار خلیلی این کمبودرا خاطرنشان ساخت که سپاسگزاری‌می کنم وچون چاپ‌چهارم این کتاب تا این‌جا چاپ←

روابـط قدرت و مبانی مـادی و اخلاقی و اعتقادی هـر یك از آنها در زمـانها و مکانهای مختلف و کشف روابط پدیدههای سیاسی و علل پیدایش آنها و مطالعه و تحقیق در بارهٔ ادارهٔ جامعهٔ کشوری و روابط بین ملل است.

←شده بود، ناچار آنرا در پایان این تعریفها ودرپانویس آوردهام.
نوشتههای افلاطون به گونهٔ پرسش وپاسخ است ودراین گفت وشنودها همهٔ مسئلههای اجتماعی، حقوقی، سیاسی، فلسفی، پراکنده و در چندینجا موضوع بحث است. ازاینرو برای یافتن یك تعریف یا مفهوم نمیتوان به یك گفت وشنود یا متن بسندهکرد. افلاطون از سیاست در«مردسیاسی» در«جمهوری» و در«قوانین» سخن گفته است. افلاطونقانون، عدالت و تصمیم گیریرا نتیجهٔ قدرت وبزرگترین قدرترادردرون کشور، قدرتدولتی- که مترجم آنرا حکومت ترجمهکرده-میداند. این اندیشه درصفحهٔ ۸۸۵ و ۸۸۶جمهوری جلد چهارم دورهٔ آثار افلاطون چنین آمده است: «... درهرکشور قدرت در دستکسی استکه زمامرا بدست دارد؟ ... هرحکومت هرقانیرا با در نظرگرفتن منافع خود وضع میکند... و چون در همه کشورها قدرت در دست حکومت است از این رو اگـر نیك بنگری خواهی دیدکه عدالت درهمه جا یك چیز بیش نیست: چیزیکه برای قویسودمند باشد.». در «مردسیاسی» سیاسترا هنرمیداند و آنرا با هنر بافندگی مقایسه میکند،زیرا بافنده از پیوند چندین چیز، جـامعه درست میکند و مرد سیاسی مانند بافنده با درنظر گرفتن عوامل متعدد، کل جامعه سیاسیرا باید اداره کند وچنین میگوید: « ولی صاحب هیچ هنر ادعا نخواهدکردکه درادارهٔکل جامعه انسانی سهمی دارد بلکه اینکار خاصهنر سیاست خواهد بود» (صفحهٔ ۱۵۸۷ مرد سیاسی جلد پنجم دورهٔ آثار افلاطون). درپایان «مرد سیاسی» ازسیاست چنین تعریف میکند: «پس میگوئیم غایت هنربافندگی سیاسی که وظیفهاش بهم بافتن ارواح شجاع وخویشتندارست، هنگامیصورت عمل میپذیردکه هنر شاهـانه آن دورا به وسیلـهٔ دوستی وسازگـاری بهم پیوندد و بدین سان بهترین وگرانبهاترین بافتهها را آمادهکند وهمه افراد جامعهرا ، اعم از آزاد و بـرده، زیر آن گردآورد و باتوجه بهحد اعلای سعادتیکه ممکناستنصیب جامعهای شود فرمان بدهد←

هدف های آموزش این علم عبارت است از:

۱ـ اعتلای علم سیاست.

۲ـ اعتلای ارزش‌های انسانی و پیدا کردن امکان تفاهم با ملت‌های دیگر براساس ارزش‌های انسانی مشترك.

۳ـ تربیت افراد کارآمد و متعهد به انقلاب وقانون‌اساسی جمهوری اسلامی ایران به‌منظور تأمین نیروی انسانی مورد نیاز وزارتخانه‌ها و مؤسسات وسازمان‌های عمومی کشوری به ویژه برای:

الف ـ وزارت امور خارجه. ب ـ وزارت کشور. ج ـ وزارت آموزش و پرورش. د ـ آموزش حقوق و وظائف سیاسی و اجتماعی مردم با توجه به اصول و موازین انقلابی در شهرها و روستاهای ایران.

شروط و روش آموزش این علم : با توجه به موضوع و هدف یاد شده در بالا باید متضمن شرایط و اصول ذیل باشد:

۱ـ اصل آزادی تفکر وتبادل نظر دایمی میان معلم و دانشجو درتمام مراحل آموزش.

۲ـ اصل آزادی مبادلهٔ اطلاعات علمی میان محافل آموزشی و پژوهشی داخلی و بین‌المللی.

←ـوحکم براند ونگذاردکه به سعادت‌جامعه نقصی‌راه یابد» (ص۱۶۳۹ جلد پنجم دورهٔ آثار افلاطون). این تعریف افلاطون از سیاست هنوز امروزی است که سیاست‌را ادارهٔ جامعهٔ بزرگ، کشور ـ ملت ـ دولت و جهت تأمین بیش‌ترین خوشبختی برای همه شهروندان می‌داند،

دورهٔ آثار افلاطون ترجمهٔ محمد حسن لطفی‌را انتشارات خوارزمی در هشت‌جلد در ۱۳۶۵ منتشرکرده است. خواندن آن‌که ازمتن‌های پایه‌ای است برای همه‌دانشجویان رشته‌های علوم اجتماعی و به ویژه رشتهٔ علوم سیاسی بسیار سودمند خواهد بود و بهره‌ها خواهند گرفت.

۳ـ تعلیم وتعلم ازسوی استاد ودانشجو باید به نحوی باشدکه زمینهٔ آموزش وپژوهش و تفسیر و تحلیل مسائل سیاسی واجتماعی را درکلاس هرچه بیشتر و بهتر فراهم‌آورد». اغلب مصوبات «شورای انقلاب فرهنگی» بـه صورت جزوه و کتاب منتشر شده است

۳۵. ب، آیا سیاست علم است؟ امروز در ایـران مانند دیگـر کشورهـای جهان گرایش این است که واژهٔ علم را برای هرتحقیقی بکار برند. شاید سیاست ـ شناسان انگلیسی ازکسانی‌اندکه هنوزواژهٔ علم را برای سیاست کمتربه‌کارمی‌برند. و بیش‌تـر عبارت «مطالعات سیاسی»[۳۷] درنـوشته های آنـان دیده می‌شود. تعریف علم از تعریف سیاست ساده‌تـر نیست و همهٔ دشواری‌هـایی را کـه دربارهٔ تعریف سیاست یادکرده‌ایم درمورد تعریف علم هم درست است و هر گونه تعریفی از علم ارزش نسبی خواهد داشت وبرحسب تعریف‌های مختلف، شمار رشته‌های علمی یك‌سان نخواهد بود. به‌طورکلی مجموع آگاهی های منظم مربوط به پدیده‌ها وامور را می‌توانیم «علم» یا «دانش» بنامیم. این مفهوم علم که دربسیاری از دائرةالمعارف‌ها[۳۸] هم دیده می‌شود این سود را دارد که دست وپاگیر نیست.

علم یا مجموع آگاهی‌های منظم امر ثابتی نیست ودرحال دگر گونی وتکامل همیشگی است و دانش کنونی بایـد وسیله‌ای بـرای بالا بردن دایمی‌دانستنی‌هـا، آگاهی و معرفت بشری باشد.

37_ Political Studies

۳۸ـ دربارهٔ مفهوم واژهٔ علم وپیوند آن با فلسفه وتجربه ن.ك.به:

الفـ دائرةالمعارف مصاحب ولغت نامهٔ دهخدا.

بـ کانت، امانوئل: سنجش خرد ناب، ترجمهٔ میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی‌ـ‌تهران مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲، ۷+۱۶+۹۵+۸۱۹ ص.

جـ نائس، آرن: کارناب، ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر ـ تهران، انتشارات خوارزمی چاپ دوم ۱۳۵۷، ص ۱۰۵.

دـ هارت ناك، یوستوس: ویتگنشتاین، ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر ـ تهران، انتشارات خوارزمی چاپ دوم ۱۳۵۶، ۱۶۱ص.

با پذیرفتن مفهوم بالا به‌عنوان یك تعریف گسترده از «علم»، سیاست نیز علم است. چون هدف پژوهش‌های سیاسی کشف قوانین مربوط به اشکال گونه‌گون روابط قدرت در جامعه‌های انسانی، سمت وجهت این روابط ومعرفی وشناساندن آنها به‌صورت سامان یافته است. به‌اصل کلی علم بودن سیاست دوایراد گرفته شده است.

۳۶. یکم : علم باید قابل اندازه‌گیری ومحاسبه باشد وبتوان با اعداد ورقم‌ها صحت ودقت فرضیه‌های احکام آنرا نشان داد این طرز فکر واستدلال میان محققان ایالات متحده آمریکای شمالی پیروان بسیار دارد ومی کوشند که تمام پدیده‌های سیاسی را با ارقام ونمودار بنمایانند، بی گمان ریاضی میان دیگر علوم، دقیق ترین علم است وبرای تدقیق سایر علوم همیشه متوسل به ریاضیات می‌شویم.

شاید به همین دلیل امروز استفاده ازعلم آمار در تمام شعب علوم از واجبات شده وآموختن آن برای دانشجویان علم اقتصاد ، جمعیت شناسی و جامعه شناسی در بسیاری ازکشورها اجباری است. درسیاست برای آگاهی از افکار عمومی و ارزیابی نتایج انتخابات از روش های ریاضی وآماری بهره می گیرند. با این همه نباید فراموش کنیم که بهره‌گیری از ریاضی آن‌گاه شدنی است که موضوع پژوهش قابل تخمین واندازه‌گیری کمّی باشد. چنان‌که اگر قدرت اقتصادی یك کشور به‌وسیله تولیدهای آن کشور سنجیده می‌شود چگونه می‌توان اعتبار ونفوذ شخصی یك رییس کشور یا فرد سیاسی را با رقم و اعداد نشان داد ونتیجه گرفت که نفوذ شخصی این یا آن شخصیت سیاسی برابر این یا آن اندازه فولاد یا ذغال سنگ است؟

به نوشتهٔ رمون آرون در آمریکا بیش ازپیش پول خرج می کنند تا به‌یاری ریاضی برای سیاست فرضیه‌های علمی پی افکنند ولی دست‌آوردها نا امید کننده بوده‌است وعلمی نیست زیرا مردم کوچه وبازارهم بی‌صرف وقت و کم‌ترین هزینه‌ای به‌آن آگاهی‌ها رسیده‌اند [۳۹]. نتیجه این که در بکار بردن روش‌های ریاضی درسیاست باید بسیار محتاط بود.

۳۹ـ آرون ، رمون : جامعه شناسی کشورهای صنعتی ـ ترجمهٔ رضاعلومی، تهران مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی ۱۳۴۸.

۳۷. دوم: علم باید بتواند توانا به‌پیش بینی آینده باشد. یعنی برپایهٔ داده‌هایی که‌هست، باید بتوان‌آن‌چه‌را که خواهد شد پیش بینی کرد، ولی درسیاست پیش‌بینی آینده دشوار است. آگاهی از آینده ودانستن آن چه که روی خواهد داد همیشه و در همه زمان‌ها ذهن بشر را به خـود مشغول می‌داشته است و مشغول می‌دارد و همین انگیزه است که هنوز درعصر اتم و روزگار پیشرفت‌های علمی‌و فنی شگفت انگیز، بازار رمال، جن گیر، فال‌گیر ومانند آن‌گرم است.

بی‌گمان با همهٔ پیشرفت‌های غول آسای بشر وچیرگی او برنادانی‌ها وبا این که هرروز به‌پیروزی های تازه‌ای در این زمینه دست می‌یابد هنوزانبوه نادانی بشر از دانستنی‌هایش بسیار فزون‌تر است. ولی اگـر از این واقعیت مسلـم به این هوده برسیم که در سیاست پیش‌بینی نشدنی‌است، راه‌گزاف در پیش گرفته واشتباه کرده‌ایم چون در دیگر رشته‌های دانش‌ها، حتی در فیزیك، محقق نمی‌تواند با قاطعیت‌راجع به نتایج پژوهش‌های خود سخن بگوید و در آن‌جا نیز درجهٔ احتمالات بسیار است. اختلاف میان علم سیاست و علوم خـالص، اختـلاف درجه است و نه مـاهیت. همه محاسبه‌ها درمورد پیروزی این یاآن حزب در انتخابات می‌تواند خلاف پیش‌بینی‌ها درآید، چنان‌که در انتخابات عمومی فرانسه در ۲۸ اسفند ۱۳۵۶ مطابق با ۱۹مارس ۱۹۷۸ با همهٔ محاسبات وپیش بینی‌های‌سیاست شناسان دربارهٔ پیروزی «اتحادچپ» با اکثریت دست‌کم ۵۱٪آراء ، این حزب‌ها و گروه‌های متحد چپ در انتخـابات شکست خوردند[۴۰]. مثال دیگر مربوط به یونان است. مردم یونان ازدولت‌سرهنگان که با کودتای نظامی درسال ۱۳۳۹ به قـدرت رسیده بودند، بیزاربود واین دولت دشواری‌های اقتصادی، اجتماعی وسیاسی فراوانی داشت. نظامیان به‌ظاهر به‌توصیهٔ هنری‌کیسینجر، وزیر امورخارجه آمریکا در تیر ۱۳۵۲ درقبرس که یونانیان وترکان باهم آن‌جارا اداره می کنند، دست به‌کودتـا زدند تا بتوانند در درون وضع خودرا

۴۰ــ ن.ك.به: روزنامه های اطلاعات وکیهان در اسفند ۱۳۵۶، به‌ویژه شمارهٔ۲۸ اسفند همان سال.

تثبیت کنند[۴۱]. دولت ترکیه به‌این کودتا بادخالت نظامی پاسخ می‌گوید وبا این‌اقدام همهٔ حساب‌ها درهم ریخت وسقوط دولت سرهنگان‌را دریونان درپی داشت.

این اشتباه محاسبه ممکن است در علوم فیزیکی هم پیش‌آید. می‌دانیم که بسیاری از سفینه‌های هوایی نتوانستند برنامه‌ها و هدف‌های پیش بینی شده‌را انجام دهند. درهرحال ازیاد نبریم که موفقیت‌های این چنانی، همیشه نتیجهٔ کار و کوشش ومحاسبه‌های آزمایشگاهی است. یعنی محقق با محاسبه وبرنامه و بهره برداری از ابزارهایی که درخدمت و اختیارش است، می‌تواند در بسیاری اززمینه‌ها صددرصد به‌هدف‌هایی که می‌خواهد برسد، درحالی که به‌کارگرفتن محاسبه های آزمایشگاهی در جامعهٔ بشری به‌طورکامل دربسیاری از جاها ناشدنی است. از این رو نمی‌توان گفت که علوم فیزیکی به‌طورماهوی وسرشتی با علوم اجتماعی متفاوت است ودقت قانون عرضه وتقاضا دراقتصادکم‌تر از بسیاری از قوانین‌طبیعی نیست، چنان که‌وقوع زلزله یا سقوط بهمن‌را نمی‌توان پیش‌بینی کرد ودقت محاسبه‌ها برای شناختن این پدیده وزمان روی دادنشان، هنوز کم است.

مسئلهٔ آخری که ارتباط نزدیك با مسئله علم بودن سیاست دارد ولازم به یادآوری است مربوط به پیوند دست آوردهای علمی در سیاست با عمل است. به‌بیان دیگر این پرسش همیشگی به ذهن می‌رسد که فایدهٔ علم چیست؟ و از پژوهش های علمی چه بهره‌ای می‌بریم؟ نخستین پاسخ عقلانی این است که هدف تحقیقات علمی بالا بردن دانش عمومی‌است وهراندازه که اطلاعات عمومی جنبهٔ علمی پیدا کندبه همان‌نسبت باخرافات مبارزه شده‌است‌وامور ومسائل‌جنبهٔ اسرارآمیز خودرا ازدست می‌دهد وبه‌وسیله علل و عوامل محسوس وملموس خواه طبیعی و خواه اجتماعی توجیه می‌گردد ودرنتیجه توانایی انسان افزون‌ترمی‌شود واحساس آزادی بیش‌تری خواهدکرد. دومین پاسخ‌رابطهٔ تنگاتنگ باماهیت علم سیاست وفعالیت سیاسی‌دارد. محقق باید در پژوهش‌هایش بی‌طرف باشد ونظرهای شخصی اش‌را در موضوع تحقیق دخالت ندهد ولی بی نظری و بی‌طرفی در تحقیق نیز امری است نسبی . در

۴۱ــ نقل از روزنامهٔ فرانسوی «لوموند» ۲۱ اوت ۱۹۷۴ ، ص ۰۱

علوم خالص از آن‌جا که محقق و موضوع تحقیق یکی نیست رعایت بی‌طرفی بیش‌تر امکان دارد تا در پژوهش‌های علوم اجتماعی و علـم سیاست. در زمینهٔ مـربوط به‌علم سیاست، محقق به‌علت تربیت و آموخته‌هایش و به‌دلیل تعلق وی به طبقه و گروه‌های اجتماعی مشخص و چهار چوب ملی ویژه، نمی‌تواند در پژوهش‌هایش کاملا بی‌طرف و بی‌نظر بماند. از این‌رو این گمـان همیشه هست که هدف تحقیقـات سیاسی سود رساندن به‌گروه‌ها، احزاب و دسته‌های گونه‌گون سیاسی است.

فراموش نکنیم که دارای نظر و جهت بودن با بی‌طرفی در پژوهش‌های سیاسی واجتماعی در تناقض و تضاد نیست. زیرا مفهوم دقیق بی‌طرفی در تحقیق سیاسی بهره گرفتن از همهٔ مدارك و منابع معتبر و شایستهٔ این نام و ارزشیابی و نقد عقلانی این منابع بی جعل و تحریف مسئله مورد تحقیق است و درهرحال نتیجه‌گیری‌ها با محقق خواهد بود، همان‌گونه که خوانندگان نیز می‌توانند به‌نتایج دیگری برسند. مثال خوب و ارزنده در این زمینه آثار علی اکبر دهخدا، محمد قزوینی، عباس اقبال و حمید عنایت است. با این که این محققان همه‌جا با کمال بی طرفی ودقت و امانت بیش‌ترین اسناد و مدارك موجود را در پژوهش‌هایشان عرضه می‌دارند درعین حال دارای جهت‌گیری مشخص اند که دفاع از آزادی، ترقی، قانون خواهی ، میهن‌دوستی در برابر استبــداد، ارتجاع و بی قانونی و بیگانه پرستی است.

این نکته‌را نیز به‌خاطر بسپاریم کـه سیاست شناسان و محققان علم سیاست به ندرت فعالیت سیاسی دارند و اغلب بازیگران سیاسی برجسته‌ای نیز نیستند[۴۲]، این واقعیت تا حدود زیادی تحقیقات سیاسی‌را بر کنار از سودجویی‌های سیاسی و قدرت‌طلبی‌های شخصی قرار خواهدداد و دربارهٔ «صاحبان» علم برتولت برشت به‌طعنه نوشته است، «کسی که صاحب‌علم است نه باید مبارزه کند، نه حقیقت‌را بگوید، نه‌خدمتی

۴۲ـ یك دانشمند شاید به‌تنهایی و با اندیشیدن و تحقیق بتواند نظریهٔ بسیار درخشان ومنسجم و قابل اجراء در اجتماع پدید آورد ولی برای تحقق و اجرای عملی آن نیاز به‌رهبر سیاسی و مرد عمل دارد که دیگران‌را برای اجراء و همگانی ساختن آن نظریه پیرامون خود گرد آورد.

بجای‌آورد، نه‌غذا بخورد، نه ازقبول افتخار امتناع کند و نه شناخته شود . کسی که صاحب علم است أز تمام فضائل تنها این‌را دارد که: صاحب علم است»[۴۳].

بخش دوم

چگونگی شناسایی و بررسی سیاست

۳۸. کلیات: بررسی یك موضوع ونحوهٔ نزدیك شدن به‌آن وگزینش ابزار-های تحقیق موضوع پژوهش،مهم است. چون‌نتایج یك تحقیق باگزینش روش‌های گونه‌گون مطالعه یکسان‌نخواهد بود. در این بخش هدف این‌نیست که دربارهٔروش-های مختلف علوم‌اجتماعی یا روش‌های تحقیق در سیاست سخن رودچون شناساندن روش‌های تحقیق از حوزهٔ این بررسی بیرون است ورشتهٔ ویژه‌ای به این نام در پژوهش‌های علوم اجتماعی است وخوانندگان می‌توانند منابعی‌را که در زیر آورده شده است، نگاه کنند[۴۴].

۴۳ـ برشت، برتولت:داستانهای آقای کوینر ـ ترجمهٔ سعید ایمانی، تهران،انتشارات پیام، ۱۳۴۹ص۱۵ و۱۶.

۴۴ـ الف ـ راسل، برتراند : جهان بینی علمی، ترجمهٔ حسن منصور، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.

ب ـ دورکیم، امیل : قواعد روش جامعه شناسی ـ ترجمهٔ علیمحمد کاردان،دانشگاه تهران ۱۳۴۳ ، ۱۸۰ ص.

پ ـ دوورژه، موریس : روشهای علوم اجتماعی ، ترجمهٔ خسرواسدی ، تهران انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲،۴۱۴ص.

ت ـ سلیتنر، یهودا، دویچ،وکوك: روشهای تحقیق درعلوم اجتماعی ـ ترجمهٔخسرو مهندسی. دانشگاه تهران ۱۳۴۶، ۴۶۴ص.

ث ـ محمدی‌نژاد، حسن : روشهای تحقیق وآمار درعلوم سیاسی وجامعه شناسی تهران، انتشارات مدرسهٔ عالی سیاسی وامور حزبی ،۱۳۵۴، ۳۷۹ص.

ج ـ همچنین ن.ك.به: رونق ، محمد علی : کتابشناسی روش تحقیق ـ در مجله نشر دانش، سال پنجم شمارهٔ سوم، فروردین ۱۳۶۴، ص‌ص.۶ تا ۶۲. (در این‌کتابشناسی نام کتاب ومجله‌که دربارهٔ روش تحقیق در زبان فارسی هست ، آورده شده است).

هدف از عنوان کردن چگونگی روش‌های بررسی تنها برای نمایاندن این واقعیت است که چگونه با گزینش این یا آن روش هودهٔ بررسی دگرگون می‌شود و این که شناساندن این روش‌ها حتا به کوتاهی، به شناختن دگرگونی سیاست یا علم سیاست، یاری خواهد کرد.

۳۹. الف، بررسی سیاست به یاری قانون اساسی و دیگر مقررات حقوقی:
حقوق به بیان کلی همهٔ مقررات عام و لازم‌الاجرایی است که در یك زمان معین و در یك جامعهٔ معین هست. وارد بحث‌های فنی که تمام مقررات حقوقی عام نیستند یا برای همه آن ضمانت اجراء تعیین نشده است، نمی‌شویم. زیرا این بحث‌ها در نوشته‌های حقوقی هست و بیش‌تر در کلیات و کتاب‌های مقدماتی حقوق از آن بررسی می کنند. این جا تنها به این واقعیت توجه می کنیم که حقوق همان‌گونه که ناظر به رابطه‌های خصوصی افراد در جامعه است روابط آنان‌را با قدرت عمومی و دولت نیز سامان می‌دهد و همچنین وظایف و هدف نهادهای سیاسی و اداری کشور را مشخص می سازد و با ارج‌ترین و مهم‌ترین متن حقوقی در این زمینه قانون اساسی هر کشور است.

چنان که دربارهٔ قوای کشوری: قوهٔ مقننه، قوهٔ قضاییه، قوهٔ مجریه، پیوند این قوا با هم، آزادی های عمومی، قلمرو کشور، انتخابات و یك رشته مسئله های کلی و عمومی دیگر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مثل همهٔ قوانین اساسی کشورهای دیگر، اصولی اعلام شده است. ولی اگر برای شناختن زندگی سیاسی و زیروبم‌های آن تنها به قواعد و اصول قانون اساسی و سایر قوانین قناعت کنیم، بی گمان آگاهی ما از سیاست سطحی و ناچیز خواهد بود و عبارت «دوصد گفته چون نیم کردار نیست»، در این مورد کم و بیش در همه جوامع راست است.

همیشه و در همه‌جا میان مقررات حقوقی و چگونگی اجرای آنها اختلاف کم و بیش ژرف هست. هریك از ما می‌توانیم نمونه‌هایی در این زمینه بیاوریم. به‌طور مثال به «آیین‌نامهٔ راهنمایی و رانندگی» اشاره می کنیم. بی گمان این آیین نامه برگردان بی کم و کاستی از آیین نامهٔ راهنمایی و رانندگی یك کشور پیش رفتهٔ اروپایی و با-

سابقه در استفاده از خودروها است. همهٔ آنانی که آزمایش آیین‌نـامهٔ رانندگی را گذرانده‌اند، با مقررات‌رانندگی کم وبیش‌آشنایی دارند. ولی همه می‌دانیم که‌اغلب رانندگان درایران به‌ویژه در تهران قواعد رانندگی را رعـایت نمی‌کنند از این‌رو بررسی وضع رانندگی ازخلال‌آیین‌نامهٔ رانندگی یا به زبان دیگرشناختن چگونگی رانندگی به وسیلهٔ این متن قانونی، جوینده را به‌واقعیت هدایت نخواهد کرد. همین طور بررسی میزان اعتقادهای مذهبی، انتخابات، ناسیونالیسم، آزادی‌های عمومی، حقوق اقلیت‌ها ازخلال متون قانونی و قانون اساسی ناکافی است و تنهـا می‌تواند صورتك‌هایی از واقعیت‌را به‌مابنمایاند. امروز همه می‌دانند که میان‌روابط و روی‌دادهای حقوقی ومتن‌های حقوقی فاصله ژرف است. درسال‌های اخیر به ویژه از نیمه دوم قرن‌چهارده خورشیدی دراین زمینه‌ها پژوهش‌های بسیار شده‌است [۴۵]. برخلاف گذشته که بررسی سیاسی درچهارچوب‌قانون اساسی ومقررات حقوقی مقیدشده‌بود، امروزکم‌ترسیاست شناسی‌جدی و واقع‌بین پژوهش‌های سیاسی و اجتماعی حودرا مقید ومحصور متن‌های حقوقی می‌سازد.

ولی با تمام دوری متن‌های حقوقی وقانون اساسی با زندگی سیاسی، این دو بکلی بی پیوند نیستند. گاهی قواعد حقوقی ابزارهایی‌اند برای احقاق حق، به‌ویژه در روابط خصوصی افراد. چنان‌که در یك حادثه رانندگی ، برای مجازات متخلف

۴۵ ــ دربارهٔ رابطهٔ حقوق وواقعیت‌های اجتماعی ن.ك.ب :

الف ــ پولانزاس، ن.آ: واقعیت و حقوق، جلد اول فلسفهٔ حقوق، ترجمهٔ نجادعلی الماسی ــ تهران انتشارات دانشگاه ملی، اردیبهشت ۱۳۵۴، ۲۶ ص.

ب ــ صانعی، پرویز : حقوق واجتماع ــ تهران ۱۳۴۷ (بی‌نا)، ۳۵۸ ص.

ج‌ــ گورویچ، ژرژ: درآمدی به جامعه شناسی حقوقی، ترجمهٔ حسن حبیبی‌ــ تهران انتشارات مؤسسه مطالعات وتحقیقات اجتماعی اسفند ۱۳۵۲،۳۶۹ص.

د ــ لوی برول، هانری : جامعه شناسی، حقوق، ترجمه ابوالفضل قاضی ــ تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، ۸۶س .

ومجبور کردن وی به‌پرداخت خسارت، پلیس و مقام هـای صلاحیتدار قضایی برای رسیدگی به حادثه ورفع اختلاف، متن‌قانونی، یعنی آیین نامهٔ راهنمایی و رانندگی ودیگرقوانین مربوطرا ضابطه و ملاك شناختن متخلف قرار می‌دهند. در مثال حاضر طرف‌های اختلاف دراصل موضوع موافق‌اند، یعنی قبول دارندکه رعایت مقررات رانندگی الزامـی است ولی برسر انطباق آن با موضـوع، اختـلاف دارند. ولی فراموش نکنیم‌که دراین واقعهٔ ساده نیز ممکن‌است عوامل مختلف دیگری آگاهانه یا به اشتباه وارد شود ومانـع احقاق حق گـردد. درسیاست هم در همهٔ زمینه هایی که‌طرف‌های اختلاف چهارچوب پیش‌بینی شده در قانون اساسی یـا سایرقوانین را پذیرفته باشند. ماهیت اختلاف حقوقی است. ولی اگر طرف‌های‌اختلاف به‌حقانیت قواعد موضوعه بی اعتقاد باشند وبرای حل اختلاف‌هـای خود به هیچ روی حاضر به استناد یك متن قانونی یا یك معاهده نباشند، اختلاف، اختلاف سیاسی است.این سخن به این معنی نیست که قبول صلاحیت دادگـاه‌های داخلی یا خارجی ازسوی اشخاص حقیقی یا حقوقی برای رفع اختلاف‌ها وخواست‌هایشان بر اساس موازین حقوقی، همیشه دلیل غیر سیاسی بودن‌آن دعوی واختلاف‌هـا باشد. ولی درهرحال بودن یك قاعده یا متن حقوقی‌این سود را داردکه آن‌گـاه که اختلاف‌ها ودشمنی‌ها پدید می‌آید پژوهنده‌را به‌ریشه‌های اختلاف در یك مـرحله از زمـان آشنا می‌سازد. از این دید قانون اساسی به‌طور استثنایی متن قانونی ارزنده‌ای است، چون بررغم تعریف‌های مختلف‌که از قانون اساسی می‌توان‌کرد[۴۶]قانون اساسی عهدنامه‌وصلح‌نامه‌ای‌است‌که در یك‌زمان‌معین میان‌گروه‌های متخاصم(حکومت‌کنندگان وحکومت شوندگان) کنونی وآینده بسته شده است ورعایت مقـررات‌آن بستگی به توانایی

---

۴۶ ــ برای آگاهی ازمبانی و مفهوم‌های گونه‌گون قانون اساسی ن.ك.ب. مقدمهٔ کتاب موریس دوورژه«نهادهای‌سیاسی‌وحقوق اساسی» ترجمهٔ کاظم‌معتمدنژاد، درشماره۵ نشریهٔ دانشکده حقوق وعلوم سیاسی ص۱۵۸ــ۱۳۶. همچنین ن.ك: مصطفی رحیمی:قانون اساسی‌ایران واصول دمکراسی. تهران، مؤسسه انتشارات‌امیرکبیر،۱۳۵۷،۲۳۸ص.

وناتوانی‌نیروهای طرف‌های معاهده‌در درازای‌زمان دارد. اگرقانون‌اساسی‌رامی‌توان صلحنامه نامید، به‌این‌مفهوم نیست که طرف‌ها، طبقات وگـروه‌های حاضر در عرصه نبرد در زمان پیروزی بردشمن مشترك دارای نیروی برابراند و خواست هایشان را براساس برابری قوا وحقوق دراین متن حقوقی (قانون اساسی یا صلحنامه)گنجانیده باشند بلکه از آغاز پایان مخاصمه روشن است که طبقه ، حزب و گروهی برحسب میزان قدرت و نفوذی که‌دارد، خواست و اندیشه هایش‌را درقانون‌اساسی می گنجاند. با این حال همیشه ظاهر این متن چنان است که اصول و مقررات بی نظرانه‌ای که باید برای همیشه روابط هیأت حاکـم وحکومت شوندگان را سامان دهد، گذارده شده است، در حالی که از روز نخست چنین نبوده است. حال اگر به‌فرض محال نیز چنین بوده باشد، رعایت این اصول واجرای‌آن برطبق خواست نویسندگان آن هَنگامی شدنی است‌که برابری نیروهـای زمان تنظیم قانون اساسی یا صلحنامه، در آینده نیز به همان صورت باقی بماند.

بـررسی قـانون های اساسی کشورهـای مختلف جهان بی استثناء مارا با این واقعیت آشنا می‌سازدکه میان متن قانونی واجرای آن همیشه اختلاف کم‌وبیش ژرف هست مثال کشور ایران از مثال‌های خوب وتازه در این زمینه است. کشور ایران از سال ۱۲۸۵ ه خورشیدی تا بهمن ۱۳۵۷ (سال انقـلاب ضد سلطنتی وضد استبدادی) دارای نظام سیاسی سلطنت مشروطه بود. ولی با داشتن قـانونَ اساسی وقوانین‌گونه‌گون دیگر که از تأمین آزادی‌های عمومی وفردی در آن‌جا سخن رفته بود، به‌جز در پـاره‌ای از دوره‌هـای کوتاه به‌صورت استبـداد اداره می‌شد.کشور پرتغال نیز از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۷۴ میلادی با داشتن قـوانین مترقی ، از نظرسیاسی وضعی شبیه ایران پیش از انقلاب سال ۱۳۵۷ را داشت. بـا پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و سرنگونی نظام سلطنتی همهٔ قـوانین گذشته لغو یا تغییر داده نشد ، بلکه تا مدت‌ها به‌ویژه در آغاز پیروزی انقلاب همه این قوانین ـ به استثناء چند موردـ اجرا می‌شد وبا همین قوانین گذشته، تأمین آزادی‌ها بیش تر شده بود که‌خود نشان

دهندهٔ این‌حقیقت است که قوانین ذاتاً بد یا خوب کم است، بلکه بدی وخوبی آن‌ها اغلب مربوط به چگونگی اجرای آن و کل فضای سیاسی کشور است. به‌زبان‌دیگر قوانین در بسیاری از زمینه‌ها به‌گونه‌ای کم و بیش یك سان مـی‌تواند مورد استفادهٔ آزادی خواهان ومستبدان قرار گیرد[۴۷].

۴۰.ب، شناخت سیاست با تاریخ : تعریف تاریخ ساده نیست وتعیین‌قلمرو آن سخت‌تر، به‌یك مفهوم عام زمان به‌گذشته و آینده تقسیم می‌شود. از نظرفلسفی ما با حرکت شیئی در مکان به‌مفهوم زمان آگاه می‌شویم. آن‌چه که روی داده مربوط به‌گذشته است وآن چه‌که روی نداده مربوط به‌آینده می‌شود. با این دید زمان‌حال وجود ندارد وتاریخ، شناختن همهٔ وقایعی است که حادث شده است. ولی ازبحث حاضر منظور ازتاریخ، تاریخ سیاسی است واز این‌دید تاریخ،علم و تحقیق سیاست است درگذشته.

از نظر تاریخ‌دان جهان در حال تکوین است و جامعه بشری جزیی است از یك کلی بسیار بزرگ و در حالت تکوین و دگرگونی دایمی وبی‌درنگ. پذیرفتن اصل تکوین ودگرگونی‌مورخ را به‌این نتیجه‌می‌رساند که سبب وقایعی که درگذشتهٔ نزدیك اتفاق‌افتاده، درپدیده‌هایی است که درگذشتهٔ دورتر روی داده است. به زبان دیگرآن‌چه که اتفاق افتاده عامل مؤثری است برای‌آن‌چه‌که روی می‌دهد، دست‌کم توجیه آنها. به‌طور مثال برای شناختن انگیزه‌های انقـلاب مشروطهٔ ایران در سال ۱۲۸۵ خورشیدی یا جنگ اعراب و اسراییل در ژوئن ۱۹۶۷ میـلادی لازم است اوضاع و احوال سیاسی‌واجتماعی مناطقی‌راکه این وقایع درآن جا روی داده است

۴۷ـ آقای‌مهدی بازرگان اولین‌نخست وزیر پس از انقلاب یا رییس دولت‌موقت انقلابی‌دریك سخنرانی‌درصدا وسیمای‌کشور اعلام داشت: آن قسمت ازقانون اساسی‌که مربوط به نظام سلطنتی نیست تا تدوین وتصویب قانون جدید معتبرخواهد بود (نگاه‌کنید به روزنامه‌های، اطلاعات وکیهان،اول اسفند۱۳۵۷) درموردکشور پرتغال هم نگاه‌کنید: «پرتغال درعصر سالازار» اثرآنتونیو دوفیگوئیردو، تـرجمهٔ حسین اسدپـور، پیرانفر، انتشارات حقیقت، تهران ۱۳۵۴، ۱۴۶ ص.

شناخت و توجیه این روی‌دادها بی‌شناختن گذشتهٔ آن حوادث، نشدنی است[۴۸]. به‌همین گونه برای شناختن انگیزه‌های جنگ تحمیلی ایران و عراق که کمی پس از پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی ایران آغاز شد، باید روی‌دادهای گذشتهٔ آغاز جنگ را شناخت.

اما هر محقق در بررسی‌های تاریخی دست‌کم با دو دشواری بزرگ روبرو است: یکم انبوهی اسناد و مدارك ودوم دگرگونی همیشگی داده‌ها و نتیجهٔ پژوهش‌های تاریخی.

۴۱. یکم، انبوه‌اسناد: برای مورخان سده‌های گذشته، تاریخ به مفهوم پدیدارشدن پی‌درپی وقایع بی‌ارتباط است که به‌طور اتفاقی روی می‌دهد و تاریخ‌دان بابررسیدن منابع محدود که دراختیاردارد تصورمی کند که می‌تواند همهٔ روی‌دادهای تاریخی را توجیه کند، ولی مورخ زمان ما تودهٔ عظیمی از اسناد و مدارك در اختیار دارد وناامیدانه درمیان آنها حقیقت‌را می‌جوید. درعصرما هیچ پژوهنده‌ای به‌تنهایی نمی‌تواند همهٔ مدارك واسنادی راکه درزمینهٔ تخصصش هست بررسی ومطالعه کند. برای گشودن این مشکل دو روش به کار برده می‌شود.

۱. قطعه قطعه کردن تاریخ به دوره‌ها و مسئله‌های گونه‌گون. خطر اصلی چنین روش، تخصصی‌شدن افراطی مسائل پژوهشی‌است وتخصص شدید درعلوم‌اجتماعی موجب می‌شود که میدان دید محقق محدودگردد وازاین‌جا این نگرانی‌همیشه هست که حقیقت مرتبط با مسئلهٔ مورد تحقیق فراموش شود وازنظر ناپدیدگردد.

۲. کارجمعی، یعنی چندین محقق و مورخ با هم جنبه‌های گونه‌گون مسئله را برمی‌رسند ولی با تمام خوبی‌هایی که کارجمعی دارد، ارزش نتایج آن نابرابر است. چون نحوهٔ برداشت هرمحقق با پژوهندهٔ دیگر ازمسائل وموضوع تحقیق فرق دارد ودید آنان از امور سیاسی، اجتماعی و تاریخی یکسان نیست ولزوماً ارزیابی آنان از

۴۸ـ نگاه کنید به «تاریخ در ترازو» اثرعبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیرکبیر ۴۹ + ۲۷۴ ص. همچنین «تاریخ ایران بعد از اسلام» از همین مؤلف و ناشر، ۱۳۶۳، ۶۸۵ ص.

مسائل نابرابر خواهد بود.

۴۲. دوم، دگرگونی همیشگی: تاریخ بررسی و شناختن گذشته است، ولی این گذشته ثابت نیست و هر آن این گذشته‌ها به‌وسیلهٔ مورخ دیگر، زندگی تازه‌می‌یابد واگرجزاین بود پژوهش‌های تاریخی ناسودمند و بی‌هوده می‌بود. یعنی دانش و بینش مورخان حال و آینده از تاریخ اغلب با دست‌آورد مورخان گذشته متفاوت است و اینان بااین هدف که به‌یاری اطلاعات تازه گذشته‌را روشن‌تر کنند، دست به‌پژوهش‌های تاریخی می‌زنند و اگر غیر از این می‌بود پژوهش های تاریخی در مواردی که دیگران در آن موارد کار کرده‌اند، دوباره کاری به حساب می آمد. مورخ درهر گامی که پیش می‌رود با اسناد ومدارك تازه‌ای روبرو می‌شود و برای کشف حقیقت ناچار است مدارك موجودرا ارزیابی کند وازمیان آنها عده‌ای را ردکند، شماری را بپذیرد. بی‌گمان حقیقتی که مورخ ازاین راه به‌آن می‌رسد حقیقت نسبی است واین واقعیت را زرین کوب به خوبی بیان کرده است:

> «آنچه از اسناد وشهادات بعد از تحقیق وانتقاد علمی برمی‌آید مفید جزم ویقین نیست موجد ظن وتخمین است وبر آنچه به‌قول ارباب منطق، متکی برشایعات ومتواترات و مظنونات باشد چگونه می‌توان معرفت قطعی وجزمی بنیاد نهاد؟»[۴۹].

بی‌تردید تاریخ در شناساندن سیاست سهم به سزایی دارد[۵۰] ولی در این راه نباید زیاده روی کنیم. راست است که نسل امروز میراث‌خوار نسل‌های گذشته است وحلقهٔ کوچکی است پیوسته به رشتهٔ زنجیر ناپیدا سر، ولی حلقهٔ کوچك کنونی حلقهٔ فعالی است. نسل موجود نه تنها از خرمن فرهنگ گذشته سیراب می‌شود بلکه به‌آن

۴۹ــ زرین کوب، عبدالحسین: دوقرن سکوت ــ تهران، انتشارات احمدعلمی چاپ دوم ۱۳۳۶، ص ۶.

۵۰ــ ولی بسیاری از مورخان و به ویژه مورخان ایرانی در نوشته‌هایشان از پی‌جویی وبررسیدن قدرت که سرشت وجوهر سیاست است پرهیز کرده‌اند وفراموش کرده‌اند که همهٔ پیکارهای سیاسی در سراسر تاریخ نبردی بوده برای به دست گرفتن قدرت، وشاید هم آن را واقعیتی شناخته شده وبدیهی دانسته‌اند.

خوشه هایی می‌افزاید. به زبان دیگر تمدن حاضر در حالی که پی آمد فـرهنگ‌ها و تمدن‌های گذشته است علتی است برای تمدن نسل‌های آینده، وتاریخ به تنهایی برای پاسخ گفتن بههمهٔ این پدیده‌ها رسا نیست. همچنین به‌طورسنتی بررسی‌های تاریخی به منظور رعایت بی‌طرفی به ویژه درمورد تاریخ سیاسی، سی سال نزدیك به زمان روی‌دادها را بررسی نمی کند، درنتیجه ایـن فاصلهٔ زمانی بیرون از قلمرو تحقیقات تاریخی قرار می گیرد. مهم‌تر آن که در بررسی های تاریخی تنهـا یك روش و بینش وجود ندارد بلکه چندین روش وبینش قابل تصوراست. میان این روش‌ها وبینش‌ها، نظریهٔ تاریخی مارکسیست‌ها از یك سو و مخالفانش از سوی دیگر ازهمه نامدارتر است. چون ازنظر مارکسیست‌ها درشمارهٔ ۴۳ بررسی خواهد شد دراین‌جا به‌نظریهٔ تاریخی یکی از مشهورترین مخالفان مارکسیست اشاره می کنیم.

آرنولد توینبی تاریخ‌دان نامدار معاصر انگلیسی، تمدن های بشری را از گذشتهٔ دور تا روزگار خود به ۲۱ تمدن تقسیم کرده است وبه عقیدهٔ وی هر تمدنی چهار مرحلهٔ تولد، رشد، پیری ومرگ را خواهدگذرانید واز این رو زندگی جامعه‌های بشری‌را با زندگی‌فردی، یکسان دانسته وبه‌نظراو دین‌انگیزهٔ پایه‌ای دگرگونی‌های‌تاریخی است[۵۱]. توینبی که درآبان۱۳۵۴ درگذشت ازنامدارترین مورخان سدهٔ بیستم میلادی است ولی‌عقاید ونظریه‌های او دربارهٔ تمدن وتاریخ ازسوی‌متخصصان دیگرمورد شك وتردید قرارگرفته است وبزرگ‌ترین انتقادی که ازآن کرده‌اند جنبهٔ قضا وقدری بودن نظریه‌هـای توین‌بی در تاریخ است[۵۲]. ولی فوکوتساوا یوکیشی اندیشمند ژاپنی که نیم قرن پیش از توین‌بی درگذشته است اندیشه‌های درخشان‌تر

۵۱ــ در این باره ن. ك. الف: توینبی، آرنولد: نظری به تاریخ، ترجمهٔ سهیل آذر جلدهای یکم ودوم، تهران، انتشارات نورجهان، ۱۳۳۶.

ب: توینبی، آرنولد: تاریخ تمدن تحلیلی از تـاریخ جهان ازآغاز تا عصر حاضر، ترجمهٔ یعقوب آژند ــ تهران، انتشارات مولی، ۱۳۶۳، ۷۴۷ ص.

52– Touchard, jean: Histoire des ideés Poliques, Paris, Themis, 1959, t.2. P. 823.

و روشن‌تری در بارهٔ تمدن و تاریخ دارد[53]. آن چه مسلم است مفهوم تمدن هرچه می‌خواهد باشد بی‌داشتن شناخت کم وبیش روشن ازانسان و دگرگونی‌اش که پدید آورندهٔ تمدن و تاریخ است آگاهی ودانش پژوهنده از این مفهوم کمبود خواهد داشت[54].

آموزش تاریخ سیاسی، بازرگانی، فرهنگی و تاریخ روابط میان ملت‌ها، به شناختن سیاست یاری می کند وسیاست شناسی که از تاریخ آگاهی ندارد، بی‌تردید سیاست شناس خوبی نخواهد بود، ولی‌با وجود اهمیت زیاد تاریخ در شناخت سیاست، نمی‌توان تنها به‌تاریخ بسنده کرد. کوتاه سخن آن‌که تاریخ به‌گذشته نگاه می کند و حال آن‌که سیاست به آینده می‌نگرد و این خود جدایی بنیادی تاریخ و سیاست است. دربارهٔ چگونگی بررسی و روش تحقیق درتاریخ «مقدمه‌ای برروش تحقیق درتاریخ» نوشتهٔ کیتسن‌ـ کلارك ترجمهٔ اوانس اوانسیان، ازانتشارات اساطیر در سال ۱۳۶۲ و در۹۲ صفحه، راهنمای سودمندی‌برای پژوهشگران تاریخ است‌به‌ویژه آن‌که مترجم در پایان‌کتاب، کتابشناسی خوبی در زمینهٔ روش تحقیق فراهم آورده است‌که می‌تواند برای همهٔ محققان این رشته از پژوهش‌های علوم اجتماعی به‌کار آید.

۴۳. پ، شناخت سیاست از راه اقتصاد: باور به وجود رابطه میان اقتصاد وسیاست تازه نیست، ولی از نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم میلادی به بعد با نوشته های سوسیالیست‌ها و مارکسیست‌ها این نظریه و باور همگانی شده و امروزکم‌تر محقق ارزنده‌ای است‌که در پژوهش‌های خود به عامل اقتصادی بی‌توجه باشد.

پیروان این نظریه براین باوراندکه اگر جامعه را به ساختمانی بنمایانیم، پی واساس ساختمان یا زیربنای جامعه را روابط تولیدی می‌سازد و دیگر پدیده‌های

۵۳ـ یوکیشی، فوکوتساوا: نظریهٔ تمدن، ترجمهٔ چنگیز پهلوان ــ تهران، نشر آبی، زمستان ۱۳۶۳، ۳۰۶ ص.

۵۴ـ در بارهٔ انسان، پیدایی ودگرگونی‌هایش ن.ك : بارنت، آنتونی: انسان، ترجمهٔ محمدرضا باطنی وماه‌طلعت نفرآبادی ــ تهران، نشرنو۱۳۶۳، ۳۸۴ ص.

اجتماعی اخلاق، حقوق، سیاست، هنر و مانند آن روبنای جامعه است و برحسب این که مالکیت وسایل تولید، خصوصی یا عمومی باشد، نظام سیاسی متناسب با این نوع مالکیت وسایل تولید، فرق خواهد کرد. در آن جایی که مالکیت بر ابزار تولید همگانی است یعنی آن گاه که ابزار تولید در اختیار همهٔ جامعه درآمده باشد، نظام سیاسی نیز سوسیالیستی یا اجتماعی خواهد بود که درخدمت اقتصاد سوسیالیستی است و درنتیجه روابط حقوقی ، اخلاق، فلسفه، هنر و ادبیات نیز خواه ناخواه بازتابی خواهد بود از زیربنای اقتصادی و به نوبهٔ خود دراستقرار نظام اقتصادی مسلط، مؤثر خواهد بود. ولی درجامعه‌هایی که وسایل تولید خصوصی است ودردست کسان معدودی متمرکز شده، مقررات حقوقی نیز پاسخگوی نیازهای آن جامعه بوده ودراستواری آن روابط اقتصادی، می کوشد. اخلاق، فلسفه، هنر، ادبیات وسیاست نیز نمی‌تواند پیام‌های تاریخی نداشته باشد و درخدمت زیربنای اقتصادی موجود وتابع منافع گروه حاکم نباشد. بسیاری از نظریه پردازان مارکسیست گفته ونوشته‌اند که پیوند زیربنا و روبنا یا زیرساخت و روساخت به خودی خود نبوده وبازتاب منفعل آن نیست[55].

پیروان نظریهٔ یادشده جامعه‌های بشری را ازلحاظ تاریخی به دوره‌های مختلف تقسیم می کنند. میان این دوره‌ها چهار دورهٔ اصلی یا بزرگ می‌توان یافت.

۴۴. یکم: جامعه‌های نخستین، در این جامعه‌ها بشر از راه میوه چینی و شکار زندگی می کرده وتولید و ابزار تولید وجود نداشته است و از این‌رو به دولت که حافظ نظم ونگهبان منافع طبقاتی است، نیاز نبوده و قدرت متشکل مستقر نشده ودولت هم شکل نگرفته است.

۴۵. دوم: جامعه‌های کشاورزی، در این جامعه‌ها بشر ساکن می‌شود و از راه کشاورزی زندگی‌اش را تأمین می کند و روابط تولیدی نسبت به گذشته پیچیده

۵۵ـ ن. ك. ب، الف: ایگلتون، تری: مارکسیسم ونقد ادبی، ترجمه س آونسد ـ تهران، انتشارات رزم، ۱۳۵۸، ص ۹۹.

ب: گریس، ویلیام. ج: ادبیات وبازتاب آن، ترجمهٔ بهروز عزب دفتری ـ تهران انتشارات آگاه، ۱۳۶۳، ۱۴۵ ص.

وگوناگون است ودرعین‌حال تولید به‌اندازهٔ کافی نیست که همهٔ افراد جامعه بتوانند یك سان از مزایای اجتماعی آن استفاده کرده و بهره گیرند، ناچار به‌کسانی کم‌تر از کسان دیگر سهم می‌رسد. برای تقسیم تولید اجتماعی و برقراری سلطهٔ کسانی که بیش‌تر بهره می‌برند، ایجاد یك قدرت متشکل برای برقراری وادامهٔ سلطهٔ دارندگان وسایل تولید به‌خودی خود احساس می‌شود. قدرتی که خواه ناخواه درخدمت نظام اقتصادی زمان است. این‌مرحله خود به‌دودورهٔ بزرگ، بردگی[۵۶] ودورهٔ فئودالیته[۵۷] تقسیم می‌شود. نظام حاکم، نظام استبدادی خشن و بیش‌تر سلطنتی مطلق است و صاحب نظران سیاسی این دوره اغلب منشاء قدرت نظام حاکم را با ارادهٔ خدایی توجیه می کنند. تا پیدایی انقلاب صنعتی، قدرت سیاسی حاکم فئودال با سلطنت مطلق‌وبی‌محدودیت جدی، حکمروایی می کرد.

۴۶. سوم: جامعه‌های صنعتی، در این جامعه‌ها وسیلهٔ اصلی تولید، ماشین است وروابط تولیدی‌جامعهٔ فئودال درهم‌شکسته می‌شود. کشاورزی وزمین که وسیلهٔ اصلی تولید بود، جایش را به تولید ماشینی می‌دهد و چون تولید در پهنهٔ گسترده‌ای انجام می گیرد، صاحبان صنایع درجستجوی بازارهای بزرگ‌اند که مواد تولیدشده را به فروش برسانند. به زبان دیگرتولید مواد مصرفی برای این که بتواند سودآور باشد، نمی‌تواندمقید به بازارهای کوچك مثل ده و شهر گردد، بلکه باید در جاهای گسترده‌ای مانند کشور، قاره یا جهان مصرف کننده داشته باشد. برای تحقق این منظور قدرت فئودال‌ها یا قدرتمندان محلی باید درهم شکسته شود تا با آزاد شدن روستاییان ازسلطهٔ فئودال‌ها، صاحبان صنایع وکارخانه‌ها بتوانندکارگرارزان‌قیمت دراختیار داشته باشند. همچنین این کارگران به نوبهٔ خود باید به مصرف‌کنندگان

۵۶ـ لانژله، موریس: بردگی، ترجمهٔ حبیب‌الله فضل‌اللهی ـ تهران، انتشارات علمی ۱۳۴۲.

۵۷ـ اشرف، احمد: نظام فئودالی یا نظام آسیایی ـ مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، تهران شهریور ۱۳۴۷، ۷۳ ص. همچنین ن. ك. به مارك بلوك: جامعهٔ فئودالی، ترجمهٔ بهزاد باشی ـ تهران‌انتشارات آگاه، ۱۳۶۳، دوجلد، ۱۶+۵۰۳ص و۳۳۶ص. مصور.

کالاهای تولیدشدهٔ کارخانه‌ها، تبدیل گردند و برای تحقق این‌هدف به‌آنان دستمزدهایی برای خریدن وزیستن پرداخت می‌شود. ازنظرسیاسی بادرهم شکسته‌شدن قدرت‌های محلی، تمرکز ژرف می‌شود وقدرت مرکزی جای‌گزین آن می‌گردد. برای این که قدرت مرکزی واقعی باشد و بتواند بی سدها و موانع جدی در قلمــرو گسترده‌ای حکومت کند وبه جای قدرت‌های محلی فرمان براند، بایدکشورــ ملت پدید آید[۵۸]. یعنی آداب و رسوم محلی، زبان محلی، پول محلی، اقتصاد محلی وهمچنین قوانین و مقررات منطقه‌ای باید به سود فرهنگ و اقتصاد ملی، یا سراسر قلمرو سیاسی کنار گذاشته شود. ریشه وپایه‌های چنین قدرت‌سیاسی تازه، ملت‌است که در درون‌کشور، دست‌کم از نظر قانونی همهٔ مردم، اتباع این قلمرو سیاسی یاکشورــ ملت‌اند. ولی همهٔ اعضاء ملت یا شهروندان مستقیم و بی‌واسطه در رهبری و ادارهٔ‌کشور و دولت شرکت نمی‌کنند، بلکه سهم آنان دراداره‌کردن‌کشور دربهترین موقعیت غیرمستقیم است ــزیرا اغلب مردم حق رأی‌دادن وانتخاب‌کردن ندارندــ ونمایندگانی‌که برای مجالس مقننه انتخاب می‌کنند یا انتخاب می‌شوند به‌جای مردم (اعضاء جامعهٔ ملی) تصمیم می‌گیرند وسخن می‌گویند. راست است‌که بــا پیدایی ملت و از میان رفتن جامعهٔ فئودال همهٔ مردم شهروند وعضو جامعه ملی می‌شوند وریشهٔ قدرت مــرکزی یا دولت برطبق قوانین در ملت است. ولی حقوقی‌که درقوانین اعلام می‌شود اغلب صوری بوده و دولت‌های سرمایه‌داری‌که آزادی‌های همگانی وسیاسی را درقوانین اساسی و عــادی می‌آورند در واقع نمایندهٔ صاحبان قــدرت اقتصادی و دارندگان وسایل تولیداند و در آخریـن تحلیل تصمیم هایی که گرفته می‌شود ، به سود آنــان است.

نباید فراموش‌کنیم‌که به این نظریه انتقاد های فراوانی وارد شده است و به‌ویژه گفته‌اند که در جامعه هــای سرمایه داری ، دولت هیچ‌گاه دربست و مطلق در

۵۸ــ درمورد چگونگی پیدایی ملت، مفهوم وعناصرمتشکلهٔ آن ن. ك. به شماره‌های ۸۶ تا ۱۰۰ این‌کتاب.

انحصار و خدمت طبقهٔ سرمایه‌دار نیست. بلکه دربسیاری اززمینه‌ها تصمیم‌هایی که به‌صورت قوانین آشکار می‌شود، مثل قوانین جزایی، قوانین مربوط به بیمه های اجتماعی، قوانین کار و قوانین و مقررات محدودکنندهٔ سرمایه و ثروت و قوانین مربوط به‌آموزش رایگان واجباری، به‌سود همهٔ ملت است[۵۹].

۴۷. چهارم : جامعه‌های سوسیالیستی، گفته می‌شود در این جوامع با اجتماعی شدن وسایل تولید وبر افتادن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، دولت نیز پاسدار منافع همهٔ مردم است ونه گروه‌هایی ازمردم اجتماع وتنها در این مرحله‌است که‌دموکراسی واقعی می‌تواند وجود داشته باشد که دربرگیرندهٔ دموکراسی‌اقتصادی و دموکراسی سیاسی باهم است. دگرگونی این مرحله خواه ناخواه درآیندهٔ دور-دستی به ازمیان رفتن کشور–ملت ودولت خواهد انجامید و این جامعه‌ها جوامعی‌اند که تولید درآن به اندازه‌ای پیشرفت کرده است که همهٔ شهروندان بتوانند بی‌استثناء از تمام مزایای تولید، برابر وبه اندازهٔ نیازشان برخوردارشوند.

با همهٔ کشش و نیروی‌گیرندگی نظریهٔ اقتصادی دگرگونی های اجتماعی و اهمیت مسلم تأثیر اقتصاد و روابط اقتصادی در دیگر پدیده های اجتماعی، بسیار دشوار است که همه پدیده های اجتماعی‌را بازتابی از روابط اقتصادی بدانیم . در این زمینه‌نمونه‌های فراوانی می‌توان نشان‌داد: پدیدهٔ دین، پدیده‌ای بسیار کهن‌است، دین‌های بزرگ مانند دین بودا، یهود، مسیحیت و اسلام در زمان‌ها ومکان‌هایی‌پیدا شده‌اند که با مقایسه با جوامع زمان ما بسیار عقب مانده به‌حساب می‌آیند و به‌ویژه از نظر اقتصادی جوامع امروز نسبت به جامعه‌های ۲۰ تا۳۰قرن پیش به‌طورغیرقابل مقایسه پیشرفته‌تر است‌ودراین فاصلهٔ زمانی کشورها هم ازنظرماهیت وشکل دگرگون

۵۹ـ در همین زمینه فیودور بورلارتسکی نویسندهٔ شوروی در صفحه ۴۰ «قدرت سیاسی وماشین دولتی» نوشته است : «...سیاست درعین حال بازتاب [حداقل‌غیرمستقیم] فشارطبقات دیگری که تحت سلطه وستم هستند نیز می‌باشد . مثلا در دوران بعد از جنگ، قوانین تعدادی ازکشورهای سرمایه‌داری برخی ازدستاوردهای کم و بیش مهم طبقه‌کارگر را منعکس کردند»، مشخصات کامل اثر بورلارتسکی پیش‌تر داده شده است.

شده‌اند. با این همه سرشت و ماهیت دین کـه برپایهٔ باوروایمان بـه خدای یگانه و پیامبرانش استوار است،ثابت مانده است وهمراه با تغییر ودگرگونی های اقتصادی وتولیدی جامعه، چندان تغییر نکرده است وبا انقلاب اسلامی دربهمن ۱۳۵۷ کاربرد سیاسی و اجتماعی دین درجهان بحث انگیز شده است. ولی این واقعیت‌را بپذیریم که اهمیت ووظیفهٔ سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دین درجامعه‌های امروزی باکارکرد آن در سده‌های گذشته یکی نیست و همچنین برحسب‌این که‌جوامع صنعتی‌وپیشرفته یا عقب مانده وشبانی و کشاورزی باشد، اهمیت و کارکـرد دین متفـاوت است[۶۰]. مثال دیگر آن که امروز کشورهای ایـالات متحده امریکـای شمالی، آلمان غربی، انگلیس، بلژیك، سوئد، سوییس، فرانسه، ژاپون وشماردیگری‌از کشورهای اروپای غربی از دید پیشرفت اقتصادی کم وبیش در سطح برابر قرار دارند ولی ماهیت و نظام سیاسی‌شان بایکدیگر فرق دارد واین‌اختلاف نظام‌سیاسی،میان شوروی‌و کشور-های اروپای غربی و ایالات متحده‌امریکای شمالی ژرف است، که نشان دهندهٔ این واقعیت است که پایهٔ اقتصادی مشابه به خـودی‌خود نظـام‌های سیاسی یك‌سان‌پدید نمی‌آورد. دراین مورد مارکسیست‌ها پاسخ می‌دهند ممکن است از نظر درجهٔ رشد اقتصادی وفنی میان کشور شوروی و کشورهای پیشرفتهٔ‌غربی نزدیکی های بسیارباشد ولی این نزدیکی، شکلی است و ازنظر ماهیت، اختلاف ژرف میان نظام اقتصادی

۶۰ ــ برای اطلاع بیشتر از دین واهمیت آن در اجتماع به منابع ذیل ن.ك:

الف ــ گئر، جؤزف: دینهای بزرگ، تـرجمهٔ ایرج پزشك نیا ــ تهـران سازمان کتابهای جیبی، چاپ سوم، ۱۳۵۰، ۲۵۹ش.

ب ــ کائوتسکی،کارل: بنیادهای مسیحیت، ترجمهٔ عباس میلانی‌ــ تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸، ۱۹۹ص.

پ ــ ناس، جان: تاریخ جامع‌ادیان، ترجمهٔ اصغر حکمت‌ــ تهران‌انتشارات‌پیروز، چاپ دوم ۱۳۳۸، ۵۵۸ص.

ت ــ نیبرگ، هنریك ساموئل: دینهای ایران باستان، ترجمهٔ سیف‌الدین نجم‌آبادی تهران، انتشارات مرکز ایرانی مطالعهٔ فرهنگها،۱۳۵۹، ۵۲۶ص.

←

سوسیالیستی وسرمایه‌داری هست واختلاف نظام سیاسی‌شان ناشی از این‌جا است. مثال دیگر مربوط به‌بحران اقتصادی جهانی سال‌های پیرامون ۱۹۳۰ میلادی است، درپی این بحران اقتصادی‌جهانی، نظـام سیاسی نازیسم وفاشیسم در آلمان وایتالیا ونظام‌های شبه فاشیسم دراسپانیا وپرتغال مستقر می‌شود، درحالی که در ایالات‌متحده امریکای شمالی، در انگلیس ودر فرانسه نظـام های سیاســی پیشرفته‌تری نسبت به نظام‌های پیشین همین کشورها پدید می‌آید. این مثال‌ها در مجموع نشان می‌دهد که تا چه‌اندازه باید در برقراری روابط علت ومعلولی در پدیده‌های اجتماعی و سیاسی محتاط باشیم واز توجیه آن‌ها به‌یاری عـامل یگانه و استثنایی بپرهیزیـم. همچنین پایین بودن درجهٔ رشد اقتصادی کشورهای‌ایتالیا ، اسپانیا وپرتغال در سال‌های ۱۹۳۰ از انگیزه‌های شناخته شدهٔ پیروزی و استقرار فاشیسم بوده است[۶۱].

۴۸. ت: شناخت‌سیاست ازوراء جامعه شناسی وروانشناسی اجتماعی،

از جامعه وزندگی شهروندان در اجتماع ورفتار گـروهی آنان تا سالی که در آن زندگی می‌کنیم (۱۳۶۷) بررسی های بسیار شده است. اکنـون در ایـالات متحده امریکای شمالی و درکشورهای اروپای غربی تحقیق در پدیده‌های اجتماعی بیش‌از هرپژوهش دیگر رواج دارد وامروز همهٔ رشته‌های علوم انسانی از دید جامعه‌شناسی بررسی می‌شود، مثل جامعه شناسی حقوق، جـامعه شناسی ادبیـات ، جامعه شناسی تفریحات، جامعه‌شناسی ورزش، جامعه شناسی اخلاق و... دریك کلام جامعه‌شناسی در عصرما یکه‌تازشده است واگر محققی درگفت وشنیدها یا نوشته‌های خود واژگان مربوط به جامعه‌شناسی را به‌کار نبرد یابه‌پژوهش‌هایش سیمای جـامعه شناسی ندهد

ث ــ هیوم، دیوید : تاریخ طبیعی دین، تـرجمهٔ حمید عنـایت ــ تهران انتشارات خوارزمی ۱۳۴۸ ، ۱۶۰ ص.

۶۱ ــ دربارهٔ اقتصاد جهانی ومسئله‌کشورهای عقب مانده ورابطه‌کشورهای غنی و پیشرفته باکشورهای فقیر وعقب مانده وهمچنین ازارتباط سیاست با اقتصاد نگاه کنید : شرایبر، ژان ــ ژاك : تکاپوی جهانی ــ ترجمهٔ عبدالحسین نیك‌گهر، تهران ، نشرنو ، چاپ سوم ۱۳۶۳، ۵۴۰ ص.

به رکود فکری وبی سوادی متهم می‌شود[۶۲].

برای جامعه شناسان سیاست‌هم پاره‌ای ازعلوم‌اجتماعی است وبرای شناختن آن کافی است از روش‌ها وچگونگی‌کارجامعه‌شناسی یاری جست. برای برخی از متخصصان امور اجتماعی، روانشناسی اجتماعی از شاخه‌های علوم اجتماعی است وتوانا است که رفتارهای کسان و گروه‌های اجتماعی را توجیه کند و از آن‌جا که رفتار سیاسی کسان وگروه‌ها در اجتماع بخشی از رفتارهای گروهی آنان است، از این‌رو به‌یاری روش‌های روانشناسی گروهی می‌توان کشش‌های سیاسی افرادوگروه‌ها را بررسی کرد[۶۳].

بدیهی است که سیاست یکی از چهره‌های رابطه‌های اجتماعی است و شاید مهمترین شکل رابطهٔ اجتماعی باشد وبی گمان ازروش پژوهش‌های علوم اجتماعی می‌توان در بررسی از روی‌دادهای سیاسی یاری‌گرفت، ولی در این‌صورت سیاست دیگر استقلال نخواهد داشت ونمی‌تواند شاخهٔ جدا سر در بررسی‌هـای اجتماعی باشد. در این‌جا به‌گونه‌ای طبیعی ذهن‌خواننده وپژوهنده به سوی این پرسش رهبری می‌شود که سیاست چیست؟ چگونه می‌توان آن‌را تعریف کرد؟ روش تحقیق در آن چگونه است؟ پاسخ به‌این پرسش برای پیش‌برد رهنمود این بررسی‌لازم است،چون بی داشتن قالب وچهارچوب‌مطالعه، هرگـونه تحقیقی، بی نظـم صحیح وبی‌منطق خواهد بود. در بخش دوم این گفتار کوشش می‌شود که به‌این پرسش‌ها پاسخ داده

۶۲ـ دربارهٔ پیوند جامعه شناسی وسیاست نگاه کنید به، فصل چهاردهم (صفحات ۲۴۷ تا ۲۶۳: علوم اجتماعی و سیاست) کتاب «علوم اجتماعی وسیرتکوینی آن» تألیف احسان نراقی، چاپ سوم، نشرنیکان ۱۳۶۳.

۶۳ـ برای آگاهی بیشتر از جامعه شناسی وروانشناسی اجتماعی به منابع‌ذیل‌ن.ك:
الفـ آرون، رمون،جامعه شناسی کشورهای صنعتی، ترجمهٔ رضا علومی- انتشارات مؤسسه مطالعات وتحقیقات اجتماعی، تهران ۱۳۴۸، ۳۲۸ص.
ب ـ آگ برن و نیم کف، زمینهٔ جامعه شناسی، اقتباس، ا. ح آریان پورـ تهران فرانکلین ۱۳۴۷، ۵۴۲ص.

شود، ولی پیش‌تر یادآوری کردیم که بررسی در بـارهٔ روش تحقیق درسیاست، خود رشتهٔ مستقلی‌را تشکیل می‌دهد و در هرحال روش تحقیق در سیاست جدا ازروش‌های تحقیق در علوم اجتماعی نیست و ازاین دید مـی‌توان به‌یقین گفت کـه روش تحقیق جامعه شناسی و سیاست یکی‌است . آن‌چه مسلم است تخصص به آن معنی که در دانش‌های ریاضی،فیزیك‌و شیمی فهمیده می‌شود در علوم اجتماعی نمی‌تواند وجود داشته باشد. یك سیاست شناس که از تاریخ نا آگاه است، اقتصـاد نمی‌داند از جامعه شناسی دانشی ندارد وبا ادبیات وهنر بکلی بیگانه است بی‌گمان سیاست‌شناس برجسته‌ای نمی‌تواند باشد. به زبان دیگر برای این کـه ویژه کاری در علوم اجتماعی بتواند سودمندو با ارزش باشد باید با دانش‌ها وتخصص‌های دیگر همراه گردد و از آن‌ها یاری‌گیرد در غیر این‌صورت تخصص‌های منفرد و بی پیوند بادیگر رشته‌ها در علوم‌اجتماعی چندان بارور نخواهد بود. با این توضیح نخستین هوده‌ای که می‌توان از بررسی بخش حاضر گرفت این است که در زمینه‌های اجتماعی‌توجیه یك پدیده یا یك معلول، باعامل و علت‌یگانه منجربه گمراهی ودست‌آوردهای‌اشتباه‌

ت ــ بارنزوبکر : تاریخ اندیشهٔ اجتماعی ازجامعهٔ ابتدایی تا جامعه جدید: ترجمه واقتباس جواد یوسفیان وعلی اصغر مجیدی‌ــ تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ دوم ۱۳۵۸، ۵۵۵ ص.

ث ــ حبیبی، حسن : جامعه، فرهنگ، سیاست‌ــ تهران، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۳ ۴۰۸ ص.

ج ــ حیدریان، محمود: مبانی روانشناسی اجتماعی ــ تهران ، چاپ یاد ، ۱۳۴۷، ۲۱۶ ص.

چ ــ فریدمان، اتو: روانشناسی درخدمت سیاست، ترجمهٔ جلال نعمت‌اللهی‌ــ تهران انتشارات پیمان، ۱۳۶۳، ۱۳۵ ص.

ح ــ فروند، ژولین: آراء ونظریه‌هادرعلوم انسانی، ترجمه‌علی‌محمدکاردان‌ــ‌تهران مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۶۲، ۱۴۵ ص.

خ‌ــ مان، نرمان. ل: اصول روانشناسی، ترجمهٔ محمود صناعی ــ تهران ، بنگاه نشر اندیشه، چاپ پنجم ۱۳۴۶، ۴۵۴ص.

آمیز می‌شود. در ساختن پدیده‌های اجتماعی اغلب عوامل گونه‌گـون دست اندر کار است، بی این که بتوان انکـار کرد که میان عوامل متعدد یك عـامل همیشه مهم‌تر و مؤثرتر از عوامل دیگر است .

بخش سوم

عرصهٔ سیاست

۴۹. کلیات : از تعریف‌ها ومفهوم‌های علم‌سیاست وچگونگی دگرگونی این علم وپیوستگی آن با دیگر رشته‌های علـوم اجتماعی بررسیدیم، هودهٔ این کوشش فکری چندان دلگرم کننده نیست و بیش ازپیش آگاه شدیم که برای سیاست‌نمی‌توان تعریف ومفهوم بسیار دقیقی یافت‌به‌ویژه اگر واقعیت‌زندگی سیاسی‌رابکاویم، بیش‌تر به درآمیختگی کارهای سیاسی و پدیده های غیر سیاسی پی می‌بریم . حتا درزمینه‌ـ هایی که به سیاسی بودن امری یقین داریم، بـا تعمق بیش‌تر پی می‌بریم که پایه های یقین ما چندان استوارنیست وآن امر سیاسی متقن با آمیزه‌هـایی از پدیده های غیرـ سیاسی همراه است. همچنین در روی دادهای اجتماعی کم‌تر مسئله‌ای است که جنبهٔ سیاسی نداشته باشد یا دست کم نتوان آن‌را با سیاست پیوند نداد. با آگـاهی به این دشواری و پیچیدگی است که می کوشیم عرصهٔ علم سیاست را بشناسانیم .

گزینش واژهٔ عرصه در این بـررسی تصادفی نیست. عـرصه به صحنهٔ بازی شطرنج نیز گفته‌می‌شود. سیاست از جهت‌هـایی قابل مقایسه با بازی شطرنج است، همهٔزندگی سیاسی‌نبرد است چنان‌که بازی شطرنج نیز نبرد است. سیاست وشطرنج هردو از ضابطه‌هایی پیروی می کنند ولـی هنجارهای بازی سیاست بسیار پیچیده‌تر وبغرنج‌تر از قواعد بازی شطرنج است. چون‌بازیگران عرصهٔ سیاست هرآن ممکن است تغییر وظیفه و ماهیت بدهند در حالی که وظیفهٔ مهره‌های شطرنج [۶۴] ثابت است

۶۴ ــ در گفت وشنیدهای عادی‌هم اغلب‌می‌شنویم که می گویند:« فلانی مهره‌ای بیش نیست. فلانی یکی ازمهره‌های دستگاه است...» ومانند آن. این‌واژه درواقع متضمن این←

واستثنایی پیاده فرزین می‌شود.حال با نگاه به عنصرپایه‌ای سیاست که بی‌گمان اعمال قدرت ونفوذ است، کوشش می‌شود تـا عرصهٔ سیاست مشخص گردد. چون امروز همهٔ سیاست شناسان در این که قدرت مرکز ثقل یا هستهٔ اصلی پژوهش وبررسی علم سیاست است، اتفاق نظر دارند، ولی در عرصه یا چهارچوبی که این قدرت، قدرت سیاسی پذیرفته می‌شود اختلاف دید بسیار است.

۵۰. الف: کشور ـ دولت[۶۵] وعرصهٔ سیاست، واژه های کشورودولت‌را بیش‌تر مردمان به‌جای هم بکارمی‌برند. اگر کشورمفهوم روشنی‌را می‌رساند، مفهوم دولت‌را نمی‌توان به‌سادگی‌شناساند وسرشت آن‌را نمایاند. چنان‌کـه مفهوم دولت آن‌گاه که می‌گوییم : دولت ایران با دولت های شوروی، ترکیه ... همسایه است، بی شك با مفهوم دولت، هنگامی که می‌گوییم دولت تصمیم‌گرفته است یـا هیأت دولت جلسه تشکیل داده‌است، یکی نیست. در مفهوم نخست دولت به‌مفهوم کشور است وباملت مفهوم یگانه ای می‌سازد، به بیان دیگرتصویری که از مفهوم اول در ذهن پدیدمی‌آید عبارت ازجمعیت یا ملت از نظر قانون اساسی است که درسر زمین مشخص وتحت حاکمیت قدرت عالی یعنی دولت زندگی می‌کنند. این مفهوم دولت با کشور یکی است ولی مفهوم دوم به یك واقعیت محدودتری نگاه می‌کند. گاهی این مفهوم تمام تشکیلات ونهادهای سیاسی، اداری، قضایی ودیگـر نهادهایی‌را که در کشور هست

← فکراست که این کسان‌خود اراده‌ای ندارند وبه‌گونهٔ مهره در دست گرداننده و بازیگران دیگراند.

۶۵ـ مفهوم‌های کشور، ملت، دولت ومفهوم‌هاوواژگان‌دیگرسیاسی‌دردفترهای آینده به‌گستردگی روشن خواهدشد. چون در این‌جا خواننده برای نخستین بـار این اصطلاح مرکب، یعنی «کشور ـ دولت»را می بینند، ممکن است مفهوم آن را ندانند یـا شگفت زده شود، ازاین رو لازم می‌دانیم که آن‌را روشن‌کنیم. درذهن اغلب مردم مفهوم کشور بامفهوم دولت یکی شده است وآن‌را به غلط به‌جای‌هم به‌کارمی برند. ولی باوجود نادرست‌بودن یکی کردن این دومفهوم، تصور جدا بودن این دومفهوم که نشانهٔ دو واقعیت متفاوت است در عمل ممکن نیست. زیراکشوری که دولت نداشته باشدکه به نام‌مردم آن‌کشوریاسرزمین ـ به‌حق یاناحق، درست یا نادرست ـ فرمان براند وحکومت کند، غیرقابل تصور است.از←

دربر می‌گیرد ولی اغلب مفهوم دولت ناظر به هیأت وزیران و تشکیلات قوهٔ مجریه است. عنوان رییس کشور برای مفهوم اول ورییس دولت برای مفهوم دوم بکار برده می‌شود[۶۶].

برای شماری از سیاست شناسان و همچنین برای بیش‌ترین مردم کوچه و بازار مفهوم سیاست با مفهوم دولت یگانه است و سیاست‌را امری می‌دانند که فقط دردست دولت است. بازهم یادآوری می‌کنیم که دولت به‌این گمان همگانی به‌مفهوم قوهٔ مجریه وبه‌مفهوم مهم‌ترین ساختار سیاسی، نظامی و اداری در درون یك کشو ومسئول ادارهٔ کشوراست. پس تصمیم‌هایی که دولت برای ادارهٔ کشور می‌گیر و مربوط به زندگی مشترك همه یا اکثریت ملت می‌شود، سیاست است. ولی عرصه به‌دلایلی که یاد آور می‌شود، بزرگ ودرعین حال کوچك است.

۵۱. یکم : در هیچ کشوری مردم یا جمعیت آن‌کشور که در مفهوم سیاسی وحقوقی ملت نامیده می‌شود یکپارچه نیست و به طبقه‌ها وگروه‌هایی که اغلب باهم تضاد منافع دارند تقسیم شده و به ندرت ممکن است تصمیم‌های دولت یك یك اعضای‌ملت‌را دربربگیرد وهمه‌از آن‌تصمیم‌هایك‌سان بهره‌مندشوند، تاریخ‌نشان‌می‌دهد که‌هنگام روی‌دادهای استثنایی‌مانندحملهٔ یك‌دشمن‌خارجی یاجنگ، تمام ملت‌ممکن است متحد شودوبرای مدت کوتاه اختلاف‌ها و نزاع‌های درونی را به‌کنار گذارد و در این هنگام است که تصمیم‌های دولت ممکن است با خواست‌های اکثریت‌ملت تطبیق کند.

۵۲. دوم : ملت این پدیدهٔ تاریخی و سیاسی به مفهوم تازهٔ آن در مرحله‌ای

← سوی دیگر دولتی که متکی به یك کشور یا قلمرو سیاسی نیست، دولت ساختگی وخیالی است که در بسیاری ازنمونه‌ها چند نفر در مخفی‌گاه یاتبعید دورهم جمع شده وچنین‌دولتی را تشکیل داده‌اند که حدود حاکمیتشان همان چند نفری است که گردهم آمده‌اند.

۶۶ــ برای آگاهی ازمفهوم‌های‌حقوقی‌کشور، دولت وحکومت‌ودگرگونی آن‌ها نگاه کنید به مقدمهٔ استاد محمدعلی حکمت به‌جلد یکم‌ترجمهٔ کتاب «حقوق بین‌الملل» اثرشارل رسو، انتشارات دانشگاه تهران، دوجلد۱۳۴۷، ج یك ۲۱۲+۳۳۴ص و ۲۰+ ۳۲۸ص.

از تاریخ ـ کم و بیش همراه با رشد بورژوازی صنعتی ـ نخستین بار در اروپا پدید آمده است و دولت به عنوان پاسدار و مدافع خواست‌های ملی که متکی به قوانین و مجهز به سازمان‌های پیچیده است، حاصل تشکل و تشکیل ملت است. آن‌گاه که می‌گویند یا گفته می‌شود که هر دولت پاسدار منافع ملت خویش است، این بدان معنی نیست که چنین امری در همه جا و در همهٔ کشورها درست است و دولت پدیدهٔ طبیعی تکامل ملت‌است. دربسیاری از کشورهای جهان، مانند کشورهای نوخاسته و تازه به‌استقلال رسیده که تاچندی پیش مستعمره بودند، به‌علت پدیدهٔ استعمار و سلطهٔ قدرت‌های استعماری دراین کشورها مردم کشوراستعمارزده ازمراحل دگرگونی‌های تاریخی دور مانده‌اند وعناصرموجد ملت[۶۷] درآن جا ریشه نگرفته است، دولت در این کشورها محصول و نتیجهٔ رشد ملت وپیدایی طبیعی‌وتاریخی نیست، بلکه وظیفه دارد که تشکیل عناصرملت را تندکند ودرچنین کشورهایی سیاست دولت نمی‌تواند همیشه همسان «سیاست ملی[۶۸]» باشد. چون نابرابری‌ها و دشمنی های قومی، مذهبی

۶۷ــ عناصر تشکیل دهندهٔ ملت را اشتراك زبان، خاك یا سرزمین، فرهنگ و گذشتهٔ تاریخی می‌دانند و به این عناصر، عناصرغیرارادی یا عینی نیز می گویند، چون این عوامل یا عناصر به ارادهٔ کسان تحمیل می‌شود، مانند زبان یا تابعیت. شمار دیگری از متفکران عامل وعنصراصلی ملیت را ارادی می‌دانندکه عبارت از احساس تعلق فرد به یك اجتماع معین و آگاهی به همبستگی او با سرنوشت دیگر افراد آن اجتماع است و با نگاه به این پیوندها وهمبستگی‌ها است که فرد اراده می کند تا بایك گروه انسانی زندگی مشترك داشته باشد. عناصرغیرارادی ملیت به‌مکتب آلمانی وعناصرارادی ملیت به‌مکتب فرانسوی مشهور است. دربارهٔ ملت وعناصر تشکیل دهندهٔ آن به‌گستردگی در دفتر دیگرسخن رفته است.

۶۸ــ به یاد داشته باشیم‌که تعریف «سیاست ملی» آسان نیست. زیرا این مفهوم بر حسب آن‌که کشور، ابرقدرت، قدرت‌متوسط یا درحال‌توسعه باشد، متفاوت‌است. سیاست ملی با توجه به این واقعیت مجموع اقدامات وتصمیماتی خواهد بودکه حفظ استقلال و امنیت کشوررا در پهنهٔ جهانی وعدالت اجتماعی را در درون تأمین می‌کند. به یاد داشته باشیم که کشور ــ ملت یا قلمرو سرزمین مهم‌ترین واقعیت جهان امروز است ولی در بحث بالا منظور از «سیاست ملی» دولت این است که چون دولت‌ها درکشورهای جهان سوم اغلب به‌گونهٔ استبدادی عمل‌می‌کنند وبرگزیدهٔ مردم ونمایندهٔ آنان نیستند، پس نمی‌توانند ــ

وفرهنگی دراین کشورها بسیار نیرومند است وعامل پیوند دهندهٔ گروه‌های گونه‌گون انسانی ـ اگر نخواهیم بگوییم که وجود ندارد ـ بسیار ناچیز است ودرچنین موقعیتی همهٔ تصمیم‌های دولت را نمی‌توان بـا انگیزه های پاسداری از منافع ملی توجیه و ارزیابی کرد.

۵۳. سوم: در یك کشورمعین دولت تنها بنیاد سیاسی موجود نیست ولی در اغلب موارد دولت بزرگ‌ترین ونیرومندترین بنیاد سیاسی کشور است و اهمیت آن بیش‌تر از این لحاظ است که جنبهٔ قـانونی و رسمی دارد ودر درازای زمان به یاری ابزارهایی که دراختیاردارد موفق‌شده است که برای خودنوعی حقانیت پدید آورد، بی‌این که فراموش کنیم درجهٔ باورهای عمومی یاحکومت شوندگان نسبت به برحق بودن تصمیم‌ها وفرمان‌های دولت برحسب زمان ومکان متغیر است. ولی همیشه ودر هرحال، درهمهٔ کشورها افزون بر بنیادهای دولتی یا رسمی قدرت‌های دیگری هست که برای گرفتن قدرت دولتی یاسهیم شدن درقدرت دولتی، باقدرت حاکم درنبرداند، این قدرت‌ها در کشورهای دموکراسی‌غربی حزب‌های سیاسی‌اند. درکشورهایی که نظام تك‌حزبی هست پیکاربرای به‌دست‌گرفتن قدرت دردرون حزب روی می‌دهد. یعنی در کشورهای یك حزبی با این که به ظاهرتمام قدرت واقعی در کشور در دست حزب واحد متمرکزشده ودولت به دست حزب واحد تصمیم وبرنامه‌هایش را اجرا می‌کند، وستیزها ومبارزه‌ها در درون حزب می‌گذرد و یك پارچگی حزب واحد یا تنها حزب کشورنمی‌تواند روی درگیری‌های درونی پوشش نهد. گروه‌های فشار که در درون‌حزب هستندبرای‌به دست‌گرفتن قدرت دولتی یا سهیم شدن درقدرت دولتی یا منحرف کردن سیاست دولت‌به سود خود، کار می‌کنند وپیش ازهرچیز می‌کوشند که رهبری حزب را به دست‌گیرند. مبـارزات برای به دست‌گرفتن قدرت یا سهیم شدن درقدرت درکشورهایی که اصل تعددحزب‌ها وجمعیت‌ها را پذیرفته‌اند، رسمی

← سیاست ملی و به سود مردم داشته باشند و دست کم از پشتیبانی اکثریت مردم برخوردار نیست وقدرت این دولت‌ها به‌اقلیت سرمایه‌دارمتکی‌است که خود اغلب ازسوی بیگانگان پشتیبانی می‌شود.

وآشکاراست. ولی در کشورهای یك‌حزبی ودر کشورهای‌استبدادی یا دردیکتاتوری‌های نظامی خواه ناخواه مبارزه برای قدرت به علت غیرقانونی بودن این پیکارها پنهانی انجام می‌گیرد[۶۹]. ولی در هرحال چه در این‌جا وچه در آن جا، سیاست تنها در قلمرو تصمیم‌های دولت نیست وعرصهٔ سیاست گسترده‌تر از بنیادهای دولتی و کشوری است. ولی اگردولت‌را به‌مفهوم کشور بیانگاریم، عرصهٔ سیاست دست‌کم برای شماری ازحزب‌ها وگروه‌ها وجمعیت‌های سیاسی، سراسر کشور است[۷۰].

۵۴. چهارم: در کشورهای متحده یا فدرال، در این کشورها میان استان‌ها و سرزمین‌های مختلف کشور، اختلاف های فرهنگی، اقتصادی واداری می‌تواند بسیار باشد چنان‌که دربرخی از کشورهای متحده‌مانند اتحاد جماهیرشوروی، قانون،صفت کثیرالمله را به دنبال واژهٔ کشور آورده است واین امرنشان می‌دهدکه درعرصهٔ یك کشور بزرگ، این اصل‌قبول شده است که ملت‌های‌گونه‌گونی زندگی می کنند. کشورهای عضو کشور متحده یا فدرال فقط در چند مورد سیاست مشترك دارند : ارتش، پول، وامورمالی وروابط‌خارجی وشخص رییس‌جمهورمظهر وحدت کشور است. غیرازاین زمینه‌ها هردولت عضودرتعیین برنامه‌های فرهنگی، اداری وسیاسی خود آزاد است. درپاره‌ای ازکشورهای‌فدرال‌مانند سوییس وایالات متحده امریکای شمالی درجهٔ آزادی عمل و اختیارهای دولت‌های عضو، بسیار بالا است. هوده این که در کشورهای فدرال نیز ما یك عرصه برای سیاست نداریم بلکه با عرصه های مختلفی روبروایم و تصمیم‌های سیاسی که میان همهٔ دولت‌های متحده‌مشترك باشد، کم است.

۵۵. پنجم : در کشورهای بسیط یا با نظام سیاسی متمرکز، مسؤولیت ادارهٔ کشور در این گونه‌سرزمین‌ها، میان مقام‌های مرکزی و مسؤولان محلی تقسیم شده است. عدم تمرکز یا سپردن کارهای محلی به منتخبان مردم محل دلیل بر این است

۶۹ـ دربارهٔ چگونگی نبرد برای رسیدن به قدرت ن. ك. به: دفترششم این کتاب.

۷۰ـ برای آگاهی بیش‌تر ازحزب‌های سیاسی ن. ك. به: دفترهفتم این کتاب.

که به انگیزه‌های فنی وسیاسی، فرهنگی واجتماعی، قدرت مرکزی نمی‌خواهد یا نمی‌تواند که همهٔ کارهای کشوررا روبراه کند و مسؤولان محلی یا نمایندگان نظام غیرمتمرکزحق دارند که در ادارهٔ کارهای محلی تصمیم بگیرند..

از این رو درکنار سیاست دولت که باید همهٔ شهروندان کشور رادربر بگیرد، عرصه‌های سیاسی کوچك‌تری هست که مربوط به یك استان یا شهرستان می‌شود[۷۱].

نمونه‌های یاد شده به ما می‌آموزد که چهارچوب کشور برای توجیه سیاست بزرگ است وعلم سیاست می‌تواند عرصه‌های کوچك‌تری‌را نیز دربربگیرد، درعین حال ذهن را متوجه این واقعیت می‌سازد که قلمرو کشور عرصهٔ تنگی برای بررسی علم سیاست است وشناختن وفهمیدن بسیاری از روی‌دادهای سیاسی فقط با شناختن ارتباط آن‌ها با حوادثی که بیرون از مرزهای یك کشور روی می‌دهد شدنی است، پس باید به عرصهٔ بین ملل نیز همیشه پروا داشت.

۵۶. ب: عرصهٔ بین ملل وسیاست، کشورها واحدهای مجرد نیستند ومیان دیوارهای آهنین غیرقابل نفوذ محصور نشده‌اند. همیشه و همه وقت بین گروه‌های انسانی ساکن سرزمین‌های گونه‌گون درآمیختگی بوده‌است وهیچ دولت وکشوری تاکنون نتوانسته است که خود را در برج عاجی از تأثیرات دنیای بیرون به دور بدارد. ولی دامنهٔ تأثیرپذیری یا تأثیرگذاری هرکشور در دوره‌های مختلف یکسان نبوده ونیست.

کتاب‌های تاریخ دیپلماسی وتاریخ روابط بین ملل پراز نمونه‌های مربوط به دخالت‌های کم و بیش دولت‌ها درکارهای داخلی یکدیگر است و در ادبیات کهن ما این مثال‌ها فراوان‌اند. در روزگارما پیوند سیاست داخلی با سیاست جهانی بیش‌تر شده است، به‌این دلیل که به‌علت پیشرفت ابزارهای فنی امکان دخالت بسیارآسان‌تر

۷۱ـ برای آگاهی بیش‌تر از تمرکز وعدم تمرکز وسازمان‌های غیرمتمرکز ن. ك. به: مقالهٔ ع. ابوالحمد به نام «انجمن‌های شهرستان واستان» در شمارهٔ دوم مجلهٔ دانشکدهٔ حقوق وعلوم سیاسی دانشگاه تهران ۱۳۴۸، ص ۲۲ـ۱۲.

وتندتراست وباظرافت بیش‌تری انجام می‌گیرد. دراین بررسی این امکان نیست که حتا به طور بسیارکوتاه چگونگی دست اندازی‌های کشورها درکارهای یك دیگر آورده شود. این که تا چه حدی تصمیم های سیاسی درون یك کشور پیرو و زیرتأثیر عوامل سیاسی بیرون ازکشور است، خـود بررسی جدا سری است و در این زمینه کتاب‌ها و نوشته‌های فراوانی در دنیاهست، ولی آن چه مورد نظر است نشان دادن فهرست‌وار عوامل نفوذ و تأثیرگسترش روابط میان ملت‌ها و عوامل برون مرزی در تصمیم‌های سیاست درون مرزی است.

۵۷. یکم: عامل ابرقدرت‌ها، از واقعیت‌های بدیهی دنیـای کنونی تقسیـم جهان به ابرقدرت‌ها، قدرت‌های متـوسط و قدرت‌های کوچك است. ایالات متحدهٔ امریکای شمالی و شوروی دو ابـرقدرت جهانی‌اند. چین هم از قدرت‌های بزرگ جهانی است ولی توانایی‌های اوهنوزبه‌پای دوقدرت نخستین نمی‌رسد. ابرقدرت‌ها مستقیم یا غیرمستقیم درتمام کارهای جهانی ذینفع ودرایجاد یاازمیان بردن بحران‌های جهانی یا منطقه‌ای دخالت دارند. مثـال‌ها دراین زمینه فراوان است ازآن جمله همه می‌دانند در جنگ بین ویتنام شمالی ـ جنوبی، اعـراب ـ اسراییل و جنگ داخلی کامبوج، دخـالت نظامی تیر۱۳۵۳ یونان در قبـرس، جنگ داخلی لبنان‌که میـان فلسطینی‌ها و مسلمانان چپ‌گرا از یك سو ومسیحیان ومسلمانان راست‌گرا از سوی دیگر از۱۳ آوریل ۱۹۷۵ آغاز شد و تا نـوامبر۱۹۷۶ ادامه داشت، بحران لبنان در ۱۹۸۵ وادامهٔ آن تاکنون (۱۹۸۸)، قدرت‌های بزرگ جهانی دربرابرهم ایستاده‌اند وسرنوشت این جنگ‌ها تنها به ارادهٔ طرف‌های جنگ و دشمنی‌ها بستگی ندارد و گشودن این پیچیدگی‌های سیاسی و یافتن راه حل برای آنها اغلب درگرو سیاست جهانی ابرقدرت‌ها است. آن‌چه مسلم‌است دربارهٔ همهٔ مسائل مهم جهانی که اهمیت آن از قالب کشوری وملی بیرون می‌رود ودرسیاست ومنافع جهانی تأثیرمی‌گذارد، کشورهای دیگر وبه‌ویژه قدرت‌های بزرگ وابرقدرت‌ها دخالت یا دست‌کم اظهار نظر می‌کنند چنان‌که از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران درص ۴۶۳ «یك بستر ودورویا»

می‌خوانیم «در کنفرانس گوادلوپ[۷۲] نیز که در ۵ ژانویهٔ ۱۹۷۹ تشکیل شده کارتر به‌ژیسکاردستن واشمیت‌وکالاهان‌چنین وانمود کرد که باعزیمت شاه ازایران‌موافقت دارد که کوچك‌ترین خطری در مورد این که ایران اردوی غـرب را رها کند وجود ندارد»[۷۳]. ازنمونه‌های تاریخی‌ازدخالت امریکا این قدرت بزرگ در کارهای‌درونی یك کشوردیگر، مثال شیلی‌است که باکودتای نظامی در ۱۱ سپتامبر۱۹۷۳دولت آلنده راسرنگون مـی کند ورییس جمهور نیزکشته می‌شود: در این بـاره درصفحهٔ ۳۵ «گمشده» می‌خوانیم:

«من نمی‌فهمم چرا ما دست روی دست گذاشته واین‌جا نشسته ایم در حالی که کشوری به‌علت‌عدم احساس مسئولیت ملتش دارد زیرسلطهٔ کمونیست‌ها قرارمی گیرد؟ کسی که این کلمات‌را ایراد می کرد هنری کیسینجر مشاور رییس جمهور آمریکا در امور امنیت ملی بود»[۷۴].

همچنین در جنگ تحمیلی عـراق به ایران از ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ کـه هنوز (تیر۱۳۶۷) ادامه دارد، همهٔ کشورهای جهان وسازمان‌های بین‌المللی ، اغلب به‌سود عراق دخالت می کنند.

۵۸. دوم : عامل مرام و مسلك، برخی ازمرام ومسلك‌ها وجهان نگری‌ها مانند سوسیالیسم، لیبرالیسم، فاشیسم وهمچنین دین‌های بزرگ محصور در مرزهای ویژه‌ای نیستندوداعیهٔ‌جهانی دارند. حزب‌ها وجمعیت‌هایی که درجاهای مختلف‌جهان پیرویك‌خانوادهٔ فکری‌اند، همبستگی‌هایی دارند ودرگرفتن تصمیم‌های‌سیاسی‌وتعیین خط مشی‌های سیاسی‌خود، تنها خواست‌های ملی‌را در نظر نمی‌گیرند بلکـه اغلب سیاست ملی‌را تابعی‌می‌دانند ازمتغیر سیاست‌قطبی که بدان وابسته‌اند. زیرا درهرحال

۷۲ــ این کنفرانس درگوادلوپ ازسران کشورهای آمـریکا، انگلیس، آلمان و فرانسه تشکیل شده بود وبرای مسائل جهانی به‌بررسی پرداختند.

۷۳ــ فونتن، آندره: یك‌بستر‌ودورؤیا، تاریخ تنش زدایی (۱۹۸۱/۱۹۶۲)ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی ، تهران نشرنو ۱۳۶۲.

۷۴ــ هاوزر، تامس : گمشده، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی ــ تهران انتشارات امیرکبیر، مهر ۱۳۶۳.

در جهان امروز این خانواده‌های فکری و سیاسی اغلب مستقل از نفوذ قدرت های بزرگ جهانی نیستند وبرای این که بتوانند ادامهٔ زندگی دهند وفعالیت سیاسی داشته باشند، ناچاراند که ازیاری قدرت‌های بزرگ وپشتیبانی آنها بر خوردار باشند[۷۵]. از این جا یك بار دیگربه‌آمیختگی سیاست درونی و سیاست بیرونی کشورها پی‌می‌بریم وازخلال حزب‌هاوجمعیت‌های سیاسی وفکری‌سیطرهٔ سیاست‌واعمال نفوذقدرت‌های بزرگ نمایان است. در این زمینه هلن کاردانکس می‌نویسد:

«ایدئولوژی دولتهای سوسیالیست نیز ساخت شوروی بود ودردست دولت شوروی وسیله‌ای برای توجیه سلطهٔ خود بردولتهای دیگر اردوگاه شده بود. این ایدئولوژی به شکل دادن به‌یك فضای سوسیالیسم کمك می کرد»[۷۶].

مثال دیگر از سر کلارمونت اسکرین آورده می‌شود:

«درموقع‌معین‌مشاورمطبوعاتی‌جدید رسید ودراداره‌ٔ اطلاعات سفارت انگلیس که تجدید سازمان یافته بودمستقرشد ... نتیجه این کار که بهبود تدریجی حیثیت بریتانیا بود در محافل داخلی هیئت حاکمهٔ ایران مورد استقبال قرار گرفت، زیرا این محافل مدتها ازانحصارعملی کارهای تبلیغاتی‌ازدست مطبوعات دست چپ ناراضی بودند»[۷۷].

۷۵ــ برای آگاهی بیش‌تر از سیاست جهانی وسیاست قدرت‌های بزرگ در سال‌های پیش از جنگ جهانی اول و پس ازجنگ جهانی دوم ن . ك . به : ای. ف . ك. ارگانسکی: سیاست جهان، ترجمهٔ حسین فرهودی ــ انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ سوم ۱۳۵۵، ۲۹+۵۲۸ص.

همچنین ن.ك. به: یقیکیان، گریگور:شوروی‌وجنبش‌جنگل‌ــ یادداشتهای‌یك‌شاهدعینی بکوشش برزویه دهگان‌ــ تهران انتشارات نوین،۱۳۶۳، ۵۸۲ص، مصور. (در این کتاب که خاطرات یك شاهد در جنبش‌جنگل به رهبری‌میرزاکوچك‌خان‌جنگلی است‌ازمداخلات مستقیم رهبران دولت انقلابی شوروی درسال های ۲۱ــ۱۹۱۹ در این جنبش یاد می کند. راست است که مداخلات شوروی در جنبش جنگل، مداخلهٔ یك قدرت خارجی است ولی شوروی دراین‌سال‌ها، ابرقدرت نیست، بلکه به نام مرام و مسلك و جهان‌نگری کمونیسم است که درکشور دیگر مداخله می کند. این کتاب برای شناختن تاریخ این دورهٔ ایران، دارای ارزش بسیاراست).

۷۶ــکاردانکس، هلن: برادربزرگ، ترجمهٔ ژاله‌عالیخانی (باستی)ــ تهران، نشر هفته شهریور ۱۳۶۳، ص۴۶۲.

۷۷ــاسکرین، سر کلارمونت: جنگ‌جهانی درایران، ترجمهٔ غلامحسین صالحیارــ تهران، نشرسلسله، تابستان ۱۳۶۳، ص۳۸۶.

۵۹. سوم: عامل سازمان ملل متحد و سازمان‌های وابسته بدان، پس از جنگ جهانی اول «جامعه ملل متفق» به خواست کشورهای پیروز در جنگ بنیان گرفت تا از پیدایی جنگ تازه‌ای میان کشورها جلوگیری کند. اگر جنگ‌را تظاهر مسلحانهٔ سیاست بدانیم، هدف «جامعه‌ملل متفق» این بود که بااعمال نفوذ بر رهبران سیاسی دولت‌های کشورهای متخاصم، راه حل‌های مسالمت آمیز برای اختلاف‌ها بیابد. با آغاز جنگ جهانی دوم ورشکستگی «جامعه ملل متفق» مسلم شد. پس از پایان این جنگ «سازمان‌ملل‌متحد» به‌خواست‌دولت‌های کشور پیروز، تأسیس گردید و می‌دانیم کم کم سازمان‌های گونه‌گون دیگری نیز که وابسته به‌سازمان ملل است پدید آمد که‌هدف‌های بسیار به‌عهده دارند، مانند مبارزه با گرسنگی و بی سوادی در جهان. امروز (آذر ۱۳۶۷)، ۱۵۹ کشور در سازمان ملل متحد عضویت دارند و هدف این سازمان این است که تبدیل به‌یك قدرت واقعی گردد تا بتواند تصمیم‌هایش‌را درهمهٔ زمینه‌ها به اعضای خود بپذیراند و از پیدایی درگیری‌های مسلحانه جلوگیری کند ولی متأسفانه جز در موردهای استثنایی نتیجهٔ فعالیت و اقدام‌های سازمان چندان رضایت‌بخش نبوده است. در هرحال این واقعیت‌را نباید نادیده انگاریم که ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ جهانی از خلال سازمان ملل متحد در اکثر موردها ارادهٔ خودرا به دولت‌های کشورهای کوچك تحمیل کرده‌اند و هرگاه که در درون سازمان تضاد میان قدرت های بزرگ سخت بوده، کارهای سازمان فلج شده است. در این زمینه ریچارد **نیکسون** در کتاب «رهبران» نوشته است که در جریان گفت وشنود سیاسی میان **ژنرال دوگل** و **ژنرال آیزنهاور**، دوگل از سازمان ملل چنین گفت:

«اگر شما تا این حد موافق سازمان ملل هستید از جهت اینست که هنوز بر آن کنترل دارید»[۷۸].

۶۰. چهارم: عامل فرهنگی، همگونگی فرهنگی میان ملت‌ها از انگیزه‌های نزدیکی آن‌ها است. به همان اندازه که دو نفر، دوگروه و دوملت از چشمه‌های

۷۸ــ نیکسون، ریچارد: رهبران، ترجمهٔ کاظم عمادی ــ تهران، انتشارات مؤسسهٔ عطائی، ۱۳۶۳، ص ۱۱۳.

فرهنگی مشترکی سیراب شده باشند امکان نزدیکی آنها نیز به همان نسبت بالا می‌رود. نخستین اقدام قدرت‌های استعماری درگذشته درکشورهای استعمارزده ناتوان و بی اعتبارکردن فرهنگ مردم کشور مستعمره بوده است. زیرا هر اندازه پایه‌های فرهنگ ملی استوارتر باشد و ریشه‌های آن‌میان مردم ژرف باشد، برقراری سلطهٔ بیگانگان سخت‌ترخواهدبود. قدرت‌های‌استعمارگردرکشورهای‌مستعمره می‌کوشیدند که با فرهنگ درونی نبردکنند وبا آموزش کسانی از مردم بومی درآموزشگاه‌ها و دانشگاه‌های خود وبیگانه ساختن آنان نسبت به فرهنگ نیاکان‌شان، تحکیم سلطه و ادامهٔ نفوذ خود را آسان می‌کردند[۷۹].

اکنون بسیاری ازکشورهای مستعمرهٔ پیشین، زبان رسمی کشوراستعمارگررا زبان رسمی خودکرده‌اند واگرزبان وفرهنگ گذشتهٔ این کشورها بکلی متروك نشده باشد، دست‌کم برای‌نسلی که قدرت را دراین کشورها به‌دست‌گرفته است وحکومت می‌کند بیگانه و دور از فهم است. تمام نمایندگان رسمی کشورهای مستعمرهٔ پیشین درسازمان‌های‌جهانی ودربیرون ازکشورشان به‌زبان‌های انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی یا آلمانی سخن می‌گویند. اگر اشکال پیشین استعمار مانند سلطهٔ نظامی رها شده است، روش های‌کم هزینه‌تر وظریف‌تر جانشین آن گردیده است‌که مهم‌ترین آن برقراری سلطهٔ فرهنگی است. امروز ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ جهانی با همهٔ توانایی‌هایشان می‌کوشندکه هرچه بیش‌تراتباع کشورهای درحال توسعه وعقب‌مانده را باعلوم، فنون وفرهنگ خودآشنا سازند وازاین‌راه ارزش‌های اخلاقی وفرهنگی، سیاسی، اجتماعی وروش زندگی وشیوهٔ اندیشیدن‌شان راگسترش دهند وتبلیغ‌کنند. امروز قدرت‌های بزرگ در خواندن دانشجویان‌کشورهای درحال توسعه، با هم‌به رقابت برخاسته‌اند و با دادن هزینهٔ آموزش وکمك‌های دیگر این دانشجویان را به

۷۹ـ دیوپ، علیون، ژاك رابه‌مانانژرارا، امه سه‌زر، و فرانتز فانون، نژادپرستی و فرهنگ، ترجمهٔ منوچهر هزارخانی‌ـ‌کتاب زمان، تهران ۱۳۴۸، ۱۴۰ ص. همچنین نگاه کنید به «پاپ سبز» نوشتهٔ میگل آنخل استوریاس، ترجمهٔ زهرا خانلری (کیا) تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تیر ۱۳۶۰، ۴۸۹ ص.

سوی خود می‌خوانند، چون می‌دانند این سرمایه‌گذاری اغلب پرسود است.

باوجودتأثیرغیرقابل‌انکارعوامل‌جهانی‌برروی‌سیاست‌ملی، نبایدنسبت‌به‌قاطعیت این عوامل دید اغراق آمیزداشته باشیم، چگونگی دخالت خارجی بستگی‌به رهبری وسیاست‌درونی‌هرکشوردارد. دراین‌زمینه‌خانم گاندی‌رهبرپیشین‌هندوستان‌می‌گوید:

«سیاست‌خارجی یك کشوررا نمی‌توان ازسیاست داخلیش جدا ساخت، هرکشور، هرحکومت، هرحزب سیاسی باید راه وروش خودرا معلوم‌کند وبعد همهٔ سیاست‌هایش باید ازاین اعتقادات وهدف‌های اساسیش ناشی شود»[۸۰].

آن چه مسلم است رویدادهای جهانی به‌گونه‌ای یکسان در تمام‌کشورها تأثیر نمی‌گذارد، چنان که درجنگ میان‌اعراب واسراییل درژوئن۱۹۶۷ونتیجهٔ این‌شکست در همهٔ‌کشورهای عربی یك دست نبوده است ودر درون‌کشورهای عربی موجب تقویت نهضت تازه‌ای شده است‌که رهبری آن باکشورهای عربی نیست بلکه با چریك‌های عرب است. همین طور انعقاد صلح میان مصر و اسراییل در سال ۱۹۷۹ که به‌ابتکاروکوشش آمریکا صورت‌گرفت، درآغازموجب قطع روابط تقریباً همهٔ کشورهای‌عربی بامصرگردید ولی باگذشت زمان وبه‌ویژه جنگ میان ایران وعراق که در ۳۱ شهریور۱۳۵۹ به‌ایران تحمیل شد، روابط کشورهای عربی را بامصربهبود بخشید. همچنین امکان عمل قدرت‌های بزرگ نامحدود نیست چنان‌که فرانسه با همهٔ توانایی‌های نظامی‌اش نتوانست درالجزایر، مستعمرهٔ سابقش پیروز شود وپس از هفت سال جنگ خونین ناچارشدکه درسال ۱۹۶۲ آن جا را رهاکند و همچنین دخالت نظامی فرانسه درکشور«چاد» برای پشتیبانی ازحکومت وقت وجلوگیری از پیشرفت جنبش انقلابی و پایداری در برابرکمك‌های لیبی در سال ۱۹۸۳ به نتیجه نرسید. همچنین آمریکا بعداز نه سال جنگ در ویتنام به پیروزی دست نیافت ودر سال ۱۹۷۳ مجبور به انعقاد صلح گردید. مثال مهم دیگر اشغال افغانستان به دست ارتش شوروی است. درسال ۱۳۵۸، ارتش شوروی به‌دعوت ببرك کارمل رییس

۸۰ــ پوشیا داس، امانوئل : ایندیرا گاندی، حقیقت من، ترجمهٔ محمود تفضلی ــ تهران، نشرنو۱۳۶۱، ص ۱۶۴.

دولت و کشور آن‌وقت افغانستان که باکودتایی علیه حفیظ‌الله امین به‌قدرت رسیده بود، از دولت شوروی می‌خواهد که بـرای سرکوبی مخالفان یا مهاجمان احتمالی ارتشش را به‌آن‌جا گسیل دارد. شوروی به‌این ندا پاسخ مثبت می‌دهد. ولی دخالت ارتش شوروی با چنان پایداری ازسوی مردم روبرو می‌شود که برای این ابرقدرت نـاشناخته و غیرمنتظره بود و در۱۳۶۷ پـذیرفت که ازآن‌جـا بیرون رود. حـملهٔ نیروی هوایی آمریکا درپنجم اردی‌بهشت ۱۳۵۹ به‌ایران درصحرای طبس به‌منظور آزاد ساختن گروگان‌ها وتحقق هدف‌های دیگر ازنمونه‌های دیگر دخالت قدرت‌های بزرگ است[۸۱]. تأثیرعامل فـرهنگی هم‌گاهی وارونه است. سوکارنو رهبر پیشین اندونزی که آن کشوررا به‌سوی استقلال رهبری‌کرد وبه استعمارهلند درآن‌جا پایان داد، درکشور هلند آمـوزش یافته بود. همچنین اغلب رهبـران استقلال الجزایر در فرانسه تحصیل‌کرده بودند. هوشی‌مینه وبسیاری دیگر از رهبران ویتنام شمالی که سال‌های دراز در فرانسه‌گذراندند و درآن فرهنگ پرورش یافته بودند، در نخستین موقعیت علیه استعمار فرانسه قیام‌کردند. گاندی و نهرو دست پروردگان فـرهنگ انگلیس، قیام مردم هندوستان را علیه استعمار انگلیس رهبری‌کردند. نمونه‌های‌این‌چنینی، فراوان است. همچنین جنگ میـان ویتنام وکامبوج از ژانویه ۱۹۷۸ به بعد نشان می‌دهد که یگانگی فکری برای اتحاد ونداشتن اختلاف‌ها بسنده نیست.

دست‌آورد این بررسی این‌است که درپژوهش‌های سیاسی باید محتاط باشیم وازنتیجه‌گیری‌های شتابزده بپرهیزیم، چون راه پژوهش‌های‌سیاسی مانند راه‌سیاست لغزان و ناهموار است. از نتیجهٔ بررسی‌های خود همیشه مطمئن نباشیم وآن چه را که قاعده می‌پنداریم ممکن است استثناء باشد و مستثنیات مسلم ممکن است هرآن به صورت قاعده درآید[۸۲].

۸۱ــ نگاه‌کنید به: کیه‌زا، جولیتو: هدف: تهران، تهاجم کارتر ووقایع پشت پرده، ترجمهٔ هادی سهرابی ــ نشرنو، ۱۳۶۲، ۱۷۶ ص.

۸۲ــ برشت، برتولت: قاعده واستثناء، ترجمهٔ م.ا. به‌آذین‌ــتهران (بی‌ن) ۱۳۴۸، ۵۲ ص.

دفتر دوم

قدرت و نفوذ سیاسی و عرصه‌های آن

۶۱. کلیات: در دفتر نخست از تعریف‌های علم سیاست وچگونگی بررسی این علم وعرصهٔ آن سخن رفت. پس ازشناساندن تعریف‌های گونه‌گون علم سیاست خاطرنشان شد که درجهان امروز اغلب سیاست شناسان واستادان این رشته از دانش اجتماعی، موضوع آن را بررسی همهٔ سیماهای قدرت درعرصه‌های زندگی سیاسی می‌دانند. ولی مفهومی که از قدرت داریم، مفهوم نسبی است ومانند هر مفهوم دیگر اجتماعی و سیاسی در درازای تاریخ تغییر کرده و دگرگونی یافته است. سیاست‌شناسان درچگونگی وچبودآن همباورنیستند، به‌ویژه درمورد جدایی قدرت به‌مفهوم عام آن از قدرت سیاسی به مفهوم خاصش همداستانی کم تر است. امروز اغلب سیاست‌شناسان همباورند که اگربه‌کاربردن قدرت تنها سرشت‌خصوصی داشته باشد، به‌آن نفوذ یا قدرت می‌گویند و هرگاه قلمرو و اعمال قدرت از پهنهٔ خصوصی[1] و محدود فراتر رود وکل یک‌گروه یا همهٔ جامعهٔ سیاسی (کشور_ملت) را هدف قرار

۱ـ مفهوم خصوصی‌را بیش‌ترکسان بامفهوم فردی یکی می‌دانند وچنین باوری در بسیاری اززمینه‌ها راست است ولی نه همیشه. زیرا قلمرو خصوصی می‌تواندگسترده‌تراز حوزهٔ فردی باشد وچه بساکه چندین‌کس را در برگیرد وحتا مفهوم خصوصی می‌تواند گروه ودسته‌های کوچك را درخود جای دهد، بی‌این که بتوان آن را همگانی نامید.

دهد وهمراه بـا حق اعمال فشار و زور بوده یا احتمال به‌کاربردن‌گونه‌ای از فشار و اجبار باشد، به‌آن «قدرت‌سیاسی» می‌گویند که‌ویژهٔ دولت است، بی‌این‌که فراموش کنیم که تشخیص دقیق قلمرو خصوصی از عمومی و شناختن مـوارد اعمال زور از نبودن هرگونه فشار درعمل آسان نیست. **یادآوری‌کنیم تنها آن نفوذ وقدرتی که هدف دارندگان آن به دست‌گرفتن دولت درکشور یا سهیم شدن در این قدرت است، عمل واقدام‌سیاسی‌بوده وبررسی وپژوهش درآن وارد قلمرو علم سیاست می‌شود.**

از این جا در هر نبرد برای رسیدن به «قدرت سیاسی» بازیگر سیاسی در یك پهنه وعرصهٔ ویژه نبرد وپیکار می کند. عرصهٔ این نبرد ممکن است بسیارکوچك یا بسیار بزرگ باشد. تصمیم‌های بازیگر یـا شخصیت سیاسی می‌تواند از چهارچوب درونی (کشور)، بیرون رود واهمیت جهانی یابد. با این همه، تصمیم ها بیش‌تر با ارزیابی توانایی‌های‌عـرصهٔ ملی‌گرفته می‌شود ودر موقعیت پیشرفت‌کنونی بشریت، چهارچوب عرصهٔ ملی یاکشوری مهم ترین پهنهٔ قدرت سیاسی است. در این عرصه است که فرد به یاری‌کسان دیگر می‌تواند بازیگر سیاسی باشد وهمهٔ چهارچوب‌های گوناگون سازمان‌های نبردسیاسی، مانند حزب‌ها یاگروه‌های‌سیاسی، سندیکا ودیگر جمعیت‌هـا و انجمن‌های سیاسی درآن پدید می‌آید وبرای رسیدن بـه قدرت،پیکار می‌کند. به علت اهمیت ویژهٔ این عرصه، پس از بررسی ازقدرت و«قدرت سیاسی» ودگرگونی تاریخی‌آن وپیش‌از بررسیدن جایگاه‌ها وعرصه‌های دیگرقدرت به‌گونهٔ گسترده ازکشور–ملت، این بزرگ‌ترین پهنهٔ سیاست درجهان امروز، در بخش دوم این دفتر(شمارهٔ ۸۲ تا ۱۰۵) برمی‌رسیم.

بخش یکم

قدرت ونفود، ریشهٔ تاریخی، دگرگونی وسیماهای آن

۶۳. تعریف قدرت ونفوذ: در بخش یکم دفترنخست از سیاست تعـریف

شد ودانستیم که امروز بیش‌تر سیاست شناسان آن‌را علم بررسی هرگونه «قدرت سیاسی» می‌دانند. ولی شناختن چبود و چگونگی‌قدرت و تعریف آن و این که چه زمینه وپدیده وموضوع وکدام رابطهٔ اجتماعی‌را قدرت می‌نامند به همان اندازه پیچیده و دشوار است که مفهوم سیاست. در زبان فارسی واژه‌های بسیاری که به گونه‌ای مفهوم قدرت‌را برساند، هست. مانند: نفوذ، توانایی، نیرو، فشار ، اقتدار اعتبار، فتوا، امر، دستور، داوری، حکم، فرمان، پندواندرزوحتا واژگانی‌مانندرهبر، فرمانده، راهنما ومعلم متضمن فکر داشتن نوعی‌توانایی وقدرت برتری کسی‌برکس یاکسان دیگر است. بی‌گمان نشان دادن اختلاف دقیق میان این واژه‌ها آسان نیست و در مورد هایی، بسیار دشوار است. همچنین انبوه واژه‌های دیگری در این زمینه هست که دراین‌جا یاد نشده است: همگی با ویژگی‌ها و تفاوت‌هایی به‌گونه‌ای اندیشهٔ توانایی، نفوذ وقدرت‌را به همراه دارد. بی‌گمان میان همهٔ این واژه‌ها دو واژهٔ «نفوذ» و«قدرت» بیش‌از همهٔ واژه‌های کم وبیش‌یکسان ومترادف دیگر چه در گفتار وچه در نوشتار وبه‌ویژه در متون رسمی به‌کار رفته است.چنان که‌قانونی هست به‌نام«قانون مجازات اعمال نفوذ» که درسال ۱۳۱۵ به تصویب رسیده است‌واین‌قانون برای هرکس که ادعای داشتن نفوذواعمال آن درسازمانهای دولتی و عمومی‌اعم از اداری، قضایی ونظامی کند، مجازات جریمه‌وزندان‌تعیین کرده‌است. همچنین‌دراصل پنجاه وهفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی‌ایران اعلام شده‌است: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوهٔ‌مقننه، قوهٔ مجریه وقوهٔ قضائیه...». اختلاف میان نفوذ و قدرت دراین دومثال دقیق است. درمثال نخست‌داشتن نفوذرا برای‌کس یا فرد به کاربرده است، درحالی‌که درمثال دوم، قانون اساسی داشتن قوه یا قدرت را تنها برای‌نهادهای کشوری ورسمی‌می‌شناسد. ازاین‌روقدرت می‌تواند دربرگیرندهٔ نفوذباشد ولی وارونهٔ آن تقریباً شدنی نیست، یعنی نفوذ پاره‌ای از قدرت می‌تواند باشد ونه قدرت پاره‌ای ازنفوذ. بی این که از یاد ببریم که در همهٔ نوشته‌ها ، حتا متن‌های رسمی، همیشه این‌تفاوت با این دقت وروشنی نیست و در بسیاری‌ازموردها

به‌ویژه در گفت وشنودها ونوشته‌هـای کسان، این دو واژه و مفهوم به جای هم و به‌گونه‌ای هم ارز به‌کار می‌رود. این حقیقت‌راهم بپذیریم که جدا کردن این دومفهوم از هم درعمل بسیار دشوار وشاید ناشدنی است ، همان گونه که جدا کردن سفیدی، از برف یا قوهٔ قضائیه «از قضاوت کردن» شدنی نیست.

اگر بخواهیم که تعریفی از نفوذ وقدرت به‌دست دهیم که بتواند این دومفهوم را ازهم مشخص‌سازد، در مورد نفوذ می‌توان چنین تعریف کرد: **«نفوذداشتن‌حق و توانایی رهبری وفرماندهی است»** درحالی که **«قدرت،داشتن‌امکان‌مادی اجبار دیگری به اطاعت و فرمانبری است»**. به‌زبان دیگردر«نفوذ» پایه واساس رهبری در داشتن توانایی‌های معنوی است در حالی که در «قدرت» جنبهٔ بهره‌گیری از توانایی‌های مادی بیش‌تر است. تکرار می‌شود در این تـألیف این دومفهوم جز در موردهای‌استثنایی وویژه ـ که درهرمورد بدان اشاره خواهدشد ـ به جای‌هم‌به‌کار برده می‌شود. از این رو هرگـاه گفته می‌شود کـه در «نفوذ» ، «حق» یا «معنویت» عامل مهم تری‌است تا عامل «اجبار» بدین معنی نیست که در «نفوذ» هیچ‌گونه‌نیروی زور و فشار مادی نیست یا این که دارنـدهٔ «قدرت» با هرگـونه «حق ومشروعیتی» بیگانه است. بلکه فقط‌این‌اندیشه دراین دو تعریف‌آشکار می‌شودکه در«نفوذ»عامل «معنوی» نیرومندتر از«زوروفشار» های مادی‌است که «قدرت» برآن‌پایه‌استوار است.

مسئلهٔ‌نفوذوقدرت وبه‌ویژه قدرت سیاسی، تظاهر یا پیدایی بیرونی‌وچگونگی به‌کارگیری آن، رشته پرسش‌هایی در ذهن بر می‌انگیزد که یافتن پاسخ‌های روشن، دقیق وقانع کننده اگر در بسیاری از موردها شدنی نباشد، بسیار دشوار است. بااین همه کوشش می‌شود تا برای این پرسش‌ها، پاسخ‌های بخردانه و علمی یافت شود، حتا اگر نتوان همهٔ آن‌هارا کاملا وبه طور مطلق به ثبوت رسانید.

۶۳. الف : ریشهٔ نفوذ وقدرت درچیست؟ بیـان همین پرسش به‌گـونه‌ای دیگر چنین خواهد بود: چرا وبه چه دلیل رابطهٔ‌سلسله‌مراتب یا فرماندهی وفرمانبری میان افراد هـم‌نوع که «در آفرینش زیك گـوهرند» و در ذات و سرشت برابراند

هست؟ منطق واستدلال به تنهایی برای پاسخگویی این پرسش رسا نیست ولی به ما می‌آموزدکه درهمهٔ سده‌ها وروزگاران تاریخ بشریت و درهمهٔ جامعه‌های انسانی از ابتدایی‌ترین تا تکامل یافته‌ترین نمونهٔ آن، کسانی فرمان می‌دادند ومی‌دهند وکسان دیگری فرمان می‌بردند ومی‌برند و شمار گروه اول کم وشمار گروه دوم بسیار است.

چگونه می‌توان راز این پدیده را روشن ساخت؟ آیا فرمانبران می‌ترسند که ازفرمان سرپیچی کنند وشاید باوردارندکه درصورت سرپیچی، آمر یا فرمانده، زور به‌کار برد. ولی فرمانده تنها نیست وبه‌کارگرفتن زور اغلب به‌یاری همدستانی شدنی است ولی چگونه این یاران را گرد آورده وآنان را فرمانبرخویش ساخته است؟ سخن‌های گونه‌گون دراین‌زمینه هست که شناخته شده‌ترین آن توجیه به‌وسیلهٔ «طبیعت وسرشت» موجودهای زنده است که می‌گوید نیرومندان، ناتوانان و درماندگان را زیرسلطهٔ خود در می‌آورند وبه‌آنان فرمان می‌دهند و ازآن‌جا این قاعدهٔ کلی را به‌جامعهٔ انسانی نیزگسترش داده‌اند. چنان‌که تمام نظریهٔ داروین دراین نکته خلاصه می‌شودکه توانایان درنبرد برای زندگی وادامهٔ‌نسل توانسته‌اند پیروزشوند وناتوانان دراین پیکارشکست خورده ونسل آن‌ها ازمیان رفته‌است[2]. درمیان جاندارانی هم‌که جمعی زندگی می‌کنند ودارای سازمان‌های اجتماعی کم‌وبیش پیش رفته‌ای‌اند مانند زنبورعسل، مورچه وموریانه، رابطهٔ فرماندهی وفرمانبری نیز هست[3].

۲ــ داروین، چارلز: پیدایش‌انسان. ترجمهٔ عزیزمحسنی‌ـچاپ‌سوم، تهران (بی‌ت) ۱۸۰ ص. همچنین ن. ك. به: داروین، چارلز، منشاء انواع، ترجمهٔ فرهیخته ــ تهران، انتشارات انزلی ۱۳۶۳، ۶۱۸ ص.

۳ــ درمورد زندگی زنبورعسل و... ن. ك. به:

الف‌ــ مترلینگک، موریس: زنبور عسل، ترجمهٔ عنایت‌الله شکیباپور ــ تهران، هدف شعله ۱۳۳۹، ۲۸۸ ص.

ب‌ــ مترلینگک، موریس: زندگی مورچگان، ترجمهٔ ذبیح‌الله منصوری‌ــتهران،کانون معرفت (بی‌ت) ۱۱۲ ص.

پ‌ــ مترلینگک، موریس: موریانه، ترجمهٔ فرامرز برزگرــ تهران،کانون معرفت (بی ت) ۱۳۷ ص.

ولی اگرنفوذ وقدرت وسامان زندگی گروهی درمیان جانوران غریزی است، قدرت ونهادهای آن درنزد آدمیان وجامعه‌های انسانی بیش‌تر بخردانه وحساب شده است. زیرا انسان تنها جاندار اندیشمند است. از این‌روگفته می‌شود که قدرت جزء سرشت[۴] انسان وکارمایهٔ اراده است. آنانی که این کارمایه درسرشتشان هست فرمان می‌دهند وانبوه مردم به‌عادت فرمان می‌برند. چون می‌دانندکه دارندهٔ قدرت دارای ابزارهای مادی تأمین برتری است ومی‌پندارندکه وی آراسته به‌شایستگی‌هایی است وامید دارندکه ابزارهای مادی درفرمان شایستگان باشد تاخوشبختی ورفاه همگانی شود. اگر بنیاد قدرت تنها ابزارهای مادی ـزور یا اجبارـ باشد، فرمان‌بران آن را برحق نمی‌دانند وراز فرمانبری درترس خواهد بود. ولی اگرفرمان‌بران یاروپشتیبان دارندهٔ قدرت باشند وآن را شایسته پندارند، قدرت برحق می‌گردد و فرمان‌هایش آزادانه پذیرفته می‌شود[۵].

۴ـ آنانی که قدرت را در سرشت انسان می‌دانند،کم نیستند. برتراند راسل از گونهٔ‌چنین اندیشمندانی است. وی درصفحهٔ ۳۸ اثرش، «قدرت»که درسال ۱۳۵۰ وسیلهٔ هوشنگ منتصری ترجمه شده و مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیرآن را منتشرکرده، نوشته است: «برخی طبیعت‌ها بطور غریزی فرمانروا هستند وبرعکس سرشت‌های فرمانبردار هم وجود دارند درفاصلهٔ این دو قطب، مزاج‌های اعتدالی جای گرفته‌اند و خصوصیات آنها چنان است که بنا به‌مقتضیات گاهی تمایلات آمربودن درآنان شدت می‌یابد وزمانی هم ترجیح می‌دهندکه از پیشوایی فرمانبرداری واطاعت داشته باشند». از این‌کتاب ترجمهٔ دیگری هست که شناسنامهٔآن پیش‌تر داده شده است.

۵ـ همهٔ گفتارها دربارهٔ دموکراسی به‌این‌جا پایان می‌یابدکه فاصلهٔ میان فرماندهی و فرمانبری‌کم شده، یا برداشته شود، تا با از میان رفتن این فاصله، یعنی با یکی شدن فرماندهی وفرمانبری درجامعه، تحقق دموکراسی واقعی، شدنی گردد. یعنی در همان حال که همه‌کس درجامعه‌فرمان می‌برد، درهمان حال نیز فرمان می‌دهد. به زبان دیگر درچنین وضعی نه‌کسی فرمان می‌دهد ونه‌کسی فرمان می‌برد. ژان ژاك روسو در اثر نامدار خود «قرارداد اجتماعی» این نظریه راگسترش داده است.

ولی نظریهٔ طبیعی یا سرشتی و در سرشت انسان بودن قدرت، حقیقتی را به‌جوینده نمی‌نمایاند وریشهٔ قدرت‌را نمی‌شناساند ونظریه‌های دیگرمانند قدرت‌ناشی از«ارادهٔ عمومی» یا«قرارداد اجتماعی» یا «وجدان همگانی» است، پاسخ‌های نارسا نسنجیده، سطحی وغیرکافی است. پس چـاره چیست؟ چنین به اندیشه می‌رسدکه اگر بپذیریم قدرت پدیدهٔ طبیعی و در سرشت انسان است پس بـرای یافتن ریشهٔ آن باید برگردیم به منشاء خود طبیعت و از این دید تنها راه این است‌که در تاریخ به‌عقب برگردیم و چگونگی زندگی نخستین جامعه های انسانی را تحقیق‌کنیم. یعنی با پذیرفتن سلسله مراتب قدرت میان آدمیان واین‌که قدرت دارای رده‌هایی است و چه بخواهیم و چه نخواهیم واقعیت فرماندهی‌وفرمانبری، هست، پس باید ریشهٔ آن را با همهٔ پوشش مرموز و اسرارآمیزی‌که بـه خودگرفته است درگذشتهٔ سده‌ها و روزگاران تاریك تاریخ آدمیان جستجوکرد.

برای توجیه قدرت سیاسی ویافتن ریشهٔ‌آن درجامعهٔ انسانی نظریه‌های چندی پیشنهاد شده‌که میان آن‌ها دو نظریه ازهمه عام‌تر ونامدارتر است: ۱ــ نظریهٔ خدایی یا مابعدالطبیعهٔ قدرت، ۲ــ نظریهٔ اجتماعی قدرت.

۶۴. یکم: **نظریهٔ خدایی قدرت سیاسی**، این بینش و باورکه پیش از همه ازسوی دین‌ها پاسداری می‌شود ودرکتاب‌های‌مقدس اعلام وتبیین شده‌است، منطبق با نظریهٔ طبیعی وسرشتی بودن نظریهٔ قدرت است. زیرا صرف بیان واعلام این‌که «قدرت امرطبیعی است»، به‌خودی‌خود دشواری پیدایی قدرت‌حل نمی‌شود. راست است‌که می‌توان مثال‌های بسیاری از همهٔ جان‌داران آورد ونشان داد ــهمان‌گونه‌که چارلز داروین آن را نمایانده استــ‌که پدیدهٔ قدرت درمیان همهٔ آن‌ها است. ولی آگاهی به این واقعیت پژوهنده را به فهم چرایی این مسئله نزدیك‌تر نمی سازد. در حالی‌که باوربه‌یك مبداء وخالق تصمیم‌گیرنده، همهٔ‌دشواری‌ها وپیچیدگی‌های مسئله را به یك باره ازمیان برداشته وفهمیدن آن را آسان می‌گرداند.

با این باورکه هرگونه قدرت و همچنین حاکمیت ناشی از ارادهٔ خدا است

وازآن‌جا ریشه می‌گیرد، به‌این هوده می‌رسیم که خدا آن راکه برای رهبری مردمان شایسته‌تر می‌داند به پیامبری برمی‌گزیند و به او رسالت می‌دهدکه مردمان را به راه راست رهبری کند تا در دو جهان رستگار شوند. ازآن جاکه این رهبران از سوی خداکه دارای قدرت نامحدود و پـایان ناپذیر است، برگزیده می‌شوند پس دارای حاکمیت و شایستگی بی‌پایان برای ادارهٔ جامعهٔ بشری‌اند. ولی اغلب این صاحب‌نظران این صلاحیت‌های نامحدود را تنها برای انبیاء و اولیاء می‌شنـاسند ونه همهٔ قدرتمندان زمینی. ازنظر تاریخی این‌نظریه بیش‌تربادورهٔ سلطنت استبدادی باقدرت مطلق و نامحدود پیوند داشت وکمی پیش از انقلاب‌کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ در بارهٔ نظریهٔ نامحدود بودن ومطلق‌بودن قدرت رهبران زمینی تردیدهای جدی پیدا شد وپس‌ازپیروزی این انقلاب برای همیشه رهاگردید. همان‌گونه‌که درآغاز این بحث آمد، پایهٔ این‌نظریه دین،کتاب‌های مقدس ونوشته‌های مفسران دینی ومذهبی است، ولی بی‌گمان همهٔ صاحب‌نظران این مکتب در دفاع از این نظریه به دفاع ازاستبداد یـا لزوم سلطنت مطلق نمی‌رسند. زیرا با این‌که معتقداند وباور دارندکه قـدرت و حاکمیت نـاشی از قدرت بی پایان خدایی است ولی بسیاری ازآنان عقیده ندارند ـجز درمورد پیغمبرانـ که این قدرت وحق حاکمیت[۶] ازطرف خدا به‌شخص معینی

۶ـ ممکن است این اشتبـاه در ذهن خواننده پیدا شودکه مؤلف این اثر دو واژهٔ «قدرت» و«حاکمیت»را مترادف وبه‌یك مفهوم به‌کارگرفته‌است، درحالی‌که چنین نیست. راست است که این دو واژه مانند دو روی یك سکه به‌گونه‌ای جدا ناپذیر به هم پیوسته است، ولی دارای یك مفهوم نیست. در قالب‌کشورـملت، حاکمیت در سطوح گوناگون هست‌که بزرگ‌ترین آن حاکمیت ملی وتبلور وتظاهرخارجی‌آن به صورت دولت است. معمولا وقتی از حاکمیت سخن می گوینـد، نظریهٔ مفهوم حاکمیت ملی یـا دولت درکشور است. آن‌چه مسلم است حاکمیت نتیجهٔ قدرت است وحاکمیتی‌که ریشه درقدرت نداشته باشد وبرآن استوارنباشد، حاکمیت نیست ونمی‌تواند پایدار باشد وازهم خواهد پاشید وخواه ناخواه جایش را به حاکمیتی خواهد دادکه متکی برقدرت است. تصورقدرتی‌کهـ

داده شده باشد. بلکه از نوشته‌های دینی چنین نتیجه‌گیری می‌کنندکه این قدرت با توانایی‌های انسانی یعنی از سوی مردم وجامعه در اختیار فرمان‌روایان‌گذاشته شده است. ازاین‌رو با پروا به عدالت خدایی، حاکم باید درخیر وصلاح مردمان کار کند وهیچ حکومتی نمی‌تواند ونباید چهرهٔ استبدادی ومطلق داشته باشد.

تحقق عملی نظریهٔ خدایی قدرت‌حتا درسیمای استبدادی، آن‌گاه شدنی است که ایمان واعتقاد به‌اصول دین ومذهب درفرمان‌روایان وفرمان‌بران ژرف وریشه‌دار باشد. زیرا تنها با بـاور به این اصول است‌که فرمان دادن وفرمان بردن آسان بوده وشدنی است[۷].

→ به حاکمیت نرسیده یا هرگزنخواهد رسید وحتا از این قدرت واقعی و موجود به شکلی از اشکال استفاده نمی‌شود، شدنی است ولی حاکمیت بی‌اتکاء برقدرت غیرقابل تصور است. در دفترهای آینده به‌گونه‌ای‌گسترده‌تر ازحاکمیت سخن رفته است.

۷ـ درمورد منشاء خدایی قدرت در اسلام نگاه کنید:

الفـ ابن خلدون: مقدمهٔ ابن خلدون، ترجمهٔ محمد پروین‌گنابادی ـ تهران، بنگاه ترجمه ونشرکتاب در دوجلد، چاپ سوم ۱۳۵۲ و۱۳۵۴.

بـ ابن خلدون ـ لاکوست، ایو: جهان بینی ابن خلدون، ترجمهٔ مهدی مظفری ـ انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.

پـ خدوری، مجید: تجدیدحیات سیاسی اسلام از سیدجمال تا اخوان المسلمین، ترجمهٔ حمید احمدی ـ تهران، انتشارات الهام، ۱۳۵۹، ۶۸ص.

تـ خمینی، روح‌الله الموسوی: ولایت فقیه ـ مشخصات کامل این اثرپیش‌تر داده شده است.

ثـ سیرت رسول‌الله، ترجمه و انشای رفیع‌الدین اسحق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه. بامقدمه وتصحیح اصغرمهدوی ـ تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ـ۱۳۵۹ ۶۰ در دوجلد، ۵۸+۱۳۴۸ ص.

جـ عنایت، حمید: تفکر نوین سیاسی اسلامی، ترجمهٔ ابوطالب صارمی ـ تهران، انتشارات امیرکبیر۱۳۶۲، ۳۱۳ ص.

۶۵. دوم: نظریهٔ انسانی یا اجتماعی قدرت سیاسی، این نظریه وفکر که ریشهٔ قدرت درانسان وجامعهٔ انسانی است، تازه نیست ودرگذشته‌های دور نیز بوده است، چنان‌که در ۵۲۱ سال پیش ازمیلاد مسیح، هنگامی که داریوش اول با یارانش «بردیا»[۸] را که غاصب می‌نامید کشت، در موردچگونگی نظام سیاسی که می‌خواهند برپا دارند به‌گفت وشنید می‌پردازند. از این روی‌داد در تاریخ «هرودوت» چنین می‌خوانیم:

«وقتی اغتشاش آرام شد و پنج روز از این حادثه‌گذشت کسانی که برضد مغ‌ها قیام‌کرده‌بودند برای‌مشورت جلسه‌ای تشکیل‌دادند نطق‌هایی ایراد شدکه بی تردید برای بعضی از یونانی‌ها بـاورکردنی نیست ولی در هرحال صحت دارد».

«اوتان عقیده داشت‌که باید امور حکومت را به ملت پارس واگذار کنند» وچنین استدلال می‌کرد:

«من عقیده دارم‌که نباید فقط یك نفررا از بین خود به عنوان پادشاه انتخاب‌کنیم... مقامات بقیدقرعه تعیین می‌شوند وصاحب منصبان مسئول کارخود هستند وتمام تصمیمات به رأی ملت واگذار می‌شود... زیرا تمام فضائل را در ملت می‌توان یافت»[۹].

در دنیای کهن تجربهٔ دموکراسی تنها دموکراسی آتن نیست ، در هند و

چـ لمبتون، آن: نظریهٔ دولت در ایران، ترجمهٔ چنگیز پهلوان ـ تهران، انتشارات کتاب آزاد، ۱۳۵۹، ۹۱ ص.

حـ نائینی، شیخ محمد حسن: حکومت از نظر اسلام ـ تهران، شرکت چاپخانهٔ فردوسی، ۱۳۳۴.

۸ـ نام «بردیا» را یونانیان «اسمردیس» و مورخان دیگرآن را «گئومات» ضبط کرده‌اند.

۹ـ هرودوت: تاریخ هرودوت: ترجمهٔ هادی هدایتی ـ انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ ـ جلد سوم ـ ص ۱۵۷ و۱۸۸.

همچنین نگاه‌کنید به‌تاریخ هرودوت: تلخیص وتنظیم ا. ج. واس وترجمهٔ وحید مازندرانی، انتشارات بنگاه ترجمه ونشرکتاب ۱۳۴۳، ص ۲۴۲ و۲۴۳.

در چین نیز دموکراسی سیاسی بوده است. به باور برخی از اندیشمندان پیدایی دموکراسی درهند،وچین کهن‌تر ازآتن بوده است. دراین‌باره پارکینسون دراثر معروف خود «تحول اندیشهٔ سیاسی» می‌نویسد:

«حقیقت این‌است که‌آتنی‌ها کاشف دموکراسی وحتی نام آن‌نبوده‌اند»

تنها پیش از دیگران تولد، عظمت و سقوط دموکراسی‌را با جزئیات آن به ما معرفی کرده‌اند»[10]

دموکراسی یونان کهن تنها در چند دولتشهر بود ودر درون دولتشهر نیزشمار کمی از شهروندان از دست‌آوردهای آن برخوردار بودند، دیری نپایید و چندان گسترش نیافت وتا سدهٔ هیجدهم میلادی دموکراسی چه در شرق وچه در غرب ناپدید می‌شودوجمهوری‌های کوچك‌ایتالیا وکانتون‌های‌سویس ازنمونه‌های‌استثنایی مربوط به پیروزی دموکراسی در قرون وسطا است. مثالْ دموکراسی انگلیس‌را که نطفهٔ آن پیش از قرن هیجدهم بسته می‌شود نباید از یاد ببریم. ولی دموکراسی انگلیسی چون برپایهٔ متون رسمی وقوانین مدون استوار نبود، نتوانست‌چندان‌مورد سرمشق قرارگیرد. با انقلاب مهاجران آمریکایی علیه استعمار انگلیس وبه استقلال رسیدن شورشیان در سال ۱۷۷۶ دموکراسی دورهٔ معاصرکه در واقع دموکراسی به مفهوم بورژوازی آن است،آغاز می‌شود [11]. نتیجهٔ اصلی این‌انقلاب‌اعلام‌استقلال ایالات متحدهٔ‌آمریکای شمالی در ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ و انتشار قانون اساسی آمریکا در ۱۷ سپتامبر ۱۷۸۷ است. با این دو متن سیاسی بسیار نامدار، ریشه ومنشاء قدرت

10_PARKINSON, c. Narthcote : L,Evolution de la Penseé Politique, Paris Gallimard. 1965, t. 2, PP. 5_9.

۱۱ ــ مارکسیست‌ها وکمونیست‌ها بیش‌تروبیش‌ازکسان دیگرازدموکراسی به‌مفهوم غربی‌آن انتقادکرده‌اند. برتراندراسل در « تئوری و عمل بلشویسم» ، ترجمهٔ احمد صبا، انتشارات کتاب تهران. (بی‌ت.؟۱۳۶۲) ، انتقاد مارکسیست‌ها راآورده و به‌آن هاپاسخ داده است (ن.ك. به فصل سوم صفحات ۹۱ــ۸۳ این کتاب).

حکومت کنندگان و برابری همهٔ مـردم در برابر قانون پایه گذاری می‌شود. به زبان ساده‌تر اعلام می‌شود که مردم منشاء فرماندهی و قدرتند یـا «همهٔ قوا ناشی از ملت است» که دراغلب قوانین اساسی جهان نیز به همین‌گونه دیده می‌شود.

با این که این دو متن سیاسی برای نخستین بار و به‌گونه‌ای رسمی و پیش از اعلامیهٔ حقوق بشر و قانون اساسی انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) نظریهٔ منشاءِ قدرت‌را از آسمان به‌زمین منتقل می کند، کم‌تر از آموزش‌های انقلاب کبیر فرانسه مورد تحسین و تقلید قرار می گیرد. شاید به این علت که قارهٔ آمریکا از اروپا و آسیـا دور است و درجهان آن روز خبرها دیر و به کندی پخش می‌شود و همچنین به این دلیل که فاصلهٔ زمانی میـان اعلامیهٔ حقوق بشر انقلاب کبیر فرانسه و قانون اساسی ایـالات متحدهٔ آمریکای‌شمالی کوتاه است و «اعلامیهٔ حقوق‌بشر» فرانسه‌به‌علت حالت‌عام، انتزاعی و رسالت جهانی‌اش، قانون اساسی آمریکا را بسیار زود تحت الشعاع قرار می‌دهد وشعارهای آن سلاحی است در دست همهٔ مردم رنجدیده که می کوشند به یاری آن با خودکامگی پیکار کنند.

می گویندمیان نظریهٔ خدایی‌وانسانی قدرت‌اختلاف‌ژرف نیست. زیرا درنظریهٔ خدایی قدرت، تمام قـدرت ناشی از خدا است. مفهوم حقیقی این نظریـه این است که حاکم، واسطهٔ میان خدا ـحاکم کـل ـ و بندگان خدا است و چون خـدا عادل است، حاکم باید در اعمال حاکمیت ازعدالت پیروی کند. به بیان دیگر این نظریه با توسل به عدالت خدایی می‌خواهد با استبداد و زورگویی فرمان‌روایان نبرد کند. هدف نظریهٔ انسانی قدرت نیز بی‌گمان پیکار با خودکامگی است. با این تفاوت که نظریهٔ انسانی قـدرت حاکم را واسطه میان خدا و بندگان خـدا نمی‌داند بلکه خود مردم منشاء مستقیم قدرت است و قدرت حاکم ناشی از مردم است وباید در خدمت مردم بوده ودرهمهٔ تصمیم‌گیری‌های سیاسی مستقیم یا غیرمستقیم شرکت داشته باشد. سخن نامدار: «حکومت مردم برمردم، به دست مردم و برای مردم» نشان دهندهٔ این نظریه است.

هریك از این دونظریه به تنهایی یا با هم می‌تواند ریشهٔ پیدایی قدرت سیاسی را دربریدگی‌هایی از زمان توجیه‌کند، ولی پی بردن به پیدایی ریشه‌قدرت سیاسی و دگرگونی‌آن در زمان، فقط پژوهش‌های تاریخی می‌تواند پاسخ‌های‌کم وبیش دقیق عرضه بدارد وسیماهای آن را بنمایاند.

۶۶. ب: منشاء تاریخی قدرت سیاسی و دگرگونی‌آن، ازمنشاء تاریخی قدرت سیاسی آگاهی روشنی نداریم و چگونگی شکل‌گرفتن و پیدایی‌آن ناشناخته مانده‌است. آن‌چه دراین زمینه می‌دانیم وداریم سندها ومدرك‌هایی است که مورخان یافته‌اند یـا بازماندهٔ آثار تمدن‌هایی است که بـاستان شناسان کاویده‌اند و همچنین پژوهش‌های مردم شناسان ازگروه‌هـای انسانی نخستین وعقب مانده است. جامعه‌شناسان وسیاست‌شناسان برپایهٔ این‌آگاهی‌ها، نظریه‌ها وفرضیه‌هایی‌ساخته واستنتاج‌هایی‌کرده وکوشیده‌انـدکه همهٔ سیماهای‌گونه‌گون قدرت را در قـالب‌های شناخته‌شده‌ای جای دهند. نباید از یاد بردکه همهٔ این نظریه‌ها، فرضیه‌ها ونتیجه‌گیری‌ها از قدرت سیاسی درگذشته‌های دور تاریخی ودر جامعه‌های نخستین، برپایهٔ پیش‌فرض‌هایی بنا شده است. بـا این‌که نمی‌توان اهمیت و ارزش این پیش‌فرض‌ها را نادیده گرفت ولی درهرحال وهمیشه آمیخته با نظریه‌ها وپیش‌داوری‌های فلسفی، اخلاقی و مابعدالطبیعه است‌که ازقلمروعلم وروش علمی به‌دوراست. نظرازبیان چنین وضعی، دید انتقادی نیست، بلکه نشان دادن و یادآوری یك واقعیت است تا خواننده به یاد داشته باشد‌که درمورد پژوهش‌های تـاریخی، اجتماعی وسیاسی همیشه با در-ازتردید ونا‌باوری بدان بنگرد وآن‌ها را اصول‌مسلم نداند. ازنظرتاریخی دگرگو سیماهای قدرت را اغلب بـه سه‌گونه تقسیم می‌کنند: یکم. سیمای غیـرشخصی و جمعی یـا بی واسطهٔ قدرت، **دوم.** سیمای شخصی یـا فردی قدرت، **سوم.** سیمای نهادی قدرت.

پیش از بررسی و توصیف هریك از این سیماهـای قدرت لازم است به یك پرسش و بحث بسیارکهن در این‌که آیا انسان در سرشت موجود اجتماعی است یا

غیراجتماعی، پاسخ داده شود. در این باره نه تنها صاحب نظران سیاست مثل «ابن خلدون»، «غزالی»، «هوبز»، «لاك» و«ژان ژاك روسو» سخنانی‌دارند، بلکه‌دانشمندان علوم طبیعی، زیست شناسان و باستان شناسان نیز تحقیق‌هایی کرده‌اند[۱۲]. از کل دست‌آورد این‌پژوهش‌های مربوط به‌زندگی انسان‌ها درروزگاران بسیار کهن چنین برمی‌آیدکه همهٔ آثاری‌که از زندگی انسان‌ها باقی مانده است، نشان می‌دهد که آدمیان‌گروهی زندگی می‌کرده‌اند ونه فردی و این نمونه‌ها، نظریهٔ سرشتی بودن خوی اجتماعی را در انسان نیرومند می‌سازد. فرضیهٔ غیراجتماعی بودن انسان و توانایی او به تنهایی زیستن در قصه‌ها وافسانه‌های بسیاری از ملت‌ها وقوم‌ها آمده است. چنان‌که «رومولوس ورموس» دو برادر دوقلوی رومی‌که به رود تیبرانداخته شده بودند، ماده گرگی آن دوکودك را نجات داده و شیر می‌دهد[۱۳]. همچنین در «شاهنامهٔ فردوسی» آمده است‌که سیمرغ «دستان» پسرسام این‌کودك خردسال را که دردامنهٔ البرز رها شده‌بود، به‌آشیانه‌اش می‌برد واورا پرورش می‌دهد تاآن‌که جوان نیرومندی‌می‌شود. اماسخن‌ازسرشتی‌بودن خوی اجتماعی یا غیر اجتماعی در انسان جامعه‌های امروزی ناسودمند و بی‌هوده است. زیراکودك در خانواده ــاین اجتماع کوچك‌ــ زاده می‌شود وآموزش وپرورش می‌یابد وخواه‌ناخواه به‌زندگی اجتماعی خو می‌گیرد واجتماعی بار می‌آید ودیگر نمی‌تواند بیرون از اجتماع و بی دست‌آوردهای آن زندگی کند.

۶۷. یکم: سیمای غیرشخصی یاگروهی قدرت، این نظریه دراین شکل ازقدرت چنین خلاصه می‌شودکه رییس، فرمانده یاحاکم وحکمران معین ومشخص درچنین جامعه‌هایی وجود ندارد. این‌نظریه را مردم‌شناسان برپایهٔ نمونه‌های مردمان

۱۲ــ برای داشتن شناخت وآگاهی‌کم وبیش‌کامل از انسان درزمینه‌های گونه‌گون ن. ك. به: بارنت، آنتونی: انسان، ترجمهٔ محمد رضا باطنی وماه‌طلعت نفرآبادی ــ تهران نشرنو، ۱۳۶۳، ۳۸۴ ص.

۱۳ــ ن. ك. به: جلد اول «دایرة المعارف فارسی» غلامحسین مصاحب.

«بدوی» در استرالیا، آفریقـا، درآمریکای جنوبی و همچنین برپایهٔ مدارك و اسناد تاریخی، بنیان نهاده‌اند.

قدرت غیرشخصی به هیچ روی به این معنی نیست که اعضاءگروه در حالت دشمنی وتنش دایمی به سر می‌بردند یا این که کم‌ترین قاعده وهنجار درگروه حاکم نبوده وبی‌نظمی درهمه‌جا حاکم بوده است. نه چنین نیست بلکه برطبق این نظریه، قدرت غیرشخصی، قدرتی است که به همهٔ اعضاء گروه تحمیل می‌شود، بی این که این قدرت در دست یك یا چند نفرمتمرکز بوده وفرمان‌روای مشخصی وجود داشته باشد. هیچ‌کس فرمان نمی‌دهد ولی همه اطاعت می‌کنند. آن چه به زندگی گروهی نظم و سامان می‌بخشد تصمیم‌ها و فرمان‌های فردی نیست بلکـه مجموع هنجارها، سنت‌ها، اعتقادها، آداب و رسومی است که از سده‌هـای پیش‌کم‌کم درگروه حاکم شده و همه به این هنجارها خو گرفته‌انـد. از این رو همهٔ اعضاء سنت‌ها وآداب و رسم‌های مربوط به‌گروه‌را پذیرفته‌اند ولی به‌کس یاکسان ویژه‌ای وظیفهٔ فرماندهی وگوشزدکردن اجرای آداب و هنجارهای گروه واگذار نشده است و ابـزار اعمال قدرت را دراختیارندارند. درچنین‌گروه‌هایی فرمان‌بری‌ازهنجارهای‌گروه، به‌خودی خود انجام می‌گیرد.

درروزگارماگروه‌ها وجوامع کاملا ابتدایی که درآن قدرت متشکل وسازمان یافته نباشدکمیاب است ودرهمهٔ جامعه‌ها وگروه‌ها، حتی‌جوامع بسیار«واپس‌مانده» آفریقا، استرالیا، بی این که وظایف فرمانده و فرمانبردارکاملا ازهم جدا باشد، به‌گونه‌ای تشکل وسازمان وسلسله مراتب اجتماعی هست.

درهمهٔ این‌جامعه‌ها، توانایی‌ها وآزادی‌عمل فردی‌کم است. مجموع سنت‌ها وآداب و رسم‌ها وهنجارهایی‌که برگروه حاکم است، فرد را در جزیی‌ترین گام‌های زندگی‌اش رهبری می‌کند.

البته در این جوامع پلیس و قاضی‌که متخلفان را کیفر دهـد نیست. ولی چه کیفری سنگین‌تر ازاین مجازات‌که دربرابر سرپیچی از هنجارهای‌گروه تمام اعضاء

گروه از متخلف دوری می‌گزینند و همهٔ خدایان یا نیکان از چنین شورشی و یاغی بیزارند. روشن است که چنین وضعی برای فرد رانده شده دردناك بوده ومحکوم به مرگ است، بی این‌که برای اجرای این حکم نیازی به قاضی وجلادباشد[۱۴].

اصطلاح گروه‌ها یا جامعه‌های نخستین دراین بررسی تنهاگروه‌های کم وبیش «بسته» را در بر می‌گیرد. یعنی گروه‌هایی که باگروه‌ها یا جامعه‌های دیگر به ویژه با جامعه‌هایی که امروز جامعه‌هـای پیشرفته وصنعتی می‌نامیم ارتباط ندارند و از جهت اقتصادی و فرهنگی در تنهایی به سر می‌برند. مانند گروه‌ها و قبیله‌هـایی که به علت دشواری‌های طبیعی مثل جنگل یـا بیابان نتوانسته‌اندباگروه‌های دیگر پیوند برقرار سازند. امروز مثال‌های شناخته شده مـربوط به قبیله‌ها وگروه‌های انسانی صددرصد بریده از دنیای بیرون ازخود، کم است[۱۵].

۱۴ــ ن. ك. به: هیس، ر: تاریخ مردم شناسی، ترجمهٔ ابوالقاسم طاهری ـ تهران، انتشارات ابن سینا با همکاری فرانکلین، ۷۱۸ ص، مصور.

۱۵ــ مثال قبیلهٔ «تـازادی» تقریباً تنها مثال مشهور شناخته شده در این زمینه است. برای نخستین بار درسال ۱۹۶۷ در یکی از جنگل‌های اندونزی یك گروه انسانی به نام تازادی که به صورت یك خانوادهٔ ۳۵ نفری زندگی می‌کردند کشف شد.

این گروه انسانی گیاهخوارند وهیچ گونه وسایل تمدن امروزی را ندارند وابزار‌های کمی که دارنـد از سنگ ساخته شده است. مسئلهٔ مهم از نظر بحث ما سازمان سیاسی گروه ومسئلهٔ اعمال قدرت در درون گروه است. پژوهش‌هایی که ازسال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۱ به وسیلهٔ دسته‌های گونه‌گون پژوهشگران دربارهٔ این گروه انسانی به‌عمل آمده است نشان می‌دهدکه هیچ فـردی عنوان رییس را نـدارد و هیچ گونه رابطهٔ فرماندهی و فرمانبری به مفهومی که مـا امروز از آن داریم در درون گروه دیده نشده است. تمـام زندگی گروه به خودی خود و به‌طور طبیعی سامان یافته است وهریك از اعضاء خانواده (مرد، زن، کودك) به اندازهٔ قدرت وتوانایی‌شان درتهیهٔ خوراك وبهتر نگاه داشتن محیط زندگی کارمی‌کنند، بی‌این‌که کسی به دیگری فرمان دهد یا این‌که تقسیم کار وجود داشته باشد. بعدازپایان کار وغذا خوردن ساعت‌های درازبه‌بازی واستراحت می‌پردازند. وقتی شماراعضای خانواده←

ازنظر مارکسیست‌ها این جامعه‌ها، جامعه‌های اشتراکی نخستین نامیده شده است. زیرا که زندگی اقتصادی برپایهٔ میوه چینی وشکار استوار است وابزار تولید نیست ومالکیت براین ابزار نیز وجود ندارد وطبقه‌های اجتماعی هنوزشکل نگرفته است. پس طبقات استثمارکننده و استثمارشونده نیز وجود ندارد. از این‌رو قدرت سیاسی‌حاکم که باید ناظم‌جامعه وبرقرارکنندهٔ سلطه میان طبقهٔ حاکم واستثمارکننده و طبقات حکومت شونده باشد ، پدید نیامده است. اغلب مفسران از نوشته‌های مارکس و انگلس در این زمینه که خود مبتنی‌بر پژوهش‌های مورگان مردم شناس آمریکایی است، چنین استنتاج کرده‌اند که در جامعه‌های‌اشتراکی نخستین، همهٔ انسان‌ها در صلح، تفاهم وآرامش زندگی می‌کرده‌اند. آن چه مسلم است چنین برداشت‌هایی از زندگی بهشت‌گونه دراین جامعه‌ها مبتنی براسناد و مدارك مسلم و غیرقابل انکار نیست و به خیال پردازی نزدیك‌تر است تا واقعیات تاریخی و تنها آرزوهای مؤلفان چنین نوشته‌هایی را برای ساختن جامعهٔ آرمانی درآیندهٔ دور می‌رساند وجامعه‌های این چنینی را به‌صورت نمونه‌هایی که درگذشته‌های دوربوده‌است یاد می‌کنند تا امکان تحقق جامعه‌های بی‌طبقه وپراز رفاه وآسایش وبی‌دغدغهٔ‌خاطر را درآینده شدنی بنمایانند.

درجامعه‌های‌امروزی درموردهایی‌می‌توانیم مثال‌هایی برای‌قدرت غیرمشخص

→ از حدود ۳۵ نفر بیش‌تر گردید، خانواده خود به خودی تقسیم می‌شود واعضای‌جوان به‌سوی مقصدهای نامعلوم زادگاه اصلی را ترك می‌گویند. پژوهشگرانی که این گروه را دیده‌اند عقیده دارند که اعضای گروه بسیار خوشبختند. از سال ۱۹۷۱، دولت اندونزی ورودکنجکاوان وپژوهشگران را به این‌جا منع کرده است. به این دلیل که دخالت وورود عوامل خارجی ممکن است به تندی چگونگی زندگی کردن اعضاء این گروه منحصربه‌فرد را دگرگون سازد. این شرح از مجلهٔ اکسپرس فرانسوی گرفته شده است، بدین شرح:

Texte Condensé de rapport dé la Panamin Foundation (Fernandes et Frank Lunch) (in : L , FXERSS no 1103, 28 aout – 3 Septembre 1972)

بیابیم، چنان که در جـامعه‌های سری، یا جمع شدن اتفاقی مـانند گرد آمدن در یك مهمانخانه یا چای‌خانه یا دریك محل همگانی و مانند آن. درچنین گروه‌هایی بی‌این که رابطهٔ فرماندهی وفرمانبری میان حاضران وجود داشته باشد، تمام اعضاء جمع، يك رشته هنجارها وقاعده‌های جمعی‌را می‌پذیرند. هنجارهای ضمنی، برای این که این هنجارها وقاعده‌ها اغلب درجایی نوشته نشده است وهمهٔ مردم به‌علت آموزش‌هـایی که در دوران مختلف زندگی داشته‌اند بی امرآمر آن‌ها را رعـایت می کنند. فراموش نکنیم دراین مثال‌ها که برای قدرت غیرشخصی وغیرمشخص در جامعه‌های امروزی آورده‌ایم، در جمـع حاضران به‌گونه‌ای هنجارها و مقررات قدرت حاکم، همیشه سایه‌گسترده است وهمگی آن را حس می کنند ورعایت آن را لازم می‌دانند. مانند به‌کاربردن حجاب‌اسلامی درجمهوری‌اسلامی‌ایران درهمهٔ محفل‌ها ومجلس‌ها حتا درنشست‌های خصوصی وغیرعمومی.

وجود هنجارهای ویژه در درون‌گروه‌ها ازنشانه‌های روشن تمیز يك‌گروه از گروه دیگراست ودرعین حال ازعوامل بسیار مؤثر پیوستگی فرد باگروه است.

شاید لازم به‌یادآوری باشدکه هراندازه‌که جامعه‌ها به‌سوی صنعتی شدن پیش می‌روند و شکل نخستین و بستهٔ خود را از دست می‌دهند به همان نسبت فشارهای هنجارهای اجتماعی سست‌تر می‌شود وفرد آزادترشده وپیدایی دوشکل دیگرقدرت بیش‌تر می‌شود[۱۶].

۶۸. دوم: سیمای شخصی قدرت، آن‌گاه که‌يك‌گروه یاجامعهٔانسانی«بسته» با جامعه‌ها وگروه‌های انسانی دیگر برخورد پیدا می کند وسپس رابطه‌های منظم برقرار می کند، قدرت سیمای مشخص می‌گیرد. این برخوردها ورابطه‌ها ممکن است

۱۶ــ درمورد جوامع وتمدن‌های کهن ن. ك. به:

الف‌ــ انگلس، فردریك: منشاء خانواده، مالکیت خصوصی ودولت. ازاین اثرچند ترجمه درزبان فارسی هست.

بــ دوکولانژ، فوستل: تاریخ تمدن قدیم، ترجمهٔ نصرالله فلسفی ــ تهران (بی‌ن)، ۱۳۰۹، ۵۳۴ ص.

به‌سبب جنگ‌ها، دوستی‌ها، مبادله‌های تولیدی ومانندآن‌باشد. چنان‌که جهان‌گردان، بازرگانان، جنگجویان، و... دربرخوردهای‌خودباگروه‌ها، جامعه‌ها وقبیله‌های‌دیگر، آداب، رسوم وسنت‌های تازه‌ای راکشف‌کردندکه باآداب، رسوم وسنت‌های‌گروه و جامعه‌ای‌که باآن پیوند داشتند متفاوت بوده با این وصف مورد احترام و ستایش کسانی است‌که این سنت‌ها را پذیرفته‌اند. دراین برخوردها، رابطه‌های اجتماعی هرگروه باگروه دیگرسنجیده می‌شود وامکان داوری وانتقاد پیش می‌آید وگروه‌ها روی هم تأثیر می‌گذارند و هنجارهای برتر و سودمندتر در میان گروه دیگرکم‌کم جایگزین می‌شود ومجموع رابطه‌های صلح‌جویانه‌که برای بالا بردن فرهنگ‌فردی سودمند است، موجب‌گسستن یکپارچگی‌گروه می‌شود.

مثال‌ها دراین باره‌کم نیست، اعضاء یك خانواده هنگام خطر: مانند هنگامی که‌شرافت وافتخارهای‌خانواده تهدید می‌شود، بیش‌اززمان‌های دیگرمتحد می‌شوند. همین مثال در مورد یك سندیکا، یك حزب، یا کشور هم درست است. عامل خطر ودشمن خارجی انگیزهٔ همبستگی‌گروه ومحرکی است برای این‌که‌گروه با نیرو و همبستگی بیش‌تری‌ازبودنش دفاع‌کند. برای پیکارباعامل‌بیرونی وحفظ موجودیت، قدرت غیرمشخص بسنده نیست. برای تقسیم‌کار و مسئولیت‌ها، برای جلوگیری از ازچندپارچگی‌گروه، مجازات خاینان، تقویت روحیه، تصمیم‌گیری، تغییرتصمیم‌ها، برقراری هدف‌ها و... سازمان فرماندهی ورهبری لازم است. درچنین موقعیت‌هایی حق تصمیم‌گیری واجرای تصمیم‌ها و اعمال قدرت به حکم ضرورت به یك یا چند نفر سپرده می‌شود.

چون ثروت یکی‌ازابزارهای اصلی اعمال قدرت دراین دوره است، شخصی شدن قدرت، مترادف باگسترش مالکیت خصوصی نیزاست. تمام زمین‌ها، تمام‌گله‌ها و ... به رییس قبیله تعلق دارد. وضعی‌که در تمام دورهٔ فئودالیسم وجود داشت[۱۷].

۱۷– برای آگاهی بیشترازجامعهٔ فئودالی وتحول‌آن ن. ك. به: بلوك، مارك: جامعهٔ فئودالی، ترجمهٔ بهزاد باشی–تهران، انتشارات‌آگاه،۱۳۶۳، دوجلد، ۵۰۳ص و۳۶۳ص.

درحالی که در سیمای غیرشخصی قدرت که زندگی از راه میوه چینی یا صید تأمین می‌شد، مالکیت خصوصی وجود نداشت یا منحصر به برخی از وسائل، مثل زینت‌آلات وابزار شکار بود.

مشخص شدن وظیفه‌ها و تخصص درکار از پدیده‌های دورهٔ شخصی شدن قدرت است. هرگونه جنگ ولشکرکشی میان قوم وقبیله‌ها مستلزم داشتن گونه‌ای از سازمان و تشکیلات است. درسازمان، کارها تقسیم شده است ومجموع سازمان به‌ویژه درزمان جنگ باید به‌وسیلهٔ یك فرمانده جنگی سامان‌یابد ورهبری شود. همهٔ مردان قبیله به منظور پیشبرد جنگ از فرمانده پیروی و اطاعت می‌کنند و در ازاء آن امیدواراند که ازغنایم جنگی نیز بهره‌ای داشته باشند. مثال‌های تاریخی دراین زمینه کم نیست، هنوز درآمریکا و اغلب کشورهای دیگر پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری کشوریك «غنیمت[۱۸]» جنگی نامیده می‌شود ومقام‌های مهم سیاسی واداری میان اعضاء حزب برنده، تقسیم می‌شود.

شخصی شدن قدرت همچنین موجب تخصصی شدن بسیاری ازکارها و به‌ویژه وظیفه‌های دینی می‌شود، قدرت دینی، قدرت متعالی است. ولی رهبران زمینی این چنین به انبوه مردم وانمود می‌کنند که با خالق وخدا ارتباط نزدیك دارند و توده از ترس کیفر خدایان یا امید به مهرآنان به فرمان این رهبران گردن می‌نهند. دگرگونی جامعه و تحول اقتصادی انگیزهٔ پیدایی پیشه‌های تازه وکارهای نو است ولی برقراری رابطهٔ معنوی میان خالق و مخلوق به علت اشتغال وگرفتاری‌های کسان به دست متخصص یا متخصصان تازه‌ای تحقق می‌پذیرد. این متخصصان تازه اغلب رهبران دینی‌اند که به علت نفوذ معنوی‌شان به روی ارواح، قدرت بسیار زیادی در میان اعضای‌گروه دارند. در جوامع ابتدایی دانش انسان نسبت به امور و اشیاء کم است و همهٔ روی دادها برای او چهرهٔ سر و رمز دارد و به وسیلهٔ

18_ Spoil System

نیروهای ناشناخته‌ای رهبری و هدایت می‌شود و جهان، جهان اساطیری [۱۹] است. یا آن گونه که میرچاالیاده دربارهٔ اسطوره می‌گوید:

«... سری‌است وطی تعلیم وتعلیم رمزی و رازآموزی انتقال می‌یابد. بلکه علاوه بر آن بدین سبب که این معرفت با قدرتی ساحرانه ودینی ملازمه دارد وهمراهست» [۲۰].

سلطه برقهر و غضب طبیعت ونیروهای کور وکر تنها با یاری سحر و جادو شدنی است و به همین دلیل سحر و جادو و کف بینی و ستاره شناسی درجامعه‌های نخستین بسیاررایج است. ساحران، جادوگران کـه اغلب ازمیان سالمندان قبیله‌اند خود را در ارتباط با نیروهای‌مابعدالطبیعه می‌شناسانند و به همین دلیل مدعی‌اند که می‌توانند پاسخ‌گوی همه‌پرسش‌هـا ونیازهای‌مردم جامعه باشند واین امر راه‌آسانی است برای رسیدن به قدرت ووادار کردن دیگران به فرمان بری.

در این جامعه رسم‌های دینی همیشه با سحروجادوآمیخته بوده وجدایی‌آن‌ها ازهم درعمل دشواراست واغلب رهبران دینی‌اندکه به‌فنون جادوگری‌آشنایی دارند. در چنین جامعه‌هایی قدرت، سیاست، جادو ودین همبسته بوده و واقعیت یگانه‌ای‌را پدید می‌آورد [۲۱]. دربسیاری از جامعه‌های نخستین مثلا در یونان قدیم و دررم‌شاهان

۱۹ــ ن. ك. بـه : بهار، مهرداد: پژوهشی در اساطیر ایران ــ تهران، انتشارات توس، زمستان ۱۴۶۳، ۳۲۶ص.

۲۰ــ الیاده، میرچا: چشم اندازهـای اسطوره، ترجمهٔ جـلال ستاری ــ تهـران، انتشارات توس، ۱۳۶۴، ص ۴۳.

۲۱ــ در این زمینه ن. ك. به:

الف ــ جاهوداد، گوستا: روانشناسی خرافات، ترجمهٔ نقی براهنی ــ تهران نشرنو، ۱۳۷۳، ۲۸۱ ص.

ب ــ کائوتسکی،کارل: بنیادهای‌مسیحیت، ترجمهٔ عباس میلانی ــ تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۹، ۱۹۹ص.

پ ــ گئر، جوزف: حکمت ادیان،ترجمهٔمحمد حجازی ــتهران، ابن سینا ۱۳۳۷ ←

در آغاز رهبران دینی بودند که به یاری نفوذ دینی‌شان و با پشتیبانی مؤمنان به‌شاهی می‌رسیدند ومدت‌ها وظیفهٔ این دومقام دریك شخص جمع بودوپس از آن که میان وظیفه‌های دنیوی و اخروی یامادی ومعنوی جدایی می‌افتد، باز هم سده‌ها شاهان وفاداری خود را به‌دین رسمی اعلام می‌دارند وبه‌دست رییس عالی دینی، تاج‌شاهی به سرمی گذارند وسوگند یاد می کنند که پشتیبان دین رسمی قوم وقبیله باشند.

با مرحلهٔ تخصصی شدن وظیفه‌هایی مانند فعالیت اقتصادی ، نظامی ودینی و پیدایی مالکیت خصوصی، قدرت کم‌کم شخصی می‌شود. ولی روشن کردن و دانستن این نکته‌لازم است که چگونه درمرحلهٔ شخصی شدن قدرت، کس یا کسانی دارندهٔ قدرت می گردند وبه‌دیگران فرمان می‌دهند وآن چنان می‌اندیشند که قدرت در «مالکیت» انحصاری آنان بوده ودیگران «موظف» به فرمان برداری‌از آنانند.

از پایان نیمهٔ نخستین قرن بیستم برای شناختن چگونگی تمرکز قدرت در دست‌کس یاکسان ورسیدن آنان به مقام فرماندهی دیگران،کاوش‌ها و پژوهش‌های بسیاری شده است. شاید پژوهش‌های «براون و کهن» به نام «رهبران وسردستگان[۲۲]» از نام دارترین پژوهش‌هایی‌باشد که درزمینهٔ «روانشناسی گروهی» هست. برطبق این پژوهش، چگونگی رسیدن به‌رهبری وسردستگی وداشتن‌توانایی‌های لازم‌برای رسیدن به آن برحسب جامعه‌ها و فرهنگ‌ها یك سان نیست و دردرون یك جامعه چگونگی رسیدن به مقام رهبری برحسب گروه‌ها وموقعیت‌ها متفاوت است. واقعیت این است که دراین مرحله از پیشرفت علم سیاست کم و بیش می‌دانیم که چگونه

← تـ ناس، جان: تاریخ جامع ادیان، ترجمهٔ علی اصغر حکمت ـ تهران، انتشارات فرانکلین، چ دوم، ۱۳۴۵، ۵۶۸ ص.

تـ نیبرگ، هنریك ساموئل: دینهای ایران باستان، ترجمهٔ سیف‌الدین نجم‌آبادی انتشارات مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها، ۱۳۵۹، ۵۲۶ ص.

22– Brown (G. G.) john (t.s) chefs et meneurs Paris PU.F. 1963.

افرادازوضع و موقعیت‌های اجتماعی بهره می‌گیرند تا به‌مقام رهبری برسند. به‌زبان دیگر مردم پیرامون کسی که می‌اندیشند موقعیت وضرورت اورا به رهبری می‌خواند وبه‌قدرت‌می‌رسد، گرد می‌آیند برای این که امکان رسیدن به‌خواست‌ها و آرزوهای خودرا در پیروزی این کس می‌دانند. ولی به‌روشنی نمی‌دانیم که چه نیرویی در سرشت این کس است که درسرشت کسان دیگر نیست و این‌که چرا کسی این توانایی‌را دارد که دیگران‌را به‌فرمان بری از خود وا می‌دارد.[۲۳]. از این‌جا به‌دلیل این ناروشنی، لازم است‌که بازهم به‌تاریخ و مثال‌های تاریخی برگردیم تا بهتر به‌چبود وچگونگی پیدایی قدرت شخصی پی ببریم. از این‌رو در گفتار از شخصی شدن قدرت باید دورهٔ پدرسالاری ومادرسالاری‌را بر رسید. زیرا نظریهٔ عمومی پذیرفته شده میان مردم شناسان، جامعه شناسان و سیاست شناسان براین است که اقتدار پدری منشاء قدرتی است که امروز آن‌را قدرت سیاسی می‌نامند ونخستین نطفه‌های قدرت سیاسی به‌مفهوم امروزی یا دولت در این کانون‌ها بسته می‌شود.

پیش فرض وروش تحقیق وکار، مقایسهٔ ساخت خانوادهٔ سده‌های گذشته با خانوادهٔ پدرسالاری ومادرسالاری دوران بسیار کهن است.

۶۹. پدرسالاری: برطبق اغلب پژوهش‌هایی که دراین زمینه هست، پیدایی خانواده درتاریخ بشری دیرتر ازجامعه‌های اشتراکی نخستین بوده‌وکانون جامعه‌های سیاسی امروزی از همین‌جا آغاز می‌شود. خانوادهٔ پدر سالاری تشکیل می‌شد از رییس، زن یا زنان، فرزندان، نوه‌ها، نتیجه‌ها وشاید نبیره‌ها، نبینه‌ها وندیده‌ها که به‌این گروه باید شماری‌ازکسان‌راکه در خدمت رییس بودند ووضعی شبیه غلامان وبردگان داشتند نیز افزود. همهٔ این جمع باهم زندگی می‌کردند واین وضع سلطهٔ

۲۳ ـ ریچارد نیکسون در کتاب «رهبران» منشاء رهبری وقدرت‌را اراده می‌داند ومی‌نویسد: «هیچکس بدون‌اراده‌ای‌خیلی نیرومند یاشخصیت‌قوی رهبری بزرگ‌نخواهد شد» (ص ۴۵۰) این نظریهٔ با نظریهٔ منشاء قدرت برتراندراسل یکی است.

رییس را برگروه آسان می‌گردانید و حق ریاست و قدرت او مطلق و برای سراسر زندگی‌اش بود. تا هنگامی که رییس زنده است فرزندان هیچ‌گاه «کبیر» نمی‌شوند واگر حقوقی دارند ناشی از قدرت رییس است. ریشهٔ مطلق بودن قدرت رییس از این‌جا ناشی می‌شود که اومالك جان ومال همهٔ کسانی است که با او زندگی‌می کنند و درعین حال قاضی و مجری حکم است وریاست امور مذهبی و اجـراء ونظارت بر اجرای مراسم مذهبی واحکام قضـایی با وی است. تا هنگـامی که دولت شکل نگرفته است، همهٔ حقوق و انجام وظیفه‌ها حتا اعدام‌ها با رییس خانواده است . تنها در یك مرحلهٔ دیگـر است که «شورای رؤسای خـانواده یا خویشان» پیدا می‌شود، با این‌حال حق قضاوت برای پدر خانواده است.

اختیارها وقدرت «شورای رؤسای خانواده‌ها» بیشتر ازقدرت هریك ازرییسان خانواده‌ها بوده ودرسطحی بالاترازآن‌ها است ودرواقع آغاز پیدایی دولت به‌مفهوم امروزی آن‌است. دراین شورا تصمیم‌ها جمعی گرفته می‌شود وتصمیم‌های گرفته شده فقط افرادی‌را ملـزم می‌کند که دراین تصمیم‌ها شریك‌اند ، ولی اعلام قبول و تعهد همکـاری پدر یا رییس خـانواده در تصمیم هـای جمعی، همهٔ اعضـاء خانواده را متعهد می‌سازد.

خانواده‌ها نسبت‌به‌هم استقلال وحاکمیت‌کامل دارند،همان‌گونه‌که‌کشورهای امروزی دارای استقلال و حاکمیت‌اند . اختلاف‌ها و جنگ‌هایی که میان خانواده‌ـ ها روی می‌دهد و چگونگی رفع این اختلاف‌ها منشاء پیدایی حقوق امروز است، اگر عضو خانواده‌ای به‌عضو خـانوادهٔ دیگر صدمه و زیـانی برساند، تمـام اعضاء خانوادهٔ زیان دیده حـق دارد جبران خسارت بخواهد. حل اختلاف‌هـا به‌صورت انتقام جویی جمعی، یا جنگ خصوصی است. این جنگ وخون ریزی‌ها درآغـاز بی قاعده بوده وکم‌کم هنجارهایی برای جنگ وپایان دادن بدان‌گـذارده می‌شود. شاید به‌همین دلیل جنگ وخون ریزی‌ها وزد وخوردهای شخصی است‌که مقررات کیفری‌ای به نام قوانین قصـاص‌که از کهن‌ترین قوانین حقوقی بشراست، پدیدارو

گذارده می‌شود. هنگامی که‌ازجنگ وخون ریزی‌ها خسته می‌شوندریسان خانواده‌ها تصمیم می‌گیرند کـه بدان پایان دهند. تنهـا توافق اراده‌ها حتا بی وجـود مقررات حقوقی مشخص، برای پایان دادن به دشمنی‌ها و جنگ بسنده بوده و آغازی است بـرای بستن عهدنامه‌ها که باید روابط میان خانواده‌ها را که به‌صورت «کشور» عمل می‌کنند، تنظیم بخشد. این معاهده‌ها مدت وگاهی‌زمان‌معین برای‌قصاص وچگونگی قصاص،پیش بینی می‌کند وهدف این است که ناآرامی‌ها و آشوب‌های اجتمـاعی ناشی ازجنگ به‌کم‌ترین حد برسد، یعنی قصـاص فقط در آن مدت و. در آن زمان اجراء می‌شود.

۷۰. مادرسالاری: نظریهٔ عمومی برای دورهٔ مـادر سالاری براین است که زنان خود مجری قدرت نیستند ولی انتقال دهندهٔ آنند. پایه نظریه براین پیش فرض مبتنی است که اثبات رابطهٔنسب‌مادری روشن‌تر است تا نسب پدری. زیرادرگذشته‌های بسیار دور تـاریخی، به علت چند همسری و روابط جنسی کـم وبیش آزاد و ازدواج‌های گروهی، تشخیص پدر واقعـی بسیار دشوار بوده است . افـزون براین فرضیه‌ها، مثال‌های تاریخی مادرسالاری هم بوده است.

دراین نظام خانـوادگی واجتماعی زن ریاست می‌کند، سرزمین وهمه اموال وفرزندان متعلق به اواست وحق تصمیم‌گیـری وقدرت سیاسی‌را نیز دارد حق اعلام جنگ وبستن صلح با زن است. مردان وظیفه‌های درجه دوم‌را به عهده‌دارند[۲۴].

۷۱. سوم : نهادی شدن قدرت سیاسی، تعریف «نهاد» مثل‌دیگر تعریف‌

---

۲۴ ــ دربارهٔ دورهٔ پدرسالاری ومادرسالاری ن.ك. به:

الف ــ انگلس : منشاء خانواده، مالکیت خصوصی ودولت.

ب ــ دوکولانژ، فوستل : تاریخ تمدن قدیم.

پ ــ روسو، ژان ژاك : قرارداد اجتماعی.

ت ــ هرودوت : تاریخ هرودوت.

ث ــ هیس،ر؛تاریخ‌مردم‌شناسی(شناسنامهٔ کامل همهٔاین کتاب‌ها پیش‌تر داده‌شده‌است).

های علوم اجتماعی آسان نیست و جامعه شناسان همهٔ ساخت‌ها و دست‌آوردهای گروهی‌راکه در برابرکسان نهاده شده ودر چگونگی اندیشیدن و رفتار آنان تأثیر می‌گذارد وبه‌آن جهت می‌دهد،«نهاد» می‌گویند. ازاین‌روهمهٔ باورها، آداب‌ورسوم، پیشداوری‌ها، خرافات، مقررات حقوقی‌وسازمان‌های اداری، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی وقضایی جزء نهادها به‌حساب می‌آیند. این پدیده‌های به‌ظاهرگونه‌گون در سرشت وطبیعت یکی‌است واختلاف میان‌آن‌ها، اختلاف درجه است ودربرابرافراد نهاده شده ورعایت واجرای آن‌ها به‌درجه وگونه‌ای به ارادهٔ‌کسان تحمیل می‌شود. آموزش وپرورش‌ازکوتاه‌ترین راه‌های پذیراندن، پذیرفتن وخوگرفتن به‌نهادهاست. از نهاد چنین می‌توان تعریف کرد: «مجموع روابط اجتماعی مبتنی برهنجارها». مفهوم نهادی شدن یا نهادی‌کردن قدرت سیاسی این‌است که قدرتی‌راکه‌کس‌یاکسان در جامعه دارند به‌یاری مقررات حقوقی به «سازمان» منتقل‌می‌گردد که در اصطلاح حقوقی «شخص حقوقی» نامیده می‌شود. اگر مفهوم این انتقال‌را بشکافیم، نهادی شدن قدرت فردی یا قدرت‌شخصی، یعنی انتقال قدرت فرد به جمع و به‌گروه که‌در مفهوم‌گستردهٔ‌آن، انتقال قدرت به جامعهٔ سیاسی‌کشوری خواهد بود. زیرا «شخص حقوقی» تنهاازاجتماع‌کسان پدید می‌آید وطرف حق وتکلیف قرارمی‌گیرد. ازاین‌جا کم‌کم‌آگاهی و وجدان جمعی جانشین سود جویی های فردی می‌شود و اندیشهٔ «منافع عمومی»، «هدف های جمعی» و «آرمان های‌همگانی» در افراد عضو نهاد بیدار ونیرومند می‌شود. نهاد،رفتار وتصمیم‌های اعضاءرا تابع هنجارهایی‌می‌گرداند. این هنجارها ممکن‌است نوشته شده یا شفاهی باشد ولی‌اعضاء موظفندکه‌به‌هنجارها احترام گذارند و در ازاء از حقوقی برخوردارند و در صورت تخلف، کیفرهایی پیش‌بینی شده است. پاداش‌ها، بهره‌گیری ازامتیازهای مادی ومعنوی گروه است‌که فرد می‌تواند تا به مقام رهبری گروه برسد وکیفرها هم ممکن است از سرزنش یا توبیخ ساده تا بیرون راندن از جمع و در موردهایی «اعدام» جسمی عضو باشد، مانند خیانت‌بزرگ به‌گروه ومنافع جمع وکشور.

هنجارهای گروه جاودانی و ثابت نیست، بلکه دست آورد رابطه‌های اجتماعی و نیازهای مردم دردرازای تاریخ است و به‌گونه‌ای همیشگی درحال دگرگونی است. این دگرگونی‌ها گاهی کند و نامحسوس و زمانی تند و با خشونت روی می‌دهد. هنجارهایی که برای آن‌ها ضمانت اجراء تعیین شده‌است، «قانون» یا «مقررات حقوقی» نامیده می‌شود که مجلس قانون‌گذاری یا «قوهٔ مقننه» این وظیفه را در جامعهٔ ملی و کشوری از سوی ملت انجام می‌دهد و به هنجارهایی که در جامعه هست «رسمیت» می‌بخشد. در جامعهٔ ملی و کشوری «قانون اساسی» مهم‌ترین قانون یا متن حقوقی است که چهارچوب فعالیت سیاسی را برای همهٔ شهروندان کشور معین و مشخص می‌کند ودرعین‌حال حدود اختیارها و تکلیف‌های همهٔ قدرت‌های سیاسی که در کشور هست، به ویژه بزرگ‌ترین قدرت سیاسی حاکم، یعنی دولت را نیزاعلام می‌دارد.

قانون اساسی یک کشور نه تنها چهارچوب اصلی حقوق و تکلیف‌ها وطرزکار همهٔ نهادها را سامان می‌دهد، بلکه چگونگی پیکار برای به‌دست‌گرفتن بزرگ‌ترین نهاد سیاسی یا «دولت» را درکشور نیز تعیین می‌کند. قانون اساسی تنها متن حقوقی نیست که درکشور برای شهروندان ایجاد حق و تکلیف می‌کند، بلکه قوانین ومقررات فراوان دیگری نیزهست که عام و کلی بودن آن‌ها کم‌تر ازقانون اساسی است وقلمرو و محدوده‌های ویژه‌ای را در برمی‌گیرد. به همین دلیل میان قوانین ونهادها درجه و سلسله مراتب هست و هیچ قانون و مقرراتی نمی‌تواند مخالف با قانون اساسی که بالاترین قانون کشور است، باشد[۲۵]. از این رو هرگونه اختلافی که میان افراد یا نهادهای دولتی یا خصوصی مثل حزب‌ها وگروه‌های سیاسی، هراندازه هم بزرگ وپرقدرت باشند، پدیدآید، باید به نهادهایی که قانون اساسی معین کرده است، برای داوری ودادرسی روی آورند.

۲۵ــ ن. ك. به مقالهٔ: «مسئلهٔ سلسله مراتب قوانین درنظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران»، نوشتهٔ عبدالحمید ابوالحمد در نشریهٔ دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شمارهٔ ۲۲، تیر ۱۳۶۰، ص‌ص ۴۰-۱۹.

چون دربارهٔ «اشخاص حقوقی» که نهادها و به ویژه نهادهای سیاسی در آن پوشش‌ها جای‌گزین می‌شوند و به نام آن عمل می‌کنند به گستردگی در دفتر سوم بررسی خواهد شد، از دوباره نویسی آن در این جا پرهیز می‌شود. تنها این نکته یادآوری می‌شود که اگر همهٔ شخص‌های حقوقی از درون کشور و از حاکمیت ملی ریشه می‌گیرد وقوانین بدان رسمیت می‌بخشد، منشاء شخصیت کشور ـ دولت در هیچ یك ازقوانین کشورها اعلام نشده است. بااین که کشور درعرصهٔ جهانی به سان یك شخص عمل می‌کند. چون از دید تاریخی مردم وملت که در کشوریاسرزمین وقلمرو معین حاکمیت و قدرت خود را مستقر کرده است، منشاء نهادهای سیاسی و قانون است ونه قانون منشاء مردم و ملت، از این رو در هیچ متن قانونی ـ وبه حق ـ اعلام نشده است که کشور دارای شخصیت‌حقوقی است. چنان‌که اصل بیست‌وششم متمم قانون اساسی مشروطهٔ سلطنتی منسوخ در ۲۱ و ۲۲ آذر ۱۳۵۸ خورشیدی تنها ناظرّبه ریشهٔ حاکمیت ملی تمام قوا بوده وازشخصیت حقوقی دولت سخن نرفته بود. حال اگر خدا منشاء همهٔ قدرت‌ها اعلام شود چنان‌که اصل پنجاه وششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اعلام می‌دارد:

«حاکمیت مطلق برجهان وانسان ازآن خدا است...»

باز هم نتیجه یکی است،زیرا اعلام شخصیت حقوقی‌برای کشور ودولت‌نشده است. یعنی برای کشور این بزرگ‌ترین نهاد سیاسی ازنظر داخلی وجهانی یا ملی وبین‌ملل اعلام شخصیت حقوقی لازم نیست وقوانین آن را اعلام نکرده ونمی‌کند.

۷۲. پ: نفوذ واشکال آن، در آغاز این بخش در تعریف از نفوذ وقدرت براین نکته تأکید شد که این دومفهوم اغلب به‌جای هم به‌کاربرده می‌شود واختلاف میان آن دو بسیار ظریف و باریك است وآن چه را هم در این زمینه در قانون آمده است، یاد شد. اکنون کوشش می‌شود که به‌گونه‌ای دقیق‌تر و با آوردن مثال‌هایی فرق میان این دو مفهوم روشن‌تر شود. بی این‌که یك آن فراموش کنیم که هرگونه نفوذی می‌تواند جزیی از قدرت باشد یا منشاء قدرت‌گردد، همان‌گونه‌که قدرت

می‌تواند اغلب نفوذ را هم به همراه داشته باشد ودارد. اغلب و نه همیشه به این دلیل که قدرت ممکن است گاهی جنبه‌های معنوی‌اش را که نفوذ بیش‌تر بر آن پایه استوار است، نداشته باشد وفقط و به انحصار متکی به زور وفشار باشد.

نفوذ بیش‌تر پدیدهٔ روانی است تا مادی و به توانایی‌هایی گفته می‌شود که با آن، کس یا کسانی می‌توانند دیگران را زیرتأثیر قرار داده وبا خود همراه وهمباور وهمرزم گردانند وریشهٔ آن حیثیت یا حسن شهرت وعلم وتجربه است.

۷۳. یکم: حیثیت، خوش‌نامی واعتبار، انبوه‌مردم بااین واژگان آشنایی دارد ودرگفت وشنودهای روزانه اغلب آن را به‌کار می‌برد. سخن‌هایی مانند: «این آدم با حیثیت» است، این «مرد خوش نام» است یا این کس «بی‌اعتبار» شده است، بسیار شنیده می‌شود. ولی با این که همه از این واژگان مفهوم‌هایی در ذهن دارند، بیان چبود آن و نمایان ساختن عنصرهای تشکیل دهنده‌اش روشن نیست، زیرا این اصطلاحات عناصر گونه‌گونی را دربر می‌گیرد و در سرشت پیچیده است و با کمی دقت می‌توان پی‌برد که این مفهوم‌ها برپایه‌های معنوی و مادی استوار است وهمیشه و به نسبت‌هایی این دوگروه عامل، در تشکل این مفهوم‌ها سهم دارد.

۷۴. ۱: عامل معنوی، این عامل دربردارندهٔ فکر جاذبهٔ شخصی، زیبایی، افسون، برتری فکری، موقعیت اجتماعی، موفقیت شغلی، اهمیت علمی و مانند آن است. چنان که یك کس که کم وبیش مانند دیگر کسان است ولی درزندگی اجتماعی وسیاسی‌اش بسیار بیش از دیگران کامیاب است، شگفتی وتحسین دیگر اعضاء گروه را برمی‌انگیزد وحضوراو درگروه، دوستان آنان را خوشنود ودلگرم می‌سازد، به‌سخن‌دیگر اعضای‌ضعیف وناکام‌گروه درسیمای‌فرد باحیثیت وکامیاب گروه قهرمانی می‌بینند که می‌تواند تا حدود زیادی جایگزین ناکامی‌های شخصی‌شان گردد. یعنی به چشم اعضاء گروه، حیثیت رهبر و قهرمان‌شان حیثیت شخصی‌اش نیست بلکه بازتابی است ازحیثیت وپیروزی همهٔ اعضای گروه که‌خود درزندگی پیروزی‌های‌شخصی نداشته‌اند. چنان که درمورد **ستارخان** می‌خوانیم:

«او از هفده سالگی بین مردم شهر برشادت و دلاوزی معروف شده بود و مردم بی‌پناه شهر و روستاها که از دست تفنگداران دولتی وقاطرچی‌های دربار ولیعهد وخان‌ها ومالکین ومباشرین او دائماً درعذاب بودند گه‌گاه برای دادخواهی پیش او می‌آمدند وستار درحمایت آن‌ها می‌کوشید وهرروز نام او به عنوان پشتیبان مظلومین بیشتر در دهان‌ها می‌پیچید[۲۶]».

حیثیت و اعتبار مانند تیغ دولبه است، یعنی همان‌گونه‌که ستایش و تحسین کسانی را برمی‌انگیزد، می‌تواند موجب‌برانگیختن حسد و کینهٔ کسان دیگر نیز بشود. عامل حیثیت تنها در مورد گروه‌های کوچك درست نیست، بلکه در مورد گروه‌های بزرگ، به ویژه درمورد کشورها هم راست است. چنان‌که نفس داشتن تابعیت یك کشور بزرگ و نیرومند در پهنهٔ سیاست جهانی، به شهروندان آن کشور احساس غرور می‌دهد و همگی ـ حتّا اگر به زبان نیاورند ـ این اندیشه را دارند که حیثیت کشورشان آنان را سربلند و نیرومندگردانیده است. به بیان ساده‌تر شهروندان یك کشور ممکن است، چندان ازنظام سیاسی کشورشان خشنود نبوده یا زندگی مادی‌شان رضایتبخش نباشد یا انتقادهایی ازبرخی ازجنبه‌های زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشورشان داشته باشند، با این همه این احساس را دارند که کشورشان در جهان و میان کشورهای دیگر از حیثیتی برخوردار است که آنان را اقناع می‌کند و دشواری‌ها را تحمل پذیر می‌سازد. خلاصه این‌که همیشه و همه جا حیثیت، خوش‌نامی و اعتبار در پوششی از راز و اسرار بوده و زمینه‌های روانی و افسون‌کننده و سحرآمیز حیثیت واعتبار بسیار نیرومندتر از عنصرمادی این عامل است.

حیثیت واعتبارامرجاودانی‌نیست. دارندهٔ آن به‌انگیزه‌های‌مختلف ممکن‌است بی‌حیثیت و بی‌اعتبارگردد، به ویژه موضع‌گیری‌های شدید وتند می‌تواند مخاطبان

۲۶ـ همدانی، ن: پدرم،ستارخان (بازگویی ازخانم‌سلطان ستاری) تهران، سازمان انتشارات اشرفی، چاپ سوم ۱۳۵۵، ص ۳۵.

را برنجـانـد و در هرموقعیتی نیز نمی‌توان حیثیت و اعتبار را به‌کار گـرفت و از آن بهره جست.

۷۵. ۲ : سبب‌های مادی ، این عامل می‌تواند به‌یاری سبب‌های معنوی بشتابد وآن‌را تقویت کند وپیشرفت وبالارفتن آن‌راکـه داعیهٔ رهبری و ریاست دارد آسان گرداند. عامل مادی همه چیز ممکـن است باشد. ضرب‌المثل فارسی «به‌میز ولباس احترام می‌گذاریم و نه به پشت میز نشین» برای نشـان دادن چنین‌وضعی، خوب رسا است. صحنه‌سازی‌ها ، آیین‌ها، تشریفات نمایشی همـه بـرای مهم‌تر و بزرگ‌تـر نشان‌دادن‌موقعیت دارندهٔ قدرت وبالابردن وبیش‌تر کردن نفوذ وی‌است‌واز کهن‌ترین روزگاران چنین بوده است. مراسم به تخت نشستن شاهان و تاجگذاری آنان،دادن سردوشی به نظامیان یا دادن درجه‌های تحصیلی به دانش آموختگان آموزشگاه‌هـا ودانشگـاه‌ها و مانند آن، تشریفات بازگشایی آغـاز دورهٔ قانونگذاری، فرستادن و پذیرش سفیران، درشکه‌هـای چند اسبه درگـذشته و اتومبیل هـای پر زرق وبرق مسئولان ورهبران‌کشورها همراه با محافظان ازگونه‌های دیگربه‌کاربردن توانایی‌های مادی برای نیرومندتر ساختن قدرت ورهبری است. گذاردن عکس رهبران‌کشورها در همه جا وبه‌ویژه اجباری‌کردن‌آن در نهادهـا و سازمان های دولتی یا پخش‌صدا وسیمای آنان از رسانه‌های همگانی، نشان دادن وحاضر شدن منظم ودایمـی‌درصدا وسیما، همه برای‌بالابردن نفوذ واقتدار است.

۷۶. دوم : علم و تجربه، علم وتجربه دو عامل پرتوان نفوذ گذاری و حتا اعمال قدرت برای‌کسانی است‌که مجهز بدان‌اند. برخلاف حیثیت و حسن شهرت که مبتنی بریك رشته عوامل ذهنی وروانی بی‌حدو مرزاست، پایهٔ علم وتجربه‌متکی برپایه‌های ملموس و محسوس وروشن است.

۷۷. ۱ : علم یا دانش، به همه دانستنی‌هـای ژرف، منظم‌ودقیق وسامان یافته در بارهٔ یك موضوع علم‌گفته می‌شود آنانی که در زمینه‌هـایی از دانش بشری عالم ودانشمنداند، صلاحیت وتوانایی‌دارندکه درقلمـرو تخصصشان اظهار نظر و عقیده

کنند. دراین زمینه شعر فردوسی «توانا بود هر که دانا بود...» جزء ضرب‌المثل‌های زبان فارسی شده است.

باید میان داشتن صلاحیت و کاردانی واقعی و شایستگی رسمی انجام یك کار، فرق گذاشت. به‌همه کسانی که در آموزشگاه‌های رسمی و در رشته‌ای آموزش می‌بینند، پس از پایان دورهٔ آموزش و گذراندن آزمایش‌های لازم، گواهی نامه‌های رسمی داده می‌شود که نمایانندهٔ شایستگی علمی یا حرفه‌ای آنان است. ولی این که تاچه حد اینان درعمل توانایی انجام کاری‌را به‌درستی دارند همیشه باصلاحیت رسمی‌شان یکی نیست. یعنی مفهوم شایستگی و کاردانی، بسیار گسترده‌تر از داشتن مدرك‌های رسمی است که دارندگان آنان می‌توانند «از مزایای قانونی آن بهره‌مندشوند». از این‌رو دانشمند، آن کسی است که می‌تواند دربارهٔ مسئله‌ای حتا بسیار پیچیده تصمیم بگیرد و آنرا به‌صورت حاصل وهودهٔ اندیشه‌ها و تصمیم‌هایش اعلام بدارد، بی این که موظف باشد که راه وروش‌های رسیدن به آن هوده یا دست آوردهارا درهرمورد بنمایاند. چنان که بیمار که نزد پزشك می‌رود خودرا موظف می‌داند که دستورهای پزشك‌را بپذیرد تا بهبودی یابد، همان‌گونه که متهم خودرا به‌دست وکیلش می‌سپارد تا اوهمهٔ راه‌های قانونی و همهٔ دلیل‌ها و تشریفات قانونی‌را که برای دفاعش لازم می‌داند، به‌کار گیرد.

سازمان‌های حرفه‌ای مانند «نظام پزشکی»، «کانون وکلاء»، «کانون‌سردفتران» «جامعهٔ مهندسان» در ایران ودربسیاری از کشورهای جهان به‌کار اعضاءِ سازمان شاغل در این حرفه‌ها، نگاه ونظارت‌می کنند تا حیثیت و اعتبار حرفه استواربماند. با این وصف این امر مانع این نیست که همیشه‌درگوشه و کنار، نیرنگ بازانی‌مدعی دانایی‌ها و توانایی‌ها گردند وبتوانندکسانی را بفریبند ومشتریان و پیروانی گرد آورند ونگران هم نباشندکه قانون از آنان پشتیبانی نمی کند وممکن است که زیر تعقیب قانونی نیز قرار گیرند و کیفر ببینند. در میان قبایل و ایلات چه در گذشته‌های دور دست تاریخی وهمچنین هنوز در میان جامعه‌های عقب‌ماندهٔ آفریقایی، آسیایی و

آمریکای لاتین همیشه کسانی و بـه‌ویژه پیران مدعی دانستن علوم سری وخفیه‌اند وچنین می‌نمایانند که با قـدرت‌های مابعدالطبیعه وناشناخته در ارتباطند وبا این‌ادعا و«علم» پاسخ‌گوی همهٔ پرسش‌ها ودشواری‌های اهل‌قبیله‌اند، بی این‌که‌مکلف باشند که «علم» وارتباطشان‌را با این جهان پنهانی به ثبوت برسانند.

۷۸. ۲ : تجربه ، انطباق دانش و دانستنی‌های نظری بـا عمل ذهن‌را بارور می‌کند و نظریه‌را به‌محك آزمایش می‌گذارد. صرف تجربه عملی بی عنصر نظری پیوند دهنده، به‌آشفتگی فکری وپریشانی ذهن می‌انجامد و جوینده همیشه‌کورمال، کورمال ولنگان،گام برمی‌دارد. این وضـع همهٔ کسالی است‌که آموزش منظم‌ندارند ودر هرکـاری می‌خواهندخود آموز باشند و درگفت و شنودهای امروزی آنـان‌را «آدم‌های خودساخته»، می‌نامند.

انسان درسراسر زندگـی‌اش تجربه می‌آموزدو آغاز آن از خانواده است. همهٔ پدرومادرهابه‌نسبت‌های مختلف‌می‌کوشند تاآموخته‌هایشان‌را به‌فرزندان‌بیاموزند ومعلم واستادکار نیز آموخته‌های تجربی‌شان‌را به‌جوان‌ترها یادمی‌دهند.آموزش‌هایی که فقط مبتنی برتجربه است این‌عیب‌رادارد که در برابر نوآوری جان سخت‌است ونرمش ندارد وآمادهٔ پذیرش دگرگونی‌ها نیست. به‌همین جهت ممکن است‌فعالیت زندگی مبتنی برتجربه، سده‌ها به همان صورت ادامـه یابد ومثال‌ها در این زمینه‌کم نیست، مثل زندگی ایلی یا زندگی شبانی.

از ویژگی‌هـای جامعهٔ امروزی و در این پایان سدهٔ بیستم، کـم ارزش شدنِ تجربه‌های پیران و حتا میان سالان است و همه‌جا تبلیغات و بحث از نوآوری است که با جوانی یگانه است. به‌همین دلیل بسیاری از اوقات قواعد گذشته و تجربه و سابقه در ادارات نیز در نظرگرفته نمی‌شود وجوانان کم تجربه‌را برسرکارهای مهم می‌گمارند که اغلب زیان بار است. همچنین این نکته هم باید یاد آوری شودکـه با پیشرفت سریع علوم و فنون، تجربه به عنوان یك عامل نفوذ اهمیتش کـم می‌شود وعلوم در جستجو و کشف دنیای ناشناخته، نفوذش‌را بیش‌ترآشکار می‌سازد.

۷۹.ت:سلطه و سندیت، از گونه‌های دیگر نفوذ وقدرت،سلطه وسندیت‌است. این دو گونه درواقع آمیزه‌ای از حیثیت، خوش‌نامی، دانش و تجربه با هم و در موردهایی خشونت ونیروی جسمی نیز می‌تواند باشد.

۸۰. یکم : سلطه، شکل‌سلطه یا برتری جسمی ومادی ومعنوی شکل‌شناخته شدهٔ نفوذ وقدرت است. نخستین واقعیتی که در رابطه‌های درونی بیش‌تر گروه‌ها به چشم می‌خورد، تسلیم ضعیفان و ناتوانان در برابر قوی‌تران و نیرومندان است. ضعیف‌تران‌با تسلیم و اطاعت ازیك یا چندنفر از اطاعت وفرمان‌های چندین نفردیگر معاف‌می‌شوند. ریشهٔ سلطه، گونه‌گون و به‌ویژه در برتری جسمی و مادی است. همچنین می‌توان گفت عامل ترس مردم‌را در برابر زور وخشونت وادار به تسلیم می‌کند. رابطهٔ ارباب و بردگان از مثال‌های تاریخی مربوط به‌رابطهٔ، اطاعت و زور است. نفوذ، قدرت یا زوروزیرکی وحیله‌گری، تنها چهرهٔ سلطه‌نیست.اسلحه، ثروت وبه‌ویژه نفوذ و قدرت اجتماعی و اقتصادی یعنی توانایی‌هایی که کسان به علت‌کار ومقام‌اجتماعی وروابط اجتماعی‌اش دارند، امروزاز عوامل مهم سلطه‌است. بی‌جهت نیست که دمنه برای کسب نفوذ و قدرت در جستجوی مقام اجتماعی و گستردن رابطه‌هایش است. از زبان دمنه می‌خوانیم:

«... ما سزاواریم بدانچه منزلت عالی جوییم و بدین خمول وانحطاط راضی نباشیم[۲۷]».

۸۱. دوم: سندیت ، مفهوم سندیت برخلاف حیثیت و خوش‌نامی یا حسن شهرت‌مفهوم دقیق‌تر وروشن‌تری‌است. این‌مفهوم کم‌وبیش‌همه‌جا با مفهوم شایستگی وکاردانی همسو وهمگام است. بی این‌که تنها متکی به‌آن بوده باشد. درگفت‌و شنیده‌های روزانه نیز اغلب می‌شنویم:

«حرف این‌آدم سند است، نظر این شخص حجت است، این‌آدم بهتر

۲۷ــ کلیله‌ودمنه انشای ابوالمعالی نصرالله منشی ــ تصحیح وتوضیح مجتبی مینوی تهرانی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۴۵، ص۶۴.

از هرکس دیگر در این زمینه وارد است و...».

همهٔ این سخن‌ها نشان می‌دهد که در یك جمع وگروه کسی که کاردان و کارشناس در امری است نظر و پیشنهادهایش درآن زمینه بی‌شك از دیگر سخن‌ها مورد پسندتر و قاطع‌تر است. سندیت نظرکارشناس، اعتمادی است که دیگران به آن شخص وکاردانی‌اش دارند و این اعتماد ناشی از ترس و افسون نیست. حجت و سندیت را نمی‌توان با تبلیغات یا راه‌های دیگر به‌گونه‌ای مصنوعی ساخت، بلکه این اعتبار حاصل کوشش‌های پی‌گیرانه‌ای است که به حق نصیب دارندهٔ آن شده است و اعضاءِ جمع وگروه حقانیت این سندیت را همیشه وارسی می‌کنند و آن را مورد قضاوت قرار می‌دهند. سندیت قدرتی است که با شکست، اگر این شکست نتیجهٔ اشتباه و خطا و خیانت نباشد سست نمی‌شود و در تاریخ هم جاویدان می‌ماند. چنان‌که دراین زمینه می‌توانیم امیرکبیر را مثال‌آوریم. فریدون‌آدمیت «امیرکبیر و ایران» را با یك نقل قول از واتسون (منشی سفارت انگلیس در تهران) :چنین پایان می‌دهد:

«هرسال‌که بر مرگ میرزا تقی‌خان می‌گذرد، بر نام نیکش می‌افزاید ازآن‌که می‌بینند چه انتظار بیهوده‌ای است‌که وزیرکاردان دیگری را بیابندکه اصلاحات اورا دنبال‌کند. دوره‌کوتاه دولت امیرچون عصر درخشانی درتاریخ جدید ایران جلوه‌گر است. جهانگردان غربی‌که از راههای خستگی‌آور دشت مرکزی عراق عبور می‌کنند یا از تنگه‌های خاموش البرز می‌گذرند. چون از مکاریان راجع به احوال‌کشورشان می‌پرسند بدون تردید همه یکزبان می‌گویند: همه‌چیز خراب است. اما در زمان امیر نظام اوضاع دیگری بود[۲۸]».

سندیت قدرتی است‌که با پیروزی، اگر این پیروزی با نیرنگ، سوءِاستفاده از اعتماد یا به‌تصادف به دست‌آمده باشد، پایدار نیست. چنین سندیتی می‌تواند هر

۲۸ـ آدمیت، فریدون: امیرکبیر و ایران ــ انتشارات خوارزمی تهران ۱۳۴۸ ص ۷۴۶.

آن فرو ریزد و غاصب در تباهی سرنگون شود. چنان‌که دمنه‌که با حیله توانسته بود خود را معتمد شیر قرار دهد و طرف مشورت وی شود، زود تیره‌دلی و بدطینتی‌اش آشکار شد و به نام سخن چین فتنه‌انگیز رانده و محکوم‌گردید. چون در عمل ثابت شدکه به علت حسادت به مقام گاو، او را پیش شیر دشمن می‌انگاراند تا به دست شیر کشته‌شود. یا این که چون «یوسفی ترکش‌دوز» به تصادف به سلطنت رسیده بود و برای مدت بسیارکوتاهی می‌بایست سلطنت کند، نمی‌توانست برای درباریان و مردم سندیت و اقتدار داشته باشد[۲۹].

ادامهٔ سندیت مستلزم فداکاری همیشگی و رعایت پی‌گیر خواست‌های اعضاء گروه است. بهتر است بگوییم‌که سندیت پاره‌ای از عمل و شغل است و نه شاغل، و ملك شخص نیست بلکه خدمت‌هایی است‌که فرد برای بالابردن اعتبار و حیثیت گروه انجام می‌دهد. مجموعهٔ هنجارها و اصولی‌که درگروه هست، سدهایی است در برابر خودکامگی احتمالی فرد. هوده این‌که ازاین مرحله، قدرت، فردی نیست بلکه به نهاد دگرگون شده است. ولی در عمل یافتن یکی از حالت‌های یاد شدهٔ قدرت به‌گونه‌ای ناب و مجرد ساده نیست و شاید نتوانیم حتما یك مثال قانع‌کننده در این زمینه بیابیم. درست‌تر این است‌که بگوییم هریك از سیماهای قدرت با نسبت‌هایی‌آمیخته با گونه‌های دیگر قدرت است. یعنی همه‌جا و همه‌وقت‌علم، تجربه، سلطه، حیثیت و سندیت اغلب با هم بوده‌اند. با این همه می‌توان گفت‌که شکل سلطه، حیثیت، علم و تجربه بیش‌تر سیماهای شخصی قدرت‌اند و سندیت چهرهٔ نهادی آن.

به باور امیل دورکیم جامعه شناس فرانسوی و پیروان وی همهٔ روی‌دادهای اجتماعی، نوعی «نهاد» اجتماعی است. دورکیم می‌نویسد.

«... چون وقایع اجتماعی نتیجه عمل ماست، پس برای آنکه بدانیم

۲۹ــ ن.ك. به داستان تاریخی: «سلطنت یوسفی ترکش دوز»: ص ۱۳۸ــ۱۴۸ در مجموعهٔ «داستان‌ها و قصه‌ها» اثر مجتبی مینوی، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۴۹.

از خود چه چیزرا در آن‌ها نهاده و چگــونه آن‌ها ساخته‌ایم چاره‌ای نداریم جز این‌که به‌خود برگردیم و خودرا بشناسیم. اما اولا بخش مهمی از نهادهای اجتماعی ساخته وپرداخته از نسل‌های گذشته به ارث به‌ما رسیده‌است، و ما در تشکیل آن‌ها هیچگونه سهمی نداشتیم بنابراین نمی‌تـوانیم با بازگشت بخود وسؤال از خود علل پیدایش آن‌هارا کشف کنیم[۳۰]».

ازاین دیدمجموع رفتارها،کارها، اندیشه‌ها،پیشداوری‌ها، خرافات، سازمان‌ـهای سیاسی، تشکیلات اداری ومقررات حقوقـی که در برابر مردم نهاده شده‌است وکم وبیش کسان آن‌هارا پذیرفته‌اند و آن را پاس می‌دارند، نهــاد نامیده می‌شود. به‌بیان ساده‌تر،نهادها دربرابر کسان نهاده‌شده است وآنان نمی‌توانند ازآن بگریزند ولی همهٔ وقایع اجتماع نهاد نیست. آن وقایــع اجتمــاعی نهاد است که به‌وسیلهٔ یك رشته رابطه‌هــای تنظیم شده‌ای به‌هم پیوسته باشد. میان این رابطه‌ها، پیوندهای حقوقی، به‌علت داشتن ضمانت اجرا، از دیگــر روابط معتبرتر است. به‌بیان دیگر قدرت یك واقعه طبیعی واجتماعی است ولی مجموع پیوندهــای حقوقی که به‌آن پیوسته است، قدرت‌را کم‌کم از صورت شخصی بیرون آورده و به‌آن شکل‌نهادی داده‌است که درحقوق به‌آن «شخص‌حقوقی» می‌گویند. چون‌درصفحه‌های پیش‌ازآن به‌گستردگی سخن رفته است از دوباره‌گویی آن پرهیز می‌شود.

پیوندهای حقوقی درتمام‌گروه‌های انسانی‌ـ خواه‌گروه پایدار یاگذراـ هست زندگی فرد بیرون ازگروه اگر در پندارشدنی وممکن باشد، درعمل‌وجود ندارند. آن چه‌که به نام زندگی در حالت طبیعی می‌نامند، زندگی درگروه و اجتماع است، چون این طبیعی‌ترین سیمای زندگی‌فرد در جهان است. زندگی فرد با دیگران، یا زندگی در درون گروه، یك رشته رابطه‌هایی پدید مــی‌آورد. این رابطه‌هارا حقوق و تکالیف می‌نامند گــروه از هریك از اعضایش خواستار انجام تکــالیفی است و در عین حال برای هریك از اعضای گروه‌حقوقی می‌شناسد ومی‌تـوانیم بگوییم که

۳۰ ـ دورکیم، امیل: همان‌کتاب ص۸.

هریك از اعضای گروه کم وبیش می‌دانند که در درون گروه از حقوقی برخوردارند وموظف به‌انجام تکالیفی‌اند. در اغلب موردها پیوستگی حق وتکلیف به‌گونه‌ای است که تشخیص حق ازتکلیف دشوار است. می‌توانیم سخن کوتاه کنیم‌وبگوییم که قانون‌گذاری، تصمیم‌گیری، فرماندادن و کیفردادن از وظیفه‌های بنیادی قدرت‌در درون همه‌گروه‌ها وبه‌ویژه درجامعه‌های امروزی است. این وظایف در چهار چوب رابطه‌های‌حقوقی تحقق‌می‌یابد ودرصورت‌لزوم قدرت حقوق‌را دگرگون کرده وآن‌را با زمان یعنی در واقع با قدرت‌سیاسی حاکم، سازگار می‌سازد[۳۱].

نکتهٔ مهم لازم به یادآوری مسئلهٔ حدود اطاعت وفرمان‌بری دررابطه با قدرت ومشروعیت وحقوق است. اطاعت به خودی خود مفهوم طغیان‌را همراه دارد. یعنی برای‌فردی که فرمان می‌برد و درجمع یا جامعه مبتنی برضابطه‌های قانونی‌می‌زیداین توانایی هست که اطاعت نکند واز فرمان‌ها سرپیچی کند. یا دست‌کم می‌تواند نشان دهدکه با تصمیم‌ها وسیاست اکثریت یا سازمان رهبری وگروهی که باآن همکاری می‌کند، مخالف است وازاین مخالفت هراسی به دل راه نمی‌دهد وآزار وشکنجه نمی‌شود وازبی‌کار شدن نیز نمی‌ترسد. ولی اگر در جامعه ضابطه‌های قانونی‌نباشد یا این ضابطه‌ها زیرپا گذاشته شود وقدرت مسلط فقط خواستار اطاعت و انقیاد بی قید و شرط از شهروندان باشد، این اندیشه در ذهن نیرو می‌گیردکه فرمان بر و حکومت شونده هیچ‌راه گریزی ندارد وبایداز فرمان های قدرت مسلط بی چون وچرا پیروی کند. ولی قدرت نامحدود وبی مرز وسامان درعمل کم است و اغلب فرمان‌ها، آمیزه‌ای‌است از فرمان‌های‌مشروع یا برحق ونامشروع یا زور. بی‌گمان در چنین وضعی‌سرپیچی ازقدرت‌حاکم ومسلط آسان نیست. چنین سرپیچی فردرا در معرض خطر ومجازات قرار می‌دهد وچنین فداکاری در توانایی همه افراد نیست

۳۱ ــ دربارهٔ روابط حقوق وفرد بامراجع و سازمان های قدرت ن.ك. به، راسل، برتراند: مرجع قدرت وفرد، ترجمهٔ منصور مشکین پوش تهران، انتشارات رازی ۱۳۶۲، ۱۶۰ ص.

وهمه نمی‌توانند امام حسین (ع) یاآنتیگون[۳۲] را سرمشق قرار دهند.

نظم اجتماعی آن‌گاه برشانه‌های کسان سنگینی می‌کند که این نظم باخواست‌ها وباورهای کسان درتضاد باشد، درغیر این صورت نظم اجتماعی نه تنهافشار نیست، بلکه مردم رعایت آن را سودمند و لازم می‌دانند. ولی مردم درگروه‌های گونه‌گون عضویت دارند، از تعددگروه‌ها وعضویت‌ها، تضاد قدرت و تکلیف‌ها پیش می‌آید. از این مرحله مسئلهٔ برحق بودن قدرت‌های گونه‌گون که درعرض یا طول هم قرار گرفته‌اند، آشکار می‌شود. زیرا کسی که در دو یا چندگروه‌عضویت دارد، در هریك از این گروه‌ها تعهداتی را پذیرفته است ووظیفه‌هایی را باید انجام دهد.

درپاره‌ای‌ازموردها ممکن‌است که فعالیت وانجام تکلیف‌ها دریك‌گروه متضاد با منافع گروه‌یاگروه‌های دیگرباشد، که فرد درآن‌هاعضویت دارد. چنان‌که‌فرد ممکن است پیرو یك‌گروه مذهبی باشد که جنگ وآدم‌کشی را به طور مطلق منع کرده است، ولی دولت به نام قدرت سیاسی حاکم از همهٔ شهروندان کشور می‌خواهد که خدمت زیرپرچم انجام دهند وآموزش نظامی ببینند و در صورت لزوم در جنگ شرکت‌کنند ودشمنان‌کشوررا کشته، زخمی یااسیرکنند. به‌این ترتیب میان باورهای شخصی فرد از یك سو وقوانین موضوعهٔ قدرت حاکم از سوی دیگر در این مثال، تضاد هست. مانند ناراحتی وجدان که اوپنهایمر نخستین سازندهٔ بمب اتمی جهان دچارآن شده‌بود[۳۳]. به‌زبان دیگرمیان‌ارزش‌های اخلاقی، فلسفی، اجتماعی... سلسله مراتب هست ودرصورت پیدایی‌اختلاف‌ها، مقررات‌حقوقی‌وظیفه‌داررفع اختلاف‌ها وتضادها است. ولی حق یا حقوق را با برحق بودن یا مشروعیت نباید اشتباه‌کنیم. حقوق آن مقررات اجرا شدنی است‌که درآخرین تحلیل با زور وآمرانه اجراء می‌شود و اختلافی را به سود یك‌کس یا گروهی دیگر حل می‌کند، بی این که

۳۲ــ سوفوکل، آنتیگن: ترجمهٔ بهیار ــ تهران، انتشارات آگاه ۱۳۵۵، ۶۹ ص.

۳۳ــ کیپهارت، هانیار: دابرت اوپنهایمر، ترجمهٔ نجف دریابندری ــ چ دوم بهمن ۱۳۵۶، ۱۷۸ ص.

طرف‌های دعوی به‌ویژه طرف محکوم به حقانیت چنین راه حلی ایمان مطلق داشته باشد.

ولی کسان به مقررات قانونی گردن می‌نهند وچون از سرپیچی ازآن هراس دارند، آن را اجرا می‌کنند. ولی اگر کسان به‌حقانیت یامشروعیت امری باور داشته باشند آن را اجراء می‌کنند، حتا اگر برای اجرای آن قوانینی وضع نشده باشد. بی‌گمان قوانینی مشروع‌اندکه مردم آن را برحق بدانند وقوانینی برحق‌اندکه مورد پذیرش همه یااکثریت مردم باشد وآن قوانینی مورد قبول همه یااکثریت مردم است که درگذاردن آن سهیم وشریك باشند و این احساس را داشته باشندکه بی‌خواست آنان، این‌قوانین وجود نمی‌داشته است. هراندازه این‌چنین‌احساس میان انبوه مردم نیرومندتر باشد، به همان نسبت باور به حقانیت نهادهای سیاسی گسترده‌تر خواهد بود. همهٔ نظام‌های سیاسی از روزگاران‌کهن تا در این پایان سدهٔ بیستم میلادی کوشیده‌اندکه خود را برحق بنمایانند واز همهٔ ابزارها به ویژه ابزارهای تبلیغاتی در این راه بیش‌تر بهره‌برداری کرده‌اند.

آن چه را دراین بخش دربارهٔ نفوذ وقدرت آمده است، می‌توان چنین کوتاه کرد: منشاء دقیق و واقعی نفوذ و قدرت از نظر طبیعی و تاریخی روشن نیست ولی دگرگونی تاریخی آن روشن‌تراست وازآن بیش‌ترآگاهی داریم ومی‌دانیم‌که قدرت از سیمای غیرشخصی بـه شخصی و سپس از شخصی به نهادی‌گراییده است. میان نفوذ و قدرت هم فرق است. نفوذ بیش‌تر جنبهٔ شخصی و معنوی دارد، درحالی‌که قدرت بیش‌تر نهادی وهمراه توانایی‌های قهری، زور و فشارهای مادی دیگر است.

شناختن واقعیت نفوذ و قدرت، واقعی بودن آن، یعنی این‌که آیا به راستی منشاء اثر است یا نه، مقایسهٔ نفوذها و قدرت و ابزار اعمال نفوذ،خود بحث بسیار گسترده وپیچیده‌ای است‌که درجلددوم این تألیف بررسی خواهدشد،زیرا موشکافی این مباحث ازحوصلهٔ این جلدکه بیش‌تر به‌مفهوم‌های کلی سیاست ونهادهای سیاسی اختصاص داده شده، بیرون است.

بخش دوم

ملت پدیدهٔ تاریخی ـ سیاسی، بنیاد کشور و مهم‌ترین عرصهٔ قدرت سیاسی در جهان

۸۲. کلیات: کشور مهم‌ترین نهاد سیاسی و عرصهٔ سیاست در زمان ما است و درعین حال بزرگ‌ترین پهنهٔ اعمال نفوذ، قدرت و آزادی است. کشور پیشرفته‌ترین سیمای جامعه‌های بشری است که هست و این تکامل دست‌آورد دگرگونی کند سده‌ها است و درعین‌حال والاترین سیمای تمدن امروزی است. درروزگار باستان، نهادهای سیاسی ایران، چین، حبشه، مصر، روم و دولتشهرهای یونان کهن کم و بیش با مفهوم امروزی کشور ـ ملت قابل انطباق است. سپس درسراسر سده‌های وسطا به علت نظام تیول وفئودالیسم و پراکندگی بسیارزیاد قدرت‌های کوچك که به‌صورت ملك شخصی ونه جامعهٔ ملی حکومت می‌شد، از مفهوم کشور ـ ملت دور می‌شویم واز نو از سدهٔ شانزدهم میلادی است که کشور ـ ملت و کشور ـ دولت به مفهوم امروزی این واژه‌ها پیدا می‌شود. مانند کشور ـ دولت درزمان «سلسلهٔ صفویه درایران» واغلب کشورهای امروزی اروپا.

برای این که چگونگی پیدایی کشور این پهنهٔ بزرگ قدرت سیاسی روشن شود، پیش‌تر باید از چگونگی تشکل ملت که ساکن، مالك وحاکم این سرزمین (کشور) وباآن یکی است، سخن گفت.

ملت به‌جامعهٔ انسانی که درقلمرو معینی باحاکمیت سیاسی (دولت) ـ که دارندهٔ واقعی قدرت در کشور است ـ می‌زید گفته می‌شود. مردم این جامعه به‌وسیلهٔ همبستگی‌های مادی ومعنوی به هم مربوطند وبه علت همین پیوندها خود را از دیگرجوامع انسانی متمایز می‌دانند. در درازای تاریخ انگیزه‌های فراوانی در پیدایی واقعیتی که امروز به نام ملت می‌شناسیم دست اندرکار بوده است. انگیزه‌هایی که گاهی روشن و دقیق بوده وگهی با سایه‌ها و تاریکی‌هایی آمیخته است. دیدهای گونه‌گونی از

انگیزه های تشکیل دهنـدهٔ ملت می‌شناسیم، آن‌هایی را که اندیشمندان فرانسوی و آلمانی آورده‌اند، پرآوازه‌تر است[۳۴].

پیش از کندوکاو دربارهٔ هریك ازنظریه‌های آلمانی وفرانسوی، روشن کردن اختلاف مفهوم مردم وملت وپیدایی واقعیت ملت، لازم است.

۸۳. الف: فرق میان «مردم» و«ملت»[۳۵]، اغلب درگفت وشنودهای عادی میان مردم وملت جدایی نمی‌گذارنــد و این دو مفهوم را به جای هم به‌کار می‌برند درحالی‌که اگرمیان‌آن دونزدیکی‌های بسیاراست،یکی نیستند. نادرستی یکی‌دانستن این دو مفهوم از این جا پیدا شده‌که مبنـای مشترك مردم و ملت هردو افراد انسانی است. بی‌افراد انسانی نه مردم خواهد بود ونه ملت. اگرهمیشه تجمع افراد انسانی را می‌توان مردم نامید، هرگروه مردم، ملت نیست. مردم نام‌عام است برای هرگروه اجتماع انسانی ویك پدیدهٔ طبیعی-تـاریخی است. انسان پدیده‌ای‌که درطبیعت در تاریخی پس از دیگرجانداران، روی زمین پیدا شدوتوانست‌که برتری وسلطهٔ خود

۳۴- نظریهٔ آلمانی ملت بیش‌تر برپایهٔ عوامل قومی ونژادی استواراست بی‌این‌که عامل زبان و مذهب را نـاچیز پندارند. متفکران فرانسوی عوامل تشکیل دهنـدهٔ ملت را پیچیده‌تردانسته، تاریخ، اشتراك منافع وهمبستگی‌های معنوی را نیز-در آن دخالت می‌دهند دراین باره به‌گستردگی در بند ج این بخش بررسیده‌ایم.

۳۵- آن‌گاه‌که از فرق میان «مردم» و «ملت» سخن می‌رود بجا است‌که از تفاوت میان «میهن» و «ملت» نیزآگاهی پیدا کنیم و در این باره به بررسی ناصرتکمیل همایون بسنده می‌کنیم‌که نوشته‌است: «مفهوم «میهن» ومفهوم«ملت» درواقع ازهم جداناپذیراند، نه ملت بدون میهن می‌تواند قوام یابد و نه سرزمین‌های بدون ملت، می‌توانند حد و رسم میهنی داشته باشند. میهن‌دوستی وملت گرایی‌هم دومفهوم بطورکامل منفك ازیکدیگرنیستند درمیهن دوستی، مهرورزی انسان به‌طبیعت وجغرافیای زندگی اجتماعی مورد عنایت است درحالیکه در ملت‌گرایی تعلق به یك هویت همگانی و فرهنگی چشمگیری دارد...»، نقل ازص ۷ «میهن دوستی درایران» تألیف ناصرتکمیل همایون ـ تهران، انتشارات استقلال، اسفند ۱۳۵۹.

را برپیرامونش برقرارسازد ومجهز به نهادها وسازمان‌های سیاسی، اداری، اجتماعی شود وملت را پدید آورد.

مفهوم ملت گاهی از مفهوم مردم گسترده‌تر و زمانی ازآن تنگ‌تر است[۳۶]. آن گاه که می‌گوییم مردم فـارس بی‌گمان به یك واقعیت اجتماعی یعنی مجموعه‌ای از انسان‌ها چشم داریم که در یکی از استان‌های ایران زندگی می‌کنند وجزیی از ملت ایران است. ولی آن‌گاه که می‌گوییم مردم آسیا یا مردم دنیا به یك واقعیت دیگری پروا داریم که متشکل ازچندین ملت است، دراین مثال مفهوم ملت محدودترازمفهوم مردم است وزمانی هم این دومفهوم باهم برابرویکی است، چنان‌که می‌گوییم ملت انگلیس یا مردم انگلیس.

۸۴. یکم: ملت یك‌پدیدهٔ تاریخی–سیاسی است. یعنی درمرحله‌ای ازتاریخ پیدایی انسان در روی زمین و به نیروی انگیزه‌هـایی که بیش‌تر سیاسی بوده کم کم سازمان یـافته است. ملت به مفهومی که امروز بـا آن آشناییم، یعنی ملت ـ کشور، واقعیت تازه‌ای‌است که درگذشته‌های دورنبوده وهمگام بارشد بورژوازی بازرگان‌ـ صنعتی اروپایی جان می‌گیرد وعنصرهای پدیدآورندهٔ آن روشن‌تر ودقیق‌تر می‌شود. پیش از این تاریخ یعنی تاآغاز سدهٔ هفدهم وپیدایی بورژوازی کرهٔ زمین به واحد‌ های بسیار بزرگی تقسیم می‌شد. پایهٔ این تقسیمات دین بوده است ودین‌های‌بزرگ مانند بودایی، مسیحیت و اسلام عامل پیوند دهندهٔ فکری ومعنوی ووسیلهٔ همبستگی گروه‌های انسانی بود. دین‌های بزرگ به‌ویژه اسلام ومسیحیت رسالت‌جهانی دارند ومرز، قوم وزبان ونژاد نمی‌شناسند ومی‌خواهند همهٔ مردمان را دردنیا دربربگیرند. در قرآن‌کریم آمده است: «گرامی‌ترین‌کسان نزد خدا پارساترین آنانند.» این آیه به‌ روشنی اعلام‌کنندهٔ این اندیشه است که اسلام مـرز نمی‌شناسد وهمهٔ مردمان را در سراسر زمین دربر می‌گیرد. ولی اگر ازنظر فکری جهان به واحدهای بزرگ تقسیم

36– KEDOURIE, Elie: Nationalism – Hutchinson University Library, London 1960, P. 13.

شده بود ازجهت سیاسی و اقتصادی قـالب‌های زندگی اجتماعی بسیار کوچك‌تر از کشور بود وبه شکل قبیله‌ای وفئودالیته اداره می‌شد ونطفهٔ کشور ـ ملت در آن چهار-چوب‌های اقتصادی وفرهنگی بسته می‌شود.

باگزیدن مثال دنیـای اسلام و مسیحیت کوشش شده است که چگونگی این دگرگونی‌ها تا پیدایی ملت روشن‌تر گردد و بهتر نمایـانده شود. قبایل عرب ساکن جزیرة العرب در قـرن هفتم و هشتم میلادی زیر پرچم اسلام به جهـانگشایی دست می‌زنند و به سرزمین های تـازه‌ای دست می‌یابند و با تندی شگفت انگیزی قلمرو اسلام، تمام منطقهٔ بزرگ وگسترده‌ای راکه یك سوی آن اندونزی وسوی دیگر آن آتلانتیك است دربرمی‌گیرد. قبایل عرب درجریان پیشروی‌ها وفتوحات‌شان بااقوام وقبایل دیگری مـانند ایرانی‌ها، سوریه‌ای‌ها، فلسطینی‌ها، قبطی‌ها، بربرها و فنیقی‌ها درهم می‌آمیزند یا در آنان حل می‌شوند. این امر کاملا طبیعی بود، چون قبایل عرب آن چنان پرجمعیت نبودند که بتوانند تمام اقوام دیگر را در خود جذب وحل کنند. لهذا نتوانستند وحدت نژادی و قبیله‌ای خود را در جریان این پیشروی حفظ کنند و یکپارچگی قبیله‌ای و نژادی را کم‌کم از دست دادند. ولی اسلام بـه عنوان عامل معنوی وملغمه درطول تاریخ پایه وریشهٔ کشورهایی قرارگرفت که کشورهای مسلمان نامیده می‌شوند. زبان عرب به‌علت غنا وتکاملش توانست جانشین زبان‌های محلی گردد و زبـان رسمی اقوامی شود که اکنون کشورهای عربی نـامیده می‌شوند. در جاهای دیگر مانند اندونزی، ایـران، پاکستان و ترکیه با این که به اسلام گرویدند زبان اصلی خود را حفظ کردند[۳۷]. ولی نه دین اسلام و نه زبان عرب خالص نمانده و در منـاطق متصرفی برکنار از تأثیرات فرهنگ هـای محلی نبوده است. دیـری نپایید که در یکپارچگی دنیـای اسلام بعد از درگذشت پیغمبر اسلام (ص) شکـاف

۳۷ـ دربارهٔ پیوند دین اسلام با ملیت ایرانی ن. ك. به: «خدمات متقابل اسلام و ایران» تألیف مرتضی مطهری ـ تهران، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ زمستان ۱۳۶۲، دو جلد دریك مجلد، ۶۱۴ ص.

پیدا شد. رؤسای قبایل عرب سرزمین های تسخیر شده‌را میـان خود تقسیم کردند و مؤسس سلسله‌های گونه‌گون شدند ولی اختلاف شخصی وقبیله‌ای آنـان نه تنها از میان نرفت بلکه با قبول مقام ومسئولیت‌های تازه ووجود تضادهای این قوم‌ها باهم، دشمنی‌های قومی به‌صورت داغ‌تری نمایان‌گردید. به زبان دیگر اختلافات شخصی توجیه اصولی، فکری ومنطقی یافت که خود این توجیهات به نسبت‌های گونه‌گون منعکس کنندهٔ منافع اقوامی بودکه رؤسای قبایل عرب به‌حکومت‌آن اقوام رسیده بودند. نباید فراموش کردکه نظیر این اختلاف‌ها هم‌کم وبیش به‌همان‌گونه‌دردنیای مسیحیت بود[۳۸]:

۸۵. دوم : جنگهای صلیبی (قرن ۱۱ تا۱۳ میلادی) برای روزگار کم وبیش درازی یك پارچگی در دنیای اسلام از یك سو و در دنیای مسیحیت ازسوی دیگر پدید آورد، وحدتی‌که برای ادامهٔ جنگ‌ها لازم بوده است[۳۹].

بعد ازگرفتن بیت‌المقدس، ترکان توانستند که قدرت خودرا در دنیای اسلام گسترش دهند وبه‌نام امپراطوری عثمانی پنج سده‌به‌منطقهٔ بزرگی‌که از جزیرة‌العرب آغاز وبه دروازه‌های وین پایان می‌یافت، فرمان رانند. سلطان‌های عثمانی که‌خودرا خلیفهٔ مسلمانان می‌خواندند به شیوهٔ خلفـای عباسی مـی‌خواستند همهٔ کشورهـای اسلامی‌را زیر فرمان خودگیرند. ولی ایران همیشه یك قدرت گریز از مرکز دنیای اسلام بود. در زمان سلسلهٔ صفویه ایران تنها قدرت اسـلامی دنیای آن روز بود که در برابر عثمانی ها پایداری می کـرد[۴۰]. تاریخ نشان می‌دهد کـه نه اسلام ونه زبان

۳۸ ـ برای آگاهی بیش‌تر ن.ك، به: امین مصری، احمد: پرتو اسلام، ترجمهٔ عباس خلیلی ـ تهران اقبال ۱۳۳۵ و۱۳۳۷.

۳۹ـ برای آگاهی بیش‌ترن. ك . به: وست، آنتونی: جنگهای‌صلیبی، ترجمهٔ داریوش همایون ـ تهران انتشارات امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۵۰، ۱۱۵ص.

۴۰ ـ ن.ك. به : فلسفی، نصرالله: زندگانـی شاه عباس اول ـ تهـران، انتشارات دانشگاه تهران، ۵ جلد ۱۳۴۴ـ ۱۳۵۲ : ج ۱، ۲۴۰ + ۲۶۶ص، ج ۲، ۱۴ + ۴۵۴ص، ج ۳، ۱۰ + ۳۳۱ص مصور، ج ۴، ۱۲ + ۳۳۸ص، مصور، ج۵، ۱۲ + ۳۵۱ص، مصور.

نتوانست یگانگی کامل در دنیای عرب و در جهان مسلمان ایجاد کند. اگر مسلمانان در گذشته توانسته بودند که چندین قوم را زیرفرمان و حکومت خود وبه‌نام اسلام‌متحد کنند، این اتحاد به بهاء جنگ‌ها، کشتارها وخونریزی‌های‌فراوانی تحقق پذیرفت وبیش‌تر همبستگی معنوی بود تا اتحاد سیاسی و یکی شدن قلمرو-های جغرافیایی.

این اتحادها در درون چندان ژرف وپایدار نبوده است بلکه بیش‌تر بودن عامل مقابل، یعنی وجود دین‌های دیگر ودشمنان اسلام به‌آن شکل‌یکپارچه می‌داد. به‌این ترتیب درسده‌های وسطا مردم دنیا بین مسیحیت، اسلام، بودایی وبت‌پرستان تقسیم می‌شدند. یهودیان که در تمام دنیا پراکنده بودند - تاتشکیل کشور اسراییل- نتوانستند که به‌نام دین کشور واحدی تأسیس کنند. ولی نباید این واقعیت‌را نادیده انگاریم که از تاریخ تشکیل کشور اسراییل که بنیادآن دین و قومیت یهود است و درگیری‌ها وجنگ‌های این کشور باکشورهای عرب، احساسات دینی‌بیش ازگذشته درکشورهای عربی نیرومند شده است. بسیاری از روشنفکران عرب به سوی دین روی‌آورده‌اند ومی کوشند که دین‌را با دگرگونی‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی وفنی زمان هماهنگ کنند وازآن علیه کشور اسراییل اشغالگر ابزار پیکار سازند[۴۱]. یعنی دین تبدیل به‌عامل اتحادکشورهای عرب علیه اسراییل، دست‌کم‌تا یافتن‌راه‌حل قطعی اختلاف‌ها شده است.

۸۶. ب : پیدایی ملت‌ها در تاریخ وعرصهٔ سیاست، پیدایی ملت ها ناگهانی ورویداد یك‌روزه نبوده است‌بلکه تحت تأثیر انگیزه‌های‌بیشماردر درازای سده‌ها و به‌کندی پدیده آمده است. مورخان زندگی بشری شناخته شده از دید علم تاریخ‌را به‌چهار دورهٔ مهم تقسیم می کنند:

۱ـعهدعتیق‌یاروزگار کهن،۲ـقرون‌وسطا،۳ـعصرجدید،۴ـزمان‌معاصر. بیش‌تر

۴۱ـ ن.ك. به‌عنایت، حمید : تجدد فکردینی نزد اهل سنت- نشریهٔ دانشکدهٔ حقوق وعلوم سیاسی، شمارهٔ ششم، ۱۳۵۰، ص۵۲-۷۲.

مورخـان این تقسیم‌بنـدی را پذیـرفته‌اند. از دید زمـانی این دوره‌ها برابر نیست، برخی از دوره‌ها مانند عهدعتیق درازتر و پاره‌ای از دوره‌ها مانند عصر جدید کوتاه‌تر است. پایهٔ این تقسیم‌بندی وقایـع بزرگ تـاریخی است. مجموع وقایـع و رویدادهای مهم تاریخی‌همگون، در یك دوره گذاشته شده است. گذر از یك دوره به دورهٔ دیگر وقایع بسیار مهمی است کـه سیمای یك دوره را از دورهٔ دیگر متمایز می‌سازد.

عهدعتیق از بیست سده پیش از میلاد یعنی از تاریخ مصر کهن آغاز می‌شود و به ۳۹۵ بعد از میـلاد پـایان می‌یابد. سال ۳۹۵ پس از میلاد سال مرگ تئودوز[42] امپراطور شرق و تقسیم امپراطوری روم به امپراطوری غرب و شرق است. سده‌های وسطا از سال ۳۹۵ پس‌از میلاد یعنی سال مرگ تئودوز آغاز و به۱۴۹۲میلادی یعنی سال کشف آمریکا به وسیلهٔ کریستف کلمب پایان می‌یابد[43]. عصر جدید از سال۱۴۹۲ کشف‌آمریکا یا دنیـای جدید شروع شده و به ۱۷۸۹ سال انقلاب کبیر فرانسه پایان می‌یابد. زمـان معاصر از ۱۷۸۹ سال انقلاب‌کبیر فرانسه شروع‌گردیده و هنوز ادامه دارد[44]. آن‌گاه که در تاریخ می‌گویند که یك دوره پایان یافته و دورهٔ دیگری آغاز شده است به مفهوم تاریخی این واژه است یعنی مدتها جنگ میان کهنه و نو باقی می‌ماند و آثار، عادت‌ها، طرز تفکر و خلق‌وخوی گذشته کـه در ژرفای اجتماع ریشه‌دار است به زودی با تحولات فنی یا انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی دگرگون نمی‌شود، بلکه در دورهٔ جدید به زندگی ادامه می‌دهد و نیروهـای کهنه پایداری می‌کند. ولی سرانجام پیروزی با نیروهای تازه است. دورهٔ نو، طرز زندگی، نحوهٔ تفکر و عمل

42_ Theodose

۴۳ـ ن.ك. به: «تاریخ سده‌های میانه» اثر گ م دنسکوی وا. وآ.آ گیبالوا، ترجمهٔ رحیم رئیس‌نیا ـ تهران انتشارات پیام ۱۳۵۵، ۳۴۶ ص.

۴۴ـ در مورد تقسیم‌بندی‌های تاریخ. ن.ك. به:

Jean Delorme: Les Grandes dates... Collection que sais-je? P.U.F. Nos. 1013, 1088, 1174, 1182.

دورهٔ گذشته را بکلی دگرگون می‌سازد ولی شاهدها و نمونه‌های زندگی روزگار گذشته را به نام کنجکاوی علمی و پژوهشی در کتابخانه‌ها و موزه‌ها حفظ می‌کنند و از این دید، دورهٔ نو، خود به‌گونه‌ای محافظه‌کار است زیرا آن‌چه را که‌نفی کرده است،حفظ می‌کند. نباید فراموش کنیم که این دوره‌های تاریخی برای همهٔ قوم‌ها مفهوم یکسان نداشته و ندارد و بیش‌تر یك مفهوم اروپایی است و روی‌دادهای مهم اروپایی پایهٔ این تقسیم‌بندی قرار گرفته است. چنان‌که سدهٔ هفده در ایتالیا، در فرانسه، در انگلیس، در ژاپن، در چین، در ایران تمدن‌های یك‌سانی وجود نداشته،وضع و موقعیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این جاها بسیار با هم اختلاف داشته است. به بیان دیگر با وجود همزمان بودن این‌تمدن‌ها، از نظر چگونگی تحولات، همسان نبوده‌اند.

۸۷. یکم: ملت‌ها با مفهوم امروزی، ملت‌ها با مفهومی که امروز با آن آشنایی داریم در عصر جدید قوام می‌گیرند، عصر جدید از نظر دگرگونی‌ها و انقلاب‌های فکری، اخلاقی و هنری عصر درخشانی در تاریخ اروپا و تاریخ بشریت است و این روزگار را دورهٔ «تجدید حیات»[۴۵] [رنسانس] و «اصلاح دین»[۴۶] می‌نامند و این دوره از آن نظر دورهٔ « تجدید حیات » و « اصلاح دین» نامیده شده است که بازگشتی به اصول سال‌های آغازین مسیحیت است. رهایی فرد از قیود دست و پاگیر اجتماع سده‌های و سطایی و سست شدن

۴۵ــ ن.ك. به: دورانت، ویل: رنسانس، ترجمهٔ ابوطالب صارمی ــ تهران، انتشارات اقبال، دو بخش کتاب پنجم، (جلد۱۵و۱۶) خرداد و مرداد ۱۳۴۵، ۳۴۶ص مصور و۵۸۷ ص، مصور.

۴۶ــ ن.ك. به: دورانت، ویل: اصلاح دین، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای و سهیل آذری و پرویزمرزبان ــ سه‌بخش (جلدهای۱۸، ۱۹، ۲۰)، بخش یك ۶۳۵ ص. مصور، بخش دوم۵۵۱ ص. مصور، بخش سوم ۶۰۰ص. مصور. (در این سه بخش ویل دورانت آگاهی‌های کم‌وبیش دقیق و روشن از دگرگونی‌های این دوره‌مهم را به‌دست می‌دهد. نوشته‌های تاریخی ویل دورانت در ۲۷ جلد به فارسی برگردانده شده و اقبال آن‌ها را منتشرکرده است).

سلطهٔ جامعه بر فرد ازپی‌آمدهای‌این دوره‌است. کوتاه‌سخن‌این که درعصر جدید دورهٔ اصالت فرد وطغیان شعور وآگاهی فردی علیه فشارهای گروهی و اجتماعی است. عصر جدید، عصر انقلاب فرهنگی است که به‌تخمین میان سال های ۱۴۵۰ و ۱۵۲۰ میلادی روی‌داده‌است. انسان عصر جدید با دور افکندن ارزش‌های اجتماعی‌روزگار خود، ارزش‌های تازه‌ای جانشین آن می‌سازد. هدف اصلی این انقلاب سازگار کردن انسان با دگرگونی هـای محیط است تا بتواند از دست آوردهـای مادی و معنوی دنیوی بهره گیرد. چـون ایمان انسان عصر جدید نسبت به پاداش‌های اخروی که کلیسا وعدهٔ‌آن‌را داده است، سست شده بود، مهم‌ترین وظیفهٔ فرهنگ و شاید وظیفهٔ اصلی‌اش انطباق دادن فرد با پیرامون ومحیط است و اگـر فرهنگ نمـی‌بود که انسان‌را از اندیشیدن بیش از اندازه در بارهٔ زندگـی وپایان آن بـاز دارد، زندگی ناگوار، تلخ و شاید غیر قابل تحمل می‌شد. فرهنگ این سختـی‌را تلطیف می کند و باآرامشی انسان‌را با پایان وجود و زندگی زمینی‌اش نزدیك می‌سازد. اگر انقلاب فرهنگی عصرجدید فردرا مسئول اعمالش قرارمی‌دهد تا نیك بختی‌اش را دراین‌دنیا باز یابد، در عمل تنها شمار کمـی، یعنی ثروتمندان از دست‌آوردهـای این جهانی بهره می گیرند. چون هنوز امکان همگانی شدن‌آموزش‌چنین فرهنگی،شدنی نیست. دگرگونی‌های اقتصادی، گسترش‌بازرگانی، سرنگونی فئودالیسم، پیدایی وگسترش سرمایه‌داری نو،از ره‌آوردهای دیگرعصرجدید است. درزمینهٔ‌سیاسی نیزدگرگونی-هایی مانند دیگر تحولات روی داد. امپراطـوری مسیحی منحل وپاشیده مـی‌شود. امپراطوری‌ای که منطقهٔ وسیعی‌را از سیسیل تا نروژ وازلیسبون تاکـراکوی دربر می‌گرفت. مسیحیت عاملی بودکه اغلب سران‌کشورهای این منطقه وفئودال هـارا با مقام رهبری جهان مسیحیت، پاپ در روم پیوند می‌داد. با این که حضرت مسیح جدایـی میان سیاست و دین‌را به عنوان یك اصل اعلام کـرده بود، در سده های وسطا در عمل مرزی میان سیاست و دین نبود[۴۷]. ریاست عالـی دینـی و دنیوی

۴۷ـ جدایی دین وسیاست‌را ازیك‌جملهٔ مسیح استنباط‌می کنند. درانجیل آمده‌است←

در شخص پاپ جمع شده بود. رابرت بی‌داونز یکی از مفسران «شهریار» اثر ماکیاول می‌نویسد:

«کلیسا که به فاسدترین مرحلهٔ تاریخ خود رسیده بود ازنیرومندشدن رقیبانی که قدرت دنیوی او را تهدید می‌کردند وحشت داشت»[۴۸].

ماکیاول اثرپرآوازهٔ خود«شهریار»[۴۹]را در ۱۵۱۴ می‌نویسد. ماکیاول برای نخستین‌بار سیاست را از دین و اخلاق جدا می‌کند اثر او شهریار، فریاد اعتراضی است علیه سلطهٔ بی مرز کلیسا. ماکیاول میهن پرست است و ایتالیا را دوست می‌دارد واز امپراطوری مسیحیت ونا توانی مستبدانهٔ آمیخته با خشونتش که ایتالیا را به‌دامن اشغالگران خارجی افکنده است، نفرت دارد. ماکیاول اتحاد و تشکیل دولت ملی‌را تنها راهی می‌داندکه می‌تواند ایتالیا را از ناتوانی و هرج‌ومرج‌رهایی بخشد. دربالای چنین کشور ملّتی، رهبر نیرومندی ـ شهریار ـ باید حکومت کندو همهٔ شهروندان فرمان‌براوباشند وبرای پاسداری مرزهای کشور ووحدت ملی، ایجاد ارتش ملی لازم است. ارتشی که مرکب از شهروندان است نه از مزدوران خارجی وبیگانه.

۸۸. دوم : پاشیده شدن امپراطوری‌مسیحی، بدینسان‌با اجتماع‌موقعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی‌وفرهنگی هماهنگ، امپراطوری مسیحی‌از درون پاشیده می‌شود، بی این‌که هیچ‌گاه یگانگی کامل در قلمرو این امپراطوری بوده باشد و

← که فریسیان ازمسیح می‌پرسندآیا باید به قیصرجزیه داد، مسیح می گوید:«سکه جزیه‌را به من بنمائید ایشان دیناری نزد وی آوردند. بدیشان گفت این صورت ورقم از آن کیست. بدو گفتند از آن قیصر. بدیشان گفت مال قیصر را بقیصر اداکنید ومال خدا را به خدا». نقل از کتاب مقدس، کتاب عهد جدید یعنی‌انجیل مقدس، انجیل متی، باب بیست و دوم شماره‌های ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲.

۴۸ــ رابرت‌بی. داونز: کتابهایی‌که دنیارا تغییر دادند،ترجمهٔ سیروس پرهام‌و... تهران شرکت سهامی‌کتابهای جیبی ۱۳۴۸، ص۱۲.

۴۹ــ ماکیاولی: شهریار، ترجمهٔ محمود محمود ــ تهران ۱۳۲۴،۱۳۶.ص.

نخستین بار با رشد بورژوازی در انگلستان و سپس درجاهای دیگر به سلطهٔ کلیسا پایان داده می‌شود. در «انقلاب انگلیس ۱۶۴۰» می‌خوانیم:

«اینك روشن است که انقلاب انگلیس در ۱۶۴۰ مانند انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹ مبارزه‌ای بر سرقدرت سیاسی، اقتصادی ودینی بود[۵۰]».

کشورهایی با ویژگی‌های ملی درقلمرو حاکمیت کلیسا وپاپ بنیان می‌گیرند. اعلام این حاکمیت تنها دربرابر کلیسا نیست بلکه هر یك از این کشور ـ ملت‌های نوخاسته دربرابر کشور ـ ملت‌های دیگر قدافراشته است و سرسختانه از خواست‌های ملی ویژهٔ خود پاسداری می‌کند همان‌گونه‌که عصر جدید، عصررهایی فرد ازفشار‌های گروهی است، به‌همان گونـه عصر آگاهی به شخصیت جمعـی و ملی است. یعنی بازگشت به اصالت فردی وشکل‌گرفتن کشورها با تثبیت زندگی گروهی متضاد نیست. پیوند فرد به کشور اورا ازگونه‌های پیوندهای کـوچك دیگر مانند قیدهای خانوادگی(به‌مفهوم کهن این واژه یعنـی خانوادهٔ بزرگ)، قبیله‌ای و محلـی رهایی می‌بخشد وفرد راآزادتر می‌کند. این کشورها که خودرا از سلطهٔ کلیسا رهاساخته‌اند و غیر دینی‌اند، پشتیبان شکوفایی استعدادهای فردی در درون مرزهـای خویش‌اند. یعنی چهار چوب ملی و کشور ازفرددربرابردیگرقدرت‌های دست وپاگیرپشتیبانی‌می‌کند.ویژگی‌های کشورهایی‌راکه‌درعصرجدیدپدیدمی‌آیند،می‌توانیم‌چنین کوتاه کنیم:

۱. کشور جانشین سازمان‌های اداری، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی فئودال می‌شود. قلمروکشور بسیار گسترده‌تر از قلمروکم وبیش تنگ جامعهٔ فئودال‌است.

۲. جنگ‌های سخت در قلمرو منطقه‌ای‌که در سوی تبدیل به‌یك‌کشور ـ ملت است وداعیهٔ‌کشورشدن دارد، میان شاه و فئودال‌ها درمی‌گیرد. شاه به‌نمایندگـی و پاسداری از خواست‌های ملی حاکمیت خودرا علیه فئودال‌ها کـه معرف و نمایندهٔ

---

۵۰ ـ هیل، کریستوفر: انقلاب انگلیس در ۱۶۴۰، ترجمهٔ علـی کشتگر، تهران انتشارات روزبهان ۱۳۵۷، ص۱۸.

حاکمیت منطقه‌ای و گروهی‌اند برقرارمی‌کند.

۳. بورژوازی تاجر پیشه در درهم شکستن حاکمیت فئودال یار و پشتیبان شاهان‌اند. شاه با یاوری این طبقهٔ جدید است که حاکمیت خودرا مستقرو حاکمیت فئودال‌را سرنگون می‌کند. بورژوازی بازرگان برای دارا شدن و اندوختن مال بیش‌تر به صلح و آرامش ومقررات حقوقی نیازمنداست. ازاین‌رو ساختن‌ارتش‌ملی برای سرکوبی فئودال‌ها و گردنکشان درونی وبرقراری‌نظم و آرامش وراندن‌تجاوز های بیرونی، ضروری می‌شود.

قوانین ومقررات‌حقوقی‌یکسان‌ویکدست بورژوازی‌بازرگان در سراسر کشور، جانشین عرف وعادات پراکنده و محلی جامعهٔ فئودال می‌گردد و از نظر اهمیت در بالای آنها قرارمی‌گیرد.

۴. آن چه به‌نام مرزهای طبیعی کشور نامیده می‌شود، گرفتن سرزمین های فئودال‌های درونی‌یا فئودال های کشورهای‌همسایه ویکی کردن این سرزمین‌ها است. یعنی کشور ملت مرزهای جغرافیایی فئودال‌را ویران ومرزهای خودرا در افق‌های دورتری‌پی‌ریزی می کند. حدطبیعی مرزهای یك کشور رابطهٔ تنگاتنگ‌باقدرت‌نظامی کشورهمسایه‌داردکه‌گسترش آنرا باز می‌دارد وبه‌نوبهٔ خودمرزهای طبیعی‌خویش‌را پی می‌افکند.

۵. بادرهم شکستن‌قدرت‌اقتصادی‌فئودالیسم وچگونگی رابطه‌های تولیدی‌اش، کشور تبدیل به‌واحد اقتصادی همگون می‌شود. پول واحد در درون مرزهای کشور ازمظاهر مسلم این اقتصاد ملی است. اگرقدرت متمرکزنوخاسته، مرزهای‌اقتصادی فئودال‌وامتیازهایش‌را درهم می‌شکند ودرهایش‌را به‌سوی کالاهای‌بورژوازی‌بازرگان باز می کند، درهای کشورش سرسختانه به‌روی کالاهای کشورهای خارجی بسته‌است.

۶. نتیجهٔ منطقی درهم شکستن قدرت های فئودال برقراری تمرکز شدید سیاسی واداری‌است. مظهر این تمرکز سلطنت و شاه است[۵۱].

۵۱ـ دربارهٔ اضمحلال فئودالیسم رپیدایی کشور ـ ملت از دو منبع ذیل استفاده ←

در دورهٔ فئودالیسم قدرت شاه کم وبیش همپایهٔ قدرت‌های فئودال بود، باپایان یافتن قدرت فئودال‌ها، قدرت شاه بسیار بـالا می‌رود وسلطنت موروثی ساده تبدیل به سلطنت با قدرت مطلق می‌شود. قدرت شاه حد وسامانی نمی‌شناسد وبه هیچ‌روی پاسخگو ومسئول تصمیم‌ها وکارهایش در برابر یك مقام زمینی نیست. از این جا به ریشهٔ نظریهٔ مهمی که در ایـن دوره از منشاء سلطنت هست پی می‌بریم که می‌گوید «سلطنت موهبتی است خدایی وشاه مقـام مقدسی است». اگر شاه هنگام به سلطنت رسیدن دربرابر پاپ یا نمایندگان او سوگند وفاداری به خدا یاد می‌کند به این معنی نیست که در برابر کلیسا مسؤولیت دارد بلکه فقط در برابر خدا و وجدانش مسئـول است. بـا این وصف شماری از نظریه پردازان سیاسی عصرجدید مثـل ژان بدن[۵۲] اصولی برای کشورداری نام می‌برند که شاه باید آن‌ها را درعمل رعایت کنـد. این اصول درتاریخ اندیشهٔسیاسی به‌نام «قوانین اساسی سلطنت مطلقه» مشهورشده است، در شمار این اصول میان اندیشمندان سیاسی اتفاق دید نیست. مهم ترین این اصول چنین است:

→شده است.

الف ـ بلوخ، مارك: جامعهٔ فئودالی، ترجمهٔ بهزاد باشی ـ تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۳ دوجلد، ۵۰۳ ص و۳۶۳ ص.

b – HAUSSER, Henri et Augustin RENAUDET. les debuts de l'âge modérne Collection, Peuples et civilisations, t. 8. 4éme Edi– tion, P.U.F. 1956, PP. 1–73.

همچنین نك به موریس داب: «انحطاط فئودالیسم در اروپا» ترجمهٔ ایرج مهدویان ـ انتشارات بامداد، چ دوم، ۱۳۵۵، ۶۷ ص و «تاریخ قرون وسطی» تألیف کاسمیلسکی، ترجمهٔ صادق انصاری ومحمدباقرمؤمنی ـ انتشارات سازمان نشراندیشه، چ چهارم ۳۵۳، ۴+۲۹۳ ص.

۵۲ـ درزمینهٔ نظریه‌ها واندیشهٔسیاسی ژان‌بدن ن. ك. به: جونز، و. ت: خداوندان اندیشهٔ سیاسی، ترجمهٔ علی رامین ـ تهران، انتشارات امیرکبیر۱۳۶۳، جلد دوم، قسمت اول، صفحات ۵۹ تا ۱۰۴.

سلطنت باید در خانوادهٔ شاه وقت باقی بماند وتنها پسر ارشد پادشاه جانشین پدرفقید می‌تواند باشد، شاه نمی‌تواند قسمتی ازخاك کشوررا به‌دیگران واگذارکند، شاه نمی‌تواند درصورت نداشتن فرزند ذکور،کسی را به فرزندخواندگی بپذیرد وسلطنت را به او انتقال دهد.

ولی ژان بدن تنها معتقد به یك اصل به عنوان قانون اساسی است:

اصل حاکمیت مطلق شاه و دیگر اصول را در ردیف اصول مبنی بر عرف وعادات می‌داند[۵۳].

۸۹. سوم: تشکیل کشور ـ ملت، تصویر کوتاهی که ازتحول فئودالیسم وتشکیل کشورـ ملت و پیدایی سلطنت مطلقه ترسیم شده است در همه جا چنین نیست. این دگرگونی درپاره‌ای از کشورها تندتر ودرکشورهای دیگر کندتربوده است. چنان‌که این دگرگونی در فرانسه تندتر و زودتر از دیگر کشورها بود. درپایان سدهٔ پانزده و آغاز سدهٔ شانزده،کشورهای سلطنتی‌ای که نـام می‌بریم تشکیل شده‌اند: فلامـاندـ بورگونی، اتریش وامپراطوری‌مقدس (مرکب ازکشورهای بوهم، لوکزامبورگ، آلمان و مجارستان) فرانسه، انگلستان، اسکاتلند، اسپانیا، پرتغـال، اسکاندیناوی، لهستان، لیتوانی، ایتالیا وسوییس.

کشورهایی که نطفهٔ آن‌ها در نخستین سال‌هـای عصرجدید بسته می‌شود، در آینده به همان صورت نمی‌ماند و در وضع سیاسی وجغرافیایی آن‌ها دگرگونی‌های بسیار پیدا می‌شود. چنان‌که فلاماند باقسمتی از بورگونی،کشور بلژیك را به‌وجود می‌آورد وقسمت دیگرآن به فرانسه پیـوسته می‌شود، اتریش و امپراطوری مقدس تجزیه وکشورهای‌مستقلی ازآن‌ساخته می‌شود، فرانسه وانگلستان‌بزرگ‌ترمی‌شوند، اسکاندیناوی تقسیم می‌شود به همین‌گونه در وضع دیگرکشورها و به طورکلی در

ن. ك. به:

53_ PRELOT, Marcel: Histoire des ideés Politiques 3eme Edition PARIS, Dalloz. 1966, PP. 244_246 et, PP. 274_287.

اروپا دگرگونی‌های ژرف پدید می‌آید[۵۴].

۹۰. چهارم: انقلاب کبیر وزمان معاصر، باانقلاب کبیرفرانسه(۱۷۸۹)زمان معاصرمی‌آغازد[۵۵]. انقلاب کبیر فرانسه وپی‌آمدهای آن درچهارچوب مرزهای فرانسه نمی‌ماند. این انقلاب که برای برقراری وگسترش آزادی، دموکراسی وازمیان‌بردن امتیازهای اشراف وکلیسا درفرانسه درگرفت وشعار اصلی آن برابری وبرادری همهٔ کسان و ملت‌هـا است، به‌زودی ابزاری برای فرانسه این قدرت اروپـایی متجاوز می‌شود وبه‌جهانگشایی دست می‌یازد. پاسداران‌انقلاب این‌تجاوزهارا معلول وجود ضد انقلاب درونی-بیرونی وحملات آنها می‌دانند و با این استدلال تجاوزهای‌شان را برحق می‌نمایـانند. ولی این استدلال پاره‌ای از حقیقت را در بر دارد و نه تمام آن را، چون سپاه ناپلئون تنها برای پاسخ به متجاوز نیست که از اسپانیا تا درهٔ نیل را زیر پا می‌گذارد بلکه خود عـامل تجاوزهای تازه‌ای است. امـروز مورخان این تجاوزها را بیش‌تر معلـول توسعه طلبی و بازارجویی آزمندانهٔ بورژوازی بازرگان و نیمه صنعتی از یك سو و افـزایش تند جمعیت فرانسه درآن زمان از سوی دیگر می‌دانند[۵۶].

امپراطوری بزرگی که ارتش انقلاب به‌رهبری ناپلئون بناکرده‌بود در واترلو فرو می‌ریزد و در کنگرهٔ ویـن (۱۸۱۵) فاتحان در بـارهٔ سرنوشت این امپراطوری تصمیم می‌گیرند. کشورهای تازه‌ای با ناسیونـالیسم شدید ملهم از انقلاب در عرصهٔ

۵۴- برای آگاهی بیش‌تر ن. ك. به:

HAUSSER, Henri et Augustin, RENAUDFT, op cit PP. 1-37.

۵۵- دربارهٔ انقلاب فرانسه و اندیشه‌های انقلابی این انقلاب ن. ك. به: دورانت، ویل: روسو و انقلاب، ترجمهٔ ضیاء الدین طباطبائی - تهـران انتشارات اقبال، دو جلد، ۱۳۵۸ و۱۳۵۹ دوجلد ۱۱۲+۱۵۸۱ ص، مصور.

۵۶- بوتول، گاستون: ناپلئون، «خداوندجنگ»، ترجمهٔ عبدالحسین نیك گهر- نامهٔ علوم اجتماعی، دورهٔ ۱، ش ۳، بهمن ۱۳۴۸.

سیاست اروپا پدیدار می‌شوند.

۹۱. پنجم: دستآورد انقلاب کبیر فرانسه، با انقلاب کبیر فرانسه دوره‌ای پایان می‌یابد وزمان تازه‌ای آغاز می‌گردد که اصول ومفهوم‌های تازه‌ای به‌همراه دارد. مهم‌ترین این اصول اعلام آزادی وبرابری همهٔ مردم است. امکان تحقق این آزادی وبرابری تنها باقوانینی است که بوسیلهٔ ارادهٔ عمومی انشاء می‌شود. رهبران انقلاب به ژرفا تحت تأثیر نوشته‌ها وافکار منتسکیو[۵۷] وژان ژاك روسو قرار دارند. «روح‌القوانین» منتسکیو و «قرارداد اجتماعی»[۵۸] را همهٔ رهبران و اغلب مردم خوانده‌اند وهمگان چنین می‌پندارند که باوضع قانون وحکومت آن، تمام بی‌عدالتی‌ها ریشه‌کن خواهد شد، قانونی که ریشهٔ آن در ارادهٔ عمومی است. ولی همهٔ دشواری مسئله شناختن چبود ارادهٔ عمومی و همگان است. ارادهٔ عمومی نه جمع اراده‌های همهٔ کسان و نه جمع ارادهٔ اکثریت است. به عقیدهٔ همهٔ مفسران سیاسی ارادهٔ عمومی مورد بحث «روسو» گنگ و مرموز است وبه همین جهت می‌تواند به صورت‌های مختلف تصویر وتنظیم شود. زیرا چگونگی تبیین وتظاهر این ارادهٔ عمومی درآثار «روسو» روشن نیست. درست است که «روسو» در اساس ترتیب نمایندگی را پدیدار واقعی ارادهٔ عمومی نمی‌داند، در عین حال می‌پذیرد که مراجعه به افکار عمومی در هرمورد وبرای هرمسئله به ویژه در کشورهای بزرگ وپرجمعیت شدنی نیست. با پروا به این دشواری عملی، انتخابات و نمایندگی را به عنوان راه حل ممکن می پذیرد. گنگ و مبهم بودن ارادهٔ عمومی یا همگانی و نحوهٔ تبیین آن بهانه‌ای شده است که خود کامگان وآزاد منشان از آن به ارادهٔ خود تعبیر و تفسیر کنند. هنگام انقلاب کبیر فرانسه، رهبران انقلاب چندین بار چگونگی تحقق حاکمیت ارادهٔ عمومی را تغییر داده اند و

۵۷- برای آگاهی بیش‌تر ن. ك. به: منتسکیو، شارل‌لوئی دوسکندا: روح‌القوانین ترجمهٔ علی اکبر مهتدی، چاپ چهارم، تهران اقبال، ۱۳۳۹.

۵۸- برای آگاهی بیش‌تر ن. ك. به: روسو، ژان ژاك ـ قرارداد اجتماعی ـ ترجمهٔ غلامحسین زیرك زاده، تهران انتشارات سهامی چهر، چ ششم، ۱۳۵۵.

می‌توان گفت هیچ‌گاه در عمل ارادهٔ عمومی جمع ارادهٔ یك‌یك شهروندان نبوده است و این به دو دلیل: ۱ــ مفهوم ارادهٔ عمومی، مفهوم گنگی است، ۲ــ مهم‌تر آن که بورژوازی تازه به قدرت رسیده از شرکت همهٔ شهروندان در زندگی سیاسی و اجتماعی هراس دارد، پس باید به سود خود ارادهٔ عمومی را تفسیر کند و از این‌جا مفهوم ملت که یك مفهوم انتزاعی وتجریدی است، جانشین مفهوم مردم می‌شود. یعنی ارادهٔ عمومی نمی‌تواند جمع اراده‌های یك‌یك شهروندان باشد. از این رو است که مادهٔ ۳ «اعلامیهٔ حقوق بشر وشهروند ۱۷۸۹»، اعلام می‌دارد: «تمام حاکمیت ناشی ازملت است...»

ولی این اعلامیه روشن نمی‌کند که حقوق بشر و شهروندی از آن چه کسانی است و بی‌گمان این ابهام عمدی بوده است. زیرا همین سکوت محتاطانه برای نویسندگان قانون اساسی ۱۷۹۱ راه می‌گشاید که شهروندان را به فعال و غیرفعال تقسیم کنند و حق رأی را تنها برای شهروندان فعال بشناسند. شهروند فعال شهروندی است که برابر درآمد سه روز خود، مالیات می‌پردازد. با این قانون از ۲۴ میلیون نفر جمعیت آن روز فرانسه در حدود چهار میلیون نفر شهروند فعّالند و در حدود سه میلیون نفر غیرفعال. عمر این قانون اساسی کوتاه است و دو سال بعد، یعنی در ژوئن ۱۷۹۳، قانون اساسی دیگری جانشین آن شد که قانون اساسی نخستین جمهوری فرانسه است و «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» تازه‌ای به همراه دارد. مادهٔ ۲۵ این اعلامیه اعلام می‌دارد: «حاکمیت ناشی از مردم است...»، یعنی این اعلامیه کلمهٔ مردم را جانشین واژهٔ ملت اعلامیهٔ ۱۷۸۹ می‌کند. مفهوم مردم روشن‌تر از مفهوم ملت و همچنین پیروزی بزرگی برای اندیشه‌های روسو است. نتیجهٔ منطقی پذیرفتن مفهوم مردم به جای مفهوم ملت، قبول شرکت بی قید وشرط همهٔ شهروندان در حاکمیت است. یعنی نه تنها همهٔ مردان بلکه در پاره‌ای از شهرها زنان و کودکان نیز در انتخابات شرکت می‌کنند ولی چون ترتیب رأی‌گیری آشکارا و گروهی است، پس دور از خطر نیست. خطر به این معنی که چون رای دادن آشکار است گروه‌های

گونه‌گون برای پیروزی نامزدهای انتخاباتی‌شان فعالیت می‌کنند و این فعالیت‌ها گاهی به زد و خوردهای خونین می‌انجامد و شرکت در انتخابات هراسناك است. نتیجه این‌که از هفت میلیون نفری که درآن روز می‌توانند رأی دهند، تنها دومیلیون در انتخابات شرکت می‌کنند[۵۹]. بسیار زود شرکت همهٔ مردم در انتخابات منتفی می‌شود ولی نه به این علت که انتخابات همراه با درگیری‌ها است، بلکه به این دلیل که شرکت همهٔمردم درانتخابات برای‌حاکمیت آنانی که قدرت‌را به‌دست‌گرفته‌اند، هراس انگیز است. ازاین‌رو با وضع قانون تازه حاکمیت را از مردم‌گرفته وبه‌ملت واگذار می‌کنند. نتیجه این‌که تا سال ۱۹۴۶ ، یعنی سال تصویب قانون اساسی جمهوری چهارم، همهٔ مردم اعم از زن ومرد درحاکمیت شرکت داده نمی‌شوند، یعنی حق رأی ندارند[۶۰]. درتمام این دوره صاحب‌نظران بورژوازی بی‌این‌که اصل حاکمیت ملی را انکارکنند، سهیم شدن در اعمال حاکمیت را حق همهٔ افراد نمی‌دانند بلکه آن را تکلیفی می‌دانندکه ملت اعمال آن را به‌برخی ازمردم یا شهروندان خود واگذار می‌کند. یعنی مفهوم ملت بیش از پیش تبدیل به یك مفهوم انتزاعی و گنگ می‌گردد. ولی بی‌گمان و بی‌تردید در تمام درازای سدهٔ نوزده وآغاز قرن بیستم «اعلامیهٔ حقوق بشر و شهروند» ۱۷۸۹ فرانسه بیش از هرنوشتهٔ سیاسی دیگر

۵۹ـ برای آگاهی بیش‌تر ن. ك به:

Notes et Etudes Documentaires : la France et les Droits de l,homme. No. 3481, 15 Avril 1968.

۶۰ـ فکرشرکت ندادن همهٔ مردم درحاکمیت ملی و محروم‌کردن عده‌ای از رأی دادن درایران بی‌سابقه نیست ودرنظامنامهٔ انتخابات دودرجه‌ای، مصوب ۱۲جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ قمری مطابق با ۱۰ سرطان ۱۲۸۸ خورشیدی نیز دیده می‌شود. به موجب این نظامنامه‌کسانی حق رأی دارندکه معادل ۲۵۰ تومان علاقه ویا ۵۰ تومان درآمد سالانه داشته باشند یا این‌که ده تومان در سال مالیات بپردازند. ن. ك. به: قاسم زاده «حقوق اساسی»، انتشارات دانشگاه تهران، چ ششم ۱۳۳۴، ص ۲۷۶.

مورد تأیید، تمجید و تقلید ملت‌ها و قوم‌های دیگر قرار گرفته است. تنها به این علت که این اعلامیه بی‌نگاه به‌زمان ومکان نوشته شده وهمین حالت عام و کلی و انتزاعی آن، امکان داده است که همهٔ کسان، مردم و اقوام تشنهٔ آزادی بدان استناد جویند و دارندگان قدرت نیز می‌توانستند آن را به سود خود تعبیر وتفسیر کنند.

۹۲. ششم: انقلاب و ناسیونالیسم، انقلاب کبیر فرانسه افکار ناسیونالیستی را به تمام اروپا وازآن‌جا به جاهای دیگر دنیاگسترش می‌دهد ولی ناسیونالیسم غیر اروپایی به استثنای آمریکای شمالی که در واقع دنبالهٔ اروپاست وتا حدودی ژاپون، ناسیونالیسم دیررس است. یعنی ناسیونالیسمی است که در جریان نبرد با استعمار و امپریالیسم اروپایی شکل می‌گیرد. ناسیونالیسم اروپایی که پا به پای بورژوازی جان می‌گیرد به‌تندی تغییرماهیت می‌دهد وتبدیل به‌امپریالیسم[۶۱] می‌شود. بورژوازی‌صنعتی که توانسته است مرزهای فئودالیسم را درهم شکند، دیگربه مرزهای ملی خود قانع نیست و برای تولید وفروش فرآورده‌های کارخانه‌های خود نیاز به بازارهای جهانی ومواد خام دارد وبه جهانگشایی دست می‌یازد. درآغازسدهٔ بیستم، اغلب کشورهای آسیایی، آفریقایی، آمریکای لاتین و استرالیا، استقلال خود را از دست می‌دهند و زیرسلطهٔ استعمار کشورهای صنعتی اروپای غربی قرار می‌گیرند.

۹۳. هفتم: دموکراسی سیاسی، نظام سیاسی‌ای که بورژوازی بـا درهم شکستن فئودالیسم جانشین آن می‌سازد، «دموکراسی سیاسی» است. تحقق آن ازراه استقرار مجالس مقننه است که اعضای آن ازطرف ملت تعیین می‌شوند. یعنی به این ترتیب حاکمیت سیاسی بـاید ناشی از ملت باشد. به زبان دیگرجملهٔ معروف «تمام قوا ناشی از ملت است» که امـروز درقوانین اساسی همهٔ کشورها دیده می‌شود، بیان

۶۱ـ امپریالیسم دراین جا به مفهوم مارکسیستی این واژه که اغلب به مرحلهٔ تکامل ورشد سرمایه‌داری گفته‌می‌شود نیست، بلکه به‌مرحلهٔ جهانگشایی واستعمارگرانهٔ کشورهای سرمایه داری اروپـایی اطلاق می‌شودکه ریشهٔ آن به زمان نخست وزیری دیزرائیلی در انگلستان می‌رسد ودورهٔ جهانگشایی سال‌های (۱۹۱۴ـ۱۸۸۰) است.

دگرگونی سیاسی این دوره است. دگرگونی سیاسی تنها در وجود مجالس مقننه و قوانین اساسی خلاصه نمی‌شود، بلکه همراه بارشد بورژوازی برای انجام انتخابات، حزب‌ها و گروه‌های سیاسی نیز پدید آمده و گسترش می‌یابند. همچنین سندیکا و انجمن‌ها وجمعیت‌های گونه‌گون که کانون‌هایی‌اند برای تضمین آزادی‌های سیاسی، عمومی وفردی، شکل می‌گیرند ونیرومند می‌شوند.

باپیدایی بورژوازی صنعتی وچگونگی تولید جدید ورژیم سیاسی‌اش تقسیم گذشتهٔ جهان برحسب دین‌ها تغییر می‌کند. کشورهای جهان در آغاز سدهٔ بیستم به‌دو گروه کشورهای صنعتی با نظام‌های سیاسی کم وبیش دموکراسی و کشورهای عقب‌مانده با نظام‌های سیاسی استبدادی کم وبیش خشن تقسیم می‌شوند.

ناسیونالیسم بورژوازی که مبدل به امپریالیسم شده است با ابزارهای نظامی سیاسی و اقتصادی فراوانی که دارد کشورهای مستعمره را بیش از پیش به واپس‌ماندگی و استبداد محکوم می‌کند. بی این‌که کل فضا و محیط سیاسی و اجتماعی آمادهٔ پذیرفتن استبداد این کشورها را از یاد برده باشیم. هراندازه که سرمایه‌داری می‌تواند نظام‌اقتصادی وسیاسی‌اش‌را استوارتر کند به‌همان‌نسبت تحسین برگزیدگان وروشنفکران کشورهای عقب مانده را نیز برمی‌انگیزد وبرای آنان سرمشق ونمونهٔ مطلوبی می‌گردد تاکشور خود را با تقلید از این نمونه‌ها از عقب ماندگی و استبداد رهایی بخشند.

۹۴. هشتم: **انقلاب اکتبر**، ازسال ۱۹۱۷ یعنی باانقلاب اکتبر درشوروی، نمونهٔ سیاسی، اقتصادی واجتماعی تازه‌ای درعرصهٔ جهان پیدا می‌شود. نظام سیاسی تازه یعنی سوسیالیسم برای خود رسالت تاریخی می‌شناسد و مدعی است که بهترین نظام اقتصادی، اجتماعی وسیاسی‌را درنقطه‌ای ازجهان مستقرساخته است ومی‌کوشد تمام اتحادها وتضادهای گذشته را درهم ریخته وپیوندها وارزش‌های تازه‌ای جانشین آن کند. با شکست فاشیسم و نازیسم در جنگ جهانی دوم (۴۵ - ۱۹۳۹) قدرت جبههٔ سوسیالیسم فزونی می‌یابد و نظام سوسیالیستی وسرمایه‌داری در برابرهم صف-

آرایی می‌کنند. درپیدایی دو جبههٔ تازه عوامل دین، زبان ونژاد، کم اثروشاید گاهی بی اثر بوده، درعوض خواست‌های اقتصادی، فرهنگی و مرام ومسلك عوامل تعیین کننده‌اند. کوبای کاتولیك، آلبانی مسلمان وویتنام بودایی که از نظر جغرافیایی باهم فاصلهٔ بسیار زیادی دارند و ازنظر گذشتهٔ تاریخی و فرهنگی از یك دیگـر متمایزند نظام سوسیالیستی‌را پذیرفته‌اند. ترکیهٔ مسلمان، یونـان ارتدکس، ایتالیای کاتولیك و نروژپروتستان نظام سیاسی واقتصـادی دنیای غرب‌را پذیرفته‌اند. همهٔ این گروه‌بندی‌ها درچارچوب کشور وبرای حفظ منافع ملی یا به‌ظاهر ملی و در واقع طبقاتی صورت گرفته است.

۹۵. نهم: کشورهای جهان سوم، شایستهٔ یاد آوری است که کشورهای در حال رشد امروزی به‌علت‌استعمار زدگی ـ که میان عوامل‌دیگر، مهم‌ترین‌عامل‌عقب‌ماندگی این کشورها است ـ نتوانستند به هنگام صنعتی شوند وقدرت‌هـای فئودال و صاحبان تیول‌را دردرون درهم شکسته، همزمان باکشورهای اروپایی، صنعتی گردند وبه‌آگاهی ملی دست‌یابند. این آگاهی ملی درسیرمبارزهٔ مردم کشورهـای مستعمره برای کسب استقلال مجدد شکل وقوام می‌گیرد. ادعای استعمارگر کـه اگر مانبودیم این کشورها به تمدن جدید دست نمی‌یافتند و وحدت ملی‌آنها عملـی نمی‌شد،واهی است. **آلبرممی** به این ادعا به خوبی پاسخ داده است:

«همیشه گفته می‌شود دستگاه استعمار آفرینندهٔ حس آگاهی‌ملی‌زودرس نزد استعمارزدگان است. در حالی که باید گفت: در اثر استعمار این احساس به‌سستی می‌گراید، واستعمار زده ازشرایط واقعی ملت گرایی، به‌مفهوم امروزی آن دورمی ماند.

آیا براستی می‌توان این‌را اتفاق نامیدکـه استعمار زدگـان همواره آخرین افرادی هستندکه به آگاهی می‌رسند؟»[۶۲].

۶۲ـ ممی، آلبر: چهرهٔ استعمارگر،چهرهٔ استعمارزده، ترجمهٔ هما ناطق ـ انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۴۹، ص۱۱۶.

اهمیت دولت به عنوان مهم‌ترین سازمـان سیاسی واداری کشور ـ ملت، در تشکیل ملت وتقویت احساسات ملـی در همه‌جا یکسان نبوده است. در کشورهای صنعتی غربی کشور ـ ملت به‌مفهوم امروزی آن پس ازپیدایی ملت بنیان می گیردو به نوبهٔ خود در رشد وتقویت ملیت مؤثر بوده‌است. در اغلب کشور هـای در حال توسعه که بیش‌تر آن‌هـا درگذشته مستعمره بوده‌اند و تازه به استقلال رسیده‌اند ـ کشور ـ دولت پیش ازتشکیل وتثبیت ارکان ملیت مستقر شده است. دراین کشورها تضادهای محلی، قومی و فرهنگی هنوز بسیار نیرومند است وبه‌علت وجـود همین تضادها، احساس بستگی به‌گروه‌های کوچك‌قوی‌تر است تا احساس پیوند به‌اجتماع بزرگ (کشور ـ ملت). مسلم یکی ازوظیفه‌ها و هدف‌های مهم وفوری دولت‌ها در کشورهای تازه به استقلال رسیده ساختن ملت است،برای تحقق این هدف دولت‌ها باید فرهنگ، زبان، اقتصاد وآداب و رسوم قبیله‌ای و محلـی‌راکه دست وپاگیرند، به وسیلهٔ فرهنگ، زبان، اقتصاد و قوانین‌ملی جای‌گزین کنند. یعنی‌همان راه وروشی که بورژوازی بازرگانی ـ صنعتی در اروپا علیه فئودالیسم بکاربست تا یك دولت ملی پدید آورد [۶۳].

۹۶.پ : پایه‌های تشکیل دهندهٔ ملت ، عنصرهایی که‌دردرازای تاریخ‌در پیدایی ملت دست اندرکاربوده است پیچیده ونا روشن است وبه‌این دلیل، نظریه‌ها ومفهوم‌هایی که در سدهٔ نوزدهم برای تبیین پایه‌های تشکیل دهندهٔ ملت عرضه شده، فراوان است ومیان‌آن‌ها، نظریه‌های آلمانی وفرانسوی مشهورتراست.

---

۶۳ ـ امروز درجهان ناسیونالیسم دوجهت کم‌وبیش متضادی‌را می‌پیماید : ۱ـ در کشورهایی که‌در گذشته مستعمره بودند وتازه به‌استقلال‌رسیده‌اند. این‌کشورها برای‌پیش‌بردبرنامه‌های اقتصادی، اجتمـاعی، وسیاسی‌شان فوق‌العاده به‌حاکمیت ملـی‌خود اهمیت می‌دهند و در تقویت احساسات ملی بسیارمی‌کوشند، ۲ـ ولی درکشورهـای‌کهن صنعتی، مثل اروپای غربی‌نطفه‌های‌تضعیف‌ملت به‌منظور برقراری جوامع بزرگ‌تر بسته شده‌است، بازارمشترك اروپایی می‌تواندمثالی در این زمینه باشد.

۹۷. یکم : نظریهٔ آلمانی ملت، اساس وبن این نظریه بریکی بودن ملت‌و نژاد است ومی‌گوید نژادها بنیان ملت است. با این که‌این نظریه به نظریهٔ آلمانی شناخته شده‌است نخستین پایه‌گـذاران‌آن دونفر فرانسوی به نام گوبینو[۶۴] و واشر دولاپوژ[۶۵]بوده‌اند. نظریه‌های این‌دونفررا یك انگلیسی هوستون استوارت‌چمبرلن[۶۶] که سپس تابعیت آلمانی‌را می‌پذیرد ، درآلمان ترویج وتبلیغ می کند وبه‌طوررسمی تا سال ۱۹۴۵ در آن‌جا به‌مردم‌آموزش داده می‌شد. برطبق این نظریه میان نژادهای بشری سلسله مراتب هست و به شکل هرم در بالا وپایین یك دیگـر قـرارگرفته‌اند. در قلهٔ این هرم نژاد آریایی ناب است ونژادهـای رنگین و دو رگـه در این سلسله مراتب در پایهٔ هرم قرار دارد. نژاد آریایی نـاب که از روزگـار کهن تا به امروز پاکی خود را حفظ کرده، نژاد ژرمن یا آلمانی است‌که ملت آلمان‌را پدید آورده است. چنان‌که می‌بینیم این نظریه را هیتلر رهبر ناسیونال سوسیالیسم آلمان نساخته، بلکه پیش از او نیز بوده است و هیتلر از این نظریه بهره‌گرفته وآن‌را پایهٔ ناسیونال سوسیالیسم قرار می‌دهدکه تمام مردم آلمان‌را در بر می‌گیرد. ملت در جهان نگری ناسیونال سوسیالیسم، درواقـع یك اجتمـاع قبیله‌ای است که دارای خون، زبان و سرزمین مشترك است و این نظریـهٔ قبیله‌ای یا فئودال‌را نظـریه پردازان ناسیونال سوسیالیسم تا به حد یك ملت به مفهوم امروزی گسترش داده و آن‌را با ملت آلمان در سدهٔ بیستم یکـی دانسته‌اند. با این دید همهٔ آلمانـی ها یا نژاد آلمانـی در یك قلمرو سیاسی ویژه زندگی نمی‌کنند بلکه در چندین سرزمین پراکنده‌اند. این نظریهٔ نژادی به قلمرو سیاسی آلمان نیز بسنده نمی‌کرد بلکه داعیه داشت که تمام مردمی‌را که آلمانی زبان‌اند و خون آریایی در رگ‌های آنان جاری است، زیر فرماندهـی یك دولت در آید که مرکز آن در آلمان خواهد بود وپیشوای آلمان (هیتلر)رهبری این ملت برگزیده‌را خواهد داشت‌ومظهر ومفسر ارادهٔ‌آن قوم و مردم[۶۷]خواهدبود.

---

64 – GOBINEAU. 65– VAGHER de LAPOUGE.

66– HOUSTON STEWART CHABMBERLAIN.

به این نظریه انتقادهــای فراوانی وارد شده است: ۱ــ مفهــوم نژاد، مفهوم گنگ و ناروشنی است و به علت آمیزش هایی کــه در سراسر تــاریخ میان قوم و قبیله های گونه‌گون بوده است ، هیچ نژادی نمی‌تواند داعیهٔ پاك و ناب بودن داشته باشد و ملت‌های امروزی حاصل برخوردها و ترکیب نژاد های گونه‌گون‌اند. ۲ ـ همهٔ مردمی که به یك زبان سخن می گویند یك ملت‌را تشکیل نمــی‌دهند. مثال‌ها در این زمینه کم نیست درفرانسه‌وبلژیك به‌یك‌زبان‌حرف‌می‌زنند ولی‌یك‌ملت‌نیستند، همچنین در آلمان واتریش. سخن گفتن به چند زبان نیزمنتهی به تشکیل چند ملت نمی‌شود. می‌دانیم که در کشور سوییس به سه زبان آلمانی، ایتالیایی وفرانسه سخن می گویند ولی همهٔ سوییسی‌ها خود را از یك ملت می‌دانند . ۳ ــ همچنین همهٔ آنانی که در یك قلمرو سیاسی ویژه یا خاك زندگــی مــی کنند همیشه یك ملت نیستند و این امر بیش‌تر در کشورهای فدرال راست است. چنان‌که همه مردمی که در شوروی زندگی می کنند شهروندان شوروی‌اند ولی از یك ملت نیستند وشوروی به ادعــای قانون اساسی‌اش یك کشور چند ملیتی است.

واقعیت این است که‌نظریهٔ‌نژادی ملت بیش‌تر درخدمت‌هدف‌های‌سیاسی‌بوده تا تبیین یك حقیقت تاریخی وعلمی‌وازدید مردم شناسان وزیست شناسان این نظریه بکلی‌بی‌پایه است. می‌دانیم‌چگونه درعمل‌نظریهٔ‌نژادی ملت‌تبدیل‌به‌یك‌سیاست‌جنگ‌جویانه‌وجهان‌گشایی گردیدو بی گمان‌این نظریهٔ‌یکی‌ازدست‌آویزهای جنگ‌جهانی‌دوم است‌و آلمان‌هیتلری‌نه تنها مردم و کشورهای‌آلمانی زبان‌غیرآلمانی‌رازیر انقیادوسلطهٔ خودمی گیردبلکه‌این‌توسعه‌طلبی و تجاوزات‌به‌دیگر کشورهانیز گسترش‌داده‌می‌شود[۶۸].

۶۷ ــ واژه‌ای که درزبان‌آلمانی به جای ملت به‌کارمی‌برند: volk است که‌بیش‌تر مفهوم قوم ومردم‌را می‌رساند.

۶۸ ــ برای‌آگاهی بیش‌تر ن.ك. بهٔ :

الف ــ شایرر، ویلیام : ظهور و سقوط رایش سوم، ترجمهٔ‌کاوه دهگــان ــ تهران ـــ

۹۸. دوم : نظریهٔ فرانسوی ملت، متفکران وصاحب‌نظران فرانسوی تأثیر انگیزه‌های گونه‌گون را در تشکیل ملت انکار نمی‌کنند واهمیت نژاد، زبان، مذهب و دیگر مشخصات قومی رانادیده نمی‌گیرند، ولی این عوامل را برای تشکیل ملت بسنده نمی‌دانند. اینان برای تشکیل ملت وپیدایی احساسات‌ملی، عامل‌های تاریخی، اقتصادی و معنوی را نیز لازم می‌دانند و می‌گویند زندگی مردم با هم ازگذشته‌های دور، خاطره‌های مشترکی‌پدید می‌آورد که همگان بدان دلبسته می‌شوند. جنگ‌ها، شکست‌ها، پیروزی‌ها، خوشبختی‌ها، تیره روزی‌ها و رویدادهای آمیخته به اندوه و شادی‌ها، یادگارهای زندگی گروهی یك‌توده را تشکیل‌می‌دهد وپیوندهای اقتصادی وخواست‌های جمعی مردمی‌که با هم زندگی می‌کنند عامل پیوند دهندهٔ دیگراست. آرمان‌ها، اعتقادها وفرهنگ مشترك انگیزه‌هایی‌اندکه‌کنش و واکنش‌های کم وبیش یکسانی را نسبت بـه زندگی و روی دادهای آن موجب می‌شود . انگیزهٔ معنوی به همراه عوامل مـادی این احساس را درکسان برمی‌انگیزدکه در درون یك اجتماع کم وبیش بسته زندگی می‌کنند واین اجتماع بسته دربرابر دیگرجامعه‌های ملی قرار گرفته است. یعنی این احساس تعلق بـه یك جامعهٔ معین‌که متمایز از جوامع دیگر است، پایه واساس‌ملت درروزگار ماماست[۶۹].

→ انتشارات پیك دانش، ۱۳۶۳، دوجلد، ۱۰۷۸ ص.

ب ـ صد سند از آلمان هیتلری. گزیده‌ای ازکتاب رسمی سفیدآلمان، ترجمهٔ محمد توکل ـ تهران نشرنقره، پاییز۱۳۶۳، ۳۷۱ ص.

۶۹ـ برخی از نویسندگان ایران به اهمیت عوامل معنوی درتشکیل ملت و تقویت احساسات ملی پروا داشته‌اند. محمدعلی فروغی‌که ازمتفکران ومردان‌سیاسی نامی معاصر ایران است در یکی از مقاله‌های خود: «ایران را چرا باید دوست داشت» عوامل معنوی که افراد را به هم پیوند می‌دهد و احساس همبستگی درآنان ایجاد می‌کند اساس ملیت دانسته است. ن. ك. بـه: مقالات فروغی، ص‌ص ۲۵۲ ـ ۲۴۳ انتشارات یغماء جلد اول ۱۳۵۳. همچنین برای آگاهی بیش‌تر از عناصر تشکیل دهندهٔ ملت نگاه‌کنید به: اورول، جرج: دربارهٔ ناسیونالیسم ترجمهٔ عبدالحسین آل رسول ـ جهان نو۱۳۴۶ ش ۵ و۶ ص ـ

۹۹. سوم: حق حاکمیت ملی، مسئلهٔ مهمی که بحث ملیت برمی‌انگیزد، دانستن این نکته است: آیا هر اجتماع انسانی که پایه‌های تشکیل ملت در آن گرد آمده است حق دارد که به‌حاکمیت ملی دست یابد؟ به زبان دیگر آیا می‌تواند تبدیل به‌کشور-ملت‌گردد ودارای استقلال سیاسی شود؟ پاسخ این پرسش آسان نیست. چون گوهر ناسیونالیسم سیاسی است و حل هر مسئلهٔ سیاسی بستگی به سبب‌های گونه‌گون دارد که تعادل و برخورد نیروها از مهم‌ترین آنها است. زیرا می‌دانیم که تشکیل وپیدایی کشور-ملت‌های تازه به درستی ومسلماً یعنی تجزیهٔ کشور-ملت‌های موجود و جا به جاکردن مرزهای بین ملل شناخته شده، که‌تنها با جنگ‌های درونی یاجنگ میان کشورها می‌تواند شدنی‌باشد وگرنه درموقعیت‌های‌عادی هیچ کشوری خود نمی‌خواهد تجزیه شود. در زمان‌هایی سبب‌های سیاسی، جغرافیایی واقتصادی مساعد امکان داد تامردمی که عناصرتشکیل دهندهٔ ملت‌را دارا بودند به‌حاکمیت‌ملی دست یابند، ولی همیشه ودر همه جا این عوامل مساعد، فراهم نبوده است.

باری جهانی بودن فکر اصل حاکمیت ملی و داشتن قلمرو سیاسی مشخص برای هرملت،از دست‌آوردهای انقلاب‌کبیر فرانسه است.

تشکیل کشور- ملت ایتالیا در زمان ناپلئون اول واستقلال لهستان ازنتیجه‌های مستقیم قبول اصل حاکمیت ملی است. در کنگرهٔ وین (۱۸۱۵) یعنی بعد ازشکست ناپلئون ، اصل حاکمیت ملی به سختی مورد حمله قرار می‌گیرد. باانقلاب ۱۸۴۸ فرانسه از نو به این اصل استناد می‌شود و وحدت ملی ایتالیا وآلمان وتشکیل کشور رومانی در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم با توسل به نظریهٔ حق حاکمیت ملی صورت می‌گیرد. پس از جنگ جهانی اول، فاتحان درکنگرهٔ ورسای برای حل اختلاف‌های مرزی وقومی، اصل حاکمیت ملی را بیش از همهٔ اصول دست‌آویز قرار دادند.

اما برندگان‌جنگ به‌کاربستن این‌اصل‌را دربارهٔ اقلیت‌های‌ملی ومستعمره‌های

→ ۳۳، ۵۰ و «روح ملتها» اثر آندره زیگفرید: ترجمهٔ احمد آرام، تهران، انتشارات فجر، چ چهارم ۱۳۵۵، ۲۲۹ ص.

خویش روا ندیدند وآن را تنها در بارهٔ ملیت‌های کشورهای جنگ باخته شایسته دانستند. در نتیجه شماری از مستعمره‌های امپراطوری عثمانی، اتریش، هنگری و آلمان به استقلال رسیدند یا به‌کشورهای فاتح پیوسته شدند. همه‌پرسی روشی بود برای این‌که اقلیت‌های ملی استقلال‌کامل یا جدایی یا پیوستن خود را ازکشوری به‌کشوردیگراعلام دارند. همه‌پرسی به‌سان یك روش حل مسئلهٔ ملیت‌ها پیش‌ازکنگرهٔ صلح ورسای نیز بود. کنگره این روش را همگانی ساخت. نباید فراموش‌کرد که این روش در همهٔ موارد پذیرفته نشد. مثلا برگرداندن آلزاس ولرن به فرانسه که آلمان درسال ۱۸۷۵ آن را از فرانسه جدا و به خاك خود ضمیمه‌کرده بود، بی‌همه‌پرسی صورت گرفت[۷۰]. ولی اگر پس از جنگ جهانی اول، همهٔ اقلیت‌های ملی نتوانستند به حاکمیت ملی دست یابند و به‌کشور-ملت تبدیل‌گردند، توانستند از حقوق وآزادی‌هایی برخوردارشوند. معاهده‌های بین‌ملل از یك‌سو وقوانین درونی به‌ویژه قانون اساسی ازسوی دیگر،این حقوق وآزادی‌ها راتضمین کردند. مجموع این حقوق وآزادی‌ها درآموزش و پرورش، زبان، مذهب و برابری حقوق مدنی و وسیاسی با دیگر شهروندان‌کشور، خلاصه می‌شود.

۱۰۰. چهارم: کشورهای جهان سوم وحاکمیت ملی، پس‌ازپایان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) سرزمین های مستعمره برای رسیدن به حاکمیت ملی و تشکیل کشور-ملت ورهایی خود ازسلطهٔ استعمارگربه‌پیکاردست زدند. بیش‌ترسرزمین‌های مستعمره درسال ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۰ به استقلال، دست‌کم به استقلال سیاسی رسیدند. ولی به این علت‌که این کشورها مدت‌ها زیر یوغ استعمار بودند، پایه‌های تشکیل دهندهٔ ملت گسترش لازم را نیافت. کشورهای استعمارگر با تقسیم این سرزمین‌ها و ترسیم مرزهای ساختگی ازگروه‌های انسانی ناهمگون، موقعیت تشکیل ملت را

۷۰- برای آگاهی بیش‌تر ازچگونگی حل مسئلهٔ ملیت‌ها ومراجعه به آراء عمومی یا همه‌پرسی ن. ك. به: روس، شارل: حقوق بین ملل عمومی - ترجمهٔ محمد علی حکمت انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۷، جلد اول ص ۲۹۴-۳۰۴.

دشوارتر ساخته بود. درنتیجه در بسیاری از این سرزمین‌ها، پیدایی کشور ــ دولت بر تشکیل کشور ــ ملت، پیشی گرفته است وچون پایه‌های ملیت هنوز استوار نشده است، این کشورها دشواری‌های فراوانی دارند. دراغلب کشورهایی آفریقایی، درهندوستان، در پاکستان ودر اندونزی این سختی‌ها چشمگیرتر است. جنگ هند و پاکستان در آذر ۱۳۵۰ وتشکیل بنگلادش نمونه ونشانهٔ عینی این گونه دشواری‌ها است.

۱۰۱. **پنجم: آیندهٔ ملت وملت گرایی**، درپایان این بررسی شاید به جا باشد که این پرسش را پیش آوریم که آیندهٔ ملت وملت گرایی چه خواهد شد؟ آن‌چه مسلم است در عصرما چهارچوب کشور ــ ملت مهم‌ترین عرصهٔ سیاسی است ودرعین حال بزرگ‌ترین قالب حقوقی برای حمایت فرد وشکوفایی استعدادهای فردی است. قدرت‌های بزرگ جهانی بررغم مرام ومسلك‌ها و جهان نگری‌ها، فقط در اندیشهٔ استوار ساختن و گسترش منافع ملی خوداند. شماری از سیاست شناسان و به ویژه مورخان براین باوراند که چون ازگذشته‌های دور و در درازای سده‌ها،کشور ــ ملت جانشین همهٔ چهارچوب‌های کوچك زندگی اجتماعی گردیده است، یعنی قالب های کوچك زندگی اجتماعی کم کم و به انگیزه وفشارهای زندگی اقتصادی، اجتماعی وفرهنگی جای خود را به قالب‌های بزرگ‌تر داده است، پس خواه ناخواه واقعیت کشور ــ ملت هم درآیندهٔ دوری جای خود را به چهارچوب بزرگ‌تر وگسترده‌تر به‌سان یك سازمان جهانی خواهد داد. یعنی این واقعیت تاریخی وسیاسی مانند هر واقعیت تاریخی دیگر گذرا ومتعلق به‌یك‌دورهٔ ویژه است. درجهان نگری مارکسیست‌ها، با برافتادن بهره کشی طبقه وکس ازکسان وطبقه‌های دیگر وپیدایی جامعهٔ بی‌طبقه درهمهٔ جهان ودرآمیختگی فرهنگ‌ها، مرزها وقلمروهای سیاسی نیز، برداشته شده و همهٔ جامعه‌های ملی کنونی خواه ناخواه به سوی جامعهٔ جهانی پیش خواهند رفت. چنین گفتار و بینش به عقیدهٔ برخی از مورخان، پژوهش تاریخی نیست بلکه یك پیشگویی وآرزو است و پیشگویی را در امور تاریخی غیرعلمی می‌دانند وآرزو می‌تواند بد یاخوب باشد. چنان که کارل ریموند پوپرمتفکرومورخ انگلیسی می گوید:

«... به دلایل منطقی دقیق، برای ما امکان آن نیست که جریان آیندهٔ تاریخ را پیشگویی کنیم»[۷۱].

۱۰۲. ت: قلمرو و مرزهای کشور، ملت این اجتماع انسانی که بنیاد کشور است، درچهارچوب جغرافیایی معینی زندگی می کند. این محدودهٔ جغرافیایی قلمرو سیاسی و حاکمیت کشور-ملت است. دولت که بزرگ‌ترین سازمان سیاسی واداری ملت است، در این قلمرو فرمان می‌راند. بی‌قلمرو سیاسی یا سرزمین، ملت نخواهد بود و کشور وجود نخواهد داشت. دولت-ملت بی سرزمین غیرقابل تصور است. مسئله‌های مربوط به مرزهای کشور همیشه منشاء اختلاف‌ها و جنگ‌ها بوده است و مسئلهٔ مرزی همیشه برای دولت‌های کشورها اهمیت ویژه داشته است ودارد.

مرز وقلمرو به‌مفهومی که امروزمی‌شناسیم، مفهوم تازه‌ای است. اندیشهٔ مقید کردن یك گروه انسانی که درمرزهای معینی زندگی کنند، فکرتازه‌ای است. این‌فکر همراه پیدایی ملت، شکل می گیرد و مکمل واقعیت ملت است. مرزهای سیاسی، گمرکی وتابعیت تا پیش از پیدایی کشور-ملت وجود نداشته است. اهمیت قلمرو در زندگی ملت وحاکمیت کشور-دولت را می‌توانیم چنین کوتاه کنیم.

۱۰۳. یکم: قلمرو و مرز قالب حاکمیت است، با تعیین مرزهای کشور، ملت درقالب عینی مشخصی که سرزمین‌است تثبیت می‌شود. این‌چهارچوب به‌گروه انسانی که درآن جا می‌زید توانایی می‌دهد که همبستگی و یگانگی‌اش را استوار سازد. چهارچوب خاك یا قلمرو وسیلهٔ مؤثری است برای متمایز ساختن یك گروه انسانی (ملت) ازهمسایگان خود که قلمروهای جغرافیایی دیگری را برای همزیستی گزیده اند. بی وجود همبستگی و یگانگی وتفاهم که پایهٔ آن فرهنگ مشترك درون گروه انسانی است، حکومت کردن سخت‌خواهدبود. تحقق چنین‌یگانگی بی‌زیستن در یك سرزمین معین شدنی نیست. به این انگیزه سران و رهبران اقوام در سده‌های

۷۱- پوپر، کارل، ر: فقر تاریخیگری، ترجمهٔ احمد آرام - انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۰.

گذشته کوشیدند تا با تعیین مرزهای جغرافیایی برای گروه انسانی زیرفرمان خود، همبستگی سیاسی وحکومت کردن را آسان کنند. آن‌چه مسلم است مرزهای کشورها تا پیش از سدهٔ هفده به دقت ترسیم نشده بود. داشتن مرزهای مشخص و روشن مستلزم شناسایی دقیق کره زمین وپیشرفت علم جغرافیا و فنون نقشه برداری است. تنها با پیشرفت فن‌های نقشه برداری، ترسیم دقیق مرزهاشدنی است.

۱۰۴. دوم: قلمرو جغرافیایی شرط اصلی استقلال است، قلمروجغرافیایی شرط اصلی استقلال کشوراست. لازمهٔ فرمانراندن مشخص کردن محدودهٔ حاکمیت کشور است، یعنی این‌که مرزهای کشور باید دقیق ترسیم شوند. به زبان حقوقی سرزمین یا قلمرو، چهارچوب «صلاحیت» دولت است که در کشور فرمان می‌راند. همهٔ کسانی که‌دریك‌قلمرومعین زندگی‌می کنند، تابع‌قوانین ومقررات درون کشوراند که قوهٔ مقننه وحاکمیت دولت آن راگذارده است. به این ترتیب قلمرو یا سرزمین، چهارچوب طبیعی فرمانروایی دولت در درون کشور است. در روزگار ما استقرار پایگاه‌های نظامی درکشورهای دیگر اصل حاکمیت بلامنازع دولت را در درون مرزهای خود تا حدودی لرزان و سست ساخته است. می‌دانیم که پیمان‌های نظامی مروز بسیار است.

۱۰۵. سوم: قلمرو ومرز منحصر به خاك نیست، مرزها یاقلمرو حاکمیت کشور منحصر به خاك نیست بلکه پاره‌ای از دریا وفضا را هم دربر می‌گیرد. حدود رزهای یك کشور با معاهده‌های بین ملل مشخص می‌شود و اجرای این معاهده‌ها ، یاری کارشناسان، متخصصان و کمیسیون‌های فنی انجام می‌گیرد.[۷۲]

۷۲ـ دربارهٔ سرزمین، قلمرو ومرز ن.ك. به: روس، شارل: حقوق بین‌الملل عمومی جلد اول ص ۲۸۱ـ۲۹۴.

دفتر سوم

دولت مهم‌ترین عرصهٔ قدرت سیاسی در کشور

۱۰۶. کلیات: ملت پدیدهٔ تاریخی وسیاسی است که جانشین همهٔ قالب‌های سیاسی کوچك‌تر پیشین می‌شود و سازمان‌های سیاسی در مقیاس خود بنیاد می‌نهدو با بزرگ شدن عرصهٔ سیاست، سازمان‌های مسؤول ادارهٔ آن نیز بزرگ‌تر وپیچیده‌تر گردیده ومی‌گردد. در روزگار ما دولت بغرنج‌ترین، مجهزترین و کامل‌ترین نهادو وسازمان سیاسی و اداری وقضایـی و نظامی کشور ـ ملت است. همچنین کشور مهم‌ترین چهارچوب تصمیم‌گیری وپهنهٔ نبرد قدرت سیاسی یا به‌دست‌گـرفتن دولت است.در این چهارچوب‌است که شخصیت‌ها وبازیگـران سیاسی می‌توانند اهمیت وکاردانـی شان‌را نشان دهند. ازاین‌رو درپژوهش‌های علـم سیاست بـاید دولت و سازمان‌های‌دولتی‌را نیزبررسید .

تصمیم‌هـای سیاسی‌را خواه یك نفر یا چند نفرگرفته باشد، امروز ـ دست کم به ظاهرـ به ندرت جنبهٔ شخصی دارد و همیشه گفته و نوشته مـی‌شود که این تصمیم‌ها جمعی و در چهارچوب سازمان ها و نهادهای قانونی گرفته شده است. نهادها ومجمع ومجالس‌های سیاسی که برای شور و تصمیم‌گیری وقانون‌گذاری‌اند ازشماری ازکسان پدید آمده‌اند. ممکن است که به راستی همهٔ‌اعضاء این مجمع‌ها در تصمیم‌گیری سهم‌فعالی نداشته باشند و یك یا چند نفرعضو این مجلس‌ها به‌علت

داشتن‌نفوذ وقدرت سیاسی، داشتن صلاحیت علمی، کاردانی فنی وتجربه یاانگیزه‌های دیگر ارادهٔ خودرا به دیگـر اعضاء بپذیرانند . ولـی در هرحال این تصمیم‌ها به‌نام تشکیلات‌ونهادسیاسی گرفته واعلام‌می‌شود. نهادهای سیاسی نه تنها این‌هدف‌را دارندکه به تصمیم‌ها شکل‌غیر شخصی وغیرفردی بدهند بلکه این هدف‌را نیزدارند که تصمیم‌های‌گرفته شده از مجرای نهادها یا سازمان‌های وابسته به آن‌ها ساده‌تر و تندتر وبهتر به اجراء در آیند.

با این‌که دربخش مربوط به‌نفوذ وقدرت ازنهاد سخن رفت، (ن.ك. به‌شمارهٔ ۷۱ همین‌کتاب) با این حال به‌علت اهمیت‌آن،جا داردکه به‌گونهٔ دیگر وبه‌کوتاهی در این دفتر ازآن تعریف شود.

تعریف «نهاد» یا «تأسیس» مانند اغلب تعریف‌های علوم اجتماعی ساده نیست وهرگونه تعریفی در این باره ارزش نسبی خواهد داشت، جامعه شناسان اغلب نهاد یا تأسیس‌را در برابر امرطبیعی قرار می‌دهند. چنان‌کـه رابطهٔ جنسی و تولید مثل، امرطبیعی است‌ولی‌ازدواج یك‌نهاد اجتماعی است‌که مبتنی برمذهب،عرف،آداب‌و سنت‌های اجتماعی وبه‌ویژه ضابطه‌های حقوقی است[1]. مفهوم کلی که می‌توانیم از نهـاد به دست دهیم بـاورهـا، رفتارها، خواه عقلانـی یا غیرعقلانـی[2]، سنت‌ها و

۱ ــ محمودکتیرایی دراثرخود «از خشت تاخشت»، انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات‌علوم‌اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ . نهادهای اجتماعی‌شهر تهران را بررسیده است. درمورد تعریف نهاد سیاسی ن.ك. به : «نهادهای‌سیاسی‌وحقوق اساسی» اثرموریس دوورژه ترجمهٔ‌کاظم معتمد نژاد درنشریه دانشکدهٔ حقوق وعلوم سیاسی شماره ۵،ص‌ص ۱۳۷ ــ ۱۵۸ .

۲ ــ به‌یاد داشته باشیم‌که در روابط اجتماعی وجامعه‌شناسی، شناختن‌وتمیز باورها ورفتارعقلانی ازغیرعقلانی، منطقی از غیر منطقی، درست از نادرست، همیشه‌آسان نبوده، بلکه در بسیاری‌ازموردها وزمینه‌های اجتماعی بسیار دشوار است. در این‌باره ن.ك . به: بودو ن، ریمون: منطق‌اجتماعی، ترجمهٔ عبدالحسین نیك‌گهر ــ تهران، سازمان انتشـارات جاویدان، بهار ۱۳۶۳، ۲۸۴ ص.

ضابطه‌ها ومقررات حقوقی‌است که پیرامون یك هستهٔ اصلی پایه‌گذاری شده‌است و مجموعهٔ هماهنگی را می‌سازد مانند: ازدواج، خانواده، مالکیت، انتخـابات کشور، دولت و مانند آن‌ها. توجه بررسی حاضر به هرگونه نهـاد نیست بلکه آن نهادهایی است که جنبهٔ سیاسی دارند (ن.ك. به شماره۱۰ تا ۳۵همین کتاب). میان نهادهای سیاسی، کشور مهم‌ترین آن است. کشور، دولت و ملت امروز سه واقعیت و پدیدهٔ جدانشدنی و پیوسته است.

۱۰۷. یکم: دولت کامل‌ترین نهادسیاسی اجتماع انسانی است، ملت این اجتماع انسانی، بی‌قدرت‌سیاسی سازمان‌یافته ومتشکل، غیرقابل تصوراست ودولت این‌قدرت‌عالی‌حاکم نیزبی کشورــملت نمی‌تواند وجود داشته‌باشد. همهٔ مردم جزدر موردهای استثنایی تابعیت یك کشور را دارند و پیوندآنان باکشور واقعیت سیاسی و حقوقی مستقلی از زندگی تك‌تك اعضاءِ است. همان‌گونه که واقعیت جنگل مستقل از واقعیت هریك از درختـان است و واقعیت ساختمان مستقـل از مواد ساختمانی است،گروه‌ها نیز زندگی مستقلی از زندگی اعضاءِ خود دارند. فرد همیشه در اجتماع چشم به جهان می‌گشاید و اجتماع به عنوان یك کـل قواعد و هنجارهای خود را به فرد تحمیل می‌کند و فرد ملزم به پیروی از هنجارهای‌گروهی بوده و ناچار است که خود را باآنها همسو کند و تطبیق دهد. نهاد سیاسی با تأسیس دیگری کـه «اشخاص حقوقی» نامیده می‌شوند، نزدیکی دارد ویکـی است. از دید حقوقی برای این کـه جمعیت‌ها وگروه‌ها بتوانند به صورت یکپارچه عمل‌کنند به‌آن ها شخصیت ویژه‌ای که مستقل از شخصیت هریك از اعضاءِ جمع است داده می‌شودکه در زبان حقوقی به‌آن‌ها «شخصیت حقوقی»گفته می‌شود. اشخاص حقوقی از اجتماع اشخاص حقیقی برای تحقق هدف یا هدف‌هایی تشکیل می‌شود و اعضاءِ بیرون از این جمعیت‌ها و گروه‌ها (اشخاص حقوقی)، در چهارچوب قوانین آزادندکـه برای تحقق هدف‌های فردی، کار وپیکار کنند.

کسان به صورت فردی یاگروهی می‌توانند در درون نهادها تصمیم بگیرند یا

بر روی آن‌ها تأثیر بگذارند و بیرن از نهاد به نام آن سخن گویند. از این جا به واقعیت دیگری پی می‌بریم: نهادها نه‌تنها برای اعضایشان واقعیت دارند، بلکه حتا برای آنانی که بیرون از نهادند واقعیت و شخصیت پیدا می کنند و با کسان و اشخاص دیگر رابطه برقرار می کنند که این پیوندها به نوبهٔ خود می‌تواند به صورت نهادهای تازه‌ای در آید.

۱۰۸. دوم: دولت ابزار سلطه طبقه حاکم، در پایان این کلیات باید یادآوری کنیم که همه مکتب‌های اجتماعی و سیاسی کشور ـ دولت را کامل‌ترین، بهترین و پیشرفته‌ترین نهادسیاسی جامعه‌های بشری نمی‌دانند. ره‌آورد مارکسیست‌ها در این باره از دیگران نامدارتر است. چکیدهٔ نظریهٔ مارکسیست‌ها در اثر «دولت و انقلاب» لنین که پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه منتشر شده است، دیده می‌شود. از دید مارکسیست‌ها دولت به صورت یك سازمان سیاسی همیشه نبوده و آن‌گاه پیدا می‌شود که در پی دگرگونی‌های اقتصادی جامعه‌های بشری به طبقات متمایز از هم ـ اغنیاء، فقراء، «مستضعفان و مستکبران» یا استثمارکنندگان و استثمارشوندگان ـ تقسیم می‌شوند. با تقسیم جامعه به طبقه‌های متضاد و دشمن و غیرقابل حل بودن این دشمنی‌ها، دولت به سان یك قدرت ناظم و پاسبان پدید می‌آید تا طبقه‌های متخاصم را در جایگاه اجتماعی شان محصور کرده و در بند نگاه بدارد. اگر دولت سنگینی این دشمنی‌ها و تضاد را با وضع قوانین و در نتیجه قانونی کردن رابطه‌های اجتماعی تا اندازه‌ای سبك و نرم می کند، درهرحال این تضادها را نمی‌تواند ریشه‌کن سازد. امّا این قوانین و مقررات حقوقی به سود طبقه و طبقاتی و به زیان طبقه و طبقه‌ی دیگر خواهد بود. با این استدلال و نظریه، دولت برترین و سازمان یافته‌ترین نهاد سیاسی طبقهٔ حاکم در کشور است و هدفش پاسداری از برتری و چیرگی قدرت طبقهٔ حاکم است. چنان که در جامعه‌های کشاورزی و فئودال دولت پاسدار منافع زمین‌داران است و در جامعهٔ صنعتی که مثال روشن آن جامعه صنعتی غربی است دولت وسیلهٔ سلطهٔ سرمایه‌داران است. تنها یك جامعهٔ سوسیالیستی، توانا است که قدرت طبقهٔ

اقلیت حاکم را براندازد وقدرت را به‌دست اکثریت زحمتکشان بسپارد وجامعهٔبی‌-طبقه پدیدآورد که این امر کم کم بی‌نیروشدن دولت وسپس ناپدیدشدن آن را درپی خواهد داشت.

به‌نظریهٔدولت‌مارکسیست‌ها انتقادهایی‌واردشده‌است که‌مهم‌ترین آن‌چنین‌است:

۱۰۹. ۱: کاسته شدن تضادهای مادی، نظریهٔ مارکسیست‌ها بی گمان‌هستهٔ بزرگی ازحقیقت را دربردارد. با این همه تضادهای اجتماعی درتضاد ونزاع طبقه‌ها خلاصه‌نمی‌شود،بلکه تضادهای دیگری‌مانندتضادهای فرهنگی، قومی، مرام ومسلکی و... نیز هست. دیگر آن‌که در جامعهٔ صنعتی پیشرفته بــه علت‌گسترش بیش از پیش طبقه‌های متوسط وبالا رفتن قدرت آن‌ها درپهنهٔ سیاست واجتماع از دشمنی وتضاد گروه‌ها وطبقه‌ها کاسته شده است[۳].

۱۱۰. ۲. دولت تنها درخدمت یك طبقه نیست، هستــهٔ حقیقت نظـریــهٔ مارکسیست‌ها درکشورهای صنعتی در سدهٔ نوزده یعنی در مرحلهٔ رشد سرمایه‌داری که همهٔ سنگینی سرمایه‌گذاری به دوش طبقهٔ کارگر تحمیل می‌شد بیش‌تر با واقعیت نزدیك بود تا امروز. چون درآن زمان دولت بیش از هر نهاد دیگر حافظ و پاسدار خواست سرمایه داران درحال رشد بود وکم‌تر درکارهای اجتماعی، مانند پشتیبانی از منافع طبقهٔ‌کارگر دخالت می کرد. فـراموش نکنیم که هنوز این واقعیت به طور خیره کننده‌ای درکشورهای واپس مانده هست. ولی امروز با دخالت بیش از پیش دولت درکارهای اقتصادی واجتماعی وگذاشتن قوانین برای‌حمایت منافع وزندگی همهٔ طبقات دیگر وگروه‌ها، دور از واقعیت است‌اگر بپذیریم که دولت ابزار ووسیلهٔ سلطهٔ انحصاری یك طبقه برروی دیگرطبقه‌ها است.

۱۱۱. ۳: همبستگی ملی هنوز نیرومندتر ازهمبستگی طبقاتی است، مثال‌های تاریخی نشان می‌دهد که درلحظات حساس همبستگی ملی بسیار ریشه‌دارتر ازهمبستگی‌های‌طبقاتی است. درجنگ‌جهانی اول (۱۹۱۸–۱۹۱۴) همهٔ دستورهایی

۳ـ ن. ك. به: بورلاتسکی، فیودور: پانویس صفحهٔ ۲۶، شمارهٔ ۳۲.

که حزب‌های سوسیالیست اروپایی به‌پیروان‌خود و کارگران می‌دادند که علیه‌برادران کارگر کشورهای‌دیگر نجنگند ودست به‌اسلحه نبرند، زیرا جنگ‌ تنها بسود سرمایه‌داران و برای تأمین منافع آنان است بی‌حاصل بود وهمهٔ این دستورها، شعارها و کوشش‌ها نتوانست ازجنگ ملت‌های آلمان وفرانسه که یك‌پارچه علیه هم جنگیدند، پیش‌گیری کند. به‌همین‌گونه همهٔ مردم الجزایربا وجودگونه‌گونی طبقه‌ها واختلاف‌های درونی، برای به‌دست‌آوردن استقلال دربرابرفرانسه متحد شدند وازسال ۱۹۵۴ تاسال ۱۹۶۲ جنگیدند[۴]. پیکارفلسطینی‌ها علیه‌اسراییل برای بازپس‌گرفتن سرزمین‌های از دست رفته که کمی بعد ازجنگ جهانی دوم و با ساختن کشور اسراییل آغاز شده و هنور هم (۱۳۶۷) ادامه دارد از نمونه‌های دیگر یکپارچگی قومی دربرابر دشمن خارجی است. همهٔ این مثال‌ها نشان می‌دهد که پیوندها و همبستگی‌های ملی وقومی ـ دست‌کم در موقعیت‌های ویژه ـ نیرومندتر ازتضادها واختلاف‌های درونی وطبقاتی است. مثال دیگر مربوط به جنگ میان ویتنام وکامبوج است که از ژانویهٔ ۱۹۷۸ آغاز شده است. می‌دانیم که ویتنام وکامبوج، دوکشور با جهان‌نگری ومرام ومسلك مارکسیستی‌اند ونظام‌سیاسی کشورهایشان نیزبراین جهان‌بینی استواراست، با این حال‌تا امروز(۱۹۸۸)، جنگ میان این دوکشور کاملاپایان نیافته است. خود این‌جنگ، نظریهٔ‌مارکسیست‌هارا که می‌گویند: جنگ ریشهٔ طبقاتی داردو تنها میان سرمایه‌داران وبه‌انگیزهٔ تضاد منافع طبقاتی پیش‌می‌آید، سست کرده‌است. واقعیت‌های تاریخی نیز همیشه نشان داده است که همبستگی‌های فکری و اعتقادی نتوانسته است‌ازجنگ‌ها وخون‌ریزی‌ها جلوگیری کند. **کارل یاسپرس** دربارهٔ ریشهٔ دشمنی‌ها وخون ریزی‌ها درصفحهٔ ۶۷ «آغاز وانجام تاریخ» می‌نویسد:

«دوری ما از یکدیگر که گاه به حدی می‌رسد که سخن یکدیگررا درنمی‌یابیم، دشمنی‌هایی که مارا تشنه به‌خون یکدیگرمی‌سازد... همهٔ این‌ها دردها

۴ــ ن. ك. به: فانون، فرانتس: انقلاب آفریقا، ترجمهٔ محمد امین کاردان ــ تهران انتشارات خوارزمی، چ ۲، ۱۳۵۰.

ورنج‌های قرابت وخویشی ماست که فراموشش کرده‌ایم».[۵]

جنگ خشن و خونین میان‌گروه‌های مارکسیست در یمن جنوبی برای به‌دست‌گرفتن قدرت دولتی در بهمن ۱۳۶۴ که به سرنگونی نظام مارکسیستی حاکم انجامید وگروه مارکسیست دیگری را پیروزگردانید، نمونهٔ تازه ودیگری ازجنگ درونی‌گروه‌های از یك خانواده فکری است[۶].

۴.۱۱۲: سرشت دولت در شوروی، بااین‌که انقلاب سوسیالیستی بیش‌از نیم قرن (هفتاد سال) است که در شوروی روی داده است، چهارچوب کشور–دولت بااین چهارچوب ملی نه تنها تضعیف نشده است بلکه بانگاه به‌آنچه پیش ازانقلاب بوده، قدرت دولتی بسیار تواناتر ونیرومندتر شده است وچنین می‌گویندکه رفتار دولت شوروی در درون با شهروندان خود و در بیرون با دیگرکشورهاکم وبیش با رفتارکشورهای سرمایه‌داری یکسان است[۷].

۵.۱۱۳: تضاد طبقاتی درشوروی، درشوروی‌ودیگرکشورهای‌سوسیالیست هنوز تضادها و دشمنی‌ها از میان نرفته است. این تضادها در درون‌کشور میان‌گروه‌های‌گونه‌گون اجتماعی از یك سو ومیان مجموع‌گروه‌های اجتماعی و سازمان‌های اداری ودولتی و کشوری ازسوی دیگر، بدانسان‌که درکشورهای صنعتی غربی دیده می‌شود، به‌گونه‌ای هست[۸].

کوتاه سخن این‌که در روزگار ما و در همه جا دولت وظیفه‌های گونه‌گونی

۵ـ یاسپرس،کارل: آغازوانجام تاریخ، ترجمهٔ محمدحسن لطفی–تهران، انتشارات خوارزمی، اسفند ۱۳۶۳.

۶ـ ن. ك. به: روزنامه‌های صبح وعصر تهران در نیمهٔ اول بهمن ۱۳۶۴.

۷ـ ن. ك. به: دویچر، ایزاك: شکست خروشچفیسم، ترجمهٔ الف. آزاده– جهان‌نو، شهریور ومهر۱۳۴۵، ش ۴ و۵، ص ۴۲–۵۵ وآبان وبهمن ۱۳۴۵، ص ۱۵۲–۱۵۷.

۸ـ ن. ك. به: چیرکین و. ی. وی. ا. یودین: دولت با سمت‌گیری سوسیالیستی، ترجمهٔ پرویزعلوی ـ تهران، انتشارات روزبه، ۱۳۶۰، ۲۳۹ ص.

به عهده دارد که برقراری سلطهٔ یك طبقه بر روی طبقه‌های دیگر اجتماعی شاید هنوز یکی ازمهم‌ترین وظیفه‌هایش باشد. بی‌گمان یکی از دلیل‌های تعدد و چند پهلو بودن مفهوم‌های دولت را باید در فراوانی وظایفش جستجو کرد. چون دربارهٔ مفهوم‌های گونه‌گون دولت پیش‌تر بررسی شده است از تکرارآن پرهیز می‌شود[۹].

بخش یکم

دولت مهم‌ترین نهاد سیاسی کشور است

۱۱۴. مفهوم دولت: در عصر ما دولت بزرگ‌ترین نهاد سیاسی‌است که

۹ـ با این‌که تعریف‌ها و مفهوم‌های دولت در جای دیگر آمده است،ولی ازآن جا که این تألیف، یك‌کتاب درسی است به‌کوتاهی بسیار، پاره‌ای از این مفهوم‌ها دوباره یادآوری می‌شود: ۱ـ اغلب در نوشتار و گفتار واژهٔ «دولت» مترادف «کشور» است و نادرست به‌جای هم به‌کار برده می‌شود، چنان‌که می‌خوانیم و می‌شنویم که دولت ایران با دولت‌های افغانستان، ترکیه و شوروی و... همسایه است، در این مثال یعنی این‌که‌کشور ایران، باکشورهای... همسایه است.۲ـ ولی‌آن‌گاه‌که می‌گویند: «دولت» قانون ومقررات می‌گذارد، قضاوت می‌کند و تصمیم می‌گیرد و به اجرا می‌گذارد، تا این که وقتی گفته می‌شود که «دولت» ایران با «دولت»های هند و ژاپون عهدنامه و قرارداد بسته است، نظر به‌کل «نهاد» یا یکی از نهادها است‌که در قوانین همهٔ‌کشورها به نام قوای‌کشور یا قوای سه‌گانه‌کشور: قوهٔ مقننه، قوهٔقضاییه و قوهٔ مجریه شناخته شده است،۳ـ همچنین وقتی می‌گویند «دولت» تشکیل جلسه داده، یا «دولت» تصمیم گرفت، اغلب این مفهوم ناظر به«قوهٔ مجریه» و نشست‌های هیأت وزیران یا یك وزیر یا وزارت خانهٔ ویژه است، ۴ـ ولی آن‌گاه‌که می‌نویسند یا می‌گویند که «دولت» شماری از خیابان های شهر تهران یا شیراز را یك طرفه اعلام‌کرد، صرفاً منظور از شهرداری‌آن شهر است و نه دولت، ۵ـ گاهی نیز «دولت» و «حکومت» به اشتباه و غلط به جای هم به کار برده می‌شود. مثلا می‌گویند حکومت ایران، حکومت شوروی؛که نادرست است. هر دولتی در هرکشوری «حکومت» می‌کند، ولی‌خودش حکومت نیست، بلکه «دولت» است.کوتاه سخن آن‌که «دولت» در درون‌کشور بزرگ‌ترین نهاد سیاسی است‌که دارندهٔ بیش‌ترین و کامل‌ترین امکانات فشارهای مادی و معنوی در مفهوم بسیار گستردهٔ آن است.

اقلیت حاکم را براندازد وقدرت را به‌دست اکثریت زحمتکشان بسپارد وجامعهٔبی‌طبقه پدیدآورد که این امر کم کم بی‌نیروشدن دولت وسپس ناپدیدشدن آن را درپی خواهد داشت.

به‌نظریهٔدولت‌مارکسیست‌ها انتقادهایی‌واردشده‌است که‌مهم‌ترین آن‌چنین است:

۱۰۹. ۱: کاسته شدن تضادهای مادی، نظریهٔ مارکسیست‌ها بی گمان‌هستهٔ بزرگی ازحقیقت را دربردارد. با این همه تضادهای اجتماعی درتضاد ونزاع طبقه‌ها خلاصه‌نمی‌شود، بلکه تضادهای دیگری‌مانندتضادهای فرهنگی، قومی، مرام ومسلکی و... نیز هست. دیگر آن‌که در جامعهٔ صنعتی پیشرفته بـه علت‌گسترش بیش از پیش طبقه‌های متوسط وبالا رفتن قدرت آن‌ها درپهنهٔ سیاست واجتماع از دشمنی وتضاد گروه‌ها وطبقه‌ها کاسته شده است[۳].

۱۱۰. ۲. دولت تنها درخدمت یك طبقه نیست، هستـهٔ حقیقت نظـریـهٔ مارکسیست‌ها درکشورهای صنعتی در سدهٔ نوزده یعنی در مرحلهٔ رشد سرمایه‌داری که همهٔ سنگینی سرمایه‌گذاری به دوش طبقهٔ‌کارگر تحمیل می‌شد بیش‌تر با واقعیت نزدیك بود تا امروز. چون درآن زمان دولت بیش از هر نهاد دیگر حافظ و پاسدار خواست سرمایه داران درحال رشد بود وکم‌تر درکارهای اجتماعی، مانند پشتیبانی از منافع طبقهٔ‌کارگر دخالت می کرد. فـراموش نکنیم که هنوز این واقعیت به طور خیره کننده‌ای درکشورهای واپس مانده هست. ولی امروز با دخالت بیش از پیش دولت درکارهای اقتصادی واجتماعی وگذاشتن قوانین برای‌حمایت منافع وزندگی همهٔ طبقات دیگر وگروه‌ها، دور از واقعیت است‌اگر بپذیریم که دولت ابزار ووسیلهٔ سلطهٔ انحصاری یك طبقه برروی دیگرطبقه‌ها است.

۱۱۱. ۳: همبستگی ملی هنوز نیرومندتر ازهمبستگی طبقاتی است، مثال‌های تاریخی نشان می‌دهد که درلحظات حساس همبستگی ملی بسیار ریشه‌دارتر ازهمبستگی‌های‌طبقاتی است. درجنگ‌جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) همهٔ دستورهایی

۳ـ ن. ك. به: بورلاتسکی، فیودور: پانویس صفحهٔ ۲۶، شمارهٔ ۳۲.

که حزب‌های‌سوسیالیست اروپایی به‌پیروان‌خود و کارگران می‌دادند که علیه‌برادران کارگر کشورهای‌دیگر نجنگند ودست به‌اسلحه نبرند، زیرا جنگ‌ تنها بسود سرمایه‌داران و برای تأمین منافع آنان است بی‌حاصل بود وهمهٔ این دستورها، شعارها و کوشش‌ها نتوانست ازجنگ ملت‌های‌آلمان وفرانسه که یك‌پارچه علیه هم جنگیدند، پیش‌گیری کند. به‌همین‌گونه همهٔ مردم الجزایربا وجودگونه‌گونی طبقه‌ها واختلاف‌های درونی، برای به‌دست‌آوردن استقلال دربرابرفرانسه متحد شدند وازسال۱۹۵۴ تاسال ۱۹۶۲ جنگیدند[۴]. پیکارفلسطینی‌ها علیه‌اسراییل برای بازپس‌گرفتن سرزمین‌های از دست رفته که کمی بعد ازجنگ جهانی دوم و با ساختن کشور اسراییل آغاز شده و هنور هم (۱۳۶۷) ادامه دارد از نمونه‌هـای دیگر یکپارچگی قومی دربرابر دشمن خارجی است. همهٔ این مثال‌ها نشان می‌دهد که پیوندها و همبستگی‌های ملی وقومی ـدست کم در موقعیت‌های ویژهـ نیرومندتر ازتضادها واختلاف‌های درونی وطبقاتی است. مثال دیگر مربوط به جنگ میان ویتنام وکامبوج است که از ژانویهٔ ۱۹۷۸ آغاز شده است. می‌دانیم که ویتنام وکامبوج، دوکشور با جهان‌نگری ومرام ومسلك مارکسیستی‌اند ونظام‌سیاسی کشورهایشان نیزبراین جهان‌بینی استواراست، با این حال‌تا امروز(۱۹۸۸)، جنگ میان این دوکشور کاملاپایان نیافته است. خود این‌جنگ، نظریهٔ‌مارکسیست‌هارا که می‌گویند: جنگ ریشهٔ طبقاتی داردو تنها میان سرمایه‌داران وبه‌انگیزهٔ تضاد منافع طبقاتی پیش‌می‌آید، سست کرده‌است. واقعیت‌های تاریخی نیز همیشه نشان داده است که همبستگی‌های فکری و اعتقادی نتوانسته است‌ازجنگ‌ها وخون‌ریزی‌ها جلوگیری کند. **کارل یاسپرس** دربارهٔ ریشهٔ دشمنی‌ها وخون ریزی‌ها درصفحهٔ ۶۷ «آغاز وانجام تاریخ» می‌نویسد:

«دوری ما از یکدیگر که گاه به حدی می‌رسد که سخن یکدیگررا درنمی‌یابیم، دشمنی‌هایی که مارا تشنه به‌خون یکدیگرمی‌سازد... همهٔ این‌ها دردها

۴ـ ن. ك. به: فانون، فرانتس: انقلاب آفریقا، ترجمهٔ محمد امین کاردان ـ تهران انتشارات خوارزمی، چ ۲، ۱۳۵۰.

ورنج‌های قرابت وخویشی ماست که فراموشش کرده‌ایم»[۵].

جنگ خشن و خونین میان‌گروه‌های مارکسیست در یمن جنوبی برای به‌دست‌گرفتن قدرت دولتی در بهمن ۱۳۶۴ که به‌سرنگونی نظام مارکسیستی حاکم انجامید وگروه مارکسیست دیگری را پیروزگردانید، نمونهٔ تازه ودیگری ازجنگ درونی‌گروه‌های از یك خانواده فکری است[۶].

۱۱۲. ۴: سرشت دولت در شوروی، بااین‌که انقلاب سوسیالیستی بیش‌از نیم قرن (هفتاد سال) است‌که در شوروی روی داده است، چهارچوب کشور-دولت یااین چهارچوب ملی نه تنها تضعیف نشده است بلکه بانگاه به‌آن‌چه پیش ازانقلاب بوده، قدرت دولتی بسیار تواناتر ونیرومندتر شده است وچنین می‌گویندکه رفتار دولت شوروی در درون با شهروندان خود و در بیرون با دیگرکشورهاکم وبیش با رفتارکشورهای سرمایه‌داری یکسان است[۷].

۱۱۳. ۵: تضاد طبقاتی درشوروی،درشوروی‌ودیگرکشورهای‌سوسیالیست هنوز تضادها و دشمنی‌ها از میان نرفته است. این تضادها در درون‌کشور میان‌گروه‌های‌گونه‌گون اجتماعی از یك سو ومیان مجموع‌گروه‌های اجتماعی و سازمان‌های اداری ودولتی و کشوری ازسوی دیگر، بدانسان‌که درکشورهای صنعتی غربی دیده می‌شود، به‌گونه‌ای هست[۸].

کوتاه سخن این‌که در روزگار ما و در همه جا دولت وظیفه‌های گونه‌گونی

۵ـ یاسپرس،کارل: آغازوانجام تاریخ، ترجمهٔ محمدحسن لطفی-تهران، انتشارات خوارزمی، اسفند ۱۳۶۳.

۶ـ ن. ك. به: روزنامه‌های صبح وعصر تهران در نیمهٔ اول بهمن ۱۳۶۴.

۷ـ ن. ك. به: دویچر، ایزاك: شکست خروشچفیسم، ترجمهٔ الف. آزاده- جهان‌نو، شهریور ومهر۱۳۴۵، ش ۴ و۵، ص ۴۲-۵۵ وآبان وبهمن ۱۳۴۵، ص ۱۵۲-۱۵۷.

۸ـ ن. ك. به: چیرکین و. ی. وی. ا. یودین: دولت بـا سمت‌گیری سوسیالیستی، ترجمهٔ پرویزعلوی ـ تهران، انتشارات روزبه، ۱۳۶۰، ۲۳۹ ص.

به عهده دارد که برقراری سلطهٔ یك طبقه بر روی طبقه‌های دیگر اجتماعی شاید هنوز یکی ازمهم‌ترین وظیفه‌هایش باشد. بی‌گمان یکی از دلیل‌های تعدد و چند پهلو بودن مفهوم‌های دولت را باید در فراوانی وظایفش جستجو کرد. چون دربارهٔ مفهوم‌های گونه‌گون دولت پیش‌تر بررسی شده است از تکرارآن پرهیز می‌شود[۹].

بخش یکم

دولت مهم‌ترین نهاد سیاسی کشور است

۱۱۴. مفهوم دولت: در عصر ما دولت بزرگ‌ترین نهاد سیاسی است که

۹ـ با این‌که تعریف‌ها و مفهوم‌های دولت در جای دیگر آمده است،ولی ازآن جا که این تألیف، یك کتاب درسی است به کوتاهی بسیار، پاره‌ای از این مفهوم‌ها دوباره یادآوری می‌شود: ۱ـ اغلب در نوشتار و گفتار واژهٔ «دولت» مترادف «کشور» است و نادرست به جای هم به‌کار برده می‌شود، چنان‌که می‌خوانیم و می‌شنویم که دولت ایران با دولت‌های افغانستان، ترکیه و شوروی و... همسایه است، در این مثال یعنی این‌که کشور ایران، باکشورهای... همسایه است.۲ـ ولی آن‌گاه‌که می‌گویند: «دولت» قانون ومقررات می‌گذارد، قضاوت می‌کند و تصمیم می‌گیرد و به اجرا می‌گذارد، تا این که وقتی گفته می‌شودکه «دولت» ایران با «دولت»های هند و ژاپون عهدنامه و قرارداد بسته است، نظر به‌کل «نهاد» یا یکی از نهادها است‌که در قوانین همهٔ‌کشورها به نام قوای‌کشور یا قوای سه‌گانه‌کشور: قوهٔ مقننه، قوهٔقضاییه و قوهٔ مجریه شناخته شده است،۳ـ همچنین وقتی می‌گویند «دولت» تشکیل جلسه داده، یا «دولت» تصمیم گرفت، اغلب این مفهوم ناظر به «قوهٔ مجریه» و نشست‌های هیأت وزیران یا یك وزیر یا وزارت خانهٔ ویژه است ، ۴ـ ولی آن‌گاه‌که می‌نویسند یا می‌گویند که «دولت» شماری از خیابان های شهر تهران یا شیراز را یك طرفه اعلام‌کرد، صرفاً منظور از شهرداری‌آن شهر است و نه دولت، ۵ـ گاهی نیز «دولت» و «حکومت» به اشتباه و غلط به جای هم به کار برده می‌شود. مثلا می‌گویند حکومت ایران، حکومت شوروی؛که نادرست است. هر دولتی در هرکشوری «حکومت» می‌کند، ولی‌خودش حکومت نیست، بلکه «دولت» است.کوتاه سخن آن‌که «دولت» در درون‌کشور بزرگ‌ترین نهاد سیاسی است‌که دارندهٔ بیش‌ترین و کامل‌ترین امکانات فشارهای مادی و معنوی در مفهوم بسیار گستردهٔ آن است.

برای شناختن سازمان‌ها ودستگاه‌های دولت باید به‌عامل تاریخی بازمان پرواداشت و تنها بررسی مقررات حقوقی حاکم برسازمان‌های دولتی برای‌شناختن این نهاد سیاسی بسنده نیست. شناختن نهادهای سیاسی مستلزم آگاهی به‌واقعیت‌های‌زندگی سیاسی، سنت‌ها، باورها وهمچنین ضابطه‌های حقوقی است. هدف گفتار حاضراین نیست که به‌گونهٔ‌گسترده چگونگی کارنهادهای سیاسی‌را بررسیم، این چنین گفتاری بیش‌تر درصلاحیت حقوق اساسی‌است تا علم سیاست. این‌جا تنها چهار چوب‌های نهادهای سیاسیِ این والاترین مرجع‌تصمیم‌گیری سیاسی واعمال قدرت‌وحاکمیت‌ رابرمی‌رسیم.

میان نهادهای‌سیاسی، دولت پیچیده‌ترین وبغرنج‌ترین آن‌ها است ونام «نهاد» ،«نهاد»ها را به‌حق می‌توان برای نشان دادن‌این پدیده که دولت نامیده می‌شود، به‌کاربرد. در درون کشور هیچ نهادی همپایهٔ نهاد دولتی نیست وبیرون از مرزهای کشور هیچ نهادی بالای نهاد دولتی وجود ندارد. برای شناختن بهتر این پدیدهٔ شگفت وبغرنج به مثال‌هایی استناد می‌جوییم: انور سادات رییس جمهور پیشین مصر، قذافی رییس جمهور لیبی‌وحافظ‌اسدرییس جمهور سوریه باامضاهای‌خود در تاریخ ۲۷ فروردین ۱۳۵۰ برابر با ۲۷ آوریل ۱۹۷۱ سه‌کشور نامبرده را خواستند متحد کنند و «اتحاد جماهیر عرب» یا فدراسیون کشورهای عربی را پدید آورند. سه رییس کشور ودولت که‌به‌این اتحاد رسمیت‌می‌بخشیدند سه شخص‌حقیقی بودند. ولی‌تعهداتشان به هیچ روی تعهدات شخصی و فردی نبود، بلکه‌به نام کشور-دولت های خود تعهد کرده بودند. یعنی با ناپدید شدن آنان این تعهدها می‌بایست‌پایدار بماند [۱۰]. در بهمن ۱۳۶۱ وزیران امور خارجهٔ ایران، سوریه ولیبی نشست‌هایی‌در تهران، دمشق برای تقویت «جبهه پایداری» آغاز کردند تا راه‌هایی برای نبرد

۱۰ ــ روزنامهٔ اطلاعات ۲۸ فروردین ۱۳۵۰ ص ۲. در تاریخ ۲۱ اوت ۱۹۷۱ مطابق با ۳۰ مرداد ۱۳۵۰ این، اتحادمی‌بایست به‌مرحلهٔ قطعی در آید ولی هیچ‌گاه تحقق نیافت.

علیه کشورهای عربی سازش کار بیابند وسیاست مشترکی در این باره داشته باشند. بی‌گمان تصمیمات این وزیران به‌نام دولت‌کشور- متبوعشان بوده و بانفس برکنار رفتن هریك از آنان، این تصمیم‌ها دگرگون نمی‌شود[۱۱].

درآذر ۱۳۶۴ رییسان دوکشور- دولت (دوابرقدرت)آمریکا وشوروی برای گفت وشنود در موردمسئله‌های جهانی، تنش زدایی و به ویژه کم کردن تولیدسلاح هسته‌ای در شهرژنـو نشست چند روزه‌ای داشتند. تردید نیست که تعهدهای‌این دو رییس کشور - دولت به‌نام ونمایندگـی کشورهایشان بوده است ونه به‌نام شخصی خودشان[۱۲]

درآغازبهمن ۱۳۶۴، رییس‌جمهور ایران‌که رییس قوهٔ مجریه‌کشورنیزاست سفرهایی‌به‌پاکستان وچندکشور آفریقایی داشت.روشن‌است‌تعهداتی که‌رییس‌جمهور ایران در برابر رییسان این کشورهـای میزبان متعهدگردید به نام جمهوری اسلامی ایران بوده ونه تعهدهای شخصی‌اش. همچنین حتا،آن‌چه‌که در سخنرانی های‌رسمی به‌زبان می‌آورده است به نام‌کشور متبوع‌اش بوده و نه‌نظرهای شخصی وی[۱۳].

کوتاه سخن آن که درپهنهٔ جهانـی و پیوند میان ملت‌ها، رییسان کشورها، دولت‌ها، سفیران و نمایندگان بلند پایهٔ دیگر، نمایندهٔ حـاکمیت ملی‌اند و به‌نام این حاکمیت‌ها تصمیم می‌گیرند واقدام می‌کنند[۱۴].

---

۱۱ ـ ن.ك. به : روزنامه‌های صبح وعصرتهران از۲۰ دی تا ۱۰ بهمن ۱۳۶۱.

۱۲ و۱۳ـن.ك. به: روزنامه‌های صبح وعصر تهران درماه‌های آذرو بهمن ۱۳۶۴.

۱۴ـاین نکته‌را نیزیادآوری‌می‌کنیم‌همان‌گونه‌که دولت‌ها حق‌دارندکه‌به‌نمایندگی وبه‌نام‌حاکمیت‌کشوری‌وملی‌عهدنامه وقراردادهایی باکشور- دولت‌های دیگر امضاء کنند وکشور- ملتشان‌را متعهدکنند، به‌همان‌گونه ملت‌ها حق‌دارند ومی‌توانند با سرنگون‌ساختن دولت‌هایشان وبا دگرگون و واژگون ساختن نظام سیاسی، آن تعهدها وقرار دادهایی‌را که ناسودمند ونادرست می‌دانند، باطل و منسوخ اعلام بدارند. چنین موقعیت هایی اغلب پس ازانقلاب‌ها یا دگرگونی‌های بنیادی درنظام سیاسی کشورها پیش‌می‌آید. چنان‌که‌پس←

همچنین در درون کشور، وزیر وزارتخانه‌ای حکم انتصاب رسمی شدن مستخدمی‌را امضاء می‌کند و بااین حکم مستخدم رسمی آزمایشی تبدیل به رسمی قطعی می‌شود یا وزیر قراردادی با یك شخص حقیقی یا حقوقی می‌بندد، این‌حکم وقراردادرا درواقع به‌نام وزارتخانه و دولت امضاءکرده است واگریك روزپس‌از صدوراین‌امضاءتغییرمقام‌دهدوضع‌استخدامی‌این‌مستخدم‌یاقرارداد،دگرگون‌نمی‌شود. شهرداری‌یاوزارتخانه‌ای‌ممکن‌است‌درحین فعالیت‌روزانهٔ خود خساراتی‌به‌افراد وارد سازند، با این‌که این خسارات بی‌گمان نتیجهٔ کار یك یا چند مستخدم است، اصل حقوقی این است‌که این مستخدمان مسئول نیستند بلکـه مسئول پرداخت خسارات برطبق اصول حقوقی ، اداره وقدرت عمومی است. رییس دانشکـده یا دانشگاه با امضاء گذاشتن روی گواهـی نامه‌های کـارشناسی (لیسانس) ، کـارشناسی ارشد (فوق‌لیسانس) ودکتراگواهی‌می‌کنندکه دارندگـان این مـدارك درتاریخ‌معینی ودر رشتهٔ ویژه‌ای یکی ازدرجات دانشگاهی‌را دریافت داشته‌اند وجا به‌جاشدن‌این‌کسان کوچك‌ترین‌خدشه‌ای‌به‌اعتبارمدرك‌های تحصیلی دانش‌آموختگان‌وارد نمی‌کند.زیرا این‌اقدام مسئولان دانشگاه به‌نام وبه‌حساب‌شخصی خودشان نبوده و برای این نهاد آموزشی ، دانشگـاه ، بوده است که دارای شخصیت حقوقـی است و شخصیت حقوقی‌اش در آخرین تحلیل جزیی از شخصیت حقوقی دولت است. این نمونه‌ها نشان می‌دهدکه وراء واقعیت وزندگی گذرای کسان یا اشخاص حقیقی ومیرا بودن

→ از پیروزی انقلاب دربهمن ۱۳۵۷ واستقرار جمهوری اسلامی ایران، بسیاری ازتعهدات گذشتهٔ استعماری باطل اعلام شد. مسئله حاکمیت‌کشورها و جانشینی دولت‌ها و پذیرفتن یا نپذیرفتن تعهدات وقرار دادهای‌گذشتهٔ دولت‌هایی‌که با انقـلاب ها سرنگون شده‌اند، مسائل بسیار پیچیدهٔ سیاسی وحقوقی در روابط‌کشورها پدید می‌آوردکـه بررسی آن در قلمرو صلاحیت حقوق بین ملل است. درزمینهٔ حاکمیت‌کشورـ دولت وآگاهی بیش‌تراز مسائل مربوط به آن ، ن.ك. به شماره‌های ۱۲۰ تا ۱۲۸ همین‌کتاب.

آنان واقعیت پایدارتری هست که دولت یا این مهم‌ترین شخص حقوقی است.

سیما ومفهومی که ازدولت دراذهان حکومت شوندگان هست بر حسب‌زمان ومکان متفاوت است. دربسیاری ازکشورها، به‌ویژه درکشورهایی که شرکت مردم‌در امور سیاسی و عمومی کم و پایین است به‌دولت به‌صورت سازمان ودستگاهی که از بیرون به آنان بارشده ونسبت به‌آنان بیگانه‌است، نگاه می‌شود. درچنین کشورهایی مـردم اغلب‌از مسئولان دولت به‌صورت سوم شخص نـام مـی‌برند وواژه «آنها» تصمیم‌گرفتند، «آنها» گفتند، کارها دست «آنها» است ومانندآن، فراوان است.این چنین سخنانی‌نشان‌دهندهٔ این‌واقعیت است که‌حکومت‌شوندگان، حکومت‌کنندگان‌را از خود نمی‌دانند[۱۵]. ولی درکشورهایی که دموکراسی [۱۶] در آنجـا ریشه‌دار است

---

۱۵ – چنین باوری درایران بسیار پراکنده است چنان‌که در مصاحبه‌ای علی‌امینی نخست وزیر پیشین اعلام می‌داد: «... دولت پایگاهی میان‌مردم ندارد ولی شاید بتواند با اجرای‌برنامه‌هایی نظیربرنامهٔ مبارزه بافسادگوشه‌ای ازاین بی‌اعتمادی‌را ازبین ببرد... ولی من هیچگونه موفقیتی در اجرای این برنامه نمی‌بینم»(کیهـان ۲۴مهر۱۳۵۷ص۴) ومیرحسین موسوی‌نخست وزیرکنونی دردیداری‌که باگروهی ازمردم‌گناوه داشت‌دربارهٔ دولت چنین می‌گوید:«... امروز واژهٔ دولت در ذهن مردم ما برخـلاف دیگرملل‌جهان‌که دستگاه حاکم وزور وقدرت‌راتداعی می‌کند. سیمای اورگان ونهادی خدمتگزاررا ترسیم می‌کند واین از افتخارات‌کشور ماست‌که دولت جمهوری اسلامی ایران محور و برنامهٔ خودرا خواست‌های‌ملت و انجام وتحقق آن با تکیه برنیروی خود ملت می‌داند»(روزنامهٔ اطلاعات ۲۶ اردی بهشت ۱۳۶۴، ص۱و۳).

۱۶– برای‌آگاهی بیش‌ترازمفهوم‌های‌دموکراسی ونظام‌های سیاسی‌که دموکراسی نامیده می‌شوند، ن.ك. به: شماره های ۱۴۷ تا۱۵۸ همین‌کتاب. ولی ازپیش یادآوری می‌کنیم‌که مردم واغلب نویسندگان‌آن‌گاه‌که واژهٔ دموکـراسی‌را به‌کار می برند، نمونهٔ نظام سیاسی‌آمریکای شمالی واروپای غربی‌را در ذهن دارندکه به «نظام های سیاسی دموکراتیك» نامدارشده‌است. ولی واقعیت ومفهوم دموکراسی می‌تواند بسیارگسترده‌تر وگونه‌گون‌تراز نمونهٔ‌غربی آن باشدونویسندهٔ این‌کتاب بابسیاری‌ازانتقادهای گونه‌گونی ←

واکثریت مردم کم و بیش، مستقیم یا غیرمستقیم در زندگی سیاسی شرکت می‌کنند این احساس دوگانگی میان حکومت کننده و حکومت شونده اگر به کلی از میان نرفته باشد، بسیار کم است مانند انگلیس، سوییس و سوئد. نکته‌ای را که پیش‌تر یادآوری کردیم وبازهم خاطرنشان می‌کنیم مسئلهٔ جدا نبودن مفهوم کشور-دولت از یك سو و کشور-ملت ازسوی دیگراست، بی این‌که فراموش کنیم که این سه‌مفهوم از هم جدا بوده و یکی نیست. برای پرهیز از اشتباه اغلب ناچاریم که این مفهوم‌ها را با هم بکار بریم.

میان پرسش‌هایی که می‌تواند درمورد ماهیت کشور-دولت به‌ذهن برسد، دو پرسش ازمسئله‌های دیگرمهم‌تر وقابل دقت بیش‌تراست: ۱- مسئلهٔ شخصیت حقوقی کشور، ۲- مسئلهٔ حاکمیت کشور.

۱۱۵. الف: مسئلهٔ شخصیت حقوقی کشور، امروزکم‌تر کسی کشور را با شخص حقیقی مسؤول یا نماینده کشور یکی می‌داند واشتباه می‌کند، ولی‌پذیرفتن فکرشخصیت‌حقوقی ناگهانی نبوده بلکه این‌اندیشه کم کم پیدا وهمگانی شده است. زیرا پذیرش این نظریهٔ بهترازهرنظریهٔ دیگری می‌تواند توجیه‌کننده اقدامات کشور

→ که به واقعیت و مفهوم دموکراسی شده، آگاه است وتنها به مفهوم غربی آن نیز نظر نداشته است. در این جا به یکی از تازه‌ترین این انتقادها که روژه‌گارودی سیاست‌شناس واز رهبران پیشین حزب کمونیست فرانسه که سال‌ها نیز در قوهٔ مقننهٔ این‌کشور نماینده و سناتور بود، بیان داشته است، آورده می‌شود: «نخست در زمینهٔ قدرت سیاسی، دو اصل اساسی اسلام -یعنی این امر که قدرت فقط ازآن خداوند است وهرنوع قدرت اجتماعی نسبی است، از یك‌سو، و«شورا» که خود به معنی حذف واسطه‌ها میان خدا وانسانهاست، ازسوی دیگر- هرگونه استبداد وقدرت مطلقه را بخواهد باتقدس بخشیدن به‌خود، حاکم ظالم را به جانشینی خدا برروی زمین برگزیند، ویا هرنوع «دموکراسی» به سبك غربی، یعنی دموکراسی های فردگرا وآماری وکمی و ازخود بیگانه وتوکیلی را طرد می‌کند. زیرا آزادی به معنی نفی و انزوا نیست، بلکه تحقق ارادهٔ خداوند است» (نقل از روژه گارودی: میراث سوم، ترجمهٔ آریا حدیدی - تهران انتشارات قلم، ۱۳۶۴، ص ۴۳).

باشد که به دست دولتش انجام می‌شود. مزایایی که می‌توان برای قبـول این نظریه برشمرد چنین است:

۱۱۶. یکم: شخصیت حقوقی و دایمی بودن زندگی سیاسی کشور، تنها با نظریهٔ دایمی‌بودن و نامحدود بودن، زندگی کشورفهمیدنی و توجیه‌شدنی است. کسان و شخصیت‌های حقیقی مسؤول ادارهٔ کشور ـ دولت، میرا و گذرا بوده درحالی که تعهدهایی که آنان به نام کشور متعهد شده‌اند، کشور را سال‌ها پس از درگذشت و تغییرعاقدان و امضاء کنندگان این تعهدها، ملزم ومتعهد می کند.

۱۱۷. دوم: شخصیت حقوقی پایهٔ برابری کشورها درروابط بین ملل، این نظریه درحقوق بین ملل عمومی پایه و مبنای برابری کشورها است. کشورها از نظرمیزان جمعیت، وسعت خاك، قدرت نظامی، سیاسی واقتصادی‌شان برابرنیستند و از این دید اختلاف ژرف میان کشورها هست. قبول شخصیت حقوقی کشور امکان می‌دهد که همهٔ کشورها درعرصهٔ بین ملل برابر شناخته شوند. همان‌گونه که اشخاص حقیقی در درون کشور از دید قوانین ومقررات حقوقی برابراند وحق هرگونه اقدام حقوقی را در چهارچوب قـوانین دارند. باری با توسل به فرضیهٔ شخصیت حقوقی است که کشورها به عنوان مراکزحقوق ومسؤولیت‌ها متجسم می‌شوند.

۱۱۸. سوم: شخصیت حقوقی واستقلال مالی، فـرضیهٔ شخصیت حقوقی کشور اجازه می‌دهد که کشور دارای استقلال مالی باشد که مستقل از مالیهٔ هریك از مسؤولان ادارهٔ کشور وشهروندان‌است. کشور برای برآوردن نیازمندی‌های همگانی مانند ایجاد سازمان‌های اداری، دادگاه‌ها، ارتش، روابط‌خارجی، آموزش وپرورش وهزاران عمل دیگر، نیازبه‌دارایی دارد. درآمدهای یك کشور دردرجهٔ اول باگرفتن مالیات‌ها تأمین می‌شود که چگونگی دریافت و پرداخت آن در بودجهٔ سالانهٔ دولت می‌آید، دولت منبع‌های درآمد دیگری نیز دارد مانند، کارهای تولیدی وبازرگانی. وظیفه‌های‌مالی کشور که به‌دست دولتش تحقق می‌یابد، تنها باداشتن شخصیت حقوقی شدنی است.

۱۱۹. چهارم: شخصیت حقوقی و چگونگی آن، شناختن چگونگی شخصیت حقوقی کشور دشوار است. با این که امروز بیش‌تر حقوق‌دانان و سیاست‌شناسان به لزوم وسودمند بودن نظریهٔ شخصیت حقوقی کشور ـ دولت باور دارند در چگونگی و چبود این شخصیت اختلاف دیدهست و این که شخصیت حقوقی کشور ـ دولت امری فرضی وپنداری یا واقعی است، میان حقوق‌دانان یگانگی دید نیست.

مسئلهٔ شخصیت از دید علمی با اهمیت است، اگر شخصیت حقوقی کشور ـ دولت، فرضی باشد، یعنی حقوق‌دانان آن‌را ساخته وابداع کرده باشند دراین‌صورت قلمرو کارهای کشور ـ دولت باید محدود به حدود چهارچوبی باشد که این شخصیت برای آن فرض شده‌است. همان‌گونه‌که درمورد اشخاص حقوقی حقوق خصوصی، مانند شرکت‌های بازرگانی، انجمن‌ها وجمعیت‌ها رعایت می‌شود. ولی اگر بپذیریم که بیرون از اصول و فنون حقوقی که برای سامان دادن رابطه‌های اجتماعی به‌کار می‌رود، شخصیت‌حقوقی کشوریك واقعیت طبیعی‌است، بااین دید واقعیت شخصیت حقوقی کشور ـ دولت می‌تواند به‌صورت کامل ونامحدود پذیرفته‌شود. باید اعتراف کنیم که دادن یك پاسخ روشن قطعی وقانع کننده درمورد این پرسش، دشواراست. تردیدی نیست که فرضیهٔ «شخصیت حقوقی» را حقوق دانان در برابر واقعیت «شخصیت حقیقی» گذارده‌اند. با این همه این فرضیه تنها یك ابداع فکری و بیگانه ازواقعیت‌های بیرون از ذهن نیست بلکه نیازهای زندگی اجتماعی مبنای پیدایی این فرضیه‌بوده‌است. وجودخواست‌ها،منافع وهدف‌های مشترك همه‌یااکثریت‌اعضاء یك جمع پایه ومبنای اصلی فکر وفرضیهٔ شخصیت حقوقی است. این فرضیه اعلام می‌دارد‌که مردم یك‌اجتماع دارای منافع فردی وشخصی‌اند ولی نفس زندگی‌اجتماعی مسئله‌ها ودشواری‌هایی پدید می‌آورد‌که سامان دادن آن‌ها به سود همهٔ شهروندان یا اکثریت اعضاءِ آن اجتماع است. پس درجامعه افزون‌برمنافع فردی، خواست‌های گروهی نیز هست.

اندیشهٔ خواست‌ها وهدف‌های جمعی یا عمومی وپاسداری از این منافع ـ که

می‌تواند در زمینه‌هایی با منافع فردی یکی نباشد ــ پایه و بن فرضیهٔ شخصیت‌حقوقی است. این همیاری یاتشریك مساعی گروهی برای ادامهٔ زندگی آدمیان درروی زمین نیازمند به پدیدآوردن سازمان‌هایی است. این سازمان‌ها در واقع قطب‌هایی است‌که منافع گروه پیرامون آن متمرکزمی‌شود. با آن‌چه‌که آورده شد به‌این هوده می‌رسیم که «شخصیت حقوقی» تنها یك فرضیهٔ حقوقی نیست بلکه بر پـایهٔ واقعیت‌هایی که همان منافع وهدف‌های اجتماعی است، استوار است. در روزگارما درایران مراکز اجتماعی‌بامنافع وهدف‌های گونه‌گون‌مانندشرکت‌های‌بازرگانی، حزب‌های سیاسی، سندیکا وانجمن‌ها وجمعیت‌های‌هنری، ورزشی، ادبی‌و... دارای‌شخصیت‌حقوقی‌اند وکشور ــ ملت مهم‌ترین ونیرومندترین شخص حقوقی دردرون وبیرون مرزها است. به‌گفتـار دیگرکشور مهم‌ترین قطب و مرکز اجتماع انسانی و پـایهٔ همبستگی این اجتماع انسانی است‌که درزبان سیاسی منافع ملی نامیده می‌شود. آن‌چه مسلم‌است چگونگی تشکیل وحدود اختیارها و وظیفه‌ها ونوع فعالیت همهٔ اشخاص حقوقی را دولت یك‌کشور تعیین می‌کند و امروز درجهان، هردولتی با توجه به نظام سیاسی، رشد اقتصادی‌ووضع وموقعیت‌اجتماعی‌اش، درگسترش دادن یامحدودکردن فعالیت اشخاص حقـوقی تصمیم می‌گیرد. یعنی این‌که ریشهٔ پیدایی همـهٔ اشخاص حقوقی مستقیم یا غیرمستقیم دولت وقـوهٔ مقننهٔ یك‌کشور است واگر این اشخاص از حدود وصلاحیت ووظیفه‌هایی‌که دولت چهارچوب آن‌را باقوانین معین‌کرده است، بیرون روند، تعقیب می‌شوند و در صورت لزوم به فعالیت آن‌ها پایان داده شده‌که این کار از نظر حقوقی «انحلال» نامیده می‌شود. پرسش مهمی‌که این جا به ذهـن می‌رسد، دانستن ایـن نکته است: اگر واقعیت این است‌که منشاء پیدایی همهٔ ایـن اشخاص حقـوقی در درون کشور به‌گونه‌ای با قوهٔ مقننه و بـا دولت آن‌کشور است. منشاء شخصیت حقوقی دولت چه مقـامی است و ازکجا ریشه می‌گیرد. چون واقعیت این است‌که هیچ جا در قوانین ما وتا آن جاکه آگاهی داریم در قـوانین دیگرکشورها نیز شخصیت حقوقی‌کشور ودولت درقوانین اعلام نشده است. دراصل پنجاه‌وهفتم

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است:

«قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوهٔ مقننه و قوهٔ مجریه وقوهٔ قضائیه‌که زیرنظرولایت امروامامت است، برطبق اصول آیندهٔ این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل ازیکدیگرند وارتباط میان‌آن‌ها بوسیلهٔ رئیس جمهور برقرار می‌گردد.»

از واژهٔ «مستقل» در این اصل به هیچ روی چنین برنمی‌آیدکه هریك از سه قوه دارای«شخصیت حقوقی»اند. درهرحال ضابطه‌هایی که ازشخصیت‌حقوقی داریم برای هرسه قوه درست نیست. چنان‌که قوهٔ قضاییه استقلال‌مالی ندارد وتنها قضات برطبق قانون اساسی دارای استقلال استخدامی و شغلی‌اند و می‌دانیم‌که قوهٔ قضاییه تنها دربرگیرندهٔ قضات نیست. حال با فرض قبول شخصیت حقوقی برای هریك از این سه قوه، دشواری مسئله حل نمی‌شود. زیرا هریك ازاین سه‌قوه جزیی ازواقعیت کشور ــ ملت ــ دولت‌اند وشخصیت حقوقی دولت به مفهوم‌گستردهٔ آن نه در قانون اساسی ونه در قوانین دیگر اعلام نشده است[۱۷].

درقانون اساسی سلطنت‌مشروطه منسوخ در۱۱ و۱۲آذر۱۳۵۸ نیزبه‌شخصیت حقوقی دولت اشاره نشده و اصل بیست وهفتم این قانون اعلام داشته بود: «قوای مملکت به‌سه شعبه تجزیه می‌شود» وبندهای اول، دوم وسوم این اصل به ترتیب از سه قوهٔ مقننه، قضاییه ومجریه نـام می‌برد ودر اصل بیست وهشتم متمم همین قانون آمده بودکه این سه قوه «همیشه از یکدیگر متمایز ومنفصل خواهد بود». دراین‌جا نیزمفهوم تفکیك به‌مفهوم استقلال است ومعنی داشتن شخصیت حقوقی‌را نمی‌دهد.

درست و واقعیت این است‌که نیـازی به چنین اعلام نیست. چون شخصیت حقوقی دولت وقدرت، ازحاکمیتش ریشه می‌گیرد. چنان‌که اصل بیست‌وششم متمم

۱۷ــ برای آگاهی بیش‌تر از شخصیت و اشخاص حقوقی ن. ك. به: عبدالحمید ابوالحمد، «حقوق‌اداری» جلد یکم چاپ چهارم، دانشگاه تهران ۱۳۵۳، ص ۱۰۲ــ۸۰.

قانون اساسی مشروطه منسوخ اعلام می‌داشت:

«قوای مملکت ناشی از ملت است طریقهٔ استعمال آن قوا را قانون اساسی تعیین می‌نماید».

و اصل پنجاه وششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اعلام می‌دارد:

«حاکمیت مطلق برجهان وانسان ازآن خداست وهم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی‌خویش حاکم ساخته است. هیچکس نمی‌تواند این‌حق الهی را ازانسان سلب کند یادرخدمت منافع فرد یاگروهی خاص قرار دهد و ملت‌این حق خداداد را ازطرقی که دراصول بعد می‌آید اعمال می‌کند».

هم اصل قانون اساسی منسوخ وهم اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران فوراً ذهن را متوجه مسئلهٔ حاکمیت می‌کند وفهم شخصیت دولت بی‌شناختن واقعیت حاکمیت کشور ـ ملت، شدنی نیست که در این جا ازآن بررسی می‌شود.

۱۲۰. ب: مسئلهٔ‌حاکمیت کشور، قدرت درهمهٔ‌جامعه‌های‌بشری‌هست،رابطهٔ فرماندهی وفرمان‌بری از ویژگی‌های زندگی‌گروهی است به بیان دیگر جامعه‌های بشری اعم ازکوچك و بزرگ قالب‌هایی‌اند برای اعمال قدرت وحاکمیت. پاره‌ای از این چهارچوب‌های زندگی جمعی مانند خانواده، انجمن، حزب و... در درون کشور وبرخی ازاین‌مجمع‌ها بیرون از کشور هستند واز اجتماع نمایندگان چندین کشور پدید آمده‌اند، مانندسازمان ملل متحد یا دیگرمجامع بین مللی. هریك از این گروه‌ها و سازمان‌ها و نهادها ازگونه‌ای از حاکمیت و اقتدار برخورداراند. ولی اقتدار و حاکمیت تمام این‌گروه‌ها و سازمان‌ها محدود و مشخص است، که حدود آن را قوانین تنظیم کرده است و با پروا به عرف و عادت، زمان و مکان عمل می‌کنند. ازجهتی اقتدار وحاکمیت‌گروه‌ها وسازمان‌ها درحقوق عمومی با حاکمیت کسان در حقوق خصوصی قابل مقایسه است. در حقوق خصوصی و مدنی اصل حاکمیت افراد به نام اصل حاکمیت اراده اعلام وپذیرفته شده است ولی بهره‌گیری از این حاکمیت تنها در چهارچوب قوانین وبا شرایطی که قانونگذارگذارده است،

شدنی است. چنان‌که به‌موجب قانون مدنی ایران برای استیفا ازاین حاکمیت‌افراد باید دارای ۱۸ سال تمام بوده ومحجور نباشند وتظـاهر عملی این اراده باید تابع ضابطه‌های شکلی ویژه که قانونگذار برای هر مورد پیش بینی کرده‌است، باشد.ولی در مورد حقوق سیاسی مثل حق انتخاب کردن، شرط سن ۱۵ سال تعیین شده‌است.

همگی این مقررات آمرانه، اختـیاری وشکلی در حقوق خصوصی به‌منظور سامان دادن روابط افراد در اجتماع وقرار دادن‌آنان در کفهٔ برابر گذارده شده‌است. بی این‌که فراموش کنیم که تنها با قوانین نمـی‌توان حاکمیت برابر در عمل برای کسان پدیدآورد وآنانی که دارای موقعیت اقتصادی و اجتماعی نیرومند و برتراند بی‌گمان از حاکمیت بیش‌تری برخوردارند واین مسئله در رابطه‌های‌بین‌ملل،دربارهٔ کشورها نیز راست است. ولی حـاکمیت کشوردارای ویژگی‌هایی است که آن‌را از همهٔ سیماهای دیگر حاکمیت متمایز می‌سازد.

۱۲۱. یکم: حاکمیت کشور ذاتی است ، حاکمیت وقدرت همـهٔ‌کسان و گروه‌ها،حاکمیت‌وقدرت«عرضی» است،تنها قدرت‌وحاکمیت کشور‌ـدولت، «ذاتی» است[۱۸].دولت‌هر کشورباگذاردن قوانین‌ازحقوق واختیارهای کسان‌وگروه‌هاپشتیبانی می‌کند وقلمرواقتدارکسان وگروه‌هارامشخص‌می‌سازد. مانندقوانین‌مربوط به‌حمایت خانواده ، تشکیل سندیکا، حزب‌ها وشرکت‌های بازرگانی و ... در صورت بروز دعوی میان اعضاءِ این گروه‌ها یا اعضاء و رهبران این جمعیت ها مرجع رسیدگی به دعاوی، دادگاه‌ها یادیگر مراجع رسمی کشور است . مثلا با این کـه پدررییس خانواده است و به‌این عنـوان نفوذ و اقتدار واختیارهایی در درون خـانواده دارد، ولـی در هرحال حاکمیت وی محدود است و در صورت بروز اختـلاف میان زن

۱۸ ــ برتراند راسل،درصفحهٔ ۴۵ «اصول نوسازی جامعه»، ترجمهٔ مهدی افشارــ انتشارات زرین۱۳۵۷. دربارهٔ قدرت دولت نوشته است: «..قدرتهای دولت عظیم، غیر ضروری زیان آوراست وچگونه می‌توان بخش عظیمی از قدرت و توان دولت‌را ازاو انتزاع ساخته، جدا نمود بی آن‌که به‌نقش مفید آن لطمه‌ای وارد آید».

وشوهر یا مالك و مستأجر. شوهر یا مالك حق ندارد که به‌استقلال تصمیم گرفته‌واز زن خود جدا شود یا مستأجررا از محل مورد اجاره بیرون کند، تنها دادگاه‌های صلاحیت‌دار که ازمراجع قضایی کشوراند حق دارند در این باره تصمیم بگیرند. همچنین در مورد سازمان‌های محلی یا غیر متمرکز که در کشور هست یا بایدوجود داشته باشد، مانندشورای ده، شورای شهر، شورای‌شهرستان و استان یا سازمان‌های حرفه‌ای مانند «کانون وکلا»، «نظام پزشکی» و «اتاق اصناف»، دولت بر آن‌هانظارت عالیه دارد که در اصطلاح سیاسی و حقوقی «قیمومت» گفته می‌شود. اداره‌کنندگان این سازمان‌ها انتخابی‌اندکه از سوی مردم یا اعضاءِ آن‌ها مانند پزشکان یا وکلای دادگستری یا اعضاء صنف انتخاب می‌شوند ولی‌اختیارها واقتدارهای این سازمان‌ها نامحدود نیست و دولت به نام پاسداری از خواست‌های مردم کشور یا اعضاء این سازمان‌ها درکارهای آن‌هادخالت و نگاه می کند و این نظارت می‌تواند به‌ابطال عملیات یا انحلال آن سازمان ها بیانجامد. چنان‌که دولت می‌تواند شورای‌شهر یا استان‌را منحل کند یا مجازات‌های انضباطی‌را که دادگاه انتظامی کانون وکلای دادگستری علیه اعضاء خود گرفته‌است، لغو کند. همهٔ قوانین، مقررات وتصمیم‌های دولت در زمینه‌های‌سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ناشی ازسرشت نظام سیاسی کشور است. چنان‌که پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و استقرار جمهوری اسلامی ایران، ماهیت قوانین دراغلب زمینه‌ها به‌کلی متفاوت باگذشته است وشاید چگونگی‌اجراء آن‌ها همیشه با گذشته فرق نداشته باشد.

۱۲۲. دوم: حاکمیت کشور وسازمان‌های رسمی جهانی، قدرت و حاکمیت سازمان‌های جهانی نسبت به‌حاکمیت کشور دولت ناچیز است. حاکمیت هیچ‌یك از سازمان های جهانی یا بین‌ملل که درگذشته بوده‌است مانند «جامعه‌ملل متفق» یا اکنون (۱۳۶۷) هست مانند «سازمان ملل‌متحد»، همپایهٔ حاکمیت کشور نبوده و نیست. سازمانهای بین‌مللی از گردهم آمدن نمایندگان کشورها پدید آمده است واین نمایندگان‌ملزم‌به‌دفاع‌ازمنافع وسیاست کشورهای خوداند وبسیاری ازمسئله‌های

جهانـی با نام «سازمان ملل‌متحد» ولـی به‌دست اعضاء حل وفصل می‌شود. وجود اختلاف‌های سخت میان ابرقدرت‌ها در همهٔ جهان کـه سودای جهان‌گیری دارند و سازمان‌های جهانی و «سازمان ملل متحد» و همهٔ سازمان‌هـای وابسته به‌آن را عرصهٔ زورآزمایی و پیکارجویی‌هاشان قرار داده‌اند، در نتیجه از قدرت عمل سازمان‌های جهانی کاسته شده است. دربارهٔ برنامهٔ برتری‌جویی آمریکا در صفحهٔ ۳۰«روند سلطه‌گری» می‌خوانیم:

«اما روند جهـان گیری آمریکا به هیچ وجه از روی بی‌فکری، یا تنها عکس‌العمل در رقابت با کمونیسم و یا به علت احتیاجات اقتصادی نبود. جمله‌ای که در دوران جنگ جهانی دوم بسیار شنیده می‌شد این بود که «آمریکا بالغ شده است». آمریکایی‌ها احساس قدرت، بزرگی و بدست گرفتن تقدیر جهان را می‌کردند... آمریکا برنامهٔ توسعه نامحدودی را آغاز کرده بود، هرآنچه راکه می‌خواستند بدست آوردند[19]».

اکنون می‌دانیم که هرگونه تصمیم سازمان‌های بین ملل علیه کشورهای بزرگ بی‌ضمانت اجراست و در عمل بسیاری از تصمیم‌های سازمان ملل متحد راکشورهای بزرگ رهبری می کنند. مهم‌تر آن که سازمان ملل متحد نیروی مسلح توانا و مؤثرکه بتواند پشتیبان تصمیم‌هایش باشد ندارد و در هر مورد کشورهای عضو ممکن است چنین نیرویی را در اختیار سازمان ملل متحد بگذارند ولی بی‌موافقت کشورها نمی‌توانند درکارهای درونی آن‌ها دخـالت کنند. یعنی از دید رهبران و مسئولان کشور‌دولت‌ها، حاکمیت مسلم کشورها به منافع غیرمسلم بین ملل برتری دارد و حاکمیت سازمان‌های بین مللی در برابر حاکمیت کشورها ناتوان و کم‌نیرو است.

۱۲۳. سوم: حاکمیت کشور و سازمان‌های غیر رسمی جهانی، هیچ‌یك

۱۹ـ آمبروز، استفن: روند سلطه‌گری، تاریخ سیاست خارجی آمریکا، ۱۹۸۳ـ۱۹۳۸ ترجمهٔ احمد تابنده، با مقدمهٔ رضا رییس طـوسی ـ تهران، انتشارات چاپخش، تابستـان ۱۳۶۳.

از جمعیت‌ها و سازمان‌های جهانی غیرکشوری همپایهٔ کشور نیست. منظور از این جمعیت‌ها و سازمان‌ها، حزب‌ها و سندیکای جهانی و دستگاه کلیسای کاتولیك است که منشاء ایجاد آن‌ها دولت‌ها نبوده‌اند،ولی به علت همبستگی‌هایی که میان این‌گونه حزب‌ها و سندیکاها در سراسر جهـان و از وراءِ کشورها هست،آن‌ها را تبدیل به یك قدرت جهانی کرده است. مانند حزب‌های کمونیست، سوسیالیست و فدراسیون سندیکای جهانی کارگران یا کنفدراسیون بین ملل سندیکای آزادکـه هدفشان ایجاد همبستگی میان همهٔ اعضاءِ مشترك‌المنافع وهم عقیده، وراءِ کشور ـ دولت‌ها در سراسر جهان است. اهمیت و قدرت این سازمان‌ها هیچ‌گاه به پای قدرت و حاکمیت کشور نمی‌رسد و کشورها با پروا به خواست‌هـا و سیاست درونی‌شان تصمیم می‌گیرند و برنامه‌ریزی می‌کنند و تصمیم‌ها و برنامه‌هـا را به اجراء می‌گذارند و نفوذ و قدرت سازمان‌های رسمی جهانی نیز ناچیز است و می‌توان گفت در سیاست درونی کشورها کم تأثیراند. در همین زمینه باید از «شرکت‌های چند ملیتی» نام برد که پاره‌ای از آن‌ها با در خدمت داشتن متخصصان بسیار و منافع مادی فراوان، بسیار بانفوذ و پرقدرت‌اند که زیر پوشش فعالیت‌هـای بازرگانی، اغلب عمـال سیاست قدرت‌های بزرگ در کشورهای جهان سوم‌اند و درکارهای سیاسی درون این کشورها دخـالت می‌کنند، مثل کودتای نظامی ژنرال پینوشه علیه دولت آلنده در سال ۱۹۷۳ در شیلی که با همکـاری سیا و شرکت چند ملیتی آمریکایی بود[۲۰]. دخـالت یك قدرت بزرگ در کشور دیگر سیماهای بسیارگونه‌گون می‌تواند داشته باشد، خریدن کسان و شخصیت‌های سیاسی کشورمورد مداخله، یکی از این راه‌های شناخته شده است[۲۱].

۱۲۴. چهارم: حاکمیت کشورهای نو وشناسایی، در پهنه و عرصهٔ جهانی،

۲۰ــ ن.ك. به: اسمیرنو، گـابریل: انقلاب خلع سلاح شده شیلی ۱۹۷۳ـ۱۹۷۰، ترجمهٔ خ. شهریار ــ تهران، انتشارات ققنوس، پاییز ۱۳۶۰، ۲۰۴ص.

۲۱ــ ن.ك. به: رایین، اسماعیـل: حقوق بگیران انگلیس‌درایران ــ تهران، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ هشتم، پاییز۱۳۶۲، ۴۷۶ص، مصور.

کشورها با مقایسه با هم از دید حقوقی دارای حاکمیت برابراند و هر کشوری با توجه به حاکمیت و منافع خود پیوندهایش را با دیگر کشورها سامان می‌دهد و حاکمیت کشورهای تازه به استقلال رسیده یا دولت‌هایی که پس از انقلاب‌ها یا کودتاها روی کار می‌آیند، به رسمیت می‌شناسند. چنان‌که حزب کمونیست چین که از سال ۱۹۴۹ قدرت و دولت را در چین به دست‌گرفت و حاکمیت خود را به یك میلیارد جمعیت کشور برقرار کرد، بسیاری از کشورها تا سال ۱۹۷۲ حاکمیت او را در سطح جهانی به رسمیت نمی‌شناختند. زیرا آمریکا شناسایی چین را با استقلال فرمز (تایوان) مربوط می‌دانست و به علت مخالفت ایالات متحدهٔ آمریکای شمالی نمی‌توانست به عضویت سازمان ملل متحد درآید. با تغییر سیاست آمریکا و نزدیك شدن آمریکا و چین و ژرف شدن تضادها میان چین و شوروی، دوستان ودست‌نشاندگان این قدرت جهانی با چین روابط سیاسی برقرار کردند[۲۲]. همچنین با سقوط نظام سلطنتی ایران در بهمن ۱۳۵۷ اغلب کشورهای جهان بی‌درنگ حاکمیت مستقر در کشور را به رسمیت شناختند. این نکته نیز یادآوری می‌شود که مسئلهٔ شناسایی در عرصهٔ بین ملل بستگی به عوامل سیاسی بسیار دیگری دارد که مسئلهٔ استقرار حاکمیت در درون مرزهای یك کشور از مهم‌ترین آن است، ولی تنها عامل نیست.

۱۲۵. پنجم: حاکمیت درون مرزی و حاکمیت بیرون‌مرزی، کوتاه سخن آن‌که در مورد حاکمیت کشور باید به یاد داشته باشیم که امروز کم و بیش در همهٔ کشورها، دولت ـ ملت واقعیت جدانشدنی وغیر قابل تجزیه است و جز در

۲۲ـ ن.ك. به: اسنو، ادگار: چین سرخ. ترجمهٔ سیف غفاری ـ تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم خرداد ۱۳۵۱، ۴۷۴ص. در صفحه ۱۰۰ و ۱۰۱ همین کتاب ادگار اسنو، نویسندهٔ کتاب سخن چوئن لای را دربارهٔ رابطهٔ چین و آمریکا چنین آورده است: «تصور این که میان آمریکا وچین پیمان صلح منعقد گردد بدون این‌که روابط سیاسی بین آن‌ها وجود داشته باشد غیر ممکن است. همچنین غیر ممکن است بتوانیم تصور کنیم که می‌توان میان چین و آمریکا روابط سیاسی برقرار کرد بدون اینکه اختلافات موجود برسرفرمز (تایوان) از میان رفته باشد».

موردهای استثنایی، قوانین اساسی همهٔ کشورها مستقیم یا غیرمستقیم اعلام می‌دارد که تمـام قوا ناشی از ملت است. اصل بیست و ششم متمم قانون اساسی مشروطـه منسوخ ناظر به این امر بود و اصل پنجاه و ششم قـانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با اعلام این که حاکمیت مطلق از آن خداست، چگونگی اجرای آن را از حقوق ملت شناخته است. ولی باید حـاکمیت درون مرزی کشور ـ دولت را از حاکمیت بیرون مرزی‌اش جدا کنیم. در درون کشور حاکمیت دولت به حکم قانون بی‌همتـا و بی‌رقیب است و دولت هر کشوری با پروا به وضع و موقعیت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، جغرافیایی و تجربه‌های تاریخی‌اش برای ادارهٔ کشور تصمیم‌هایی می گیرد و تصمیم‌هایش را حاکمـانه و با قدرت به مرحلهٔ اجراء درمی‌آورد و هرگاه بخواهد برای اجرای آن‌ها متوسل به زور می‌شود و همهٔ موانع و سدهایی راکه ممکن است در برابر این تصمیم‌هـا افراشته‌شوند، با زور در هم می‌شکنند. زیرا تنها دولت است کـه متکی بر قوانین موضوعه و مشروعیت به خود حق می‌دهد که زور به‌کار برد و همهٔ قوای مسلح کشور و سازمان‌های اداری و نیروهـای امنیتی را در اختیار دارد و در درون مرزهـای کشور هیچ یك ازگروه‌ها دارای قوای مسلـح نیستند و نبـاید ابزار به‌کار بردن زور و اسلحه در اختیار داشته باشند و در صورت بروز اختلاف میـان کسان یاگروه‌ها، قوای مسلح کشور است کـه بر طبق دستور و تصمیم‌های مقـام‌های قانونی، میان آنان نظم و آرامش برقرار می کند. امـا از دید خارجی و بیرون مرزی و رابطهٔ کشور ـ ملت‌ها، قدرت و حـاکمیت کشور نامحدود نیست همان گونه‌که در درون کشور آزادی هرکس با قلمرو آزادی دیگـر کسان محدود می‌شود، قـدرت و حاکمیت هر کشور نیز در عرصهٔ بین ملل با قدرت و حاکمیت دیگر کشورها محدود می‌شود و از دید حقوقی تمام کشورها در عرصهٔ بین ملل در سطح مساوی قرار دارند و برابرند. ولی کشورهای بزرگ به علت توانایی های اقتصادی، نظـامی و سیاسی فراوانی که دارند در عمل از حاکمیت بیش‌تری برخوردارند، یعنی در عمل در عرصهٔ بین ملل حاکمیت کشورها برابر نیست. همان گونه‌که در درون کشور با این که همهٔ

شهروندان از دید حقوقی برابرند، درعمل کسانی که از توان اقتصادی یا موقعیت اجتماعی نیرومندی‌برخوردارند، دارای نفوذ وقدرت‌عمل بیش‌تری بوده وبه آسانی می‌توانند حاکمیت اراده و نفوذ خود را نسبت به افراد ضعیف‌تر تحمیل کنند.

۱۲۶. ششم: حاکمیت کشور و دگرگونی آن، در پایان بحث حاکمیت لازم می‌دانیم که یك نکتهٔ اساسی را یادآوری کنیم. بی این که بخواهیم نظریه‌های گونه‌گون راجع به حاکمیت کشور و دگرگونی تاریخی‌آن آورده شود، باید این واقعیت را به خاطر بسپاریم که کشور ـ ملت یك پدیدهٔ تاریخی وسیاسی است وحاکمیت کشورکم‌کم جانشین حاکمیت قبیله‌ای، محلی وفئودالی شده‌است واز این دید، این حاکمیت نسبت به دیگر سیماهای حاکمیت گذشته، پیش‌رفت و تکامل‌غیرقابل انکاری بوده است. به‌این دلیل ساده که با پیدایی کشور ودرهم شکسته شدن‌همهٔ‌حاکمیت‌های کوچك که‌دنیای‌فرد را تنگ‌ومحدود می‌ساخت‌افق‌گسترده‌تری دربرابر دیدگانش گشودوبه جای این که پیوند فرد باگروه‌ها، حاکمیت‌ها وقلمروهای سیاسی واجتماعی کوچك باشد،وی را با یك اجتماع بسیار بزرگ‌تری‌یعنی کشور-دولت ـ ملت، پیوند داده‌است. آرزو وآرمان دیرین بشر این بوده که بیش از پیش آزادترشود واز بندهای دست وپاگیر رهایی یابد. کوشش‌هایی که ازآغاز سدهٔ‌بیستم به ویژه پس ازدوجنگ جهانی برای بنیان‌گذاردن سازمان‌های بین‌مللی مانند «جامعه ملل متفق» و «سازمان ملل متحد» شد، گام‌هایی در زمینهٔ‌کم کردن حاکمیت کشورها به‌سود حاکمیت جهانی بوده است. ولی دست آورد این کوشش‌ها به‌دلایل یاد شده ناچیز بوده وشاید درآینده کم وبیش دوری تحقق یابد. ولی به‌یقین این آینده، آیندهٔ نزدیك نیست وتا پیدایی یك کشور ـ دولت‌جهانی‌واقعی، بشریت مرحله‌ها وروی-دادهای بسیاری را پشت سرخواهد گذاشت.

۱۲۷. هفتم: حاکمیت کشور و ملی‌گرایی، اکنون و دراین دههٔ چهارم نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم در برابر دو جریان متضاد و به ظاهر شگفت و در باطن ساده و آسان‌وفهمیدنی قرار گرفته‌ایم: ۱ـ سیری که در کشورهای تازه به‌استقلال رسیده

و درحال رشد به‌چشم می‌خورد، ۲ـ جریانی در کشورهای صنعتی غرب درحال شدن است. در کشورهای دسته‌اول بیش‌ترین کوشش دولت‌ها براین است که حاکمیت کشور ـ ملت واحساسات ملی هرچه بیش‌تر نیرومندترشود. یکی ازانگیزه‌های مسلم این پدیده این است که مردم کشورهای درحال رشددیرتر از کشورهای صنعتی غربی به‌مرحلهٔ ناسیونالیسم رسیده‌اندو دولت برای پیش‌برد برنامه‌های اقتصادی واجتماعی کشور، ناچاراست که باعقده‌های حقارت مردم که زاییده استعمار بوده است، مبارزه کرده واعتماد به نفس شان را بازگرداند. از این رو با همهٔ توانایی‌ها می کوشد که گذشته‌های افتخارآمیزی برای مردم بیابد تا آنان را به‌نتایج کوشش‌هایشان درآینده خوشبین سازد و تمام تبلیغات رسمی این نکته را می‌رساند که مردم این کشورها در گذشتهٔ دور منشاءِ قهرمانی‌ها یا آثار بزرگی بوده‌اند ودلیلی نیست که فرزندانشان منشاءآثار بزرگ‌تری نباشند و درفنون وعلوم به پایهٔ کشورهای پیشرفتهٔ غربی نرسند. نتیجه این که این کشورها برای صنعتی شدن وبالابردن رفاه اجتماعی جمعیت کشور، ازفنون و علوم کشورهای غربی تقلید می کنند ولی درپهنهٔ جهانی می کوشند که به هربهاء شده حاکمیت واستقلال خودرا در جهان، به ویژه در برابر کشورهای غربی پاسداری کنند ومسلم سدی خواهند بودبرای‌تحقق یك همبستگی‌جهانی واین جریان قابل فهم است. زیرا تجربه نشان داده است که بی ایجاد یك اعتماد به نفس درمردم این کشورها وآرمان وآگاهی نیرومند به ضرورت زندگی گروهی و ملی، تحقق پیشرفتهای صنعتی دشوار خواهد بود ودولت‌ها در کشورهای درحال رشدآگاهانه در این راه می‌روند.

ولی در کشورهای صنعتی غرب که پدیدهٔ ناسیونالیسم درآن‌جا کهن‌تر است، دربرابر جریان دیگری قرارداریم. ناسیونالیسم افراطی که در سدهٔ نوزدهم به غرب امکان می‌دهد که صنعتی شود و به استعمار کشورهای آسیایی، آفریقایی و امریکای لاتین دست زند، امروزبرای حفظ سلطه وقدرت این کشورها نه تنها کافی نیست بلکه دست وپاگیر شده است. میان کشورهای مستعمره که به استقلال سیاسی رسیده‌اند، برخی از این کشورها مانند چین قدرت‌جهانی شده است و جمعیت

کشورهای درحال رشد ازغرب بیش‌تراست. آمریکا وشوروی دوابرقدرت بزرگ نظامی وسیاسی نه‌تنها قدرت‌های گذشتهٔ اروپایی را به‌عقب رانده‌اند بلکه می‌کوشند که این کشورها را زیرنفوذ و سلطهٔ خود بگیرند. همهٔ این دگرگونی‌ها موجب شده است که کشورهای صنعتی کهن برای حفظ حاکمیت و سلطهٔ خود از پاره‌ای ازجنبه‌های حاکمیت ملی‌شان به سود حاکمیت گسترده‌تر و بزرگ‌تر روی‌گردانند. «بازار مشترك اروپا»[۲۳] ازمثال‌های شناخته‌شدهٔ یك اتحاد منطقه‌ای است که هدف آن تشکیل یك منطقهٔ سیاسی بزرگ است. برای تحقق این هدف بازار مشترك اروپا در مرحلهٔ نخست اقدام به یك دست‌کردن مقررات گمرکی و اقتصادی کرده است تا در مرحلهٔ بعدی وحدت سیاسی بازار مشترك بتواند شدنی گردد. یعنی ایجاد نهادهای سیاسی یکسان برای کشورهای عضو و برقراری یك تابعیت برای شهروندان کنونی همگی این کشورها. در برخی ازکشورهای درحال رشد نیز چنین جنبشی پیدا شده است. «اتحاد جماهیرعرب» که مدت‌ها دربارهٔ تشکیل آن بحث می‌شد هدفش ایجاد اتحاد سیاسی پایدار در مرحلهٔ نخست میان کشورهای الجزایر، لیبی وسوریه بوده است. ولی روند روی دادها نشان داد که اندیشهٔ این اتحاد نتوانست به مرحلهٔ اجرا درآید ودرپیدایی چنین حاکمیت منطقه‌ای مؤثرباشد. زیرا دروضع کنونی (۱۳۶۷) هدف این اتحاد بیش‌تر به منظور مقابله با کشور اسراییل است و سرنوشت این چنین اتحادها در یك مقیاس گسترده بستگی به رابطهٔ عرب‌ها واسراییل دارد.

۱۲۸. هشتم: حاکمیت کشور–ملت–دولت هنوزمهم‌ترین حاکمیت در جهان است، با توجه به‌بررسی‌ای که‌دربارهٔ حاکمیت شد ومثال‌های یاد شده بپذیریم و اعتراف کنیم که هنوز حاکمیت کشور– دولت در جهان نیرومند ترین و کامل ترین حاکمیت‌ها است وهمهٔ جریان‌هایی که برای سست کردن حاکمیت کشور در جهان

۲۳– برای آگاهی بیش‌تر ازبازارمشترك ووحدت سیاسی ن. ك. به: ماسکله، ژان کلود: وحدت سیاسی اروپا، ترجمهٔ محمود صوراسرافیل–تهران، انتشارات مرکزمطالعات عالی بین‌المللی ۱۳۵۶: ۲+۱۸ ص.

دیده شده یا دیده می‌شود ناچیز و کم ارج و کم‌نیرو است. ابرقدرت‌ها و کشورهای صنعتی غرب هرگاه احساس کنندکه بـازگذاشتن مرزها برای پذیرش مهاجرت‌ها یا ورود ورقابت کالاها ازکشورهای دیگر، منافع کشورشان را به‌خطرمی‌اندازد، سخت پـای‌بند اصول قدیمی حاکمیت ملی شده و در توجیه‌این سیاست، پشت منافع ملی سنگر می‌بندند. می‌توان مثال ایالات متحدهٔ آمریکای شمالی را آوردکه از وقتی که رونالد ریگان به ریاست جمهوری رسیده است دفاع از منافع ملی، حالت وشدت تازه به خودگرفته است. همچنین با روی‌کارآمدن سوسیالیست‌ها در سال ۱۹۸۱ در فرانسه سیاست دفاع ازمنافع ملی ـ با همهٔ اعتقادهای سنتی و کهن آنها برای دفاع همبستگی بین‌مللی ـ بیش‌ترشده است. همچنین از انگیزه‌هایی‌که رهبران جمهوری اسلامی ایران در جنگ تحمیلی ایران وعراق ـ که رسماً از ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ آغاز شده وهنوز هم (۲۵تیر ۱۳۶۷) ادامه دارد ـ نمی‌خواهند صلح تحمیلی را بپذیرند، هدف‌پاسداری‌از حاکمیت ایران است.

بخش دوم

نهادهای سیاسی کشور

۱۲۹. مقدمه: ازنهادهـای‌کشور، طبقه بندی‌گونه‌گونی کرده‌اند، مانند: ۱ـ طبقه بندی برحسب نهادهای سیاسی ونهادهای اجرایی، ۲ـ طبقه‌بندی برحسب مقام‌های تصمیم‌گیرنده ومقام‌هـای اجرایی، ولی میان این طبقه‌بندی‌ها نامدارترین آن‌ها که درعین حال کهن‌ترین آن نیز است، طبقه‌بندی نهادهای کشوری به سه قوهٔ مقننه، مجریه وقضاییه است. در قـانون اساسی سلطنت مشروطه چنین بود وقانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز همین طبقه بنـدی را پذیرفته است. در این بخش برای آسان‌کردن این بررسی همین تقسیم بندی را پذیرفته‌ایم. بر رغم این واقعیت‌که این طبقه‌بندی امروز درجهان ارزش واقعی وعلمی خود را از دست داده است. زیرا در عمل کم وبیش در همهٔ‌کشورهـا آمیختگی وتداخل میان قواست تا جدایی آن‌ها از

یکدیگر،[۲۴] و[۲۵].

۱۳۰. الف: قوهٔ مقننه ومسألهٔ دموکراسی، قوهٔ مقننه از نهادهای سیاسی کشور است. گسترش و بارور شدن دموکراسی ایجاب می‌کند که همهٔ مردم در همهٔ مسئله‌هایی که مربوط به زندگی و سرنوشت فردی وگروهی آنان است همبازگردند یا دست‌کم ازآنان نظرخواهی شود واظهارنظرکنند. ولی تحقق دموکراسی مستقیم

۲۴ـ از نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم بیش‌تر سیاست شناسان ومتخصصان حقوق اساسی در کشورهای‌غربی به‌ویژه درکشورهای فرانسه‌زبان«نهاد سیاسی» را به‌جای«حقوق سیاسی» یا«قانون اساسی» به‌کارمی‌برند واین دوواژه واصطلاح کم وبیش یك مفهوم را می‌رساند. با این تفاوت که اصطلاح «قانون اساسی» آهنگ محافظه‌کارانه و سنت‌گرا دارد و مظهر کامل وحقیقی واقعیت‌های اجتماعی نیست. درحالی‌که «نهاد» بیش‌تر آینده ودگرگونی‌ها را نشان می‌دهد وآن‌چه‌راکه هست نیزمی‌نمایاند. درقوانین اساسی ازوظایف وتشکیلات قوای سه‌گانهٔ‌کشور، وظایف و اختیارات و چگونگی تعیین رییس‌کشور، رییس دولت و وزیران وعزل آنان، انتخابات، قوهٔ مقننه، حزب‌ها وجمعیت‌های سیاسی، ساخت دولت و تقسیمات‌کشور، وآزادی‌های عمومی و فردی و مانند آن... بحث می‌شود. قلمرو «نهاد»-های سیاسی نیزکم و بیش با آن چه‌که در «قانون اساسی» می‌آید واعلام می‌شود، یکی است وبرای درك روشن‌تر ودقیق‌تر، یك‌پدیده ورویداد ونهاد سیاسی، بی‌گمان پژوهشگر باید به ضوابط وهنجارهای حقوقی نیز توجه‌کند. زیرا هنجارها وضوابط قانونی‌که به نام اصول‌درقوانین اساسی آمده، چهارچوب و راهنمایی است برای زندگی سیاسی در جامعهٔ‌کشوری. ازاین‌رو بررسی نهادهای‌سیاسی بی درنظرگرفتن ساخت حقوقی‌کشور، و اصول اعلام شده درقانون اساسی نارسا خواهد بود وبه این دلیل در این بخش اغلب به ضوابط قانونی نیز اشاره شده است. در بارهٔ پیوند نهادهای سیاسی وحقوق اساسی ن. ك. به: دوورژه، موریس: نهادهای سیاسی وحقوق اساسی، ترجمهٔ کاظم معتمد نژاد ـ نشریهٔ دانشکدهٔ حقوق وعلوم سیاسی شمارهٔ ۵، بهار۱۳۵۰، ص ۱۵۱ـ۱۳۶.

۲۵ـ ن. ك. به: مقالهٔ ابوالفضل قاضی، شأن نزول تعادل قوا ونزول شأن آن ـ «نشریهٔ دانشکدهٔ حقوق وعلوم‌سیاسی دانشگاه تهران» شمارهٔ۵، بهار۱۳۵۰ ص۱۰۸ـ۷۳.

یا بی‌واسطه در کشورهای بزرگ به سبب بالا بودن جمعیت و اشتغال‌های مردم و گرفتاری‌های زندگی روزانه‌شان، دشوار است. سوییس هنوز از کشورهای کم‌مانندی است که دموکراسی بی‌واسطه یا مستقیم به‌گونه‌ای چشمگیر در آن جریان دارد. ولی در دیگر کشورها، دموکراسی مستقیم در موردهای استثنایی و به صورت مراجعهٔ به آراء و افکار عمومی ـ که همه‌پرسی یا رفراندم نام دارد ـ اجراء می‌شود. در اصل پنجاه و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در این باره چنین اعلام شده‌است:

«در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوهٔ مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعهٔ مستقیم به آراء مردم صورت گیرد. درخواست مراجعه به آراء عمومی باید به تصویب دوسوم مجموع نمایندگان مجلس برسد».

اکنون در پایان نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم در اغلب کشورها، اصل بر این است که مردم مستقیم و رویاروی با سرنوشت خود و در تصمیم‌گیری‌های سیاسی شرکت نمی‌کنند وحق قانون‌گذاری یا تصمیم در زمینهٔ زندگی مشترك به عهدهٔ نمایندگانی است که برطبق قوانین باید آزادانه ازسوی مردم انتخاب شوند وبه‌جای آنان تصمیم بگیرند. اجتماع نمایندگان ملت‌را مجلس مقننه می‌نامند. در ق. ا. ج. ا. ا. مجلسی که وظیفهٔ قانون‌گذاری را به عهده دارد، مجلس شورای‌ملی نامیده شده است. ولی درنخستین روزگشایش وآغاز کار مجلس مقننه به درخواست اکثریت نمایندگان، نام‌آن به «مجلس شورای اسلامی» تغییر یافت.

راست است که دموکراسی بی‌انتخابات و بی‌مجلس مقننه برگزیده از سوی مردم، نامفهوم وبی‌معنی‌وصورتك دموکراسی است و نه دموکراسی راستین. ولی بسیاری‌از کسان چنین می‌اندیشند وگاهی یقین دارند که نفس انجام انتخابات به‌ویژه انتخابات به‌سبك کشورهای آمریکای‌شمالی وغربی، همان آزادی ودموکراسی‌است. ولی فراموش نکنیم که تحقق انتخابات آزاد و به دور از هرگونه فشار در هیچ جای دنیا حتا دردموکراسی‌های غربی نیزدیده نمی‌شود. دراین باره **لوبی لپرنس رنگه**

عضوفرهنگستان علوم فرانسه درصفحهٔ ۱۱۰«فردا چه خواهدشد؟» چنین نوشته‌است:

«(درغرب انتخابات آزاد است ولی زمینه سازی تبلیغاتی که پیش‌از آن می‌شود، مردم‌را چنان مقهور ومسحور می‌کنند که بیش‌ترشان بی‌اراده رأی می‌دهندوزمینه سازی تبلیغاتی برای انتخابات جز به‌دست قدرت‌های سیاسی و مالی امکان پذیر نیست)»[۲۶]

با همهٔ انتقادهایی که از نارسایی‌های‌انتخابات شده و می‌شود در جهان‌امروز تعیین رهبران ومسؤولان ادارهٔ کشور ازراه‌انتخاب وحق عزل آنان به‌عنوان یك‌اصل نظری وعملی برای مردم پذیرفته شده است وهمین نظریه است‌که با موشکافی از سوی صالحی نجف آبادی در «ولایت فقیه حکومت صالحان» تحقیق و بررسی شده است[۲۷]. اگر انتخابات برای تحقق دموکراسی بسنده نیست، بی انتخابات یا باانتخابات دروغین، بی‌گمان حاکمیت استبداد است.

آن چه مسلم است در قوانین اساسی همهٔ‌کشورهای جهان قوهٔ مقننه‌یامجلس قانون‌گذاری منتخب از سوی مردم پیش‌بینی شده است ولی درعمل بسیاری ازاین کشورها با استبداد خشن اداره می‌شود. به‌زبان دیگر وجود مجلس مقننه وحتادیگر نهاد های به ظاهرهم آهنگ با دموکراسی ، دلیل ونشانهٔ واقعیت دموکراسی در این کشورها نیست. ازاین روی لازم است که در این جا به‌کوتاهی از مفهوم دموکراسی سخن برود.

۱۳۱. یکم: دموکراسی و مفهوم آن، دربارهٔ دموکراسی‌و مفهوم‌آن‌بسیار نوشته‌اند، به‌ویژه‌درسدهٔ بیستم. شاید به‌این دلیل‌که پیدایی چهره‌های‌گونه‌گون‌نظام‌ـ های استبدادی و خودکامه از فردی، جمعی، حزبی ، نظامی،با مرام و مسلك‌ها و

---

۲۶ ـ لپرنس رنگه، لویی : فردا چه خواهد شد؟، ترجمهٔ علی‌اکبرکسمایی‌ـ‌تهران انتشارات مطبوعاتی عطایی، تابستان ۱۳۶۲.

۲۷ـ صالحی‌نجف آبادی، نعمت‌الله: ولایت فقیه حکومت صالحان ـ تهران،مؤسسه خدمات فرهنگی‌رسا، پاییز ۱۳۶۳، ۳۰۰ص.

جهان‌نگری های فریبنده وهمگی متکی به‌روش پلیسی و تفتیش عقاید، در این سده بسیار پر رونق بوده است. از این‌رو همهٔ کسانی که از فشارها و خودکامگی‌ها رنج می‌برند، کوشیدند تا برای پی افکندن دموکراسی و آزادی با سخن گفتن، نوشتن وسازماندهی نبردکنند واندیشه و آرمان‌هایشان‌را دراین‌راه گسترش‌دهند. می‌دانیم که مشهورترین تعریف از دموکراسی ساده‌ترین آن است: «حکومت مردم بر مردم». این تعریف که در سرشت خود، حکومت وحاکمیت پاره یا جزیی از مردم‌راخواه از سوی فرد یا گروه برکل اجتماع نفی می‌کند، بر پایهٔ این اندیشه استواراست که همهٔ مردم باید به‌گونه‌ای درحکومت‌کردن همباز باشند. اندیشه ومفهوم دموکراسی درجهان امروز تنها نظام سیاسی نیست بلکه درعین حال نوعی زندگی‌کردن وفلسفهٔ زندگی است وشاید از دید پاره‌ای از کسان این فکر با باورهای مذهبی نیز برابری می‌کند. شرکت‌درحکومت، به‌مفهوم شرکت‌آزادانه است‌که کسان‌را جسماً وروحاً یا از نظر مادی ومعنوی مجبورنسازندکه درپاره‌ای از تصمیم‌های هیأت حاکم یا جهت‌هایی که اومشخص و معین می‌کند، شرکت کنند. از روزگاران بسیار دور فکر دموکراسی همیشه با اندیشهٔ آزادی ناب ومطلق و آزادی های سیاسی همراه بوده‌است وآزادی، یعنی‌استقلال عمل داشتن و مستقل‌بودن. کسی‌در اجتماع مستقل است‌که از بیان اندیشه وباورهایش، بیم نداشته‌باشد و زیر فشار فرد یا گروه دیگر قرار نگیرد ومهم‌تر آنکه توانایی وابزار بیان اندیشه مستقل را دراختیار داشته باشد. دموکراسی فقط یك آرمان و خواست سیاسی نیست بلکه در بردارندهٔ خواست‌ها وانتظارهای اجتماعی و اقتصادی نیز است، با این‌دید بی‌درنگ از مفهوم سیاسی دموکراسی‌که پیوند فرد را با نظام حاکم مشخص می‌سازد وخواهان تضمین وتحقق آزادی‌هایی‌گونه گون‌است،به‌مفهوم دموکراسی‌اجتماعی نزدیك‌می‌شویم که‌خواستار زندگی بهتر و توزیع و تقسیم عادلانه‌تر، دست آوردهای مادی واقتصادی برای همهٔ کسانی‌است که در جامعهٔ ملی از بهره‌گیری از این دست‌آوردها دورمانده اند.

۱۳۲. دوم : دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی ، آشتی دادن

خواست‌های دموکراسی سیاسی با توقعات دموکراسی اقتصادی نه تنها همیشه آسان نیست بلکه در اغلب موردها دشوار وپیچیده است. اگر فکر دموکراسی در سرشت خود، نبودن هرگونه فشار و زور نسبت به کس و کسان‌را به همراه دارد، تحقق دموکراسی اجتماعی بی به‌کارگرفتن فشارهای مادی، شدنی نیست. زیرا چگونه می‌توان دارا شدن نامحدودرا نیز بخشی از آزادی دانست وبه‌نام آزادی دیگرانی که دارا نیستند، سهمی از این دارایی را به زور از آنان‌گرفت؟ یا آن‌که پیشاپیش امکان دارا شدن‌را از آنان سلب کرد؟ اندیشمندان و پیروان «اصالت جمع» و سوسیالیست‌ها پاسخ روشنی برای این‌پرسش دارند: تنها به‌این دلیل ساده که‌آزادی واستقلال فرد فقط در اجتماع و درزندگی با دیگران شدنی است و آن‌چه هرکس داردومی‌تواند داشته باشد، فقط با یاری دیگران حاصل شده است . به‌ویژه آن که منابع مادی واقتصادی کل جامعه محدود بوده و کم‌ترین نیازهای هرکس نیز کم و بیش شناخته شده است . از این‌رو همه باید از آغاز تولد امکان پرورش وگسترش استعدادهای شخصی‌را داشته باشند و آموزش‌های لازم‌را برای خدمت به‌اجتماع بیابند وکار متناسب با کاردانی‌شان داشته باشند و بتوانند خانواده تشکیل داده وبی‌پریشان حالی و دغدغهٔ خاطر از فقر و تنگدستی به‌سوی بازنشستگی وپیری‌روند.

نظام سیاسی و جامعهٔ دموکراتیك، جامعه‌ای ناکجاآباد یا آرمان‌شهر، نیست وبی‌گمان کاستی‌ها و زشتی‌ها و بدی‌هایی نیز دارد و خواهد داشت. درچنان جامعهٔ مفروضی هم ممکن است کس، کسان یا گروه هایی بخواهند به‌آزادی فردی و گروهی ، آسیب رسانند یا قلمرو آزادی‌های خودرا به‌زیان آزادی‌های دیگران گسترش دهند. چنین رویداد ووضعی شگفت آور نیست ولی نگران کننده خواهد بود اگر نظام‌سیاسی سدهایی برای‌پیش‌گیری‌این‌گونه دستبردهاوتجاوزهای به‌آزادی ودموکراسی پیش بینی نکرده باشد. قوهٔ قضاییهٔ مستقل و نیرومند می‌تواند سنگر استواری در برابر هجوم‌های ضد دموکراسی بوده باشد،اما به‌آن شرط که دادرسی آشکارا و در زمینه‌های سیاسی با حضور هیأت منصفه و وکلای مدافع باشد . ولی

راه مهم‌تر برای پاسداری از آزادی وجود حزب‌های متعدد و گروه‌های سیاسی در کشور و آزادی عمل برای همهٔ آن‌ها است تا بتوانند هنگام پیدایی خطر از دموکراسی پشتیبانی کنند. بی‌گمان بودن رسانه‌های گروهی آزاد و امکان گردهمایی‌ها برای شهروندان، عامل مهمی برای پیکار با سلطهٔ استبداد خواهد بود.

آن چه دربارهٔ دموکراسی گفته شد، بسیار بسیار فشرده بود، اگر بخواهیم آن را دریك جمله بیاوریم می‌توان گفت: «دموکراسی نظام سیاسی است که بیش از هر نظام دیگر گونه‌گونی اندیشه و باورهارا تحمل می‌کندودرعین حال درجستجوی تحقق‌حداقل رفاه برای همگان است و دست به‌دست شدن قدرت دولتی از راه‌های مسالمت آمیز و بی خشونت یا با کم‌ترین خشونت از مهم‌ترین دست آوردهای دموکراسی است»[۲۸].

۱۳۳. سوم: شمارهٔ مجالس مقننه، شمار مجالس مقننه برحسب نظام‌سیاسی متغیر است. ولی‌بررغم حاکمیت کشورها در تعیین و انتخاب تعداد مجالس قانون‌ـ گذاری یك قاعدهٔ کلی‌دراین مورد هست: درکشور فدرال‌یا مرکب، اصل‌براین‌است که قوهٔ مقننه ازدومجلس تشکیل‌می‌شود و تعداد اعضاء نمایندگان یکی از دومجلس معرف جمعیت کل‌کشور است: چنان‌که اگر جمعیت‌کشوری پنجاه میلیون نفرباشد وهر دویست وپنجاه هزار حق انتخاب یك‌نماینده را داشته باشند شمارکل‌نمایندگان دویست نفر خواهد بود. به‌همین‌گونه شمار نمایندگان هرعضو کشور فدرال‌متناسب وهماهنگ باجمعیتش خواهدبود. چنان‌که عضو متحده‌ای‌که یك میلیون نفرجمعیت دارد چهار نماینده خواهد داشت وعضو متحده ده میلیون نفری چهل نماینده. ولی در مجلس‌دوم همهٔ اعضاءـ (مانند ایالات درآمریکا، یا جمهوری‌ها، سرزمین‌ومناطق مستقل درشوروی، کانتون درسویس)ـ متحدهٔ کشور فدرال حقوق برابردارند: چنان

۲۸ ـ از دموکراسی غربی، انتقادهای بسیاری شده‌است نمونه‌هایی ازآن در این کتاب آورده شده‌است. همچنین ن.ك: به: پانویس شمارهٔ ۱۶ صفحهٔ ۱۵۲ وصفحهٔ ۱۷۱.

که در سنای آمریکا هر ایالت بی‌توجه به تعداد جمعیت‌شان دو نماینده برای عضویت به مجلس سنا می‌فرستند. همچنین مجلس مقننه در اتحاد جماهیر شوروی، از دو مجلس تشکیل می‌شود. در یک مجلس، اعضاء برحسب جمعیت کشور شوروی و مستقیم از سوی مردم انتخاب می‌شود و نمایندگان مجلس دوم که از نمایندهٔ «جمهوری‌های سوسیالیستی»، «جمهوری سوسیالیست خود مختار» و «مناطق خود-مختار» ترکیب یافته است. برحسب اهمیت این سه‌گروه عضو کشور فدرال، شمار نمایندگان نیز متفاوت است.

در کشورهای غیرفدرال یا بسیط اغلب قوهٔ مقننه یك مجلسی است. ولی شمار کشورهای غیرفدرالی که قوهٔ قانون‌گذاری‌شان دومجلسی است، اندك نیست مانند انگلستان، فرانسه و ایران پیش از انقلاب بهمن ۱۳۵۷.

در این صورت یکی از دو مجلس سیمای اشرافی دارد وعضویت در آن یا موروثی است یا این‌که همه یا شماری ازاعضاء آن رارییس کشور منصوب می‌کند. در صورتی هم که نمایندگان از سوی مردم انتخاب شوند، انتخاب آنان اغلب دو درجه‌ای وشرط‌های انتخاب کردن وانتخاب‌شدن مجلس اشرافی ازمجلس غیراشرافی پیچیده‌تر وسنگین‌تر است.

وجود مجلس دوم در کشورهای فدرال نتیجهٔ سرشت نظام سیاسی آن کشورها است، یعنی مجلس دوم نمایندهٔ ایالات یا جمهوری‌های عضو کشور فدرال ونشانهٔ خود مختاری و استقلال این مناطق است. در کشورهای بسیط یا غیرفدرال مجلس دوم اغلب سرشت محافظه‌کارانه دارد وبه منظور تعدیل تصمیم‌های مجلس عمومی یا ملی است که با آراء عمومی مردم انتخاب می‌شوند. به ویژه آن‌که سن انتخاب-کنندگان‌برای مجلس منتخب همهٔ مردم، کم‌تر ازسن انتخاب‌کنندگان مجلس‌اشرافی است و درنتیجه به‌گمان قوی می‌توان‌گفت‌که میانگین سن منتخبان مجلس ملی و همگان نیز ازمتوسط سن نمایندگان مجلس اعیان کم‌تراست ودرنتیجه احتمال‌گرفتن تصمیم‌های شتابزده وانقلابی از سوی مجلس ملی بیش‌تر خواهد بود.

ازدید تاریخی مجلس‌اعیان بازماندهٔ امتیازهای طبقهٔ قدرتمند است که باداشتن این‌پایگاه می‌خواهند خودرا ازتودهٔ مردم که درعرصهٔ سیاست صاحب‌نفوذ شده‌اند، متمایز کنند. در کشورهایی که گسترش قدرت تودهٔ مردم واقعی بوده است از قدرت ونفوذ مجلس اعیان یااشراف کاسته شده است، مانند انگلستان یا این که این مجلس بکلی حذف شده است، مانند ایران، نروژ و دانمارك. هنوز شماری از اندیشمندان سیاسی و حقوقدانان به لزوم قوهٔ مقننهٔ دومجلسی باور دارند و استدلال می کنند که وجود دو مجلس در کشور اجازه می‌دهد که در وضع قوانین، تأمل و ژرف نگری بیش‌تری صورت گیرد، و نظام يك مجلسی می‌تواند به برتری و سلطهٔ بی‌حدوحصر قوهٔمقننه برروی دوقوهٔ دیگربیانجامد. همچنین گفته می‌شود وجود يك‌مجلس مقننه می‌تواند نیزنشانهٔ استبدادباشد.

گاهی مجلس مقننهٔ واحد، یا قوهٔ مقننهٔ يك مجلسی، کار ووظیفهٔ دومجلس را توامان دارد. یعنی همان‌مجلس باایجاد سازمانی دردرون خودگونه‌ای شوروبررسی مجدد قوانین راکه به تصویب اکثریت مقرر اعضاء مجلس رسیده است، به عهده می‌گیرد ودرهمان حال حق دارد نظارت کند تاقوانین مصوب مجلس باقانون‌اساسی مغایرنباشد. نظام قانون‌گذاری درنظام حقوقی وسیاسی‌جمهوری اسلامی ایران چنین است. یعنی بـا این که قانون اساسی تنها يك مجلس برای قانون‌گذاری تعیین کرده است ولی در درون این مجلس يك هیأت یا مجلس کوچك دیگری هست که مرکب از دوازده نفر است و «شورای نگهبان» نام دارد که وظیفه‌اش اعلام مطابقت قوانین مصوب مجلس، با قانون اساسی است. وظیفه وطرزکار «شورای نگهبان» دراصول ۹۱تا۹۹ ق.ا. ج.ا. ا. آمده‌است، ازوظیفه‌های مهم دیگر«شورای نگهبان» نظارت بر انتخاب رییس‌جمهور، انتخابات مجلس ومراجعه به‌آراء عمومی یاهمه‌پرسی است.

دربرخی‌ازکشورها به‌جای مجلس‌دوم اشرافی، مجلس دوم دیگری که مرکب ازاصناف وتولیدکنندگان ونمایندگان‌سندیکا بود، تشکیل داده بودند. مانند«شورای اصناف» در یوگسلاوی که به‌موجب قانون اساسی ۱۹۶۳ تشکیل شده است.نام این

شورا تا سال ۱۹۵۳ «شورای تولیدکنندگان» بود یا «مجلس اصناف» که پیش از جنگ جهانی دوم درزمان موسولینی در ایتالیا تشکیل شده بودکه نظیر آن درسال ۱۹۳۴ در اتریش ودرسال ۱۹۴۰ در پرتغال عهد سالازار نیز بود.

۱۳۴. ب: سازمان درونی قوهٔ مقننه، چگونگی کار و سازمان درونی مجلس مقننه بررغم ظاهرفنی وحقوقی آن ازمسئله‌های سیاسی مهم‌است که به‌کوتاهی و بی‌موشکافی و ورود درجزییات برمی‌رسیم. مسألهٔ استقلال قوهٔ مقننه دربرابر قوهٔ مجریه همیشه مسئلهٔ مهم و اساسی بوده و به‌کندی باگذشت زمان تحقق یافته است. تنظیم وتدوین آیین‌نامه‌های درونی مجلس‌های مقننه درآغازپیدایی قوهٔ مقننه درجهان دراختیار دولت یا قوهٔ مجریه بود وقوهٔ مجریه ازاین راه، فعالیت قوهٔ مقننه واعضای آن‌را رهبری ونظارت می‌کرد. تعیین دوره فعالیت مجلس‌های‌مقننه وزمان‌تعطیلاتش در اختیار قوهٔ مجریه بود و هرگاه قوه مجریه می‌خواست از نمایندگان قوهٔ مقننه دعوت می‌کردکه تشکیل جلسه دهند. روشن است‌که درچنین موقعیتی قدرت عمل قوهٔ مقننه ناچیز بود. نمایندگان مجلس‌های مقننه «مصونیت پارلمانی» نداشتند و هر آن امکان داشت‌که به‌علت مخالفت و انتقادهایی‌که از دولت می‌کردند مورد تعقیب قضایی قرارگیرند[۲۹]. نمایندگی مجلس‌های مقننه یك وظیفهٔ افتخاری بود ونمایندگان حقوق ماهانه نمی‌گرفتند، در نتیجه‌تنها‌کسان ثروتمند می‌توانستندبه‌مجلس‌های مقننه

۲۹ــ در ق. ا. ج. ا. ا. نیز مصونیت نمایندگان قوهٔ مقننه نیامده است وآن چه در اصل هشتاد و ششم این قانون اعلام شده است: «نمایندگان مجلس درمقام ایفای وظایف نمایندگی در اظهارنظر و رأی خود کاملا آزادند و نمی‌توان آن‌ها را به سبب نظراتی‌که درمجلس اظهارکرده‌اند یاآرایی‌که درمقام ایفای وظایف نمایندگی خود داده‌اند تعقیب یا توقیف‌کرد»، مصونیت پارلمانی به مفهوم عام آن نیست وبی‌گمان مفهوم محدودی از مصونیت است. شایدهدف نویسندگان ق. ا. ج. ا. ا. بااعلام نکردن مصونیت پارلمانی، چنین نبوده است‌که نمایندگان مجلس را زیرسلطهٔ قوهٔ قضاییه یا مجریه قرار دهند بلکه می‌توان نتیجه‌گیری‌کرد که هدف، ندادن امتیاز بیش‌تری از عموم مردم به شخص، گروه وطبقهٔ خاص، حتی به نمایندگان قوهٔ مقننه بوده است.

راه یابند. همچنین نمایندگی در قوهٔ مقننه با شغل‌های دولتی مباینتی نداشت و ترس از دست دادن کار و شغل دولتی، نمایندگان شاغل را همواره مطیع و فرمان‌بر قوهٔ مجریه یا دولت نگاه می‌داشت. انتشار سخنرانی‌ها و گفت و شنودهای نمایندگان مجلس‌های مقننه اجباری نبود ومردم از فعالیت نمایندگان خود بی‌خبر بودند. جمع این عوامل قدرت واستقلال قوهٔ مقننه راکم کرده بود. کم کم مجلس‌های مقننه مسئله‌های درونی خود را مستقلا وبی‌توجه به‌خواست‌های قوهٔ مجریه سامان دادند وبرای نمایندگان مصونیت پارلمانی برقرارشد تا نمایندگان بتوانند وظیفه‌هایشان را آزادانه انجام دهند.

برقراری حقوق ماهانه امکان می‌دهد که کسان کم‌درآمد وتهیدست نیزبتوانند وظیفهٔ نمایندگی را بپذیرند و اجباری بودن انتشارگفت و شنودها و سخنرانی‌های نمایندگان مجلس، نشانگر فعالیت وشخصیت آنان است.

به‌این ترتیب نمایندگان پی بردند که برای انجام بهتر وظیفه‌های قانون‌گذاری وسرعت درکار به سازمان نیاز دارند وکمیسیون‌های درونی مجلس‌های مقننه به این منظور به وجود آمد و این کمیسیون‌ها دوگونه است: ۱ـ کمیسیون‌های دایمی مثل کمیسیون دارایی، کمیسیون دادگستری، کمیسیون فرهنگ و... که اغلب تعداد این کمیسیون‌ها به شمار وزارتخانه‌های کشور است، ۲ـ کمیسیون‌های موقتی که برای تصمیم در امر یا امور خاصی تشکیل می‌شود. مانند کمیسیون ویژه‌ای در ق. ا. ج. ا. ا. پیش بینی شده است که به‌کمیسیون اصل نود معروف است. برطبق این اصل هرکس یا هرشخصی حق داردکه ازکار قوهٔ مقننه یا هر نهاد دیگر سیاسی، اداری، قضایی و نظامی به این کمیسیون شکایت کند وکمیسیون موظف است که پاسخ لازم بدهد یا شکایت‌ها را برای رسیدگی به سازمان و نهادهای مربوط بفرستد. مسألهٔ اقلیت‌ها و نمایندگان اقلیت در مجالس مقننه از مسئله‌های مهم دموکراسی است. در یك نظام دموکراسی واقعی اکثریت تصمیم می‌گیرد و اقلیت حق داردکه آزادانه اظهارنظر وانتقادکند. منظور از اقلیت، اقلیت‌های قومی، مذهبی، فرهنگی وسیاسی

است. در برخی از کشورها اقلیت‌ها حق دارند که نماینده‌ای جداگانه برای مجلس مقننه انتخاب کنند. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران همین رویه را به‌کار بسته است ودر قانون اساسی مشروطه منسوخ هم چنین بود. چنان‌که آسوریان، ارمنیان زرتشتیان و کلیمی‌های ایران حق دارند نمایندگان جداگانه‌ای برای مجلس‌های مقننه انتخاب کنند. به این ترتیب اقلیت‌های قومی وفرهنگی می‌توانند از حقوق خود دفاع کنند و در انبوه نمایندگان اکثریت حل نشوند. ولی مسئلهٔ مهم‌تر مربوط به اقلیت‌های سیاسی است، چنان‌که یك حزب‌سیاسی که دراقلیت است باید حق اظهار نظر داشته باشد. در نظام‌های سیاسی استبدادی و دیکتاتوری‌های نظامی به اقلیت‌ها امکان فعالیت نمی‌دهند. امروز دست‌کم به طور صوری و ظاهری، قوانین اساسی همهٔ کشورها، برای اقلیت‌ها حق اظهارنظر و انتقاد شناخته است وآیین نامهٔ درونی مجالس به‌گونه‌ای تنظیم شده که همهٔ اعضاء ـ حتی اعضاء منفرد ـ بتوانند آزادانه عقاید خود را ابراز دارند واز اکثریت انتقاد کنند. برطبق اصل شصت وپنجم ق. ا. ج. ا. ا. تصویب آیین‌نامهٔ داخلی مجلس که طرز کارمجلس را تعیین می کند، با خود مجلس است و مجلس چنین آیین نامه‌ای برای سامان دادن کارش تصویب کرده است.

۱۳۵. پ: قوهٔ مجریه وقوهٔ قضاییه، «قوهٔمجریه» اصطلاح رسایی نیست چون ازظاهراین نام این فکر در ذهن پیدا می‌شود که تنها وظیفه‌های اجرایی به‌عهدهٔ این قوه گذاشته شده است درحالی که واقعیت این است که اختیارهای قوهٔ مجریه بسیارگسترده‌تر از حدود اجرایی است، امروز به تقریب در همهٔ کشورها قوهٔ مجریه مترادف با دولت است. قوهٔ مجریه به اعتباری در امر قانون‌گذاری شرکت می کند چون گذاردن همهٔ آیین‌نامه‌های اجرایی وبسیاری ازآیین‌نامه‌های مستقل به عهده قوهٔ مجریه است. بی این آیین‌نامه‌ها اغلب تصمیم‌های قوهٔ مقننه اجرا شدنی نیست. قوهٔ مجریه در فعالیت قضایی نیز شرکت می کند. چنان‌که درکنار دادگاه‌های عمومی، دادگاه‌های اداری هست که به کارهای ویژه‌ای رسیدگی می کند، از این جا یك بار

دیگر پی می‌بریم که‌مرزبندی دقیق میان این سه قوه، کاری دشوار و در واقع ناشدنی است وهرگونه تقسیم‌بندی ارزش نسبی وتقریبی خواهد داشت و ارزش آن بیش‌تر آموزشی‌است تا واقعی. بااین روشنایی‌ها می‌توان گفت که وظیفهٔ قوهٔ مجریه بیش‌تر جنبهٔ اجرایی دارد تا تقنینی وقضایی.

آن چه مسلم است تفکیك قوا نتیجهٔ دگرگونی تاریخی، ضرورت زمان و اندیشه‌های متفکران‌سیاسی واجتماعی است ونخستین بار درانگلستان پدیدارمی‌شود وانقلاب کبیرفرانسه درسال ۱۷۸۹ به آن سیمای جهانی وعام می‌دهد. تا پیش از این تاریخ تجربه‌های تفکیك قوا امری نادر و اتفاقی بوده است، پس از تجربهٔ‌کوتاه دولتشهرهای یونان‌کهن، بشریت چندین سده پشت سرگذاشت تا از نو، نهادهای سیاسی دمکراتیك را بازیابد.

نظریهٔ تفکیك قوا که به‌گستردگی **مونتسکیو** دراثرمعروفش «روح‌القوانین» از آن دفاع‌کرده است، به منظور مهارکردن قدرت نامحدود قوهٔ مجریه و پیکار با استبداد بوده است. چون تمرکز همهٔ قوا در یك شخص یا دریك مقام خواه ناخواه به خودکامگی می‌انجامد.

قوهٔ مجریه دردرازای‌تاریخ سیماهای‌گونه‌گون داشته‌است، بررسی‌چگونگی این دگرگونی وپایه‌های نظری‌آن درصلاحیت تاریخ حقوق وحقوق اساسی است. در این جا حالت های گونه‌گون قوهٔ مجریه را در زمان و موقعیت های مختلف برمی‌رسیم.

۱۳۶. یکم: قوهٔ مجریهٔ یك رییسی، در چنین نظامی در بالای نهاد قوهٔ مجریه یا دولت یك نفر ریاست می‌کند مثل شاه، رییس جمهور. درکنار این مقام، کسان دیگری به او یاری می‌دهند که اغلب وزیر، مشاور ومانند آن نامیده می‌شوند، ولی مرجع اصلی تصمیم‌گیرنده شخص اول قوهٔ مجریه یا دولت است.

مقام ریاست قوهٔ مجریه یا دولت که در بیش‌تر موردها، رییس کشورنیز است، می‌تواند انتخابی یا موروثی باشد. ازنظر تاریخی شکل موروثی ریاست کشور و

قوهٔ مجریه بیش‌ازگونه‌های دیگر آن عمومیت داشت. اگررییس قوهٔ مجریه و کشور تنها مرجع تصمیم‌گیرنده‌باشد وبه‌تنهایی تصمیم بگیرد، نظام‌سیاسی سیمای‌استبدادی خواهد داشت. ولی اگراختیارهای این مقام با قدرت دیگری تقسیم شده باشد، نظام سیاسی چهره دموکراتیك داردکه نمونهٔ روشن‌آن امروز درجهان، سلطنت مشروطه است. به این معنی‌که درکنار رییس کشور ورییس قوهٔ مجریه موروثی، مجلس‌های مقننهٔ انتخابی قرار دارندکه در تصمیم‌گیری‌ها سهیمند. رییس کشور و رییس قوهٔ مجریه می‌تواند انتخابی باشد مانند رییس‌جمهورآمریکا وفرانسه به یك‌سر ومستقیم با آراء عمومی ملت انتخاب می‌شوند. قدرت رییس کشور وقوهٔ مجریهٔ انتخابی، هیچ‌گاه نامحدود نیست ومجلس‌های مقننهٔ انتخابی درگرفتن تصمیم‌ها شرکت دارند وبر اعمال قوهٔ مجریه نظارت می‌کنند. رییس کشور و رییس قوهٔ مجریه، می‌تواند به‌وسیلهٔ‌گروه محدودی انتخاب شوند. چنان‌که در فرانسه در زمان جمهوری چهارم (۱۹۵۸-۱۹۴۶) رییس جمهوررا کنگره‌که از دو مجلس شورای ملی وسنا تشکیل می‌شد، انتخاب می‌کرد. تعیین رییس کشور به‌گونه‌های‌دیگر قابل تصوراست، مانند کودتای نظامی‌که اغلب درکشورهای آفریقایی وآمریکای‌لاتین روی می‌دهد، مانند کودتای نظامی در سودان در فروردین ۱۳۶۴.

۱۳۷. دوم: قوهٔ مجریهٔ دورییسی، قوهٔ مجریه می‌تواند دو رییسی بوده یا به‌گونهٔ‌گروهی اداره شود. هرگاه قوهٔ مجریه دورییس داشته‌باشد، یکی مقام ریاست کشور وریاست عالیه قوهٔ مجریه را دارد وازمسئولیت مبراست ورییس دوم، رییس واقعی قوهٔ مجریه و سازمان‌های اداری است. رییس کشور می‌تواند شاه یا رییس جمهور باشد مانند شاه انگلیس یا رییس جمهور فرانسه‌ونام رییس دوم، صدراعظم، رییس الوزراء یا نخست وزیر است که مسئول قوهٔ مجریه و سازمان‌های اداری کشور است. از نمونه‌های شناخته شده قوهٔ مجریهٔ‌گروهی، شوروی و سوییس را می‌توان نام برد. قوهٔ مجریه در سوییس‌که «شورای فدرال» نامیده می‌شود، هفت نفر عضو داردکه «مجلس فدرال» یا «شورای فدرال» برای چهار سال آنان را

برمی‌گزینند.

رییس شورای فدرال که درواقع رییس کشور یا رییس جمهور نیزاست برای یك سال از سوی مجلس فدرال انتخاب می‌شود و بیش‌تر وظایف تشریفاتی دارد تا ریاست واقعی. در شوروی «هیأت رییسهٔ شورایعالی» که مرکب از سی و نه عضو است، به وسیلهٔ «شورایعالی» انتخاب می‌شود. «صدر هیأت رییسهٔ شورایعالی» که یك مقام تشریفاتی است، رییس کشور ودر عین حال رییس قوهٔ مجریه است. این نمونه کم وبیش با اختلاف‌های جزیی درتمام «جمهوری‌های دموکراتیك» اروپای شرقی تقلید شده است. ولی شناخت واقعیت زندگی‌سیاسی در این کشورها، بی‌شناختن قدرت حزب واحد که همهٔ کارها را در این کشورها در دست دارد، دشوار است. به‌زبان دیگر همهٔ نهادهای‌سیاسی، اداری، اقتصادی، اجتماعی، اعم از کشوری ولشکری زیرنظارت تنها حزب کشور که اغلب حزب کمونیست نامیده می‌شود قرار دارد. این نظارت به دوگونه است: کل یااکثر رهبران ومسؤولان این نهادها خودشان نیز عضوحزبند، یا این‌که یك نماینده از سوی حزب به نام مسؤول حزبی در همهٔ نهادها حضور دارد وچشم وگوش وناظر اجرای سیاست ودستورهای حزبی در این نهادها است. کوتاه سخن این‌که بررسی دولت ونهادهای دولتی بی‌آشنایی باکار و قدرت حزب مفهومی ندارد. چنان‌که در اصل ششم قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی مصوب ۷ اکتبر ۱۹۷۷ اعلام شده است.

«حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی مبتنی برجهان بینی مارکسیسم لنینیسم نیروی هدایت‌کنندهٔ جامعهٔ شوروی وهستهٔ اصلی نظام سیاسی ونهادهای کشوری وتشکیلات اجتماعی است».

۱۳۸. سوم: قوهٔ قضاییه، قوهٔ قضاییه یك نهاد سیاسی به مفهوم ویژهٔ واژه نیست ولی بی سازمان های قضایی زندگی اجتماعی نابسامان می‌شود. قوهٔ قضاییه نهادی‌سیاسی نیست، به این دلیل که درآخرین تحلیل قوهٔ قضاییه مجری

قانون‌است. یعنی نه واضع‌قانون است مثل‌قوهٔ مقننه ونه هادی سیاست کلی‌وعمومی کشوراست، مانند قوهٔ مجریه . قوهٔ قضاییه براساس قـوانین، مقررات، رویهٔ قضایی وعرف وعادت‌های مسلم‌به‌اختلاف‌هایی که میان مردم جامعه‌یا میان شهروندان ودولت یا میان‌خود سازمان‌های عمومی بروزمی‌کند، رسیدگی کرده وبا تصمیم‌هـا وحکم‌ـ های قضایی به‌اختلاف‌ها پایان می‌دهد. به‌این مفهوم پاره‌ای ازتصمیم‌های قوهٔ قضاییه تصمیم‌های سیاسی است . فرق اساسی قوهٔ قضاییه با قوای مقننه و مجریه درسرشت فعالیت آن‌ها است. قوهٔ مقننه هرگاه صلاح بداند و ضرورت ایجاب کند با گذاردن قوانین برای مشکلات مختلف زندگـی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی‌راه حـل نشان می‌دهد وقوهٔ مجریه با توجه به این قوانین چگونگـی اجرای آن‌هاراآماده می‌کند ودراغلب موردها تصمیم‌های‌تازه‌ای برای‌انطباق این‌قوانین عام در عمل‌ودر هر مورد می‌گیرد. ولی فعالیت قوهٔ قضاییه اغلب اوقـات با درخواست ذینفـع آغاز می‌شود، به‌بیان دیگر هرگاه از قضات تقاضای دادخواهـی نشود، قوهٔ قضاییه خود سرانه در اختلاف‌ها وکارها دخالت نمی‌کند.

دربرخی کشورها، قوهٔ قضاییه افزون بر وظیفهٔ قضایی وظیفه‌های سیاسی نیز دارد. «دیوان عالی» در ایالات متحده آمریکای شمالی به‌اختلاف میان قانون اساسی وقوانین عادی رسیدگی کرده ورأی می‌دهد. به‌بیان دیگر دیوان عالی نظارت‌می‌کند که مصوبه‌های قوهٔ مقننه وتصمیم‌های قوهٔ مجریه مغایر باقانون اساسی کشور نباشد. وظیفهٔ رسیدگی به‌عدم تباین قوانین عادی با قانون اساسی در انحصـار دیوان عالی نیست،بلکه این حق به‌تمام دادگاه‌ها داده شده است ولی‌اهمیت و اعتبار دیوان‌عالی بیش‌تر از این‌جا ریشه می‌گیرد که راه پایانی رسیدگی به هماهنگـی قوانین عادی با قانون اساسی است. دیوان عالی به مسئله هایـی که‌راجع به ایالت ، وزیـران، سفیران وقنسول‌ها نیزمی‌شوددر مرحلهٔ نخستین رسیدگی می‌کند. اعضاءِ دیوان‌عالی ۹ نفراند وبرای تمام عمر به‌وسیلهٔ رییس جمهور و با موافقت سنا منصوب می‌شوند وچون غیر قابل تغییراند، بااقتدار عمل می‌کنند و رییس دیوان عالی ازبرخی‌جهات

می‌تواند هم ارز دومین شخصیت سیاسی کشور ، یعنی معاون رییس جمهور که ریاست سنا را هم به عهده دارد، باشد. آراء دیوان عالی مورد احترام اکثریت مردم است و همیشه دارای اهمیت سیاسی است.

در اغلب کشورها برای رسیدگی به تطابق وهماهنگی قوانین عادی با قانون اساسی مرجعی پیش بینی شده‌است، چنان‌که در فرانسه این وظیفه به‌یك نهادسیاسی وقضایی مستقل به نام «شورای قانون اساسی [30]» داده شده است. در ایران برای رسیدگی به عدم مغایرت قوانین عادی با قانون اساسی یا بررسی قانون اساسی در تعارض با قوانین دیگر، راه‌هایی هست. درقانون اساسی منسوخ مشروطه سلطنتی راه حلی پیش‌بینی نشده بود. ولی درقانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مسأله به‌دقت اعلام‌گردیده که چند صفحه پیش‌تر بدان اشاره شد . در این جا اصل هفتادو دوم قانون اساسی که راه حل مسأله‌را مشخص ساخته است،آورده می‌شود.

«مجلس شورای ملی نمی‌تواند قوانینی وضع کندکه با اصول واحکام مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد. تشخیص این امر به‌ترتیبی که در اصل نودوششم آمده برعهدهٔ شورای نگهبان است».

ودر مورد رسیدگی به مخالفت «آیین‌نامه» ها با قوانین وابطال آن درایران، این وظیفه به «دیوان عدالت اداری» سپرده شده‌است[31]. ولی همهٔ قضات حق دارند هرگاه به آیین نامه‌ها وبخشنامه‌هایی برخورد کردند که آنرا مخالف با قوانین

۳۰ـ بالایحه قانونی که دولت فرانسه‌درسپتامبر ۱۹۷۳ به‌مجلس برده‌است‌اختیارات «شورای قانون اساسی» بسیار زیاد شده است و شورای قانون اساسی مستقیماً می‌تواند راجع به‌مغایرت قوانین عادی با قانون اساسی اظهار نظرکند.

۳۱ـ برای آگاهی‌بیش‌تر دراین باره ن.ك. به: ابوالحمد، عبدالحمید: «درس‌حقوق اداری» پلی‌کپی دانشکدهٔ‌حقوق‌وعلوم سیاسی دانشگاه تهران درسال‌آموزشی‌۶۸ـ۱۳۶۷ همچنین ن.ك. به: مقاله‌ای که شناسنامهٔ آن در پانویس شمارهٔ ۲۵ صفحهٔ ۹۷ همین کتاب آمده است.

تشخیص‌دادند، از اجرای آن خودداری کنند.

۱۳۹. ت:مسئله پیوندهای‌سه قوه باهم، سه قوه که پایه‌های اصلی کشور ودولت است ازیك‌دیگر جدا نیستند بلکه میان‌آنها رابطه وهمکاری هست. سرشت این‌رابطه‌ها وچگونگی‌دخالت‌یك‌قوه برقوای دیگر برحسب نظام‌های‌سیاسی متفاوت است، بحث درباره تنظیم حقوقی این پیوندها بیرون از چهار چوب این بررسی بوده و در صلاحیت حقوق اساسی است. این جا به‌چند گونه از این دخالت‌ها و رابطه‌ها اشاره می کنیم.

۱۴۰. یکم: وسایل دخالت قوهٔ مجریه [۳۲] در قوهٔ مقننه، قوهٔ مجریه‌با

۳۲ ـ چنان‌که چندین بار در این کتاب آمده است، دراغلب قوانین اساسی جهان قوهٔ مجریه با مفهوم و واقعیت دولت یکی است ونهاد ومقام‌مرکزی یاکشوری‌مانندرییس جمهور یا شاه، رییس‌کشور ورییس‌سه قوه بوده ونخست وزیر رییس قوهٔ مجریه یا دولت است. ولی درق.ا. ج .ا.ا. به این‌علت‌که مقام‌ها ومسئولان مرکزی یاکشوری‌سه مقام‌رهبر، رییس جمهور ونخست وزیر است درفصل نهم (اصول۱۱۳ تا۱۵۱) که قوهٔ مجریه‌نامیده شده‌است. به‌دومبحث تقسیم می‌شودکه مبحث اول اصول(۱۱۳ تا۱۳۲)«ریاست‌جمهوری» نام دارد و مبحث دوم (اصول ۱۳۳ تا ۱۵۱) «نخست وزیر ووزراء» نامیده شده است. یعنی درست به علت سه رییسی بودن مقامات مرکزی وکشوری و این که رییس جمهور. رییس‌کشور نیست‌وظیفه وعنوان او دراصل یکصدوسیزدهم چنین اعلام شده است:«پس از مقام رهبری رییس جمهور عالیترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی وتنظیم قوای‌سه گانه وریاست‌قوهٔمجریه‌را جز دراموری‌که مستقیماً به‌رهبری‌مربوط می‌شود،برعهده دارد.» دستور این‌اصل‌چنین است: علاوه برمسئولیت‌هایی‌که برای رییس جمهورشمرده شد،«ریاست‌قوهٔ مجریه‌راجز دراموری‌که مستقیماً به‌رهبری مربوط‌می‌شود...» دارد. نتیجهٔ روشن این دستور این‌است‌که مفهوم قوهٔ مجریه با مفهوم «دولت» یکی‌نیست زیرا ریاست «دولت» یا «هیأت وزیران»که در اصول۱۳۴ و۱۳۵ ق.ا.ج.ا.ا. آمده، با نخست وزیراست. دیگرآن‌که در اصولی‌که در بارهٔ وظایف قوهٔ مجریه و ریاست دولت است، جدایی دقیق وروشن‌میان قلمرو وکار ووظیفه‌هاواختیارهای «قوهٔ مجریه»و«دولت»←

توانایی ها وراه‌های مختلف در فعالیت قوهٔ مقننه دخالت می کند که ، تنها مهم‌ترین آن‌ها آورده می‌شود.

۱.۱۴۱:انتصاب اعضاء قوهٔ مقننه، اعضـای قوه مقننه مـی‌توانند به‌دست قوهٔ مجـریه منصوب شوند. شکی نیست کـه در این‌صـورت قوهٔ مقننه فـرمان بر قوهٔ‌مجریه است وهمهٔ مصوبه‌ها و خواست‌هـای قوه مجریه‌را مـی‌پذیرد . ولی اگر انتصاب برای همهٔ عمرباشد واعضاء انتصابی غیر قابل عزل باشند، با وجود انتصابی بودن، اعضاءِ ازگونه‌ای استقلال برخوردارند وممکن است که به همهٔ خواست‌های قوهٔ مجریه‌گردن ننهند. در ایـن صورت قوهٔ مجریه ممکـن است بـرای برقراری سلطه‌اش برروی‌قوهٔ‌مقننه، شماراعضاء یانمایندگان مجلس یامجلس‌های‌مقننه‌را افزایش دهد. یعنی با انتصاب یك‌گروه تازه ووفادار به خود در قوهٔ‌مقننه تـرکیب مجلس‌ها را دگرگون سازد. امروز در همهٔ کشورها قـوانین اساسی انتصـاب مستقیم اعضاء قوهٔ مقننه‌را ــ جز در مورد مجلس‌های اشرافـی ــ به دست قوهٔ مجریه منـع کرده است واعضاءِ مجلس مقننه باید از سوی مردم انتخاب شوند. با این همه قوهٔ‌مجریه به‌صورت‌های گونه‌گون می‌تواند در جریان انتخاب اعضاء مجلس‌های مقننه دخالت کند واین وضع درکشورهای‌آمریکای لاتین، آفریقا، اسپانیا وبسیاری ازکشورهای آسیایی ودرجمهوری‌هـای اروپای شرقی رایج است. دولت‌ها باپرکردن صندوق‌ـ

←دیده نمی‌شود. همچنین می‌دانیم که در عمل نیزقلمرو قوهٔ مجریه، همان قلمرودولت است، با این تفاوت که اختیارها و وظیفه‌های نخست وزیر به عنوان رییس دولت،از وظیفه‌ها و اختیارهای رییس جمهور در عمل بیش‌تر است. به‌راستی روشن وفهمیدنی نیست که چرا نویسندگان ق.ا.ج.ا.ا. دو رییس برای قوهٔ مجریه یا دولت گذاشته‌اند. شاید بتوان چنین گفت که به سبب سه رییسی بودن مقام‌های مرکزی وکشوری سپردن اختیارها ووظیفه‌های شخص اول‌کشور (رهبر) به دونفر نه ازجهت نظری ونه ازجهت عملی میسر نبود، از این رو قوهٔ مجریه یا دولت را به دوشخص واگذارده‌اند وچنین‌راه حلی، دشواری‌هـابی نیز تاکنون به‌همراه داشته است.قوهٔ مقننه برای‌روشن‌کردن‌وظیفه‌ها واختیارهای رییس‌جمهور ایران، «قانون‌تعیین‌حدودوظایف واختیارات ومسئولیتهای‌ریاست‌جمهوری اسلامی‌ایران» رادر ۱۹ ماده در ۲۲ آبان ۱۳۶۵ تصویب کرد.

های انتخاباتی با رای‌های دروغین وتقلبی، با تهدید وفشار برروی انتخاب‌کنندگان با تطمیع و... مردم را وادار می‌کنند که به‌سود نامزدهای دولتی رای دهند[۳۳].

۱۴۲. ۲ : دخالت در تنظیم امور داخلی مجالس ، مجلس‌های مقننه برای پیشبرد وتسریع کارهای قانون‌گذاری دارای سازمان‌های درونی ویژه‌ای است، مانند هیأت رییسهٔ مجلس و کمیسیون‌های داخلی. اگر اعضاء هیأت رییسه و کمیسیون‌ها از سوی دولت نصب شده باشند، بی تردید اعضاء زیر نفوذ قوهٔ مجریه خواهند بود وبه آسانی خواهند توانست که از اقدام‌های مخالفان سیاست دولت جلوگیری کنند وهمچنین اگر تنظیم اساسنامهٔ درونی مجلس‌های مقننه در اختیار قوهٔ مجریه باشد، قوهٔ مجریه به آسانی می‌تواند کارهای مجلس‌های مقننه‌را رهبری کند. اگر تشکیل نشست‌های مجلس‌های مقننه دراختیار قوهٔ مجریه باشد، قوهٔ مجریه می‌تواندبه‌گونه‌ای مؤثر قوهٔ مقننه‌را در اختیار خود داشته باشد، و با داشتن این اختیار هرگاه دولت صلاح نداند ونخواهد اعضاء قوهٔ مقننه‌را برای تشکیل جلسه دعوت نمی‌کند، تا از پرسش‌ها وانتقادهای احتمالی‌نمایندگان دوری جوید. همچنین اگر انتخاب و تعیین دستور نشست‌های قوهٔ مقننه، در اختیار قوهٔ مجریه باشد، دولت فقط آن مسئله‌هایی‌را در دستور جلسه قرار خواهد دادکه برای اومزاحم و دست وپاگیر نباشد.

۱۴۳. ۳: شرکت قوهٔ مجریه دراعمال قانون‌گذاری ، قوهٔ مجریه می‌تواند

۳۳ـ دربرخی ازکشورهای آمریکای لاتین هنگام انتخابات به‌دهقانان وعده می‌دهند که هرگاه به نامزدهای دولتی رأی دهند یك جفت کفش به آنان داده خواهد شد و معمولا یك لنگه را پیش ازانتخابات ولنگهٔ دیگررا پس از رای‌گیری به آنان می‌دهند. از نمونهٔ تازه‌تقلب انتخاباتی، انتخابات ریاست‌جمهوری فیلیپین در بهمن ۱۳۶۴ است که به‌انتخاب مجدد وپیروزی مارکوس رییس جمهور پیشین انجامید ولی رقیب انتخاباتی وی‌وبرخی از نظامیان ومردان سیاسی کشور این پیروزی‌را نتیجهٔ تقلب در انتخابات دانستند که با اعتراض‌ها وشورش مردم‌رو برو گردیده وبه‌فرار مارکوس انجامید ورقیب انتخاباتی‌اورا رییس جمهور مشروع ومنتخب مردم اعلام داشتند. ن.ك به روزنامه های صبح وعصر هفتم اسفند ۱۳۶۴ تهران.

از راه های گونه‌گون در اعمال قانون‌گذاری دخالت و شرکت کند و این دخالت‌ها به قوهٔ مجریه امکان می‌دهد که از آزادی عمل قوهٔ مقننه بکاهد و اقتدار وسلطهٔ قوهٔ مجریه‌را نسبت به‌قوهٔ‌مقننه برقرار سازد. مانندشرکت‌در کمیسیون‌های مجلس‌های مقننه.

۱۴۴. ۴: ابتکار در امور تقنینی، اگرابتکار امور تقنینی درانحصارهای قوهٔ مجریه باشد وقوهٔ‌مقننه مجبور باشد که فقط دربارهٔ لایحه‌های قانونی قوهٔ مجریه تصمیم بگیرد وآن را تصویب کند، شکی نیست کـه از ارج قوهٔ مقننه بسیار کاسته خواهدشد، و چون ابتکار اعمـال تقنینی در اختیارش نیست زیر سلطه و انقیاد قوهٔ مجریه خواهدبود[۳۴]. ولی اگراعضاءقوه مقننه با قوهٔ مجریه باهم‌ابتکار تقدیم«طرح» و«لایحه» را داشته باشند از برتری وسلطهٔ قوهٔ مجریه نسبت به قوهٔ مقننه‌کاسته‌خواهد شد. حتا اگر فرض کنیم که دولت از حق‌تقدیم «لایحه» به مجلس مقننه محروم‌باشد، باز می‌تواند از طرف نمایندگان موافق خود به مجلسین «طرح» دهد. اگـروزیران واعضاءدولت‌حق داشته‌باشند که بی محدودیت درگفت وشنود قانون‌گذاری‌شرکت کنند به آسانی می‌توانند زبان و مبلـغ سیاست دولت در این نهاد باشند و جـریان قانون‌گذاری‌را به‌نفع دولت رهبری کنند. حـق امضاء وانتشار قوانین باز هم به قوهٔ مجریه امکان می‌دهد که به‌گونهٔ دیگری در وظایف قانون‌گذاری مجلس‌های مقننه دخالت کند. زیرا قوهٔ مجریه می‌تواند مصوبه‌هـای مجلس‌را امضاء نکند یا امضاء آن را به تأخیر اندازد وهمین رویه را در مورد انتشار قوانین به‌کار بندد ومی‌دانیم قوانینی که امضاء و منتشر نشده اند، برطبق اغلب نظام های سیاسی و حقوقی جهان امروز، اجراء شدنی نیست[۳۵]. قوهٔ مجریه مـی‌تواند برای وضع قوانین و مقررات

---

۳۴ ـ برای آگـاهی بیش‌تر ازمسئله‌های یاد شده ن.ك: به: عبدالحمید،ابوالحمد «حقوق اداری» جلد یکم، انتشارات دانشگاه چاپ چهارم، ۱۳۵۳، گفتار دوم وپلی‌کپی همین درس در سال تحصیلی ۵۸ـ۱۳۶۷.

۳۵ ـ برطبق اصل ۱۴۳ ق.ا.ج.ا.ا. رییس جمهور موظف است‌که مصوبه‌های قوهٔ مقننه یا نتیجهٔ همه پرسی‌را امضاء کند و برای اجراء در اختیار مسئولان بگذارد،یعنی حق ندارد که قوانین مصوب‌را امضاء نکند.

از قوهٔ مقننه اختیـار بگیرد و این حق‌را برای مدتی در انحصـار خود داشته باشد، در این فرض بی‌گمان برتری و سلطهٔ قوهٔ مجریه نسبت به قـوهٔ مقننه شدید خواهد بود[۳۶].

۱۴۵. ۵ : انحلال مجالس مقننه ، نیرومندترین سـلاح قوهٔ مجریه بـرای برقراری سلطهٔ خود بر قوهٔمقننه، انحـلال مجالس مقننه است. انحـلال مجلس‌های مقننه یعنی بستن این مجالس و قراردادن یا روانه کردن همگی اعضاء آن در برابر مقامی است که آنان‌را انتخاب یا منصوب کرده است، این مقام امروز در بسیاری از کشورهای جهان، مردم یا انبوه رای دهندگانند. اگر قوهٔ مقننه مرکب از دو مجلس باشد، بر طبق پیش‌بینی بسیاری از قوانین اساسی جهان، قوهٔ مجریه نمی‌تواند و حق ندارد که هر دو مجلس‌را باهم منحل کند و مجلسی که منحل نشده است به‌تنهایی وظیفهٔ قانون‌گـذاری‌را تا گشوده شدن مجلس دوم انجام می‌دهد. گاهـی اجازه یك مجلس برای انحلال مجلس دیگـر لازم است. ولی مجلسی کـه از آن درخواست انحلال مجلس دیگررا کرده‌اند به آسانی به‌آن تن در نمی دهد. برای این که اگر انتخاب کنندگان دوباره همان کسان‌را به‌نمایندگی برگزینند، گمان پیدایی تضادمیان دومجلس بسیار فراوان خواهد بود. در قوانین اساسی ، چنین پیش بینی شده است که مجلس‌های مقننه‌را نمی‌توان پس ازانحلال وتجدید انتخابات، ازنو وبی‌گذشت زمان تعیین شده در قانون منحل کرد، چون اگر چنین حقی به‌قوهٔ مجریه داده شود به‌آسانی می‌تواند که ازکار قوهٔ مقننه بکلی جلوگیری کند.

---

۳۶ ــ انحصار ابتکار تقدیم لایحه برای قوهٔ مجریه امروز در دنیا کم‌است ولی در آغاز پیدایی پارلمان در دنیا، قوهٔ مجریه این حق را به‌خود اختصاص داده. برطبق‌اصل هفتاد وچهارم ق.ا.ج.ا.ا. قوهٔ مجریه و قوهٔ مقننه حق تقدیم لوایح وطـرح‌ها را دارند و به‌شرحی که دراین اصل آمده‌است: «لوایح قانونی پس از تصویب هیئت وزیران به‌مجلس تقدیم می‌شود وطرحهای قانونی به پیشنهاد حداقل ۱۵ نفرازنمایندگان، درمجلس‌شورای‌ـ ملی قابل طرح است».

حق انحلال راه کوتاه ومؤثری است که به‌دشمنی و اختلاف میان قوهٔ‌مجریه وقوهٔ مقننه پایان دهد. دربسیاری از موردها تهدید به‌انحلال همان‌اثرانحلال را دارد. چون اعضاء قوهٔ مقننه ممکن است پس از انحلال، دوباره انتخاب نشوند و هزینه‌هایی‌راکه برای پیروزی در انتخابات متحمل شده‌اند، از دست بدهند یا دست‌کم برای انتخاب مجدد هزینه‌های تازه‌ای متحمل‌گردند. ترس ازانحلال وسیله‌ای‌است که نمایندگان مجلس‌های مقننه از زیاده‌روی در عوام فریبی بپرهیزند . اعضاء قوهٔ مقننه به‌ویژه در سال وماه‌های آخر نمایندگی‌شان برای‌کسب وجهه ممکـن است به انتقادهای سخت علیه دولت دست بزنند و دولت‌را مسئول تمام گرفتاری‌ها وانمود کنند، در چنین وضعی تهدید به‌انحلال مجلس می‌تواند از عوام فریبی و حمله‌هـای تند اعضاء آن علیه دولت بکاهد. انحلال مجلس‌هـای مقننه همیشه دلیل اختـلال و تضاد میان قوهٔ مقننه ومجریه نیست. گاهی قوهٔ مجریه مجلسی‌را کـه اکثریت اعضاء آن حتا پشتیبان آنند، منحل می‌کند. دلیل این اقدام روشن است: قوهٔ مجریه موقع را برای آغاز انتخابات به سود خود تشخیص می‌دهد وبر پایهٔ این اقدام حساب‌شده امیدوار‌است‌که حزب پشتیبان وطرفدارانش‌با اکثریت بیش‌تری به‌مجلس برگردند، این‌گونه انحلال در انگلستان به کار برده می‌شود و اغلب دولت از آن بهره‌گیری می‌کند. با این‌که حق انحلال وسیله‌ای است که سلطه وبرتری قوهٔ مجریه‌را برقوهٔ مقننه برقرار می‌سازد، واقعیت ایـن است درکشورهایـی که در آن جا انتخابـات به‌گونه‌ای آزاد یاکم و بیش آزاد تحقق می‌یابد با هر انحـلال به مردم امکان داده می‌شودکه تصمیم بگیرند و اظهار عقیده‌کنند و قاضـی مرحلهٔ نهایی میان تضادهای قوهٔ مقننه وقوهٔ مجریه باشند وآن‌چه‌را درست می‌دانند، برگزینند و مفهوم «تمام‌قوا ناشی ازملت است»و«ملت حاکم مطلق است» دراین‌جا بیش‌تر مصداق پیدامی‌کند. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران حق انحلال مجلس قانونگذاری به دولت یا قوهٔ مجریه داده نشده است و این مفهوم را می‌توان به‌روشنی از اصل شصت‌و‌سوم این قانون اساسی فهمید.

۱۴۶. دوم: وسایل دخالت قوهٔ مقننه درقوهٔ مجریه، همهٔ وسیله هایی که دراختیار قوهٔ مقننه برای حفظ سلطه‌اش نسبت به قوهٔ مجریه هست، کم و بیش برابر وسیله‌های اعمال قدرت قوهٔ مجریه است که به‌کوتاهی آورده می‌شود:

انتصاب اعضاء دولت می‌تواند دراختیار مجلس‌های مقننه باشد واین‌انتصاب ممکن‌است ازمیان اعضاء قوهٔ مقننه یاکسانی در بیرون ازآن صورت بگیرد. هرگاه قوهٔ مقننه بتواند اعضاء هیأت دولت را از بیرون مجلس‌های مقننه تعیین کند بی‌گمان آزادی عمل گسترده‌ای درانتخاب آنان خواهد داشت، درحالی‌که اگرقوهٔمقننه‌ناچار باشدکه اعضاء دولت و وزیران را تنها ازمیان اعضاء خود تعیین‌کند بی‌شك آزادی گزینش کم‌تری خواهد داشت. نخست به این دلیل که حوزهٔ گزینش قوهٔ مقننه محدود است وسپس درعمل‌انتخاب ازمیان اعضاء اکثریت قوهٔ مقننه صورت‌خواهد گرفت و قوهٔ مجریه زیرنظروفشار اکثریت نمایندگان مجلس یا مجلس‌ها خواهدبود وامکان فعالیت نمایندگان اقلیت محدود خواهدشد.

قوهٔ مقننه به‌صورت‌های گونه‌گون می‌تواند براعمال قوهٔ مجریه نظارت‌کند. شکل ساده این نظارت درخواست انجام پاره‌ای ازاقدام ها و جلوگیری از اجرای کارهای دیگر ازقوهٔ مجریه‌است. نفس تقاضا، قوه مجریه‌را ملزم به‌پذیرفتن‌خواست‌های اعضاء قوهٔ مقننه نمی‌کند ولی اگر خواست‌ها گروهی و مکرر باشد قوهٔ مجریه ناچار خواهد بودکه به‌آن گردن نهد. زیرا خودداری ازانجام این تقاضاها می‌تواند قوهٔ مجریه را هدف پرسش‌های شفاهی و کتبی نمایندگان مجلس در نشست های علنی قرار دهدکه در واقع شکل حادتری ازفشارقوهٔ مقننه نسبت به قوهٔ مجریه‌است. «استیضاح» نوع سخت‌تر نظارت قوهٔ مقننه نسبت به اعمال قوهٔ مجریه است واغلب قوهٔ مجریه پس‌ازهر استیضاح رأی اعتماد می‌گیرد و اگراکثریت لازم، نسبت به دولت رأی اعتماد نداد، دولت باید استعفاء دهد. دربرخی ازکشورها برای این که نظارت براعمال قوهٔ مجریه مستمر ومؤثر باشد در مجلس‌های مقننه «کمیسیون‌دایمی شکایات» تأسیس کرده‌اندکه وظیفه دارد مستقیم، هرشکایتی راکه از قوهٔ مجریه

می‌رسد، دریافت دارد و این شکایت‌ها را به آگاهی قوهٔ مجریه برساند و تقاضای رسیدگی به آن را بکند. در ق . ا . ج . ا . ا . این نظارت در اصل نود آمده است .

گونهٔ دیگر نظارت قوهٔ مقننه نسبت به قوهٔ مجریه، مسئولیت اعضاء دولت در برابر قوهٔ مقننه است. این مسئولیت می‌تواند جزایی یا سیاسی باشد. وزیران ممکن است درحین انجام وظیفه متهم به اقدام‌هایی شوند که ازنظرقوانین جزایی جرم شناخته شده‌است. دراین صورت به‌علت اهمیت شغل متهم، ممکن است خود مجلس یا مجلس‌های مقننه یا هیأت ویژه‌ای که ازسوی قوهٔ مقننه معین می‌شود و با تشریفات معینی، این وزیرمتهم را محاکمه کنند[۳۷]. مسئولیت اعضاء قوهٔ مجریه می‌تواند سیاسی باشد ومسؤولیت سیاسی یا فردی است یا گروهی، امروز در دنیا مسئولیت‌سیاسی بیش‌تر گروهی است. مفهوم مسئولیت سیاسی این است که عضو یا اعضاء دولت مرتکب عمل یا اعمالی که ازنظر قانون جزا جرم شناخته شده باشد، نشده‌اند ولی با این همه قوهٔ مقننه آنان را مسئول عدم پیشرفت کارها ونارسایی امور می‌داند و فرض را بر-این قرارمی‌دهد که آنان درانجام وظیفه‌های خود کوشا نبوده‌اند و موفقیت های لازم را به‌دست نیاورده‌اند و سیاست آنان در ادارهٔ کشور درخشان نبوده است .

۳۷ـ در ایالات متحدهٔ آمریکای شمالی اگر رییس جمهور مورد اتهام قرار گیرد کمیسیونی ازمجلس سنا به‌آن رسیدگی می‌کند و هرگاه رأی به صحت مورد اتهام داد، مجلس سنا به صورت دادگاه درمی‌آید و رییس جمهور را محاکمه می‌کند. چنان‌که در مورد نیکسون کمیسیون سنا رأی به اتهام رییس جمهور داد ولی نیکسون با استعفای‌خود در مرداد ۱۳۵۳ ازمحاکمه شدن گریخت. دراصل یکصدوبیست و دوم و یکصدوسی‌ام ق.ا.ج.ا.ا، تخلف وعزل رییس جمهور پیش‌بینی شده است و چگونگی رسیدگی آن به قانون عادی واگذار شده‌است. درتاریخ ۱۳۶۰/۳/۲۷ مجلس شورای اسلامی باحضور اعضای شورای نگهبان، دربارهٔ این مسأله مقرراتی به‌نام «طرح قانونی آیین‌نامهٔ چگونگی بررسی عدم کفایت رییس جمهور» در ۲ ماده تصویب کرده است.

پس مسئولیت سیاسی دارند و باید ازمسئولیت‌هایی که دارند کنار بروند ومقام‌آنان به دیگران‌داده شود. دراصول ۸۸،۸۹،۱۳۵،۱۳۶ و ۱۳۷ ق.اج.ا.ا. مسئولیت‌فردی وجمعی اعضای هیأت دولت اعلام شده‌است.

۱۴۷.سوم: رابطۀقوۀقضاییه باقوای‌دیگر، رابطۀ قوۀ قضاییه با دو قوه دیگر روشن‌تر و مشخص‌تراست[۳۸]. قضات با این‌که در انجام امور قضایی‌استقلال دارند ولی دراستخدام دولتند و حقوق ومزایای آنان از بودجۀ عمومی و باگرفتن مالیات‌ها پرداخت می‌شود. مفهوم استقلال قضات این است که قضات نشسته یا قضات دادگاه‌ها راکه حکم می‌دهند، نمی‌توان بی تمایل و درخواست آنان از جایی به جای دیگر درکشور منتقل کرد، چون اگراین حق به قوۀ مجریه داده شود، هرآن می‌تواند قاضی «مزاحم و غیرمطیع» را که مأمور رسیدگی یك پرونده است با فرستادن وی به‌جای دیگر مانع تصمیم گیری اوشوند. در برخی ازکشورها برای پاسداری بیش‌تر از استقلال قضات، مردم خود و بی‌واسطه، آنان را انتخاب

۳۸ـ چگونگی کار قوۀ قضاییه و ارتباط آن با دو قوۀ دیگر در ایران در فصل یازدهم (اصول ۱۵۶ تا۱۷۴) ق.ا.ج.ا.ا. آمده‌است. برطبق‌این‌اصول قوۀقضاییه، قوه‌ای است مستقل وشخص قاضی نیز درسمت قضایی‌اش استقلال دارد. استخدام، عزل یانصب تغییرمحل خدمت و ترفیع قضات ازوظیفه‌های «شورای عالی قضایی» این بالاترین‌مقام قوۀ قضاییه است. وزیر دادگستری فقط مسئولیت برقراری ارتباط میان قوۀ قضاییه بادو قوۀ مقننه ومجریه را دارد واختیارها و وظیفه‌های دیگری ازنظر کار قضایی در ق.ا. برای او پیش‌بینی نشده است. وزیر دادگستری به پیشنهاد شورای عالی قضایی به‌نخست وزیر، تعیین می‌شود. دادگستری مرجع رسیدگی به تظلمات و شکایت‌ها است و قاضی موظف است‌که حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر درقوانین نیابد با توجه به منابع معتبراسلامی یا فتاوی معتبرحکم دعوارا صادرکند وحق ندارد که به بهانه سکوت، نقص، اجمال یا تعارض قوانین ازدادن‌حکم، خودداری‌کند. همچنین قضات موظفندکه ازاجرای تصویب نامه، آیین‌نامه‌های دولتی‌که مخالف باقوانین ومقررات اسلامی یا خارج ازحدود اختیارهای قوۀ مجریه است خودداری‌کنند.

می‌کنند[۳۹]. این رویه در دنیا کم‌است ولی اعضاء هیأت منصفه در بیش‌تر کشورهـا انتخابی‌اند، دراصل یکصدوشصت و هفتم ق.ا.ج.ا.ا. نیزاصل‌انتخابی بودن اعضاء هیأت منصفه اعلام شده است. قاضیان وظیفه دارندکه به دعاوی و اختلاف‌هایی که میان مردم ودولت ومیان سازمان‌های عمومی پدیدمی‌آید، رسیدگی کرده‌ورأی‌دهند و برای رأی‌دادن‌باید قوانینی راکه ازسوی قوهٔ مقننه یادیگرمقام‌های صلاحیت‌دار وضع شده است،اجراء کنند. قضات در صدور قرارها واحکام قضایی تابع فرمان‌های مافوق نیستند، بلکه‌فقط بایدقوانین‌را درنظربگیرند. البته‌این به‌آن‌مفهوم نیست که قضات تابع هیچ‌گونه‌تشریفات‌اداری‌نباشند، بلکه‌آنان‌هم‌مانندديگر کارکنان‌دولت‌بایددرساعت‌های معین‌درمحل کارخود حاضر گردند وبه داد مردم برسند. تصمیم‌های‌قضایی وقتی پس‌از مرحله‌های پژوهشی و فرجامخواهی قطعیت یافت، لازم‌الاجراء است و امروزدرهمهٔ کشورهای‌جهان قوهٔ مجریه ملزم به اجرای‌حکم‌های دادگاه‌ها است وبرای‌اعضاء قوهٔ مجریه ـدرهرمقامی که باشندـ اگردراجرای این‌احکام اخلال‌کنند مجازات‌های‌کم‌و بیش سنگین معین شده‌است که درواقع تضمینی است همراه تضمین‌های‌دیگر برای پاسداری استقلال‌قضات. همچنین برای‌این که قضات بی‌طرفی وبی‌نظـری‌را رعایت کنند حق ندارند عضوحزب‌ها وگروه‌های سیاسی شوند وفعالیت‌کنند،چون شرکت قضات درحزب‌ها وگروه‌های سیاسی،آنان را درگمان نقض بی‌طرفی قرارمی‌دهد[۴۰].

۳۹ــ روش انتخابی بودن قضات درجهان امروز بسیارکـم و استثنایی است و در جاهایی‌که این روش به‌کاربرده می‌شود، نتیجه‌مطلوب ودرخشان نبوده‌است.زیراقضاوت شغل وکاری است بسیار فنی وقاضی بودن افزون برداشتن دانش حقوقی وسلامت نفس و تقوا، نیاز به کارکردن وتجربهٔ بسیار دارد. درحالی که درموقعیت انتخابی بودن، اغلب دیدهای سیاسی وفشار حزب‌ها وجمعیت های سیاسی وغیرسیاسی برای گـزینش قضات مورد نظر، بسیار زیاداست وروشن است‌که درچنین‌وضعی، همیشه بهترین به‌مقام قضاوت برگزیده نمی‌شوند. انتصاب بی‌رعایت‌دقیق ضابطه‌ها نیزبسیار بداست.

۴۰ــ برطبق مادهٔ واحدهٔ مصوب مجلس شورای ملی درتـاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۵۳ قضات‌دادگستری می‌توانستند درحزب رستاخیز که تنها حزب کشور درآن‌زمان‌بودعضویت

←

آن چه دربارهٔ قوا و نهادهای سیاسی کشور و رابطهٔ آن‌ها با هم و دولت و چگونگی کار این بزرگ‌ترین نهاد سیاسی کشور آمد، بسیار فشرده و کوتاه بود و کم‌ترین آگاهی‌هایی است کــه باید در کتاب «مبانی سیاست» آورده شود. بررسی گسترده‌تر و بیش‌تر مسئله‌های مربوط به قوای سه‌گانه، نهادهای سیاسی، اداری و دولت، کار و پیوندهایش که بسیار پیچیده و ظریف است، وارد قلمرو حقوق بین‌ملل، حقوق اداری، حقوق مالیاتی و به‌ویژه حقوق اساسی مـی‌شود. از این رو خوانندگان برای آگاهی بیش‌تر می‌توانند به نوشته‌هایی که در زیر آورده می‌شود نگاه کنند[۴۱].

→ داشته باشند پس از پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی ایران، چنین منعی به‌ظاهر برداشته شد چنان که آیت‌الله محمد بهشتی نخستین رییس دیوان عالی کشور پس از پیروزی انقلاب، دبیر کل حزب جمهوری اسلامی نیز بود. چندین بارهم در مصاحبه‌ها به انتقادهای مخالفان که این امر مغایر با بی‌طرفی قضاوت کردن است پاسخ داده بود که این فکر غربی است و پایه‌ای ندارد. ن.ك. به: او به‌تنهایی یك امت بود ـ تهران، انتشارات واحـد فرهنگی بنیاد شهید، تیر ۱۳۶۱، ۴۸۰ ص، مصور. مفهوم مخـالف بند ۳ مادهٔ ۳ «آئین‌نامه اجرائی قانون استخدام قضات و...» مصوب ۲۴ تیر ۱۳۵۹ همین روش را پذیرفته است.

۴۱ ـ این نوشته‌ها و منابع دربارهٔ نهادهای سیاسی به‌فارسی و فرانسه است:

الف ـ به‌فارسی:

۱ ـ بوشهری، جواد: حقوق اساسی ـ تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ دوم ۱۳۴۶، ۳۵۰ص.

۲ـ راوندی، مرتضی: تفسیر قانون اساسی ایران ـ (تهران) (بی‌نا. بی‌ت)، ۱۶۱ص.

۳ ـ رحیمی، مصطفی: قانون اساسی ایران و اصول دمکـراسی ـ تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۷، ۴۸۴ ص.

۴ ـ قاسم‌زاده، قاسم: حقوق اساسی ـ تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ پنجم، ۱۳۳۱، ۵۱۴ص.

۵ ـ عاملی، حشمت‌الله: مبانی علم سیاست ـ تهران، ابن‌سینا، سه جلد ۴۸ـ۱۳۴۶، ۳۴۴ص، ۵۲۰ص و ۴۱۶ص.

ب ـ به‌فرانسه:

1- BURDEAU, Georges: Droit constitutionel et Institutions Poli- tique s_ Paris, Librairie Générals de Droit et de jurisprudence, 3 ème →

دفتر چهارم

نظام[1] سیاسی یا ساخت قدرت در درون کشور

۱۴۸. کلیات و تعریف : نظام سیاسی که در ایران اغلب اصطـلاح غربی آن یعنی «رژیم سیاسی» را به‌کار می‌برند، با مفهوم کشور و دولت یکی نیست. دولت چنان‌که در شماره های ۱۰۶ تا ۱۴۷ همین کتاب دیدیم مهم‌ترین قدرت سازمان یافته

→

Editiios 1968.624P.

2 _ DUVERGER, Maurice: Institutions Politiques et Droit consti_tutionel _ Paris, Presses Universitaires de France 10em Edition 1968, 806P.

3_HAURIOU. André: Droit Cônstitutionel et Institutions Politi_pues_Paris, Montchrestien, 1968, 921 P.

4_HAURIOU, Maurice: Precis de Droit Constitutionel _ Paris, Centre National de la Recherche scientifique, 1965 , 759P.

5 _ VEDEL, Georges : Manuel de Droit Constitutionel _ paris Sirey, 1946.

۱ــ نظام دارای مفهوم‌های گونه‌گونی است مانند: آراستن، نظم دادن، سامان دادن، مرتب کردن، محموع ارتش و سپاهیان و ادارات مربوط به آن. نظـام سیاسی به‌مجموع نهادها وسازمان‌های سیاسی و آیین‌های حاکم بر آن اطلاق می‌شود، رژیم ورژیم سیاسی برابرنظام ونظام سیاسی است.

درکشور[۲] است که حق انحصاری به‌کار بردن زور وقوهٔ قهریه‌را دارد. نظام سیاسی با دولت ونهادهای سیاسی، اداری، قضایی ونظامی کشور یکی نیست و دربردارندهٔ واقعیت دیگری است واین دو اصطلاح‌را دربسیاری از موردها وبه‌اشتباه به‌جای‌هم به‌کار می‌برند. برای مقایسه ونمونه بد نیست کـه پیوند مستخدم و سازمان‌را به‌کار گیریم. مردم اغلب سازمان‌های اداری‌را با مستخدمان وکارمندانی‌که در آن جا کار می‌کنند یکی می‌دانند، درحالی‌که این دو مفهوم بکلـی متفاوت است. سازمان‌های اداری به همهٔ و سیله‌هـای مادی اعم از ساختمان ، پول و دیگر توانایی‌های مادی و همچنین به‌مقرراتی که چگونگـی‌کار سازمان‌را مشخص می‌سازد ، گفته می‌شود. ولی مستخدمان وکارمندان اداری کسانی‌اندکه باید سازمان‌هارا در خدمت هدف‌های مشخص ـ اعم از عمومی یا خصوصی ـ به‌کار اندازند وتابع مقرراتی‌اندکه به‌آن مقررات استخدامی می‌گویند. این مقررات از ضابطه‌های حاکم برطرز کارسازمان، جدا است. همین مثال را می‌توانیم برای قوهٔ قضاییه نیز به‌کار بریم‌که قاضی، قوهٔ قضاییه نیست و می‌دانیم که قوهٔ قضاییه بی قاضی قابل تصور نیست. نظام سیاسی‌را می‌توان چنین تعریف کرد:

«نظام سیاسی شکـل وساخت قدرت دولتی و همهٔ نهادهای عمومی اعـم از سیاسی، اداری، اقتصادی، قضایی، نظامی، مذهبی و چگونگی کارکرد این نهادها وقوانین ومقررات حـاکم برآن‌ها است». درگفت وشنودهـای روزانه می‌گویند و می‌شنویم: نظام جمهوری، نظام‌سلطنتی، نظام سوسیالیستی ... و این مفهوم درواقع، مفهوم محدود نظام سیاسی است.

قدرت از سیمای بسیار ساده و ابتدایی خود در عرصه‌های کوچك مثل قالب خانواده وپدرسالاری تاکشورهای ابرقدرت پایان‌سدهٔ بیستم دگرگون شده ودرقالب‌های گونه‌گونی جای‌گزین شده است . این چهار چوب‌ها از هنگامی که ارسطو در

۲ ـ دربارهٔ کشور ن.ك. به : شماره‌های ۸۲ تا ۱۰۵ همین‌کتاب.

کتاب سیاست خود آن‌را طبقه‌بندی کرده تا به‌امروز دگرگونی چندانی نیافته است. شناختن این‌قالب‌ها بـرای آشنایی بهتر و بیش‌تر کارکـرد واقعی نهادهـای سیاسی سودمند است، از یادنبریم که قالب‌ها اغلب با محتوی چندان یگانگی ندارد. خطوط اصلی وچهارچوب کار نظام های سیاسی چنان‌که درشماره‌های ۱۰۶ تا ۱۴۷، دیدیم در قانون اساسی هرکشوری پیش بینی شده است، بی این‌که از یاد ببریم آن‌چه‌که در متن‌های رسمی اعلام شده با آن چه در عرصهٔ عمل وزندگی سیاسی واقعی دیده می‌شود، یکی نیست.

نظام‌های سیاسی‌برای این‌که دوام داشته باشند وچهارچوب استوار ومطمئنی برای ادامهٔ قدرت باشند واز دگرگونی‌های ناگهانی جلوگیری شود نیاز به آن‌دارند که خودرا برحق و مشروع بنمایانند. از این رو در این دفتر دریك بخش از نظام‌ـ های سیاسی و در بخش دیگر ازچگونگی پایداری ودوام نظام سیاسی سخن‌خواهد رفت.

بخش یکم

نظام‌های سیاسی

۱۴۹. مقدمه: نظام‌های سیاسی جهان امروزرا با همهٔ گونه‌گونی های آن به چندگروه مهم می‌توان طبقه‌بندی کرد. در عین حال بسیاری از نظام‌های سیاسی با ساخت‌هـای یکسان، تفاوت‌هـای ژرفی درعمـل دارند. این نظام‌ها را می‌توان به «نظام‌های‌سیاسی ریاستی»، «نظام‌های‌سیاسی‌پارلمانی» و«نظام‌های سیاسی تك‌حزبی»، تقسیم وطبقه‌بندی کرد.

۱۵۰. الف: نظام‌های ریاستی، مجموع قارهٔ آمریکا به‌استثنای کانادا، کوبا، ونیکاراگوآ، کم وبیش دارای نظام‌ریاستی همانندانده‌که از نظام سیاسی ایالت‌متحدهٔ آمریکای شمالی پیروی کرده‌اند. همچنین پاره‌ای ازکشورهای آفریقایی‌وفرانسه از سال۱۹۵۸، یعنی با روی کار آمدن دوبارهٔ ژنرال دوگل بر سرقدرت وباوضع‌قانون

اساسی تازه که به‌جمهوری پنجم نامدار شده است، به‌گونه‌ای نظام ریاستی را برای اداره کشور پذیرفتند که به‌آن نظام شبه ریاستی نیزمی‌گویند. از نظام ریاستی‌می‌توان چنین تعریف کرد: «نظام ریاستی ، نظام سیاسی است کـه در آن تفکیك قوا به‌طور مطلق در قانون اساسی اعـلام شده است وقوهٔ مجریه در دست رییس جمهور کـه مستقیم‌ازسوی ملت انتخاب‌می‌شود، متمرکز است وشخص رییس جمهور ووزیران در برابرقوهٔ‌مقننه‌یا پارلمان مسئولیت ندارند». قانون اساسی ایالات متحدهٔ‌آمریکای شمالی کهن‌ترین قانون اساسی نوشتهٔ جهان است که هنوز پا برجا است. این قانون درسال ۱۷۸۷ تدوین گردید و درســال ۱۷۸۹ به‌تصویب رسید. چند بـار نیز در آن مختصر اصلاحاتی به عمل‌آمد، بی این که ساخت وچهارچوب اصلی آن دگرگون شود. قانون اساسی ایالات متحدهٔ آمریکـای شمالی هنجارهایی برای کارکرد نظام اعلام داشته‌است که‌کم وبیش دردیگر قوانین اساسی گونهٔ ریاستی نیز دیده‌می‌شود. یك : جمع شدن‌قدرت واقعی قوهٔ مجریه در دست رییس جمهور، دو : یك‌رییسی بودن قوهٔ مجریه ونبودن هیأت وزیران، سه : قوهٔ‌قانون‌گذاری مرکب ازدومجلس، چهار: قوهٔ قضاییه مستقل از دوقوهٔ دیگر.

پیش ازآغاز بررسی ویژگی‌های پایه‌ای نظام سیاسی ریاستی ایالات متحدهٔ‌آمریکای شمالی، باید یاد آوری شود که این کشور به‌گـونهٔ فـدرال اداره می‌شود. تصمیم ادارهٔ کشور به فدرالیسم درسال ۱۷۷۷ گـرفته شد واین تصمیم وراه حل در موقعیت سیاسی واجتماعی‌آن روزآمریکا،تنها راهی بودکه می‌توانست سیزده‌ایالت با ویژگی‌های گونه‌گون را پیرامون اصولی ، یك ســال پس از پیروزی انقلاب و استقلال آمریکا، متحد سازد. فدرالیسم‌آمریکا از پیش رفته‌ترین و واقعی‌ترین نوع آن، در جهان‌است. ایالات عضو فدرال جز پیوند در چند مورد، در همهٔ زمینه‌های دیگر جدا بوده و آزادی واستقلال تصمیم‌گیری دارند. موردهای پیوند در: شخص رییس جمهور، سیاست خارجی، ارتش، پول وپرچم‌است. به‌جزاین موردها، هریك ازایالات دارای قانون‌اساسی‌ومجلس قانون‌گذاری ورییس ایالت(حاکم‌یا استاندار)

ویژهٔ خود است و درهمهٔ زمینه‌ها حق دارد که قوانین و مقررات مورد نیازش‌را بگذارد. همچنین همهٔ زندگی سیاسی کشور به‌یاری دو حزب اداره‌ورهبری می‌شود.

۱۵۱. یکم : رییس جمهور ، رییس جمهور ومعاون وی برای مدت چهار سال در سه شنبه پس‌از نخستین دوشنبه ماه نوامبر از سوی مردم - درعمل به‌گونه‌ای مستقیم ـ انتخاب می‌شود. انتخابات درسه مرحله انجام می‌شود: در مرحلهٔ نخست نمایندگان ایالات ـ درواقع دوحزب ـ برای تعیین رییس جمهور ومعاون وی‌تعیین می‌شوند. این نامزدها بایدآمریکایی‌الاصل، یعنی متولد آمریکا باشند، سنشان نباید کم‌تر ازسی‌وپنج سال باشد . در مرحلهٔ دوم، رای دادن مردم به این «نمایندگان یا هیأت انتخاب‌رییس‌جمهور» است که درواقع درهمین مرحله است که‌فهمیده می‌شود چه‌کسی برای‌ریاست‌جمهوری ومعاونت این مقام برگزیده شده‌است. زیرا اکثریت هر حزب که باید به نامزد حزب خودشان رأی بدهند در همین انتخابات مشخص می‌شود. مرحلهٔ سوم که بیش‌تر تشریفاتی است، نمایندگان انتخاب شده در دوشنبهٔ پس از دومین چهار شنبه ماه دسامبر جمع می‌شوند تا برای انتخاب رییس‌جمهور رأی دهند. بیش‌تر مردم ازآن چه‌که در این مرحله می‌گذرد آگاه نمی‌شوند.

رییس جمهور دارای اختیارهای بسیارگسترده است، بدین شرح : دراجرای قوانین نظارت می‌کند و از این‌رو حق دارد که برای اجرای دقیق قوانین، آیین‌نامه بگذارد. البته وزیران نیز چنین حقی دارندولی به‌گونه‌ای محدودتر، رییس‌جمهور، رییس‌کل اداره‌های سازمان مرکزی است و حق دارد که همهٔ کارمندان عالی رتبه را نصب‌کندکه پاره‌ای ازاین انتصاب‌ها باید با نظر مجلس‌سنا باشد، ولی عزل آنان در اختیار رییس جمهور است و نیاز به موافقت سنا نیست. در سیاست و رابطه‌های خارجی، حقوق‌واختیارهای‌رییس جمهوربسیاراست. انتصاب‌همهٔ سفیران،قنسول‌ها، انعقاد معاهدات وشناسایی‌کشور نویا نظام‌های‌سیاسی تازه با او است. فرماندهی کل قوارا نیز دارد وحق فرستادن قوای نظامی به‌هر جای دنیا با وی است.

درست است‌که قانون اساسی‌آمریکا تفکیك مطلق قوا را پیش‌بینی کرده‌است

وریس جمهور حق انحلال کنگره و کنگره نیز حق عزل ریس جمهور را ندارد، ولی درعمل میان ریس جمهور و کنگره پیوند بسیار تنگاتنگ است. زیرا ریس‌جمهور نسبت به قوانین‌مصوب کنگره حق «وتو» (مخالفت یا نه‌گفتن) داردو کنگره می‌تواند لایحه‌های پیشنهادی ریس جمهور ـبه‌ویژه درامورمالی‌ـ راتصویب‌نکند. بی‌گمان درعمل توانایی اعمال فشار ونفوذ متقابل دیگرنیز همیشه در همه‌جا و به‌ویژه درآمریکا هست که پیوند ریس‌جمهور و کنگره را بیش‌ترمی‌کند.

معاون‌ریس‌جمهور در زمان فعالیت ریس‌جمهورمقام بسیارکم اهمیتی‌است. اهمیت اوآن‌گاه آشکار می‌شود که ریس جمهور بمیرد یا نتواند وظیفه‌هایش را انجام دهدکه معاونش برای مدت باقی دورهٔ ریاست جمهوری جانشین اومی‌شود.

۱۵۲. دوم: قوهٔمجریه، قوهٔمجریه یك‌ریسی‌یایك‌سری است،درنظام‌ریاستی آمریکانخست‌وزیر یاریس‌دولت وجودندارد وریس‌جمهور درعین‌حال‌ریس کشور وریس دولت یا هیأت وزیران است. هیأت وزیران هم به مفهوم آن‌چه در نظام پارلمانی است، وجودندارد. وزیران درواقع دستیاران ریس‌جمهوراندکه خود، آنان را دعوت به‌همکاری می‌کند وهرگاه خواست، آنانرا تغییرمی‌دهد.

۱۵۳. سوم: قوهٔقانون‌گذاری، این قوه مرکب ازدومجلس است‌وکنگره نامیده می‌شود. چون‌کشور به‌صورت فدرال‌اداره می‌شود، ازاین‌رو دارای‌دومجلس است: مجلس سنا ومجلس نمایندگان. اعضاء سنا به ازاء هرایالت دونفر بی‌توجه به‌اهمیت ومیزان جمعیت ایالت برای‌مدت شش‌سال انتخاب می‌شوند. اعضاء مجلس نمایندگان متناسب باجمعیت هرایالت وبرای‌مدت دوسال‌انتخاب می‌شوند. سن‌برای انتخاب شدن درمجلس نمایندگان ۲۵ وبرای انتخاب شدن درسنا ۳۰ سال تعیین‌شده است ونامزدان انتخاب شدن درمورد مجلس نمایندگان دست‌کم از۷ سال و درمورد سنا ۹ سال پیش از آغاز انتخابات باید به تابعیت آمریکا درآمده باشند. کنگره در چهارچوب قانون اساسی حق قانون‌گذاری دارد ونمی‌تواند قوانینی وضع کند که حقوق شهروندان وایالات راکم کرده یا به‌آن به‌گونه‌ای زیان برساند.

۱۵۴. چهارم: قوهٔ قضاییه، قوهٔقضاییه قوهٔ مستقلی استودربالای قوهٔقضاییه، «دیوان عالی» هست که حق دارد نسبت به مخالف نبودن قوانین ومقررات عادی با قانون اساسی تصمیم بگیرد. البته این حق درانحصار «دیوان عالی» نیست بلکه همهٔ دادگاه‌های ایالات آمریکا نیزچنین‌حقی دارند. اعضاء دیوان عالی ۹نفراندکه‌رییس جمهورآنان را برای همهٔ عمرتعیین می کند ودر ۷۰ سالگی هم بازنشسته می‌شوند وقابل عزل و تغییر نیستند. غیرقابل عزل وتغییر بودن قضات به آنان قدرتی می‌دهد که درنظام‌های سیاسی و حقوقی کشورهای‌دیگر، کم مانند است.

چنان که درآغاز این گفتارآمد پایه واساس‌کار نظام سیاسی‌آمریکا دربودن دو-حزب بزرگ سیاسی درآن‌جا است. این دوحزب: دموکرات و جمهوری‌خواه، در عمل اختلاف فراوان باهم ندارند وهردو به قانون اساسی و نهادهای سیاسی باور و اعتقاد دارند وبه‌آن احترام می‌گذارند. حزب‌های کوچك دیگری‌هم درآمریکاهستند ولی قدرت یاعوامل تعیین کنندهٔ مهمی در زندگی سیاسی آمریکا نیستند. دوحزب بزرگ سازمان وتشکیلاتشان را برعدم تمرکز پایه‌گذاری کرده‌اند. یعنی‌هریك از دوحزب درهریك‌ازایالات عضو کشور فدرال دارای سازمان‌ها وتشکیلات ویژهٔآن ایالت است وهمهٔ فعالیت‌های سیاسی‌ازوراء این حزب‌ها متبلور می‌شود وهمهٔزندگی سیاسی را حزب‌ها شکل می‌دهند ورهبری می کنند[۳].

نمونهٔ نظام ریاستی‌آمریکا ازسوی بسیاری‌ازکشورهای جهان، به‌ویژه کشور-

---

۳ــ دربارهٔ ساختار نظام سیاسی وحقوق اساسی آمریکا . ن ك . به:

الف ــ استون، فردیناندف: نهاد های اساسی حقوق ایالات متحده آمریکا، ترجمهٔ حسین صفایی ــ تهران، جیبی ۱۳۵۰، + ۳۰۴ ص.

ب ــ تنك، آندره: حقوق ایالات متحده‌آمریکا، ترجمهٔ حسین صفائی ــ انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸، ۱۸۵ص.

پ ــ میلر، سی. رایت: ساخت قدرت سیاسی در آمریکا ، ترجمهٔ هرمز حکمت ــ درمجلهٔ «جهان نو» دورهٔ ۲۱، شماره‌های ۸، ۹، ۱۰، ۱۳۴۶، ص‌ص، ۱۲۶-۱۱۲.

های آمریکای لاتین تقلید شده ولی تجربه نشان داده است که کم و بیش در همهٔ این کشورها به‌استبداد و سلطهٔ قوهٔ مجریه، درواقع شخص رییس جمهور بر دو قوهٔ دیگر انجامیده و درنتیجه آزادی های فردی و عمومی و سیاسی به‌کلی ازمیان رفته است. فرانسه نیز از سال ۱۹۵۸ از نظام پارلمانی به‌نظام ریاستی گراییده‌است، با این تفاوت با نظام سیاسی آمریکا که درفرانسه نخست‌وزیرهم هست. یعنی قوهٔ مجریه دورییس دارد وهیأت وزیران یاهیأت‌دولت نیزهست وهمکاری میان‌سه قوه‌بیش‌تراست وهیأت دولت باید از اعتماد قوهٔ مقننه نیز برخوردار باشد.

۱۵۵.ب: نظام پارلمانی،نظام پارلمانی‌تنها به‌مفهوم وجود مجلس یامجلس‌های قانون گذاری در کشور نیست. مجلس یا مجلس‌های مشورتی برای شاهان و رهبران‌کشور، حتامجلس‌های قانون‌گذاری واقعی، درگذشته‌های دورنیز بوده است. ولی به‌مفهوم تازه‌آن‌نخستین بار همراه با انقلاب صنعتی درغرب و در انگلیس پدید می‌آید. همهٔ نظام‌های پارلمانی جهان کم وبیش از نظام پارلمانی انگلیس پیروی کرده‌اند. نظام پارلمانی انگلیس‌مبتنی برشیوهٔ دو حزبی‌است که برخی ازکشورها مانند استرالیا، زولاندنو وکانادا همان روش دوحزبی‌را دارند و اغلب کشورهای دیگر با نظام پارلمانی چند حزبی‌اند. ازنظام سیاسی پارلمانی می‌توان چنین تعریف کرد: «نظامی است که تفکیك قوا به‌طور نسبی درقانون اساسی اعلام شده ودولت در برابر قوهٔ مقننه مسئول‌است وقوهٔ‌مقننه‌حق دارد ومی‌تواندولت‌را ازقدرت برکنار ودولت نیز به نوبهٔ خود حق دارد که مجلس‌را منحل کند».

برای روشن کردن وشکافتن بیش‌تراین تعریف بیفزاییم که نسبی بودن مفهوم تفکیك قوا در نظام سیاسی پارلمانی بدین معنی است که قوانین اساسی نظام‌های پارلمانی، اصل‌را برسودمند بودن پیوندهای رسمی میان قوا قرار داده‌اند ونه‌جدایی کامل ومطلق‌آن‌ها. مسئول بودن قوهٔ مجریه در برابر قوهٔ مقننه با دادن رای اعتماد مجلس به‌دولت نمایان ومشخص‌می‌شود. اگر دولت نتواندآراء اکثریت اعضاء قوهٔ مقننه پیش بینی شده درقانون اساسی‌را به‌سود خود گرایش دهد و اکثریت به‌دولت

یا هریك از وزیران رأی موافق ندهد، دراین صورت دولت باید استعفا دهد و کنار برودودولت دیگری مسئولیت ادارهٔ کشوررا به‌دست گیرد. این‌مسئولیت‌را دراصطلاح حقوقی، مسئولیت سیاسی می‌نامند. یعنی‌اداره کنندگان کشور به‌هیچ عملی که ازنظر کیفری وحقوقی قابل تعقیب باشد، دست نزده‌اند، با این همه برای ادارهٔ کارهای کشور ناتوان‌اند وباید جایشان‌را به‌دیگران بسپارند. چنان‌که اصل یکصدوسی‌وپنج ق.ا.ج.ا.ا. دراین باره اعلام می‌دارد:

«نخست وزیر تازمانی که مورد اعتماد مجلس است درسمت‌خود باقی می‌ماند استعفای‌دولت به‌رئیس‌جمهور تسلیم‌می‌شود وتا تعیین دولت جدیدنخست وزیر بوظایف خود ادامه می‌دهد».

در اصول هشتاد و هشتم و هشتاد ونهم همین قانون اساسی بازهم در بارهٔ «استیضاح» و «رأی‌اعتماد» دستورهایی هست. ولی‌این‌اعلام مسئولیت درق.ا.ج.ا.ا. دلیل بر پارلمانی بودن نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران نیست، زیرا در نظام پارلمانی قوهٔ مجریه حق دارد که پارلمان‌را منحل کند ولی از اصل ۶۳ ق.ا.ج.ا.ا. چنین استنباط می‌شود که حق انحلال قوهٔ مقننه به قوهٔ مجریه داده نشده است. ولی برطبق‌بند۵اصل یکصدودهم ق.ا.ج.ا.ا.عزل رییس‌جمهوربه‌علت تخلف‌ازوظیفه‌های قانونی یا «عدم‌کفایت سیاسی» با حکم دیوان عالی‌کشور یا رأی مجلس شورای اسلامی پیش بینی شده است[۴].

چنان‌که در تعریف آمده است از ویژگی‌های نظام پارلمانی حق انحلال قوهٔ مقننه به‌وسیلهٔ قوهٔ مجریه است. منطق این روش برقراری برابری نیرومیان دو قوه

---

۴ ــ در مورد چگونگی اجرا وتشخیص عدم‌کفایت سیاسی مقرراتی به نام «طرح قانونی‌آیین‌نامهٔ چگونگی بررسی عدم کفایت سیاسی رییس جمهور» در۴ماده و۴تبصره در تاریخ۲۷ / ۳ / ۱۳۶۰ باحضور اعضای شورای نگهبان به‌تصویب مجلس شورای‌اسلامی رسید و شورای نگهبان آن‌را تأییدکرده است. همچنین برای آگاهی بیش‌تر از نظریه و کارکرد نظام سیاسی اسلامی ن.ك. به: حکومت دراسلام: مقالات سومین کنفرانس اندیشهٔ اسلامی ــ تهران سازمان تبلیغات اسلامی، بهمن ۱۳۶۴، ۳۸۰ص.

مهم کشور است. به این ترتیب در ایـن نظام هنگام پیدایی اختلاف میان قوهٔ مقننه وقوهٔ مجریه هریك ازدوقوه دارای امکان‌فشار کم وبیش برابربررویقوهٔ دیگراست. در صورت انحلال مجلس، دریك فاصلهٔ کوتاه بایـد انتخابات بـرای تعیین اعضاء مجلس تازه آغاز گردد. اگر رأی دهندگان همان اکثریت پیشین مجلس را انتخاب کردند، این هوده بدان معنی است که رأی دهندگان با سیاست واقدام‌های قوهٔ مقننهٔ پیشین ـ پیش از انحلال ـ کـه موجب سرنگونی دولت شده است موافق‌اند. حال اگر رأی دهندگان اکثریت تازه‌ای را انتخاب کنندکه موافق دولت پیشین ـ دولت ساقط یـا برکنار شده ـ باشد. این چنین رأی بدین معنی است که مردم بـا سیاست مجلس منحل شده‌همراه نیستند ولی‌دولت را تأیید می‌کنند. به زبـان ساده درآخرین تحلیل درتضاد میان قوهٔ مقننه وقوهٔ مجریه، داورنهایی مردم است.

نظام پارلمانی‌به دوگونه ونمونهٔ مهم دو حزبی وچندین حزبی درجهان امروز هست. به یاد داشته باشیم که «نظام پارلمانی»، «نظام مجلسی» نیست وآن چه در این مبحث‌بررسی شده‌است وبرمی‌رسیم‌دربارهٔ «نظام‌پارلمانی»است ونه «نظام‌مجلسی»[5].

۵ـ بسیاری ازکسان می‌پندارندکه «نظام پارلمانی» همان «نظام مجلسی» است، در حالی‌که چنین نیست. برای واژهٔ «پارلمان» و به ویژه اصطلاح «نظام پارلمانی» و «نظام مجلسی» درزبان‌فارسی واژه‌واصطلاح برابر وهمسان‌که مفهوم کم و بیش دقیق آن‌ها راهمان گونه‌که درزبان‌های انگلیسی و فرانسه هست، برساند، نداریم. شاید گاهی و در جاهایی بتوان «مجلس» یا «شورا» را به‌جای «پارلمان» به‌کاربرد ولی نه‌همیشه. از این رو با همهٔ کوششی‌که مؤلف این اثربرای به‌کاربردن واژه‌ها و اصطلاح‌های فارسی به‌جای واژه‌ها و اصطلاح‌های بیگانه دراین‌کتاب به‌کاربسته، نتوانسته است برابرخوب‌ودقیقی برای«پارلمان» وبه‌ویژه «نظام پارلمانی» و «نظام مجلسی» بیابد. «نظام پارلمانی»، «نظام مجلسی»نیست. ویژگی‌های «نظام پارلمانی» همان است‌که به‌کوتاهی بسیار در شماره‌های ۱۵۵ تا ۱۵۸ این‌کتاب آمده‌است. ولی «نظام مجلسی» به‌نظام سیاسی گفته می‌شودکه‌نخستین‌بار درتاریخ درچهارمین سال انقلاب‌کبیرفرانسه، یعنی درسال ۱۷۹۳ پدیدآمد وتا سال ۱۷۹۵ قدرت را دردست داشت وهمهٔ قدرت وحقوق تقنینی، قضایی واجرایی درتنها مجلس انقلابی ـ

۱۵۶. یکم انگلستان نمونهٔ نظام پارلمانی دوحزبی، نظام سیاسی کنونی انگلیس نتیجهٔ دگرگـونی تدریجی چند سده است. کشور بـه ظاهر بـه صورت سلطنت مشروطه پارلمانی اداره می‌شود که شاه حق دارد کسی را برای نخست ـ وزیری تعیین کند و هرگاه بخواهـد وی را از این مقام عزل ومجلس را بـه پیشنهاد نخست وزیرمنحل سازد. ولی آن چه درمورد اختیارهای شاه گفته شد تنها یك حقیقت تاریخی بوده وواقعیت امروز به‌گونهٔ دیگری است. دو حزب نیرومند «محافظه کار» و

→ کشورمتمرکز گردیده وازاین راه برتری وسلطهٔ مجلس یادرواقع استبداد مجلس به‌سراسر کشور حاکم شده بود. ولی در عمل این مجلس نبودکه حکومت می‌کرد، بلکه در درون مجلس «کمیتهٔ» اجرایی تشکیل شده و همهٔ قدرت اجرایی در درون کمیته دردست یکی از نامدارترین رهبران انقلاب «روبسپیر» متمرکز بود، واونه تنهامجلس را زیرسلطهٔ خودداشت بلکه به‌یاری کمیته‌ها و سازمان اجرایی به‌سراسر کشور نیزبا استبداد بسیارخشن وکم‌مانندی حکومت می‌کرد. این دوره را درتاریخ سیاسی فرانسه دورهٔ «وحشت و اعدامها» می‌نامند. درزمان کنونی نظام سیاسی شوروی، از یك دید ـ وآن هم از دید ناب حقوقی ـ با «نظام سیاسی مجلسی» نزدیکی بسیاردارد، زیرا درقانون اساسی شوروی پایه واساس قدرت سیاسی دردست قوهٔ مقننه است وهیأت رییسهٔ این مجلس وظیفهٔ قدرت اجرایی (دولت) را دردست دارد. ولی می‌دانیم که قدرت واقعی درکشوردردست رهبران حزب کمونیست شوروی است. رهبران انقلاب روسیه شوروی همیشه با آزمایش و نمونـهٔ تاریخی دوران روبسپیر، دید مهرآمیزداشتند وباور آنان این بوده که تنها دورهٔ انقلابی وحقیقی پیش از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، همین دورهٔ روبسپیر بوده است وشاید به‌همین دلیل نویسندگان نخستین قانون اساسی شوروی از این نمونه کم وبیش پیروی کرده‌اند. همچنین نظام سیاسی کنونی کشور فدرال سوییس با «نظام سیاسی مجلسی» نزدیکی‌های بسیاردارد وقوه مجریه ازدرون قوهٔ مقننه (مجلس) ریشه می‌گیرد ولی برتری وسلطه‌ای برآن ندارد و در کشور نیزاستبداد و وحشت حکومت نمی‌کند و همکاری و هماهنگی و برابری میان سه قوهٔ در سوییس هست. برای آگاهی بیش‌تر از «نظام مجلسی» ن.ك. بـه: صفحات ۱۸۳ و ۴۲۹ تا ۲۳۲ کتاب M. DUVERGER که شناسنامهٔ کامل آن درزیربندب ۲ شمارهٔ ۴۱ صفحهٔ ۱۹۵ این کتاب آمده است.

«کارگر» در انگلیس و با گذشتهٔ دراز تاریخی، جان و قلب نظام سیاسی است و زندگی سیاسی تنها با شناختن چگونگی فعالیت این دو حزب و نبرد انتخاباتی شان معنی‌دار می‌شود. هریك از دو حزب در پیکارهای انتخاباتی نه‌تنها نامزدانشان را برای انتخاب به‌نمایندگی در مجلس مقننه، در حوزه‌های انتخاباتی به مردم معرفی می‌کنند، بلکه درصورت پیروزی هریك از دو حزب، نخست وزیر ـ که دبیر اول حزب است ـ ووزیران وزارتخانه‌ها نیز ازپیش، انتخاب می‌شوند. به‌زبان دیگر هر حزب در نبرد انتخاباتی، انتخاب نمایندگان قوهٔ مقننه و یك برنامه و یك هیأت دولت‌را برای یك دورهٔ قانون‌گذاری به‌شهروندان پیشنهاد می‌کند. پس از آشکار شدن‌نتیجهٔ انتخابات، شاه، الزاماً دبیر اول حزب پیروز را به‌نخست وزیری منصوب می‌کند و نمی‌تواند وحق ندارد جز این تصمیم بگیرد. راست است که دولت در برابر مجلس مسئول است و مجلس حق دارد و می‌تواند دولت‌را ازسر قدرت بردارد ولی درعمل چنین واقعه‌ای کم‌تر ممکن‌است روی دهد و می‌توان گفت غیر قابل تصور بوده و شدنی نیست. زیرا حزب پیروز از چنان اکثریتی در مجلس برخوردار است که می‌داندتا پایان دورهٔ قانون‌گذاری برسرقدرت خواهد بود ونگرانی برکنار شدن از قدرت را ندارد.همچنین دولت‌هم نیاز نمی‌بیند که‌پارلمان‌را منحل کند، چون اکثریت اعضاء پارلمان ازحزب اکثریت‌اند و از دولت پشتیبانی می‌کنند ونگرانی‌مخالفت‌مجلس با دولت‌نمی‌رود یابسیار کم است. بااین حال‌گاهی حزب اکثریت موقع را برای‌آغاز انتخابات تازه، مناسب می‌بیند و یقین دارد که در صورت مبارزه انتخاباتی، بازهم باپیروزی بیش‌تر به‌مجلس برمی‌گردد. از این‌رو گاهی دولت برسرقدرت به‌نام جلو انداختن تاریخ انتخابات پارلمان، آن‌رامنحل می‌کند. کوتاه‌سخن آن که‌کهن‌ترین نظام پارلمانی جهان، نظام سیاسی ویژه‌ای است و در عمل به‌نظام سیاسی «ریاستی» نزدیك‌تر است تا نظام پارلمانی، زیرا نخست‌وزیر که در واقع مهم‌ترین مقام سیاسی تصمیم گیرنده و مقام مسئول کشور است، مستقیم از سوی شهروندان برگزیده می‌شود و اگر مردم از حکومت چنین دولتی ناخشنود باشند درانتخابات بعد به این

حزب رأی نمی‌دهند ونخست وزیر یا مهم‌ترین شخص مسئول در کشور از قدرت برکنار می‌شود. قوهٔ قضاییه بسیار مستقل و توانا ، مجموع آزادی‌هایی‌را که قوانین وسنت‌دیرینه درآن‌کشور پدید آورده است، به خوبی‌پاسداری‌می‌کند ومانع‌دستبرد احتمالی قوهٔ مجریه بر آزادی های فردی وعمومی است.

۱۵۷. دوم: نظام پارلمانی‌چند حزبی ، دو تفاوت مهم میان نظام‌پارلمانی چند حزبی و دوحزبی هست. نخست آن‌که در کشورهایی که چند یا چندین حزب هست، هیچ یك از آنها دارای آن چنان قدرتی نیست‌که به تنهایی اکثریت اعضاء قوهٔ مقننه‌را داشته باشد، اکثریت برای تشکیل‌دولت، اکثریت پیوندی یا ائتلافی‌چند حزب است که با هم همبستگی و تفاهم فکری و برنامه‌ای کم وبیش گسترده‌دارند. از این رو دولت وضع چندان استواری ندارد وهر آن ممکن است با بههم خوردن پیوندحزب‌ها، دولت‌برسرقدرت سرنگون‌شود. دوم‌آن‌که درنظام پارلمانی چندحزبی مردم ورأی دهندگان نمی‌توانند همان‌گونه که درانگلستان دیده می‌شود ، ازخلال انتخابات هیأت دولت را برگزینند.

نمونه‌های مهم نظام‌پارلمانی چند حزبی در جهان امروز بیش‌تر درکشورهای پیشرفتهٔ‌صنعتی غربی وژاپون‌وبه‌مفهومی‌هم درهندوستان است. مثال های مهم دراین‌باره کشورهای آلمان، ایتالیا، بلژیك، دانمارك، ژاپون، سوئد، فنلاند، نروژ، هلند وهندوستان است.

نظام‌های سیاسی هریك از این کشورها با داشتن همانندی‌های بسیار، دارای تفاوت‌ها واختلاف‌هایی نیزاست. چنان‌که آلمان‌وهندوستان درعین‌حال‌که دارای‌نظام سیاسی پارلمانی‌اند هردوبه‌گونهٔ فدرال هم اداره می‌شوند و درهندوستان به علت وجود حزب بسیار نیرومندی مثل«کنگره»که اغلب دارای اکثریت مطلق وبی‌رقیب درمجلس است، نظام سیاسی این کشور به‌نظام سیاسی کشورهای تك حزبی‌نزدیك می‌شود. می‌دانیم که نهاد های سیاسی و اداری هندوستان نتیجهٔ سلطهٔ چند سده استعمار انگلیس درآن‌جا است ونظام پارلمانی هندوستان و چگونگی عمل آن از

انگلستان پیروی شده‌است[۶].

نظام سیاسی فرانسه که ازسال ۱۹۵۸ جمهوری پنجم نام دارد، نظام شبه پارلمانی است. زیرا در این‌نظام با این که مسئولیت دولت دربرابر پارلمان درقانون اساسی پیش بینی شده و دولت نیزحق انحلال پارلمان را دارد، ولی رییس جمهور که مستقیم از سوی مردم انتخاب می‌شودورییس کشور ورییس قوهٔ مجریه است، ازطرف قوهٔ مقننه نمی‌تواند برکنار شود و تا پایان دورهٔ ریاست جمهوری‌اش در این مقام باقی می‌ماند. فنلاند درمیان کشورهای با نظام پارلمانی موقعیت ویژه‌ای دارد. از نظر روابط بین‌ملل جزء متحدان شوروی است ولی از نظر داخلی‌باداشتن یك حزب نیرومند که‌کم وبیش وبه‌تنهایی زندگی سیاسی کشوررا رهبری می کند، فعالیت حزب های دیگر آزاد است. رییس جمهور با آراء شهروندان‌کشورو به‌طور غیر مستقیم انتخاب می‌شود. دولت به‌علت وجود چند حزب، اغلب دولت ائتلافی است و در برابر پارلمان مسئول‌است. دولت هم می‌تواند قوانین مصوب قوهٔ‌مقننه‌را امضاء و تأیید نکند، یعنی ــ (وتو) ــ کند در این صورت بحث در پیرامون همین قانون، با قوهٔ مقننه دورهٔ بعد است. یعنی همان قوهٔ مقننه‌ای که آن قانون‌را تصویب کرده‌است با ردکردن قوهٔ مجریه، دیگر حق ندارد در بارهٔ آن تصمیم بگیرد.

نظام های پارلمانی بلژیك، ژاپون[۷]، سوئد، نروژ و هلند با نظام پارلمانی سلطنتی اداره می‌شوند. شاه رییس کشور است ولی در زندگی سیاسی کم دخالت می کند و درعمل قدرت زیادی ندارد و کارهای تشریفاتی مانند پذیرفتن سفیران به‌عهدهٔ اواست و دولت‌مسئول ادارهٔ کشور است و مانند هرنظام پارلمانی دیگرباید در برابر قوهٔ مقننه پاسخگوی اقدامها و تصمیم‌هایش باشد و حق دارد که هنگام

۶ ــ ن.ك. به: آزاد، ابوالکلام : هندآزادی‌گرفت، ترجمهٔ امیرفخرالدین گرگانی‌ــ تهران، انتشارات سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۴۲، ۲۳۵ص.

۷ ــ در بارهٔ ژاپون ن.ك. به : کان، هرمان: ژاپن، ترجمهٔ سروش جیبی ــ تهران‌ــ انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۸، ۳۶۷ص.

پیدایی اختلاف باپارلمان، آنرا منحل کند.

کل نظام های سیاسی ریاستی و پارلمانی کـه بررسی شد به‌نظام‌های سیاسی دموکراسی غربی نیز مشهوراند. زیرا که کارکرد این نظام ها به همان‌گونه که در قوانین پیش‌بینی‌شده است، کم‌وبیش نیز درعمل دیده می‌شود. همچنین این‌نظام‌هارا ازاین‌جهت که دربرابرنظام‌های سیاسی‌استبدادی ودیکتاتوری‌وتك حزبی‌می‌گذارند، دموکراسی غربی می‌گویند. همچنین این نظام‌هارا در برابرنظام‌های سیاسی کشور-های سوسیالیست که به دموکـراسی طراز نوین و همچنین دیکتـاتوری پرولتاریا نامدارند،می‌آورند. می‌دانیم که پاره‌ای ازقوانین اساسی نظام‌های سیاسی‌دموکراسی غربی در بسیاری از کشورهای جهان سوم، درآسیا، آفریقا وآمریکای لاتین پذیرفته و تصویب شده است. ولی در اغلب این کشورها تنها پوسته‌ای ازاین تقلید درقوانین هست وهستهٔ پذیرفته‌شده از قوانین اساسی کشور های غربی روی کاغذ باقی مانده واجراء نمی‌شود وزندگی سیاسی در عمل ، به‌گونه‌ای بسیارخشن واستبدادی است. نظام‌های کشورهای سوسیالیست و نظام‌هـای کشورهای فاشیست واغلب نظـام‌های سیاسی کشورهای جهـان سوم نیز ــ با همهٔ ضـابطه هایی‌کـه ممکن است قـوانین اساسی آن هـا برای ادارهٔ کشور پیش‌بینی کـرده باشد ــ در یك چیزمشترك‌اند و آن گونه‌ای ازاستبدادودیکتاتوری‌کم وبیش خشن است‌که دست کم در همهٔ‌زمینه‌ها در این کشورها دیده می‌شود . از ایــن رواین نظام‌ها را ، نظام های استبدادی نام می‌بریم [8].

۸ ــ دربارهٔ نظام‌های سیاسی پارلمانی ن.ك. به :

الف ــ بوشهری، جعفر: حقوق اساسی ــ تهران، چ دوم. انتشارات دانشکدهٔعلوم اداری ومدیریت، ۱۳۴۹، ط+ ۳۶۷ص.

ب ــ دادفر، حبیب : پارلمان (تهران بی‌تا)، ۱۳۴۳، ۳۱۶ص.

ج ــ قاسم زاده، قاسم : حقوق اساسی فرانسه ــ تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۶، ۳۰۲ص.

۱۵۸.پ: نظام‌های استبدادی، بی‌گمان تعریف از استبداد مانند دیگر مفهوم‌های سیاسی و اجتماعی آسان نیست. چون به‌درستی نمی‌دانیم چه درجه‌ای از فشار وخشونت می‌تواند نشانهٔ استقرار وحاکمیت استبداد باشد؟ مانس اشپربر متفکر فلسفه وعلوم سیاسی آلمانی زبان در«نقد وتحلیل جباریت» در بارهٔ ریشهٔ جباریت وستمگری نوشته است :

«جباریت،فقط‌عبارت از شخص جبار، یا اوبه‌علاوهٔ همدستانش نیست، بلکه شامل زیردستان ورعایا، یعنی قربانیان اونیز دیده می‌شود؛ همان‌هایی که او را به آنجا رسانده‌اند»[۹].

درهرجامعه به‌ویژه در جامعهٔ بزرگ سیاسی کشور ـ ملت، همیشه ودرهرحال گونه‌ای از زور وفشار هست و جز این نمی‌تواند به گمان آید. نفس این که دولت بزرگ‌ترین ومهم‌ترین دارندهٔ قوهٔ قهریه ونیروهای مسلح درکشور است، نمایانندهٔ این واقعیت است که نیاز به به‌کار بردن این نیروهای سرکوب کننده هست، خواه برای پاسداری ازامنیت درونی وخواه برای حراست مرزهای کشور وامنیت بیرونی آن.گفتن ونوشتن این که اگرهمهٔ مردم قوانین کشوررا اجراءکنند وبه‌حق‌خودبسنده کنند وبه‌هم ستم روا ندارند، دیگر نیازی به‌پلیس، ژاندارم و قاضی نخواهد بود ، درمان هیچ دردی نیست ومشکلی‌را نمی‌گشاید وقانون گرایی تنها نشانهٔ این واقعیت است که نویسندگان و گویندگان چنین بینشی، آگاهانه یا ناآگاه پندار غیر واقعی نسبت به‌ماهیت قانون‌دارند. راست‌است که قانون تنظیم کنندهٔ همهٔ پیوندهای اجتماعی وسیاسی شهروندان‌درجامعه است، ولی کسان به‌گروه‌ها وطبقاتی‌وابسته‌اندواین گروه‌ها وطبقه‌ها دارای نیروهای برابر نیستند. ازاین جا الزاماً واجباراً قوانین که برای‌سامان دادن این روابط گذارده می‌شود، درگوهر وسرشت خود دربردارنده و بیان کنندهٔ رابطه‌ها وتعادل نیروهای طبقه‌ها وگروه‌ها در جامعه است وبه‌گونه‌ای پاسدارمنافع،

۹ ـ اشپربر، مانس : نقد و تحلیل جباریت، ترجمهٔ کریم قصیم ـ تهران، انتشارات دماوند، ۱۳۶۳، ص ۳۴.

خواست‌ها و تحمیل کنندهٔ اراده‌های نیرومندتر بر ناتوانان است. بگذریم از این واقعیت که قوانین در بسیاری از موردها آشکارا وبی پرده پوشی خشن‌ترین‌فشارها را اعلام می‌دارد، به‌ویژه در زمینهٔ سیاست ورابطه های قدرت در جامعه. با این همه اجتماع بی‌قانون زیستنی نیست و درآن‌جا، قانون جنگل حاکم خواهد بودواجرای قانون، حتا قانون بد، همیشه بهتر ازبی قانونی است. زیرا بی قانون هیچ مرزی‌میان عدالت وبی عدالتی وحق وتکلیف وجود نخواهد داشت ولی با قانون بد، حق و تکلیف وعدالت خواهد بود، ولی به‌گونه‌ای بد.

بی‌گمان جامعهٔ ناکجا آباد و بهشت موعود در جهان ما وجود ندارد ودرهمهٔ جامعه‌های سیاسی درجه‌ای از فشار وزور هست ولی همهٔ دشواری مسئله در این‌نکته نهفته است که مرز میان آزادی واستبداد، اطاعت با فشار وفرمان بری وهمکاری داوطلبانه را نمی‌توان‌همیشه به‌آسانی تشخیص‌داد، همچنین بسیاری ازکسان‌هنگامی از دموکراسی و استبداد سخن می‌گویند از مقایسهٔ دو یا چند جامعه وکشور بانظام‌های سیاسی متفاوت چنین نتیجه گیری می‌کنند که در یك جا دموکراسی ودرجای دیگراستبداد حاکم‌است. بی تردیدچنین مقایسه‌ها برای پی بردن به‌کارکردوسرشت نظام‌های سیاسی بسیار سودمند ولازم است. ولی‌در اغلب موردها بی شناختن وپروا به‌خواست وفهم واقعی مردم هر سرزمین از استبداد و دموکراسی، این بررسی ها تطبیقی می‌شود وچنین بررسی هایی نمی‌تواند نشان دهندهٔ حقیقت وواقعیت‌ها،در این زمینهٔ بسیار پیچیده باشد. زیرا مسئلهٔ استبداد و دموکراسی تنها امرسیاسی نیست وشاید بیش ازآن چه‌که سیاسی باشد، پدیده ومسئلهٔ فرهنگی وتاریخی است ومفهوم استبداد ودموکراسی‌را تنها با نگاه به فضا ومحیط فرهنگی‌وچهارچوب های تاریخی می‌توان فهمید.

با این‌همه وبررغم نا برابر ومتفاوت بودن‌چهارچوب هایی که نظام‌های‌سیاسی در آن‌جا پدید آمده، ساخته شده وگسترش و سامان یافته است به‌آسانی می‌توان خودکامگی واستبدادرا از دموکراسی جدا ساخت. اگر بخواهیم که تعریف کوتاه

ورسایی از استبداد به دست دهیم می‌توان گفت: «تمرکز همهٔ قدرت وهمهٔ تصمیم‌گیری‌ها و درهمهٔ زمینه‌ها در دست یك نفر». درنظام‌هـای سیاسی این چنینی ابـزار قدرت اغلب تنها حزب رسمی کشور یا ارتش وگاهی هردو.با هم است که درعرصهٔ کارزار وزندگی سیاسی کم وبیش یکی بردیگری برتری دارد. اندیشیدن وبینش نیز تنها در قالب‌های مشخص می‌توانـد پدیدار شود و مرام ومسلك یا جهان نگری یـا «ایدئولوژی» رسمی، فقط حق زندگی دارد و همهٔ گفتارها یا نوشتارهایی کـه در جهت وچهارچوب خط و بینش رسمی نباشد، نمی‌تواند و نباید آزادانه به چشم و گوش دیگران برسد. با این همه فراموش نکنیم کـه تفاوت کم و بیش ژرف میان نظام‌های استبدادی به مفهوم کلاسیك این واژه و نظام‌هایی کـه همه‌گرا یا توتالیتر نامیده می‌شود، هست که، **هاناآرنت** بادانایی‌این جدایی رابیان داشته است[10].حزب یا ارتش ومرام و مسلك و مقررات قانونی، تنها ابزارهایی است که باید درخدمت اراده وفرمان‌های پیشوا و رهبر باشد و باید به واقعیتی بالای همهٔ حزب‌ها و گروه‌ها نهادها، سازمان‌ها و در یك کلام ملت نمایانده شود و او را بر حق یا مشروع سازد.

در این زمینه در «توتالیتاریسم (سلطه‌گرایی)»، آرنت، چنین آمده است:

«... پیشوا تجسم اراده ملت است و برای اقتدار ومرجعیت او حدی وجود ندارد و بنابراین مأموریت تاریخی پیشوا برتراز همه‌ی تشریفات قانونی است»[11].

وکمی دورتر درصفحات ۳۴ و ۶۹ همین کتاب می‌خوانیم:

«به‌همین دلیل هیتلر به‌این قناعت نکردکه او را تنها صدراعظم» بنامند زیرا این حالت او را درمعرض محدودیت‌های ناشی ازقانون اساسی و دستگاه دولت قرارمی‌داد. بنابر این ایدئولوژی برای اوسنت مبهم آلمانی «پیشوا» را

۱۰ــ آرنت، هانا: توتالیتاریسم (حکومت ارعاب، کشتار، خفقان)، ترجمهٔ محسن ثلاثی ــ تهران، انتشارات جاویدان، اسفند ۱۳۶۳، ۱۴+۳۴۰ ص.

۱۱ــ توتالیتاریسم: تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی ــ پاییز۱۳۵۸، صص ۳۴ و ۶۹.

دست و پا کرد: استالین نیز... مقام دبیرکلی حزب را به صورت اهرم قدرت درآورد».

از نظام‌های سیاسی که درجهان امروز به گونه‌ای کم وبیش استبدادی و خشن هست می‌توان نظام‌های سیاسی کمونیست، فاشیست وجهان سوم را برشمرد[۱۲].

۱۵۹. یکم: نظام‌های سیاسی کشورهای سوسیالیست، در این نظام‌های سیاسی که کهن‌ترین نمونهٔ آن «اتحادجماهیرشوروی‌سوسیالیستی» است پایهٔ نظام‌برروی جهان‌نگری مارکسیسم ــ لنینیسم استوار است و استقرار «دیکتاتوری پرولتاریا» را برای رسیدن به دموکراسی راستین لازم می‌دانند. در مقدمهٔ چهارمین قانون اساسی شوروی مصوب هفتم‌اکتبر ۱۹۷۷ «دیکتاتوری پرولتاریا» را ازدست آوردهای مهم انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ یادکرده است. اصل‌ششم همین قانون اساسی حزب‌کمونیست شوروی را سیمان و پایهٔ نظام سیاسی آن کشور می‌داند. از این‌رو لازم است‌که در بحث از این نظام سیاسی، این سه ستون مهم نظام سیاسی بررسی شود.

۱.۱۶۰: مبارزهٔ‌طبقات پایهٔ‌فکری نظام‌سیاسی است، کم‌ترنظام‌سیاسی در جهان به‌اندازهٔ نظام سیاسی سوسیالیسم بـرای مرام و مسلك تبلیغ می‌کند و بـه آن اهمیت می‌دهـد و می‌کوشد تا همهٔ رویـدادها و نهادهـای سیاسی‌کشور حتا هنر، ادبیات و سینما را نیز به گونه‌ای مطلق و دربست با آن مبانی فکری توجیه کند[۱۳]. بدیهی است که دراین جا به هیچ روی شدنی نیست از جهان بینی کمونیسم که هم یك نظام فکری وهم یك روش اندیشیدن و فلسفه و منطق و در عین حال برنامهٔ عمل

۱۲ــ اینیاتسیوسیلونه در «مکتب دیکتاتورها» ترجمهٔ مهدی سحابی انتشارات نشر نو ۱۳۶۳، ۲۱۵ ص. درزبان طنز ازاشکال مختلف حکومت‌های استبدادی و چگونگی به قدرت رسیدن دیکتاتورها سخن گفته است.

۱۳ــ ن.ك. به: کارگانوف: سینما، سیاست، تجارت، ترجمهٔ مجیدکلکته‌چی ــ تهران مؤسسهٔ چاپ ونشربیگوند، ۱۳۵۸، ۱۲۲ ص. مثلادرص ۱۲۱ این‌کتاب می‌خوانیم:«تهیه کنندهٔ اصلی فیلم‌دولت است وبه‌هیچوجه اجازه‌نمی‌دهدکه سینما و به‌کلی هنربردهٔ‌تجارت شود... ومی‌خوانیم که از سینما به مثابهٔ عاملی راه‌گشا وکمکی عمده استفاده‌کنیم».

ومبارزه است، سخن گفت. دراین زمینه بیش‌ازصدها، هزارها وشاید میلیون‌ها مقاله وکتاب در جهان نوشته باشند. در این جا فقط جنبهٔ سیاسی مسئله آن هم با کوتاهی بسیار آورده می‌شود.

نظام سیاسی کشورهای سوسیالیست ازنظرفکری برمارکسیسم-لنینسیم استوار است و هستهٔ بنیادی این جهان نگری برنظریهٔ «کمبود» یا «کمیابی» بنا شده است. پایه و بن این نظریه از این واقعیت ریشه می‌گیرد که نیازهای بشری بیش از میزان اموالی است که هست. از این جا مسابقه ونبردی برای به دست آوردن مال بیش‌تر میان آدمیان آغاز می‌شود. آنانی که اموال وابزار تولید اموال را درمالکیت دارند، در موقعیت برتراند وکسانی که مال و سرمایه ندارند ناچار خواهند بود که نیروی جسمی و مغزی‌شان را برای زندگی کردن بفروشند. خریداران این کالا، که مالکان ابزارهای تولیداند به فروشندگان کار فقط اندکی از دست‌آورد تولید می‌دهند که بتوانند باآن حداقل زندگی یا زندگی گیاهی داشته باشند واضافه تولید آنان را که مارکس «ارزش اضافی» می‌نامد، به سود خود نگاه می‌دارند. این است تمام منطق بهره‌کشی انسان از انسان، ریشه وپیدایی تضاد طبقاتی.

دولت و قدرت دولتی در منطق و فلسفهٔ مارکسیسم همگام با پیدایی طبقه‌ها برای ایجاد نظم و نگاهداری طبقه‌ها در جایگاه‌شان، پدید آمده است. این دولت پاسدار منافع اقلیت دارندگان ابزار تولید و مالداران است تا سرپیچی و شورش احتمالی انبوه مردم استعمار شده را سرکوب کنند. به زبان ساده‌تر، دولت، دولت طبقاتی است ونه دولت همهٔ مردم وجامعه وتا طبقه‌ها ماندگار است،دولت به طبقه یا طبقه‌های حاکم و دارندگان ابزار تولید در برابرطبقه‌های زیرستم وحکومت شونده خدمت خواهدکرد. از این جا دولت در همهٔ تاریخ بشر که در واقع تاریخ پیکار طبقه‌ها است، ابزار سرکوب اقلیت دارندگان ابزار تولید در برابر انبوه فروشندگان کار است وخواه ناخواه نظام سیاسی، نظام استبدادی و خشنی است که از حاکمیت اقلیت استعمارگر دارندگان ابزار تولید، براکثریت استثمارشونده پاسداری می کند.

تنها در جامعهٔ بی طبقهٔ کمونیستی که درآن جـا هرکس به اندازهٔ توانـاییِ‌اش کار می‌کند و به اندازهٔ نیازش پـاداش می‌گیرد، دولت نیز به خودی خودکم‌کم از میان خواهد رفت. زیرا با از میان رفتن طبقه‌ها و تضادهای طبقاتی و یکدست شدن جامعه دیگر نیازی به دولت‌که ابزار سرکوب وسلطهٔ طبقهٔ حاکم است، نخواهد بود. ولی برطبق همین نظریه تـا پیدایی و ریشه‌دار شدن جامعهٔ‌کمونیستی راه درازی در پیش است وسوسیالیسم و سیماهای‌گونه‌گون آن می‌تواند یکی از این مراحل مهم باشد. تنها در جامعهٔ سوسیالیستی است‌که قدرت دارندگان ابزار تولید و مالکیت آنان بر این ابزارها از میان رفته واین مالکیت به‌کارگران وزحمتکشان شهر وروستا منتقل شده، دولت نیز در خدمت آنـان است. ولی ازآن جاکه طبقه‌هـای شکست خورده هرآن ممکن است بـرای سرنگونی حاکمیت‌کارگران دست به خرابکاری بزنند، دیکتاتوری یااستبداد پرولتاریا برای یك‌دورهٔ‌کوتاهی‌لازم‌است. این‌دورهٔ دیکتاتوری در هرحال چون دیکتـاتوری اکثریت انبوه مردم بر اقلیت طبقهٔ استثمارکنندهٔ پیشین است، بیش از هر دموکراسی دیگر درتاریخ‌که در واقع حاکمیت واستبداد طبقه یا گروه اقلیت براکثریت است، بهتروملایم‌ترخواهد بود. مهم‌ترآن‌که تنها دیکتاتوری پرولتاریا می‌تواند به جامعهٔ‌کمونیستی یا دموکراسی راستین رهنمود شود و دوران کوتـاه دیکتاتوری پرولتاریـا را برای تحقق دموکراسی واقعی و جـاویدانی لازم می‌دانند. افزون براین شوروی‌ها، دموکراسی غربی یـا بورژوازی را دموکراسی دروغین و در بهترین مـوقعیت دست‌آورد این نظام سیاسی را در بودن پـاره‌ای از آزادی‌های سیاسی می‌دانند ودموکراسی واقعی را در دموکراسی اقتصادی یعنی در برافتادن توانایی وامکان بهره‌کشی مالکان ابزارتولید می‌پندارندکه تنها درشوروی تحقق یافته است و می‌گویند شوروی کشوری است‌که درآن جا بیش از همه جـای دنیاکارگران بهتـر زندگی می‌کنند واداره‌کنندگان حقیقی و واقعی کشوراند. ولی آندره ساخارف دانشمند فیزیکدان نامدار شوروی درائرشناخته شده‌اش «کشورمن وجهان» جامعهٔ شوروی را جامعه‌ای می‌داندکه از نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی

به بن‌بست رسیده است[۱۴]. م.گورباچف در «پراسترویکا» تهران، نشر آبی، ۱۳۶۶، همین دید ساخارف را دارد.

۱۶۱. ۲: دیکتاتوری پرولتاریا، ساخت نظام سیاسی شوروی، چنان که گفته شد «دیکتاتوری پرولتاریا» برای یك دورهٔ کوتاه و گذرا بوده وهدف ساختن جامعهٔ کمونیسم‌است ونهادهای‌سیاسی واداری کنونی باید راه‌گشای آن جامعهٔ آرمانی باشد. آن‌چه مسلم است آگاهی‌های دست‌اول ومستقیم وعلمی از کارکرد نظام‌سیاسی شوروی بسیار کم است ونوشته‌ها یاازسوی دستگاه‌های رسمی کشوراست که بیش‌تر جنبهٔ تبلیغاتی دارد یا از سوی کسانی است که ازآن بیرون آمده ودشمن‌آن نظام‌اند. از این‌رو چاره‌ای جز این نیست که به همین نوشته‌ها روآوریم وبه این آگاهی‌های نسبی بسنده کنیم.

شوروی از انقلاب ۱۹۱۷ تا امروز چهارقانون اساسی داشته است: نخستین قانون اساسی در دهم ژوییه ۱۹۱۸، دومین در ۳۱ ژانویه ۱۹۲۴، سومین در پنجم دسامبر ۱۹۳۶ وچهارمین‌درهفتم اکتبر ۱۹۷۷ گذارده شد که‌همان،اکنون(دسامبر ۱۹۸۸) اجراء می‌شود. این قانون های اساسی تفاوت های عمده نداشته جز این‌که قانون اساسی ۱۹۱۸ ویژهٔ روسیه بود وپاره‌ای از جمهوری‌ها مانند آذربایجان، اوکراین، ارمنستان وگرجستان، قوانین اساسی خود را داشتند.

برطبق اصل دوم قانون اساسی کنونی همهٔ قوا ناشی از مردم است. چون کشور به صورت فدرال است. قوهٔ مقننه که «شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی»، نامیده می‌شود مرکب از دو مجلس است که نمایندگان یکی مستقیم از سوی مردم و دیگری از نمایندگان «جمهوری‌های فدرال» و جمهوری «خود مختار» و «نواحی خودمختار» انتخاب می‌شوند. مجلس اول « شورای مردم » ومجلس دوم «شورای ملیت‌ها» نامگذاری شده‌است. شمارنمایندگان مجلس‌اول برحسب‌جمعیت حوزه‌های

۱۴ــ ساخارف، آندره: کشور من و جهان، ترجمهٔ ابوالفضل خدابخش ــ تهران، چ دوم، انتشارات رواق، ۱۳۶۱.

انتخاباتی ـ هر ۳۰۰۰۰۰ نفر یك نماینده ـ است و در مجلس دوم برحسب اهمیت جمهوری‌ها و... شمارنمایندگان به‌ترتیب ۳۲،۱۱، ۵ ویك نفراست. این دومجلس بـا هم هیأت رییسهٔ خود را که سی و نه نفراند انتخاب می کنند. نشست‌های شورای عالی دو بار در سال است ونشست‌های فوق‌العاده هم می‌تواند تشکیل دهد و وظیفهٔ اصلی‌اش قانون‌گذاری است. هیأت رییسهٔ شورای عالی وظیفه‌های مشخصی دارد که اصل ۱۲۱ قانون اساسی شوروی در۱۸ بند، آن را اعلام داشته است.

برطبق‌اصل ۱۲۸ قانون اساسی شوروی «هیأت وزیران» قوهٔ مجریه وشورای عالی اداری کشور بوده که در واقع همـان «هیأت دولت» است. شمار اعضاء هیأت دولت بـالا است و بیش از شمار اعضاء «هیأت رییسهٔ شورای عالی» است. هیأت دولت در برابر شورای عالی (دومجلس) وهیأت رییسهٔ شورای عالی، ازنظر سیاسی مسئول است.

۱۶۲. ۳: حزب کمونیست وچگونگی کارکرد نظام سیاسی، بی شناختن حزب کمونیست و یادآوری ازآن، همهٔ قوانین و مقرراتی که چگونگی کار نهادها را ترسیم می کند، تاریك ونـاروشن می‌ماند. در اصل ششم قانون اساسی شوروی اعلام‌شده که حزب کمونیست نیرویی‌است که جامعهٔ شوروی وهمهٔ نهادها را رهبری می کند وقلب نظام سیاسی و همهٔ سازمان‌های اجتماعی است. اهمیت حزب بیش‌تر آشکار می‌شود، هرگاه به یاد آوریم که سلسله مراتب قوانین ـ برتری قانون اساسی بر قوانین عادی، برتصویب نامه‌ها، آیین نامه‌ها و بخشنامه‌ها ـ آن چنان‌که درقوانین اساسی غربی یا ایران آمده است، در قوانین شوروی نیست. راست است که قانون اساسی، قانون برتراست وهمهٔ قوانین، نهادها ودستورها باید خود را منطبق باقانون اساسی کند (اصل ۱۷۳ قـانون اساسی شوروی). ولی همان‌گونه‌که از اصل ششم یاد شده فهمیده می‌شود قانون اساسی وهمهٔ قوانین دیگرونهادهای‌سیاسی واجتماعی ودولت ابزاری است که بادست‌حزب به‌کارمی‌افتد وحزب بدان روح وجان می‌دهد. حزب در همه جا پیدا وحاضر است، بی حزب هیچ تصمیم مهمی گرفته نمی‌شود و

تصمیم‌ها نمی‌تواند کاربردی داشته باشد و به اجراء درآید. همچنین ارج و اهمیت قوانین فقط به‌تشخیص حزب است و آن چه را لازم وسودمند می‌داند اجراء می کند ونه آن چه راکه در متن‌های قانونی می‌توان یافت.

در این جا به هیچ روی این امکان نیست که در بارهٔ تاریخ حزب کمونیست سازمان های حزبی وجهان نگری حزب، بررسی شود. در این باره کتاب ومقاله‌های فراوانی درهمهٔ زبان‌ها به‌ویژه درزبان روسی هست وشماری نیزبه‌فارسی برگردانده شده است. با این حال به‌کوتاهی بسیار نکته‌هـایی در بارهٔ حزب کمونیست آورده می‌شود. بر طبق اصل ششم قـانون اساسی شوروی حـزب کمونیست از «دکترین مارکسیسم‌ـلنینیسم» پیروی می کند. نظریهٔ تمرکز دموکراتیك حاکم بر سازماندهی حزب است. یعنی مسئولان درهر درجهٔ حزبی که باشند، بایدازسوی اعضاء انتخاب شوند و چـون مسئولان آزادانه از سوی اعضای پـایین حزب انتخاب شده‌اند پس دستورها وتصمیم‌های آنان باید بی‌چون وچرا اجرا شود واعضاء فقط پس ازاجراء دستورها حق‌انتقاد واعتراض را دارند. بنیاد سازماندهی حزب برروی «حوزه» پایه‌گذاری شده است. حوزهٔ محل کاریامحل سکونت، مانند ده یاروستا. ازچند حوزه «شاخه» پدید می‌آید وازجمع چند «شاخه»، ناحیه یا «منطقه» درست می‌شود که جمع همگی آن‌ها، حزب درکشوراست. مهم‌ترین مرجع تصمیم‌گیری حزب، کنگره‌است که هرسال یك بار باید تشکیل شودکه از۱۹۳۸ تا ۱۹۵۲ تشکیل نشده بود. کنگره «کمیتهٔ مـرکزی» را برمی‌گزیندکه بیش از چند صد عضو دارد ودر فاصلهٔ میان دو کنگره مهم‌ترین مقام وسازمان‌حزبی است ولی درعمل قدرت دردست «دفترسیاسی» حزب است که از سوی کمیتهٔ مرکزی انتخاب می‌شود همچنین کمیتهٔ مرکزی «دفتر تشکیلات»، «دفتر بـازرسی» و «دبیر اول» را انتخاب می کند. ولی مهم‌ترین مقـام «دفتر سیاسی» و «دبیر اول» است و درعمل «دبیر اول حزب» بـالاترین و مهم‌ترین شخصیت حزب ودولت وکشور است. چنان‌که درزمان لنین واستالین چنین بود، همچنین دیگـر دبیر اول های حزب مـانند خروشچف، برژنف، یوری آندره‌پف،

کنستانتین چرنینکو، شخص اول شوروی بودند. دبیراول کنونی حزب میخاییل گورباچف بااین که مدت درازی نیست که به‌مقام دبیراول حزب کمونیست‌شوروی (پایان سال ۱۹۸۳)، انتخاب شده است، بسیار زود همهٔ قدرت را در دست خود متمرکز ساخته ودرسپتامبر۱۹۸۸ به ریاست جمهوری نیز برگزیده شده‌است.

حزب کمونیست در شوروی تنها حزبی است که حق فعالیت دارد، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا فقط به یاری حزب پرولتاریاکه تنها حزب کشور است، ممکن می‌شود. تجربهٔ تاریخی نشان دادکه حزب واحد درهمه‌جا تبدیل به اهرم قدرت یك گروه‌کوچك در درون حزب می‌شود و در درون‌گروه، این قدرت در دست‌یك نفر متمرکز است که به‌نام همهٔ حزب وازبالای سرحزب وبه‌نام همهٔ ملت یا همهٔ‌کارگران وزحمتکشان جهان سخن می‌گوید[۱۵].

رنه سدی یو در ص ۴۴۳ «تاریخ سوسیالیسم‌ها» ارزیابی کلی ازنظام سیاسی وسوسیالیسم شوروی کرده که چنین است:

> «سیستم‌شوروی نقاط ضعف وقوت خودرا دارد وبه‌عقیدهٔ‌کمونیستهای دوآتشه، فقط استقرار مرحلهٔ عالی‌کمونیسم ممکن است باعث تکامل افراد بشر وازمیان رفتن اختلافات وامتیازات طبقاتی واین نقاط‌ضعف‌گردد. اما درمرحلهٔ کنونی‌سوسیالیسم، ودرانتظارنیل به‌مرحلهٔ‌عالی‌کمونیسم، فرد ودولت همان‌است که بود، بهره‌کشی دولت ازفرد چندان فرقی با بهره‌کشی فرد ازفرد ندارد»[۱۶].

گورباچف دبیراول کنونی‌حزب‌کمونیست شوروی یکی‌ازجوان‌ترین رهبران حزب وکشور است که شوروی پس‌ازپیروزی انقلاب اکتبر۱۹۱۷ تا امروز (۱۹۸۸) به‌خود دیده است. وی در همهٔ سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و تصمیم‌گیری‌هایش نشان داده است که با دشواری‌ها وکمبودهایی که در شوروی هست، به‌خوبی آگاه است و با جا به جاکردن بسیاری از مقام‌های رهبری‌کشور وبرنامه‌ریزی وسازماندهی نو در

۱۵ــ دربارهٔ تمرکز قدرت دردست یك‌نفر(استالین)، ن. ك. به: مدودف، روی: در دادگاه تاریخ، ترجمهٔ منوچهرهزارخانی‌ــتهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۰، ۸۰۶ص.

۱۶ــ سدی‌یو، رنه: تاریخ سوسیالیسم‌ها، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی‌ــتهران نشرنو، ۱۳۶۳.

زمینهٔ اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می‌خواهد که در شوروی آزادی و رفاه گسترش یابد تا به جهانیان بنمایاند که زندگی بد روزانهٔ مردم آن‌گونه که در «دوچهرگان»[۱۷] آمده در حال دگرگونی است. همچنین نك به «پراسترویکا» اثر میخاییل گورباچف دبیر کل حزب کمونیست شوروی.

۱۶۳. دوم: نظام‌های سیاسی کشورهای دموکراسی توده‌ای، دموکراسی توده‌ای به کشورهایی گفته می‌شود که پیرو نظام‌فکری مارکسیسم‑لنینیسم و به‌گونه‌ای رسمی وابسته به شوروی‌اند یا با آن همبستگی تنگاتنگ دارند. درگذشته، عبارت دموکراسی توده‌ای تنها شامل کشورهای اروپای شرقی و مرکزی که در پایان جنگ جهانی‌دوم درعرصهٔ نفوذ شوروی قرارگرفتند، می‌شد. ولی فنلاند بااین که تنگاتنگ وابسته‌به‌شوروی است، نهادهای سیاسی غربی را نگاه‌داشته است. ولی یوگسلاوی که از سال ۱۹۴۸ از حوزهٔ نفوذ شوروی بیرون رفته است، هنوز نهادهای سیاسی سال‌های نخستین دموکراسی توده‌ای، در آن جا پا برجا و نیرومند است.

همچنین دربررسی از دموکراسی توده‌ای باید از چین، کوبا، ویتنام، کامبوج و افغانستان نیز نام برد که در واقع کمونیسم کشورهای توسعه نیافته یا جهان سوم با نهادهای سیاسی متفاوت با کشورهای کمونیستی اروپای مرکزی است.

کشورهای دموکراسی توده‌ای کم و بیش از همان نهادهای سیاسی، اداری و قضایی شوروی پیروی کرده‌اند و از هنگام پذیرش این نظام در این کشورها ـ دست کم در کشورهای کمونیست اروپای‌شرقی و مرکزی ـ سه‌مرحله می‌توان دید. مرحلهٔ نخست سال‌های ۱۹۴۸‑۱۹۴۵ است که ارتش سرخ در پی راندن ارتش آلمان از شوروی و سپس از کشورهای اروپای مرکزی، نظام‌های سیاسی پیرو شوروی به‌رهبری حزب کمونیست ولی با همکاری دیگرحزب‌ها پدید می‌آورد. در این سال‌ها حزب‌ها و گروه‌های سیاسی دیگر نیز هستند و ازآزادی عمل نسبی برخوردارند ولی

۱۷ــ دیموف، الکساند: دوچهرگان، ترجمهٔ فروزنده‑ برلیان (جهانشاهی)، تهران انتشارات اقبال، ۱۳۶۴، ۳۱۹ ص.

رهبری کشور و زمامداری با حزب کمونیست است. دموکراسی توده‌ای بیش‌تر به همین مرحله گفته می‌شود.

مرحلهٔ دوم سال‌های ۱۹۵۴-۱۹۴۸ است که سال‌های جنگ سرد است[18]. در کشورهای غربی یا حزب‌های کمونیست غیرقانونی می‌گردند یا این که اگر با دولت‌های سرمایه‌داری همکاری می‌کردند، وزیرانشان از دولت بیرون رانده می‌شوند و در کشورهای اروپای شرقی و مرکزی نیز دولت همهٔ حزب‌ها را غیرقانونی می‌کند و حزب کمونیست تنها حزب قانونی کشور می‌شود که همانند شوروی مرجع همهٔ تصمیم‌ها و گردانندهٔ همهٔ کارها است. این مرحله استبداد تك حزبی است. مرحلهٔ سوم که پس از مرگ استالین آغاز می‌شود و تاامروز (آذر ۱۳۶۷) ادامه دارد. در این مرحله کشورهای کمونیستی اروپای شرقی و مرکزی درجستجوی گونه‌ای سوسیالیسم ملی‌اند و در این راه برخوردهای سختی با شوروی داشتند مانند شورش مجارستان ولهستان درسال ۱۹۵۶، چکسلواکی در بهار ۱۹۶۸ که با خشونت سرکوب شد یا جنبش همبستگی در لهستان درسال ۱۹۸۲-۱۹۸۱ که به استقرار دیکتاتوری نظامی وغیرقانونی شدن جنبش همبستگی ـ سندیکای مستقل کارگران ـ انجامید[19].

۱۸ــ ن. ك. به: «یك بستر و دو رؤیا» شناسنامهٔ کامل کتاب پیش‌تر داده شده است.

۱۹ــ نام کشورهای اروپایی که دارای نظام سیاسی کمونیستی‌اند چنین است:
آلبانی، آلمان شرقی، بلغارستان، چکسلواکی، رومانی، مجارستان، لهستان و یوگسلاوی. یوگسلاوی در تاریخ ۲۸ ژوئن ۱۹۴۸ رسماً ازسوی کمین‌فرم ـ دفتر بین‌الملل کمونیست ـ محکوم گردید واز بلوك کمونیسم بیرون رانده شد ولی پس ازمرگ استالین در سوم ژوئن ۱۹۵۵ با امضاء یك اعلامیهٔ مشترك، شوروی و یوگسلاوی آشتی کردند و پذیرفتند که از چندین راه به سوسیالیسم می‌توان رسید.

یوگسلاوی با این که رابطه‌های گسترده‌ای باغرب دارد واز آمریکا ودیگر کشورهای غربی کمك دریافت می‌کند، خودرا مثل گذشته یك کشور سوسیالیست ووفادار به مارکسیسم ـ لنینیسم می‌داند. یادآوری می‌شود که پس ازمرگ تیتو رهبر یوگسلاوی درسال ۱۹۸۱ و بر طبق وصیت او ریاست کشور (ریاست جمهوری) باید به دست یك گروه هفت‌نفری اداره شود که برای مدت هفت‌سال تعیین می‌شوند ودرهرسال یك‌نفرو برای مدت یك‌سال ریاست هیأت‌را به‌عهده دارد. این پیش‌بینی به‌این‌منظور بوده که از استبداد فردی پیش‌گیری شود.

افغانستان، چین، کامبوج، کوبا و ویتنام ازکشورهای غیر اروپایی‌اند که نظام سیاسی سوسیالیسم را پذیرفته‌اند.

۱.۱۶۴: افغانستان، افغانستان‌تازه‌ترین کشوری‌است که‌نظام‌سیاسی کمونیستی را پذیرفته و از اقمارشوروی گردیده است. افغانستان حتا پیش از سرنگونی نظام سلطنتی و درآن هنگام با شوروی پیوند دوستانه ونزدیك داشت. نظام سلطنتی با کودتای محمد داوود پایان یافت و نزدیکی‌ها با شوروی در این زمان بیش‌ترشد. در آوریل ۱۹۷۸ نورمحمد تره کی رهبر «خلق» ـ حزب کمونیست افغانستان ـ با یك کودتا «داوودخان» را سرنگون وزمام‌کشور را به دست‌گرفت وخود رییس جمهور شد. حفیظ‌الله امین که در این کودتا همکاری داشت به وزارت کشور وسپس به نخست وزیری رسید و با کودتایی محمد تره کی را دستگیر و اعدام کرد. در زمان حفیظ‌الله امین نیز روابط با شوروی بسیار گسترده بود.

در سال ۱۹۸۰ با یك کودتا به رهبری ببرك کارمل رهبر حزب پرچم ـ جناح دیگر حزب کمونیست افغانستان ـ به‌قدرت رسید. ببرك کارمل بی درنگ پس از به قدرت رسیدن از شوروی خواست تا ارتش سرخ از دولتش یاری کند و شوروی چنین کرد. می‌دانیم که پایداری سختی ازسوی مردم دربرابر اشغال افغانستان به‌دست شوروی، درآن‌جا پدید آمده است که هنوز (آذر ۱۳۶۷) هست. کشته‌ها از سوی رزمندگان افغانستان، ارتش شوروی و نیروهای دولتی افغانستان بسیار است. نظام سیاسی افغانستان باتفاوت‌های جزیی ازنظام سیاسی شوروی گرفته شده است.حزب پرچم تنها حزب قانونی ورسمی افغانستان است و دولت و همهٔ نهادهای دولتی و اجتماعی به دست این‌حزب رهبری‌می‌شود واکنون (۱۳۶۷) نجیب‌الله رییس حزب وریس کشوراست.برطبق گفتهٔ وزیر کشور جمهوری‌اسلامی‌ایران (در اسفند ۱۳۶۳) نزدیك دومیلیون پناهندهٔ افغانی در ایران زندگی می کند ومی‌دانیم که‌کسان بیش‌تری به‌پاکستان‌وهندوستان‌و کشورهای غربی پناهنده شده‌اند.

۲.۱۶۵: چین ، چین‌پس ازجنگ‌های درونی درازمدت که حزب کمونیست

آن را رهبری می کرد واز سال‌های ۱۹۳۰ آغاز شده بود دراول اکتبر ۱۹۴۹ قدرت را درسراسر کشور ــ به جز جزیرهٔ تایوان ــ به‌دست می گیرد. چین ازنظرجمعیت ــ یك میلیارد نفر درسال ۱۹۸۸ ــ بزرگ‌ترین کشور کمونیست جهان است ولی از دید قدرت سیاسی و اقتصادی و نظامی پس از شوروی است. نظام سیاسی چین تفاوت مهمی با نظام سیاسی شوروی ندارد و مارکسیسم ــ لنینیسم جهان‌بینی رسمی کشور و دولت است. ولی چون چین یك کشوردهقانی وحزب کمونیست آن کشوردارای تجربهٔ دراز جنگ‌های درون مرزی است، مائو تسه دون رهبرحزب کمونیست چین دو نظریهٔ تازه آورد: یکم نظریهٔ لزوم محاصرهٔ شهرها به وسیلهٔ روستاها را گسترش دادکه در سطح جهانی مفهوم این نظریه محاصرهٔ کشورهای سرمایه‌داری و صنعتی به‌وسیلهٔ کشورهای عقب ماندهٔ غیرصنعتی است. دوم دیکتاتوری پرولتاریا به خودی خود به‌تضادهای میان طبقه‌ها پایان نمی‌بخشد وچه بسا درچنین جامعه‌ای وحتا درجامعهٔ سوسیالیست به بازگشت سرمایه‌داری رهنمود شود . از این رو برای پیش گیری از چنین خطری، جامعه باید در موقعیت تنش وانقلابی همیشگی باشد ورویداد «انقلاب فرهنگی» ۱۹۶۶ که گفته می‌شود بیش از یك میلیون کشته بــه جای گذاشته است، در همین زمینهٔ فکری است.

ازرویدادهای مهم زندگی‌سیاسی درچین اختلافات‌سخت سیاسی‌وجهان‌نگری میان چین وشوروی است که پیرامون سال‌های ۱۹۵۰ پدید می‌آید و درسال ۱۹۶۰ شدت می‌یابد وگاهی به درگیری‌های مرزی نیز می‌انجامد. این اختلافات کــه هنوز (آذر ۱۳۶۷) هست، ازانگیزه‌های نیرومندی‌بودکه چین رابه‌آمریکا نزدیك ساخت وهمچنین موجب گردیدکه چین در بسیاری از روش‌ها وبرنامه ریزی‌ها و حتاجهان نگری‌اش تجدید نظر کند. (برای آگاهی بیش‌تر از اختلاف‌های چین و شوروی ن. ك به‌فصل ششم،هفتم وصفحهٔ ۳۵۰ به‌بعد کتاب «تکوین دومین جنگ سردجهانی»[۲۰].

۲۰ــ هالیدی، فرد: تکوین دومین جنگ سرد جهانی، ترجمهٔ هرمز همایون پور ــ تهران، مؤسسهٔ انتشارات آگاه، بهار ۱۳۶۴.

۱۶۶. ۳: کامبوج، کامبوج همزمان با جنگ جهانی دوم ۴۵-۱۹۴۰ با آشوب‌ها، ناآرامی‌ها، شورش‌ها، کودتاها وجنگ درونی گونه‌گونی روبرو بود. در سال۱۹۷۳ حزب کمونیست آن‌جاکه «خمرهای سرخ»، نامیده می‌شود توانست‌دولتی راکه باکودتای نظامی و به یاری آمریکایی‌ها روی کار آمده بود،سرنگون سازد و قدرت‌را به‌دست گیرد. نظام سیاسی که در آن‌جابرپاساختندپیروی‌ازنظام سیاسی‌چین و همراه با خشونت و کشتارهای کم مانند درتاریخ انقلاب‌های سدهٔ بیستم است که به‌نظام سیاسی وکشتار پل پوت رهبر کشور، نامدار شده است. برطبق گزارش‌های گونه‌گون به‌ویژه «سازمان ملل متحد» و«صلیب‌سرخ جهانی»،نزدیك نیمی ازجمعیت کامبوج، یعنی درحدودسه‌میلیون‌ونیم درهنگام انقلاب و تصفیه‌های بعدی کشته شدند. در سال ۱۹۸۰ ارتش ویت‌نام برای پایان دادن به‌این کشتارها،کامبوج را اشغال کرد. اغلب گزارشگران و روزنامه نگاران غربی نوشته‌اندکه این اشغال ارتش خارجی با مقاومت و مخالفت مردم روبرو نگردید بلکه مردم‌کامبوج ازآن استقبال و پشتیبانی کردند، زیرا این‌تنها امیدشان برای پایان‌دادن به‌کشتارها بود و نوشته‌ها نشان می‌دهد که ارتش ویتنام توانست به این کشتارها پایان دهد.

۱۶۷. ۴: کوبا، کوبا نخستین سرزمین آمریکای لاتین است‌که با جنگ مسلحانه‌که رهبری‌آن را فیدل کاسترو رییس کنونی (نوامبر۱۹۸۸) دولت وکشور به‌عهده داشت،در ژانویهٔ ۱۹۵۹ قدرت سیاسی را به دست‌گرفت. ازآغاز پیروزی انقلاب‌رهبری باحزب کمونیست، یا یك حزب برپایهٔ اندیشه‌های مارکسیستی نبود، ولی به علت سخت‌گیری‌ها وفشارهای ایالات متحدهٔ آمریکای شمالی،گرایش نظام به سوی شوروی بیش‌تر شد، به‌گونه‌ای که اکنون‌کوبا یکی ازکشورهای تنگاتنگ وابسته به‌شوروی ودارای نظام‌سیاسی نزدیك به‌آن‌است. دردههٔ سال‌های۸۰-۱۹۷۰ رزمندگان داوطلب‌کوبایی در بسیاری از انقلاب‌های کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا وآسیا همکاری و حضور داشتند و به انقلابیان این کشورها یاری می‌دادند. چنان‌که دکتر چه‌گوارا یکی از همرزمان فیدل‌کاسترو برای‌گسترش انقلاب‌کوبا از

سمت وزارت دست کشیده ودر آمریکای لاتین جنگید ودر سال ۱۹۶۸ دریك جنگ چریکی که او در کشور بولیوی رهبری می کرد، کشته شد[۲۱].

فیدل کاسترو در اغلب نوشته‌ها و سخنرانی هایش نظام سیاسی کوبا را، دموکراسی واقعی می‌داند واز دموکراسی غربی با طنز وانتقاد یاد می کند. چنان که درصفحهٔ ۹ «فیدل کاسترو سخن می گوید»، می‌خوانیم:

«آن‌ها برای شما یك دموکراسی اختراع کردند ــ یك دموکراسی عجیب، بسیار عجیب که در آن نظام دموکراسی شما که اکثریت بودید، هیچ به حساب نمی آمدید. اگرچه شما، کشاورز، کارگر، کسانی بودید که غالب ثروت را تولید می کردید و ــ به‌همراه کارگران فکری ــ تمام ثروت‌را تولید می کردید، بسیاری از شما که همه چیز را تولید می کردید حتی فرصت این را دریافت نمی کردید که یاد بگیرید اسم خودتان را امضاء کنید.

آن‌ها از حقوقی با شما صحبت می کردند که هرگز برای شما وجود نداشت... شما که اکثریت بودید، پشیزی به حساب نمی آمدید»[۲۲].

همچنین در صفحه‌های ۶۲۷ تا ۶۶۰ همین کتاب ترجمهٔ متن قانون اساسی جمهوری کوبا که در ۱۵ فوریه ۱۹۷۶ به‌تصویب ملت کوبا رسیده، آورده شده‌است. خواندن این قانون‌اساسی برای شناختن نهادهای سیاسی، اداری، قضایی واقتصادی وحقوق وآزادی‌های عمومی کوبا ازدیدگاه حقوقی، بسیار سودمند است.

۱۶۸. ۵: ویت‌نام، ویت‌نام تا پیش از استقلال از مستعمره های فرانسه بود وکمی پیش از آغاز جنگ جهانی دوم ژاپونی‌ها آن جا را اشغال کردند. در دوران اشغال پایداری ونبرد در برابر دشمن بیگانه سازمان یافت وکمونیست‌ها توانستند بیش ازگروه‌های دیگر سازمان‌هایشان را گسترش دهند. در این دوره جنگ علیه

۲۱ــ سینکلر، اندرو: چه‌گوارا، ترجمهٔ حیدرعلی رضایی ــ تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۰، ص ۱۲۵.

۲۲ــ کاسترو، فیدل: کاسترو سخن میگوید (شامل ۱۸ سخنرانی از ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۱) ترجمهٔ بهمن ارمغان، مریم رحیمی وسیاوش نواب ــ تهران، نشرهمبستگی، مهر ۱۳۶۴.

اشغالگران ژاپونی وسربازان فرانسوی با هم بود. ولی پس‌ازپایان جنگ وشکست ژاپون، نبرد برای به دست آوردن استقلال و بیرون راندن فرانسوی‌ها پی‌گیری شد وچون حزب‌کمونیست هنگام جنگ وپیکار بـا دشمن بیگانه بیش از همهٔ حزب‌ها وگروه‌های سیاسی دیگر، آبدیده شده وآمادهٔ نبرد بود، رهبری‌جنگ استقلال‌طلبانه را دردست‌گرفت. این جنگ کمی پس‌ازبیرون راندن ژاپونی‌ها یعنی درسال۱۹۴۸ به رهبری هوشی‌مین رهبرحزب‌کمونیست با فرانسوی‌ها آغاز شد که درژوئن۱۹۵۴ به‌سقوط «دین بین فو» درماه مه ۱۹۵۴ که پایگاه بسیارمهم ارتش فرانسه در ویت‌نام بود، انجامید. شمار بسیاری از سربازان وافسران فرانسوی در این نبرد کشته واسیر شدند. در پی این شکست دولت فرانسه پذیرفت که با حزب‌کمونیست ویت‌نام به گفت و شنود بنشینند. بـه این منـظورنشست ۲۱ ژوئـن ۱۹۵۴ در ژنو بـا حضور نمایندگان دولت فـرانسه و حزب‌کمونیست ویت‌نام و نمایندگان شوروی وآمریکا تشکیل شد. دراین نشست بـا انعقاد پیمانی میان دولت فرانسه وجنگجویان ویت‌نامی، این کشور به دو منطقهٔ شمال و جنوب تقسیم‌گردید و خط مدار۱۷ درجه، مرز میان دو ویت‌نام شد وهمهٔ شرکت‌کنندگان دراین‌نشست‌ازآن‌جمله آمریکا وشوروی متعهد شدندکه مقررات پیمان اجراء شود. با بستن این پیمان بی‌درنگ در ویت‌نام شمالی یك دولت با نظام سیاسی‌که با تفاوت‌های جزیی از قانون اساسی و نهادهای سیاسی شوروی سرمشق‌گرفته‌بود، پدیدآمد. دولتی‌که درحین جنگ درونی درعمل همهٔ قدرت را در دست داشت، ولی در پهنهٔ بین مللی‌شنـاخته شده نبود و رسمیت نداشت. پس از مدت‌کوتاهی شورش ونبرد مسلحانه در ویت‌نام جنوبی علیه دولت آن‌کشور آغازشد. وحملهٔ‌گسترده در۱۷ ژانویهٔ ۱۹۶۰ صورت‌گرفت. آمریکا به‌بهانهٔ این‌که دولت ویت‌نام شمالی به‌انقلابیان جنوبی یاری می‌دهد ازفوریهٔ ۱۹۶۵ مستقیم شهرها و روستاهـای ویت‌نام شمالی را بمباران کرد. این مرحله از جنگ تـا سال ۱۹۷۴ ادامه داشت و در این تاریخ آتش بس را پـذیرفتند و آمریکا ارتشش را از آن جا بیرون برد و ویت‌نـام شمالی و جنوبی یکی شد و قانون اساسی و نهادهای

سیاسی که ویت‌نام متحد پذیرفت و به مرحلهٔ اجراء گذاشت واجراء می‌شود، با اختلاف کم ازنمونهٔ شوروی و کشورهای دموکراسی توده‌ای اروپای مرکزی گرفته شده است.

در ویت‌نام مانند شوروی و دیگر کشورهایی که دارای جهان بینی رسمی مارکسیسم-لنینیسم‌اند، نیروی محرکهٔ اصلی حزب کمونیست، حزب واحد است که برروی همهٔ نهادهای سیاسی، اداری، نظامی واجتماعی سایه افکنده است وآن‌ها را برطبق خط مشی و ضابطه‌های تعیین شده بوسیلهٔ حزب اداره و رهبری می‌کند و قوانین ومقررات حاکم برنهادها، پوششی بیش نیست[۲۳].

۲۳- درمورد نظام سیاسی شوروی وکشورهایی که بلوك شرق نامیده می‌شود نگاه کنید به:

الف- بالیبار، اتین: در بارهٔ دیکتاتوری پرولتاریا، بی مترجم - تهران، انتشارات شباهنگ، ۱۳۵۸، ۱۷۲ ص.

ب- پی‌یتر، آندره: مارکس و مارکسیسم، ترجمهٔ شجاع‌الدین ضیائیان - تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، ۳۶۲ ص.

پ- تاریخ حزب کمونیست‌شوروی، ترجمه وویراستاری جمعی-تهران، انتشارات حزب تودهٔ ایران (بی‌ت)، ۵۵۱ ص.

ت- تاریخ روسیهٔ شوروی: اثر جمعی، ترجمهٔ حشمت‌الله کامرانی - تهران، مؤسسهٔ چاپ ونشر بیگوند، ۱۳۶۱، دوجلد ۱۲۹۰ ص.

ث- تروتسکی، لئون: تاریخ‌انقلاب روسیه، ترجمهٔ سعیدباستانی-تهران، انتشارات فانوسا، ۱۳۶۰، سه جلد، جلد یك ۴۷۶ ص، جلد دو ۳۳۷ ص، جلد سه ۴۰۸ ص.

ج- تروتسکی، لئون: بین‌الملل سوم پس‌ازلنین، ترجمهٔ م.آگاه-تهران، انتشارات طلیعه، ۱۳۶۰، ۳۶۰ ص.

چ- چیرکین، و. ی. ا. یودین: دولت با سمت گیری سوسیالیستی، ترجمهٔ پرویز علوی - تهران، انتشارات روزبه، ۱۳۶۰، ۲۲۹ ص.

ح- خامه‌ای، انور: تجدید نظرطلبی از مارکس تا مائو- تهران، انتشارات روزبه ۱۳۶۰، ۲۵۳ ص.

خ- فدیوکین، ص. آ: انقلاب اکتبر و روشنفکران: ترجمهٔ پرویز علوی - تهران، ←

۱۶۹. ۶: دیگر کشورها با نظام سوسیالیستی، برای‌این که‌فهرست کشور-های با نظام‌های سوسیالیسم کامل‌ترشود، لازم است که‌نام کشورهای الجزایر، شیلی، کره شمالی، مغولستان خارجی و نیکاراگوآ را نیز بیاوریم. کشور الجزایر تا سال ۱۹۶۲ مستعمرهٔ فرانسه بود وپس‌ازجنگ‌های خونین دردوم ژوییه ۱۹۶۲ به‌استقلال رسید. قانون اساسی الجزایر اسلام را نیروی محرکهٔ بنیادی کشور و دولت اعلام می‌دارد، با این حال سوسیالیسم به عنوان هدف وبرنامه، پذیرفته شده است، بی‌این که‌کشور جزء اقمار شوروی یا چین باشد. شیلی در زمان ریاست جمهوری آلنده ازسپتامبر ۱۹۷۰ تا سپتامبر ۱۹۷۳ نوعی نظام سوسیالیسم را پذیرفته بود، بی این که وابسته به شوروی یا چین باشد ودراین تاریخ آلنده باکودتای نظامی سرنگون شد. کرهٔ شمالی پس از پایان جنگ جهانی دوم‌که از اشغال کره و تجزیهٔ آن به جنوب وشمال ـ جنوب‌را آمریکایی‌ها وشمال راکمونیست‌ها اشغال‌کرده بودند ـ پدیدآمد. درکرهٔ شمالی دولتی به نـام «کمیتهٔ اجرایی خلق» درسال ۱۹۴۵ قدرت را به دست گرفت‌که درسال ۱۹۴۶ به «کمیتهٔ خلق» ودرسال ۱۹۴۸ به «جمهوری دمکراتیك» و درسال ۱۹۵۰ به «جمهوری دموکراتیك خلق‌کره» تغییرنام داد. کرهٔ شمالی بی‌تردید نمی‌تواند قدرت همسایهٔبزرگ ونیرومندش چین‌را نادیده بگیرد وقانون اساسی این

→ انتشارات روزبه، ۱۳۶۰، ۲۵۳ ص.

د ـ فاستر، ویلیام: تاریخ ۳ انترناسیونال، ترجمهٔ م. دائم ـ تهران، انتشارات سحر ودرفك، ۱۳۵۸، دوجلد، ۷۶۲ ص.

ذ ـ فرو، مارك: انقلاب روسیه، ترجمهٔ جمشید نبوی ـ تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، ۱۲۲ ص.

ر ـ کار، ای. اچ: پیشگامان سوسیالیسم از دیدگاه تاریخ، ترجمهٔ یحیی شمس ـ تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴، ۱۷۸ ص.

ز ـ مدودف، ومدودف: دیوانه‌کیست، ترجمهٔ ه. دانا ـ تهران، انتشارات فروردین ۱۳۵۸، ۱۴۱ ص.

ژ ـ میچنر، جیمزا: لهستان، ترجمهٔ جمشید نرسی ـ تهران، انتشارات شباویز، دی ۱۳۶۴، دوجلد، ۱۱۵۰ ص.

این کشور، کم وبیش از شوروی تقلید شده است و با این که درسیاست داخلی و به‌ویژه خارجی ازشوروی پیروی می کند، ولی جزء اقمار شوروی نیست. مغولستان خارجی برخلاف مغولستان داخلی که پاره‌ای ازخاك‌چین است، مستقل‌بوده وبرطبق قانون اساسی که شوروی‌ها برای این کشور تنظیم کرده‌اند، اداره می‌شود و کم‌وبیش جزء اقمار شوروی به حساب می‌آید ونفوذ شوروی در آن جا بالا است، بی این که دربست زیرسلطهٔ شوروی باشد. نیکاراگوآ ازکشورهایی است که پس‌ازجنگ‌های چریکی به رهبری ساندنیست‌ها درسال ۱۹۷۹ قدرت را در کشور به دست‌گرفتند و بی‌این که از اقمار شوروی باشند، نظام سوسیالیستی را به‌گونه‌ای پذیرفته است. در همهٔ این مثال‌ها‌گونه‌ای سوسیالیسم یا شبه سوسیالیسم که کم وبیش مستقل از نمونهٔ شوروی‌وچین است، هست، که پاره‌ای ازاین‌نمونه‌ها مانند شیلی، زود ناکام‌گردید[۲۴].

۱۷۰. سوم: نظام‌های سیاسی فاشیستی، فاشیسم واژهٔ ایتالیایی و به معنی داس است که علامت رسمی دولت فاشیست در ایتالیا بود. از دید تاریخی فاشیسم به نظام سیاسی گفته می‌شود که نخستین بار درایتالیا قدرت را به‌دست‌گرفت وازسال ۱۹۲۲تا۱۹۴۳ حکومت کرد. بسیاری‌ازکشورها درفاصلهٔ دوجنگ جهانی وهمچنین پس ازآن، از این نظام سیاسی پیروی کردند، ناسیونال سوسیالیسم آلمان ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ که به‌کوتاهی نازیسم نامیده می‌شود زمانی از نمونهٔ مادر (ایتالیا) نیرومندتر و بسیار نامدارتر ازآن بود. امروز فاشیسم به همهٔ نظام‌های استبدادی و خشن گفته می‌شود وحتاکسانی به نظام‌های کمونیستی، فاشیست یا فاشیست سرخ می‌گویند.

اکنون این واژه بار اهانت‌آمیزنیز به‌همراه دارد وهیچ‌یك ازنظام‌های سیاسی فاشیستی جهان امروز نمی‌خواهند بپذیرندکه فاشیست‌اند، حتا آفریقای جنوبی.

۲۴ــ دربارهٔ نظام‌های شبه سوسیالیسم ن. ك. به:

الف‌ــ در دفاع از انقلاب نیکاراگوآ. ساندنیست‌ها سخن می گویند، ترجمهٔ بهمن ارمغان، مریم‌رحیمی وسیاوش‌نواب، تهران، نشرهمبستگی، اسفند۱۳۶۳، ۲۸۷ص، مصور.

ب‌ــ سدی‌یو، رنه: تاریخ سوسیالیسم‌ها، ن. ك. به: پانویس شمارهٔ ۱۶ ص ۲۲۰.

هانا آرنت که از کارشناسان وصاحب‌نظران نظام‌های سیاسی همه‌گرا (توتالیتر) به ویژه گونهٔ فاشیستی آن است، در این بـاره در ص ۳۷ توتالیتاریسم چنین نوشته است:

«پس از جنگ جهانی نخست، یك موج ضد دموکراتیك و هواخواه دیکتاتوری ازجنبشهای نیمه‌توتالیتر گرفته تا تمام‌توتالیتر، اروپا را درنوردید؛ جنبشهای فاشیستی از ایتالیا تا تقریباً همهٔ کشورهای اروپای مرکزی و خاوری گسترش یافتند (بخش چك کشورچکسلواکی یکی‌از آن استثناهای چشمگیربود)، با این همه، حتی خود موسولینی که ازاصطلاح «دولت توتالیتر» بسیارخوشش می‌آمد، نکوشید تا یك رژیم سراپا توتالیتررا برقرار سازد وبه دیکتاتوری و فرمانروایی تك حزبی بسنده کرده بود. دیکتاتوری غیر توتالیتر پیش از جنگ جهانی دوم در رومانی، دولتهای بالتیك، مجارستان، لهستان، پرتقال واسپانیای فرانکو گسترش یافتند»[۲۵].

فاشیسم وکمونیسم در پاره‌ای از زمینه‌ها مانند حزب واحد و با مرام ومسلك «همه‌گرا» مشترك‌اند وهمچنین‌دربه‌کارگرفتن شیوه‌های خشونت‌آمیزمانندیکدیگراند ولی از نظر محتوی و هدف‌های پنهـانی سخت دشمن همند. گونه‌گونی نظام‌هـای فاشیستی بیش‌ترازکمونیسم است. شاید به این دلیل ساده که فاشیسم همزمان درچند کشور پیدا شده وبه قدرت رسید، بی این‌که یك پایگاه یا یك قبله داشته باشد چنان که شوروی بـرای دیگر کشورهـای کمونیست است. همچنین شاید به این علت که فاشیست‌ها دارای متفکر وصاحب نظریه‌ای به بزرگی وبه اهمیت مارکس نیستند و پایه‌های نظری این‌مکتب به انسجام ویك‌پارچگی مارکسیسم نیست وملغمه‌ای است از نظریه‌های‌گونه‌گون وفاشیسم اهمیت چندانی به «نظریه ومرام مسلك» نیزنمی‌دهد وبیش ازهرچیز فاشیسم خود را با «عمل» مشخص می‌سازد. با این حال خوب است به‌کوتاهی نکته‌های مهم نظری وفکری فاشیسم آورده شود.

۱.۱۷۱: مبانی نظری فاشیسم، فـاشیسم پیش از همه دشمن عقل‌گرایی و

۲۵ــ توتالیتاریسم: شناسنامهٔ کتاب در پانویس شمارهٔ ۱۰، ص ۲۱۳، آمده است.

تفکر منطقی است، از این رو فاشیست‌ها همهٔ اندیشمندان عقل‌گرای سدهٔ هیجده و نوزده اروپا را سخت آماج انتقادهـای خود می‌کنند. برای فاشیست اندیشه و عقل مشخصهٔ آدمیت و انسان بودن نیست بلکه نـژاد، خانواده، سنت و همهٔ نیروهای نا-شناختهٔ طبیعی ریشه و پایهٔ جامعهٔ انسانی و زندگی است. دربرابر نظریهٔ دمکرات‌ها که از انسان مطلق و شهروند عام و بی تعلقات یا امتیازهای ویژه سخن می‌گویند، فاشیست‌ها شهروندان معین راکه دارای‌گذشتهٔ روشن وجایگاه مشخص با رفتارهای مقبول قدرت حاکم دارند والزاماً باید وفادار و سپاسگزار این قـدرت باشند، قرار می‌دهند. دیگران‌که در این قالب جـای نمی‌گیرند بی‌درنگ اگر به نام شهروندان خاین نشاندار نشونـد، بی‌گمان شهروندان مشکوك ومنفوراند وهرآن ممکن است با آزار قدرت حاکم روبرو شوند[۲۶].

همچنین دراین بینش سرزمین پدران ومیراث‌گذشته ومردگان وبه ویژه دین‌و ملیت‌از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

فاشیسم به نابرابری طبیعی آدمیان باور دارد وازاین جا به این هوده می‌رسد که‌کسانی به طور طبیعی حـق فرمان راندن دارند وفرمانده زاده شده‌اند،پس‌کسان دیگرباید ازآنان فرمان‌بری‌کنند. فاشیسم ازنظریهٔ‌کسان برگزیده یا نخبگان‌که نیچه، موسکاوپارتو وبه‌گونه‌ای ماکس‌وبرآنرا ساخته وپرداخته‌اند، پیروی‌می‌کند. برطبق این نظریه تنها نخبگان وظیفه وحق دارندکه قدرت را به دست گیرند ونه همهٔ مردم

۲۶ــ برتراند راسل درص۲۹۱ زندگی‌نامه‌اش ازفاشیسم وموسولینی رهبرفاشیسم ایتالیا چنین نـوشته است: «من قصد داشتم در سال ۱۹۲۲ برای شرکت درکنگـره‌ای به-ایتالیا بروم، ولی موسولینی‌که درآن زمان هنوز قدرت را بدست نگرفته بود، یادداشتی به سازمان دهندگان‌کنگره ارسال داشت و اعلام‌کرد، اگرچه میل نداردکسی به من اذیت وآزاری واردکند، ولی‌هرکس‌که بامن صحبت‌کندکشته خواهدشد. من چون قصد نداشتم با مسافرت خود به‌ایتالیا موجب خونریزی شوم، ازمسافرت به‌کشوری‌که موسولینی‌آنرا به افتضاح‌کشید صرف‌نظرکردم». این زندگی‌نامه به‌نام ومشخصات: «شرح‌حال برتراند راسل به قلم خودش» ترجمهٔ مسعود انصاری، انتشارات سعیدی، چ دوم ۱۳۶۳، است.

وانبوه مردم‌را باید نخبگان یا سرآمدان در جهت خوشبختی آنان رهبری وحکومت کنند،زیرا انبوه مردم ناآگاه نمی‌تواند راه خوشبختی‌شان را تشخیص‌دهد. همچنین به‌همان‌گونه‌که کسان برابر نیستند، نژادها وملت‌ها هم نا برابراند. میان نژادها، نژاد سفید وشاخهٔ آریایی برتر از دیگر نژادها است که سازندهٔ ملت آلمان است‌وبردیگر نژادها وملت‌ها برتری دارد. این نظریه بیش‌تر از سوی حزب ناسیونال سوسیالیسم آلمان درزمان هیتلر بهره‌برداری وتبلیغ می‌شدوسراسرکشورآماج تبلیغات وموضوع برنامه‌هایش است‌وجایی برای‌ابتکارها وزندگی فردی باقی نمی‌گذارد. به زبان‌دیگر گروه پایه‌واساس‌جامعه‌است نه‌فردکه‌موجدگروه‌است وفرد وظیفه‌داردکه‌خودرا برای گروه قربانی کند. جامعه وکشور ودولت به‌نام‌مردم‌کشور حق‌داردکه درهمهٔ‌زمینه‌ها، مانند زندگی خانوادگی، معنوی،مذهبی شهروندان دخالت‌کند. ازاین‌روفاشیسم‌همهٔ حقوق فردی وسیاسی‌را نابود کرده و ازمیان می‌برد. در پس این نظریه‌های کلی، فاشیسم دارای ویژگی‌های دیگری است مانند باور به بکار بردن خشونت وتوسل به‌جنگ به‌عنوان یك اقدام سیاسی عادی‌لازم، همچنین این که رابطه‌های شغلی باید براساس سلسه مراتب صنف‌ها وحرفه‌ها باشد، از اصول اعتقادی دیگرفاشیسم‌است.

با این که‌میان نظام‌سیاسی وجهان نگری فاشیسم ایتالیا و ناسیونال سوسیالیسم آلمان وهمهٔ نظام‌های خودکامه وضد دموکراسی وشبه فاشیستی شباهت‌های بسیاری هست وضدیت باسوسیالیسم، لیبرالیسم، و آزاد اندیشی در همهٔ آن‌ها مشترك است، تفاوت هایی نیرمیان‌آن‌ها هست‌که هریك از این‌نظام های سیاسی وجهان نگری‌هارا با توجه به فضای فرهنگی‌شان از هم متمایز می‌سازد. چنان که از فاشیسم ایتالیایی در «موسولینی» می‌خوانیم:

«فاشیسم ایتالیا... حتی برای اعضایش هم مبهم بود. عده‌ای فکرمی‌کردند وبدین اندیشه ادامه دادندکه فاشیسم از نظر سیاسی چپ است، وبعضی دیگر آن‌را راست می‌پنداشتند وسایرین آن‌را در یك زمان هم چپ وهم راست می‌انگاشتند. شاید این ابهام ناشی از ائتلاف وسیع جهت حکومت‌بود،ائتلافی که شامل انقلابیون، محافظه کاران، سلطنت طلبان، جمهوریخواهان، روحانیون

وضد روحانیون، سوسیالیست‌ها وارتجاعیون وهرج و مرج‌طلب‌ها و ملی‌گریان به‌حساب می‌آمد»[۲۷].

۱۷۲. ۲: نهادهای سیاسی فاشیسم، باهمهٔ تفاوت هایی که می‌توان درمیان نظام فاشیستی کشورهای گونه‌گون یافت، مرزهای مشترك این نظام‌ها نیزکم نیست: قدرت نامحدود رییس یا رهبر، حزب واحد با توسل به همه پرسی یا رفراندم‌های پی‌درپی از ویژگی‌های مشترك همهٔ نظام‌های سیاسی فاشیستی است.

رهبر یا رییس کشور همهٔ قدرت‌را در دست خود متمرکز ساخته و این تمرکز قدرت بیش‌تر درعمل است تامبتنی بر قوانین و مقررات حقوقی. درپیرامون رهبر همیشه‌مشاوران، هیأت‌مشاوران،هیأت‌وزیران، مجلس‌های مقننه ونهادهایی مانند آن‌ها هست، ولی تصمیم‌گیری نهایی با رهبر است. رسانه‌های گروهی نیز وظیفهٔ دارند تا هرچه بیش‌تر سیمای رهبررا افسانه‌ای گردانند و حالت تقدس به‌آن دهند تا انبوه مردم بی چون وچرا فرمان های چنین رهبری‌را بپذیرند. نظام تك حزبی یا حزب واحد از نهادهای پایه‌ای نظام های فاشیستی است. از حزب واحد پیش‌تر سخن رفت. نظام های فاشیسی در این مورد با نظام‌های مارکسیستی شباهت‌هایی دارند، بااین‌تفاوت‌پایه‌ای که‌می‌گویند حزب‌واحد درنظام‌های‌مارکسیستی، حزب‌طبقهٔ کارگر و دیگر زحمتکشان است و تنها نخبگان یا سر آمدان این طبقه‌ها می‌توانند در آن عضو شوند. در حالی‌که فاشیسم منکر طبقه است و تنها به‌واقعیت ملت باور دارد، از این رو این حزب واحد باید دربرگیرندهٔ همهٔ شهروندان باشد. به‌همین‌دلیل در بسیاری ازکشورها بانظام‌فاشیستی عضویت همهٔ شهروندان درحزب واحداجباری است، به‌ویژه در نظام های فاشیستی کشورهای در حال توسعه. حزب گونهٔ فاشیست

---

۲۷ ــ ملك اسمیت. دنیس : موسولینی، ترجمهٔ محمود ریاضی ــ انتشارات تیراژه، زمستان ۱۳۶۳، ص۲۴۷.

موسولینی بنیان‌گذار حزب فاشیست ایتالیا در سال ۱۹۱۹ بود که سپس رهبر آن حزب ورهبر ایتالیاشد وتاسقوط ایتالیا درسال۱۹۴۴قدرت‌را درآن‌کشوردردست‌داشت.

در ایتالیا، در اسپانیا و درآلمان پیش‌از به‌قدرت رسیدن دربین دوجنگ جهانی به آسانی عضومی‌پذیرفتند، ولی پس از به قدرت رسیدن در پذیرش اعضای تازه،بسیار سخت‌گیرشدند و کسانی‌را به‌حزب‌راه می‌دادند که درگذشته واز سنین پایین، ۸تا۱۰ سالگی ـ وارد سازمان های جوانان حزب شده باشند. در سال‌هایی هم هیچ‌کس‌را به حزب راه نمی‌دادند وهیچ عضو تازه‌ای نمی پذیرفتند.

کوتاه سخن آن که فاشیسم و سیماهای گونه‌گون این نظام پیش از جنگ جهانی ازنظر اجتماعی‌متکی به‌طبقه‌های‌متوسط بوده که‌ازانقلاب وگسترش کمونیسم بیم داشتند وهمچنین از سرمایه‌داری بزرگ نیزکه سرمایه‌داران کوچك و میانه‌را محکوم به ورشکستگی می کرد، نگران بودند. زیرا کمونیسم و سرمایه‌داری بزرگ صنعتی که متکی به‌دانش‌ها وفنون پیش‌رفته‌اند هر دو به‌گونه دشمن پیشه وران و سرمایه‌داران کوچك‌اند. ازاین‌رو تکیه‌گاه وپایگاه اصلی اجتماعی فاشیسم طبقه‌های میانه است که هم از نظر ذهنی و علمی و هم ازنظر عملی و برخورد با فنون و صنایع نو، اگر واپس‌گر او ارتجاعی نباشند، بی گمان و بی تردید محافظه کاراند و از دگرگونی‌ها سخت هراسناك، از این روبه‌یاری همهٔ خشونت‌ها وبینش‌ها و نظریه‌های کهنه و سده‌های و سطایی می‌کوشند تا از موقعیت و وضع موجودشان پاسداری کنند[۲۸]

۱۷۳. چهارم: نظام‌های سیاسی کشورهای‌جهان سوم، واژه جهان سوم نه چندان دقیق است ونه روشن. جهان سوم به‌همهٔ کشورهای غیرصنعتی وعقب‌مانده

۲۸ ــ دربارهٔ فاشیسم ن.ك. به :

الف ــ پولانزاس، نیکوس: فاشیسم ودیکتاتوری، جلد اول، ترجمهٔ دکتر احسان تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۰، ۱۴۴ص.

ب ــ وایدا ، میهالی : فاشیسم : بمثابهٔ جنبش تـوده‌ای ، ترجمهٔ ا. شمس ــ تهران، نشر ایران، ۱۳۵۸، ۱۵۴ص.

پ ــ هاردکونل، راین : فاشیسم مفرجامعهٔ سرمایه داری از بحران، ترجمهٔ منوچهر فکری ارشاد ــ تهران، انتشارات توس ، ۱۳۵۸، ۲۲۸ص.

گفته می‌شود که از دید سیاسی میان کشورهـای سرمایه داری بـا نظام های سیاسی دموکراسی غربی و کشورهـای سوسیالیست قرار گرفته‌اند. ولـی این مفهوم چندان رسا نیست. اگر همهٔ این کشورها بانسبت‌هایی ازجهت اقتصادی واپس مانده‌اند ـ که این مفهوم نیزنیاز به روشن‌ساختن و تدقیق‌دارد ـ ازنظرسیاسی همگی‌بی‌طرف‌یاغیر متعهد نیستند. چنان‌که آلبانی، افغانستان، چین،کامبوج، نیکاراگوا وویت نام‌همگی ازکشورهایی‌اند که دارای جهت سیاسی ویژه‌اند که به‌آن‌ها کشوهای سوسیالیست یادموکراسی توده‌ای می‌گویند ودربرابر کشورهای دموکراسی غربی قرارگرفته‌اند. همچنین بسیاری ازکشورهای واپس ماندهٔ‌آفریقایی، آمریکای‌لاتین وآسیایی ازنظر سیاسی وابسته به آمریکای شمالی یا کشورهای اروپای غربی‌اند. آن‌گاه که سخن از وابستگی است، بیش‌تر وابستگی سیاسی ونظامی به‌ذهن‌می‌رسد، ولی چه بساکه وابستگی‌های دیگرهست که‌مانند وابستگی‌های اقتصادی، فرهنگی وغذایی که‌به‌همان اندازه مهم وخطرناك است. به ویژه با بالارفتن جمعیت در کشورهـای جهان سوم، تأمین مواد غذایی ونبرد باگرسنگی برای مردم بسیاری از این کشورها مسئلهٔ‌مرگ وزندگی است وبازارهای مواد اولیهٔ غذایـی و گندم راقدرت‌های بزرگ، به ویژه شرکت‌های چند ملیتی آمریکایـی دردست دارند و همیشه می‌توانند بـا فروختن‌یا نفروختن غلات یا افزایش بهاء آن، دولت‌های کشورهای جهـان سوم‌را زیر فشار بگذارند ومردم این کشورهاراگرسنه نگاهدارند[۲۹].

بی‌گمـان یك دست کردن نظام هـای سیاسی همهٔ کشورها و در یك‌چهار ـ

۲۹ ـ دربارهٔ قدرت شرکت‌های چند ملیتی که خرید وفروش و صادرات غلات‌را در دست دارند ن.ك. به:

الف ـ مورگان، دن: غول‌های غلات، ترجمهٔ امیر حسین جهانبگلو ـ تهران، نشرنو ۱۴،۱۳۶۳ + ۴۴۶ص.

ب ـ لنوار، رنه: جهان سوم وشرایط رهایی‌ازوابستگی غذایی، ترجمهٔ‌عبدالحسین نیك گهر ـ تهران، انتشارات، بهنشر، بهمن ۱۳۶۳، ۲۲۷ص، مصور.

چوب نهادن آنها، کاری است بس دشوار. چنان که نظام سیاسی هندوستان که در واقع به‌گونه‌ای از نظام پارلمانی انگلیس گرفته شده است و کم و بیش هم در این کشور به‌آزادی‌های عمومی وفردی احترام گذاشته می‌شود، با نظام سیاسی شیلی که درآن‌جا از تاریخ پیروزی کودتای نظامی پینوشه وسقوط دولت آلندهٔ سوسیالیست درسپتامبر۱۹۷۳تانوامبر۱۹۸۸هزاران کشته،زندانی یاناپدید شده‌اند،تفاوت‌مهم وعمده دارد.ولی بی‌این‌که از یك یك این کشورهانام برده شود، بیش‌تراین کشورها ازنظام ریاستی وشمار کم‌تری از نظام پارلمانی تقلید کرده‌اند وپاره‌ای نیزمیان‌آن دوپیوند- هایی زده ونظام‌های سیاسی ساخته‌اندکه «شبه ریاستی» یا «شبه پارلمانی» است.اگر هندوستان وتا حدودی تونس وشاید یکی دوکشورآمریکای لاتین‌را به‌کناربگذاریم که درآن جا قوانین کم وبیش‌اجراء می‌شود وگونه‌ای ازدموکراسی غربی‌هست، در همه‌جای دیگراستبداد خشن وبی حد و مرزی حکومت می‌کند. یعنی بررغم قالب- هایی‌که قانون اساسی این‌کشورها برای زندگی سیاسی واجتماعی ترسیم کرده که اغلب مترقی است ورعایت همهٔ آزادی‌ها نیز در قوانین اعلام شده است، قدرت سیاسی یا قدرت دولتی در حزب واحد یا در دست نظامیان متمرکز بوده وهرگونه فعالیت سیاسی برای حزب‌ها و گروه‌های سیاسی غیر رسمی منع شده است. صداو سیما ودیگر رسانه‌های همگانی درانحصار قدرت حاکم است‌وبرای انتقادهای‌ناچیز وکم اهمیت از سیاست دولت و سازمان‌های اداری،کیفرهای سنگین، مانند زندان وگاهی اعدام پیش بینی شده است. در همهٔ این خشونت‌ها وفشارها وکودتاها نیز همیشه، دخالت‌قدرت‌های‌بزرگ‌جهانی نمایان است.گیتولیووارگاس رییس‌جمهوری برزیل‌که در ۱۴ اوت ۱۹۵۴ خودکشی‌کرد در نامه‌ای‌که پیش ازخودکشی‌به‌جای گذاشت، نوشته است.

«نیروهای نامرعی گروه‌های بین‌المللی باگروه‌های داخلی‌همراه‌شدند تا علیه نظام ضامن حقوق کارگران بشورند»[۳۰].

۳۰- گراسی،جان: وحشت در امریکای لاتین،ترجمهٔ محمدعلی‌آقائی‌پوروممحمدعلی صفریان ـ تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ص۵۵۱.

چرا چنین است؟ چرا دراین پهنهٔ گسترده همه‌جا استبداد حکومت می کند؟ بی گمان پاسخ ساخته وپرداخته و آماده برای تبیین وضع همهٔ این کشورها با هم وجود ندارد وبرای هر مورد باید پاسخ ویژه‌ای جست و جو کرد. ولی کم وبیش در همهٔ کشورهای جهان سوم فقر، عقب ماندگی اجتماعی واقتصادی، بی سوادی اکثریت مردم وگرسنگی با نظام‌های استبدادیو دیکتاتوری، به‌نسبت‌هایی هست. تردید نیست که فقر و گرسنگی وبی‌کاری مردم‌را فرمانبر وترسو و آمادهٔ پذیرش هرگونه قدرت وحاکمیتی می کند وکافی است که قدرت حاکم به آنان وعدهٔنان و کار ومسکن بدهد. چگونه ممکن‌است درکشوری انتخابات آزاد وجود داشته باشد درحالی که اکثریت مردم آن جا خواندن ونوشتن ندانند و می‌دانیم کم‌ترین شرط انتخابات آزاد، توانایی نوشتن رأی با دست رأی دهنده‌است. همچنین‌عامل‌دخالت ابر قدرت‌ها ودولت‌ها قدرتمند دیگررا در هدایت سیاست درونی این کشورها نباید نادیده گرفت. قدرت‌های خارجی همیشه می کوشند درکشورهای دیگر دولت های دست نشانده‌شان برسرکار باشند تا به آسانی بتوانند از آن‌جا بهره برداری های اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی کنند. اگر ازدید تاریخی هم کنجکاو شویم و پژوهش کنیم، به‌این نتیجه می‌رسیم که کم‌وبیش همهٔ کشورهایی که امروز عقب مانده یا جهان سوم نامیده می‌شوند، کشورهایی‌اند که درگذشته، یعنی ازآغاز سدهٔ هفدهم و به‌ویژه از سدهٔ نوزدهم زیر سلطهٔ استعمارگران اروپایی در آمده و مستعمرهٔ آنان شدند. این مستعمره‌ها به‌سرزمین‌های تولید کنندهٔ مواد خام برای کشورهای صنعتی استعمار کننده از یك سو و بازار خرید فرآورده‌های کارخانه‌های آن‌ها، ازسوی دیگر گردیدند.

درصفحهٔ ۲۱۸ کتاب «دردفاع از انقلاب نیگارگوا، ساندینیست‌ها سخن می گویند»، می‌خوانیم:

«زمانی که امپریالیسم بمثابهٔ بالاترین مرحلهٔ سرمایه داری ظهورکرد، مبارزه‌ای برسر تسخیر بازارهای جهانی ازسوی دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری

آغازشد، ودراین دورهٔ تقسیم جهان، نیکاراگوآ بهمراه دیگر کشورهای آمریکای لاتین به سرنوشت هولناك افتادن در چنگ امپریالیسم آمریکا دچار شد»[۳۱].

وروزنامه‌های صبح وعصرتهران ۲۷فروردین ۱۳۶۴ نوشتندکه رونالد ریگان رییس جمهورآمریکا ازکنگره تصویب ۱۴ میلیون دلار درخــواست کرده است‌که به ضد انقلابیـان نیکاراگوآ برای ستیز با دولت انقلابی، داده شود. دخالت قدرت‌های استعمارگر و رقابت آنان می‌تواند سیماهای‌گونه‌گون به خودگیرد. مانند وارد کردن فشارهای مادی ومعنوی به‌کشور مورد رقـابت برای بیرون‌کردن‌کارشناسان خارجی ازکشورکه مورد تأیید این یا آن قدرت نیست، چنان‌که در سال‌های ۱۸۹۸ تا ۱۹۱۵ میلادی دولت‌های انگلیس و روس برای اخراج‌کارشناسان بلژیکی که در ایران کارمی‌کردند، به‌دولت ایران فشارهای بسیاروارد می کردند[۳۲]. همچنین تحمیل قراردادهای استعماری‌گونهٔ دیگر از فشارهای قدرت‌های استعماری است[۳۳].

تصادفی نیست اگرنقشه‌ای ازکشورهــای مستعمرهٔ گذشته ترسیم‌کنیم با نقشهٔ کشورهایی‌که آن‌ها را امروزجهان سوم یا عقب مانده می‌نامند،کم وبیش یکی‌بوده وقابل انطباق است. هم اکنون ودر این‌کم‌تر از یك چهارم قرن به پایان سدهٔ بیستم کشورهای جهان سوم به‌گونه‌ای مستقیم، یا با واسطه زیرفشار و سلطهٔ ابرقدرت‌ها و قدرت‌هــای استعمارگر اروپایی‌اند. از نمونهٔ تازهٔ این سلطه وفشار، کاهش بهاء نفت در بهمن ۱۳۶۴ ازسوی‌کشورهای غربی است. انگلیس نخستین بـار درآغاز بهمن ۱۳۶۴ بهای نفت شمال اروپا را ـ‌که خودآنرا بهره‌برداری می‌کند وذخیره‌های‌آن

۳۱ـ ترجمهٔ بهمن ارمغان، مریم رحیمی و سیاوش نواب ـ تهران، نشر همبستگی، اسفند ۱۳۶۳.

۳۲ـ دستره، آنت: مستخدمین‌بلژیکی درخدمت دولت‌ایران، ترجمهٔ منصوراتحادیه (نظام مافی) ـ تهران، نشرتاریخ ایران، ۳۲۸ ص.

۳۳ـ ن. ك. به: قرارها وقراردادهای دوران قاجاریه ـ به‌اهتمام وحیدنیا ـ تهران، مؤسسهٔ مطبوعاتی عطایی، پاییز۱۳۶۲، ۲۸۵ ص.

بسیار کم برآورد شده است ـ از بشکه‌ای ۴۴ دلار به ۱۸ دلار کاهش داد، که اکنون (آذر ۱۳۶۷) به ۱۴ دلار رسیده است. این تصمیم که بی‌تردید باهماهنگی با آمریکا گرفته شده است، بیش‌تر یك تصمیم سیاسی است تا اقتصادی وهدف این سیاست نه تنها به‌زانودرآوردن کشورهای تولیدکنندهٔ نفت و زیرسلطه نگاهداشتن کشورهای عقب مانده و جهان سوم است، بلکه درعین حال به‌منظورزیرفشارقراردادن شوروی نیزاست. زیرا شوروی بیش‌ترین درآمد ارزی‌اش را با فروش نفت به دست می‌آورد و چنین کاهش بها می‌تواند به پایان رساندن برنامه‌های بزرگ صنعتی، فنی وعلمی کشور را با دشواری‌های بسیار روبرو سازد. مفهوم وابستگی ونداشتن استقلال جز این نیست که تصمیم‌های گرفته شده در بیرون از مرزهای سیاسی کشور، در زندگی اقتصادی وسیاسی درون کشور، بی‌درنگ تأثیر بگذارد و مردم کشورهای جهان سوم به این باور برسندکه در روند روی دادهای سیاسی کشورشان ناتوان‌اند. درهرحال این حقیقت را بپذیریم که استقلال داشتن و مستقل بودن نیز یك مفهوم و واقعیت نسبی است. ولی‌ناتوانی های اقتصادی و علمی ونادانی درسیاست، بی گمان وابستگی درپی دارد.

گفته شدکه نظام سیاسی اغلب کشورهای جهان سوم برپایهٔ تك حزبی است ولی ضابطه‌ها وهنجارهای حاکم بر«حزب واحد» که در بیش‌تر کشورهای جهان‌سوم دیده می‌شود، ازنظام‌های تك‌حزبی کشورهای فاشیست گرفته شده است تا نمونهٔ تك‌حزبی‌های کشورهای سوسیالیست‌ودموکراسی توده‌ای، تفاوت میان این‌دوگونه‌نظام «تك‌حزبی»پیش‌ترآمده‌وبه‌گستردگی بیش‌تردردفترهشتم همین کتاب بررسی‌شده‌است.

یادآوری و بازگویی کنیم که آن چه در این بخش (شماره‌های ۱۵۴ تا ۱۷۲) دربارهٔ نامگذاری ساخت نظام‌های‌سیاسی، تقسیم‌بندی آن‌ها به‌استبدادی ودموکراتیك آمده است، بیش‌تر از روی اسناد ومدارك رسمی یا نوشته‌های پژوهشگران است و به‌هیچ‌روی دربردارندهٔ بارارزشی یاگونه‌ای از پیش‌داوری نیست ونمی‌تواند باشد. زیرا خوب یا بد بودن یك نظام سیاسی تنها با شکل ساخت نظام سیاسی و حتا با ماهیت وکارکرد آن بستگی ندارد، بلکه ساخت سیاسی در یك جامعهٔ ویژه درزمان

معین فقط پاره و بهره‌ای از کل مسئله‌های سیاسی اجتماعی و فرهنگی جامعهٔ ملی است. بی‌گمان خوب یا بد بودن یك نظام سیاسی، همیشه اندیشهٔ ارزش را به همراه دارد و امری است نسبی و هیچ‌گاه از بار ارزشی جدا نبوده و به‌گونه‌ای درهمه جا و همهٔ زمان‌ها با آن آمیخته بوده است. ازاین‌رو نظام سیاسی هر کشور تنها بانگاه به‌گذشتهٔ تاریخی و ارزش‌های اجتماعی و سیاسی پذیرفته‌شده و تمدن‌آن جامعه فهمیدنی است. اگر نظام‌سیاسی کارآیی داشته و بتواند به‌نیازهای مردم جامعه پاسخ‌های خشنودکننده دهد، شهروندان از آن پاسداری خواهندکرد و اگر نتواند، بهتراست که نظام سیاسی دیگری جای‌گزین آن شود. زندگی گروهی آدمیان در درازای تاریخ از دید انبوه مردم یا پژوهشگران پس از آزمایش‌های درست یا نادرست، سنجیده یا ناسنجیده سامان یافته ودر آینده نیزهمچنان خواهد بود. جستجوی جامعه ونظام سیاسی وتمدن آرمانی وناکجاآبادهمیشه وسوسه انگیزبوده وبسیار کسان دراین راه‌جان‌باخته‌اند.

درپایان بررسی نظام‌های سیاسی باز هم یادآوری و تکرار کنیم که نمونه‌هایی که ازنظام‌های سیاسی جهان آورده شد، با مقایسه با آن چه‌که هست بسیاربسیاراندك است و در این بررسی فقط از خطوط مشترك وشباهت‌های کلی نظام‌های سیاسی یاد شد. و رابرت دال سیاست شناس و استاد نامدار علم سیاست دانشگاه‌های آمریکا به درستی درصفحهٔ ۶۲ «تجزیه وتحلیل جدید سیاست» در این زمینه نوشته است:

> «ببینیم دردنیا دقیقاً چه تعداد سیستم سیاسی وجود دارد؟ بدیهی‌است تعداد قطعی آن‌ها را هیچکس نمی‌داند، زیرا با تعریف گسترده‌ای‌که از سیستم بعمل آمد به نظر می‌رسد تعداد آن‌ها بالغ برمیلیون‌ها عدد باشد»[۳۴].

چون‌یافتن نام بسیاری‌ازکشورهای جهان وشناختن نظام‌های سیاسی‌شان برای بسیاری از خوانندگان آسان نیست، کوشش شدکه فهرست کاملی از نام‌کشورها نیز در این جا آورده شود:

۳۴ـ دال، رابرت: تجزیه وتحلیل جدید سیاست، ترجمهٔ حسین ظفریان ـ تهران، ناشرحسین ظفریان، تیر۱۳۶۴.

آرژانتین، آفریقای‌جنوبی، آفریقای مرکزی، آلبانی، آلمان شرقی، آلمان‌غربی، آمریکای‌شمالی، آنگولا، اتریش، اتیوپی، اردن، استرالیا، اسپانیا، اسراییل، افغانستان، اکوادر، الجزایر، السالوادر، امارات‌متحده‌عربی، انتیگوا، اندونزی، انگلستان، اورگوئه، اوگاندا، ایتالیا، ایران، ایرلند، ایسلند، باربادوس، باهاما، بحرین، برزیل، برمه، برونئی، بلژیك، بلغارستان، بلیز، بنگلادش، بنین، بوتان، بورینو، بوتسوانا، بوروندی، بورکینافاسو، بولیوی، پاراگوئه، پاکستان، پاپوا گه نو، پرتقال، پرو، تانزانیا، تایلند، ترکیه، ترینیداد و توماگو، توگو، تونس، جامائیکا، جیبوتی، چاد، چك‌اسلواکی، چین، دانمارك، دماغه‌سبز، دومینکا دومنیکن، روندا، رومانی، زامبیا، زئیر (کنگو)، زلاندنو، زیمبابوه، ژاپون، سائوتومه و پرنسیب، ساحل‌عاج، سری‌لانکا(سیلان)، سلیمان، سنت‌کریستفرنویس، سنت ویسنت، سنگاپور، سنگال، سن‌لوجیا، سوازیلند، سودان، سومائو (ساموا) سوئد، سورینام، سومالی، سوییس، سیرالئون، سیشل، شوروی، شیلی، عراق، عربستان‌سعودی، عمان، غنا(گانا)، فرانسه، فنلاند، فیلیپین، قبرس، قطر، کاستاریکا کانادا، کامبوج، کامرون، کره شمالی، کره جنوبی، کلمبیا، کنیا، کنگو، کوبا، کومور، کویت، گابون، گامبیا، گرانادا، گانا، گواتمالا، گویان، گینه، گینه استوایی، گینهٔ‌بیسائو، گینهٔ نو (پاپوا)، لائوس، لبنان، لسوتو، لوکزامبورك، لهستان، لیبریا، لیبی، ماداگاسکار، مالاوی، مالت، مالدیو، مالزی، مالی، مجارستان، مراکش، مصر، مغولستان، مکزیك، مورس، موریتانی، موزامبیك، موناکو، نپال، نیکاراگوئه، نروژ، نیجر، نیجریه، واتواتو، واتیکان، ولتای علیا، ونزوئلا، هائیتی، هلند، هندوراس، یمن جنوبی، یمن شمالی، یوگسلاوی، یونان[۳۵].

۳۵ـ دربارهٔ کشورهای جهان سوم ن. ك. به:

الف‌ـ اسنو، ادگار: چین سرخ، ترجمهٔ سیف غفاری ـ تهران، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۱، ۲۷۲ ص.

ب‌ـ بروك، پل: جهان‌سوم در بن بست، ترجمهٔ امیرحسین‌جهانبگلو‌ـ‌تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۳، ۳۳۰ ص.

پ‌ـ پیتون، آلن: بنال وطن، ترجمهٔ سیمین دانشور‌ـ تهران، انتشارات خوارزمی ۱۳۵۱، ۲۹۱ ص.

ت‌ـ ژراسی، ژان وانیتی پردو: مسائل آمریکای لاتین، ترجمهٔ منوچهرفکری ارشاد ـ دو دفتر، تهران، انتشارات توس ۱۳۴۹، ۲۲۹ و ۲۰۸ ص.

ث‌ـ دژاردن، تیری : صد میلیون عرب، ترجمهٔ حسین مهری ـ تهران، انتشارات ←

بخش دوم

مشروعیت نظام‌های سیاسی ودگرگونی آن

۱۷۴. تعریف: رهبران ومسئولان سیاسی در همهٔ کشورها دوست دارندکه

→ توس ۱۳۵۷، ۳۶۸ ص.

ج_ رهنما، مجید: مسائل کشورهای آسیایی وآفریقایی ـ تهران، انتشارات مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات اجتماعی، ۱۳۵۰، ۵۶۴ ص.

چ_ خدوری، مجید: ناسیونالیسم و سوسیالیسم وکمونیسم در جهان عرب، ترجمهٔ حمید احمدی ـ تهران، انتشارات الهام، ۱۳۶۰، ۱۲۵ ص.

ح_ فانون، فرانتس: انقلاب آفریقا، ترجمهٔ محمد امین کاردان_ تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۳۹، ۳۶۶ ص.

خ_ فریر، پائولو: نامه‌هایی به‌گینهٔ بیسائو، ترجمهٔ لیلی‌مصطفوی_تهران، انتشارات توس ۱۳۶۳، ۲۴۰ ص.

د_ منتظم، حسین: تاریـخ سیاسی نظام مالت، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۳۲، ۴۱۲ ص.

ذ_ فودرارو، سالواتوره: آفریقای آزاد، ترجمهٔ محسن خـادم ـ تهران، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷، ۱۶۲ ص.

ر_ گیورماز، ژاك: چین ۱۹۷۱ــ۱۹۲۱، ترجمهٔ جمشید نبوی ـ تهران. انتشارات مرکز مطالعات عالی بین‌المللی ۱۳۵۲، ۱۳۸ ص.

ز_ مسائل خاورمیانه، تـألیف زیرنظر آلبرت حورانی، ترجمهٔ عبدالله گله‌داری ـ تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۱، ۲۳۹ ص.

ژ_ مستقیمی، بهرام ومسعود طارم‌سری: بررسی فعالیتهای سازمان ملل‌متحد درمورد نامیبیا_تهران انتشارات مرکزمطالعات عالی بین‌المللی دانشگاه تهران، ۱۳۶۲، ۱۹۶ص.

س_ نی‌پول، و. س: هند تمدن مجروح، ترجمهٔ احمد میرعلایی_ تهران، انتشارات فاریاب، آذر۱۳۶۳، ۲۳۲ ص.

ش_هالیدی، فرد: عربستان بی‌سلاطین، ترجمهٔ بهرام افراسیابی_تهران، انتشارات روزبهان، ۱۳۶۰، ۳۴۴ ص.

ص_ هریسون، پل: درون جهان سوم، تـرجمهٔ شاداب وجدی ـ انتشارات فاطمی، تهران، ۱۳۶۳، ۵۳۸ ص.

نظام سیاسی‌شان جاویدان باشد تا خود بتوانند هرچه بیش‌تر برسرقدرت بمانند[۳۶]. نظام سیاسی‌ای می‌تواند پایدار باشد که از پشتیبانی انبوه مردم و حکومت شوندگان بهره‌مند است و با مخالفت‌ها واعتراض‌ها ودشواری‌های سخت روبرو نیست. نظام سیاسی‌ای که ازپشتیبانی بیش‌ترمردم برخوردار است، نیاز کم‌تری به بکاربردن فشار دارد. این پذیرش یافرمان‌بری آگاهانه وداوطلبانهٔ مردم ازنظام سیاسی وقدرت حاکم را دراصطلاح سیاسی «مشروعیت»، یا «حقانیت»، یا «برحق‌بودن» می‌گویند. برحق بودن یا مشروعیت آن قدرت پنهانی است که در جامعه و کشور هست ومردم را بی-فشار وادار به فرمان بری می‌کند. اصطلاح برحق یا مشروع، اندیشهٔ حق یا حقوق مبتنی‌برعدالت وانصاف‌را درذهن برمی‌انگیزد. مفهوم وواقعیت مشروعیت‌یاحقانیت با مفهوم قوانین یا حقوق موضوعه یکی نیست و می‌تواند با آن درتضاد باشد. زیرا قوانین همیشه با خود فکر الزام و زور و اجبار را به همراه دارد، درحالی‌که برحق بودن مستلزم اندیشهٔ پذیرش‌آزادانهٔ تصمیم‌های نظام سیاسی وفرمان‌بری با خشنودی خاطر ازاین تصمیم‌ها است. به زبان دیگربسیاری ازقوانین یا موقعیت‌هایی که منطبق با قانون است از دید تودهٔ مردم ممکن است به‌کلی نامشروع، ناحق و برخلاف حقانیت باشد، یا وارونهٔ آن، وضع و موقعیتی می‌تواند خلاف قانون بوده ولی از نظر انبوه مردم مشروع وبرحق باشد.

مثال‌های تاریخی دراین زمینه‌کم نیست. نامدارترین‌آن مسئلهٔ حکمیت خدعه-آمیز عمروعاص نمایندهٔ معاویه است‌که ابوموسی اشعری نمایندهٔ حضرت امیرعلی (ع) را فریب داد ونتیجهٔ حکمیت به سودمعاویه شد وبه خلافت رسید. ازنظرشیعیان هنوز این واقعه‌که باظاهرقانونی صورت‌گرفته، ازغیرمشروع‌ترین رویدادهای جهان اسلام است.

۳۶ـ ریچارد نیکسون رییس‌جمهور پیشین ایالات متحدهٔ آمریکای شمالی درصفحهٔ ۴۴۱ «رهبران» نوشته است: «... روزی که رهبر لایق‌تر سرانجام بتواند زمام امور را بدست‌گیرد از اعمال قدرت لذت خواهد برد ودیگرحاضرنیست خیلی زود آن را رها سازد». شناسنامهٔ کامل‌کتاب در پانویس شمارهٔ ۷۸ صفحهٔ ۶۷ این‌کتاب آمده است.

اگر بخواهیم از مشروعیت یا حقانیت تعریفی به دست دهیم، می توان ازآن چنین تعریف کرد: «مشروعیت یـا حقانیت یکی ویگانه بودن چگونگی بـه قدرت رسیدن رهبران وزمامداران جامعه[۳۷] بانظریه وباورهای همگان یااکثریت مردم جامعه دریك زمان ومکان معین است ونتیجهٔ این باور پذیرش حق فرمان‌دادن برای رهبران و وظیفهٔ فرمـان بردن برای اعضاءِ جامعه یـا شهروندان است». اگر این تعریف را بشکافیم، پایه واساس‌پدیدآورندهٔمشروعیت یاحقانیت بیش‌ترانگیزه‌های ذهنی است تا عینی و واقعی وهمهٔ دوره‌های شناخته شدهٔ تاریخ بشر را نیز دربرمی‌گیرد و هستهٔ این باور دربارهٔ ظاهروساخت نظام سیاسی است تا سرشت ودرون‌آن وچنین تصور و باوری بی‌گمان قـابل تحمل بودن نظام سیاسی وقاطعیت آن را در درازمدت بالا می‌برد. بامثال‌هایی می‌توان این تعریف را روشن‌ترساخت. برای کسانی که‌معتقداند که قدرت‌سیاسی باید سلطنتی‌باشد، قدرت هنگامی مشروع یا برحق‌است که سلطنت در دست اعقـاب اصیل سلسلهٔ حاکم بـاشد. آنانی که برحق بودن را تنهـا درآراء عمومی می‌بینند، نظام سیاسی وزمامدارانش آن‌گاه مشروع است که باآراء مردم در جریان یك انتخابات آزاد تعیین شده باشند.

ولی آگاه بـاشیم از هنگامی که آراء عمومی برای انتخاب یاگزینش رهبران ومسئولان‌کشورنظریه‌ای شناخته‌شده برای مشروعیت حاکمیت ونظام سیاسی گردید، دستکاری وساختن آراء عمومی وآماده‌کردن مردم از سوی قدرتمندان و دارندگان قدرت‌های مالی و به ویژه صاحبان و اداره کنندگان رسانه‌هـای‌گروهی، روش بسیار عادی فعـالیت سیاسی همهٔ‌کشورها و خـاصه‌کشورهای غربی است. در «یك رییس‌-جمهور به فروش می‌رسد»[۳۸] می‌خوانیم که چگونه به‌یاری رسانه‌های‌گروهی، قدرت-

۳۷ـ منظور از جامعه دراین بررسی، جامعهٔ ملی یاکشور ـ ملت است ومشروعیت یا حقانیت درچنین جامعه‌ای مورد نظر است.

۳۸ـ نیس، جومك‌جی: یك رییس‌جمهور به فروش می‌رسد، ترجمهٔ صدیقه محمدی تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴، ۱۷۱ ص.

های مالی درآمریکا توانستند، نیکسون راکه چندان مورد اقبال مردم نیز نبود، به مقام ریاست جمهوری برسانند. همچنین در صفحه های ۳۲۸ تا ۳۳۴ «شرح حال برتراند راسل»[۳۹]، صحنه های زشتی از پیکارهای انتخاباتی به خصوص هنگامی که سخنرانی‌هایی دربارهٔ حق انتخاب زنان درانگلیس برگزارمی‌شد، آورده شده‌است. ازتقلب‌های گونه‌گون درانتخابات مانند پرکردن صندوق‌های انتخاباتی درکشورهای جهان سوم سخن نگوییم که همگان این واقعیت‌ها را می‌شناسند.

همچنین ریشهٔ مشروعیت ومشروع بودن می‌تواند با نگاه وبازگشت به مبداء واصول آغازین یك جنبش ونهضت باشد، چنان‌که درصفحهٔ ۸۸ «اسلام رو در روی انحطاط معاصر» می‌خوانیم:

«انقلاب‌های حقیقی مسلمانان، که اکثراً مقاومتی در برابر انحرافات حکام وسلاطین بشمار می‌رفته، به‌اسلام متکی بود. وبرای خنثی نمودن تأثیرات اجتماعی انحرافهای سیاسی ـ اجتماعی ـ اخلاقی، مشروعیت اصلی‌را ازآن کسب می‌کرده‌اند. از این رو مشاهده می‌شود که پیام همیشه زنده انقلاب اسلامی در گسترهٔ تاریخ، بازگشت به حریم احکام الهی و اسلام ناب و خالصی بوده که بتوان دستورالعمل‌های آن را به اجرا درآورد»[۴۰].

درروندتاریخی، گذرازخشونت بمشروعیت، به‌کندی وبه‌گونه‌ای نامحسوس روی داده است. همیشه ودرهمه جا نظام‌های سیاسی وقدرت حاکم کوشیده است که با تبلیغات خود را مشروع و برحق بنمایاند و با ساز وبرگی ازنظریه‌ها آراسته بوده تا بتواند ساده‌تر مقبول انبوه حکومت شوندگان گردد. هدف همهٔ این نظریه‌های توجیه‌کنندهٔقدرت، جستجوی‌گسترش فضایی است تا به‌یاری‌آن مشروعیت یا برحق بودن‌قدرت‌حاکم، پذیرای همگان گردد تا ازاین راه قدرت بتواند کارآیی بیش‌تر در درازمدت داشته باشد.

۳۹ـ شناسنامهٔ این‌کتاب در پانویس شمارهٔ ۲۶ صفحهٔ ۲۳۲ داده شده است.

۴۰ـ شفیق، منیر: اسلام رو در روی انحطاط معاصر، ترجمهٔ غلامحسین موسوی ـ با مقدمهٔ مهدی هاشمی ـ اصفهان، انتشارات نهضت جهانی اسلام، تابستان ۱۳۶۳.

۱۷۵. الف: کارآیی یا قاطعیت نظام سیاسی، مفهوم قاطعیت با فشاروقوهٔ قهریه وخشونت پنهان یا آشکار وبی‌پرده یکـی نبوده ونتیجهٔ آن هم نیست بلکه به چگونگی اقدامی گفته می‌شود که از آن راه بیش‌ترین بازده و بهره را با کم‌ترین کوشش ورنج وخشونت بتوان به دست‌آورد. شناختن سرشت قاطعیت و حدودآن درسیاست مهم است.

۱۷۶. یکم: سرشت کارآیی، هرگاه سخن ازکارآیی یا قاطعیت نظام‌سیاسی است به‌هیچ روی تنها نظربه‌تصمیم‌هایی که مسئولان مـی‌گیرند و توقع وامید اجراء آن از سوی مردم یا اجرای واقعی‌آن ازسوی مردم، درزمان تصمیم گیـری نیست. همچنین کارآیی، اهمیت وقدرت تصمیم‌گیران یا خود حـاکمیت وقدرت به‌عنوان مجموع توانایی‌های به‌کاربردن فشار وزور نیست، بلکه نظربه‌کارآیی کل نهادهای سیاسی است که به‌نام آن تصمیم‌گیری شده واجـرای این تصمیم‌ها را از حکومت‌ـشوندگان می‌خواهند. بهره وهوده‌ای که می‌توان از این توصیف ازکـارآیی‌گرفت این است که مشروعیت وابسته به خود قدرت نیست بلکه با قدرت نهادی شده یعنی نظام سیاسی پیوند دارد. نظام سیاسی‌آن گاه‌کارآیی داردکه بتواند وظیفه‌هایی را که بیش‌ترین مردم یا حکومت شوندگان از آن متوقـع است، انجام دهدو وظیفهٔ اصلی یك نظام سیاسی پشتیبانی همه جانبه از زندگـی فردی، اجتماعـی، سیاسی، مادی و معنوی همهٔ شهروندان به ویژه پاسداری از آسایش وامنیت تك‌تك آنان در اجتماع است. مشروعیت یا حقانیت نظام سیاسی پیوند مستقیم دارد با کار آیـی یا قاطعیت این حمایت. به‌زبان دیگر پشتیبانی باید واقعی باشد.

۱۷۶ مکرر. ۱: *حمایت واقعی از شهروندان*، آن چه‌که پیش از همه‌یك شهروند از نظام سیاسی، دولت یا قدرت‌حاکم توقـع دارد، پاسداری‌از امنیتش‌است. امنیت به‌مفهوم گستردهٔ آن، یعنی حفظ جان، مـال وحیثیت تك‌تك شهروندان. تأمین آزادی‌های فردی وعمومی، داشتن بیمه‌های اجتماعی، شغل‌ومسکن‌وبسیاری‌ازنیاز‌ـهای دیگر، مانند حق‌آمـوزش مناسب ازکودکستان تا دانشگاه بـرای همگان وحق

مسافرت ومانند آن‌درزمان ما جزیی‌است از کل مفهوم حق «امنیت‌وحمایت»، شهروند جامعهٔ سیاسی. اگرنظام سیاسی نتواند وقادر نباشد که ازامنیت شهروندان پاسداری کند، مردم ناچار خواهندشد که خود از امنیت شان پاسداری کنند وبه این منظور گروه‌ها برای دفاع از خواست‌ها وپاسداری از امنیت شان دست به تشکل می‌زنندو سازمان‌های دفاعی مربوطرا ایجاد می‌کنند. ازاین‌جا بی اعتباری و بی اعتمادی و بی اعتقادی به نظام‌سیاسی آغاز شده ومشروعیت قدرت حاکم، کم‌کم‌زدوده می‌شود تا به آن‌جاکه به از هم پاشیدگی قدرت مرکزی انجامیده و خواه ناخواه مشروعیت دیگری جانشین آن خواهدگردید. فراموش نکنیم که وجود پاره‌ای از سازمان‌های دفاعی خصوصی دلیل از هم پاشیدگی قدرت مرکزی نیست، ولی درهر حال نشانهٔ نارسایی این قدرت است. مانند شبگردهایی که از سوی مردم محله در بسیاری از شهرهای بزرگ استخدام شده تا از خانه ودارایی‌شان پاسداری کنند.

نگرانی وترس وگریز ازنگرانی‌ها نیزمی‌تواند انگیزهٔ نیرومندی برای‌ایجاد مشروعیت برای قدرت حاکم باشد. یعنی هراس از هرج ومرج وجنگ می‌تواند مردم‌را با نظام سیاسی حاکم همبسته‌کند و آنرا برحق بنمایاند. در همه جا و درهمهٔ روزگاران نظام‌سیاسی حاکم همیشه‌آگاه‌بوده‌که از ترس ونگرانی مردم‌از آینده‌برای استوار ساختن قدرت خود بهره‌برداری کند و حاکمیتش‌را مشروع گرداند، یعنی اعلام ندارد‌که وظیفهٔ اصلی‌اش ایجاد امنیت و آرامش برای همهٔ شهروندان است. همچنین مسئولان نظام سیاسی حاکم برای دوام قدرتشان می‌توانند خود ایجاد نگرانی و هراس کنند و شهروندان‌را آگاه سازند که در صورت سرپیچی از فرمان‌هایشان خشمگین خواهد شد وازمخالفان انتقام خواهند گرفت. به این ترتیب نظام سیاسی حاکم با پراکندن بیم وامید در میان حکومت‌شوندگان، تصمیم های خودرا مشروع می‌گرداند، بی این‌که به‌راستی در هر مورد تهدیدهایش‌را به اجراء بگذارد وگناهکاران‌را به‌کیفر برساند، زیرا همهٔ دولت‌ها آگاه‌اندکه به‌کار بردن نابهنجارو نابخردانهٔ خشونت در دراز مدت به بی اعتباری این روش‌خواهد انجامید. درواقع

هدف این دو روش یادشده (ترساندن و به کارگرفتن خشونت) یکی است. روش نخست به‌آینده نظردارد وروش دوم به‌زمان‌حال‌واغلب نظام‌های سیاسی ازهردوروش با هم یا پی درپی، بهره‌گیری‌می‌کنند.

بی‌گمان قاطعیت یا کارآیی مشروعیت در به کار بردن قوهٔ قهریه و خشونت فشرده نمی‌شود، بلکه افکار عمومی را متقاعد می‌سازد که زور و خشونت را که قانون برای دفاع ازآسایش وامینت شهروندان به عهدهٔ دولت گذاشته است، هر آن می‌تواند به‌کار برده شود.

نویسندهٔ «ضدخاطرات» در صفحه‌های ۱۵۷ و ۲۴۵ این کتاب از «ژنرال دوگل» نخست وزیر ورییس‌جمهور پیشین فرانسه درسال‌های ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۹ چنین نقل می‌کند:

> «اگردولتی نتواند ازعهدهٔ دفاع ازملت برآید دولت محکومی است... حقانیت دولت درهمین جاست... حکومتی که دیریا زود حقانیت خود را بردفاع از ملت استوار نکند محکوم به فناست...»[۴۱].

۲.۱۷۷: نظارت‌شهروندان‌بر‌کارآیی نظام‌سیاسی، شهروندان در زندگی روزانه‌گام به گام ناظر و داور قاطعیت اقدام‌های مسئولان نظام سیاسی‌اند که وظیفه دارند قوانین وتصمیم‌های سیاسی، اداری وقضایی را به اجراء بگذارند.حکومت ـ شوندگان دربارهٔ چگونگی اجرای این تصمیم‌ها ، سستی یا قاطعیت مسئولان اداری، سیاسی وقضایی، بی‌نظری‌یا جانبداری‌آنان، نظرمی‌دهند و داوری می‌کنند. تودهٔ مردم کم‌کم وبرحسب موقعیت وبا پروا به چگونگی کارکرد نظام سیاسی، خود را باآن اوضاع و احوال تطبیق می‌دهند. بی‌گمان زمان این تطبیق کم و بیش می‌تواند دراز آهنگ باشد. در کشورهایی که سنت احترام به قوانین و حقوق و آزادی‌های فردی و عمومی ریشه‌دار و دموکراسی در آن جا واقعی است، تغییر

۴۱ـ مالرو، آندره: ضدخاطرات،ترجمهٔ ابوالحسن نجفی ورضاسید حسینی ـ تهران انتشارات خوارزمی، تیر ۱۳۶۳.

جهت سیاست دولت و به‌کاربستن گونه‌ای ازشدت عمل وخشونت یا زیرپا گذاشتن پاره‌ای از آزادی‌ها، بی‌درنگ وبا تندی با واکنش مردم روبرو می‌شود ومشروعیت این تصمیم‌ها و کل نظام سیاسی مورد پرسش قرار می‌گیرد. ولی درجاهایی که‌سنت استبدادوخشونت‌وانضباط آهنین سرکوب گر، دارای تاریخ‌وگذشته‌ژرف‌است‌وقانون‌ـ شکنی وخودسری سازمان‌های اداری، سیاسی وقضایی، روش عادی است، بازگشت به روش‌های قانونی خواه ناخواه با شگفتی وبدگمانی و تردید مردم روبرو می‌شود ومردم مدت‌ها با همان انضباط گذشته ومحتاطانه به دگرگونی‌ها می‌نگرند وبه‌سادگی آمادهٔ پذیرش وشرکت در این بازی «فضای آزاد»، نیستند.

درست‌تر این است، چنین نتیجه‌گیری کنیم که‌مردم فقط بینندهٔ بی‌طرف و خاموش دگرگونی‌های کارآیی نظام سیاسی نیستند، بلکه به گونه‌ای آگاه یا ناآگاه وگام به‌گام، مشروعیت‌نظام سیاسی حاکم را مورد بررسی و پرسش قرار می‌دهند. درجهٔ این بررسی وپرسش، مراقبت وواکنش شهروندان، پیوند تنگاتنگ با قدرت وضعف مشروعیت‌نظام سیاسی وچگونگی‌بهره‌گیری ازخشونت وزوروکارآیی‌اش دارد. اگر کارآیی حاکمیت از حد انتظار مردم بسیار کم‌تر باشد، این اندیشه می‌تواند درذهن‌های مردم پیدا شود که بهتر است نظام سیاسی دیگری جانشین نظام سیاسی حاکم که کارآیی‌اش را از دست داده، کنند. یعنی دربرابر واقعیت مشروعیت حاکم، مشروعیت تازه و دیگری جان گرفته و گسترش می‌یابد که با هم درستیزاند. پیروزی یکی و شکست دیگری فقط و فقط بستگی به قاطعیت نظام سیاسی حاکم در دفاع از خود یاکارآیی، پشتکاورزمجویی مردمی دارد که مشروعیت نظام‌سیاسی حاکم را نمی‌پذیرند وآن را بکلی نامشروع می‌دانند. می‌دانیم توانایی پیکاروکارـ آیی مردم بی تشکل وسازمان، در برابر نهادهای سیاسی واداری نظام سیاسی مستقر بسیار ناچیز است وکارآیی جانشین کردن مشروعیت نو، به‌جای نظام سیاسی حاکم نامشروع، نیاز به سازمان‌های نبرد و تشکل دارد، تا مشروعیت نورا همگانی وپیروان آن را به پیکار نظام سیاسی حاکم، وادارد.

۱۷۸. دوم: توان کارآیی نظام سیاسی، هیچ نظام سیاسی در جهان جاویدان نبوده و نیست وکارآرایی همهٔ نظام‌های سیاسی حد ومرزی دارد وحاکمیت نمی‌تواند همیشه و همهٔ تصمیم‌هایش‌را به اجراء در آورد. چه بسا که دربعد انسانی ودر مقایسه با درازای زندگی یك نسل، نظام سیاسی‌کارآیی خیره کننده داشته‌باشد وامکان‌کارآیی‌اش‌نامحدود به‌چشم‌آید، ولی دردورنمای تاریخی این‌ثبات وکارآیی ناچیز بوده باشد و می‌دانیم که در زندگی یك نسل به‌این علت‌که کسان دردرون‌نظام می‌زیند و با بدی ها و خوبی‌ها، توانایی‌ها و نارسایی‌های نظام سیاسی خوگرفته‌اند، اغلب‌دگرگونی‌وسستی‌این کارآیی‌رانمی‌بینند وآنرا استوار می‌پندارند.آن‌چه مسلم است در درازمدت ودر یك پهنهٔ‌گسترده،کارآیی‌نظام سیاسی با دومحدودیت یاتنگنا می‌تواند روبرو شود: نخست نا توانی و انحطاط درونی، سپس عوامل خارجی و بیرونی.

۱۷۹. ۱: ناتوانی وسستی کارآیی،چنان‌که پیش‌ترهم یادشد وهمهٔ تجربه‌ها هم نشان می‌دهد، عامل فشاروخشونت به‌تنهایی نمی‌تواند درجهٔ کارآیی نظام سیاسی‌را بالاببرد ومشروعیت پدید آورد. در همهٔ‌جامعه‌های سامان یافته‌که بزرگ‌ترین ومهم‌ترین آن در زمان ماکشورـ ملت است، دولت نشانهٔ بالاترین قدرت‌ها در درون کشور است. نخستین و بنیادی‌ترین وظیفهٔ دولت پاسداری از زندگی شهروندان در برابربیم‌ها ونگرانی‌ها بیرون مرزی وپایان دادن به‌ستیزها، خشونت‌ها ودشمنی‌های‌آنان در درون‌کشوراست وتصمیم‌هایی که دولت می‌گیردواقدام‌هایی که می‌کند، باید زندگی‌فردی واجتماعی همگان‌را شکوفاتر و باروراترسازد. اگر دولت قاطعیت بسنده در جهت وظیفه‌های بنیادی‌اش به‌کار بندد، حاکمیتش می‌تواند مورد پذیرش همگان یا دست‌کم بیش‌ترین شهروندان باشد، در چنین موقعیت، نظام سیاسی وحاکمیت دولت به‌دیدهٔ همگان مشروع وبرحق‌است. ولی این مشروعیت همیشه وهرآن‌می‌تواند به‌سبب‌نارسایی‌ها وکمبودهای حاکمیت درتحقق‌وظیفه‌هایش، مورد شك وتردید مردم قرارگیرد. ناتوانی‌های نظام حاکم در جلوگیری ازنا امنی

مانند زد و خورده‌های خیابانی یا منطقه‌ای، دزدی، قتل، غـارت، آتش سوزی و... می‌توانـد پایه های مشروعیت را، سست کنـد. همچنین اغلب از یـاد می‌بریم کـه مشروعیت یك نظام سیاسی به تنهایی برای مشروع و برحق کـردن همهٔ تصمیم ها و فرمان‌های آن نظام بسنده نیست. چه بسا که حـاکمیت مشروع فـرمان‌هایی بدهد و کارهایی بکند که باوجود قانونی بودنشان، نامشروع و نـاحق باشد. زیرا حاکمیت با قدرت حاکم همیشه‌می‌تواند، برنامه و هدف هایش‌را در قالب قوانین و مقرراتی که لازم می‌داند به صورت قـانون، تصویب نامه، آیین نامه، نظام نـامه وبخشنـامه بگذارد[42]. ولی خود این قوانین ممکن است از دید حکومت شوندگـان نامشروع باشد. با این همه اجرای چنین قوانین نیز در دراز مدت می‌تواند برای مردم عادت شود وکم کم برحق‌گردد، وفراموش نکنیم که اجرای پاره‌ای از قوانین حتا دردراز مدت‌هم نمی‌تواند مشروع گردد وفرمان بری از قوانین و گـردن نهادن بدان، دلیل مشروع وبرحق بودن‌آن نیست، بلکـه می‌تواند نشانهٔ فشار سر نیزه و خشونت های بی‌مانند باشد. مانند قوانینـی که بر پایه تبعیض نـژادی، قومی و مذهبی است یا قوانینی که در کشوربرای گروهی امتیازهای ویژه‌ای می‌شناسد، یا این که‌گروه‌دیگری را از پاره‌ای از حقوق اجتماعی و سیاسی محروم مـی کند. چنین قوانین هر اندازه هم زندگی دراز داشته باشد وبی‌کم و کـاست اجراء شود به دیدهٔ اکثریت مـردم جامعه،نمی‌تواند برحق گردد. بی دانستن این واقعیت مهم که قانونی بودن بابرحق بودن یکی نیست وفرمان بری در برابرِ خشونت وفشار نیز نشانهٔ بـرحق و مشروع بودن نظام سیاسی نمی‌تواند باشد، یك نظـام سیاسی به تندی و آسانـی مـی‌تواند مورد کینه وبیزاری مردم قرار گیرد و مشروعیتش سست گـردیده یا به‌کلی از میان برود وخواه ناخواه به یك‌نظام سیاسی استبدادی تبدیل گردد. فرمانروایان‌ومسئولان

۴۲ــ برای آگاهی بیش‌تر از مفاهیم قـانون، تصویب‌نـامه، آیین‌نامه، نظام نامه و بخشنامه ن.ك. به: ابوالحمد، عبدالحمید: حقوق‌اداری‌جلد یکم ــ سازمان های اداری‌ایران چ چهارم، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۵۳ ص‌ص۵۷ــ۵۱.

نظام سیاسی اغلب از یاد می‌برند که در ازاء فرمان بری حکومت‌شوندگان، وظیفه دارند که از امنیت و آسایش آنان پاسداری کنند وراز راستین قاطعیت را باید در این پیوندمیان دو وظیفه، یا دوحق جستجو کرد. ولی همیشه قدرت و حاکمیت اگر در راهش نیروی بازدارنده نیابد، کشش‌به استبداد، مطلق‌گرایی و خود کامگی دارد وبه عمد، یا بـه اشتباه ممکن است بـه شمار مخالفان حاکمیت بیفزاید وکارآیی‌اش کاسته شود یا از میان برود و نظام سیاسی حاکمیت نامشروع گردد. مثالها در این زمینه کم نیست نازیسم درآلمان هیتلری[۴۳]، فاشیسم در ایتالیا و فالانـژیسم در اسپانیا در شمار چنین نمونه‌هایی است.

۱۸۰. ۲: ازمیان رفتن کارآیی، پایهٔ حیثیت واعتبار نظام سیاسی‌درتوانایی وکارآیی‌اش در حل دشواری‌ها و خواست‌های مردم جامعه است. اگر نظام سیاسی کارآیی نداشته باشد ودر پاسخ خواست‌های شهروندان نا توان‌گردد، پشیتبانی‌مردم نیز از نظام سیاسی کم یـا ناپدید می‌شود و بی حمایت مـردم از حاکمیت پایه‌هـای مشروعیتش لرزان شده واندیشهٔ مشروعیت تازه‌ای پدیدار می‌شود. درچنین موقعیت سیاسی خواه‌ناخواه میان دواندیشه، دومفهوم ودوباور ازمشروعیت،پیکاردرمی گیرد: مشروعیت نظام سیاسی حاکم وقانونی، ولی‌بی پشتیبانی حکومت شوندگان از یك سو و مشروعیت بالنده ومتکی بـه انبوه مـردم و شهرونـدان از سوی دیگر. یعنی مشروعیتی که به ابزارهای قانونی‌وتوانایی‌های مادی حاکمیت‌برمسند قدرت‌می‌نازد، ولی با نداشتن کارآیی و قاطعیت لازم زمین گیرشده وپویایی‌اش را ازدست داده و در نبرد با مشروعیت بالنده‌ای است‌که با پشتیبانی مردم و یاری ونیروگرفتن ازهمهٔ نظریه‌ها، توانایی وکاربـرد قوانین یاری دهنده، مشروعیت قدرت حاکم ومستقر را از ان برده ومی کوشد تا جانشین‌آن گردد.

جانشینی و جابه جایی دو مشروعیت‌گاهی با خشونت وهمراه با خون‌ـ

---

۴۳ ه،شایرر، ویلیام: ظهور وسقوط رایش سوم، ترجمهٔ کاوه دهگان‌ـجلد دوم، انتشا ، اسفند ۱۳۶۳، ص ۵۵۹ تا ۱۰۸۸.

ریزی‌ها بوده وزمانی با آرامش روی می‌دهد. چنان کـه گذر از سلطنت استبدادی مطلق به سلطنت مشروطه در زمـان سلسلهٔ قاجار در مرحلـهٔ نخست یعنـی اعـلام مشروطیت، کم وبیش با آرامش روی داد ومظفرالدین شاه قاجار در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۲۲۴ ه.ق. برابر با ۱۲۸۴ ه. خورشیدی فرمان مشروطیت را صادر و در ۸ جدی ۱۲۸۵ ه. خورشیدی قانون اساسی را کـه به‌وسیلهٔ مجلس تدوین شده بود، امضاء کرد. ولی دوسال بعد، یعنی در زمان سلطنت محمد علی شاه که با جنبش مشروطه‌خواهی به‌مخالفت بر می‌خیزد، برای استقرار مجدد نظـام سیاسی مشروطیت، جنگ درونی خانگی خونین آغاز می‌شود و با شکست وفرار محمدعلی‌شاه پایان می‌یابد و حقانیت نوپا توانست که مشروعیت کهن ولی فرسوده‌را از پای در آورد و جانشین آن گردد[۴۴]. در این مثال که نبرد میان استبداد و قانون خـواهی است، مشروعیت خود سلطنت را مشروطه خواهان به بحث و بررسی نمـی‌گذارند و در حقانیت آن تردید نمی‌کنند وبا آن‌موافق‌اند ولی می‌خواهند که قدرت و اختیارهای سلطان یاشاه، مطلق و نا محدود نباشد و در چهارچوب‌های قانونی، جای گیرد و تصمیم‌ها واقدام‌هایش مشروط به احترام «شروط» و مقررات وحاکمیت و دستورهای قانونی باشد. به زبان دیگر با شکل نظام سیاسی مخالفت نیست بلکـه هدف این است کـه نظام بی قیدو شروط عمل نکند و خودکامه نباشد وواژگونهٔ این موقعیت مثال‌های جابه‌جا شدن قدرت سیاسی از خانوادهٔ قاجار به‌خانوادهٔ پهلوی در سال ۱۳۰۴ است، یعنی وقتی که در سال ۱۳۰۴ ه. خورشیدی سلسلهٔ قاجار منقرض و سلسلهٔ پهلوی جانشین آن می‌شود، هدف دگرگونی کامل نظام سیاسی نیست و مشروعیتی که برپایهٔ قانون اساسی مشروطیت پی‌ریزی شده پا برجا است و کم وبیش دست نخورده می‌ماند.

۴۴ـ ن.ك. به: الف ـ کسروی، احمد: تاریخ مشروطهٔ ایـران ـ تهران انتشارات امیرکبیر، چ شانزدهم، ۱۳۶۳، دوجلد ۹۰۶ ص. مصور.

ب ـ کسروی. احمد: تاریخ هیجده ساله آذربایجان ـ انتشارات امیرکبیر، چ چهارم ۱۳۲۶، ۸۹۶ص.مصور.

ولی درانقلاب بهمن ۱۳۵۷ هـ. خورشیدی کل نظام سیاسی، یعنی قالب و محتوی آن مورد اعتراض است، زیرا نظام سیاسی حاکم مشروعیتش‌را از دست داده بود. مشروعیتی که باکودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ محمد رضاشاه علیه دولت قانونی مصدق لرزان و متزلزل شده و هیچ‌گاه هم نتوانست آنرا بازیابد [۴۵] و سلطنت با انقلاب بزرگ بهمن ۱۳۵۷ منقرض گردید وجمهوری اسلامی جای آنرا گرفت . یك نمونه ومثال خوب از نبرد میان «مشروعیت و کارآیی نظام سیاسی شاهنشاهی و نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران» در صفحه‌های ۱۰۴ و ۱۰۵ خاطرات«آخرین‌رییس ستاد بزرگ ارتشتاران وعضو شورای سلطنت»، چنین آمده است.

«باری تبلیغات مذهبی وفتاوی علماء در روحیهٔ پرسنل نیروهای‌مسلح بطوری مؤثر واقع شده بودکه حتی غالب پرسنل بخصوص افراد وظیفه، ادامهٔ خدمت سربازی را درآن شرایط روز، مخالف مذهب دانسته و بهمین دلیل از پادگان‌ها فرار و به‌خانواده وبستگان خودکه بسیاری از آنـان درجمع تظاهر کنندگان بودند می‌پیوستند... برابر پروندهٔ موجود در ادارهٔ یکم ستاد، تعداد فراریان ارتش روزانه در حدود ۱۰۰۰ نفر بودکه این رقم بتدریج در اواخر بحران به‌روزانه ۱۲۰۰ نفرهم رسید ...» [۴۶]

درسراسر تاریخ شناخته شدهٔ ایران تا بهمن ۱۳۵۷ شکل نظام‌سیاسی،سلطنتی بوده است وتا پیش از استقرارجمهور اسلامی ایران،اغلب‌مورخان عمرنظام‌سلطنتی یا شاهنشاهی ایران‌را دوهزاروپانصد سال یادکرده‌اند. راست است که بیست و پنج سده برای یك نظام سیاسی، زمان بسیار درازی است، با این حال اگر شکل نظام سیاسی با وجود دگرگونی سلسله های گونه‌گون در این ۲۵ سده پایدار مانده، سرشت‌آن در درازای سده‌ها دگرگون شده ویکسان نبوده است، به‌ویژه شاهنشاهی

۴۵ــ ن.ك. به: ذبیح، سپهر: ایران دردوران مصدق، ترجمهٔ محمد رفیعی‌مهرآبادی‌ــ تهران، مؤسسهٔ مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۳، ۲۶۲ص.

۴۶ ــ قره‌باغی، عباس: اعترافات ژنرال، خاطرات ارتشبد عباس‌قره‌باغی (مرداد‌ــ بهمن ۵۷) ــ تهران، نشرنی، ۱۳۶۴.

پیش از اسلام و پس از آن.

برای این‌که نظام‌سیاسی استوار و پایدار گردد و نیرویی شود که به‌آسانی گزند نبیند و دارای مشروعیت ریشه‌دار گردد، نیاز به زمان کم و بیش دراز دارد و مدت در ژرف‌گردانیدن اندیشهٔ مشروعیت عامل بسیار مهم است. ولی زمان که عامل مهمی در پدیدآوردن و گسترش مشروعیت بـرای نظام سیاسی‌است، اغلب به تنهایی برای دوام‌آن بسنده نیست و نظام سیاسی برای تثبیت و استواری بیش‌تر نیازبه چهارچوب‌های قانونی دارد. نظام سیاسی بی‌پوشش حقوقی که راهنمای کار نظام سیاسی است در روزگار ما نمی‌تواند چندان معنی‌دار باشد، حتا اگر بسیاری از این مقررات در عمل اجراء نشود و می‌دانیم که در همهٔ نظام‌های سیاسی جهان قوانین فقط با نسبت‌هایی اجراء می‌شود. با این همه نمی‌توان اهمیت قوانین واجرای آن را در تحکیم نظام سیاسی ومشروعیتش نادیده گرفت، ازاین‌رو لازم‌است ازآن باگستردگی بیش‌تر سخن گفت.

۱۸۱. ب: زمان، حقوق، قانون و مشروعیت، حاکمیت و نظـام سیاسی می‌تواند بی‌کم و کاست قـانونی بوده بی این‌که مشروع و برحق باشد. مشروعیت حاصل کارآیی وقاطعیت نظام‌سیاسی در درازای زمان است. یعنی‌تنها رمان می‌تواند چنین اندود وپوشش را به نظام سیاسی‌ای بدهد که درحل نارسایی‌ها و دشواری‌های جامعه قـاطعیت و کارآیی دارد. یك حاکمیت مشروع بررغم سیمای نظـام سیاسی مانند: سلطنتی، جمهوری، ارثی، اشرافی، انتخابی و... حاکمیتی‌است که سال‌های دراز وشاید یك سده توانسته باشد در برابر دشواری‌ها،پایداری کند و خواست‌های اکثریت را برآورده سازد. در دست داشتن یا تصرف درازمدت قدرت را مـی‌توان با تصرف اموال به ویژه مال منقول درحقوق خصوصی مقایسه‌کرد وسنجید. در هر دو مـورد، یعنی نفس تصرف قدرت در حقـوق عمومی و تصرف مـال در حقوق خصوصی نشانهٔ این است که دارندهٔ آن در تصرفش محق وبرحق است. مگرآن‌که معارضان و مخالفانی با قاطعیت و روشنی با آن به دشمنی برخیزند و نادرست بودن

چنین ادعایی را ثابت‌کنند. کوتـاه سخن آن‌که مشروعیت با «مرور زمان» به دست می‌آید ولی بـا این‌که این مفهوم از حقوق خصوصی گرفته شده است بـا آن یکی نیست زیرا در حقوق عمومی بـاگذشت زمان قدرت و حـاکمیت اغلب مشروع‌تر می‌شود ولی در حقوق خصوصی اگر از حقی در فاصلهٔ زمانی معین پی‌گیری نشود، آن حق ازنظر نظـام قضایی، یعنی مقررات حقوقی‌کشور دیگر قابل دفاع و حمایت نیست[۴۷].

۱۸۲. یکم: قدرت وحقوق، مفهوم حقـوق از مفهوم قدرت جدا نـاشدنی است. این دو مفهوم همیشه با هم پیوند داشته و پیوسته است وتنها درگمان می‌توان این دو را از هم‌گسست. حقوق یکی از راه‌ها و شایدکوتاه‌ترین و مطمئن‌ترین راه برای «برحق»کردن یـا «مشروع» گردانیدن قدرت باشد. هر تعریفی از حقوق شود خواه ناخواه و به‌گونه‌ای با قدرت یکی می‌شود و به آن باز می‌گردد. مفهوم‌هـایی مـانند «فشار اجتماعی»، «حاکمیت عمومی»، «اقتـدار عمومی» و «ارادهٔ همگانی»، «کیفرهای سازمان یـافتهٔ قانونی» و مانند آن‌که برای ریشه ومنشاء پیدایی حقوق و تعریف آن یاد می‌شود، همه اندیشهٔ «قدرت» را با خود به همراه دارد. مفهوم حقوق دربردارندهٔ پدیدهٔ پیچیده‌ای است، درآغاز دست‌کم می‌توان دو مفهوم حقوق یا دو گونه حقوق را در برابر هم نهاد: «حقوق مـوضوعه» و«حقوق طبیعی»، بی این‌که فراموش‌کنیم خود این تقسیم از سوی همهٔ حقوقدانـان پذیرفته نشده است. ولی از دید قدرت یا نظام سیاسی حاکم، سرشت این دوحقوق بسیار متفاوت است: «حقوق موضوعه» ابزاراعمال قدرت‌حاکم بوده ولی«حقوق طبیعی» محدودکنندهٔ این‌قدرت است. به معنای دیگر«حقوق موضوعه» قالب عمل وچهارچوب‌های امکان‌کارقدرت

۴۷ـ یادآوری‌کنیم‌که «قـاعدهٔ مرور زمان» در حقوق خصوصی ایـران از حقوق کشورهای غربی به ویژه فرانسه‌گرفته شده بود، پس از استقرار جمهوری اسلامی ایران «قاعدهٔ مرور زمان» بـا این استدلال‌که در حقوق و فقه اسلامی، حق باگذشت زمان زایل نمی‌شود، ازقوانین ایران، به ویژه «قانون آیین دادرسی مدنی»، حذف شده است.

حاکم را ترسیم ومشخص می‌کند، درحالی که در اغلب نمونه‌ها و در عمل «حقوق طبیعی» برای محدود کردن قــدرت حاکم وگاهی برای توجیه آن نیز به‌کــار گرفته می‌شود.

۱۸۳. ۱: حقوق موضوعه وقدرت، هنگامی که حقوقدانان و همچنین مردم عادی از حقـوق سخن می‌گویند به «حقوق موضوعه» یـا مقررات وضع شده چشم دارند. یعنی حقوقی که ازسوی قوهٔ مقننه یا مجلس یا دیگرمقام‌های صلاحیتدارقانون‌گذاری یا به‌گونهٔ کلی هیأت حاکم گذارده شده یا می‌شود که به‌گونه‌ای عام «آن» را «قانون» می‌گویند. ازدیدگاه فن و اصطلاح قانون‌گذاری، مفهوم قانون دربر گیرندهٔ: قانون، آیین نامه، تصویب نامه، اساسنامه، نظامنامه وبخشنامه، سنت و رویهٔ قضایی است و مربوط به رشته‌های ویــژه‌ای از روابط سیاسی وحقوقی مردم جامعه است. مانند: حقوق اساسی، حقــوق اداری، حقوق تجارت، حقوق جزا، حقوق بین ملل حقوق کار، حقوق بیمه‌های اجتماعی، آیین دادرسی ودیگرشاخه‌های حقوق وهریك از این رشته‌های حقوق نیز به حقوق خصوصی وعمومی و داخلی و بین مللی تقسیم می‌شود[۴۸].

همهٔ پیوندهای اجتماعی برپایه ومفهوم وهنجارهای ارزشی مانند: حق وتکلیف بد وخوب، باید ونباید، زشت وزیبا پایه‌گذاری شده‌است، ولی‌هنجارهای اجتماعی به مفهوم عـام، هنجارهای الزام‌آور نبوده و پذیرش تکلیف‌های نـاشی ازآن اغلب اختیاری و ارادی است و کسان می‌توانند که هنجارهای اجتمـاعی را رعایت نکنند. بی این که به این بحث بپردازیم که «آزاد بودن» و«توانستن» و«اختیار داشتن» تا چه حدی می‌تواند در رابطه‌های اجتماعی واقعی بوده ومعنی‌دار باشد، می‌دانیم که میان «قوانین و هنجارهـای» اجتماعی با «قوانین موضوعه» فرق اساسی هست. الزامی و اجباری بودن قوانین و مقررات حقوقی آن را از دیگر سیمـای هنجارهای اجتماعی

۴۸ـ برای آگاهی بیش‌ترازمفهوم‌ها وتقسیم‌های حقوقی، ن.ك. به: کاتوزیان، ناصر: کلیات حقوق ـ تهران، انتشارات دانشگاه تهران، دوجلد، ۱۳۴۷و ۱۳۳۹: ۳۲۲ص و۲۷۷ص.

مشخص ساخته است. آن‌که به هنجارها وقوانین اجتماعی بی‌اعتنایی می‌کند، شاید مورد کین و بی‌مهری دیگران قرارگیرد یا دچار عذاب وجدان گردد که نوعی کیفر است[۴۹]، ولی درهرحال این‌گونه ناآرامی‌های وجدان وذهن مربوط به قلمرو اخلاق می‌شود و نه حقوق. ولی کسی که قوانین حقوقی را زیرپا می‌گذارد ممکن است از سوی نهادهای قدرت‌عمومی مانند دادگاه، اداره وپلیس به‌جریمه، زندان یاکیفرهای سخت دیگر محکوم شود.

درگذشته‌های دور ودرجامعه‌های نخستین همهٔ هنجارهای اجتماعی باهم یکی و آمیخته بود و رنگ اخلاقی داشت و میان قاعده‌های اخلاقی و دیگر هنجارهای اجتماعی دوگانگی وبیگانگی نبود. مفهوم‌حقوق درجامعه‌های بشری دیررس است وکم‌کم از دیگر ضابطه‌ها و هنجارها جدا می‌شود[۵۰]. امروز این مفهوم به‌گونه‌ای جدا ناپذیر با مفهوم قدرت، دولت وحاکمیت پیوند دارد و بی‌تردید و به صورت انحصاری وتنگاتنگ حقوق متکی به قدرت است. درگفت و شنودهای روزانه نیز همیشه می‌شنویم: «قانون کشورچنین‌است»، «قانون کشورایران باترکیه یکی نیست»، «قانون دولت‌را نمی‌توان زیرپاگذاشت» وماننداین‌که همگی نمایانندهٔ رابطه وپیوند حقوق با حاکمیت وقدرت ملی و دولتی با توانایی کیفر دادن است. از این جا فرق پایه‌ای هنجارها ومقررات حقوقی را با دیگرهنجارهای اجتماعی واخلاقی به خوبی درمی‌یابیم: اگر قدرت حاکم یا دولت هریك از مقررات اخلاقی و اجتماعی را که هست مورد پشتیبانی قرار دهد و زیرپا گذاشتن وسرپیچی ازآن‌ها را کیفر دهد، بی

۴۹ـ داستایفسکی، فئودور: جنایات ومکافات، ترجمهٔ مهری‌آهی‌ـ‌تهران، انتشارات خوارزمی، چ چهارم شهریور ۱۳۶۳، ۸۹۰ ص.

۵۰ـ ن. ك. به: الف‌ـ گورویچ. ژرژ: جامعه شناسی حقوقی، ترجمهٔ حسن حبیبی ـ تهران، انتشارات موسسهٔ مطالعات وتحقیقات اجتماعی، ۱۳۵۲، ۳۷+۳۶۹ ص.

ب‌ـ لوی برول: جامعه شناسی حقوق، ترجمهٔ ابوالفضل قاضی ـ تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، ۸۶ ص.

درنگ سرشت و ماهیت یك قاعده وهنجار غیرحقوقی (اخلاقی، اجتماعی، مذهبی، خانوادگی و...) دگرگون شده و به «قانون» یا مقررات حقوقی تبدیل می‌شود. از این جا قدرت عمومی و دولت با همهٔ توانایی‌های مادی و معنوی ونهادهای اداری، سیاسی، قضایی و نظامی‌اش اعلام می‌داردکه پشتیبان قانون است و از شهروندان می‌خواهدکه قانون را اجراءکنند وگرنه‌کیفر خواهند دید[۵۱].

بالا رفتن شمار مقررات حقوقی دلیل پیدا شدن پیوند های اجتماعی تازه میان مردم است‌که حاکمیت یا قدرت‌عمومی خودرا موظف می‌بیندکه برای این مسئله‌ها راه حل‌هایی پیش پای مردم بگذارد. گسترش قلمرو قانون درعین حال وهمیشه نشانهٔ این واقعیت نیز است‌که قدرت عمومی نمی‌خواهدکه بسیاری ازپیوندهای اجتماعی تازه باکهن در محدودهٔ رابطه‌های خصوصی و اخلاقی مردم بماند. روشن است هر اندازه چهارچوب‌های ابتکارهای شخصی وآزادی عمل‌کسان در زندگی فردی و اجتماعی تنگ‌تر شود و دولت بیش از پیش درزندگی خصوصی مردم دخالت‌کند، به همان نسبت به خودکامگی قدرت حاکم افزوده شده وبه حاکمیت تام تبدیل می‌گردد تا آن جاکه مرز میان زندگی خصوصی وعمومی نیز برداشته می‌شود. یعنی برای خوردن وخوابیدن مردم هم ممکن‌است مقررات‌گذاشته‌شود وکسانی‌که ازآن سرپیچی‌کنندکیفرببینند ومأموران قدرت ومجریان قانون می‌توانند هرگاه اراده‌کنند برای بررسی اجرای قوانین به خانه‌های مردم سرازیر شوند.

فراموش‌نکنیم‌که پیوسته ویکی‌بودن‌مفهوم قانون باقدرت اجرایی‌آن، همیشه ودر همهٔ قوانین راست نیست ونمونه‌های بسیاری در این زمینه هست: ۱ـ در رابطه‌های بین‌ملل، مقررات حقوق بین‌ملل عمومی، دارای ضمانت اجرای دولتی نیست. زیرا بالاتر از حاکمیت ملی یاکشوری در درون مرزهای‌کشور حاکمیتی نیست. از این رو مقررات حقوق بین ملل عمومی «حقوق ناقص» است وآن‌گاه می‌تواند در

۵۱ـ ن. ك. به: دل‌وکیو: ژرژ: تاریخ فلسفهٔ حقوق، ترجمهٔ جواد واحدی ـ تهران، (بی‌ن)، ۱۳۳۶، ۳۵۶ ص.

درون مرزها اجراء شود که حاکمیت ملی اجرای این مقررات را تضمین کرده و بپذیرد، ۲ـ چنین موردهایی درحقوق درون کشورها نیزدیده می‌شود: هستند مقرراتی که در عمل اجراء نمی‌شوند یا ضمانت اجرای آن کم شده است ولی این مسئله از قانونی بودن آن مقررات نمی‌کاهد بلکه آن را درردیف «حقوق ناقص» قرارمی‌دهد، ۳ـ اگریك هنجاراجتماعی به صورت یك قاعدهٔ حقوقی درنیامده وبرای آن ضمانت اجراء پیش بینی نشده باشد بی‌گمان یك قاعدهٔ حقوقی نیست. یعنی حقوق موضوعه دیگرحقوق موضوعه نیست ولی می‌تواند در شمار «حقوق طبیعی» آورده شود که مفهوم دیگری ازحقوق است که از آن سخن خواهد رفت (ن. ك. به: شمارهٔ ۱۸۶).

۱۸۴. ۲: تأثیر حقوق بر قدرت و مشروعیت، دگرگونی قدرت خشن و بی‌قاعده وتحول هنجارهای اخلاقی واجتماعی به‌سوی قدرت نهادی شده با پوشش مقررات‌حقوقی به‌کندی در درازای تاریخ روی داد وپدید آمد. ازاین مرحله قدرت که پاسدار وضامن اجرای قوانین است می‌تواند اجرای این مقررات را از تك تك شهروندان بخواهد ودرصورت سرپیچی آنان را با فشار وادار به فرمان‌بری کرده و کیفر دهد. با همهٔ آن‌چه دربارهٔ جهت‌دار بودن حقوق یاد شد، به یاد داشته باشیم که حقوق تضمین مهم و شاید از مهم‌ترین تضمین‌های دفاع و پشتیبانی زندگی و منافع فردی و اجتماعی شهروندان باشد. ولی گفتن این که حقوق در خدمت قدرت است همیشه درست نبوده وپاسخگوی همهٔ پرسش‌هایی که پیرامون حقوق هست، نیست. زیرا حقوق تنها ابزاراعمال فشارواستواری قدرت نیست بلکه به‌گونه‌ای خود قدرت است. حقوق زندگی اجتماعی آشفته بی‌سازمان باقدرت‌های شخصی را به نهادهای سازمان یافته وبه‌هم‌پیوسته ومنسجم دگرگون ساخته وآن را مشروع وبرحق می‌کند. یعنی اجرای مقررات حقوقی وقانونی برای استوارکردن حاکمیت ضروری وسودمند است واغلب فرمانروایان وشاهان ازگذشته‌های دور به خوبی می‌دانستند وآگاه بودند که هماهنگی حکومت‌شان با قوانین حاکم وموجود درجامعه، آن را مشروع و استوار خواهد ساخت. چنان که در صفحه‌های ۴۸ و۴۹ «سلوك الملوك» که از

کتاب‌هــای مهم حقوق اسلامی است، می‌خوانیم که مؤلف‌این کتــاب برای این که اعمال پادشاه منطبق باشرع وقوانین باشد، مقررات حقوقی‌اسلام را ــ به‌ویژه احکام مربوط به حقوق اساسی، اداری و جزاــ در این اثــر گرد آورده است. نوشتهٔ او را می‌آوریم:

«... این کتابی‌است موسوم به: سلوك‌الملوك دراو احکام شرعیه متعلقه به‌امام وسلطان مذکور وفی‌الحقیقه تمام مسائل اوجواب یك‌صورت فتوی است و آن آنکه: ... سلطانی نذرکردکه هرچه صادر گردد ازاو ازاعمال متعلقه به سلطنت به شرع موافق باشد، وورای شرع را مقتدی نسازد ومعمول‌به نگرداند در اعمال پادشاهی... این است صورت استفتاء و این‌کتاب «سلوك الملوك» به قصد جــواب این صورت مکتوب شده بــه قدر طــاقت مؤلف... منافع او ملوك اسلام را در هرعصری حاصل آید، اگر برحسب مضمون آن عمل نمایند»[۵۲].

در «اندیشه‌های اهل مدینهٔ فاضله» اثر ابونصرمحمد فارابی که به نام یکی از با ارج‌ترین تفکر فلسفهٔ سیاسی درجهان اسلام شناخته شده است، جامعه‌های انسانی را به جامعهٔ (مدینه) فــاضله ومدینهٔ جاهلیه تقسیم وتنها نظام سیاسی «مدینهٔ فاضله» را مشروع و برحق می‌داند و در صفحه‌هــای ۲۵۵ و۲۵۶ از این جامعه چنین توصیف می‌کند:

«... پس آن مدینهٔ که مقصود حقیقی ازاجتماع در آن تعاون براموری بودکه موجب حصول ووصول به‌سعادت آدمی است، مدینهٔ‌فاضله بود واجتماعی که‌بواسطهٔ آن برای‌رسیدن به سعادت تعاون حاصل‌شود اجتماع فاضل‌بود...»[۵۳].

ولی فارابی نمی‌گوید که تحقق‌تعاون برای‌رسیدن به‌سعادت برپایهٔ چه‌هنجارها وضابطه‌هایی است وهمچنین تعریفی از سعادت وتعاون به دست نمی‌دهد ونیزراهی

۵۲ــ روزبهان خنجی اصفهــانی، فضل‌الله بن: سلوك الملوك، به تصحیح و با مقدمهٔ محمدعلی موحد ــ تهران، انتشارات خوارزمی، اسفند ۱۳۶۲.

۵۳ــ فارابی، ابونصر محمد: اندیشه‌های اهل مدینهٔ فاضله: ترجمه و تحشیه از سید جعفرسجادی ــ تهران، انتشارات طهوری، ج دوم، ۱۳۶۱.

برای رسیدن به آن‌ها پیشنهاد نمی‌کند و همان‌گونه که از نام کتاب برمی‌آید، بیان اندیشه‌های آرمانی است برای ساختن «جامعهٔ ناکجاآباد». از این رو شاید بتوان گفت که این اثر بیش‌تر به اندرزنامه‌ها و اخلاق نزدیك است تا اندیشهٔ سیاسی ناب. درجهان امروزوظیفهٔ اصلی وپایه‌ای قدرت حاکم ـدولتـ در درون کشورها گذاشتن مقررات راهنما و سازمان دهندهٔ زندگی فردی واجتماعی است که درصورت لزوم با فشارهای مادی و معنوی یا قوهٔ قهریه، شهروندان را وادار به اجرای این مقررات می‌کند. همچنین به یاری قوانین ومقررات حقوقی است که قدرت سامان می‌یابد و استوار می‌شود. در جامعه‌هایی که حقوق گسترش نیافته ومفهوم‌های حقوقی دقیق و روشن نبوده وهمه چیز برپایهٔ سنت وآداب و رسوم است ومرز میان اخلاق وحقوق روشن نیست وهمهٔ قواعد وهنجارها با هم پیوند وآمیختگی دارد، قدرت نیز ضعیف وکم‌نیرو است. گسترش حقوق وقدرت درجامعهٔ بشری باهم بوده وحقوق، مفهوم‌ها وسازمان‌ها ونظام فکری‌اش‌را ازدرون قدرت می‌گیرد وبه‌آن شکل می‌دهد وبه کندی وآهستگی ولی به‌گونه‌ای مسلم همراه با روشن‌ترکردن و تدقیق‌بنیادهای قدرت، آن را منسجم واستوار می‌کند.

حقوق پیش از همه ابزاری است که به قدرت وحاکمیت حالت و موقعیت دایمی و جاودانی می‌بخشد که درازتر از زندگی یك نسل آدمی بوده و عامل اصلی نهادی‌کردن قدرت است که در زبان حقوقی «شخصیت حقوقی» نامیده می‌شودکه پیش از این، آن را بررسیدیم. راه حل شخصیت حقوقی امکان می‌دهدکه به جای فرمان بردن از یك فرد: شاه، رییس جمهور، فرمانده و... از دارندهٔ یك سمت که در سر یك نهاد قرارگرفته است، فرمان برده شود. قوانین، داربست وچهارچوب ریشه‌ای و بنیادی نهادها است، بی قوانین و مقررات حقوقی، «نهاد» وجود نخواهد داشت ونمی‌تواند شکل بگیرد.

مقررات وآیین‌های حقوقی لازمهٔ نهادی شدن قدرت بوده و همچنین ابزار مهمی است که قدرت را در دیدگان انبوه حکومت شوندگان مشروع و برحق

بنمایاند. چنان‌که دولتی که با یك کودتای نظامی قدرت را به‌دست می گیرد ، همیشه نخستین اقدامش این است که با رأی اعتماد قـوهٔ مقننه یا با همه‌پرسی، خـود را در قالب‌ها قانونی که پیش از آن بوده است، قرار دهد تا از این راه مشروع گردد.

سودمند است اگر تکرار کنیم که به هیچ روی قانونی بودن وبر حـق بودن همیشه همراه وهمگام نبوده و نباید آن دورا یکـی بدانیم. قـانونی بودن هماهنگ و منطبق بودن قدرت وحاکمیت است باقوانین کشور، در حالی که‌بر حق ومشروع بودن یکی وهماهنگ بودن قدرت و حـاکمیت است با باور هایی که انبوه مردم۔ حکومت شوندگان ــ دربارهٔ نظریهٔ قدرت و حـاکمیت دارند. درهمهٔ موقعیت های عادی سیاسی و اجتماعی از دید شهروندان، قانونی بودن نظام حاکم ، دلیل ونشانهٔ مشروع بودنش نیز است. به آسانی می‌توان گفت که قانونی شدن قدرت دست‌کم در درازمدت مشروعیت‌را نیز درپی دارد. زیراحکومت شوندگان به روشنی درمی‌یابند که حاکمیت وفادار به‌قوانینی است که‌گذاشته است وباهمهٔ شهروندان دربرابر قانون، یکسان رفتار می‌شود.

کوشش همهٔ نظام های سیاسی که جانشین نظام های سیاسی پیشین وشکست خورده می‌شوند این است که خودرا با قوانینی که هست هماهنگ سازند تابرحق ومشروع بودنرا در پی داشته باشد. اگر با قوانینی‌که هست نتوان به چنین هدفی رسید فرمانروایان تازه می‌کوشند تا از بـالا وورای قوانین، خودرا بـا مشروعیت پیشین پیوند دهند، تاجانشین پیوسته آن گذشتگان‌مشروع، قلمداد شوند. تاریخ‌ایران چنین نمونه‌هایی فراوان دارد، به‌ویژه در مورد سلسله هـای سلطنتی پیش از اسلام. بنیان‌گذاران سلسله‌های تازه اغلب خودرا از نـواده ها یا وابسته به خـاندان شاهان گذشته یادمی‌کردند تا مشروعیتشان مورد شك وتردید قرارنگیرد. آن چه مسلم‌است هر قدرت وحاکمیتی برای استوار ساختن قدرت و ادامهٔ آن نیاز به‌گفت و شنود با انبوه مردم و حکومت شوندگان دارد وگویاترین وروشن ترین زبـان بـرای پدید آوردن پیوند وارتباط حاکمیت وشهروندان، حقوق است.

۱۸۵. سوم: حقوق‌موضوعه زبان‌قدرت، حقوق مؤثرترین، کوتاه‌ترین و به‌ویژه هموار ترین راه برای اعمال قدرت است. مجموع آیین های لازم‌الاجراء حقوقی (قانون،تصویب‌نامه و آیین‌نامه‌وبخشنامه) زبان قدرت ونمایانندۀ ارادۀ قدرت است. دراین‌مرحله‌ازتکامل جامعه‌های بشری که به‌صورت کشور-ملت‌ها درآمده‌اند. جداکردن قدرت از حقوق موضوعه ناشدنی ودر عین حال کاری بی هوده است، همان گونه که سفیدی‌را از برف و سیاهی را از زغال نمی‌توان جدا ساخت. پولانزاس در «واقعیت حقوق» در بارۀ ارزش و اعتبار حقوق موضوعه بینش و نظری داردکه نا روشن وآشفته است ولی به‌علت نامدار بودن نویسنده‌واثر،آورده می شود :

«حقوق موضوعه تنها درصورتی اعتبار دارد که مظهر موقعیت های انسانی‌واقعی وعملی‌باشد، موقعیت‌هایی که مبنای اصلی‌شان درقلمروهستی‌شناسی انسان است وتشکیل دهندۀ چنین وحدتی می‌باشد»[۵۴].

گسترش حقوق، تضمین وحمایت‌های بسیاری برای کسان به‌همراه داشته که خود جدا ناپذیر از تکامل تاریخی اندیشه و واقعیت قدرت قانونی است. به‌بیان ساده‌تر، مقیدشدن قدرت وحاکمیت در قالب‌های قانونی و الزام وتعهد حاکمیت دولت‌به‌رعایت کل این قوانین وپیش بینی مراجع رسیدگی به‌شکایت مثل‌قوۀ قضاییه ودادگاه‌ها ازتصمیم‌هاواقدام‌های‌دولت‌وبه‌ویژه قوۀمجریه‌وسازمان‌های‌اداری،می‌تواند ازکسان‌وشهروندان وحقوق‌آنان در برابر زیاده روی‌های قدرت پشتیبانی‌کند[۵۵]. در گفت وشنودهای مردم هم توسل به قانون ورعایت حقوق، مترادف باجلوگیری از

۵۴-ن.ك. به: پولانزاس، ن.آر: واقعیت وحقوق. جلد اول فلسفۀ حقوق، ترجمۀ نجاد علی‌الماسی ـ تهران، انتشارات دانشگاه ملی، ۱۳۵۵، ص۱۵۸.

۵۵- درایران همۀ دادگاه‌ها و به‌ویژه «دیوان عدالت اداری» باید به‌شکایت های مردم‌علیه دولت و سازمان‌های‌اداری رسیدگی کنند. درباره‌کاردیوان عدالت و وظیفه‌هایش ن.ك.به: مقالۀ: شفیعی، ضیاءالله: دیوان عدالت اداری ومشکلات آن... در مجلۀ مسائل اسلامی ایران سال یکم، شمارۀ چهارم، اسفند۱۳۶۲، ص‌ص۳۱-۲۸.

استبداد وایستادن در برابرآن وداشتن حق وتوانایی شکایت ازکارهای بیرون ازحد ومرز قدرت حاکم است. با این وصف نباید ازنظردور داشت‌که درنظام‌های سخت استبدادی وهمراه با فشار و خفقان، حقوق هم می‌تواند ابزار سرکوب نظام سیاسی وهمچنین وسیله‌ای برای تحکیم بیش‌تر قدرت وحاکمیت باشد. این نکته لازم‌به‌یاد- آوری است که‌آن‌چه دربارهٔ حقوق موضوعه آورده شده بیش‌تر مربوط به حقوق عمومی است تا حقوق خصوصی،زیرا حقوق عمومی است که پیوندهای قدرت و حاکمیت‌را با مردم مشخص‌می‌سازد. ولی‌امروزمرزمیان این دوحقوق بسیارکم شده واختلاف میان‌آن دو بیش‌تر از دیدگاه آموزش حقوق‌است تا یك واقعیت‌علمی[56].

برای این که بحث در مورد پیوند حقوق وقدرت کامل‌تر گردد نباید به-

۵۶- حقوق‌را براساس‌ضابطه‌هایی به‌عمومی وخصوصی تقسیم می‌کنند، این‌ضابطه‌ها چنین است: الف- برحسب سمت اشخاص وکسان، اگر این اشخاص‌به‌نام قدرت عمومی ودارندگان سمت‌های‌رسمی، یك طرف رابطهٔ حقوقی باشند، پس حقوق جنبهٔ عمومی‌دارد واگر این ارتباط‌مربوط به‌زندگی خصوصی اشخاص وکسان است، در این صورت‌رابطهٔ حقوقی، جنبهٔ خصوصی‌دارد. ب - برحسب هدف‌ها، اگر هدف تصمیم‌های حقوقی، عموم مردم است یاگروه بسیاری‌را دربرمی گیرد، حقوق عمومی واگر هدف تأمین خواست‌های مادی شمار کم ومشخصی است در ایـن‌صورت حقوق جنبهٔ خصوصی‌دارد. ج - همچنین می‌توان این‌دوحقوق‌را برحسب به اجراء درآمدن وشکل گرفتن تقسیم‌بندی‌کرد، درحقوق عمومی قدرت عمومی همیشه می‌تواند بابه‌کارگرفتن زوروقوهٔ قهریه مقررات حقوقی‌اش‌را به‌اجراء درآورد،درحالی‌که اساس‌شکل گرفتن‌وپیدایی‌رابطه‌های‌حقوقی درحقوق‌خصوصی، گفته می‌شود ارادهٔ آزادکسان واشخاص است. ولی این ضابطه‌ها به‌هیچ روی‌دقیق‌نیست، زیرا بسیاری ازکسان واشخاص خصوصی یا قدرت عمومی، فعالیت های حقوق عمومی‌یا خصوصی‌را باهم انجام می‌دهند وکارهای‌قدرت عمومی همیشه غیر انتفاعی نیست‌واشخاص وکسان خصوصی هم فعالیت غیر انتفاعی نیز دارند و ضابطهٔ اجبار هم چندان‌دقیق‌نیست. چون در مورد تعهدات هم درحقوق خصوصی بسیاری از وقت‌ها قدرت عمومی ناچار به دخالت است تا یکی از دوطرف‌را ملزم به‌اجراء وتعهدکند. برای آگاهی بیش‌تردر این زمینه ن.ك. به: ابوالحمد، عبدالحمید: حقوق اداری، جلد یکم سازمان های اداری ایران، چاپ سوم انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، ص‌ص۴۲-۲۶ وص‌ص۱۰۴-۸۲.

رابطهٔ حقوق موضوعه وقدرت بسنده کرد، بلکه لازم است که ازارتباط حقوق‌طبیعی با قدرت نیز یاد آوری کرد.

۱۸۶. ۱: حقوق‌طبیعی ومفهوم‌آن، حقوق طبیعی به مجموع حقوقی گفته می‌شود که جزء سرشت انسانی است‌که عقل سلیم‌آن‌را می‌پذیرد وقانون‌گذار آن‌را به‌گونهٔ حقوق موضوعه سامان می‌دهد. از این روشماری از حقوقدانان باور دارندکه اصول حقوق طبیعی بالاتر از ارادهٔ فرمان روایان بوده وآنان باید از این اصل‌ها پیروی‌کنند واگرآن ها را زیر پا گذارند، شهروندان وظیفه دارندکه دربرابر فرمان روایان بشورند.

سرشت وذات وچبود حقوق طبیعی ، اخلاق و اعتقاد به برتری ارزش‌های اخلاقی وانسانی به دیگر هنجارها ومقررات است، عدالت ونظم اجتماعی و رفاه عمومی از اصول دیگری است که باید راهنمای تصمیم‌گیری وعمل فرمان روایان باشد. احترام به‌مالکیت خصوصی از اصول دیگر حقوق طبیعی است ولی در مورد حد ومرز این مالکیت میان صاحب نظران اتفاق عقیده وجود ندارد.

اگر بیش‌تر موشکافی کنیم می‌بینیم‌که حقوق طبیعی ومشروعیت یکی‌است. با این تفاوت که حقوق طبیعی بسیارگسترده‌تر از مفهوم مشروعیت است و پهنهٔ وسیع‌تری‌را در بردارد که کم وبیش همهٔ زمینه‌های امور اجتماعی وسیاسی‌را در بر می‌گیرد، درحالی‌که مشروعیت تنها جزیی از حقوق طبیعی است‌که مربوط به‌رابطهٔ فرمان دادن و فرمان بردن می‌شود. یعنی حقوق طبیعی در برگیرنده واقعیت‌های عینی ومشروعیت بیش تر، جنبهٔ ذهنی‌را دربردارد.

ازنظر اجتماعی پایهٔ حقوق طبیعی مجموع باورهایی است که دربارهٔ حق‌و تکلیف جامعه هست وسیر تاریخی‌آن، باور داشتن به‌برتری قوانین‌خدایی برقوانین موضوعه وهنجارهای اجتماعی‌است. اعتقاد این که حقوق فقط جنبهٔ اجتماعی دارد از نظر تاریخی بسیار دیررس بوده و مسلم این است که حقوق طبیعی ریشهٔ حقوق موضوعه است ودرپاره‌ای از قوانین اساسی جهان امروز به حقوق طبیعی آن‌چنان

اهمیت داده‌اند که شورش وسرپیچی در برابرقانون شکنی فرمان روایان واستبداد آنان، حق‌طبیعی شهروندان شناخته شده است. در این زمینه در تفکر «نوین سیاسی اسلام» اثر حمید عنایت می‌خوانیم:

«... یکی ازکارهای فوری نوگرایان اسلامی منهدم ساختن آن چیزی است که به نظر آنان بنیانهای فرضی الهیاتی وشرعی این‌رکود است، و در پی آن محوکردن اطاعت انفعالی وسکوت در برابر ظلم»[۵۷].

ازنظرتاریخی بیش‌ترین شورش‌ها وانقلاب‌ها برای به‌دست‌آوردن وپاسداری از حقوق طبیعی بوده است و امروزهم‌کسان بسیاری ازحقوق موضوعه به‌نام اصول حقوق‌طبیعی‌انتقاد می‌کنند. میان باور به‌اصول حقوق‌طبیعی ومخالفت با قدرت‌حاکم همیشه نزدیکی‌ها وپیوندهایی بوده است و چنین پیوندی در سرشت حقوق طبیعی است که دربالای قدرت وحاکمیت بوده وبازدارنده ومحدودکنندهٔ این‌قدرت است. از این‌رو خواه‌ناخواه نادیده انگاشتن حقوق طبیعی، پذیرش وروی آوردن به‌سوی حقوق موضوعه واعلام این که تنها این حقوق والا و ارزشمند است، برای‌استوار ساختن قدرت حاکمیت و استبداد آن است. یعنی از باور به حقوق طبیعی به این هوده می‌رسیم‌که دولت حق قانون‌گذاری ندارد یا اگر قانونی می‌گذارد باید در چهارچوب قوانین طبیعی باشد. زیرا انکار حقوق طبیعی دست‌های قدرت‌حاکم یعنی دولت‌را درگذاشتن هرگونه قانون ومقرراتی که بتواند قدرتش‌را افزایش‌دهد، بازمی‌گذارد و خواه ناخواه به خودکامگی مطلق می‌گراید. این نکته را هم ازیاد نبریم وتکرار کنیم‌که اصول حقوق طبیعی نیزبه‌آسانی می‌تواند در جهت‌خودکامگی بوده وفرمانروایان به نام حقوق طبیعی به خود اجازه دهند تا از حکومت‌شوندگان بخواهند و متوقع باشند که بی چون وچرا از فرمانهایشان پیروی و اطاعت کنند. چنان‌که در اسپانیا و پرتغال زمان فرانکو وسالازار، دولت‌که بر قوانین مسیحیت و

۵۷ ــ عنایت، حمید: تفکر نوین سیاسی اسلام، ترجمهٔ ابوطالب صارمی ــ تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص۳۴.

کلیسا متکی بود از مردم می‌خواست که بی چون وچرا از فرمان‌های دولت اطاعت کنند وهرگونه سرپیچی از این فرمان‌ها، مخالفت باکلیسا ودین اعلام می‌شد[۵۸].

در این روزگار که به پایان سدهٔ بیستم مسیحی نزدیك می‌شویم مردم کم‌تر در عمل به رابطه و پیوند حقوق طبیعی وحقوق موضوعه پروا دارند و مهم برای آنان پیوند قوانین موضوعه با قدرت وحاکمیت است که تصمیم‌ها و اراده‌اش را به نـام قانون به اجراء درمی‌آورد وگذشت زمان به پذیرش این فرمان‌ها یاری می‌دهد. از این رو لازم است که به‌کوتاهی به این رابطه اشاره شود.

۱۸۷. ۲: حقوق موضوعه، زمان ومشروعیت، پرسشی که در این زمینه به ذهن می‌رسد این نکته است که آیـا دولت وحاکمیتی که قدرت قانونی را در دست دارد وزمان‌کم وبیش دراز به قانون، فرمـان می‌راند، می‌تواندمشروعیت را نیز به‌خودی خود به دست آورد؟ ساده‌ترین پاسخ این است که باید میان دولت قانونی و دولتی که مجری قدرت قـانونی است، فرق‌گذاشت. دولت قانونی، دولتی است که برطبق قوانین موجود وبه ویژه پیش بینی شده در قانون اساسی ادارهٔ‌کشور را به‌دست‌گرفته است، ولی دولت مجری قدرت قانونی، قدرت را درعمل به‌دست‌گرفته ولی بی‌خشونت و به‌گونه‌ای صلح جویانه فرمان می‌راند و دولت ونهادهای سیاسی و اداری وقضایی‌اش را به دست‌گرفته است. چنین موقعیت سیـاسی تنها در قلمرو فرضیه واحتمال‌ها نیست بلکه اغلب درعمل نیزروی می‌دهد مانند همهٔ دولت‌هایی که باکودتا قدرت را به دست گرفته‌اند و همچنین این نکته در مورد دولت‌هایی که بـا انقلاب بـه قدرت می‌رسند نیز درست است. این مورد، بی‌گمان بـا موردهایی که

۵۸- دراین زمینهٔ فکری هانا آرنت در ص۱۶۰کتاب «انقلاب»که پیرامون‌آن به ناحق تبلیغات‌موافق بسیارشده‌است، می‌خوانیم: «همچنین بانهایت‌تأسف‌می‌دانیم که‌درکشور-هایی که هرگزانقلابی رخ نداده است، هرقدرهم‌که قدرت‌های فایق خشن ومتجاوزباشند، بازآزادی بهتر حفظ شده است. حتی در سرزمین‌هایی که انقلاب بـا شکست روبروگشته هنوز آزادی‌های مدنی بیش‌ازممالکی‌است‌که درآن‌ها به‌پیروزی رسیده‌است». این کتاب ازانتشارات خوارزمی درسال ۱۳۶۱ بوده وعزت‌الله فولادوند آن را ترجمه‌کرده است.

دولت‌ها در موقعیت‌های مسالمت جویانه و برطبق اصول پیش بینی شده در قانون اساسی یا دیگر متن‌های قانونی به قدرت می‌رسند یا قدرت دست به دست می‌شود، فرق دارد. دراین موردها یك‌حزب یاچند حزب وجمعیت سیاسی، تنها یا باپیوستن به هم درپیکار انتخاباتی شرکت می کنند وبرطبق دستورقوانینی که هست، قدرت را به دست می‌گیرند ودرآن قالب‌ها هم تصمیم گرفته وعمل می کنند.

در این مورد، نبرد سیاسی و رسیدن به قدرت‌با اجازهٔ قوانین موضوعه و در چهارچوب‌های آن است که پیش از مبارزه‌های انتخاباتی وسیاسی، ضابطه‌های بازی سیاسی یا نبرد را ترسیم و تعیین کرده است و بازی‌کنان پیش و پس از نتیجهٔ نبرد ــ پیروزی یا شکست ــ باید به این قاعده‌ها و مقررات حقوقی احترام بگذارند. ولی دولتی که باکودتا یا با انقلاب به قدرت می‌رسد، بی‌گمان و بی تردید چندان پای‌بند قوانین و مقررات حقوقی موجود نیست، بی این‌که چنین دولتی بتواند همهٔ قوانین پیشین را نادیده بگیرد و زیرپا بگذارد. زیرا برای گردش زندگی اجتماعی وسیاسی لازم است که بسیاری از قوانین که مردم باآن خوگرفته‌اند اجراء شود، تنها آن دسته ازقوانین که پایه واساس نظام سیاسی سرنگون شده برآن استواراست، باطل وملغی اعلام می‌شود. آن چه مسلم است، چنین دولتی با جای‌گزین کردن نهادهای سیاسی اداری وقضایی تازه به جای نهادهای حاکمیت شکست خورده، اغلب دورهٔ دولت موقت نامگذاری شده ومی‌شود[۵۹].

۵۹ــ چنان‌که پس از پیروزی انقلاب ایران و سرنگونی نظام شاهنشاهی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و بـا استقرارکامل نهادهای جمهوری اسلامی ایران یعنی افتتاح مجلس در تاریخ هفتم خرداد ۱۳۵۹ و تشکیل نخستین دولت جمهوری اسلامی ایران در نوزدهم شهریور ۱۳۵۹ قدرت حاکم انقلابی بـه «دولت موقت انقلابی» و دورهٔ «دولت موقت جمهوری اسلامی» تقسیم شد. همچنین آقای مهدی بازرگان رییس نخستین دولت موقت انقلابی در یك سخنرانی اعلام داشته بود: «آن قسمت ازقانون اساسی‌که مربوط به نظام سلطنتی نیست تا تدوین وتصویب قانون جدید معتبرخواهد بود» (کیهان و اطلاعات اول اسفند ۱۳۵۸).

۱۸۸. ۳: حاکمیت قانونی و زمان، قدرتی که خود را مقید به قالب‌های قانونی می‌کند اگرمدت‌درازی برسرقدرت‌باشد حتا اگرچگونگی به‌قدرت رسیدنش چندان مشروع نبوده باشد می‌تواند برحق شود، یعنی مردم به‌آن عادت‌کنند. ولی درکوتاه مدت بی‌گمان چنین حاکمیتی با دشواری‌های بسیار روبرو است‌که ممکن است نتواند پایدار بماند. همان‌گونه‌که بردیای غاصب نتوانست بیش از هفت ماه سلطنت‌کند وبه‌نوشتهٔ مورخان، داریوش اول با فاش ساختن دروغ بودن‌ادعای بردیا به‌کمك یارانی توانست اورا درسال۵۲۲ پیش‌ازمیلادگردن زند. ولی نادرشاه افشار به‌آسانی توانست‌که درسال ۱۱۴۸ ه. ق. سلطنت‌خانوادهٔ صفویه را براندازد وخود شاه شود وسلسلهٔ افشاریه را بنیان گذارد. زیرا مشروعیت صفویه از میان رفته بود و نادرشاه افشار با پیروزی های جنگی وسیاسی توانست اندیشه‌های مردم را برای پذیرش مشروعیت تازه‌ای آماده سازد.

مثال نادرشاه افشار نمونهٔ استثنایی در تاریخ ایران نیست، نمونه‌های فراوان دیگر در این زمینه چه پیش از صفویه وچه پس ازآن، می‌توان یافت وچنین نمونه‌هایی درتاریخ‌کشورهای دیگرنیزکم نیست. یعنی یك‌قدرت یا دولت حاکم درزمان درازکه در جامعه ریشه‌دار شده و نهادهایش را بنیان‌گذاشته است به علت‌کرختی و نداشتن‌کارآیی وقاطعیت باحملهٔ مخالفان ودشمنانش، شکست‌خورده وازپای درآمده است. زمان به مفهوم سابقهٔ‌کار،گذشته و سنت بی‌تردید می‌تواند سازنده و استوار‌کنندهٔ مشروعیت باشد. اگر حاکمیت فلج شده باشد و نتواند برای ادارهٔ‌کشور تصمیم بگیرد وتصمیم‌ها را به اجرا درآورد، نمی‌توان به‌گونه‌ای نامحدود و بی‌حد ومرز به عامل زمان در برابر اراده وخواست انبوه مردم وحکومت شوندگان استناد کرد و ازآن یاری گرفت. هرگاه از دید حکومت شوندگان، نظام حاکم کارآیی نداشته‌باشد وتوانایی ادارهٔ وضع وموقعیت لازم سیاسی را ازدست بدهد وباورهای تثبیت وتأیید وضع نیز ازمیان برود، مشروعیت یا برحق بودن نظام سیاسی هم باآن ناپدید می‌شود. قدرت ونهاد ممکن است هم غیرقانونی وهم نامشروع باشد و این

امر به ویژه در بارهٔ قدرت‌ها و نهادهای کوچك‌تر از دولت که در درون کشور- دولت فعالیت می کنند، بیش‌تر راست است. مانند بسیاری ازحزب‌ها وجمعیت‌های سیاسی[۶۰].

مشروع بودن با قانونی بودن همیشه همدوش و همگام نیست ولی دولتی که به قوانین موجود احترام می گذارد اگرقاطعیت و کارآیی هم داشته باشد، در دراز- مدت می‌تواند نیز مشروع گردد. حال اگر به دلایل وانگیزه‌های بسیارمهم یك دولت وقدرت قانونی مشروعیتش را از دست دهد، هودهٔ این وضع از میان رفتن پشتیبانی انبوه مردم از نظام سیاسی خواهد بود. زیرا نظام دیگر آن عنصرمعنوی و اخلاقی را که ستون اصلی مشروعیت است، دارا نیست و به ویژه اگر زمان دراز پشت سر نداشته باشد که به یاری چنین نظامی بشتابد، بانخستین توفان‌های انقلاب نهادهایش فرو خواهد ریخت و همراه آن همهٔ قالب های قانونی که آن را موجه می‌ساخت تارانده می‌شود.

خواست‌انبوه‌مردم‌ازقدرت‌حاکم وحکومت کنندگان وجایگاه‌سیاسی واجتماعی

۶۰ـ از مثال‌های نامدار دراین باره درتاریخ زندگی سیاسی ایران وشاید هم در تاریخ حزب‌های کمونیست جهان، مثال مربوط به‌حزب تودهٔ ایران است‌که اندکی پس‌از جشن واعلام چهلمین‌سال مبارزات سیاسی «درخشان» درآغازسال۱۳۶۱ اغلب رهبرانش درپایان سال ۱۳۶۱ وآغازسال ۱۳۶۲ هـ. خورشیدی دستگیرمی‌شوند. این حزب پس‌از سال‌ها غیرقانونی بودن با پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی ایران آزادانه فعالیت می کرد. ولی حزب توده هیچ گاه خود را با «قانون فعالیت احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی وصنفی وانجمن‌ها یااقلیت‌های دینی شناخته‌شده» مصوب مجلس‌شورای اسلامی درهفتم شهریور ۱۳۶۰ تطبیق نداده‌بود. یعنی‌حزب درعمل غیرقانونی بود وشاید اعضاء و هوادارانش این وضع غیرقانونی را مشروع نمی‌دانستند. ولی با دستگیری و زندانی‌شدن رهبران حزب، اینان بنا به‌گزارش رسانه‌های گروهی روز وبه‌نوشتهٔ روزنامه- های تهران به خیانت و جاسوسی و خرابکاری به نفع شوروی وکشورهای دیگر بلوك کمونیست اعتراف کردند وافزودندکه این‌حزب هر گونه مشروعیت فرضی را هم ازدست داده است (ن. ك. به همهٔ روزنامه‌های تهران مورخ یازدهم اردیبهشت ۱۳۶۲ به بعد).

پشتیبانی انبوه مردم ازحاکمیت‌همیشه و در روزگاران بسیار دورنیزذهن‌اندیشمندان ورهبران سیاسی را مشغول می‌داشته است و از ارج چنین پشتیبانی آگاه بـودند. چنان‌که کنفوسیوس که پیرامون سال‌های ۵۵۱ تا ۴۷۹ پیش از میلاد مسیح بزاد وبمرد، دراین زمینه سخن پرآوازه‌ای داردکه آورده می‌شود:

« حکومت صالح باید دارای سه هدف اساسی باشد: « تـدارکات شایسته، ارتش نیرومند، جلب اعتماد مردم. اگرلازم افتدکه یکی ازاین‌سه فداشود، آسانترازهمه ارتش را می‌توان رهاکرد، سپس تدارک خواربار را (مرگ همواره روزی‌آدمی بوده است)، اعتماد خلق را هرگز، اگرخلق بی‌اعتماد شود، حکومت برآن محال می‌گردد».».[۶۱]

همین اندیشه به‌گونهٔ دیگر درصفحه‌هـای ۳۰۳ و ۳۰۴ (اخلاق ناصری) اثر خواجه نصیرالدین طوسی آمده‌است:

« واکثردولتها، مادام‌که اصحاب آن با عزیمتهای ثابت بوده‌اند و شرایط اتفاق رعایت می‌کرده‌اند، درتزاید بوده‌است وسبب وقوف وانحطاط آن رغبت قوم در مقتنیات مانند اموال وکرامات بوده ... وهمچنانکه درمبداء دولت هرکه به‌مقاومت و مناقشت ایشان برخیزد مغلـوب گردد درانحطاط به مقاومت ومنازعت هرکه برخیزند مغلوب گردند.

وتدبیرحفظ دولت به دوچیزبود: یکی تألف اولیاء و دیگـر تنازع اعدا ... و برپادشاه واجب بودکه درحال رعیت نظـر کند و برحفظ قوانین معدلت‌توفرنماید، چه قوام مملکت به معدلت بود.»[۶۲]

کنفوسیوس‌پایهٔ مشروعیت‌وحقانیت‌نظام‌سیاسی را درخواست وپشتیبانی‌انبوه مردم یاحکومت شوندگان ازآن می‌داند درحالی‌که برای خواجه نصیرالدین‌طوسی استواری وپایداری حاکمیت وبرحق بودن آن بیش‌تر به‌خوبی و درستکاری حاکم

۶۱ــ یاسپرس، کارل: کنفوسیوس، ترجمهٔ احمدسمیعی ــ تهران، شرکت‌سهامی انتشارات خوارزمی. اردی‌بهشت ۱۳۶۳، ص ۲۹ و ۳۰.

۶۲ــ طوسی، خواجه نصیرالدین: اخلاق ناصری، به‌تصحیح و تنقیح مجتبی‌مینوی وعلیرضا حیدری ــ تهران، انتشارات خوارزمی، چ دوم بهمن ۱۳۶۰.

وابسته است . درحقیقت این دوسخن دوروی یك سکه بوده ومکمل همند.

کوتاه سخن آن‌که مفهوم و واقعیت کارآیی وزمان جداناپذیر وسخت به هم پیوسته است کـه امکان می‌دهد تایك نظام سیاسی باکندی و فرصت بتواند خود را برحق سازد ومشروع بنمایاندکه لازمهٔ ماندگار شدن یك زنـدگی سیاسی مسالمت‌آمیز ودوام هرنظام سیاسی است.

دفتر پنجم

تصمیم‌گیران عرصهٔ سیاست و قدرت

۱۸۹. کلیات: در پژوهش‌ها و بررسی‌های سیاسی اغلب فراموش می‌کنیم که بازیگران سیاست و زندگی سیاسی مردمند و نهادهای سیاسی با همهٔ پیچیدگی‌ها و خردی و بزرگی‌اش، هودهٔ کار انسان‌ها در فرود و فراز سده‌های تاریخ است. همچنین از یاد می‌بریم که نام این مردم گمنام که در گذر روزگاران نهادهای سیاسی و اجتماعی را پایه‌گذاری کرده و ساخته‌اند درجایی دیده نمی‌شود ولی نام چند سردار وفرماندهٔ شمشیر زن و یا به‌گفتهٔ مردم: «قداره‌بند»، «گروه حراف» و «بی‌چشم رو»، «زد و بندچی» در کتاب‌های تاریخ آورده شده است. آموزش رسمی تاریخ نیز در اغلب کشورهای جهان به‌گونه‌ای است که رهبران و شخصیت‌های سیاسی و تاریخی را برجسته نشان می‌دهند وانبوه مردم خواه ناخواه فراموش می‌شوند. دانستن این که جایگاه و نشان شخصیت‌های تاریخی و نامدار در دگرگونی‌های تاریخی چه بوده و چیست، در سیاست باارج است، از این رو به‌جا است که دریك دفتر جداگانه ازآن بررسید.

عرصهٔ سیاست را خواه کشور بدانیم و خواه این عرصه را بزرگ‌تر یا

کوچك‌تر از پهنه کشور بپنداریم، گرفتن تصمیم‌های سیاسی به عهدهٔ یك نفر یا چند نفر است وبازی سیاسی‌را شمار کمی از شهروندان رهبری می کنند. اگر به‌نهادهای سیاسی کشور چشم بدوزیم، می‌بینیم که از دید حقوقی میان مراجع تصمیم گیری سلسله مراتب هست که می‌توان‌آن را با هرمی نمایاند. در بالای هرم حق تصمیم گیری به یك نفر یا به گروه کوچك سپرده شده است. چنان که در «نظام ریاستی»[1] که نمونه شناخته شده و کهن‌آن ایالات متحدهٔ امریکای شمالی است بالاترین‌مرجع تصمیم‌گیری رییس جمهور است.

در «نظام پارلمانی[2]» مرجع تصمیم‌گیری مجلس قانون گذاری یا قوهٔ مقننه است که منشأ بیش ترین تصمیم‌های سیاسی برای ادارهٔ کشور بوده و در حقیقت نماد حاکمیت ملی‌است، هیأت وزیران یا دولت بارهبری قوه مقننه مجری این تصمیمات است. انگلستان که نمونه کهن‌ترین‌نظام پارلمانی جهان است، اعضاء پارلمان ودولت یااعضاء قوهٔ مقننه وقوهٔ مجریه‌آن چنان درهم ادغام وعجین‌ویگانه شده‌اند که شناختن مرجع‌واقعی‌تصمیم‌گیری‌آسان‌نیست.می‌دانیم که‌در آن‌جامردم‌همزمان باانتخاب‌اعضاء

۱ـ نظام ریاستی نظامی است که درآن تفکیك قوا به‌طور مطلق در قانون اساسی پیش بینی‌شده است واعضای قوهٔ مقننه و ریاست قوهٔ مجریه‌که درعین حال رییس‌کشور است، مستقیم از طرف مردم انتخاب می‌شود و قوهٔ قضاییه هم مستقل از دو قوهٔ دیگر است. هیچ یك‌ازاین سه قوه نسبت به دو قوهٔ دیگرسلطه و امتیازی ندارند. (برای‌آگاهی بیش‌تر ازنظام ریاستی ن. ك. به‌شماره‌های ۱۵۰ تا ۱۵۵ همین‌کتاب).

۲ـ درنظام پارلمانی تفکیك قوا به‌طورنسبی است به بیان دیگربین قوا همکاری نسبی هست به این معنی که قوهٔ مقننه حق دارد قوهٔ مجریهٔ را ساقط‌کند وقوهٔ مجریه هم به نوبه خود حق انحلال قوهٔ مقننه را دارد. و در مورد بسیاری از تصمیم ها پیش از آن‌که به مرحله نهایی برسد مسئولان سه قوه با هم مشورت می‌کنند. برای آگاهی بیش‌تر از انواع نظام های ریاستی، پارلمانی و سوسیالیستی ن. ك. به رژیم‌های سیاسی اثر موریس دوورژه ترجمهٔ صدر الحفاظی تهران فرانکلین ۱۳۴۶ و همچنین نگاه کنید به‌شماره های ۱۵۶ و ۱۵۷ همین‌کتاب.

پارلمان، اعضاء دولت (هیأت وزیران) را هم که نامشان از سوی احزاب در مبارزات انتخاباتی اعلام شده، برمی‌گزینند. کشور سوییس و ایتالیا و ژاپون نمونه‌های خوبی برای نشان دادن نهاد تصمیم گروهی است. در نظام سوسیالیستی که شوروی کهن‌ترین نمونهٔ آن است به موجب قانون اساسی تصمیم‌ها باید گروهی گرفته شود و این وظیفه با هیأت رییسه شورای عالی است.

این که بدانیم در یك گروه یا نهاد سیاسی، تصمیم گیری از دید آیین‌های حقوقی با چه مقامی است، سودمند است ولی از دید علم سیاست برای شناختن رویدادهای سیاسی بسنده نیست. بررسی ارزش این ضابطه‌ها و هنجارهای بازی سیاسی و حق تصمیم گیری در صلاحیت حقوق و به ویژه در قلمرو حقوق اساسی است. زیرا میان آن چه در قوانین آمده است، با آن چه در کارروی می‌دهد، اغلب دوگانگی ژرف هست. هدف علم سیاست بر رغم قالب‌ها و چهار چوب‌های حقوقی، شناختن واقعیت و چگونگی کار زندگی سیاسی است. علم سیاست به پژوهنده می‌آموزد که تا کجا در عمل این هنجارهای قانونی رعایت و پذیرفته شده و این که واقعیت تصمیم گیری‌ها چگونه بوده است. راست است آنانی که برسر قدرت و حاکمیتند، می‌توانند قوانینی بگذرانند که در جهت منافع خود، گروه و طبقه‌شان باشد و این همان نظریهٔ مارکسیست‌ها است که می‌گویند حقوق روبنا است[۳]. با این دید انتظار و امید این است که در چنین جامعه‌ای قوانین و مقررات حقوقی که هنجارهای بازی سیاسی را تثبیت می‌کند، به‌همان‌گونه عمل شود که پیش بینی شده است. ولی چنین نیست، حتا در شوروی و کشورهای سوسیالیست که مدعی‌اند همه قوانین و مقررات در خدمت کارگران و زحمتکشان است و حزب طبقهٔ کارگر (حزب واحد) مجری بدون کم و کاست این مقررات است؛ میان قوانین و مقررات حقوقی و رویدادهای زندگی سیاسی جدایی هست و کم نیستند مسؤولان اداری و رهبران سیاسی کشور که به سبب زیر پا گذاشتن قوانین محاکمه و محکوم شده‌اند. همهٔ این مثال‌ها می‌نمایاند که آگاهی از مقررات حقوقی

۳ــ ن. ك. به: شماره ۴۳ تا ۴۸ همین کتاب.

برای شناساندن زندگی‌سیاسی کافی نیست. ولی بودن فاصله میان قوانین وچگونگی اجرای‌آن همهٔ دشواری‌های این بررسی نیست و پاسخ به این پرسش که چرا در در زمان ومکان خاص و موقعیت ویژه، این یاآن رویداد وجریان وجنبش سیاسی و اجتماعی پدیدآمده است، بسیار مشکل‌تر و پیچیده‌تر از مسئلهٔ اجرای قوانین است. همچنین شناختن عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که در پدیدآوردن و دگرگونی یك رویداد بزرگ سیاسی و اجتماعی وتنظیم چهارچوب قانونی برای‌آن مؤثربوده است، نیزبسیارمهم‌است. چنین پرسشی خواه ناخواه‌اندیشه‌را به‌سوی پرسش‌دیگری می‌بردوآن دانستن این نکته است که در پدیدآمدن‌یاآوردن این‌رویدادهای کم وبیش بزرگ سیاسی و اجتماعی تا چه حدی کار و کوشش و نبوغ شخصیت سیاسی و اجتماعی فرد ویژه‌ای مؤثر بوده است و پس ازبررسی و پژوهش بتوان‌گفت که‌اگر چنین کسی در عرصهٔ سیاست نمی‌بود،آن رویدادهم پدید نمی‌آمد. در پژوهش‌های تاریخی و سیاسی برای مورخ و سیاست شناس‌آگاه و دقیق، غرورانگیز است که بتواند سهم رهبر و شخصیت سیاسی و بهرهٔ انبوه مردم را در دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی به روشنی و دقت بنمایاند . به بیان دیگر برای این پرسش‌که آیا شخصیت‌های سیاسی‌مجری ونمایندهٔ خواست‌های‌گروه وطبقهٔ ویژه‌ای‌اند وشخصیت آنان پاره‌ای ازکل جریان تاریخ است؟ یا این‌که حوادث و رویدادهای سیاسی در پرتو اهمیت و نفوذ شخصیت‌های سیاسی‌آنان قرار دارد؟ پاسخ روشن وکاملا قانع کننده در بارهٔ این مسئله بسیار مهم وجود ندارد و ارزش تمام پاسخ‌ها نسبی است و مانند هرمسئلهٔ سیاسی دیگرآمیخته با پیشداوری هایی است.

نویسنده «شیوه‌های‌تصمیم‌گیری درسیاست خارجی» که ازاستادان علم‌سیاست دانشگاه هاروارد است درصفحهٔ ۶ این‌کتاب‌گفتاری ازجان فیتزجرالدکندی‌رییس جمهور آمریکا درسال ۱۹۶۲ در بارهٔ تصمیم‌گیری‌آورده است‌که به علت اهمیت‌آن دراین‌جا نقل می‌شود:

«ماهیت بازپسین تصمیم از دیدگاه شاهد، وگاهی حتی از دیدگاه خود تصمیم گیرنده‌هم پوشیده می‌ماند... همیشه رگه‌های کور ودرهم ژولیده‌ای در روند تصمیم گیری وجود دارد ــ و این بسیار رمزآمیز است حتی برای کسانی که ممکن است درگیرترین افراد در قضیه باشند»[۴].

این نویسنده در صفحهٔ ۴۰ همین کتاب دربارهٔ عامل و انگیزهٔ مهم در تصمیم‌گیری چنین می‌نویسد:

«... درمیان تحلیلگرانی که انواع روشها را به‌کار می‌برند شباهت عجیبی در زمینهٔ تفسیر وجود دارد. همهٔ آنها متفق‌اندکه آنچه باید تفسیر شود عمل است و منظور از عمل رفتاری است که منعکس کنندهٔ هدف و نیت باشد. همهٔ آنها پذیرفته‌اندکه عامل، یك دولت ملی است وهرعملی که صورت‌می‌گیرد به‌عنوان یك راه حل حساب شده برای مسئله استراتژیك است»[۵].

در بارهٔ مسئله مورد بحث دو جریان فکری مهم هست. یك جریان فکری که از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم بیش‌تر به وسیله مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌ها نامور شده و بر این پایه استوار است که تاریخ دارای جهتی است و این جهت ــ بر رغم فراز و فرودهای کوتاه وگذرا ــ به سوی تکامل است. مفهوم تکامل دراین منظومهٔ فکری عبارت از برافتادن هرگونه استثمار انسان از انسان است. از میان رفتن بهره کشی فردی و طبقاتی درآمدی خواهد بود برای برانداختن همهٔ قید و بندهایی که انسان را مقید واز خود بیگانه می‌سازد و تکامل وپیشرفت راستین و واقعی درمرحله‌ای تحقق خواهد یافت که انسان از هرگونه بندی آزاد شود.

پیروان این نظریه وجهان نگری تکامل را امری جبری می‌دانند والزاماً برای فرد اهمیت فراوان درپیش برد این پیشرفت و تکامل نمی‌شناسند. با این وصف نباید فراموش کنیم که مدافعان این مکتب فکری بکلی منکرتأثیر اهمیت فرد در رویدادهای

---

۴ و ۵ ــ آلیسن، گراهام تی: شیوه‌های تصمیم گیری در سیاست خارجی، ترجمهٔ منوچهر شجاعی ــ تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.

تاریخی نیستند. جریان دیگر فکری اهمیت بیش‌تری برای فرد دردگرگونی‌حوادث تاریخی ودرعرصهٔ سیاست می‌شناسد.

بخش یکم

نیروهای مؤثر درسیاست

۱۹۰: سطح‌های‌اعمال‌قدرت، هسته و پایهٔ فکری اغلب رویدادهای بزرگ تاریخی درنوشته‌های‌کهن چه درشرق و چه درغرب قهرمانانند. قهرمانان حوادث تاریخی‌را می‌آفرینند ویك تنه‌برتمام دشواری‌هاپیروزمی‌شوند. انبوه مردم‌می‌بایست برای قهرمانان‌کشته شوند ودرصورت زنده ماندن مفتخربودندکه با غریوهای شادی قهرمانان را تحسین‌کنند. «ایلیادهومر» وشاهنامهٔ فردوسی که هردوازیادگاری های نامداروکلاسیك ادبیات جهانی‌است، اختصاص به زندگی قهرمانان دارد.

فردوسی به روشنی‌گفته است:

سپاهی لشگر نیاید بکار　　　یکی‌مردجنگی به‌ازصدهزار

امروزاغلب تاریخ دانان، سیاست شناسان و جامعه شناسان باور دارند که شخصیت‌های سیاسی هراندازه‌هم متنفذ باشند تصمیم های‌آنان تابعی ازعوامل‌ژرف ومؤثر و پایدار اجتماعی‌است. در این‌که چه عواملی از انگیزه‌های ژرف و مؤثر اجتماعی است متفکران ومتخصصان‌علوم اجتماعی اتفاق‌نظرندارند. موقعیت‌زندگی مادی وزیربنای اقتصادی ازیك سو، فرهنگ، آرمان امیدها وافکارگروهی ازسوی دیگر، عوامل‌اصلی وتعیین‌کنندهٔ امورسیاسی وتصمیم‌های سیاسی‌است.

حال اگراین عوامل اصلی راکه به‌طوربسیارعام ودرخطوط‌کلی یادکرده‌ایم، درعرصهٔ تنگ تری بررسیم می‌توانیم سه‌سطح برای اعمال نفوذ وقدرت ومؤثر در تصمیم‌گیری‌ها بنمایانیم.

۱۹۱. یکم: دربالای‌هراجتماع سامان یافته (کشور) نهادهای سیاسی‌دولتی‌و

رسمی که مسئول ادارهٔ کشور است، هست. هردولتی به‌علت توانایی‌ها وقدرتش از هرنهاد دیگردر درون کشور آگاهی واخبار بیش‌تر وکامل‌تری دردست دارد. قدرت دولت تنها ازتوانایی‌های‌مادی که دارد ریشه نمی گیرد بلکه‌هردولتی ازگونه‌ای‌قدرت معنوی که‌پشتیبانی‌حکومت‌شوندگان یاشهروندان‌است،نیزبرخورداربوده که‌به کارهای دولت وتصمیم هایش جنبهٔ مشروع می‌دهد وآنرابرحق می کند. دولت باپشت‌گرمی به‌این حقانیت است که برای ادارهٔ کشورتصمیم هایی می گیرد وبه‌اجراء درمی‌آورد.

این که تصمیم‌ها ومصوبه‌های دولت باید بر پایهٔ حقانیت یا مشروعیت استوار باشد، بدان‌معنی نیست که در هرجای دنیا و درهرکشوری همهٔ تصمیم هایی راکه دولت می‌گیرد و اجراء می کند، همیشه برحق و مشروع است. چه‌بسا تصمیم هایی که دولت‌هامی گیرند واجراء می کنند مشروع وبرحق نبوده وفقط با خشونت و به یاری سرنیزه وگلوله می‌تواند اجرا شود، هریك ازما می‌توانیم به‌سادگی‌نمونه‌هایی دراین‌باره درکشورهای‌آسیایی، آفریقایی وآمریکای لاتین بیابیم.[۶]

تصمیم های‌دولت‌ها خواه دولت‌های کشورهای کوچك وضعیف ویانیرومند وبزرگ درخدمت هدف یا هدف هایی است که والاترین‌آن تأمین رفاه شهروندان و پاسداری امنیت زندگی گروهی‌دریك قلمرو معین یعنی کشوراست واین که دولت‌در

۶ـ حقانیت یا بر حق بودن که اصطلاح رایج دیگرآن مشروعیت است ، نباید باقانونی بودن اشتباه‌کنیم. برحق بودن یك قدرت عبارت ازاین است که آن قدرت از پشتیبانی مادی ومعنوی حکومت شوندگان برخوردار است . در این‌صورت مردم به دستورهای قدرت حاکم اعم ازاین‌که قانونی باشد یانباشد گردن می‌نهند . ولی قانونی بودن عبارت ازاین است که تصمیم‌های متخذه و دستورها منطبق با موازین قانونی باشد بدون توجه به اینکه مورد استناد ، مورد قبول عامه است یا نیست . مثلا استعمارگران تصمیمات خودرا درکشورهای‌مستعمره مستند به‌قانون می‌کردند قوانینی که خودشان‌برای مردم‌کشور مستعمره وضع‌کرده بودندکه ازنظرمردم کشورهای مستعمره برحق و مشروع نبوده است . برای‌آگاهی بیش‌تر ازمشروعیت ، برحق‌بودن وحقانیت ن . ك . به‌شماره‌های ۱۷۳ تا ۱۸۹ همین‌کتاب .

تحقق هدف هایش توانا است یا ناتوان ، موفق است یا درمانده ، صادق است یا فریبکار، خود مبحث جداگانه‌ای‌است که پیوند تنگاتنگ باسرشت نظام سیاسی‌دارد ومی‌تواند زمینهٔ پژوهش های بسیاری باشد .

۱۹۲ . دوم : درسطح پایین تر ازدولت گروه های متشکل و سازمان یافته هستند این‌گروه‌ها را می‌توانیم به مفهوم گسترده واژه، « گروههای فشاریا ذینفوذ» بنامیم . این‌گروه‌ها درگفت و شنودهای مردم اغلب «دارودسته» نامیده می‌شوندکه ممکن‌است جنبهٔ اقتصادی و مالی داشته باشند، مانند شرکت های‌تجارتی و صنعتی یا این‌که هدف‌های غیرمالی داشته باشند مثل جمعیت‌های‌فکری، مذهبی، حزب های سیاسی هم به‌گونه‌ای‌جزء گروه‌های‌فشاربوده ودارای برنامه‌های اقتصادی و جهان‌نگری ومرام ومسلك سیاسی اند و هدف‌شان به دست گرفتن دولت یا شرکت در قدرت دولتی است. درهرحال‌این‌گروه‌ها توانایی‌هایی‌راکه‌دولت دارد، ندارند. ولی چون دارای هدف‌ها وبرنامه‌های‌کم وبیش مشخص‌اند با تمام وسایلی‌که در دست دارند برروی دولت فشارمی‌آورند تا دولت‌را درجهت هدف‌هایشان گرایش دهند. ازاین‌رو این‌گروه‌هامی‌توانند انگیزه وعامل تصمیم های سیاسی دولت باشند وچون پدیده‌ها ونیروهای سیاسی‌اند، علم سیاست‌آن‌ها را برمی‌رسد .

۱۹۳ . سوم : درپایین‌هرم انبوه مردم قراردارد. منظوراز انبوه یا تودهٔ مردم، توده غیر متشکل و سازمان نیافته است که در جمعیت ها یا حزب های سیاسی عضو نیستند . به طور کلی تودهٔ مردم از پیچیدگی های سیاسی آگاهی بسیار کم دارند ودارای وسیله های اعمال قدرت ونفوذ نیستند . مسائل سیاسی برای آنان به‌صورت‌بسیارساده وسطحی نمایان می‌شود . بااین‌همه این انبوه سازمان‌نیافته خواست‌هایی داردکه اغلب اوقات متضاد است وگاهی نیزاین خواست‌ها به‌صورت یکپارچه آشکار می‌شود. برعکس فعالیت سیاسی‌گروه‌های ذینفوذ، حرکت سیاسی انبوه‌مردم اغلب‌هماهنگ وبابرنامه آماده‌شده‌نیست. ولی‌این‌قدرت بی‌شکل‌درموردهایی‌تبدیل به نیروی واقعی‌وقابل‌ملاحظه می‌گردد. مثلاهرگاه‌که این‌انبوه بی‌شکل یا توده خواست‌های اقتصادی دارد و می‌خواهد به وضع زندگی خود بهبود بخشد یا

ازمنافع ملی و آزادی دفاع کند ، نام «افکارعمومی» به‌خود می گیرد . دولت‌و گروه‌های فشار می‌توانند بر روی افکار عمومی تأثیر بگذارند و آنرا درجهت هایی که می‌خواهند گرایش دهند. ولی به‌یقین افکارعمومی را نمی‌توان به‌طوردایمی وهمیشه گمراه و دستکاری کرد و آنرا موردبازیچه قراردادونمونه‌های‌بسیاروتجارب‌تاریخی‌و زندگی سیاسی نشان می‌دهدکه درکشورهای استبدادی نیزافکار عمومی برای مدت نامحدودقابل دستکاری نیست . مسئولان دولت‌ها می‌توانندکه افکارعمومی‌رانادیده بگیرند ولی در این اقدام همیشه این‌بیم هست که میزان ناخشنودی ها علیه مسئولان بالارفته وانباشته شود ودر درازای‌زمان مبارزه‌باافکارعمومی و واکنش‌های آن غیرممکن می گردد. نتیجه این که‌افکارعمومی را می‌توانیم در بسیاری از موردها پایه و علت تصمیم‌های سیاسی بدانیم .

دراین‌جا تنها ازتأثیر انبوه مردم وگروه‌های فشاریا ذینفوذ را برمی‌رسیم زیرا دربارهٔ نهاد های دولتی و حزب های سیاسی در گفتار های دیگراین کتاب بررسی شده است .

۱۹۴ . الف : افکارعمومی ، ارج افکارعمومی را با نوشتهٔ یکی‌ازاستادان نامدار فرانسوی درجمعیت‌شناسی وافکارعمومی آغازکنیم :

> « افکارعمومی ضمیرباطنی یك ملت است . افکارعمومی این‌قدرت گمنام غالباً یك نیروی‌سیاسی است ، نیروئی‌که درهیچ قانون اساسی‌پیش‌بینی نشده‌است » ۷

پروا به‌افکارعمومی واین که تصمیم‌گیران ورهبران‌سیاسی ارج واهمیت‌آن را دریافته‌اند، پدیدهٔ تازه‌ای‌است. اگرنوشته‌های پیشینیان‌را بخوانیم اشاره به‌افکار عمومی‌واهمیت‌آن‌استثنایی‌و کم‌است. زیرا انبوه‌مردم پیش‌ازقرن‌بیستم ازامکان‌تجمع وتشکل وبهره‌گیری ازرسانه‌های‌گروهی دور بودند ازاین‌رو درآثار گذشتگان همه‌جا

۷ــ سووی ،آلفرد : افکارعمومی، ترجمهٔ جمال شمیرانی ــ سازمان‌کتابهای‌جیبی ۱۳۴۳ ، ص ۱۰ .

سخن دربارهٔ اهمیت قدرت است مثلا منتسکیو دراثرمعروف خود «روح‌القوانین»[۸] به‌ندرت به اهمیت افکارعمومی اشاره‌کرده است وتقریباً در سراسرآثارش قدرت به مفهوم قدرت دولتی به‌کاررفته‌است وبرای‌این که قدرت حاکم سوء استفاده نکند راه حل تفکیك‌قوارا پیشنهادمی‌کند وجمله «قدرت قدرت‌را متوقف می‌کند» اودراین‌باره نامداراست. ولی‌پس‌ازشناختن وپی‌بردن به‌ارزش این‌نیرو واین که‌با بالارفتن آگاهی‌های انبوه مردم، افکارعمومی پرنیروترمی‌شود ، بهره‌گیری ازآن مورد توجه خاص همگان قرارگرفت ودولت‌مردان نیزناگزیربه پیروی ازآن‌شدند.به‌ویژه گسترش رسانه‌های همگانی وپیدایی احزاب وگروه‌های‌سیاسی درساختن وشناساندن افکارعمومی کارایی بسیاری دارند.

خواندن خاطرات شخصیت‌های‌سیاسی یافعالان حزب‌ها وجمعیت‌های‌سیاسی وسیله‌ای است برای شناختن افکارعمومی، ولی این‌گونه پژوهش فقط امکان‌می‌دهد که ازافکارچند نفرویا گروه‌های‌کوچك آگاهی به‌دست‌آید. کوشش برای شناختن افکارعمومی به‌مفهوم دقیق وعلمی واژه وبه یاری ابزارهای فنی، پدیده تازه‌ای‌است که درپیرامون‌سال‌های ۱۹۳۰ پایه‌می‌گیرد ونخستین باردرسال ۱۹۳۵ **ژرژ گالوپ** استاد روزنامه نگاری دانشگاه میسوری درآمریکا روش پژوهش درافکارعمومی را پی‌ریزی می‌کند. کشورهای دیگر دیرتربه‌ارزش این روش پی‌بردند ، چنان‌که‌فرانسه درسال ۱۹۴۵ این‌روش‌را برای سنجش افکارعمومی به‌کاربست و **مالرو** درصفحهٔ ۱۴۷ «ضدخاطرات» دراین‌باره می‌نویسد :

« شیوه‌های گالوپ درآن زمان درفرانسه شناخته نبود ، مگر نزداهل فن . من آنهارا به‌طورخلاصه تشریح‌کردم »[۹].

پژوهش دربارهٔ چگونکی تظاهر افکارعمومی به‌وسیله نمونه برداری دقیق

۸ـ منتسکیو ، شارل‌لوئی دوسکندا : روح‌القوانین، ترجمهٔ علی‌اکبرمهتدی ـ چاپ چهارم ، اقبال ۱۳۳۹ ، ص ۱۰۲۶ .

۹ـ ن . ك . پانویس شماره ۴۰ صفحهٔ ۲۴۶ همین‌کتاب .

ازگروه مورد نظرامکان دارد. چنان‌که برای تهیه نمونه ازویژگی های ساکنان یك شهریا منطقه یا کشور باید از گروه های گونه‌گون اجتماعی مورد تحقیق برحسب جنس، سن، شغل، درآمد و... نمونه برداری‌شود. هر اندازه شمارافراد نمونهٔمورد بررسی بیش‌ترباشد، به‌همان نسبت هودهٔ پژوهش دقیق‌ترخواهدبود. پس از نمونه برداری ازگروه های اجتماعی لازم است‌که برای شناختن افکارواقعی مردم و آن‌ـچنان‌که به راستی درمسئله مورد پژوهش می‌اندیشند، پرسشنامه های بسیاردقیق تهیه شود. تهیه پرسشنامه ساده نیست. چون تجربه‌نشان داده‌است‌که درپاره‌ای ازجامعه‌ها کسان در مورد پرسش‌هایی‌که از آنان می‌شود به ویژه دربارهٔ پرسش های سیاسی می‌کوشند تاپاسخ های نادرست دهند وپژوهنده راگمراه‌کنند. برای به‌دست‌آوردن پاسخ های درست، پرسشنامه‌ها باید به وسیلهٔ متخصصان‌کار تنظیم شود. از مثال‌های معروف سنجش افکارعمومی، پیش‌گویی «مؤسسه‌گالوپ» درسال ۱۹۳۶ درمورد پیروزی روزولت درانتخابات ریاست جمهوری آمریکا بود وبه‌اندازه‌ای این‌پیش‌ـگویی به‌دقت به وقوع پیوست‌که روزولت ازآن شگفت زده شد و بعدها در زمان ریاست جمهوری‌اش بارها ازاین راه برای شناختن افکارعمومی بهره جست.

تاپیش ازسال ۱۹۳۶ ، افکارعمومی را ازخلال روزنامه‌ها وانتخابات‌عمومی بررسی می‌کردند. اما خوانندگان مطبوعات شمارمعین و محدودی‌اند وهمیشه‌کسان کم وبیش زیادی با روزنامه سروکارندارند و این‌گونه تحقیق در بهترین موقعیت ، شاید راهی باشد برای شناختن افکاروخواست‌های خوانندگان این روزنامه یا آن نشریه . این نکته راهم باید به‌یاد داشته باشیم‌که مطبوعات[۱۰] بیش‌تر می‌کوشندکه موردپسند همگان یادست‌کم همهٔ خوانندگانشان باشند یادرپاره‌ای ازموارد کوشش می‌کنند‌که چگونگی برداشت و بینش خوانندگان را رهبری‌کنند وجهت دهند .

۱۰ـ دربارهٔ روش تحقیق محتوی مطبوعات ن . ك . به . معتمد نژاد ، کاظم : روش تحقیق درمحتوی مطبوعات ـ تهران، انتشارات دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی، ۱۳۵۶ ، ۲۸۹ ص .

همچنین ممکن است مطبوعات به‌نام افکار عمومی، خواست‌ها و دیدهای گروه‌های فشار و ذی‌نفوذ یا مقام های رسمی را بنمایانند که در این فرض، هدف این اقدام، اقدام تبلیغاتی است. روزنامه‌ها ممکن است به‌وسیلهٔ قدرت‌های مالی ملی یا بین‌مللی خریده‌شده باشند. ووسیله تبلیغات و اعمال نفوذآن‌هاگردند. با این همه اگر بررسی محتوی روزنامه ها جدی باشد ومطبوعات‌آزاد باشند، از خلال نوشته‌های آن‌ها می‌توان به جریان‌های فکری گونه‌گون که در کشور هست، پی‌برد. ولی از این آگاهی‌ها نمی‌توان نیروی واقعی این افکار را شناخت و به‌تناسب قوای دارندگان این عقاید و باور های مردم پی‌برد. همچنین فراموش نکنیم که‌آگاهی‌ها و خبرهایی که مطبوعات می‌دهند ـ حتا در کشورهایی که گفته می‌شود رسانه‌های گروهی در آن‌جا صد درصدآزاد است ـ اگر نگوییم همیشه جهت دار یا دروغ است ، اغلب دست چین شده و نارسا است.

برتراندراسل درصفحهٔ ۴۲ «پیروزی سفید» که اثری دربارهٔ اختلاف‌آمریکا و شوروی برسر استقرار موشك‌های شوروی در کوبا است و بیم جنگ هسته‌ای را در اکتبر ۱۹۶۲ در پی داشت و همهٔ رسانه‌های گروهی از این بزرگ ترین رویداد سیاسی روز سخن می گفتند، چنین از روزنامه نگاران سخن می گوید:

> «جهل بیشتر این روزنامه نگاران و آنچه این جهل از طرزکار و نحوهٔ تحریف حقایق در مطبوعات برملا می‌ساخت مرا سخت در حیرت فرو برد. ظاهراً اطلاعاتی که ازگزارشهای خبرگزاریها واصل شده بود از میز سر دبیر خبری‌فراترنرفته بود... اگر خبرنگاران مطبوعات دربارهٔ اخباری‌که موظف به تهیه وتنظیم آن هستند این‌چنین بی‌اطلاع باشند دربارهٔ سطح‌اطلاعاتی که در اختیار عموم قرار می گیرد چه می‌توانیم بگوئیم؟»[۱۱]

از ۱۹۳۶ به‌بعد، سنجش مستقیم افکار عمومی با پرسشنامه، وسیله با ارزشی

۱۱ـ راسل، برتراند: پیروزی‌سفید، ترجمهٔپرویزمهاجر ـ تهران، انتشارات‌رازی، فروردین ۱۳۶۲.

در اختیار علم سیاست گذاشته است. سنجش افکار عمومی اجازه می‌دهد که عقاید و نظرات زودگذر را از عقاید و باورهای کم و بیش استوار و ریشه دار، جدا ساخت. همچنین به وسیلهٔ سنجش افکار عمومی می‌توان به شدت و ضعف خواست‌ها و تمایلات و میزان و پهنه ودامنهٔ آن پی‌برد.

آن‌چه مسلم است امروز در اغلب کشورها افکار عمومی یك قدرت واقعی است و اهمیت آن بستگی به‌رشد سیاسی مردم دارد. دولت و مسئولان ادارهٔ کشور حتا در نظام‌های سیاسی خودکامه و استبدادی ناچارند که به‌آن توجه کنند. در پاره‌ای از موردها افکارعمومی به اندازه‌ای مهم و نیرومند است که تصمیم گیران، رهبران ومسئولان اداره کشور جز پیروی از آن افکار چاره‌ای ندارند[۱۲]. ولی افکار عمومی واقعی و ریشه دار و گسترده را نباید با برخی ازخواست‌ها و جریان‌های فکری زودگذر یکی بپنداریم. ناسیونالیسم مسلماً از پایه و بنیادهای ریشه دار افکار عمومی عصر ما است و در زیرآنرا به‌عنوان یکی از شکل‌ها و درعین حال پایه‌های بسیار مهم افکار عمومی بر می‌رسیم. میان ناسیونالیسم و افکار عمومی پیوند تنگاتنگ هست. زیرا در این پایان سدهٔ بیستم که جهان به‌کشور ـ ملت‌ها تقسیم شده است، افکارعمومی تنها در چهارچوب ملی وبا پیوند با ناسیونالیسم معنی داراست. ناسیونالیسم سازنده و ملغمهٔ همبستگی‌گروه انسانی کم و بیش بزرگی است که در

۱۲ـ به‌یاد داشته باشیم که افکارعمومی به‌خودی خود جان نمی‌گیرد، بلکه پیدایی آن برحسب زمان ها و مکان‌ها گونه‌گون است و در چهار چوب ملی، افکار عمومی را همیشه یك گروه‌کوچك‌کم و بیش دانا وآگاه و مصمم به‌مسائل و نیازهای اجتماعی و سیاسی به‌یاری‌گفت و شنودها، سخنرانی‌ها، نوشته‌ها و رسانه‌های گروهی پدیدمی‌آورد. انبوه مردم اغلب ناآگاه و با ساده دلی وکورکورانه برپایه اعتمادی‌که به رهبران‌فکری خود دارند ازآنان پیروی می‌کنند. افکار عمومی دربرخورد با واقعیت‌ها وکنش و واکنش‌های زندگی واقعی نیرومند یا بی‌نیرو می‌شود. اگر گروه سازنده افکار عمومی یگانه باشد، افکار عمومی نیز یك پارچه می‌ماند واگر گروه چند دسته شود، انبوه مردم نیزچند پاره می‌شود.

یك سرزمین معین زندگی می کند. همچنین این تعلق و بستگی به آرمان‌ها و منافع وسرنوشت مشترك، ریشهٔ آگاهی همگانی وافکار عمومی است که هدف آن پاسداری از منافع و سرزمین مشترك است وتصمیم‌گیران و مسئولان سیاسی کشور نمی‌توانند در درازمدت خلاف جهت افکار عمومی و آرمان‌های مردم تصمیم بگیرند و اقدام کنند. دراین‌باره درصفحهٔ ۲۲۴ «ربع آخرقرن» می‌خوانیم:

«حکمرانی‌را نمی‌توان یافت که در بلند مدت بدون جلب حداقل رضایت تابعینش توانا بر ادامه‌ی حکومتش باشد. خاصه اگر از محترم شمردن هستی وحق انتخابشان نیز سخن به میان‌آورد»[۱۳].

۱۹۵. ب: ناسیونالیسم و ویژگی‌های ملی، اهمیت و تأثیر افکار عمومی را می‌توانیم با بررسی ناسیونالیسم روشن سازیم زیرا ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی یکی از بهترین پدیدار تجلیات افکار عمومی است و ریشه های‌آن در درون و ژرفای اجتماع است و یا دست‌کم انبوه مردم را در برمی‌گیرد. ناسیونالیسم میهن‌پرستی ساده یا وطن دوستی افراطی نیست ، ناسیونالیسم با عشق به افراد و اشیاء فرق دارد. برای این‌که ناسیونالیسم به مفهوم تعلق به یك اجتماع بزرگ که بالای جمع خانوادگی، دوستان، محله، شهر و ولایت است، پدیدآید به زمان کم و بیش درازی نیاز است. ولی آن‌گاه که ناسیونالیسم پدیدآمد و شکل گرفت، همبستگی میان اعضاء این اجتماع نیرومند می‌شود. حوادث و رویداد های بزرگ سیاسی که منشأ آن‌ها گاهی بیرون‌ازکشور است مانند جنگ، محاصرهٔ اقتصادی و مانند آن، آگاهی به همبستگی میان اتباع کشور را بیش‌تر می کند و این‌آگاهی علاقه به هم‌زیستی میان شهروندان را بالا می‌برد. نبرد برای تحقق وحدت ملی، جنگ های استقلال طلبانه ودعاوی مرزی و مربوط به خاك و قلمرو از دست‌آوردها وهوده‌های مسلم ناسیونالیسم وآگاهی به همبستگی میان اعضاء یك اجتماع است. تجزیه

۱۳ـ فونتن، آندره: ربع آخر قرن، ترجمهٔ کمال قارصی ـ تهران انتشارات نشر نو، شهریور ۱۳۶۳.

امپراطوری اتریش ـ هنگری ـ امپراتوری عثمانی و همهٔ جنگ‌های ضد استعماری از نمونه‌های مربوط به‌پدیده ناسیونالیسم است.

ناسیونالیسم یا این آگاهی همبستگی به‌اعضاء یك اجتماع بزرگ می‌تواند جنبه‌های بسیار افراط آمیز و پرگزندداشته باشد. یعنی این عشق و احترام بیش از حد یك ملت در مورد فرهنگ و اعتبارات خود، همیشه به کم ارزش کردن و کوچك داشت امتیازها و ارزش‌های ملت‌های دیگرمنتهی می‌شود. ناسیونالیسم در این حد افراط‌ـ آمیز گاهی با نژاد پرستی وبینش‌برتری نژادآمیخته می‌شود وناسیونالیسمی که برروی برتری نژادی پایه‌گذاری شده است داعیه داردکه تمام کسانی راکه متعلق به یك نژادند ودرسرزمین‌های گونه‌گون‌زندگی‌می کنندتابع کشوردولت ونظام سیاسی‌واحد گرداند. در جهان امروز تفکرهای نژاد پرستانه‌کم نیست و چنین اندیشه‌ای پایه و اساس تشکیل کشوراسراییل بوده واساس انسجام آن نیز هست. روژه‌گارودی در صفحه‌های۵۳ و ۸۸ و۱۸۶ «ماجرای اسراییل صهیونیسم‌سیاسی» چنین نوشته است:

«اسطوره‌تاریخی دیگری که صهیونیسم بر آن پایه‌گذاری‌شده، اسطوره تداوم نژادی وغم دایمی بازگشت است. یك نوع شجره نامه سازی ساختگی، می‌خواهد چنین اعتقادی‌را به وجود آورد که تمام یهودیان جهان، امروزه، از اخلاف یك «نژاد» واحدند... از جهت تاریخی اندیشه یك ملت برگزیده جنبهٔ کودکانه دارد، زیرا تمام ملتها در نوشته‌های مربوط به‌خودشان، تصویر برجسته و برتری از خود ترسیم کرده‌اند، که مفهوم برگزیدگی ازآن استنباط می‌شود. به‌چه علت، باید نوشته‌های تنها یك‌ملت‌را براساس روایت باورکنیم؟...کشور صهیونیست اسرائیل، در جایی‌که استقرار یافته، فاقد هرگونه مشروعیت است: مشروعیت تاریخی، مشروعیت توراتی، ومشروعیت حقوقی ومشروعیت اخلاقی؛ زیرا: رفتار و اعمال داخلی و خارجیش (نژاد پرستی، توسعه طلبی، تروریسم دولتی)، این کشور را مانند دیگرکشورها وحتی همچون بدترین ممالکی ساخته است‌که با آنها بیش‌ازهمه، رابطهٔ نزدیك دارد...»[۱۴]

۱۴ـ گارودی، روژه: ماجرای اسرائیل صهیونیسم سیاسی، ترجمهٔ منوچهر بیات مختاری ـ مشهدانتشارات آستان قدس، بهمن ۱۳۶۴.

برتراندراسل ملی‌گرایی را یکی ازبزرگترین تعصب‌های سده بیستم می‌داند و این اندیشه را در صفحهٔ ۱۶۰ «پیروزی سفید» چنین به زبان‌آورده است:

«شاید مهمترین این تعصبات، خاصه درنیـرومند ترین کشورها، ملی‌ـ گرائی باشد. براین نیستم که ملی‌گرائی‌را سراسرشیطانی بدانم، ملی‌گرائی‌را دو وجه‌است: عشق به موطن‌خود ، ونفرت ازدیگرکشورها . یکی شایسته است ودیگری بد وناپسند. ملی‌گرائی‌ازپایان قرون وسطی مدام گسترش یافته است. تاآنجاکه ملی‌گرائی‌آزادی‌کشورهای تحت ستم را موجب شده‌است بایدمورد پشتیبانی قرارگیرد، اما زمانیکه فراتررفته سلطهٔ زورمندرا تسهیل‌کند، به‌نیروئی شیطانی مبدل می‌شودکه دردنیای امروز، می‌تواند زورمندان و ضعفا را یك جا به ورطهٔ نابودی بکشاند»[۱۵].

ناسیونال سوسیالیسم‌آلمان (نازیسم)که از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۵ قدرت‌را در دست داشت و عامـل جنگ جهانی دوم و مسئول کشتار میلیون‌هـا انسان است، از نمونه‌های بسیار شناخته شده تعصب‌های ملی‌گرایی ونژاد پرستی است[۱۶].

درموردارکان پدیدآورندهٔ ملت دونظریه‌هست: شماری ازاندیشمندان‌اشتراك سرزمین، فرهنگ و نژاد را برای پیدایی ملت بسنده می‌دانند این‌نظریه‌که به نظریه غیرارادی‌ملت‌نامداراست‌بیش‌ترازسوی‌متفکران‌آلمانی بنیان یافته‌است. این‌نظریه را ازآن روی غیر ارادی می‌گویندکه انگیزه‌هایی مانند زبان یاجای زاده شدن‌گزیدنی نیست و به ارادهٔ افـراد تحمیل می‌شود. به این نظریه انتقادهای بسیاری شده است. چنان‌که‌گفته‌اند در سوییس به سه زبان فرانسه، آلمانی و ایتالیایی سخن می‌گویند و این چند زبانی موجب پیدایی چند ملت نشده است و احساس همبستگی میان همهٔ شهروندان سوییس نیرومنداست، یا وارونه‌آن یکی بودن زبان میان ملت‌های فرانسه و بلژیك، موجب یگانگی‌آنها نگردیده و یك ملت پدید نیاورده است.

۱۵ــ ن.ك. به پانویس شمارهٔ ۱۱ صفحهٔ ۲۸۶.

۱۶ــ ن.ك. به: ظهور وسقوط رایش سوم، ترجمه کاوه دهگان ــ تهران انتشارات پیك دانش، ۱۳۶۳، دوجلد ۱۰۸۸ص.

در برابر نظریهٔ تشکل غیر ارادی ملت، نظریه همبستگی وتشکل ارادی ملت هست که به مکتب فرانسوی مشهور است، زیـرا متفکران فرانسوی بیش‌تر از این نظریه دفاع کرده‌اند. بر اساس این نظریه‌خواست وروی‌آوردن‌به‌همزیستی‌میان یك‌گروه انسانی عامل اصلی تشکیل دهندهٔ ملت است و این‌گرایش و احساس محصول زمان کم و بیش درازی است و اشتراك فرهنگ وخاك بی‌گمان به تکوین آن یاری می‌دهد وبازمان فردآگاهی پیدا می‌کندکه به‌اجتماع بزرگی تعلق دارد و باآن پیمان همیاری و همکاری بسته است و از این‌جا این اراده در وی نیرو می‌گیردکه ازمنافع جامعه ملی که به‌آن وابسته است پاسداری کند. آن‌چه احمدکسروی در بارهٔ همبستگی ملی نوشته در همین زمینه است:

«روزی‌کسی ازمن پرسید: منکه درخوزستان هستم چرا باید عربهای بصره را باآن نزدیکی هم میهن نشناسم و فلان مرد زابلی راباآن دوری هم میهن خود شناسم؟ گفتم: با آن مرد زابلی پیمانی دارید و نیك و بد و سود و زیانتان بهم بسته است، ولی با عربهای بصره چنان پیمانی در میان نیست و اگر روزی یك‌گرفتاری برای خوزستان پیش‌آیدآنها دستی بنام یاوری بسوی شما دراز نخواهندکرد اینست جدائی‌که در میانه میباشد»[۱۷].

یادآوری‌کنیم‌که دراین نوشته کسروی اندیشه ارادی تشکل ملیت وحتا به صورت پیمان یاقرارداد حقوقی نمایان است.

بـرای روشن‌تـر ساختن پیـدایی آگـاهی و احساسات ملی می‌تـوان از چگونگی رشد آگـاهی و وجدان ملی در کشور هـای تازه به استقلال رسیده ومستعمره های پیشین که دیرتر از کشورهای صنعـتی و غیر مستعمره به این آگاهی رسیده اند مثال آوریم. استعمار کشورهای غیر صنعتی به دست کشورهای صنعتی اروپایی در سدهٔ نـوزده مسیحی پدیده‌ای است جهانی. در آخـراین قرن تنها یك کشور مستقل درآفریقا وسه‌کشور مستقل درآسیا هست وکشورهای آمریکای لاتین

۱۷ـ کسروی، احمد: مشروطه بهترین شکل حکومت و آخرین نتیجهٔ اندیشهٔ نژاد آدمی است ـ تهران، انتشارات با همادآزادگان، مرداد ۱۳۳۴، ص ۵.

که به‌ظاهر استقلال دارند زیـر سلطهٔ قدرت های اروپایـی و آمریکای شمالی‌اند. آوردن انگیزه‌ها و چگونگی مستعمره شدن این کشورها ازچهار چوب این بررسی بیرون است. آن‌چه مسلم‌است‌استعمار درهمه‌جا و به درجه‌های گونه‌گون مسئول اصلی عقب ماندگی کشورهای واپس مانده‌یا در حال پیشرفت کنونی است. استعمار از رشد طبیعی این کشورها واز صنعتی شدن‌آن جلوگیری کـرد و زمان درازی لازم شد کـه کشورهای مستعمره توانستند به‌قدرت وموجودیت خود پی‌ببرند وآگاهی ملی‌درآنها بیدار شود وبه‌نام یك ملت حقوق غصب‌شده وازدست رفته‌شان را بخواهند.می‌دانیم که کشورهای مستعمره هرگز سلطهٔ استعماری را نپذیرفته بودند و در تمام این دوره همیشه باهمه توانایی شان با استعمارگران پیکار کردند ولی ازآغازسدهٔ بیستم‌پاره‌ای ازرویدادهاوانگیزه‌های‌جهانی‌بی‌گمان‌بیش‌تردربیداری‌ناسیونالیسم کشورهای‌مستعمره مؤثر بود و نبردهای استقلال طلبانه این کشورها را نیرومندتر ساخت. این انگیزه‌ها به کوتاهی آورده می‌شود[۱۸]:

۱ـ شکست روس از ژاپون در سال ۱۹۰۵ که شکست یك قدرت استعماری اروپایی ازیك کشورآسیایی‌است، همه کشورهای مستعمره به ویژه کشورهای‌آسیایی را به‌خود امیدوار کرد و به افسانهٔ شکست ناپذیری قدرت استعمارگر ضربه سختی وارد ساخت.

۲ـ جنگ جهانی اول کـه به راستی جنگ میـان کشورهای سرمایه داری

۱۸ـ برای آگاهی از تاریخ استعمار و دگرگونی‌های‌آن، ن. ك. به:

الف‌ـ ابوالحمد، عبدالحمید: تحولات سیاستهای استعماری ـ پلی‌کپی درس فوق لیسانس مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران ۵۷ـ۱۳۵۶.

بـ بهار، مهدی: میراث خوار استعمار ـ (تهران: بی‌ن) ۱۳۴۴.

پـ رهنما، مجید: مسائل کشورهای آسیائی وآفریقائی‌ـ مؤسسه‌مطالعات‌وتحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران ۱۳۴۵، ۵۶۵ ص.

تـ ممی، آلبر: چهرهٔ استعمارگر، چهرهٔ استعمار زده ـ ترجمهٔ هما ناطق، تهران انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹، ۱۷۴ ص.

اروپایی است، این کشورهارا کم نیروگردانید وتبلیغات‌پردامنه‌ای که طرف‌های‌جنگ برای رسواکردن یك دیگر به‌کار گرفته بودند، آگاهی بیش‌تر کشورهای مستعمره را در پی داشت.

۳ـ باانقلاب اکتبر ۱۹۱۷ درروسیه، دولت‌بزرگ استعمارگر تزاری واژگون می‌شود. دولت تازه سیاستش را ضد استعماری و یاری به‌کشورهای مستعمره اعلام می‌داردکه عامل تازه و بزرگی در نیرومند ساختن ناسیونالیسم و بالا بردن روحیه استقلال طلبانه مردم کشورهای مستعمره است.

۴ـ اعلام وانتشار۱۴ اصل ویلسون رییس جمهورآمریکا درسال ۱۹۱۹، مردم کشورهای مستعمره را در به‌دست‌آوردن استقلال، بیش‌تر امیدوار ساخت و جنبش ناسیونالیسم آنان را نیرومندتر گردانید وبه‌گونه‌ای غیر مستقیم نهضت های ملی‌گرا، ناسیونالیستی و استقلال طلبانه را در این کشورهاگسترش داد.

۵ـ جنگ جهانی‌دوم کشورهای استعمارگررا بیش‌تر ناتوان‌کرد وباگسترش و نیرومند شدن بلوك سوسیالیست افق‌های تازه‌ای پیش روی کشورهای مستعمره گشوده شد و بیش ازپیش به پیروزی‌شان امیدوار شدند[۱۹].

۶ـ جنگ سرد میان دو بلوك که ازسال ۱۹۴۷ آغاز شد و هم اکنون (۱۳۶۵) نیز به‌گونه‌ای هست، موجب بیداری بیش‌تر مردم‌کشورهای مستعمره و تقویت ناسیونالیسم آنان‌گردید. زیراکه هریك از دو بلوك برای گرد آوردن پیروان بیش‌تر در عرصهٔ بین‌ملل نقاط ضعف سیاست‌دیگری‌را می‌نمایاند وآنها راآشکار وعمومی می‌سازد.

۷ـ پیروزی انقلاب چین درسال ۱۹۴۹ که مردم همهٔ کشورهای واپس مانده و مستعمره آنرا نمونه انقلاب یك کشور عقب مانده و مستعمره دانسته و با شادی

۱۹ـ برای آگاهی بیش‌تر از انگیزه‌هایی‌که درگسترش ناسیونالیسم مؤثر بوده و ودربندهای۱ تا۵ شمارهٔ ۱۹۵ آمده است، ن. ك. به‌صفحه‌های۳۹۱ تا۴۶۴ «تاریخ جهانی» تألیف‌ش. دولاندلن. ترجمهٔ احمد بهمنش ـ تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ، دوم، آبان ۱۳۶۴.

استقبال کردند، انگیزه تازه‌ای است برای امیدواری مردم این کشورها در به دست آوردن آزادی واستقلال. این قدرت جدید جهانی در آغاز پیروزی انقلاب می کوشید که درعرصهٔ جهانی مستقل از دوبلوك دیگر مقام مؤثری درمیان کشورهای عقب مانده داشته ومشوق ناسیونالیسم این کشورها باشد. بدون این که ازیاد ببریم که با پیدایی اختلاف آشکارمیان چین وشوروی ازنخستین روزهای ۱۹۵۰ـ که هنوز (۱۹۸۶) نیز ادامه دارد ـ چین ازشوروی دوری گزیده وبه جهان غرب وبه ویژه آمریکانزدیك شده است.[۲۰]

۸ـ تأثیر برگزیدگان و روشنفکران کشورهای مستعمره در نیرومند ساختن ناسیونالیسم و آگاهی مردم به عقب ماندگی میهن شان چشمگیر است. اغلب این روشنفکران که‌در کشورهای غربی‌آموزش دیده بودند، پس ازبازگشت به میهن‌های خودازعقب‌ماندگی کشورهای‌خویش با مقایسه‌باکشورهای‌غرب رنج می‌بردند وزود پی بردند که انگیزه اصلی این عقب‌ماندگی حضوراستعمارگر بوده و بااین که شمار آنان بسیارنبود، اثرآنان در تقویت ناسیونالیسم بسیاربوده است. فراموش نکنیم که دربسیاری ازکشورهای‌جهان سوم،آموزش یافتگان درغرب اغلب‌اقلیتی‌جدا ازتوده‌های مردم راتشکیل داده وبا خواست‌ها وفرهنگ آنان بیگانه بوده وبه‌صورت‌بیگانه هم درزادگاهشان می‌زیستند.

۹ـ جنگ‌های استقلال طلبانه وضداستعماری که بعد ازپایان جنگ جهانی‌دوم درپاره‌ای‌ازمستعمرات آغازشد،موجب تقویت افکارناسیونالیستی دردیگرمستعمرات شد وعامل اصلی برای کسب‌استقلال این کشورها بوده است.

۱۰ـ اقدام های همگانی وگروهی کشورهای تازه به استقلال رسیده به‌منظور

۲۰ـ دربارهٔ جنگ سرد دردههٔ ۱۹۸۰ و ورود چین به عرصهٔ سیاست جهانی و مبارزه‌های‌استقلال طلبانه‌دراین دوره ن. ك. به: چامسکی، نوام، جوناتال استیل و جان گیتینگز: دههٔ جنگ سرد، ترجمهٔ شاهرخ وزیری ـ تهران، نشرسلسله، بهار۱۳۶۴، ۲۲۶ ص.

پیدا کردن راه حل‌های مشترك ومؤثربرای پیکاربا واپس‌ماندگی ونبرد با اشکال تازهٔ استعماریا استثمارنو درگسترش ناسیونالیسم کشورهای درحال توسعه سودمند بوده است. ازمهم ترین این اقدام های گروهی کنفرانس باندونگ درسال ۱۹۵۴ بود.

۱۱ـ پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ وروی کار آمدن جمهوری اسلامی ایران که ازمهم ترین رویدادهای سیاسی نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم مسیحی درجهان است، امیدهای تازه‌ای درنزد همهٔ مردم کشورهای جهان سوم به ویژه، مردم کشورهای اسلامی پدیدآورده‌است. بااین که سرشت این نظام سیاسی اسلامی ورهبران انقلاب همیشه اعلام داشته ومی‌دارند که‌انقلاب وجمهوری اسلامی ایران باملی گرایی وناسیونالیسم بیگانه است، بااین‌همه به‌علت‌سیاست «نه‌شرقی ونه‌غربی» که شعارپایه‌ای انقلاب‌بود وپس‌ازپیروزی، رهبران انقلاب با همهٔ‌گرفتاری‌ها وجنگ تحمیلی درعمل نیزبه این سیاست‌مستقل‌همچنان وفادارمانده‌اند، انگیزهٔ بسیارنیرومندی برای‌بالابردن‌احساسات وخواست‌های ناسیونالیستی‌وملی گرایانهٔ مردم کشورهای‌جهان سوم وزیرسلطه‌قدرت‌های استعماری است.

یادآوری کنیم که ملی گرایی وناسیونالیسم دراین‌جا به مفهوم مستقل وبیرون‌از نفوذ وسلطهٔ امپریالیسم وقدرت‌های خارجی بودن است و درکشورهای مسلمان نیز واقعیت ملی گرایی بیش‌ترچنین است وباتعالیم وسلاح فکری وعملی اسلام به این جنگ می‌روند. زیرا پیش‌ازآن که مارکسیست‌ها وسوسیالیست‌ها درپایان‌سدهٔ نوزده مسیحی نظریه انترناسیونالیسم و ازمیان رفتن مرزهای ملی وکشوری را درآیندهٔ دوراعلام بدارند، ادیان بزرگ به ویژه اسلام، باچهارچوب‌های ملی وملی گرایی دلبستگی نداشته ودرسرشت، هدف‌های جهانی‌وانترناسیونالیسم داشته‌اند. چنان که همه‌مفسران «نصیحة‌الملوك» [21] به‌ویژه استادجلال‌همایی که ازبزرگان‌ادب‌ایران‌است،

۲۱ـ غزالی، امام محمد: نصیحة‌الملوك، باتصحیح ومقدمه جلال‌همایی ـ تهران، انتشارات بابك، چ دوم ۱۳۶۱.

به‌این‌نوشتهٔ **امام محمدغزالی** که ازآثارمهم سیاسی‌زبان فارسی است،تنهابه‌این‌دلیل که دید ملی‌گرایی ونگاه به گذشتهٔ ایران پیش ازاسلام درآن نیرومنداست وآن را می‌ستاید وایرانی‌را برعرب برترمی‌داند، تردیدکرده‌اندکه اوآن‌رانوشته باشد. زیرا درهمهٔ نوشته‌های دیگر امام محمد غزالی این عالم و روحانی بزرگ و معتقد تمام عیاراصول اسلامی نه‌تنها نشانه‌ای از ملی‌گرایی دیده نمی‌شود ، بلکه باآن مخالف است وهمهٔ رفتار وروش‌هایی مانند ملی‌گرایی را که منطبق با احکام دینی نیست ، بد وپوچ می‌داند .

برتراندراسل بااین‌که می‌پذیردکه ملی‌گرایی جنبه‌های سودمند بسیاردارد ، درجمع ملی‌گرایی‌را برای جهان زیان‌بارمی‌داند ودراین باره درصفحه‌های ۱۴۶ و ۱۵۲ «حقیقت وافسانه» چنین نوشته‌است:

> « جهان را ازگزندهای زمان ما نه به وسیلهٔ ملیت‌پرستی بی‌بندوبار ، بلکه فقط به وسیلهٔ انترناسیونالیسم می‌توان نجات داد ... نتیجه‌ای که ناگزیر بدان می‌رسیم آن‌که ملیت پرستی درجهان امروزآفتی است عظیم و سرچشمهٔ خطری سهمگین واگربناست‌که از بلا ومصیبت بپرهیزیم بایدروح انترناسیونالیسم را درقلمروخاص آن بسط واشاعه دهیم، یعنی درقلمرو اقتصاد، سیاست و جنگ »[۲۲].

سخن جاویدانی سعدی را : بنی‌آدم اعضای یکدیگرند که درآفرینش زیك گوهرند، نیزکه با دید جهانی است، ازیاد نبریم .

درپایان این‌گفتار بازهم یادآوری کنیم‌که ملت به مفهومی که امروزمی‌شناسیم وهست‌درتاریخ جامعهٔ‌انسانی‌رویدادتازه‌ای‌است که بافروپاشی‌فئودالیسم‌نخستین‌باردر اروپاپدیدمی‌آید وباسامان‌یافتن کشور‌ـ‌ملت، احساسات‌ملی‌گرایی‌نیزدرآن گسترش‌می یابدوناسیونالیسم اروپایی‌بسیارزودبه امپریالیسم متجاوزوجهان‌گشا دگرگون‌می‌شود.

۲۲ـ راسل ، برتراند : حقیقت وافسانه ، ترجمهٔ منصور مشکین پوش ـ تهران ، انتشارات رازی، بهمن ۱۳۶۱ .

امپریالیسم اروپایی به‌تندی سرزمین های غیرصنعتی آسیا، آفریقا ، آمریکای لاتین و استرالیارا تسخیر کرده ومستعمره می کند وآن‌هارا ازگسترش اقتصادی وفرهنگی که می‌توانستند داشته‌باشند، بازمی‌دارد.درنتیجه پیدایی کشور- ملت‌ها دراین سرزمین‌های استعمارزده دیررس است وناسیونالیسم یاملی‌گرایی این کشورها پیش از همه ابزاراعتراض دربرابرسلطهٔ امپریالیسم واستعمارغرب بوده وبازگشتی است به‌سوی سنت‌ها وفرهنگ خودی . همچنین‌ملی‌گرایی راهی است برای‌بسیج همه توانایی‌های مادی ومعنوی درونی کشور واپس‌مانده برای دستیابی به‌صنعت علوم و فنون غربی وهمسنگ شدن با آن و دراین هدف غرب را نمونه دارند و ازآن پیروی می کنند. می‌توان گفت که مات وملی‌گرایی درغرب یك رویداد تاریخی است‌وشاید تصادف بیش‌ازضرورت درپیدایی وشکل گرفتن‌آن مؤثربوده است. ولی بی‌گمان ازدید رهبران و مسئولان کشورهای واپس‌مانده ناسیونالیسم یك ضرورت است و آگاهانه به‌گسترش‌آن دامن می‌زنند تا بتوانندازآن بهره‌برداری کنند وچنان که‌دیدیم انگیزه‌های گونه‌گونی ونیزمستقل ازارادهٔ کسان در پیدایی‌آن دست اندرکار بوده است. بازگشت به فرهنگ بومی وزنده کردن‌آن از سوی بسیاری ازنویسندگان و روشنفکران کشورهای واپس‌مانده جهان سوم کوشش آگاهانه‌ای است درنیرومند ساختن ملی‌گرایی. دراین‌زمینه‌می‌توانیم‌ازسخن‌های هفت‌تن ازنامدارترین‌نویسندگان آمریکای لاتین وبرندگان جایزه ادبی‌نوبل که در «هفت‌صدا»[۲۳]، گردآوری‌شده‌است، نمونه آوریم.

باری عوامل یادشده درایجاد ناسیونالیسم کشورهای مستعمره‌وتازه به‌استقلال رسیده بسیارمؤثربوده‌است. ولی‌پس‌ازتولدوپیدایی،ناسیونالیسم‌تبدیل‌به‌نیرویی‌مستقل ازارادهٔ کسان گردیده ورهبران سیاسی‌ناچار بودند که تصمیم های سیاسی خودرا با افکارعمومی‌وخواست‌های‌ناسیونالیستی‌مردم هماهنگ‌سازند وهرگونه‌جهت گیری‌در

۲۳- « هفت صدا » ، ترجمهٔ نازی عظیما - تهران ، انتشارات آگاه، ۱۳۵۷ ، ۴۹۵ ص .

خلاف افکارعمومی خواه‌ناخواه درکوتاه مدت به‌شکست می‌انجامد [۲۴].

۱۹۶. پ: حزب‌ها و گروه‌های فشار، حزب‌ها وگروه‌های فشاریا بانفوذ، به سازمان های سامان یافته‌ای گفته می‌شود که درچهارچوب کشور فعالیت می کنند. هدف نخستین وپایه‌ای آنها اعمال نفوذ برروی دولت یا این‌قدرت مرکزی است. بااین که به‌مفهوم گسترده حزب‌های سیاسی‌هم ازگونه‌های گروه های بانفوذ است ولی باگروه‌های متنفذ به مفهوم ویژهٔواژه اختلاف دارد. حزب های سیاسی به‌گروه هایی گفته می‌شود کـه درپاره‌ای جوامع ودرمرحله‌ای از رشد وتکامـل آن جوامع پدید آمده‌اند ولی‌گروه‌های بانفوذ درتمام طول تاریخ بشری و درهمه نظام هـای سیاسی بوده‌اند.دربارهٔحزب‌های‌سیاسی **موریس‌دوورژه** درصفحه ۱۴۸ «اصول‌علم‌سیاست» می‌نویسد :

> « احزاب ترجمان نیروهای اجتماعی هستند. ممکن نیست در اثریك تصمیم قانونی ساده به وجود بیایند» [۲۵].

هدف اصلی حزب‌های سیاسی به دست‌آوردن قدرت دولتی و یا سهیم شدن درقدرت دولتی‌است وهدف های دیگر، مانند هدف های اقتصادی ومرام ومسلکی برای حزب‌های سیاسی درمرتبه‌های‌کم اهمیت‌تری است. ولی گروه‌های فشار و با نفوذ، کم‌تر رویاروی درنبردهای سیاسی شرکت دارند وهدف اصـلی‌آن ها به‌دست گرفتن دولت، این‌قدرت سیاسی کشوری‌نیست، بلکه بیرون ازدولت برروی‌آن فشار وارد می کنند تاسودهای مادی ویاامتیازهای دیگربه دست‌آورند.

۲۴ـ آن‌چه زیرشمارهٔ «۱۵۹ : ب . ناسیونالیسم و ویژگی‌های ملی» بررسیدیم، تنهانمایانندهٔ جایگاه ناسیونالیسم به‌نشانهٔ یکی‌ازنیروهای بسیارسترگ در زندگی‌سیاسی کشورـ ملت‌ها است . همچنین دراین گفتار ازچگونگی وپیدایی ملی‌گرایی و ایـن که چگونه امروزدربسیاری ازکشورها بیش‌تررویدادها ومسائل به‌گونه‌ای دوریا نزدیك بـا ملی‌گرایی پیوند دارد وپایه وبن افکارعمومی است، بحث شده‌است. ازخواستگاه ملی گرایی:کشورـ ملت پیش‌تر بررسیدیم ، ن . ك . به شماره های ۸۲ تا ۱۰۴ همین‌کتاب.

۲۵ـ شناسنامهٔ این‌کتاب درپانویس شماره ۳۰ صفحهٔ ۲۵ داده شده‌است .

دراین‌جا بی گمان نمی‌توان ازانگیزه های عضویت کسان درحزب‌ها، ساخت درونی،مرام ومسلك، برنامه‌ها، چگونگی تعیین دستگاه رهبری، گونه گونی وطبقه‌بندی حزب‌ها وشماری ازمسائل‌مهم دیگردربارهٔ حزب‌های سیاسی بحث شود. زیرا درجای‌دیگر آن‌رابررسیده‌ایم[۲۶]. ولی گروه‌های‌سیاسی‌به‌گونه‌ای‌عام وحزب‌های‌سیاسی به‌طور اخص ازگـردآمدن کسان به منظور رسیدن به هدف هایـی سامان یافته‌اند. نیرومندی حزب‌های سیاسی به عوامل‌گونه‌گونی بستگی دارد که شمارهٔ اعضـاء و پیروان حزب ازمهم ترین عوامل قدرت حزب‌های سیاسی به‌شمارمی‌آید. یك حزب سیاسی آن‌گاه می‌تواند درعرصهٔ سیاست عامل مؤثری باشدکه میان اعضاء ورهبران دردرون حزب همگونگی باشد ولـی نباید فراموش کـرد که میان شمارهٔ اعضاء و همگونگی در حزب اغلب پیوند وارونه هست. یعنی به‌همان نسبت‌که شمارهٔ‌اعضاء یك حزب فزونی می‌یابد ممکن‌است ازهمگونگی ویکپارچگی درونی حـزب کم شده و قدرت حزب کاهش یابد . ولی بررغم این دشواری ها ،کسانی‌که عضو یك حزب یا گروه سیاسی اند، تاهنگامی‌که در درون حزب‌اند هنجارها و اصول حاکم برسازمان وهدف های‌آن راکم وبیش پاس می‌دارند وازآموزش‌ها و فرمان هـایش

۲۶ـ آن‌چه زیرشمارهٔ «۱۹۶ : پ. حزب وگروه های فشار»، آمده‌است؛ بررسی بسیارکوتاهی است‌که فقط برای نشان دادن اهمیت حزب‌ها وگروه‌های فشار بـه عنوان یکی ازنیروهای پایه‌ای و واقعی‌زندگی‌سیاسی آورده شده‌است. امروز رهبران‌ومسئولان سیاسی واداری‌کشورها نیزاین‌واقعیت را پذیرفته‌اندکه بدون حضورحزب ها و جمعیت‌های سیاسی ، زندگی سیاسی کمبود دارد . چنان‌که وزیرکشور جمهوری اسلامی‌ایـران در۲۹ اردی‌بهشت ۱۳۶۴ به مناسبت نزدیك شدن انتخـابات ریاست جمهوری در بارهٔ اهمیت حزب‌های سیاسی اعلام داشت: «کلیه فرمانداریها موظفندکه ازهر حزب‌وگروهی که منع قانونی نداشته باشدبرای ریاست‌جمهوری ثبت‌نام‌کنند ... وسپس افزود:انجمن‌های‌اسلامی‌ادارات، صنایع وکشاورزی از۱۵خردادماه‌سال‌جاری می‌توانند جهت‌تقاضای ثبت‌وصدورپروانه به فرمانداریهای سراسرکشورمراجعه‌کنند» (روزنامه جمهوری‌اسلامی، ۲۹ اردی بهشت ۱۳۶۴ ، ص ۱ و ۱۱). بسیاری ازکسان پس‌ازسخن وزیرکشور چنین نتیجه‌گیری می‌کردندکه فقط گروه‌ها و جمعیت‌های بابینش اسلامی حق فعـالیت سیاسی دارند. برای آگاهی بیش‌تراز حزب های سیاسی ن . ك . به دفترنهم همین کتاب .

پیروی می‌کنند و سازمان دارای واقعیت وشخصیتی مستقل ازیك یك اعضاء بوده و معرف منافع تمام اعضاء است. اگرحزب‌ها وگروه های سیاسی قدرت دولتی را به دست گیرند یا در اجرای قدرت دولتی همبازگردند، رهبرانشان ناچارندکه به نام حزب وگروه سخن بگویند وبه خواست های اعضای سازمان توجه‌کنند. به زبان دیگر رهبران‌گزیدهٔ‌اعضاء اندوباید به‌افکارعمومی‌انتخاب‌کنندگان‌خود وگرایش‌های آنان احترام بگذارند. نتیجه این که‌کسانی‌که به نام رهبرونمایندهٔ حزب‌ها وگروه‌های سیاسی درعرصهٔ سیاست فعالیت می‌کنند، نفوذ واعتبارآنان تا حدی است‌که مجری ارادهٔ اکثریت اعضاء گروه‌شان باشند.

بدیهی است‌که قدرت ونفوذ یك حزب بزرگ و ریشه‌دارکه زندگی سیاسی درازی را پشت سرگذاشته است بسیاربیش تراز یك حزب یاگروه سیاسی کوچك ونوزاد است ونمایندگی واهمیت آن‌ها برای نشان دادن افکارعمومی وتأثیرگذاشتن درزندگی سیاسی بی‌گمان یکسان‌نیست. ولی حزب تازه نیزمی‌تواند جایش‌را در زندگی سیاسی بازکند و در این زمینه **رابیندرانات تاگور** شاعر و متفکر و مرد اجتماعی وسیاسی هند، چنین نوشته‌است:

> «وقتی حزب‌تازه‌ای ازیك حزب‌کهنه برمی‌خیزد اغلب بعنوان‌مزاحم تلقی می‌شود وچون آنرا نمی‌شناسیم واکنشی برضد آن ابراز می‌داریم و تشخیص نمی‌دهیم‌که اینگونه اجتناب ناپذیراست ... یك حزب تازه مانند ریشه‌ای‌که بافشار راه خودرا آزادانه بخارج بازمی‌کند طبق قوانین طبیعت علی‌رغم مخالفت توسعه میبابد وذاتاً به محیط وبه گذشته ارتباط دارد»[۲۷].

کندوکاو دربارهٔ چگونگی تأثیرحزب های سیاسی وگروه‌های فشار بانفوذ برروی افکارعمومی ازبررسی درباره سازمان‌آنها مهم‌تراست. گروه های بانفوذ برای این‌که بتوانند با قاطعیت بیش‌تر برروی دولت فشار واردکنند نیاز به پشتیبانی افکارعمومی دارند و هراندازه این پشتیبانی بیش‌تر باشد به همان نسبت امکان تأثیر

۲۷ـ تاگور، رابیندرانات: مردجهانی، ترجمهٔ علاءالدین پازارگادی، زیر نظر لطفعلی صورتگر ـ تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۳، ص ۹۷.

گروه‌ها برروی دولت فزون تر خواهد بود و برای رسیدن به این هدف‌ها با تمام ابزارهایی که دردست دارند می کوشند افکارعمومی را تحت تأثیر قراردهند و آن را با برنامه‌های خود همراه سازند. ازاین راه میان حزب های سیاسی و گروه های بانفوذ وافکارعمومی پیوندی برقرارمی‌شودکه گسستن آن به زیان‌حزب های‌سیاسی وگروه های فشاراست. به‌بیان دیگر حزب های سیاسی وگروه های بانفوذ یا فشار زندانی افکار عمومی‌ای می‌شوند که درگسترش آن مؤثربوده اند و هنگام تنظیم برنامه‌های سیاسی واجتماعی واجرای‌آن نمی‌توانند ازفشارافکارعمومی‌برکناربمانند وآنرا نادیده انگارند.

گاهی نیزپاره‌ای ازباورها واعتقادهای بی‌پایه وافسانه‌ای‌آن چنان درذهن‌کسان ریشه دارمی‌شود وآن را جزء حقیقت‌های شناخته شده ومسلم می‌پندارندکه با همه نیرو چنین باورهایی را می‌پراکنندکه به یقین به سودگروه وسازمانی خواهد بود که درگستراندن این باورها دست دارند. این باورها را می‌توان به‌گونه‌ای درشمارافکار عمومی گذاشت. چنان‌که باورهایی‌که تا پیش از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ پیرامون قدرت ونفوذ انگلیسی‌ها، فراماسون‌ها و یهودیان درایران وجود داشت، ازاین نمونه‌ها است. نمونه دیگر درکتاب «حکومت‌سازان»[۲۸] می‌بینیم که به نفوذ و قدرت یهودیان در روی‌کارآوردن دولت‌ها درهمه‌کشورهای جهان و ساختن احزاب وگروه های سیاسی ونامدار وبزرگ‌کردن مردان سیاسی که باید درجهت منافع‌آنان باشند، پافشاری می‌کند. راست‌است که حزب‌ها وگروه‌های‌سیاسی بانفوذ وسازمان‌های مالی نیرومند، به ویژه شرکت های نیرومند چندملیتی در زندگی سیاسی درون کشورهادست اندازی می‌کنند وازهمهٔ امکانات برای پیش برد برنامه‌ها وخواست‌هایشان بهره می‌گیرند. ولی ازاین حقیقت و واقعیت چنین نتیجه‌گیری شود که همه رویدادهای سیاسی مهم درجهان به دست یهودیان یا سازمان صهیونیستی سامان یافته

۲۸ـ نیلوس، سرگئی: حکومت سازان، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی ـ تهران، انتشارات خامه، ۱۳۶۴، ۱۸۵ ص.

است، فقط می‌تواند تبلیغات دامنه داری به‌سود یهودیان ودولت اسرایسیل باشد و از خواندن کتاب یاد شده همین احساس درخواننده پدید می‌آید.

بخش دوم

تصمیم‌گیران و شخصیت‌های سیاسی در عرصهٔ سیاست

۱۹۷: اهمیت شخصیت سیاسی، پس از بررسی کوتاهی که از نیروهای ژرف و مؤثر در سیاست شد، لازم است که به اهمیت کسان یا تأثیر شخصیت بازیگران سیاسی در عرصهٔ سیاست یاد کنیم. پهنهٔ این پژوهش بسیار گسترده است. نخستین پرسشی که به ذهن می‌رسد این نکته است که‌آیا شخصیت‌های سیاسی عامل مؤثر و تعیین کننده‌ای در عرصهٔ سیاستند یا این که عوامل ساده‌ای اند در سیر ژرف جریان ها و رویداد های اجتناب ناپذیر تاریخی؟ اگر فرضیه اخیررا بپذیریم واهمیت تصمیم‌گیران و شخصیت‌های سیاسی را نادیده انگاریم، خواه ناخواه به این نتیجه می‌رسیم که‌شخصیت‌های سیاسی‌مهره‌هایی اند که به سادگی یکی می‌تواند جای‌گزین دیگری‌شود،بدون این که تأثیری در روند رویداد های سیاسی‌داشته باشد. شخصیت‌ها محصول‌محیط وزمان‌خویشند ونه‌برعکس، یادرست تروروشن‌تراین‌است که‌کسان از محیط وزمان‌ومکانی که در آن‌می‌زیند جدا ناپذیرند.هودهٔ دیگراین فرضیه‌این‌است که شخصیت‌های سیاسی به‌خودی خود باارج نیستند و نوشتن زندگی نامهٔ‌آنان‌کوشش ناسودمندی است. از این فرضیه بیش‌تر مارکسیست‌ها و پیروان آنان دفاع می‌کنند. ولی اینان در عمل چندان به این فرضیه وفادار نمانده‌اند و زندگی نامه های بسیاری دربارهٔ مارکس، انگلس، لنین و استالین نوشته‌اند و به ویژه در دورهٔ زمامداری استالین (۱۹۵۳ ـ ۱۹۲۴) درشوروی‌زندگی‌نامه‌های بسیاری‌به‌این شخصیت‌اختصاص داده شده است، در حالی که توجه به دیگر شخصیت های سیاسی بسیار اندك

بود.[۲۹] نباید از نظر دور بداریم که مارکسیست‌ها بکلی اهمیت شخصیت فـرد را در زندگی اجتماعی و سیاسی نادیده نمی‌گیرند. ولی به عوامل ملی، فرهنگی، مذهبی، قومی بیش‌تر باور دارند و بـرای کسان بانگاه به عوامل یـاد شده ارج می‌گذارند. ولی چون می‌پندارند که تاریخ در هر حال دارای جهت است، اهمیت کسان را تنها در جهت رویداد های تاریخی وسیاسی‌مؤثر می‌دانند و منکر اهمیت افراد درخلاف جهت تاریخ اند . ولی دشواری بنـیادی این فـرضیه از این جا ریشه می‌گیـرد که نمی‌دانیم که آیا تاریخ به‌راستی و در واقع دارای یك جهت است یاچندین جهت ؛ در بـرابر این نظریـه کسانی نیز بـاور دارند که نیـروی محرکـهٔ تاریخ و پدید آورندهٔ رویدادهای تاریخی، سیاسی‌واجتماعی کسانند[۳۰] و بدون وجود یك‌شخصیت اجتماعی وسیاسی بسیاری ازدگرگونی‌های اجتماعی، سیاسی، هنری، اقتصادی و... روی نمی‌داده است، و برای اثبات این نظریه دلیل‌هایی عرضه داشته‌اند. دلیل کاملا پذیرفتنی و قابل پروا میان این رهنمودها این است که اگر اراده و خواست‌های انبوه مردم ریشه و چشمه رویدادها و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی است، ایـن ارادهٔ همگانی، ناروشن ونامشخص است وتنها کس‌یا کسانی می‌توانند که به‌این اراده‌شکل بدهند وآنرا به‌صورت چهارچوب‌های‌مشخصی درآورند و برحسب کسان وگروه‌ها تبیین وتصویرارادهٔ مردم متفاوت‌خواهدبود. چنان که روزولت رییس جمهورآمریکا در سال ۱۹۴۰ (هنگام جنگ) حس کرده بود که اکثریت مردم آمریکا می‌خواهند که پشتیبانی افزون‌تر ازگذشته ازانگلستان بشود واین شخص روزولت بود که‌چگونگی

۲۹ــ دراین باره ن. ك. به:

الف ــ آرتورخانوف، ع: اسرار مـرگ استالین، ترجمه عنایت‌الله رضا ــ تهران، انشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳. ۳۶۰ ص.

ب ــ جیلاس، میلوان: گفتگو با استالین، ترجمه عنایت‌الله رضا ــ تهران انتشارات نوین ۱۲۶۳،۳۲۳ص.

۳۰ــ دربارهٔ اهمیت کسان وشخصیت‌های سیاسی‌درعرصهٔ سیاست‌ن.ك. به‌شماره‌های ۱۹۸ تا ۲۰۸ همین‌کتاب.

اجرای این تمایل، یعنی دادن کمك را درقالب های ویژه‌ای سامان داد[۳۱].

یادآوری کنیم که دین‌های بزرگ ریشهٔ همهٔ رویدادها را در ارادهٔ خدا اعلام داشته‌اند، چنان که در اصل پنجاه و ششم ق.ا.ج.ا.ا. آمده است:

«حاکمیت مطلق برجهان و انسان ازآن خدا است و هم او، انسان را برسرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است...».

با این اعتقاد و بینش زندگی و ارادهٔ کسان فقط درمسیر مشیت الهی معنی‌دار می‌شود وبیرون ازآن‌ارزش بررسی ندارد. با این همه با پیروزی انقلاب بهمن۱۳۵۷ و استقرار جمهوری اسلامی ایران و به‌ویژه باآغاز جنگ تحمیلی عراق علیه‌ایران ـ که تاکنون (مرداد ۱۳۶۵) پایان نیافته است، بسیاری از مسؤولان کشور و فرماندهان ارتش و سپاه‌شهید شده و جان باخته‌اند، زندگی نامه های بسیاری در بارهٔ قهرمانی‌ها و فداکاری‌های، آنان نوشته شده و چاپ شده است[۳۲].

بزرگی واهمیت افراددرعرصهٔ سیاست ونفوذآنان در دگرگونی‌های‌اجتماعی هرچه باشد، شخصیت سیاسی و اجتماعی دارای منش و خلق و خوی ویژه به‌خود است که به‌همان‌گونه درفرد دیگری دیده نمی‌شود. ازاین رو دو کس دو مهرهٔ کاملا یکسان نیست که جا به‌جایی آنان هیچ‌گونه دگرگونی در پی نداشته باشد و چون جابه‌جاشدن‌افرادبی‌گمان‌دارای هوده‌هایی‌است،بااین‌دیدشخصیت سیاسی‌قابل‌پژوهش و بررسیدنی است. در مورد چگونگی و دلیل های اهمیت افراد و شخصیت ها در

۳۱ـ ن. ك. به: خاطرات جنگ اثر وینستون چرچیل، جلد سوم،آمریکا درجنگ، ترجمه تورج فرازمند ـ انتشارات نیل، تهران ۱۳۳۵.

۳۲ـ درباره انقلاب و زندگی نامه جان بازان انقلاب، کتاب ها و مقاله های بسیاری به فارسی و چه به‌زبان دیگر نوشته شده است که تنها گردآوری نام این‌نوشته‌ها می‌تواند چندجلدکتاب نامه باشد، ازاین روآوردن، حتاگزیده‌ای ازاین نوشته‌ها دراین‌جا شدنی نیست و برای نمونه ن.ك. به: «فهرست مقالات انقلاب اسلامی ایران در مطبوعات ایران»، انتشارات وزارت ارشاد ملی در ۵ جلد، ۶۳ـ۱۳۶۱ و «فهرست مقالات جنگ تحمیلی درمطبوعات‌جمهوری اسلامی ایران»، انتشارات وزارت ارشاد، شهریور۱۳۶۴، ۴۲۲ ص. همچنین ن.ك. به: کتابنامه انقلاب اسلامی ـ انتشارات آستان قدس رضوی، بهمن ۱۳۶۱، ۱۴۰ ص.

عرصهٔ سیاست و اجتماع فرضیه‌ها و نظریه‌های چندی هست که از میان آن‌ها دو نظریه که نامدارتر از نظریه‌های دیگر است آورده می‌شود.

۱۹۸. الف: نظریهٔ گروه نخبگان یاسر آمدان، این باور کـه شخصیت های بزرگ ونیرومند تاریخ رامی‌سازند وسرچشمهٔ دگرگونی‌های سیاسی واجتماعی‌انـد باور تازه‌ای‌نیست ولی بااین که‌این اعتقاد در گذشته گسترده‌تر وریشه‌دارتر اززمان کنونی بود، کم‌تر به‌صورت اندیشه علمی ومنظم تبیین شده بوده است. نمونه‌ها دراین‌باره فراوانند، بیش‌تر داستان های حماسی‌وقهرمانی، اعم‌از محلی، ملی‌ومذهبی، محتوی فکرستایش‌آمیزی است از قهرمانان و تحسین کارهای آنان . اغلب نـویسندگان و اندیشمندان ایران به‌قهرمانان در تاریخ و نفوذ وتأثیرآنان‌در زندگی اجتماعی ارج بسیار گذاشته‌اند.

سراسر«تاریخ مشروطه» **احمدکسروی** زندگی‌نامه‌قهرمانان‌است‌ومردم ساده درپی قهرمانان به پهنه پیکار کشیده می‌شوند . باوراحمدکسروی[۳۲] نسبت به رسالت تـاریخی قهرمانان ریشه دار وژرف‌است ودرکتاب دیگرش« در راه‌سیاست» ازاین بینش دفاع کرده و آن را گسترش می‌دهد چنان‌که ازنادر شاه و امیـرکبیر به‌نام دو شخصیت‌بزرگ‌تاریخی سیصد سال اخیریادمی کند. **صادق هدایت** [۳۳]نویسنده‌سیاسی یا فعال سیاسی به معنای ویژه این واژه نیست ولی در پاره‌ای نوشته هایش معتقدبه اهمیت تاریخی قهرمانان است. « مازیار » و « آخرین لبخند» در میان نوشته‌های او نمونه‌ای ازاین گونه اندیشه است. **فریدون آدمیت**[۳۴] با نوشتن‌زندگی‌نامه‌های«امیر کبیر»، «طالب‌اوف»، «میرزا آقاخان کرمانی»و«میرزا فتحعلی آخوندزاده»ـ که‌همگی ازشخصیت‌های‌سیاسی، اجتماعی‌وفرهنگی‌نامدار پیرامون‌سالهای انقلاب‌مشروطه‌اند

۳۲، ۳۳، ۳۴ـ اغلب نوشته‌های احمدکسروی، صادق هدایت و فریدون آدمیت برای‌خوانندگان‌فارسی زبان شناخته‌شده است وشناسنامه کامل‌پاره‌ای‌ازاین آثار نیز دراین کتاب آمده است، ازاین رو نیازندیدیم که شناسنامه یك یك نوشته‌های این‌نویسندگان و محققان در این‌جا آورده‌شود، زیرا این آثار دربیش‌تر کتابخانه‌هاهست .

از سرآمدان واهمیت آنان در جامعه نام می‌برد وبه تاثیر کار ونفوذ شخصیت آنان‌در جهت دادن تاریخ باور دارد. در بیش‌تر نوشته‌های نویسندگان ایرانی وغیرایرانی که دربارهٔ شخصیت‌فرد و اهمیتش در جریان تاریخ اندیشیده‌اند چنین برمی‌آیدکه اینان معتقدند دریک‌زمان ومکان‌معین گروه نخبه‌یا سرآمدانی‌هستندکه با اندیشه، نوشته‌هاو رفتار وساخت روانی‌شان (اراده، همت، شجاعت و...) می‌توانند به خواست های انبوه‌مردم شکل‌دهند وموجد افکار عمومی وجریان‌های‌تازه در تاریخ‌گردند .

جلال آل‌احمد شاید از نخستین نویسندگانی‌باشدکه درایران دربارهٔ‌اهمیت برگزیدگان‌اندیشیده‌است[۳۵] بااین همه‌چنین‌دید و اندیشیدن درایران‌کم وتازه است[۳۶]. پژوهش وتعمق‌منظم دربارهٔ نخبگان یاسرآمدان واهمیت و تأثیرآنها درنیمهٔ اول‌قرن بیستم در اروپاآغاز شد وشماری ازصاحب نظران نامدار در این زمینه سخن‌گفته‌اند که از میان‌آنان چند چهره را برگزیده‌ایم.

۱۹۹. یکم: ویلفر دوپارتو،[۳۷] ونظریه«گروه‌نخبگان»-پارتواقتصاددان ایتالیایی‌ازگروه سرآمدان یانخبگان تعریف دقیقی نمی‌کند تنها مفهوم‌گسترده‌ای از آن به دست‌می‌دهد. پارتو به هرکس‌در زمینه‌های‌گونه‌گون فعالیت اجتماعی نمره‌ای می‌دهدکه معرف موفقیت او درآن رشته ازفعالیت است. مثلا اگر نمره بیست‌نشانه موفقیت‌کامل‌باشد نمرهٔ یک‌نشانهٔ شکست‌کامل فرد در فعالیت شغلی‌اش است. به این

۳۵ـ ن. ك. به مقاله‌جلال آل‌احمد: «روشنفکران » در مجله جهان نو دوره۲۱، ش ۴ و۵ص۱۵ ـ۳۲، شهریورماه۱۳۴۹ ودوره۲۱، ش۶، ص ۱۵ ـ۳۲، آبان وبهمن۱۳۴۵ ومقالهٔ داریوش‌آشوری « روشنفکر و فرهنگ» درمجله جهان نو شماره ۲۲ سال ۱۳۴۶ ومقالهٔمصطفی رحیمی « ملت و روشنفکران » در مجلهٔجهان‌نو، ۲۲سال۲۳شمارهٔ ۷،۸،۹ پاییز ۱۳۴۷ص۳۹ـ۴۹. همچنین ن.ك. به آل‌احمد، جلال: درخدمت وخیانت‌روشنفکران تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷، دوجلد،۲۱۷و۲۷۹ص.

۳۶ـ ازآثارخوبی که دربارهٔ زندگی‌سیاستمداران هست. شرح حال رجال‌ایران درقرن۱۲ و۱۳و۱۴ درشش‌جلد تألیف‌مهدی‌بامداد ازانتشارات زواراست،۱۳۴۷-۵۱.

37_vilfredo PARETO

ترتیب‌تمام پزشکان، وکیلان دادگستری، بازرگانان، فعالان سیاسی‌و... که نمره‌بیست می‌گیرند سرآمدان کاروحرفه مربوطندو آنانی که‌نمرهٔ کمتری‌دارنددرشمار انبوه‌مردم و توده‌های‌عادی‌اند مجموع این سرآمدان درجامعه ویژه گروه‌نخبه آن جامعه را پدید می‌آورد.

پارتومخالف‌نظریهٔ طبقات‌اجتماعی مارکسیست‌هااست ونظریهٔ‌گروه‌نخبه رادر برابر آن می‌گذارد وبه‌نظر وی تقسیم‌جوامع به‌طبقات متضاد و دشمن غیر علمی‌است واختلاف وتضاد اصلی،میان توده مردم ونخبگان است. ولی‌پارتوفراموش‌می‌کند که تضاد طبقه‌ها به‌گونه‌ای در دل‌خود اندیشه عوام وخواص، توده مردم وگروه حاکم، محرومان‌ودارندگان امتیاز را در بردارد وازجهتی‌این دونظریه دربسیاری از زمینه‌ها باهم نزدیکی دارد، ولی مارکسیست‌ها پایهٔ اختلاف طبقه‌ها را بهره کشی طبقه‌ای از طبقه دیگر و در دارا بودن ونداشتن وسایل تولید خلاصه‌می‌کنند.

به‌گمان پارتو گروه‌نخبه که‌همیشه یك اقلیت‌کوچکی‌است معرف خصیصه‌ها و خلق وخوی‌آن جامعه‌ای‌است که درآن‌پرورش یافته‌است. این‌گروه نخبه نه به‌کلی‌باز است ونه‌چندان بسته. در موردهایی که‌گروه حاکم فاقد قدرت کافی است و پایه‌های قدرتش از سوی‌توده‌های مردم موردتردید واعتراض قرارمی‌گیرد برای ادامه قدرت به‌حیله‌گری وتزویر دست‌می‌زند وسرشناسان‌تودهٔ مردم را به میان‌خود دعوت می‌کند تا بابهره‌گیری از اعتبارآنان به حاکمیت خود ادامه دهد. با این دید این‌گروه نخبه، گروه باز است ولی این گروه در سرشت، و تا ناچار به تسلیم نشود حاضر به تقسیم قدرت باگروه‌ها وکسان‌دیگر نیست. دعوت سرشناسان وسرآمدان توده‌ها ومخالفان‌در دستگاه قدرت‌حاکم‌به‌نظر پارتو بهترین راه برای‌پیش گیری وجلوگیری از انقلاب‌ها ودگرگونی‌های سخت وناگهانی اجتماعی ونگاهداری وضع سیاسی حاکم است.

پارتوگروه‌نخبه بورژوازی‌آغازسدهٔ‌بیستم‌ایتالیارابارو‌باه‌می‌سنجد واندوهگین است که این گروه‌به‌علت نداشتن‌منش، خصیصه و نیروی شیر، برای‌ادامهٔ قدرت، به

دسیسه‌ها و حیله‌های روباه صفتانه دست می‌آویزد و این وضع‌را از نشانه‌های مسلم انحطاط گروه‌نخبه درهمه‌جامی‌داند منتقدان پارتو، تمایل و علاقهٔ اورا به قدرت‌طلبی دلیل گرایشش‌رابه‌سوی‌فاشیسم می‌دانند، به‌ویژه آنکه‌دریکی‌ازمقاله‌هایش‌نوشته بود که فاشیسم‌می‌تواند ایتالیارا ازبسیاری دشواری‌ها و بدبختی هایش رهایی دهد. می‌دانیم فاشیسم بااینکه‌یك جریان فکری وسیاسی انبوه مردم وخرده‌پاهاست ولی‌براین‌اندیشه استوار است که‌تودهٔ مردم باید ازسوی رهبران ونخبگان رهبری شوند.[۳۸]

۲۰۰. دوم: گائتانوموسکا و نظریه طبقه‌حاکم[۳۹]، به باورموسکا سیاست‌شناس ایتالیایی درهمهٔ جوامع‌بشری خواه‌کوچك و بزرگ، صنعتی یا غیرصنعتی دو گروه یاطبقه مهم هست : گروه کوچك حکومت کننده وانبوه مردم یاطبقه حکومت شونده . موسکا تأکید می کند قدرت سیاسی نه در دست یك نفر متمرکز بوده ونه در اختیار همه‌شهروندان است‌بلکه شمار کمی‌این‌قدرت را دردست دارند و به‌عقیده وی‌هر اندازه‌اجتماع سیاسی‌پرجمعیت‌تر وبزرگتر باشدبه همان نسبت‌گروه حکومت کننده‌کوچك‌تر ومحدودتر است.

این‌گروه‌حاکم مانندگروه نخبه می‌تواند «باز یا بسته» باشد. بااین‌پیش فرض هرنظام سیاسی بیرون از تقسیم‌بندی میان‌حکومت‌کننده وحکومت شونده، برحسب باز وبسته‌بودن‌گروه یاطبقهٔ‌حاکم، شاید استبدادی یادمکراتیك باشد. اگرطبقهٔ‌حاکم را حکومت شوندگان انتخاب کنند، نظام سیاسی، نظام‌دمکراتیك‌است ولی‌با این‌همه درچنین‌نظام سیاسی‌نیزفاصله‌میان طبقهٔ حاکم وحکومت‌شوندگان هست واین‌اختلاف ژرف است .

موسکا از دشمنان جدی نظام دمکراسی است و سخت ازآن انتقاد می کند، با این همه‌پیروگونه‌ای ازآزاد منشی است.

۳۸ـ برای آگاهی بیش‌تر از اندیشه‌ها ونظریه‌های ویلفردوپارتو، ن. ك: آرون، ریمون: مراحل‌اساسی‌اندیشه‌درجامعه‌شناسی،جلددوم، ترجمه باقرپرهام‌ـ تهران،انتشارات، سازمان انتشارات وآموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۳ ص‌ص ۱۰۸ تا ۲۰۳.

39-Gaetano MOSCA (۱۷۵۶ ـ ۱۹۴۱).

در مجموع تفاوت ژرف میان نظریهٔ گروه نخبه پارتو و نظریهٔ طبقه حاکم موسکا نمی‌بینیم. هردوی آنان به گونه‌ای به برتری سرشتی میان افراد در جامعه باور دارند و نابرابری میان کسان را زاییده روابط و موقعیت اجتماعی نمی‌دانند و به قهرمانان وابرمردان معتقدند. اگر به یادآوریم که این نظریه‌ها در ایتالیای غیرصنعتی و نیمه فئودال آخر سدهٔ نوزده وسالهای آغازین سدهٔ بیستم پیداشده است بیش‌تر به انگیزه پیدایی این نظریه‌ها پی می‌بریم. زیرا ایتالیا تا پایان سدهٔ نوزده هنوز یك جامعه فئودال وغیرصنعتی است وشرکت مردم در زندگی سیاسی ضعیف وقدرت اشراف قدیمی وفئودال‌ها بسیار ریشه‌دار است وعقاید مربوط به اهمیت کسان نخبه و ابرمرد درآن‌جا در واقع روی آوردن به سنت‌ها وروابط اجتماعی کهن است.[۴۰]

۲۰۱. سوم: ماکس وبر[۴۱] ونظریه پیشوایی، به باور ماکس وبر، بوروکراسی [۴۲] مهم‌ترین پدیده جامعه‌های امروزی است و درهمهٔ جامعه‌های صنعتی خواه کشورهای صنعتی سرمایه‌داری، خواه سوسیالیستی این پدیده هست ودرجامعه‌های کنونی مسئله اساسی گزینش میان نظام سرمایه‌داری یانظام سوسیالیستی نیست بلکه آشتی و سامان دادن پیچیدگی‌های کاغذبازی وبوروکراسی با دمکراسی است. ماکس وبر از این جا نتیجه می گیرد که مسئله مهم درکشورهای صنعتی غربی مشکل مبارزه طبقات نیست بلکه واقعیت پیچیدگی‌های بوروکراسی مهم‌تر از حقیقت مبارزه طبقات است

۴۰ـ برای آگاهی بیش‌تر ودقیق از اندیشه ها ونظریه‌های پارتو وموسکا، ن. ك به: باتامور، ت.ب:«مفهوم گروه گزیده»، ترجمه اسماعیل نوری علاء در« نامه علوم اجتماعی» ش ۱، ص ۳۵ تا ۴۵ .

41– Max WEBER

۴۲ـ دربارهٔ بوروکراسی، ن. ك. به: الف ـ الرو، مارتین : بوروکراسی درهفت مفهوم، ترجمهٔ ابوالفضل صادقپور و حبیب‌الله بهزادی ـ انتشارات دانشگاه تهران، چ دوم ۱۳۵۵. ۲۷+۱۱۷ ص.

ب ـ بشارت علیرضا وابوالفضل صادقپور: نظریه‌هایی دربارهٔ بوروکراسی یاسازمانهای بزرگ اداری ـ تهران، انتشارات دانشکده علوم اداری و مدیریت ۱۳۵۲، ۱۹۴ ص.

وبدون پروا به این‌پدیده دشواری‌های اجتماعی حل‌شدنی نیست.

همچنین‌به‌عقیدهٔ ماکس‌وبر گسترش‌بوروکراسی‌وماشینی‌شدن‌زندگی‌اجتماعی انگیزه ازمیان رفتن‌وگم شدن فرد درانبوه مردم است.ماکس وبر ازناپدید شدن‌وکم ارج‌گردیدن‌فرد در رابطه‌های اجتماعی متأسف‌است ونظریه اودربارهٔ پیشوا یا فروهر در واقع اعتراض و واکنشی‌دربرابر واقعیت‌ناپدید شدن فرد در رابطه های اجتماعی امروز است . به‌عقیده ماکس وبر درجامعه‌های امروز تنها پیشوای بافره می‌تواند پیوند پدرانه، معنوی واسرارآمیزمیان خود و انبوه مردم پدیدآورد، پیوند ورابطه‌ای که در جامعه‌های بوروکراسی و صنعتی امروز لازم است. ماکس وبر رهبران یا رییسان را در جامعه‌های امروزی به‌سه‌دسته تقسیم می‌کند.

۱ـ رهبران‌سنتی که قدرت‌آنان برپایه‌گذشته‌های بسیار درازوباورهای‌ریشه‌دار توده های مردم استوار است. مانند رهبران مذهبی یا قومی، ۲ـ رییسان و مدیران سازمانی، قدرت این مدیران و رییسان از اختیار های قانونی که به‌وسیلهٔ قوانین و مقررات معین شده است ریشه می‌گیرد و هرکس که در بالای این سازمان‌ها قرار گیرد با پروا به اختیارهای قانونی به صورت‌کم و بیش یکسانی ریاست می‌کند. مانند رییس‌جمهور، نخست وزیروو‌زیران. ۳ـ گروه سوم رهبران بافره یافره‌مندند که نفوذ و اعتبارآنان نه برسنت های کهن و ریشه دار استوار است و نه ناشی از امتیازهای سازمانی است، بلکه این‌رهبران ازگونه‌ای قدرت و امتیازهای خارق‌العاده «فره»[۴۳]، برخوردارند و با پروا به‌این برتری فوق‌العاده وکم‌مانند شخصی‌می‌توانند که بر روی انبوه مردم تأثیر بگذارند و منشأ دگرگونی های اجتماعی گردند ، مانند

۴۳ـ ماکس‌وبر اصطلاح رهبرکاریزماتیك را برای رهبرانی‌که ازیك نوع‌نبوغ خارق العاده برخوردارند بکارمی‌برد و همان است‌که در اوستا به‌نام فر یافره‌آمده‌است: «فر فروغی است ایزدی بدل هرکه بتابد از همگان برتری یابد از پرتو این فروغ است که شخص بپادشاهی رسد شایسته تاج و تخت‌گرددآسایش‌گستر و دادگر شود و همواره کامیاب و پیروزمند باشد و نیز از روی این نور است‌که‌کسی در کمالات نفسانی و روحانی کامل‌گردد و ازسوی خداوند به پیامبری برگزیده شود.» نقل از فرهنگ معین.

رهبران انقلاب[۴۴].

اغلب منتقدان آثار ماکس‌وبر، نظریه رهبر بـا فره‌اش را ناروشن دانسته‌اند و گفته‌اند که او ویژگی‌های چنین رهبر را به‌خوبی ودقت توصیف نکرده است به‌بیانی دیگر رهبر بافره یا کاریزماتیك ماکس‌وبر چهره و خصیصهٔ انسانی ندارد بلکه دارای سیمای اسرارآمیز و غیر انسانی است و نیروهای ناشناخته و بیرون از اجتماع بشری الهام بخش و هادی چنین رهبری است، از این رو این نظریه به‌همین علت نمی‌تواند به عنوان یك نظریه علمی پذیرفته شود. همچنین گفته‌اند کـه این نظریه قبایی بوده که برای هیتلر دوخته بودند زیـرا در زمان قدرت هیتلر در آلمان ـ (۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵) ـ همهٔ دستگاه هـای تبلیغاتی و رسانه‌های همگانی کشور به هیتلر رهبر حزب ناسیونال سوسیالیسم لقب پیشوای بافره داده بودند که از پشتیبانی فروغ ایزدی برخوردار بوده و رسالت رهبری انبوه مردم را دارد. به این ترتیب عمـل و واقعیت نشان داده است که این نظریه بیش‌تر در خدمت و مقبول مستبدان و دیکتاتورها است تا آزادمنشان. ولی چنان که چند سطر پیش‌تر گفته شد نارسایی بنیادی این نظریه در غیر قابل اثبات بودن یـا نادرست بودن آن از جهت علمی، منطقی و عقلانـی است و مقبول نبودن آن جنبهٔ فرعی دارد[۴۵].

۴۴ـ هانا آرنت در «توتالیتاریسم» سیمـای پیشوا یا رهبر بافره را به توانایی نمایانده‌است و به‌خوبی نشان‌می‌دهد که چگونه به‌یاری رسانه‌های گروهی امروزی می‌توان پیشوا و رهبر بافره ساخت. برای شناسنامه کامل ن.ك. به: پانویس شمارهٔ ۱۰ صفحهٔ ۲۱۳.

۴۵ـ برای آگاهی بیش‌تر از اندیشه و نظریه‌های ماکس وبر، ن.ك: الف ـ آرون، ریمون: مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی (صفحات ۲۰۷ تا ۳۰۰)، شناسنامه کامل کتاب در پانویس شمارهٔ ۳۸ صفحه ۳۰۸ آمده است.

ب ـ اشرف، احمد: جامعه شناسی سیاسی ماکس‌وبر ـ درمجله سخن، دورهٔ ۱۷، شمارهٔ ۱۰، دی ۱۳۴۶، ص‌ص ۱۰۱۷ ـ ۱۰۰۹ و شماره ۱۱ و۱۲ فروردیـن ۱۳۴۶، ص‌ص ۱۱۰۵ـ۱۰۸۸.

ج ـ فرونـد، ژولین: جامعه شناسی ماکس‌وبر، ترجمه عبدالحسین نیك‌گهر ـ تهران نشرنیکان، ۱۳۶۲، ۳۱۰ ص.

۲۰۲. چهارم: سیدنی هوك و نظریهٔ قهرمان در تاریخ، سیدنی‌هوك استاد علم‌سیاست‌دانشگاه‌نیویورك درصفحهٔ۸«قهرمان در تاریخ»[۴۶]ـ که ازنوشته‌های‌نامدار و شناخته شده نزد سیاست شناسان است ـ چنین سخن آغاز می کند:

« خط سیر اساسی عمل تاریخی وتکامل اجتماعی گریزناپذیر است یانه؟ اگر گریـز ناپذیر است پس رهبری موجود در تعیین نمونه هـای اصلی تاریخ امروز و فردا عامل یکسره فرعی است. اگرگـریز ناپذیرنیست بلافاصله این‌پرسش پیش می‌آید: صفت یك رهبری مفروض تاچه‌حدعملا... اخلاقاًمسئول موقعیت‌تاریخی‌ماوآینده‌مان است؟...منکرگریزناپذیری‌خط‌اساسی عمل تاریخی بودن، لزوماً به‌این معنی نیست که‌آنچه‌خواهدشدهمواره به‌صفت رهبری بستگی دارد... »

و درصفحهٔ یازدهٔ همین کتاب می‌خوانیم:

« امروز بیش از هرزمان‌دیگر، ایمان به«قهرمان» یك‌محصول‌ساختگی است. آن کس که‌میکروفونها وروزنامه‌راکنترل‌می کندمی‌تواند، یکشبه ، اعتقادی را به‌وجودآورد ویا از میان ببرد.»

سیدنی‌هوك ازپیش‌می‌پذیرد که‌بیش‌ترین مردم نیاز به‌قهرمان سازی وپرستش قهرمان دارند وریشهٔ‌آن را در نیاز به امنیت روانی، درجبـران شکستهای شخصی و جستن پناه وفرار ازمسؤولیت می‌داند. هوك به‌نکته مهمی اشاره‌می کندکه عبارت‌از کم‌بودن شمارهٔ‌کسانی‌است که‌می‌خواهند برای رسیدن‌به رهبری‌پیکارکنند وبه‌همین دلیل است که‌کسانی‌به‌آسانی به‌رهبری می‌رسند ومی‌افزاید:

«... سیاست مسئله‌کثیفی‌است و زندگی‌آن‌کوتاه است. مابسیاری از بلاها را تحمل می‌کنیم چون‌می‌خواهیم‌ازدردسرتلاش برای ازمیان‌بردن‌آن‌شانه خالی کنیم ... رهبری سیاسی یك‌مشغلـه تمام وقت است... جبهه‌گیری مخالف (اپوزیسیون)سیاسی‌جدی نیزیك‌فعالیت‌تمام‌وقت‌است. بنابراین‌درمبارزه‌سیاسی

۴۶ـ هوك، سیدنی: قهرمان درتاریخ، ترجمهٔ ا. آزاد ـ تهـران ،انتشارات انجمن نشرکتاب، ۱۳۵۰.

فرد یاشخصی که‌علایق مختلفی دارد و مایل نیست آن را دربرابر مذبح آلودهٔ سیاست قربانی‌سازد، همواره ضررمی‌کند.»

کوتاه سخن آن‌که سیدنی‌هوك به‌جبری‌بودن جهت وسیرتاریخ باور ندارد و همچنین دربست و بدون قید و شرط هم به نبوغ و قدرت فردی و شخصی نیز باور ندارد، ولی معتقد است در موقعیت و فضای اجتماعی مساعد یك کس ممکن است بهتر بتواند از موقعیت استفاده و بهره برداری‌کند تافرد دیگر. نویسنده در فصل‌آخر کتابش در تأیید نظریه‌اش انقلاب روسیه را مثال می‌آورد و می‌نویسدکه این انقلاب مهم‌ترین رویداد سیاسی سدهٔ بیستم است وگریز پذیر هم بوده زیرا اگر رهبری‌لنین نبود، این انقلاب‌روی نمی‌داد وپیروز نمی‌شد. به زبان دیگر سیدنی هوك اهمیت این شخصیت‌های تاریخی را در رهبری‌های سیاسی‌می‌پذیرد. نظریهٔ ماکس وبر وسیدنی هوك تفاوت بنیادی بانظریه‌های پارتو و موسکا ندارد، بلکه در واقع مکمل یا پاره‌ای ازآن‌است. ریچاردنیکسون که بیش ازیك‌دوره رییس جمهورایالات متحده‌آمریکای شمالی‌بود ودرقضیهٔ واترگیت ناچار به‌استعفاءگردید، سخت‌به‌اهمیت شخص درتاریخ معتقد است. نیکسون از صاحب نظران علم سیاست نیست ولی ازآن‌جا که همیشه فعالیت سیاسی داشت و به‌رهبری حزب و ریاست جمهوری آمریکا رسید آوردن دیدگاه اوکه درکتاب «رهبران[47]» آمده است، سودمند است. نیکسون در سراسرکتاب تکرار می‌کندکه اگراین یاآن رهبر و زمامدار برسرقدرت نبود، جهت تاریخ به‌گونه دیگر می‌بود. مثلا درصفحه ۱۳ و ۱۴ این‌کتاب می‌خوانیم:

«چرچیل واستالین‌هریك بشیوهٔ خود رهبران‌بزرگی‌بوده‌اند. امابدون چرچیل اروپای غربی ممکن بود به‌بردگی تنزل‌کند و بدون استالین اروپای شرقی ممکن‌بود به‌آزادی‌دست یابد.»

وحاصل دیداو ازاهمیت فردی درص۴۳۹ این‌چنین است:

«... زمامدارانی‌که در این کتاب نام برده‌ایم در شمارکسانی هستند که موفق شده‌اند اراده خود را برتاریخ تحمیل‌کنند.»

۴۷ــ نیکسون، ریچارد: «رهبران،کسانی‌که دنیا را تغییر داده اند». ن . ك . به پانویس شمارهٔ ۷۸، صفحهٔ ۶۷.

۲۰۳. ب: نظریهٔ ساخت روانی یا خلق و خوی، چنان که دیدیم نظریهٔ گروه نخبه یا سرآمدان براین پایه استوار است که در اجتماع کسانی هستند که به انگیزه‌های گونه‌گون (مشروع یا غیر مشروع، منطقی یا غیرمنطقی) برجسته‌اند و در سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی، مقام‌های رهبری و تصمیم‌گیری را در دست دارند. مدافعان این نظریه برای توجیه موفقیت این رهبران یاگروه نخبه به‌آوردن دلیل های کلی بسنده می کنند بدون این که برروی علت مؤثر ویژه انگشت بگذارند. نظریهٔ خلق‌وخوی یامنش بدون این که بانظریه سرآمدان یانخبگان متضاد باشد برانگیزه‌های ویژه روانی تکیه می کند. شدت و ضعف وجود این انگیزه‌ها در کسان گونه‌گون، واکنش‌های‌شان را در برابر رویدادهای مختلف زندگی اجتماعی به‌گونه‌ای متفاوت تعیین می کند.

پیش ازآغاز این بررسی یادآوری کنیم که نظریهٔ خلق وخوی وساخت روانی با نظریهٔ گروه نخبگان یا سرآمدان دربرابر هم قرار نمی گیرد وباآن در تضاد نیست و در واقع مکمل آن بوده و باآن یکی است وبهتراست گفته شود که دونظریه نبوده، بلکه یك نظریه است با دو روی یا دو پهلو. زیرا ساخت روانی وخلق و خوی کسان پژوهشی است دربارهٔ ساخت روانی وچگونگی کارکرد وتصمیم گیری گروه نخبه و سرآمدان درموقعیت اجتماعی و سیاسی ویژه که به قدرت رسیده اند یا در جستجوی به‌دست گرفتن قدرتند. روشن‌تر این است که گفته شود تحقیق در ساخت روانی، همهٔ مردم اجتماع‌را دربرنمی گیرد وتنها ساخت روانی سرآمدان وآنانی که قدرت‌سیاسی را دردست‌دارند، بررسی‌می کند. توجه به‌انگیزه‌های روانی‌تازه نیست وازگذشته‌های دور، اندیشمندان به‌این نکته پروا داشته‌اند چنان‌که بقراط اشخاص‌را برحسب‌مزاج به‌سودایی، صفرایی، دموی وبلغمی‌طبقه‌بندی‌می کند[۴۸]. پژوهش‌ها درزمینه روانشناسی امروز بسیارگسترش یافته و پیشرفت‌کرده است. به‌عقیدهٔ روانشناسان هرگز دوکس

۴۸ــ ن.ك.به: مان، نرمان‌ل.: اصول‌روانشناسی، ترجمهٔ محمودصناعی ــ انتشارات شرکت سهامی نشر اندیشه، تهران ۱۳۴۶، ص ۱۵۱.

از هرلحاظ یکسان نیست حتا دو همشکم و از این‌جا نتیجه می‌گیرند برحسب این که کسان با خلق وخوی گونه‌گون رهبری و ریاست گروه‌های انسانی را در دست گیرند ومرجع تصمیم‌گیری باشند دست‌آورد رهبری وتصمیم‌ها یکسان نخواهدبود وبه‌همین دلیل سیاست شناس به طبقه‌بندی سیاستمدار و فعال سیاسی از لحاظ ساخت روانی خلق و خوی علاقه‌مند است. روانشناسان، روان‌کاوان، روان پزشکان، قیافه‌شناسان وزیست شناسان طبقه‌بندی‌های بسیاری ازخلق وخوی کرده‌اند. چنان‌که‌زیست شناسان و چهره شناسان با توجه به خصیصه های جسمانی (دستگاه عصبی، غدد، قیافه و ...) افراد را درگروه‌های مختلف طبقه بندی کرده‌اند. بررسی و پژوهش‌های دانشمندانی مثل **کرچمی**، **شلدن** و **آلپورت** دراین‌زمینه نامداراست[۴۹].ولی‌طبقه بندی‌روانشناسان مبتنی برمشاهده مکرر رفتار افراداست. مثلاطبقه‌بندی **یونگ** که افراد را درونگرا وبرونگرا تقسیم‌می‌کند بسیارشناخته شده است. **هارلدلاسول** سیاست شناس‌نامدار آمریکایی کوشیده است که روش روان کاوی **فروید** را درسیاست به‌کاربندد و با بهره‌گیری ازاین‌روش سیاستمداران وفعالان سیاسی‌را به‌مدیر، آشوبگروصاحب‌نظریه تقسیم‌کرده است. برطبق این تقسیم بندی سیاستمدار ممکن است دارای یکی از این خصیصه‌ها یا هرسه‌آن باشد و با این‌تقسیم بندی لاسول ، **مارکس** را فقط صاحب‌نظریه می‌داند درحالی که به‌نظر اولنین درعین حال مدیر، آشوب‌گروصاحب‌نظریه است، همچنین **اریش‌فروم** در «آیا انسان پیروز خواهد شد؟[۵۰]» خواسته است که بسیاری ازدگرگونی‌های سیاست جهانی را با تکیه بر خلق وخوی سیاستمداران و رهبران کشورها توجیه کند.

طبقه‌بندی‌های متعدد دیگری از خلق وخوی‌کسان هست، ولی آیا می‌توان گفت که باگذاشتن اشخاص دریکی ازاین طبقه‌بندی‌ها رویدادهای سیاسی آسان‌تر

۴۹ــ مان، نرمان ل..: همان‌کتاب ص ۱۵۲ تا ۱۸۴.

۵۰ــ فروم، اریش: آیاانسان پیروز خواهدشد؟ ترجمهٔعزت‌الله فولادوند ــ تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۶۲، ۳۴۱.

توجیه وفهمیده می‌شود؟

در مرحلهٔ کنونی ازپیشرفت روانشناسی به نظر می‌رسد که باید ازپذیرفتن برخی‌ازنظریه‌ها، طبقه‌بندی‌ها و اصل‌های به ظاهرمسلم علمی بپرهیزیم و به عرضه کردن پاره‌ای ازفرضیه‌ها همراه با شواهد و آزمایش بسنده کنیم وبکوشیم که این فرضیه‌ها همراه با مثال باشد.

ارزش مثال‌هایی که دراین بررسی‌ازخلق وخوی آورده می‌شود،دارای‌ارزش نسبی است وبه‌هیچ روی نباید این نمونه‌هارا دربست بپذیریم یا این که بیندیشیم که خلق وخوی کسان‌درهمهٔموقعیت‌ها یکسان می‌ماند. زیرا یك فرد به‌ویژه یك‌شخصیت سیاسی می‌تواند درموقعیت‌های گونه‌گون منش وخصوصیت اخلاقی و رفتاری گونه‌گونی ازخودنشان دهدوکسانی‌که با این شخصیت‌ها روبروبوده‌اند، برحسب این‌موقعیت‌ها می‌توانند چهره‌های متفاوتی ازآنان ترسیم کنندکه همیشه با واقعیت یکی نیست، یا این که فقط پاره‌ای ازحقیقت رادربرداشته یااین که تنها نشان دهندهٔ خلق وخوی بارزباشد. چنان‌که ازژنرال دوگل رهبرکشورفرانسه درسال‌های ۱۹۵۸ تا۱۹۶۹چهره‌های گونه‌گونی‌ترسیم کرده‌اند وخانم ایندیراگاندی دراین‌باره‌سخنی داردکه آوردنی است:

> «دوگل‌شخصیتی بسیارممتاز بود... درواقع‌اویك دموکرات نبود وبهیچوجه با دموکراسی سازش نداشت... و من فکرمی‌کنم‌که فرانسه اصولاکشوردموکراتی نیست».[۵۱]

شاید داوری خانم‌گاندی در بارهٔ دوگل کم و بیش راست باشد ولی درمورد همهٔ مردم فرانسه بی‌گمان راست نیست ونشان می‌دهدکه شخصیت های سیاسی نامدارنیزمی‌توانند ناسنجیده سخن‌گویند.

۵۱ــپوشپاداس،امانوئل: حقیقت من ایندیراگاندی، ترجمهٔ محمودتفضلی، تهران نشرنو،۱۳۶۱،ص۱۴۴.

۲۰۴. یکم : سیاستمدار صاحب نظریه و سیاستمدار فرصت طلب ، اگر سیاستمدار صاحب‌نظریه است ومعتقد به جهان‌نگری ویژه است با تمام قوا می کوشد که نظریه‌ها وبینش‌های خود راجامهٔ‌عمل بپوشاند.

لنین، استالین،هیتلر، دوگل، نکرومه و مائو تسه‌تونگ[۵۲] درشمار رهبران سیاسی صاحب‌نظریه‌اند. صاحب‌نظریه‌بودن‌وداشتن‌رویه‌معتدل‌درعمل باهم‌بیگانه‌نیست. چنان که‌همه این تصمیم‌گیران ورهبران برای انطباق نظریه‌های خود با عمل‌نرمش‌هایی‌نشان می‌دادند ومنتظر فرصت می‌ماندند. پیمان‌آلمان وشوروی که‌درسال ۱۹۳۹ بین‌استالین رهبرشوروی وهیتلرزمامدار آلمان بسته شد نمونه‌ای ازعقب‌نشینی‌های موقتی یا مصلحتی دورییس کشورصاحب نظریه‌است که هریك می‌خواهد دیگری را درفرصت مناسب به زانودرآورد.

سیاستمدارممکن است فرصت‌طلب باشد . سیاستمدارفرصت‌طلب‌چون برخلاف سیاستمدارصاحب‌نظریه مقید درقالب‌فکری ویژه نیست به‌آسانی می‌تواند که درموقعیت‌های‌مختلف ازعقیده‌ونظریه‌های گونه‌گون وحتی متضاد دفاع کند . **لویدجرج ووینستون‌چرچیل** ازسیاستمدارانی‌اند که‌برای‌آنان‌هدف اصلی فعالیت سیاسی‌پیروزی درزندگی سیاسی بوده وجهان بینی‌ها تا آن‌جا سودمند است که به رسیدن به هدف‌هایشان یاری‌می‌داده‌است، یعنی‌همان‌گونه که درآموزش‌های **ماکیاول** آمده‌است.

۲۰۵. دوم: سیاستمدار رزمنده وسیاستمدار مسالمت‌جو، سیاستمدار و شخصیت‌سیاسی‌بدون‌باورهای‌استوار به‌نظریه‌های ویژه، می‌تواند رزم‌جو وسرسخت باشد. **کلمانسو** نخست‌وزیرفرانسه‌درزمان جنگ‌جهانی‌اول‌نمونهٔ کامل یك‌سیاستمدار رزم‌جواست که درسراسرزمان جنگ می گفت : «من جنگ را ادامه می‌دهم . »[۵۳]

۵۲ــ ن.ك. به : بامداد، محمد (مترجم ومؤلف): افسانه وحقیقت دربارهٔ مائو تهران انتشارات هفته، ۱۳۶۳، ۲۴۷ص.

۵۳ــ «ببرفرانسه»(شرح حال کلمانسو) ترجمهٔ‌ناصرنجمی‌ ــ تهران ۱۳۲۴، ۱۴۰ص.

امیر کبیر[۵۴] مسلماً نمونه‌دیگری ازسیاستمدارمبارزاست. آیةا.. . **میرزای‌شیرازی** که ازمراجع تقلید نامدارشیعه است، درعین‌حال سیاستمدارزمنده است که در پیروزی انقلاب مشروطه اثرمهمی داشت.[۵۵].

سپهبد **حاج علی رزم‌آرا** که مدت کوتاهی (تیر۱۳۲۹ تا ششم اسفند ۱۳۲۹) نخست وزیرایران بود ازسیاستمداران رزم‌جو است که کشته شدن او درششم اسفند ۱۳۲۹ مانع اجرای برنامه ها ونقشه هایش گردید[۵۶]. **احمد قوام** نیز ازسیاستمداران رزم‌جوی‌ایران است.[۵۷]

سیاستمدارمسالمت‌جو برعکس سیاستمدار رزم‌جو، می کوشدکه به‌دشمنی‌ها واختلاف‌هااز راه گفت وشنود پایان دهد وتاآن‌جاکه می‌تواند درجستجوی راه‌های سازش‌است. **مهاتماگاندی، نهرو** وخانم‌گاندی[۵۸]نخست وزیران فقید هندرامی‌توان ازسیاستمداران صلح طلب ومسالمت‌جو به‌شمارآورد. بدون این‌که از یاد ببریم‌که نهرو آن‌گاه که لازم می‌دانست دست به خشونت نیزمی‌زد و این خشونت را در اختلاف‌های مرزی وخاک که باچین، پرتقال وپاکستان داشت، به‌کاربست.

۵۴ــ آدمیت، فریدون : امیرکبیروایران ــ تهران، انتشارات خوارزمی‌چچهارم، ۱۳۵۴

۵۵ــ طهرانی، شیخ‌آقا بزرگ: شرح زندگانی میرزای شیرازی ، ترجمه حمید تیموری ــ تهران، انتشارات میقات، خرداد ۱۳۶۲، ۱۸۳ص.

۵۶ــ ن . ك . به : مهدی‌نیا ، جعفر: زندگی سیاسی رزم‌آرا ــ تهران نشرگیتی ، ۱۳۶۳ ، ۴۶۶ ص، مصور.

۵۷ــ ن.ك. به : مهدی‌نیا، جعفر: زندگی سیاسی قوام‌السلطنه ــ تهران ، انتشارات پاسارگاد، ۱۳۶۵، ۷۴۵ ص، مصور.

۵۸ــ دربارهٔ این سه شخصیت مهم زندگی سیاسی هندوستان ن.ك. به :

الف : ود مهتا : مهاتماگاندی وپیروان او، ترجمهٔ محمود عنایت ــ تهران، سازمان انتشارات هفته ، بهمن ۱۳۶۲ ، ۳۲۷ ص .

ب : تفضلی، محمود (گردآورنده ومترجم) : جواهرلعل نهرو، میعاد با سرنوشت ــ تهران ، انتشارات توس، بهار ۱۳۶۳، ۲۶۶ ص، مصور .

پ ــ ایندیراگاندی: ندای مردم ایمان من، ترجمهٔ مهین میلانی ــ تهران، انتشارات توس، پاییز ۱۳۶۳، ۴۰۲ ص، مصور .

۲۰۶. سوم: سیاستمدار آرمان‌خواه وسیاستمدار فایده‌طلب، سیاستمدار آرمان‌خواه باراستی وصمیمیت ـ تاآن‌جاکه بتوان به‌کنه صمیمیت و صداقت کسان پی‌برد ـ رفتار و تصمیم های خودرا به نام ارزش هایی کـه جنبهٔ جهانی دارد توجیه می کند درحالی که سیاستمدار فایده طلب اغلب خودرا متکی به «حکمت حکومت» یا «مصالح عالیه مملکت» می کند . سیاستمدار آرمان‌خواه منافع کشورخودرا جزیی از منافع همهٔ بشریت می‌داند وآن دو را یکی فرض می کند در حالی که سیاستمدار گروه دوم پنهان‌نمی کندکه چندان باسرنوشت همهٔ بشریت پیوند ندارد بلکه«حقوق» کشوراوبه هرحق دیگری، مقدم است.

ویلسون رییس‌جمهورآمریکا درزمان جنگ جهانی اول‌ازنظراغلب‌مورخان جنگ جهانی اول وکسانی که زندگی نامه این‌شخصیت سیاسی را نوشته‌انـد از او یك سیاستمداربشردوست وآرمان‌خواه یادکرده‌اند. ویلسون در گرماگرم جنگ ۲۲ ژانویه ۱۹۱۷ ، دریك سخنرانی که شهرت تاریخی یافت «صلح بـدون پیروزی» را پیشنهاد می کند. همچنین درکنفرانس صلح ورسای ازکشورهای شکست خورده و ازکشورهای مستعمره دفاع می کند وچهارده اصل او درکنگره صلح ورسای نامدار است[۵۹].نبایدفراموش کنیم که‌تمام سیاست‌بشردوستانه ویلسون درجهت‌منافع کشورش بوده . بیسمارك[۶۰] صدراعظم‌آلمان درسال‌های ۱۸۶۲ تا ۱۸۹۰ شخصیت سیاسی‌ای است که می‌توان اورا دربرابرویلسون گذاشت ونوشته‌اند که تصمیم های سیاسی او هیچ‌گاه جنبهٔ جهانی نداشته وهمیشه به پاسداری ازمنافع وهدف‌های ملی پرواداشته است. وحدت ملی‌آلمان در هنـگام صدارت وی پیداشد واو درتحقق ایـن وحدت بسیار کوشید وحاضـربودکه همهٔ بشریت را برای رسیدن به‌این هدف قربانی کند .

۵۹ـ عزیزی، محسن : تاریـخ دیپلماسی عمومی بعدازجنـگ جهانی‌اول، تهران، انتشارات مروارید، ۲ جلد، چاپ دوم ، ۱۳۴۶ .

۶۰ـ مصطفوی، سیدمحسن: سیاست خارجی بیسمارك ، انتشارات محمدعلی‌علمی‌ـ تهران، ۱۳۴۶ (هنری‌کیسینجر وزیراموخارجهٔ آمریکا درسال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۴ از شاگردان مکتب بیسمارك است ورسالهٔ دکتری‌اش را دربارهٔ بیسمارك نوشته است) .

سالوادر آلنده رییس جمهور شیلی که در کودتای نظامی اکتبر ۱۹۷۳ کشته شد، از سیاستمداران آرمان‌خواه است. ازوی می‌خوانیم:

«جریان تاریخ متوقف نمی‌شود. ملت ها به عقب بازنمی گردند، بیعدالتی اجتماعی پابرجا نمی‌ماند. هیچ کشوری در راه ساختمان جامعه نوین خود باروشی که‌ما انتخاب کرده‌ایم موفق نشده‌است ولی ماعلیرغم کلیه‌مشکلات وموانعی که برسرراهمان قرارگرفته است به راه خویش ادامه خواهیم داد». ۶۱

به‌گونه‌ای میان سیاستمدارصاحب‌نظریه وفرصت‌طلب وسیاستمدار آرمان‌خواه وفایده طلب یکسانی‌هایی‌هست. بااین تفاوت که هرنظریه پردازی ممکن‌است آرمان‌خواه نباشد ولی فرصت‌طلبی وفایده جویی در عمل اغلب یکی‌است. خواجه‌نظام‌الملك ۶۲ ازسیاستمداران‌درخشان‌قرن‌پنجم ه. ق‌است‌ومدت‌سی‌سال‌صدراعظم‌الب‌ارسلان وپسرش ملکشاه بود ـ سیاستمداری‌آرمان‌خواه وصاحب نظریه ودرعین‌حال فرصت‌طلب وسودجوبود.

۲۰۷. چهارم: سیاستمدارمتعصب وسیاستمدارمبتکر، متعصب را نباید باصاحب نظریه‌اشتباه کنیم.صاحب‌نظریه دارای‌قالب‌فکری‌است ورسیدن‌به‌هدف‌هایی مورد نظر اواست و در درون چهارچوب فکری و بینشی ویژه برای تحقق هدف‌هایش آماده پذیرش هرگونه نرمش است وشایدکه به‌هرگونه سازش و«فوت وفن حیله‌گری»، نیزدست‌بزنند. سیاستمدارمتعصب حاضربه‌قبول نرمش درعمل‌نیست ودر برابرپیش‌آمدهای ناشناخته و غیرمنتظره اغلب سرسخت می‌ماند و توانایی ابتکار ندارد.ولی سیاستمدارمبتکردربرابررویدادهای ناگهانی می کوشدکه راه‌حل‌های‌تازه

۶۱ــ هاوزر، توماس: آلنده، اعدام چارلزهورمن، ترجمهٔ شاهرخ عطائی‌ــتهران انتشارات‌آسیا، تابستان ۱۳۶۳، ص ۶۴.

۶۲ــ ن. ك. به: کاینوری، عبدالرزاق: زندگانی ابوعلی حسن‌بن‌علی‌بن‌اسحاق طوسی یاخواجه نظام‌الملك، ترجمهٔ سید مصطفی طباطبائی ـ تهران (بی ن)، چ دوم ۱۳۵۴، ۲۳۸ ص.

یابد وبردشواری‌ها پیروز شود به بیان دیگـر سیاستمدار مبتکرسرسختی و لجاجت نمی‌کند.

نادرشاه ازمردان سیاسی وسپاهی بسیارمبتکروکم مانندداست وابتکارهای او به‌ویژه درلشگرکشی‌اش به‌هندوستان درتاریخ نظامی جهان نامداراست [۶۳].

فرانکلین روزولت [۶۴] رییس جمهورآمریکا در زمـان جنگ جهانی دوم از سیاستمداران مبتکربه‌نام سدهٔ بیستم است و ابتکـارهـایش برای پیکار بـا بحران اقتصادی جهانی که ازسال ۱۹۲۹ درآمریکا آغازشده مؤثروسودمند بود. درحـالی که هوور رییس جمهورپیش‌ازاونتوانست به‌این بحران پایان دهد. هووربرخلاف روزولت مبتکرنبود وبااین که‌مدیرخوبی‌بود درچنبرقوانین ومقررات دست وپا گیر زندانی شده بود وشماری‌ازمؤلفان رویه اورا نتیجهٔ آموزش حقوقی اومی‌دانند.

مبتکرومتعصب را می‌توانیم به‌گونه‌ای‌با سیاستمدارمحتاط بسنجیم‌وکم‌وبیش یکی بدانیم.

سیاستمدارحادثه جوبه رویا رویی خطرمی‌رود ولی گـاهی این خطر جـویی حساب کرده نیست و مانند دن کیشوت [۶۵] بـدون حساب و دور اندیشی خود را به آب‌و آتش‌زده‌وخطرمی کند. ولی‌اغلب‌این‌خطرجویی‌هاحساب شده‌است ومردسیاسی با حساب وبررسی کم وبیش‌دقیق‌دست‌به‌کارهایی می‌زندکه درعرف‌سیاست‌کارهای خطرناك‌گفته‌می‌شود. ناپلئون بوناپـارت، [۶۶] بیسمارك ، هیتلررا می‌توان ازاین‌گـونه سیاستمداران به‌حساب‌آورد. سیاستمدارمحتاط، سیاستمداری‌است‌که ازدگرگونی‌ها

۶۳ـ کسروی، احمد : نادرشاه، انتشارات پرچم تهران ۱۳۲۴.

۶۴ـ هیکاك، لورنا: فرانکلین‌روزولت، ترجمهٔ احمدجزایری‌ـ فرانکلین‌ـ امیرکبیر، تهران ۱۳۳۹، ۱۳۹ص، مصور.

۶۵ـ سروانتس: دن کیشوت، ترجمهٔ محمد قاضی ـ تهران، انتشارات نیل ۲جلدچ سوم، ۱۳۵۵، ۱۲۸۶ص.

۶۶ـ تارله، ی. و: ناپلئون، ترجمه‌محمدقاضی‌ـ تهران‌انتشارات‌خوارزمی، چ دوم ۱۳۶۴، ۵۲۶ ص.

هراس دارد، مردد وترسو است مثل مظفرالدین‌شاه قاجار[۶۷] واحمد شاه قاجار[۶۸].

۲۰۸. پنجم : سیاستمدار انقلابی وسیاستمدار اصلاح‌طلب، از نظر سیاسی تعریف واژهٔ انقلاب[۶۹] ساده‌نیست و مفهوم‌هایی که از آن هست‌گونه‌گون‌است با این همه اگر این واژه را به‌مفهوم‌گستردهٔ آن درنظر بگیریم، انقلابی به‌کسی گفته می‌شودکه بانظم مستقر دشمن است و قوانین و مقررات حاکم را برحق و مشروع نمی‌داند و در جستجوی درهم شکستن نظام قانونی حاکم است و در صورت امکان می‌خواهد نظام و حقانیت‌تازه‌ای جانشین نظامی که هست، کند. یك سیاستمدار شاید در فضای سیاسی ویژه و جریان روی دادها آگاهانه و ارادی انقلابی شود. ولی با خواندن وبررسی زندگی نامه شخصیت‌های انقلابی نامدارمی‌توان پی‌بردکه بیش‌تر داشتن سرشت و خوی انقلابی است که‌کسان را به‌سوی انقلاب می‌کشاند. ولی تردید نیست، پرورش یافتن درمحیط و فضایی که درآن‌جاآموزش‌های انقلابی داده می‌شود، نیز افراد را انقلابی می‌پرورد وکسانی که در سرشت، خلق و خوی انقلابی دارند، آموزش‌های انقلابی بیش‌تر در آنان مؤثر می‌افتد. چنان که اغلب مورخان انقلاب‌کبیرفرانسه وزندگی‌نامه نویسان **روبسپیر**[۷۰] از رهبران نامدار این انقلاب نوشته‌اندکه اوبه‌طورسرشتی‌انقلابی بود وخلق وخوی انقلابی‌داشت. **رومن رولان** در «دانتون»خلق‌وخوی رهبران انقلاب‌کبیر فرانسه را نمایانده و نشان داده‌که خلق

۶۷ــ شیخ‌الاسلامی، جواد : مظفرالدین شاه قاجارــ مجله راهنمای‌کتاب شماره مردادــ مهر۱۳۴۹ ص۳۸۰ ــ ۳۶۷ .

۶۸ــ رحیم‌زاده صفوی : اسرار سقوط احمد شاه، بکوشش بهمن دهگان ــ تهران (بی ن)۱۳۶۴، ۳۰۸ص .

۶۹ــ دربارهٔ انقلاب ن. ك. به بخش دوم دفتر ششم این‌کتاب.

۷۰ــ ن.ك. به:الف‌ــرولان، رومن: روبسپیر، ترجمهٔ بدرالدین‌مدنی‌ــتهران، انتشارات شباهنگ، ۱۳۶۳، ۳۹۷ص.

ب ــ رولان، رومن: دانتون، ترجمهٔ علی‌اصغر خبره‌زاده‌ــ تهران انتشارات تیراژه، زمستان ۱۳۶۴، ۱۷۶ ص.

و خوی درجهت گیری های سیاسی مؤثر بوده و انگیزه بسیاری‌ازتصفیه حساب‌ها وکشتارهای‌خونین بوده است.

همچنین دربسیاری از موقعیت‌ها وجود فشار وخشونت و بسته بودن راه‌های قانونی‌که بیش‌تر شهروندان را ازشرکت در زندگی سیاسی وگشودن اختلاف های سیاسی به‌گونه مسالمت آمیز باز می‌دارد، یکی از انگیزه‌های مسلم گزینش راه‌های انقلابی است. سیاستمدار اصلاح طلب برعکس سیاستمدار انقلابی تمام اقدام‌ها و برنامه‌هایش را منطبق با قانون می کند. به زبان دیگر اصلاح طلب، سیاستمدار محافظه کاری‌است که‌باحفظ‌اصول‌می‌خواهددرفروع‌اصلاحات کند.سیاستمدار اصلاح‌طلب یامحافظه‌کارامروزممکن‌است درگذشته‌انقلابی بوده باشدیعنی‌انقلابی‌دیروزپس از حصول هدف‌هایی و استقرار نظم واصول جدیدآنهارا لایتغیر می‌انگارد وتنهادر درون این قالب‌آمادهٔ اقدام است. آناتول فرانس این نکته را به زیبایی در یکی از داستان‌هایش توصیف‌کرده است[۷۱].

در میان سیاستمداران انقلابی، رهبران همه انقلابهایی را که درکشورهای گونه‌گون به‌ویژه درسدهٔ‌بیستم‌روی‌داده‌است‌می‌توان‌نام‌برد. همچنین‌تاپیش ازبه‌قدرت رسیدن گورباچف رهبر کنونی شوروی (۱۳۶۵) بیش‌ترین رهبران‌کشور شوروی آنانی‌بودندکه علیه‌دولت تزارانقلاب‌کرده‌بودندکه‌گفته‌اندکه‌اغلب‌آنان‌پس‌ازپیروزی انقلاب و به قدرت رسیدن، محافظه کار شده بودند.[۷۲] اغلب سیاستمداران امروز

۷۱ــ فرانس، آناتول: عقایدرژیم‌کوانیار، ترجمهٔ‌کاظم میرعمادی‌اصفهانی‌ــ تهران مطبوعاتی صفی علیشاه، ۱۳۲۷.

۷۲ــپیدایی وپرورش‌رهبریارهبران‌انقلابی می‌تواند نتیجهٔ‌موقعیت‌های گونه‌گونی باشدمانندجنگ، به‌ویژه‌جنگ‌علیه‌یک‌دشمن‌خارجی‌ومتجاوزکه‌اغلب‌نیزخصلت ضداستعماری ورهایی‌بخش وانقلاب سیاسی‌نیز به‌خود می گیرد؛ انقلابی که‌در جنگ جهانی دوم در یوگسلاوی وهنگامیکه دراشغال و زیرسلطهٔ‌ارتش آلمان‌بود، روی داد ازاین‌نمونه‌است.ن.ک. به: فیلیس، اوتی: تیتو، ترجمهٔ خسرو زندیفرــ تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۹، ۴۱۹ص.

(۱۹۸۶ = ۱۳۶۵)غربی، سیاستمداران اصلاح‌طلب و محافظه‌کارند. پیکارهاودشمنی‌های آنان در درون قالب‌های قانونی و باقبول مشروعیت موجودشکل می‌گیرد. مانند نبردهای سیاسی حزب جمهوری خواه ودمکرات در ایالات متحدهٔ آمریکای شمالی یا حزب محافظه‌کار و کارگر در انگلیس یا چپی‌ها و راستی ها در فرانسه چنان‌که انتخابات ریاست جمهوری‌خرداد ۱۳۶۰ آن را نشان داد، سوسیالیست‌ها با ائتلاف باحزب کمونیست توانستند بر «راستی»ها پیروزشوند واین‌ائتلاف یك پیوندگذرا و کوتاه بود و دشمنی‌ها میان سوسیالیست ها و کمونیست‌ها بسیار تند آشکار گردید و درشهریور ۱۳۶۳ (سپتامبر۱۹۸۴)ازهم جداشدند و کمونیست‌ها در شمار مخالفان دولت درآمدند. یاد آوری کنیم که حزب‌ها و گروه‌های سیاسی «راست» در انتخابات مجلس شورای ملی فرانسه در مارس۱۹۸۶(فروردین۱۳۶۵) برسوسیالیست‌ها پیروز شدند و اکثریت کرسی‌های نمایندگی را درمجلس به‌دست‌آوردندواز آن‌جا که‌درنظام سیاسی پارلمانی‌وشبه‌پارلمانی [۷۳] وزیران ونخست وزیرباید برگزیده و مورد اعتماد اکثریت‌نمایندگان‌قوه‌مقننه‌باشد،ازاین‌روپس‌ازپیروزی‌راستی‌هادرمجلس،نخست‌وزیر و همه وزیران و معاونان وزیران وبیش‌تر مسؤولان مشاغل کلیدی فرانسه ازحزب‌ها وگروه‌های سیاسی‌راستی‌اند ولی‌چون درفرانسه رییس‌جمهور برای‌مدت‌هفت سال و نمایندگان برای مدت‌چهارسال‌انتخاب می‌شوند، رییس جمهور تانزدیك‌سه‌سال‌دیگر درمقام ریاست‌جمهوری باقی‌خواهد بود. چنین رویدادی ـ رییس جمهور ازیك حزب ونخست وزیر و وزیران از حزب مخالف ـ در تاریخ سیاسی فرانسه بی سابقه است. بااین همه چون حزب‌ها وگروه‌های سیاسی، پیکارسیاسی را درقالب‌های قانونی پذیرفته‌اند و ازروش‌های خشونت آمیزمی پرهیزند، قدرت نیز به گونه‌ای مسالمت‌آمیز دست به‌دست می‌شود.

حاصل بحث حاضراین‌است که فرد در اجتماع زاده می‌شود ومانند قطرهٔ

۷۳ـ برای آگاهی بیش‌ترازنظام‌های سیاسی پارلمانی و شبه پارلمانی ن. ك به بررسی شمارهٔ ۱۵۷ همین کتاب.

بارانی است که دراقیانوس فرود می‌آیـد وبه تندی رنگ محیط بخود می‌گیرد و جزیی ازکل‌می‌گردد. ولی انسان موجود اندیشمند است وبا پروا به‌این صفت‌اصلی یك‌فرد انسانی درعین تأثیرپذیری ازمحیط برمحیط تأثیرمی‌گذارد. همهٔ اهمیت مسئله دانستن تناسب میان تأثیرپذیری وتأثیرگذاری است . به بیان دیگرآیا شخصیت‌های نامداروبزرگ تاریخ،آفرینندهٔ رویدادهای بزرگ تاریخی بوده‌انـد وتوانسته‌انـد جهت تاریخ راتغییردهند یا این که این شخصیت‌ها جزیی از عامل‌هایی‌اند ازکـل انگیزه‌های‌تعیین‌کننده مسیرتاریخ؟برخی ازمتفکران براین‌باورند که عامل شخصیت وقتی مؤثراست که درمسیرتاریخ باشد وتنها می‌تواندگام‌های تاریخ راکمی کند یا تندکند، اما به هیچ روی‌نمی‌توان‌گمان‌کردکه عامل‌شخصیت بتواند جریانی‌را ازبن وپایه‌دگرگون سازد[۷۴] ولی‌به‌آسانی می‌توان این پاسخ را شنیدکه دریك مقیاس‌کلی تندی یاکندی حرکت می‌تواند به‌گونه‌ای تغییرمسیرباشد . آن‌چه مسلم است اثبات این یاآن نظریه به یقین وقاطع‌اگرناشدنی‌نباشد دست‌کم درموقعیت‌کنونی پیشرفت علوم اجتماعی وعلم سیاست بسیاردشواراست. چگونه می‌توانیم به‌گـونه‌ای منجز وروشن در مـورد رویدادهای تاریخی‌گذشته نظردهیم کـه آن حوادث در هرحال و بررغم بزرگی یا خردی شخصیت کسان ورهبران به‌همان‌گـونه پدید می‌آمده‌کـه رویداده است . دربارهٔ آینده با دشواری‌کم تری روبرونیستیم. زیـرا آن چه راکـه هنوزروی نداده است نمی‌توان با قاطعیت پیش‌بینی‌کرد وشناختن عوامـل موجود وآن چه‌که هست برای تبیین وروشن ساختن چگونگی پدیدآمدن ودگرگون شدن رویدادهای‌تاریخی‌وسیاسی آینده‌بسنده‌نیست‌زیراهرآن‌ممکن‌است که‌عامل‌ناشناخته‌ای وارد مسیرشود وجهت حرکت وراه راتغییرداده وآن رادگرگون سازد. بی‌گمان‌یك انگیزه مانند یك آری ونه درتغییرراه وجهت‌کم‌تأثیراست ولی شمار بسیار وقـابل ملاحظه‌ای آری و[۷۵]نه می‌تواند مـوجب تغییرجهت خط و راه‌گـردد . به‌بیان دیگر

۷۴ـ ن.ك‌به :پلخانف،گ. و: نقش شخصیت درتاریخ، ترجمهٔ خلیل ملکی (بی‌نا) چ دوم، تهران۱۳۳۱.

۷۵ـ برشت، برتولت : آنکه‌گفت: آری وآنکه‌گفت: نه ـ ترجمه مصطفی‌رحیمی تهران، انتشارات رز، چ سوم، ۱۳۵۱ .

دگرگونی‌های کمی، به‌تدریج می‌تواند تغییرهای کیفی پدید آورد.

دربررسی‌ازنظریه‌گروه نخبگان یا سرآمدان ونظریهٔ‌ساخت روانی وخلق و خوی به جااست که یك باردیگرازپیوندااین دونظریه با جهت‌گیری‌های راست و چپ وجهان سوم به‌کوتاهی بسیار یاد شود. راست است که صاحب‌نظران وپیروان نظریهٔ نخبگان یا سرآمدان به‌ارج‌واهمیت انبوه مردم در زندگی اجتماعی وسیاسی کم‌بهاء می‌دهند وازاین‌روازدیدگروه‌های چپ وبه‌ویژه مارکسیست‌ها وکمونیست‌ها این‌نظریه را به نام یك نظریهٔ راستی‌هاوحتا فاشیست‌ها، شناسانده‌اند، بدون این‌که فراموش کنیم که مارکسیست‌ها خود در عمل به‌این نظریه باوردارند وحزب واحد (حزب کمونیست)که پیشاهنگ ورهبری طبقهٔ‌کارگررا در دست دارد باید وتنها از سرآمدان این‌طبقه پدیدآید.با این همه این نظریه دراین‌پایان سدهٔ بیستم بیش‌ازپیش پیرو یافته است ، حتا از سوی مارکسیست‌ها و رهبران سازمان‌های چپ چنان‌که احمدباباميسکه که ازسال ۱۹۵۶ ازرهبران‌جنبش جوانان‌ضداستعمارموریتانی وعضو پیشین رهبری پولیساریوبود «درنامهٔ سرگشاده به‌سرآمدان جهان سوم»ازاهمیت و ارج‌سرآمدان ونخبگان درجهان سوم سخن‌می‌گوید وانگیزه‌های واپس‌ماندگی‌این کشورهاراکم‌کاری ودربسیاری‌ازموردها نادرستی این‌گروه می‌داند واین اندیشه‌در صفحهٔ ۱۲۸این‌کتاب چنین‌آمده‌است:

«چه‌کسی خاصه،پس ازپیروزی خلق،سیاست جدید را تعیین‌می‌کندو «مشی» مبارزه‌رانگاه می‌داردیا تغییرمی‌دهد؟ بی گمان بازهم‌سرآمدان، یعنی‌به‌طور متحقق، یك سازمان، یك‌جنبش، به‌صورت عینی‌تر وملموس‌تر، یك‌دستهٔ‌کوچك حاکم، یا یك تن دررأس سازمان ونهضت.

می بینیم که‌که‌به هرصورت‌سیاست کشور، درزمانی معین، توسط‌تعداد محدودی‌ازافراد، وگاه به‌غایت معدود انتخاب وتعیین می‌شود» .۷۶

۷۶ــ باباميسکه، احمد: نامه‌سرگشاده‌به سرآمدان جهان‌سوم، ترجمه‌جلال ستاری ــ تهران، انتشارات توس، بهار۱۳۶۴ . نگاه‌کنیدبه‌بخش‌یکم ازدفتردوم‌این‌کتاب(شماره‌های ۶۲ تا ۸۲).

حال که می‌بینیم نظریهٔ نخبگان وتأثیرسرآمدان که از روزگاران کهن بوده و حتا نوشتن به نخبگان‌وشاهان وامیران، همیشه‌بوده است ونامه‌های محمدغزالی در تاریخ وادبیات سیاسی ایران‌به‌شاهان نامداراست[۷۷] . بی‌گمان جامعهٔ بدون سرآمدان مانندتن بی‌سراست وزندگی اجتماعی با تن بی‌سریاسربی‌تن دردرازمـدت شدنی نیست ودرجامعه هردوبه‌هم نیازمندند.

تصمیم‌گیری با اعمال قدرت که در این دفترآنرا پایه سیاست دانسته‌ایم یکی است[۷۸]منظوراز‌تصمیم‌گیری، تصمیم‌های اجرا شدنی است . بسیاری ازتصمیم‌هایی که درپهنه‌ها وعرصه‌های‌گونه‌گون گرفته می‌شود ممکن است بدون ضمانت اجـراء باشد،دراین‌صورت‌این‌تصمیمات‌جزء قلمروسیاست‌وقدرت‌سیاسی‌نیست.ولی‌قدرت‌در درازای‌تاریخ همیشه‌یك‌شکل‌ویك نواخت نبوده وبی‌گمان‌تمرکزاه‌روزی را نداشته است. کشور-ملت-دولت که‌امروزمهم‌ترین‌پایگاه‌اعمال‌قدرت‌وعرصه سیاست وسیما وساخت نهادی شدهٔ قدرت‌است، حاصل‌دگرگونی‌های تاریخی بسیارکند وطولانی است. کشور-ملت-دولت کـه به صورت بزرگ‌ترین قالب‌ها ویکان‌های عـرصهٔ سیاست شناخته‌شده درجهانند، جایگاه پیکاربرای به‌دست‌گرفتن‌قدرت‌وشکل‌گرفتن قدرت است .

۷۷ـ ن.ك به: غزالی، محمد: نامه‌های فارسی، بـه‌تصحیح عباس اقبال ـ تهـران ، انتشارات طهوری چ دوم ۱۳۶۴ ۱۱۷ص.

۷۸ـ ن. ك به‌شماره‌های ۶۲ تا۸۲ همین‌کتاب.

دفتر ششم

نبرد در راه قدرت

۲۰۹. کلیات: همهٔ زندگی سیاسی نبردی است برای به‌دست گرفتن قدرت درعرصه‌های سیاسی گونه‌گون، مانند: رهبری دریك حزب وسندیکا یا انتخاب شدن به نمایندگی قوهٔ مقننه، شورای ده، شورای شهر... ومقام‌های رهبری کشور. بزرگ‌ترین عرصهٔ این نبرد درجهان مــا عرصهٔ‌کشور ـ ملت است.کسان به یاری حزب‌ها و جمعیت‌ها وگروه‌های سیاسی پیکار می‌کنند تابه‌بالاترین قدرت سیاسی یعنی‌دولت در درون‌کشور، دست یابند.

مشروع یا نامشروع بودن نظام سیاسی و باور انبوه مردم به بودن مشروعیت یا نبودن‌آن ، راهنما وتعیین کنندهٔ شکل وچگونگی نبرد برای به‌دست‌گرفتن قدرت است. هرگـاه اکثریت مــردم از نظام سیاسی حاکم پشتیبانی کنند و فرمان‌هایش را پذیرا باشند نبرد برای به دست گرفتن قدرت یــا انباز شدن با آن در چهار چوب قانون اساسی و دیگر قوانین موضوعه با آرامش و کم‌ترین خشونت روی می‌دهد. احترام به‌قوانین وهنجارهای‌حقوقی‌حاکم درکشورنمایانندهٔ روش‌های بدون‌خشونت و مسالمت جویانه برای به دست‌گرفتن قدرت دولتی است. پنهانی یــا آشکار، غیر

قانونی یا قانونی بودن پیکار برسرقدرت مرزکم وبیش روشن ومشخصی‌است برای بازشناسی ناحق و غیر مشروع از مشروع و برحق بودن یك نظام سیاسی.

باوربرنامشروع بودن‌نظام سیاسی حاکم‌همیشه به‌این مفهوم نیست‌که دربرابر مشروعیت درحال غروب مشروعیت تازه‌ای درحال طلوع است، چون جدایی میان دو مشروعیت، یانبودن مشروعیت نطام سیاسی وفروپاشی آن، همیشه‌روشن وآشکار نیست. زیرا ممکن است‌کـه مشروعیت پیشین از میان رفته و مشروعیت تازه هنوز جای‌گزین آن‌نشده باشد، یا این‌که‌مشروعیت نظام سیاسی حاکم‌مورد شك وتردید و آماج حمله‌ها وانتقادهای جدی بوده وبا این همه پابرجا است. درچنین موقعیت‌هایی فعالان ومبارزان سیاسی می‌توانند قوانین ومقررات موجود وحاکم کـه چهار چوب نبرد سیاسی را تعیین وترسیم‌کرده، بپذیرند وبرپایهٔ آن رفتار وعمل‌کنند، یا ازگردن نهادن به‌این مقررات سر باز زنند و از بالا وکنار ایـن قوانین بـا نظام سیاسی کـه مشروعیتش لرزان‌است به‌نبرد برخیزند. درپهنهٔ‌کارزار مرزمیان بهره‌گیری ازراه‌های قانونی وپذیرش مشروعیت نظام سیاسی وبه‌کار بردن خشونت همیشه دقیق وروشن نیست، بلکه‌گذر ازاین حالت به‌آن‌حالت، یا روی‌گرداندن ازچهارچوب‌های قانونی وروی‌آوردن به خشونت به‌کندی روی می‌دهد وهمیشه و درهرحال نبرد برسرقدرت به‌نسبت‌هایی آمیخته با راه‌های قانونی یا با بی‌اعتنایی بدان است.

بخش یکم

نبرد در قالب‌های قانونی

پیکار برسرقدرت یا در چهار چوب قانونی و با پذیرش مشروعیت حاکمیت مستقر است‌که در این صورت نبرد مسالمت‌آمیز و با کم‌ترین خشونت خواهد بود. یـا این‌کـه پیکار سیاسی بـا دور انداختن و زیر پاگذاشتن قالب‌های قانونی، یعنی نشناختن مشروعیت نظام حاکم است که در این حالت مبارزه به‌گونه‌ای قهرآمیز و به صورت آشوب، شورش و انقلاب است.

۲۱۰. الف: نبرد مسالمت‌آمیز درراه قدرت، پیکارمسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه برای رسیدن به قدرت، با پذیرفتن مشروعیت و برحق شناختن نظام سیاسی وکم و بیش در چهار چوب‌های قانونی بوده و همیشه به دوگونه است:

۱ـ دسیسه و نیرنگ و مبارزه وفعالیت هـای پنهانی، ۲ـ نبرد آشکار و در برابر دیدگان همگان.

این دوگونه نبرد و مبارزه برای به‌دست‌گرفتن قدرت درعرصهٔ سیاست منطبق با سرشت دوگونه نظام سیاسی در جهان است.

یکم نظام‌های سیاسی که به‌دموکراتیك نامدارشده‌اند، **دوم** نظام‌های سیاسی که به استبدادی وهمه‌گرا وفراگیرمشهورند.

این تقسیم بندی به‌ظاهر ساده که اغلب نیز منطبق با واقعیت است همیشه و در همه‌جا، جدا ازهم یا در برابر هم نیست. درست‌تر این است که گفته شود دربسیاری ازنظام‌های سیاسی که دموکراسی‌نامیده می‌شوند درکنار نبردآشکار وقانونی، راه‌ها و مبارزات پنهانی و دسیسه‌آمیز نیز برای رسیدن به قدرت بوده وهست. همچنین در نظام‌های سیاسی‌خودکامه که‌پایه واساس مبارزات سیاسی‌بربند وبست‌ودسیسه وپنهان‌کاری‌است، همیشه ظاهری‌ازمبارزات‌آزاد سیاسی‌وقانونی وآشکار نیزمانندانتخابات یاحتا فعالیت آزادگروه‌های سیاسی که زیرنظر وهدایت دولت است ، دیده می‌شود.

۲۱۱. یکم: دسیسه و بند وبست‌های پنهانی، مبارزه‌هاوزد وبندهایِ‌پنهانی برای رسیدن به‌قدرت همیشه به‌دست‌کسانی رهبری وهدایت می‌شودکه درجستجوی سودجویی‌وبهره برداری‌های شخصی‌اند وگاهی نیز به‌حساب وبه‌نمایندگی‌سازمان‌ها و تشکیلات‌عمومی یا خصوصی است. شاید بسیاری ازکسان دسیسه وبند وبست‌های پنهانی وآشکار راکاری زشت و خلاف اخلاق وناپسند بدانند و چنین روش هایی را محکوم‌کنند ولی همیشه درسیاست درهمهٔ زمان‌ها ومکان‌هانمونه‌های فراوانی از دسیسه بوده وهست. دسیسه ممکن است‌کاملا مغایر بـا اعتقادهای اخلاقی انبوه مردم وحکومت شوندگان بوده و باقوانین و مقررات‌کشور نیز بیگانه باشد، ولی دسیسه‌

کاران در برابر مشروعیت نظام سیاسی قـرار نمی‌گیرند و بـا پذیرش و حتا اعتقاد به مشروعیت‌آن، دسیسه چینی‌می‌کنند. دسیسه و بند وبست در اغلب موارد ناروا و همراه بـا زیر پـاگذاشتن قوانین و مقررات‌کشور و به منظور سود جویی ورسیدن به‌هدف‌های نادرست ونامشروع وغیرقانونی‌است. بند وبست وپنهان‌کاری‌چهره‌های گونه‌گون می‌تواند داشته باشد و در چهارچوب‌های مختلف قرار گیرد کـه در این بررسی شناخته شده ترین آن‌آورده می‌شود.

۱۰۲۱۲ : پیرامونیان دارندگان قدرت، در زبـان فارسی واژه‌های بسیاری هست‌که برای پیرامونیان دارندگـان قدرت به کار بـرده می‌شود. مانند، درباریان، چاپلوسان، متملقان، بادمجان دورقاب چینان، بند و بست چیان، خواجگان حرمسرا، نوکران، کاسه لیسان و... دراین فهرست نام‌ها نباید به ویژه اهمیت نفوذ و بازی و یا نقش پاره‌ای از زنان را از یادببریم. زیرا زنان همدم قدرتمندان همیشه و درهمه‌جا در جریان حوادث سیاسی نفوذ و اثر داشته و دارند.

سراسر اثر نامدار و بسیارکهن «کلیله و دمنه» که سیاست از زبان جـانوران و در بـارهٔ رویدادهایی است کـه پیرامون شیر (یکتا دارندهٔ قـدرت و شاه جنگل) می‌گذرد. پیرامونیان شیر برای نزدیك شدن به قدرت یابرای ازمیان برداشتن رقیبان یا دور داشتن آنان از قدرت دسیسه ها می‌چینند و توطئه‌ها می‌کنند چنان‌که در این اثرآمده است:

«... درخدمت او (شیر) طایفه‌ای نابکارند همه در بدکرداری استاد وامام، ودرخیانت ودراز دستی چیره ودلیر...»[1]

همچنین در تاریخ و شرح حال شاه عباس اول می‌خوانیم:

«...که زینب بیگم غالباً درمجالس شورای‌کشوری ولشکری‌شرکت

۱ـ کلیله و دمنه انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح وتوضیح مجتبی مینوی طهرانی ـ انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۵، ص ۱۰۱.

میجست وحتی درجنگ یا صلح اظهار رأی می‌کرد...»[۲].

درهمین اثر بازهم آمده است:

«مهدعلیا زن شاه محمد، بانوئی غیور، قدرت طلب، تند خوی، لجوج وکینه‌جو بود. میخواست در اداره امور ایران فرمانروای مطلق باشد... ضعف نفس و درویش خویی و ناتوانی شاه محمد، و روش تسلیم و احترام و اطاعتی‌که نسبت بزن خودپیش گرفته بود نیز، بیشتربراستبداد وخود رائی ملکه وناخرسندی و چیرگی سرداران قزلباش می‌افزود»[۳].

و می‌دانیم که خودکامگی‌های این زن موجب شورش نظامیان شد وملکه را درکنار شاه محمد صفوی پدر شاه عباس اول کشتند.

یا این که کمپفر آلمانی که در زمان شاه سلیمان صفوی دردربار می‌زیست در سفرنامه‌اش می‌نویسد:

«شاه با صلاحدید مادرش اغلب ازرأی تعدادکثیری ازخواجه‌سرایان معمر حتی در امور عمومی مملکتی استفاده می‌کند. گاه حتی اتفاق افتاده‌که تصمیماتی که در خارج در دیوان عالی اخذ شده دراثر اعمال نفوذ ملکه مادر و خواجگان سیاه پوست لغوگردیده است»[۴].

درسفرنامه پولاك آلمانی که ۹ سال درایران زیست وطبیب‌ناصرالدین‌شاه بود و باگروه‌ها وطبقات اجتماعی گونه‌گون ارتباط داشت می‌خوانیم:

«... زنان علی‌رغم جدا ومستور بودن خود برهمهٔ امور اعمال نفوذ می‌کنند، حتی درکارهای سیاسی و سقوط بعضی ازحکام یا وزرا نیز سرنخ را باید در اندرون جست»[۵].

---

۲ و ۳ ــ فلسفی، نصرالله: زندگانی شاه عباس اول ــ تهران، انتشارات دانشگاه تهران، جلد دوم، چاپ چهارم، ۱۳۴۶، ص ۲۰۵ و جلد اول چاپ پنجم ص ۵۳.

۴ــ کمپفر، انگلبرت: سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاوس جهانداری ــ تهران، انتشارات خوارزمی، آبان ۱۳۶۰، ص۲۲۹.

۵ــ پولاك، یاکوب ادوارد: سفرنامه پولاك، ترجمه کیکاوس جهانداری ــ تهران انتشارات خوارزمی، تیر ۱۳۶۱، ص ۱۵۸.

قاسم‌غنی که از مهر سال ۱۳۲۶ خورشیدی تا مهر ۱۳۲۷ سفیر ایران در مصر و به منظور بازگرداندن فوزیه ملکه‌آن زمان ایـران به مصررفته و بـا دربار مصر در ارتباط بود به انواع دسیسه و توطئه‌ها که پیرامون شاهان و قدرتمندان وجود داشت اشاره کرده کـه در شناختن تاریخ سیاسی کشور ما سودمند است[۶]. در «امیرکبیر و ایران» فریدون آدمیت ازدسیسه‌ها وتوطئه‌هایی که‌به کشته شدن‌امیرکبیرنخست‌وزیر کاردان ناصرالدین شاه انجامید و دسیسه‌های دیگر، نمونه های بسیاری است[۷].

دراین‌باره نمونه‌های فراوانی ازکشورهای دیگرمی‌توان آوردکه نشان‌دهندهٔ این واقعیت است‌که همیشه وهمه‌جا چنین بوده‌است چنان‌که دربارهٔ لوئی چهاردهم که ازبانفوذترین‌وپرقدرت ترین‌شاهان فرانسه(۱۶۴۳ تا ۱۷۱۵) بوده‌است‌می‌خوانیم که وی‌سخت‌زیرنفوذآخرین همسرش‌مادام دومنتنون بود. بهتراست‌ازنوشتهٔ ویل دورانت نمونه بیاوریم:

> «پس‌ازمرگ ماری‌ترز(سی‌ژوئیه ۱۶۸۳) «بیوه اسکارون»، مارکیز دومنتنون معلمه فرزندان نامشروع شاه، که اندکی بعد وی‌را به همسری‌گرفت (ژانویه ۱۶۸۴) ، ملکه بی‌تاج وتخت فرانسه بود وبزرگترین شخصیت دربار سلطنتی[۸]».

اشتفان تسوایك در «ماری‌آنتوانت» یکی‌ازانگیزه‌های سرنگونی خاندان «بوربون» وسلطنت وآغاز پیروزی‌انقلاب کبیرفرانسه راچنین بیان می‌کند:

> «یکی ازمبادی شعلهٔ خانمانسوزکینه توزی‌که ملکه واساس سلطنت‌را

۶ـ غنی، قاسم: خاطرات دکتر قاسم غنی، بـا مقدمه باستانی پاریزی و به‌کوشش محمد علی صوتی ـ تهران انتشارات کاوش چاپ دوم زمستان ۱۳۶۱.

۷ـ برای شناسنامه این‌کتاب ن. ك. به‌پانویس شماره ۲۸ صفحهٔ ۱۰۵

۸ـ دورانت، ویل‌واریل: عصرلوئی‌چهاردهم، ترجمه‌عبدالحسین‌شریفیان، تهران، انتشارات اقبال، جلد ۲۴، ۱۳۵۲، ص ۴۹۵.

محو و نابود خواهد کرد دختران لوئی ۱۵ هستند...»[۹]

امروز ودرزمان ما وازهنگامی که کشور ـ دولت‌ها به مفهوم تازه درجهان پیدا شده وگسترش یافته‌اند واداره کشور برطبق قوانین اساسی برعهدهٔ دولت و قوای کشوری، قوهٔ مقننه، قوهٔ قضاییه وقوهٔ مجریه ودیگرنهاد های آموزشی ، اجتماعی ، نظامی، سپرده شده‌است. دارندگان اصلی قدرت رهبران واداره کنندگان نهادهای سیاسی، قضایی واداری کشورند. ازاین‌رو درموقعیت وقالب‌های امروزی تصمیم‌گیری، پیرامونیان قدرت کسانی‌اند که می‌توانند برتصمیم‌گیری رهبران و مسئولان این نهادها اثربگذارند وتصمیم هایشان را درجهت هایی که می‌خواهند متمایل کنند. محمد حسنین‌هیکل درصفحهٔ۴۴«پاییزخشم» ازنفوذ همسرجوان‌وزیبای‌نحاس‌پاشا ـ که زمانی رهبرحزب وفد مصرونخست وزیرآن کشور بود ـ برشوهرش وازآن‌جا برحزب وفدکه آنرا به فسادکشیده بود، سخن می‌گوید[۱۰]. مثال‌های فراوان دیگراز نفوذ ودسیسه زنان در «فرمانروایان شاخ زرین»[۱۱] هست.

با مثال‌هایی که دربارهٔ فعالیت پشت‌پرده زنان آورده شد، نباید چنین اندیشید که زنان همیشه دردرازای تاریخ درتاریکی ودرپناه مردان فعالیت داشته‌اند وازآن راه درجامعه تأثیرونفوذ می‌گذاشتند وپژوهش‌های‌تاریخی نشان می‌دهدکه‌ازگذشته‌های دور زنان درزندگی‌اجتماعی بسیارفعال بودند وبسیاری ازمقام‌های رهبری‌جامعه دردست‌آنان بود، به ویژه دردوران مادرسالاری. این که گفته و نوشته شده‌است که مقام وموقعیت‌درجهٔ دوم زنان‌درجامعه‌های‌امروزی ناشی‌ازطبیعت وسرشت آنان‌است، چندان باحقایق علمی سازگارنیست وهمان‌گونه که اولین‌رید[۱۲] تحقیق کرده است،

۹ـ تسوایك، اشتفان: ماری آنتوانت، ترجمهٔ‌رضامشایخی ـ تهران، انتشارات کمانگیر، ۱۳۶۳، ص ۱۲۹.

۱۰ـ هیکل، محمدحسنین: پاییزخشم، ترجمهٔ‌محمدکاظم موسائی ـ تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ .

۱۱ـ باربر، نوئل: فرمانروایان شاخ زرین، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی ـ تهران، نشرگفتار، چاپ دوم ، ۱۳۶۵، ۳۰۱ص، مصور.

۱۲ـ رید ، اولین : آیا سرنوشت زن را ساختمان بدنی او تعیین می‌کند؟ ترجمهٔ رها دانش ، تهران، انتشارات سحر، (بی تا) ، ۳۲ ص .

موقعیت پست تر زنان درجامعه نتیجهٔ روابط اجتماعی وحاصل حاکمیت مردان‌است ونه مربوط به سرشت و ساختمان بدنی آنان. باپیدایی جامعه صنعتی و ازمیان رفتن روابط اجتماعی وسیاسی دورهٔ فئودالیته، زنان برای بازپس گرفتن آزادی وبرابری ازدست رفته‌شان دست به تشکل‌وپیکار زدند و توانستندکه در جامعه صنعتی حقوق بسیاری به دست‌آورند وکم وبیش درهمهٔ زمینه‌ها بامردان برابرشوند و این حقوق وبرابری درقوانین بسیاری ازکشورهای صنعتی وحتاکشورهای جهان سوم آورده شده‌است. اکنون(مرداد۱۳۶۵) ودراین پایان سدهٔبیستم شمار زنانی که‌مسئولیت‌های بزرگ در زندگی سیاسی واجتماعی بسیاری ازکشورهاداشته ودارند- ودر پاره‌ای‌از کشورها به‌مقام رهبری کشورنیز رسیده‌اند- رو به‌افزایش است، مانند نخست‌وزیری **مارگارت‌تاچر** درانگلیس و **ایندیراگاندی**[۱۳] در هندوستان وخانم **کرازو آکینو** رییس‌جمهورکنونی(۱۳۶۵) فیلیپین. بااین‌همه وبا این که قوانین‌تضمین کننده برابری مردان وزنان درهمه‌کشورها هست، هنوز درهمه‌جا وبا نسبت‌هایی، زنان مشاغل و ومسؤولیت‌های‌کم اهمیت تری دارند، که حاصل جامعهٔ مردسالاراست.

نفوذگذاری ودسیسه‌ها وتوطئه‌های امروزی دربست همانندآنچه‌که‌خواجگان وزنان حرمسرا درهزاره وسده‌های‌گذشته به منظورتحت تأثیر قراردادن تنها دارنده قدرت «سلطان»، «شاه»، «امیر» اعمال می‌کردند نیست ولی چندان هم با آن روش‌ها متفاوت نبوده وباآن‌نزدیکی‌های‌بسیاردارد. یکی‌از راه‌های رسیدن به مقام‌های‌سیاسی ورهبری‌کشور درنظام های پارلمانی امروزی - شاید ساده‌ترین ورایج ترین آن - پیشرفت از راه‌های اداری است. چنان‌که دردفترپیشین: نظام های‌سیاسی، دیدیم‌در کنارمقام های سیاسی انتخابی مانند رییس کشور، رییس دولت، اعضای قوهٔ مقننه و یاهمچنین‌مقام‌های‌انتخابی-انتصابی‌مهم دیگرمثل‌وزیران،انبوه‌مسؤولان‌دیگری‌درنهاد-های دولتی هستندکه مقام‌های انتخاب‌شده برای رهبری‌کشورمی‌توانند آنان رابیرون ازضوابط روال عادی وپیش بینی شده در قوانین برای همکاری دعوت کنند. مثل

۱۳- گاندی، ایندیرا: ندای مردم ایمان من ترجمهٔ مهین‌میلانی- تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۳، ۳۹۹ ص، مصور.

معاون نخست‌وزیر یا وزیران، رییس دفتر، رییس جمهور،نخست وزیر ویا وزیران، سفیران، استانداران ، فرمانداران وبه ویژه همکاران نزدیك رییس جمهور، نخست‌وزیر و وزیران به وسیلهٔ خودآنان گزیده می‌شوند وتنها ضابطهٔ گزینش، مورداعتماد بودن این‌کسان از سوی مقام های گزیننده است . این همکاران نزدیك در جریان آشنایی و ارتباط بسیاری‌ازآگاهی‌ها واطلاعاتند وبا خبرگیری وخبررسانی درزندگی اجتماعی وسیاسی تأثیرمی‌گذارند. همچنین اینان به‌علت همکاری نزدیك بامقام‌های تصمیم‌گیرنده، می‌توانند درتصمیم های آنان تأثیربگذارند وبه ویژه درعزل ونصب‌ها، دادن پاداش وکیفرها در موافقت یا مخالفت با اجرای یك برنامه وطرح مؤثر گردند. ازمهم ترین این تأثیرها فشارها و اعمال نفوذهایی است‌که گروه های فشار وبا نفوذ، برروی اعضای قوهٔ مقننه یا کمیسیون های مجلس می‌آورند تا در بارهٔ مسئله‌ای قانون ومقررات عام وضع شود .

اعمال نفوذ درزندگی سیاسی واداری آن‌چنان عادی وهمگانی است‌که در قوانین اغلب‌کشورهای جهان برای اعمال نفوذ،کیفرهایی تعیین شده‌است. درایران «قانون مجازات اعمال‌نفوذ»، مصوب سال ۱۳۱۵، برای همهٔ‌کسانی که می کوشندکه درسازمان‌های اداری وسیاسی‌اعمال نفوذ‌کنند، مجازات تعیین کرده‌است. «قانون‌منع مداخلهٔ مصوب ۱۳۳۹» به‌گونهٔ دیگراعلام می‌داردکه مستخدمان و خویشان نزدیك مدیران ومسؤولان سازمان‌ها ومؤسسات دولتی وعمومی حق ندارندکه ازموقعیت‌و نفوذ خود برای انجام قرارداد های بازرگانی، پیمان‌کاری، یا مانند آن بادولت و نهادهای عمومی ورسمی بهره‌گیری کنند وبرای چنین کسانی کیفرهایی دراین قانون تعیین شده‌است .

۲.۲۱۳: دولت در دولت و گروه‌های فشار ، سیاست شناسان از دولت تعریف‌های گونه‌گونی کرده وشاخص‌هایی ازآن به دست داده‌اند ولی دربارهٔ صفت یا مشخصهٔ «بالاترین قدرت‌حاکم درکشور» همگی همنوا بوده و یکسان می‌اندیشند

و واقعیت نیز می‌نمایاند که دولت همهٔ قدرت‌ها را در سراسر کشور در خود متمرکز ساخته و هیچ قدرتی در هیچ زمینه‌ای ـ جز در موردهای استثنایی، مانند: آشوب، انقلاب، جنگ داخلی، حملهٔ دشمن خارجی و نظایر آن ـ توان برابری با آن را ندارد. به‌زبان دیگر کشور ـ دولت جانشین نهادها و سازمان های جامعهٔ فئودال می‌شود ، همهٔ نهادها و سازمان‌های آن جامعه را که مهم ترین مشخصهٔ آن ، وجود قدرت های کم و بیش پراکنده و مستقل در درون مرزهای جغرافیایی معین بوده است به سود یك قدرت مرکزی پایان داده و نابود می کند. قانون اساسی کشور وظیفه و حقوق حکومت کنندگان و حکومت شوندگان را به‌گونه‌ای یك‌سان برای همهٔ شهروندان و ساکنان کشور ـ دولت یا کشور ـ ملت اعلام می‌دارد که باید یك نواخت و عادلانه برای همهٔ اتباع کشور ازپایتخت تا دورترین نقطه ازمرکز اجراء شود.

در کشورهایی‌هم که با نظام فدرالیسم اداره می‌شود، بازهم حقوق و تکالیف وحدود آزادی‌ها یا قدرت گریز مرکز هریك از کشورهای عضو فدرال در قانون اساسی مرکزی پیش‌بینی شده‌است. کشورهای فدرال درجهان امروزکم نیستند ولی باهمهٔ آزادی عمل و استقلالی که کشورهای عضو کشورفدرال می‌توانند داشته‌باشند، مانندآمریکا، سویس وهند، دربسیاری‌اصول مشترکند وتابع قوانین ونظامات‌قدرت وحاکمیت مرکزی‌اند.

با این‌همه این شکل‌ازکشور ـ ملت یاکشور ـ دولت، دولت دردولت نیست بلکه این‌اصطلاح دربارهٔ وضع وموقعیتی‌به‌کاربرده می‌شودکه پاره‌ای ازگروه‌های سیاسی، اجتماعی واقتصادی‌به چنان قدرت وتوانایی‌هایی دست‌یافته‌اندکه به آسانی می‌توانند درهمهٔ نهادها وسازمان‌ها برای پیشبرد برنامه‌ها و دیدگاهایشان اعمال نفوذ کنند ودرپاره‌ای ازموردها توانایی دارندکه نظام سیاسی حاکم را سرنگون سازند نمونه‌های فراوانی در این زمینه به ویژه از سوی شرکت‌های چند ملیتی

هست[۱۴]. شرکت سابق نفت ایران و انگلیس در این زمینه نمونهٔ خوبی است. این شرکت که در گذشته امتیاز اکتشاف، استخراج، تصفیه وصدور و فروش نفت را در پایان سلطنت سلسلهٔ قاجار در ایران به دست آورده بود در مدت کوتاهی نه تنها تبدیل به بزرگ‌ترین، قدرت اقتصادی در کشور می‌شود، بلکه درعمل بزرگ‌ترین، قدرت سیاسی نیز بود. این شرکت درهمهٔ نهادهای سیاسی واداری، قضایی ونظامی نفوذ داشت ودرچهارچوب قوانین وپذیرش مشروعیت نظام - نظامی که درواقع شرکت برای آن حکومت می کند - آن چه می‌خواست اجراء و عملی می کرد. از سال‌های ۱۳۲۹ تا سال ۱۳۳۲ که ملت ایران می‌خواهد دست این شرکت را کوتاه سازد وصنایع نفت را ملی کند با کارشکنی‌ها، دسیسه‌ها وتوطئه‌های این شرکت در درون وبیرون کشور روبرو می‌شود. تا آن‌جا که دولت انگلیس به‌یاری آمریکا وهمدستان درونی با کودتای نظامی دولت قانونی دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر وقت را در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سرنگون می کند.

بااین کودتا محمدرضا که از کشور گریخته بود به‌سلطنت وکشور بازگردانیده می‌شود ودکتر مصدق وبسیاری ازوزیران وهمکارانش به‌زندان محکوم می گردند.[۱۵] درجهان امروز، شرکت‌های چندملیتی که ریشه ومرکز آن‌ها در کشورهای صنعتی غرب است به‌گونه‌ای در کارهای داخلی کشورهایی که در آن‌جا فعالیت بازرگانی

---

۱۴ ــ دربارهٔ نفوذ وقدرت شرکت‌های چند ملیتی که به راستی دولت در دولتند ن.ك. :«روندسلطه گری» و«سیطره‌جهانی» شناسنامه کامل این‌دوکتاب پیش‌ترداده است.

۱۵ــ دربارهٔ تاریخچه نفت ودادن امتیازبه‌شرکت نفت ایران وانگلیس وملی شدن این شرکت ودعاوی ناشی از آن وکودتای ۲۸ مرداد کتاب‌ها ومقاله‌های فراوانی هست که به آسانی به‌اغلب آن‌ها می‌توان دسترسی یافت. «دفاعیات مصدق درسازمان ملل متحدو دیوان عدالت لاهه»،«دفاعیات دکترمصدق دربرابردادگاه نظامی»و«تقریرت دکتر محمد مصدق درزندان»، «محاکمات‌مصدق» گردآوری جلیل بزرگمهر ازاسنادی‌است که می تواند درشناختن جریان‌دخالت شرکت نفت‌درهمه امورکشورو به‌راه‌انداختن کودتا سودمندباشد. مشخصات همهٔ این آثار پیش‌ترداده شده‌است.

دارند، به‌ویژه در کشورهای جهان سوم‌دخالت‌می کنند. ساده‌ترین این راه‌ها خریدن کسان برسرقدرت بادادن رشوه وامتیازهای‌دیگراست وواژگون ساختن دولت‌برسر قدرت خشن‌ترین شکل دخالت است . از نمونه‌های نامدار در این زمینه کودتای پینوشه علیه آلنده سوسیالیست درشیلی درسال ۱۹۷۳ است که با سرمایه‌گذاری ودخالت مستقیم شرکت چند ملیتی تلگراف و سازمان سیا بوده است . دراین‌باره درصفحه‌های ۲۸۰ و۲۸۱ «شمال وجنوب» چنین می‌خوانیم:

«ازفعالیت ناموجه سیاسی واجتماعی چندملیتی‌ها نیز بسیارانتقاد شده است. به‌عنوان مثال، کوشش این‌شرکتها دربراندازی حکومت آلنده درشیلی، پرداختهای غیرقانونی به‌مقامات‌دولتی درنواحی گوناگون جهان، وپشتیبانی‌از دولتهای غیرقانونی‌درآفریقا،جملگی، موجی‌ازبدگمانی وخرده گیری‌درسازمان ملل ودیگرمراجع به‌راه‌انداخته است... نگرانی‌ازنقشی که چندملیتی‌ها می‌توانند درخارج ازمحدودهٔ کنترل دولتها یا نهادهای بین‌المللی، درپهنه حیات جهانی بازی‌کنند، زمینه سازاصلی ترس و وحشت موجوداز آنهاست. اینکه‌آنها قادر بوده‌اند، درست‌درهنگام بی‌ثباتیهای اقتصادی وآسیب‌پذیری ملتها، ازآب گل‌آلود ماهی بگیرند، یا درکشاکش‌اقتصادی و سیاسی نیروهای جهانی، یك‌شبکه نیرومند بین‌المللی‌پدید آورند ، به دامن زدن به این هراس و دلهره کمك کرده است».[۱۶] .

همچنین ممکن است که کشورهای خارجی به ویژه ابرقدرت‌ها وقدرت‌های بزرگ زیرپوشش سازمان‌های سیاسی مثل سفارت‌خانه وموسسات تجارتی‌بکوشند که در تصمیم گیری‌های سیاسی کشورهایی که‌کارمی کنند، دخالت کنند ودراین راه ازکسان، وگروه‌ها وسازمان های درون کشوربهره برداری‌کرده وآنان را در جهت

۱۶ـ شمال وجنوب : برنامه‌ای برای بقا، گزارش کمیسیون مستقل بررسی مسائل و توسعهٔ جهان» به‌ریاست ویلی برانت، ترجمهٔ هرمزهمایون پور ـ تهران، انتشارت آگاه ، ۱۳۶۴ . همچنین ن . ك . به : هزارروز انقلاب شیلی، ترجمهٔ غ.ن جویا ـ انتشارات ابوریحان، ۱۳۶۰، ۱۸۴ص.

اجرای مقاصدشان به‌کار گیرند مثال‌های در این زمینه کم نیست. چنان‌که **بلوشر**[۱۷] که هنگام سلطنت رضاشاه (۱۳۰۴تا ۱۳۲۰) سال‌ها سفیر آلمان در ایران بود، و با بسیاری از بلندپایگان کشور و دربار نیز ارتباط داشت، در سفرنامه‌اش نمونه‌هایی که کم نیست از خبرگیری و اعمال نفوذ، آورده‌است. در صفحهٔ ۱۲ این سفرنامه می‌خوانیم:

«تیمورتاش وزیردربار، وفروغی نخست‌وزیر که دیگر درشمار زندگان نیستند. این‌دو ضمن تبادل نظرهای محرمانه، بدون‌وقفه اطلاعات ذیقیمتی در بارهٔ اوضاع واحوال ایران به من داده‌اند».

درصفحه ۱۵۰ همین سفرنامه دربارهٔ پیرامونیان قدرت ازسه کس کـه بیش از ازهمه دررضاشاه نفوذ داشتند، نوشته است:

«به هر تقدیر درسالهای نخستین سه نفر بودند که ازمحارم اوبشمار می‌رفتند. اینها عبارت بودنداز تیمورتاش‌وزیردربار، فیروزوزیرمالیه‌وداور وزیرعدلیه... درپشت تخت سلطنت، درواقع‌مغزمتفکر شاه محسوب می‌شدند واورا بنحوی وسیع‌درهمهٔ امور راهنمایی وهدایت‌می کردند».

نمونهٔ‌دیگرازجاسوسی وخبرگیری سفیران و نمایندگان سیاسی خـارجی در ایران اسنادی‌است که پس‌ازپیروزی انقلاب ایران در بهمن ۱۳۵۷ به دست آمده و چاپ شده است. می‌دانیم که کمی‌پس ازپیروزی انقلاب گروهی که به‌نام«دانشجویان مسلمان پیروخط‌امام» شناخته‌شدند، محل سفارت‌آمریکا را تصرف کردند شماری‌از کارمندان سفارت را به‌مدت ۴۴۴ روزبه‌گروگان گـرفتند وبسیاری ازاسناد نیزدست یافتند. این‌اسنادبه‌نام «اسناد لانه‌جاسوسی» منتشر گردیده‌است. این اسناد نشان‌می‌دهد که‌چگونه دولت ایالات متحدهٔ آمریکای شمالی ازراه سفارت خـانـه‌اش درتهران درکارهای‌داخلی کشورایران دخالت می کرد وباکسانی‌ازمیان ایرانیان که‌اغلب‌دارای

۱۷ــ بلوشر، ویپرت: سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاوس جهانداری ــ تهران، انتشارات خوارزمی، بهمن ۱۳۶۳.

سمت‌های بلندپایه درنهادهای دولتی‌بودند به‌عنوان رابط وخبرچین وجاسوس‌رابطه داشتند[۱۸]. نمونهٔ‌دیگرمربوط‌به‌اعترافات‌رهبران«حزب‌توده‌ایران»است که‌دبیراول‌حزب نورالدین کیانوری ودیگررهبران‌حزب پس ازدستگیری وزندانی‌شدن‌اعلام می‌دارند که‌تمام‌فعالیت‌حزب‌درجهت منافع شوروی‌وخیانت‌به‌کشورایران بوده وبرای‌سازمان جاسوسی شوروی که در جهان به نام «کا.گ.ب» شناخته شده است، جاسوسی می‌کردند و درآن‌جا هم عضویت داشتند. رهبران و مسئولان حزب به‌ویژه اعتراف می‌کنند ومی‌پذیرند که می‌کوشیدند درهمه نهادهای دولتی اعم ازکشوری و لشکری «عوامل نفوذی» داشته باشند تا بتوانند خبرگیری کنند و در تصمیم های مقام های تصمیم‌گیرنده اثر بگذارند[۱۹].

آن‌چه مسلم است در همه زمان‌ها و مکان ها رهبران سیاسی صاحبان قدرت و مراجع تصمیم‌گیری به‌نسبت‌هایی زیر نفوذ پیرامونیان خود بوده‌اند.

هاشمی رفسنجانی رییس مجلس شورای اسلامی در خطبه دوم نماز جمعهٔ سیزدهم خرداد ۱۳۶۲، اصل تأثیرپذیری و القاءکردن‌پیرامونیان را در همه جا و در همه دنیا می‌پذیرد ولی می‌افزاید که امام خمینی استثناء براین اصلند: «هیچکس نمیتواند درایشان چیزی‌را القاءکند و این چیزی بوده است که در تمام مراکز قدرت دنیا وجود داشته است. درمراکز خانه‌های علما بوده . . . ولی بخدا و با همه ایمانم میگویم، امروز دربیت امام باآنهمه عظمت، هیچکس‌وجود نداردکه بتواندبرخلاف میل امام و یا القای یك تصمیمی در باره مسائل اجتماعی بگیرد. وجود ندارد یك

۱۸ــ این اسنادکه هرجلدی معمولا دربارهٔ موضوع خاصی‌است به نام« دانشجویان پیروخط‌امام» منتشرشده‌ودارای ناشرمشخص نیست وتاتاریخ شهریور ۱۳۶۵ نزدیك ۶۰ جلدانتشاریافته‌است.

۱۹ــ ن. ك. به. روزنامه‌های تهران تاریخ۱۱ اردی‌بهشت۱۳۶۲ وشماره‌های بعد. همچنین‌به ۱۵ مقاله احسان طبری زیر نام «کژراهه» در روزنامه اطلاعات در دوماه بهمن واسفند ۱۳۶۳.

چنین چیزی... همانطور که عرض کردم امام کسی نیست که دیگران طمع بکنند که القاء کنند، و یا یك کانال خاص قرار دهند»[۲۰].

سخنران همچنین افزود: پسر امام و خانواده‌اش، رییس جمهور، نخست وزیران، نهادها، کمیته‌ها، پاسداران هریك اخبار و اطلاعاتی به امام می‌رسانند ولی تصمیم را خود امام می‌گیرد و القاء پذیر نیست.

۲۱۴. دوم: نبرد آشکار برای رسیدن به‌قدرت، در نظام‌های سیاسی که برحق بودن آن از نظر اکثریت پذیرفته شده، نبرد آشکار در چهارچوب‌های قانونی، ساده و شناخته شده ترین راه برای رسیدن به قدرت یا شرکت در آن است. یعنی حزب‌ها و گروه‌های سیاسی نظام سیاسی را مشروع می‌دانند و به قوانین و نظام‌های کشوری احترام می‌گذارند و به هیچ روی نمی‌خواهند که بنیادهای نظام فرو ریزد، از این رو نبرد آشکار و با پذیرش قوانین و مقررات موضوعهٔ حاکم است. نبرد آشکار در قالب مشروعیت به دوگونهٔ کلی و عام قابل تصور است، اعتراض و انتقاد دایمی و راه‌های انتخاباتی.

۱۲۱۵: انتقاد و اعتراض آزادانه و همیشگی، فعالیت‌ها و اقدام های نظام سیاسی حاکم و نهاد های دولتی در همهٔ زمینه‌ها ازسوی حزب‌ها، گروه‌های سیاسی، سندیکا و جمعیت‌های صنفی، رسانه‌های گروهی و کسان می‌تواند آزادانه، بررسی و نقد و ارزیابی شود. تردید نیست نهادهایی که قانون اساسی برای گفت وشنو وانتقاد پیش بینی کرده است، مانند قوهٔ مقننه که نقد و بررسی کارهای قوهٔ مجریه وقضاییه و همهٔ نهادهای سیاسی واداری دیگر کشور ازوظیفه‌های بنیادی‌اش است، و باید همهٔ کارها واقدام‌های مسؤولان کشوررا نقد و بررسی کنند. ولی نقد وبررسی واعتراض قوهٔ مقننه ونهادهای رسمی از کارها وتصمیم‌های مسؤولان کشوری باهمهٔ ارج واثری که می‌تواند داشته باشد، ازدیدحکومت شوندگان با انتقادهایی مردم و نهاد های

۲۰ـ ن. ك. به. روزنامه اطلاعات مورخ ۱۴ خرداد ۱۳۶۲ ص ۱۳.

غیررسمی یکی نیست . بی‌گمان این‌گونه انتقادها و اعتراض‌ها اگردر چهارچوب قوانین ومقررات حاکم و با احترام وقبول مشروعیت نظام حاکم باشد ، نمی‌تواند خطر ونگرانی برای حاکمیت ایجادکند وازآن بیم داشته باشند. زیرا هدف انتقاد کنندگان سست کردن مشروعیت یا واژگون ساختن نظام سیاسی حاکم نیست و حداکثر تغییر دادن یك تصمیم یا جابه‌جا کردن یك مقام مسئول تصمیم‌گیرنده‌یا برکنار کردن وی است. در نظام‌های سیاسی پارلمانی که قوهٔ مجریه در برابر قوهٔ مقننه مسئول است، «سوال» و «استیضاح» می‌تواند موقعیت ووضع دولت را لرزان سازد وانگیزه سرنگونی‌اش باشد. ولی امروز کشورهایی که دارای نظام‌های‌سیاسی پارلمانی یا شبه پارلمانی اند ، دولت ازآن چنان اکثریتی درمجلس برخوردار است که انتقادهای گروه اقلیت در مجلس نمی تواند انگیزهٔ افتادن دولت گردد. در این موقعیت انتقاد و اعتراض نه تنها برای قدرت حاکم زیان بار نیست، بلکه سودمند نیزاست. زیرا انبوه حکومت شوندگان این احساس را خواهند داشت که در فضای آزاد و دموکراتیك می‌زیند و می‌توانند هرگاه اراده کنند از قدرت حاکم انتقادکرده و اعتراضشان‌را به‌گوش مسؤلان‌کشور ودیگر شهروندان برسانند. مهم‌تر آن‌که شهروندان باید این اعتماد را داشته باشندکه از انتقاداتشان زیان و خطراتی متوجه‌آنان نمی‌شود و ناچار نمی‌شوند تا با فشارهای روانی و جسمی ازمعتقدات خویش روی گردانند[۲۱].

می‌دانیم که امروز قوانین اساسی اغلب‌کشورها آزادی‌های عمومی وفردی‌را

۲۱ــ درصفحهٔ ۹۹ و ۱۰۰ کتاب «خواب» تألیف یان اوزوالد ترجمهٔ محمد رضا باطنی انتشارات هاشمی‌در۱۳۶۳، دربارهٔ شکنجه بی‌خوابی چنین می‌خوانیم: «زندانیان سیاسی‌که تحت فشار به‌یك فلسفه جدید تسلیم می‌شوند، آنچه را درگذشته فرا گرفته‌اند رسماً باطل می‌شمارند، حتی حاضرمی‌شوند دربارهٔ فعالیتهای‌گذشتهٔ خود دروغ بگویندیا آنهارا باآب وتاب تخطئه‌کنند، خصومت وبدکاریهای گذشته بازجویان خود را فراموش کنند وآنها را چون دوستان واقعی درآغوش بگیرند».

تضمین کرده است ولی‌دربسیاری ازاین کشورها میان دستورهای‌قانون اساسی و آن‌چه درعمل و زندگی سیاسی روی می‌دهد اختلاف ژرف است.

گسترش انتقاد درجامعه بسیار سازنـده و سودمند است ولی پیدایی فضـای پذیرش انتقاد ازسوی اکثریت شهروندان نیازبه زمان درازدارد، زیرا تنها باآموزش وکارآموزی وکار ورزی‌درفضای بازوباگفت وشنودهای‌آزاداست که‌آمادگی‌ذهنی و روانی برای پذیرش نظرهای‌دیگران درکسان پدیدارمی‌شود .

۲.۲۱۶: انتخابات وهمه پرسی، «انتخابات» از انتخاب کردن می‌آید و به مفهوم برگزیدن چیزی یاکسی است، وقتی‌که این واژه به صورت جمع به‌کار برده می‌شود به معنی انتخاب‌کسی برای انجام‌کاری است‌که دراین مفهوم بیش‌تر برای انتخاب نماینده برای مجالس مقننه یا شوراهای شهر وده یا ریاست جمهوری آورده می‌شود. انتخاب نماینده برای تصمیم‌گیری به‌جای شهروندان‌درمورد مسائل‌سیاسی واجتماعی واقتصادی‌آنان است‌که هرچندگاه به‌چندگاه و درفاصله‌ها زمانـی معین ، مثلا دوسال، سه‌سال یـا چهارسال و... یك بارانتخابات به‌عمل می‌آید. برطبق اصل شصت وسوم ق . ا . ج . ا . ا .

> « دوره نمایندگی مجلس‌شورای ملی چهارسال است . انتخابات هر دوره باید پیش ازپایان دورهٔ نمایندگی قبل برگزارشود به‌طوری‌که‌کشور در هیچ زمان بدون مجلس نباشد» .

جای‌این بحث وبررسی که‌آیا نمایندگان پس‌ازانتخاب شدن به‌راستی‌وبه‌طور مسلم معرف خواست‌ها ونظرهای‌وآرزوهای انتخاب کنندگانشانند ، این‌جا نیست . ولی بی‌گمان دربسیاری ازموردها نمایندگان فعالان سیاسی‌اند و ناچارند خودرا بـا امکان‌ها ودگرگونی‌های زندگی سیاسی هم‌آهنگ کنند. ولی می‌دانیم آن چه راکه وعده داده‌اند، نمی‌توانند همیشه عملی سازند ازاین‌رو اغلب مردم پس ازدورهٔ کوتاه وهیجان انگیزمبارزه‌های انتخاباتی به تندی ازسیاست دلسرد می‌شوند وازآن روی

می‌گردانند.زیرا نامزدان‌نمایندگی‌مجلس‌های‌مقننه برای‌پیروزشدن‌درانتخابات‌اجرای برنامه‌های خیره‌کننده‌که به دشواری تحقق پذیراست به مردم نوید می‌دهند و مردم به‌تندی پی‌می‌برندکه این برنامه‌ها و وعده‌ها شدنی نیست .

«همه‌پرسی» یا «رفراندم» با انتخابات یکی نیست . مهم ترین اختلاف‌آن با انتخابات درمعین نبودن زمان وقوع همه‌پرسی یا استفاده ازاین روش درفاصله‌زمانی مشخص است. درهمه‌پرسی، گرفتن پاسخ آری ونه یا مثبت ومنفی درمورد مسئلهٔ ویژه‌است. چنان‌که نظام «جمهوری‌اسلامی» در تاریخ ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران درتاریخ ۱۲ آذر ۱۳۵۸ به همه‌پرسی گذاشته شدو ازاین‌راه به‌تصویب وتأیید مردم رسید.امروز دراغلب قوانین‌اساسی جهان بهره‌گیری ازروش‌همه‌پرسی‌پیش‌بینی‌شده‌است. بااین‌که‌قانون‌اساسی‌مشروطه دربارهٔ‌به‌کارگرفتن ازهمه‌پرسی‌خاموش بود، درعمل‌چندبارازآن روش‌بهره‌گیری شدکه نامدار ترین آن درزمان‌نخست‌وزیری‌دکترمصدق است. ولی‌دراصل‌ششم ق.ا. ج.ا.ا.«همه‌پرسی» از روش‌هایی است‌که برای‌اداره‌کشورپذیرفته شده‌است وبازهم در اصل پنجاه ونهم همین قانون اساسی چنین‌آمده‌است:

« درمسائل بسیارمهم اقتصادی ، سیاسی، اجتماعی وفرهنگی ممکن است اعمال قوهٔ مقننه از راه همه‌پرسی ومراجعه به آراء عمومی مردم صورت گیرد، درخواست مراجعه به آراء عمومی باید به تصویب دوسوم مجموع نمایندگان مجلس برسد .»

این اصل به روشنی اعلام می‌داردکه بهره‌گیری ازهمه‌پرسی تنهابرای‌موردها ومسائل بسیارمهم است‌که باید نه به وسیلهٔ نمایندگان بلکه بدون واسطه وبه وسیلهٔ خود مردم گرفته شود. ازیاد نبریم‌که‌کیفیت وچگونگی طرح مسئلهٔ مورد پرسش از مردم وترتیب برگذاری همه‌پرسی درنتیجهٔ‌آن اثرفراوان دارد و همیشه قدرت حاکم می‌تواند باگزینش واژه‌ها وزمان مناسب، آن‌گونه‌که امید دارد و می‌خواهد آراء

مردم را درهمه‌پرسی به‌سودخود متمایل سازد.

این نکته‌را ازیاد نبریم که اشکال گونه‌گون انتخابات یعنی چگونگی رأی دادن به‌خودی‌خود درنتیجه انتخابات ودرپیروزی یا شکست حزب‌ها وجمعیت‌های‌سیاسی بسیارمؤثراست. مثلا برحسب این که ترتیب رأی دادن یك درجه‌ای یا دو درجه‌ای ، بااکثریت نسبی یا با اکثریت مطلق، ورقهٔ رأی باچند نام یایك نام ونام‌های‌باامکان تغییروجا به جایی یا افزودن یا کم کردن نام های نامزدان انتخاباتی باشد ، نتیجهٔ انتخابات یکی‌نیست وهمچنین اگراین امکان درقانون انتخاباتی پیش‌بینی شده‌باشد که حزب‌ها یا جمعیت‌های سیاسی بتوانند به‌نسبت کل آرایی که درسراسرکشور به‌دست می‌آورند دارای‌کرسی نمایندگی درمجلس مقننه باشند، یا موردی‌که کرسی نمایندگی فقط باآراء بیش‌ترداوطلبان نمایندگی هرحوزه نمایندگی مشخص‌می‌شود، به‌کلی متفاوت خواهدبود[۲۲].

یادآوری‌کنیم که درانتخابات نیزتقلب می‌تواند روی دهد . دراغلب قوانین انتخاباتی و قوانین کیفری برای‌کسانی‌که در انتخابات قوهٔ مقننه یا دیگر انتخابات کشورتقلب می‌کنند، مجازات تعیین‌کرده است چنان‌که قانون شهرداری‌ها درایران برای‌کسانی‌که درانتخابات شهرداری به‌گونه‌ای تقلب می‌کنند مجازات هایی‌که از جریمه نقدی وزندان ومحرومیت ازرأی دادن است وضع‌کرده‌است. همین‌طور در مادهٔ ۴۷ «قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی‌کشورجمهوری اسلامی ایران»، مصوب شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران برای‌کسانی‌که درانتخابات مجلس

۲۲ـ متأسفانه دربارهٔ اشکال گونه‌گون انتخابات وهمه‌پرسی در زبان فارسی نوشته‌کم هست . پاره‌ای ازانواع انتخابات را می‌توان با خواندن قوانین ومقررات انتخاباتی‌مجالس مقننه وانجمن‌ها وشوراها، مانند، شورای روستا وشهروبخش وشهرستان آشناشد ودرسطح کلیات نیزمی‌توان درکتاب های حقوق اساسی آگاهی‌هایی در این زمینه یافت . ن . ك . به : بوشهری، جعفر : حقوق اساسی ـ تهران انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هشتم، ۱۳۵۴، ۳۱۲ ص .

قانون‌گذاری تقلب کنند جریمه، زندان و محرومیت ازحقوق اجتماعی تعیین کرده است. وجود تقلب درانتخابات‌ازارزش قانونی بودن نبرد برای به‌دست‌گرفتن‌قدرت نمی‌کاهد. زیرا همهٔ پیکارکنندگان عرصه‌های سیاست پذیرفته‌اندکه راه های رسیدن به قدرت باید چهارچوب ها وقالب‌های قانونی باشد ونه‌خشونت آشکار و بی‌پرده ولی با این‌حال‌چنین می‌پندارندکه حیله وتقلب با قانون، آنان‌را به پیروزی نزدیك‌تر می‌گرداند تاپذیرفتن وگردن نهادن به مقررات قانونی، سرپیچی از قانون ومقررات قانونی می‌تواند حتا به‌برکناری شخص رییس جمهورکه بازیرپاگذاشتن قوانین و مقررات انتخاباتی، به‌این مقام رسیده، انجامد. چنان‌که **ریچارد نیکسون** رییس جمهوری‌آمریکا به‌علت تقلب در انتخابات که به «ماجرای واترگیت» مشهورشده است ناچارشدکه ازمقامش استعفاء دهد، زیرا اگراستعفا نمی‌دادبه‌احتمال محاکمه و عزل می‌شد.[۲۳]

درهرحال اگردرجهان امروزبه ویژه درکشور های دمکراسی غربی راه‌های قانونی، ساده‌ترین وجاافتاده‌ترین روش برای رسیدن به‌قدرت است، هنوزخشونت دربسیاری ازکشورهای دیگرشناخته ترین وکوتاه‌ترین‌راه برای به‌دست‌گرفتن‌قدرت دولتی در درون‌کشوراست. ازاین‌رولازم است ازخشونت دراین‌جا سخن‌رود.

۲۱۷.ب: نبردخشونت‌آمیزدر راه قدرت، اگر قدرت حاکم به گونه‌ای انحصارطلبانه‌کشوررا اداره‌کند وآنرا تنها از امتیازهای گروه‌کوچك بداند وهرگونه امکان وامیدآنانی راکه می‌خواهند درقدرت همبازشوند ازمیان ببرد، دراین صورت این‌بیم هست‌که جویندگان قدرت بخواهند از راه خشونت‌آن‌را به دست گیرند. به‌زبان دیگرچهارچوب‌ها ومقررات قانونی آن‌چنان تنگ وآزاردهنده‌است

۲۳ــ ن . ك . به : الف ــ برنشتاین،کارل وباب وود وارد : روزهای‌آخر رییس جمهور «ماجرای واترگیت» ، انتشارات نشرناشر، ۱۳۶۳. ب ــ جی‌نیس ، جومك: یك رییس جمهور به فروش می‌رسد ، ترجمهٔ صدیقه محمدی ــ تهران، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۲ ، ۱۷۱ ص .

که جایی برای کسانی که می‌خواهند به گونه‌ای درقدرت و تصمیم گیری سهیم شوند باقی نمی‌گذارد. مهم‌تر آن که درعمل قوانین ومقرراتی که هست تنها درجهت پاسداری از منافع طبقه وقدرت حاکم است وهرگاه بداندکه همین قوانین برای حفظ منافع و ادامهٔ قدرتش نارسا ودست وپاگیراست، آنرا زیرپا می‌گذارد، یا قوانین دیگری که بتواند بهترازمنافع وحاکمیتش دفاع کند، جای‌گزین آن می‌کند. دراین موقعیت که همهٔ راه‌ها وامیدهای انبازشدن باقدرت بسته‌است، خواه ناخواه همهٔ شهروندانی که می‌خواهند به‌گونه‌ای درتصمیم‌گیری سیاسی وزندگی عمومی به‌بازی گرفته‌شوند، راهی جزدرهم شکستن سدهای قدرت با دست‌زدن به خشونت وزور ندارند.

خشونت خود دارای چهره‌های گونه‌گون است و چهار چوب‌ها که خشونت در آنها پیدا و پرورده می‌شود برحسب موقعیت‌های تاریخی، جغرافیایی و سیاسی جوامع بشری متفاوت بوده است چنان که خشونت‌های سخت و پایان ناپذیر که میان فلسطینی‌ها و اسراییلی‌ها هست بدون پروا به‌گذشته تاریخی و سیاسی پیدایی آن فهمیدنی نیست.[۲۴] نهادی شدن‌قدرت در جوامع سیاسی پیشرفته امروزی که پیش‌تر بررسی شد، دست‌آورد نبردآدمیان در درازای تاریخ است. این سخن‌بدین مفهوم نیست که درجامعه‌های‌سیاسی نهادی شده، خشونت‌به‌یك سره از میان‌رفته است، بلکه چنین فهمیده می‌شود که‌کسان وگروه‌ها برای‌دشمنی‌ها ودرگیری‌هایشان باید به یاری هنجارها و ضوابطی که از پیش پذیرفته‌اند یا در برابر شان نهاده شده است، چاره جویی کنند وازبه‌کاربستن خشونت وبهره‌گیری از ابزارها و راه های فشار شخصی بپرهیزند. درجوامع نهادی شده هیچ‌کس حق ندارد که مستقیم از خود احقاق حق کند، حتا اگر آشکارا به‌او ستم شده باشد وهمه ستمدیدگان یا آنانی که می‌اندیشند ستم دیده‌اند فقط از راه هایی که قانون ونهادهای قانونی و رسمی پیش پای آنان می‌گذارد باید از خود رفع ستم کرده و به‌حقوق ازدست رفته‌شان برسند. به‌یاد داشته

۲۴ـ ن. ك. به: خورشید، آغازی: تروریسم صهیونیستی در فلسطین اشغال شده، ترجمهٔ حمید احمدی ـ تهران، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۳، ۳۹۲ ص.

باشیم اصل کلی غیر قانونی بودن توسل به هرگونه خشونت استثناء مهمی دارد که در حقوق دفاع مشروع نامیده می‌شود و با جمع شرایطی هرکس حق دارد شخصاً یا با به‌کارگرفتن همه‌وسایل و ابزارهایی که لازم می‌داند ازخود دفاع کند. این استثناء در مادهٔ ۳۳ «قانون راجع به‌مجازات اسلامی» مصوب کمیسیون امور قضایی مجلس شورای اسلامی در ۲۱ مهر ۱۳۶۱ ، اعلام شده است[۲۵] .

همچنین این استثناء که درقوانین کیفری همه‌کشورها هست، می‌نمایاند که بررغم نهادی شدن قدرت و استوارگردیدن حاکمیت قانون دراغلب کشورهای جهان این واقعیت را قانون‌گذار پذیرفته است که خشونت هنوز در جامعه هست وبه‌همین دلیل در پاره‌ای از موقعیت‌ها واکنش در برابر خشونت را برحق و قانونی‌گردانیده است. با این همه به‌یاد داشته باشیم که مورد دفاع مشروع مربوط به‌قلمرو حقوق و منافع شخصی و خصوصی کسان است وکم‌تر موردی درقوانین جهان می‌شناسیم که

۲۵ــ به‌علت اهمیت این ماده قانون، عیناً آورده می‌شود:

« هـرکس درمقام دفاع از نفس ویـا عرض ویـا ناموس‌و یامال‌خود یادیگری و یاآزادی تن‌خود یادیگری‌دربرابرهرگونه تجاوزفعلی ویاخطر قریب‌الوقوع عملی‌انجام دهدکه‌جرم باشد درصورت اجتماع شرایط زیر قابل تعقیب ومجازات نخواهدبود:

۱ــ دفاع باتجاوز وخطر متناسب باشد.

۲ــ توسل بقوای دولتی بدون فوت وقت عملا ممکن نباشدیامداخله‌ای‌قوای‌مزبور دررفع تجاوز وخطر مؤثر واقع نشود.

۳ــ تجاوز خطرناشی از تحریك خودشخص نباشد.

تبصره ــ وقتی دفاع از نفس ویاناموس ویاعرض ویامال ویاآزادی تـن دیگری جائز است که‌او ناتوان‌ازدفاع بوده ونیاز به‌کمك داشته باشد». این ماده‌به همین‌صورت در مادهٔ ۴۳ «قانون مجازات عمومی ایران» مصوب خرداد ۱۳۵۲ نیزبود.

خشونت و پایداری در برابر نظام و قدرت حاکم پذیرفته شده باشد.

برطبق نظریه عده‌ای از زیست شناسان، خشونت جزیی از سرشت همهٔ جانداران و انسان است و همیشه درجه‌ای از خشونت در میان جانوران وجامعه‌های انسانی خواهدبود و گریز ازآن ممکن نیست و نهادهای اجتماعی وسیاسی و نهادی شدن قدرت می‌تواند از سختی و سنگینی خشونت بکاهد نه‌آن‌که یك سرآن را از میان‌بردارد[۲۶].

بسیاری ازخشونت‌های زندگی اجتماعی‌برسر مسائل ناچیز یاکم ارج است وازاختلاف‌های سیاسی ریشه‌نمی‌گیرد، بلکه از بی‌دانشی‌است. چنان‌که در چهارشنبه ۸ خرداد ۱۳۶۴ در یك مسابقهٔ بازی فوتبال در بروکسل پایتخت بلژیك، هواداران بازیکنان انگلیسی که نوشابه‌های الکلی ومواد مخدر مصرف‌کرده بودند، یك‌ساعت پیش ازآغاز بازی به هواداران بازیکنان ایتالیایی یورش بردندکه در این تاخت وتاز برطبق‌آمار رسمی ۳۸ نفر همان‌آن‌کشته شدند و بیش ازصدها نفر دیگر زخمی گردیدندکه نخست وزیر انگلیس همان روز در یك سخنرانی ازصدا وسیمای لندن گفت: «این‌اوباش‌گری انگلیسی‌ها دربروکسل،ملت انگلیس را شرمسار کرده‌است».

۲۶ــ یزری‌کارنیسکی‌در«پروازرا بخاطر بسپار» ترجمهٔ ساناز صحتی، انتشارات هاشمی، تابستان ۱۳۶۳، ۲۹۸ص. که مربوط به خاطرات‌کودکی نویسندهٔ‌کتاب هنگام جنگ جهانی دوم درلهستان است، از خشونت‌های دهقانان لهستانی‌که‌کودك به‌آنان پناه برده بود سخن می‌گوید. این خشونت ها آن چنان در میان دهقانان همگانی است و بدون‌کم ترین‌تشویش ونگرانی وبا خونسردی به‌کار برده می‌شودکه خواننده‌بی‌درنگ چنین می‌اندیشدکه خشونت در سرشت‌آدمیان است و ازآن هیچ گریزی نیست و پدیدهٔ نهادی‌شدن‌قدرت ومنظم شدن روابط اجتماعی‌تنها گام بزرگی درکم‌کردن خشونت‌ها بوده است.

اسماعیل‌فصیح‌در «دردسیاوش»، انتشارات صفی علیشاه، فروردین۱۳۶۴، ۳۲۷ص. خشونت رانتیجه‌کینه ونفرت می‌داندکه‌کسان با گذشت‌زمان‌نیز این‌کینه‌ها را به‌انگیزهٔ انتقامجویی یا به‌نوشتهٔ خود نویسنده «تقاص» در دل می‌پرورانند.

(برای آگاهی بیش‌تر از این رویداد نگاه کنید به روزنامه‌های صبح و عصر تهران، شنبه ۱۱ خرداد ۱۳۶۴).

بحث این که خشونت در سرشت انسان است یا این که محصول روابط اجتماعی است چندان سودمند نیست. ولی می‌دانیم و پژوهش‌های تاریخی به ما می‌آموزد که از کهن ترین روزگاران که پژوهشگران توانسته‌اند آگاهی های روشن و دقیقی به‌دست آورند، خشونت پارهٔ جدا ناپذیر زندگی گروهی آدمیان بوده است. بدون این که از یاد ببرم که کم‌وبیش همیشه دارندگان قدرت و حکومت کنندگان و یاران و همدستان قدرتمندان امکان به‌کارگرفتن و سودجویی از خشونت و فشار را بسیار بیش‌تر از حکومت شوندگان داشتند و دارند. حتا در بسیاری از موردها رفتارهای خشونت‌آمیز در چهار چوب قوانین و به‌یاری ضوابط قانونی است[۲۷]. چه بسا که کارمندان و مأموران قدرت حاکم و نهادهای سیاسی که باید از خشونت‌ها جلوگیری کنند و وظیفه اجرای قوانین را به‌عهده‌گیرند، خود دست به خشونت می‌زنند و سرچشمهٔ ستم‌ها و آزارند. از آغاز نهادی شدن قدرت درمیان دستگاه حاکم این ترس همیشه بود که سرکشان و گردنکشان خرد وبزرگ برای پیش برد هدف های سودجویانه‌شان هنجارهای قانونی را زیر پا گذارند و به خشونت دست یازند. از دید قانون‌گذاران کشورها بیم چنین رویدادهایی هرگز پنهان نبوده و از این‌رو قدرت حاکم یا دولت، برای کارمندان و مأمورانی که دست به خشونت می‌زنند و قوانین قدرت‌حاکم‌را زیرپا می‌گذارند، کیفرهای سنگین‌برای آنان بیش ازقانون‌شکنی‌هایی

۲۷ــ جك لندن در «انقلاب» که در سال ۱۹۰۵ نوشته ــ ترجمه م. سجودی، انتشارات ستاره (بی‌ت) ــ از خشونت بدون قید و شرط و بدون حد و مرز به گونه‌ای غیر عقلانی دفاع و پشتیبانی کرده است. مثلا درصفحه‌های ۷ و ۸ این‌کتاب می‌خوانیم: «... آنان قصدی ندارند جز ویرانــی جامعه سرمایه داری موجود و ضبط دارایی های دنیا... انان خشونت‌را با خشونت پاسخ می‌دهند. دستهایشان نیرومند است وازهیچ‌چیز نمی‌هراسند... درروسیه‌حکومت، انقلابی‌را اعلام می کند. انقلابی‌ها، سردمداران‌حکومت را به‌قتل می‌رسانند، انقلابی‌ها جنایت قانونی را باکشتار پاسخ میدهند».

که از مردم عادی سر می‌زند تعیین کرده است، در قوانین ایران نیز چنین است. نمونه‌هایی از این‌گونه خشونت‌های لجام‌گسیخته و بی مرز و سامان را می‌توان در «دادگاه تاریخ[۲۸]» در «خاطرات من[۲۹]» و در«وقایع اتفاقیه[۳۰]»، در « محاکمه محاکمه‌گران عاملان‌کشتار[۳۱]» و «چهارده ماه درخارك[۳۲]»، دید. خشونت‌ها همیشه و در همه‌جا کم و بیش انگیزه‌ای بوده که فعالان سیاسی از کشور خود بگریزند و به‌کشورهای دیگرپناهنده شوند و چه بساکه در میان‌آنان‌کسان کاردان و شایسته فراوانی نیز باشندکه برای‌کشور بسیار سودمندند، چنان که در «تاریخ پناهندگان ایران[۳۳]» نام‌های بسیاری از این‌کسان‌آمده است.

به‌کارگرفتن خشونت ازسوی‌قدرت حاکم به‌هرعلتی‌که می‌خواهد باشد هدف آن سرکوبی دشمنان حاکمیت‌است تا باگسترش فضای‌ترس ونگرانی، ازسرنگونی دولت و قدرت حاکم پیش‌گیری کند. ولی اعمال خشونت از سوی حکومت شوندگان دارای انگیزه‌های دیگری است‌که واکنش دربرابر خشونت قدرت حاکم ونبودن راه‌های قانونی ومسالمت جویانه برای نشان دادن اعتراض‌ها وناخشنودی‌ها

۲۸ـ شناسنامهٔ‌کامل این‌کتاب پیش‌ترداده شده‌است. بی. ایکو، نقدی براین‌کتاب نوشته‌که انتشارات آگاه در سال ۱۳۶۲ آن را منتشرکرده است.

۲۹ـ ناهید(افتخار)، عبدالله: خاطرات من‌ـ به‌اهتمام احمد قاضی‌ـ تهران (بی‌نا)، ۱۳۶۲، ۱۰۵ ص.

۳۰ـ گزارشهای خفیه نویسان‌انگلیس: وقایع اتفاقیه، بکوشش‌سعیدی سیرجانی‌ـ تهران، انتشارات نوین، ۱۳۶۲، ۷۹۵ ص.

۳۱ـ محاکمه‌محاکمه‌گران عاملان‌کشتار: مدرس، ارانی، فرخی‌یزدی، سرداراسعد دوم و... تدوین محمد گلبن ـ یوسف شریفی ـ تهران‌نشرنقره، ۱۳۶۳، ۴۲۵ ص، مصور.

۳۲ـ کشاروز،کریم: چهارده‌ماه درخارك (یاد داشتهای‌روزانه زندانی) ـ تهران، انتشارات پیام، ۱۳۶۳، ۳۳۶ ص.

۳۳ـ بابیوردی، حسین: تاریخ‌پناهندگان ازعهد صفویه تا اواخرقاجاریه ـ تهران، انتشارات وحید، پاییز ۱۳۴۹، ۲۴۰ ص، مصور.

از مهم‌ترین انگیزه‌ها می‌تواند باشد. چنین واکنش‌هایی اگر به سرکوبی یا به‌سازش هایی نیانجامد، می‌تواند آغاز انقلاب باشد که کمی پایین‌تر بررسی خواهد شد. پیدایی خشونت و استمرار آن می‌تواند نشانهٔ دشمنی‌ها و تضادهای درونی گروهایی از هیأت حاکم با یکدیگر بوده، بدون این‌که به‌راستی نشانهٔ ناخشنودی ژرف انبوه مردم و حکومت شوندگان باشد که نتیجهٔ عملی آن کودتای نظامی و سرکوبی گروهی از هیأت‌حاکم به‌دست گروه دیگر است. مثال تاریخی در این باره، تظاهرات و خشونت‌های خیابانی و تشنجات زمان نخست وزیری دکتر محمد مصدق است (از اردیبهشت ۱۳۳۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)، ریشهٔ این تشنجات و درگیری بی‌گمان در ملی شدن صنایع نفت بود که مجلس در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹، قانون ملی شدن را تصویب کرده بود. آمریکا و انگلستان که بیش از همه از ملی شدن زیان می‌دیدند از راه‌های گونه‌گون در پیروزی ملی‌شدن نفت دشواری‌ها ایجاد می‌کردند تا دولت مصدق را ساقط کنند و در این تشنجات به‌ویژه همیشه دستیاران داخلی قدرت های بیگانه را یاری می‌دادند و حزب توده طرفدار شوروی به انگیزه‌های دیگر در ایجاد آشوب‌های خیابانی عامل بسیار مؤثری بود.

در این باره در کتاب «توطئه ربودن و قتل سرلشکر افشار طوس» می‌خوانیم:

> «ادامه قطع نفت بسوی انگلستان، سیر نزولی ورود کالاهای غربی، محدود ساختن قدرت شاه و خانواده سلطنتی، اخراج افسران وابسته از قوای نظامی و انتظامی، پاکسازی ادارات، اتخاذ تصمیمات بنفع روستائیان و علیه مالکین اراضی ... برخی عوامل نفوذی مرتبط با دربار و سفارت آمریکا و عناصر قدرت طلب و... از صفوف نهضت خارج و علناً درکنار مخالفین قرار گرفتند»[۳۴].

ولی‌حسن آیت در «درسهایی از تاریخ سیاسی ایران» بینش دیگری از سرنگونی

۳۴- ترکمان، محمد: اسنادی پیرامون توطئه ربودن و قتل سرلشکر افشار طوس رئیس شهربانی حکومت ملی تهران مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، مرداد ۱۳۶۳، ص ۴۰. همچنین نگاه کنید به: «تشنجات، درگیریهای خیابانی و توطئه‌ها» ازهمین مؤلف و همین ناشر، اسفند ۱۳۵۹، ۱۹۷ ص.

دولت مصدق دارد و معتقد است که مصدق با انحلال مجلس‌شورای ملی‌موقعیت‌را برای‌پیروزی کودتای‌آمریکایی فراهم ساخت، حتا می‌نویسد:

«به‌علت اینکه ملت بیدار بود و خط برایش روشن بود، مبارزه کرد، نه‌کودتائی رخ داد و نه حکومتی ساقط شد. در ۳۰ تیر، همان‌طوری‌که دیدید، دکتر مصدق استعفاکرد خود یك توطئه بود. همان طـوری که درنامه آیت‌الله کاشانی خواهیم خواند، می‌خواستند که او قهرمانانه کـنار برود چون لازمش داشتند ...»[۳۵]

می‌دانیم‌که «حزب توده ایران» نیز در «تجربه ۲۸ مرداد[۳۶]»، که نـوشتهٔ یکی از رهبران همین حزب است به‌گونه وبا استدلال دیگر مصدق را عامل‌اصلی‌پیروزی کودتای می‌داند و حزب توده را مظلومی می‌نمایاندکه فقط وفقط در خدمت منافع مردم ایران بوده و به هیچ روی عامل تضعیف دولت نبوده است[۳۷].

بی‌گمان‌کودتا که شکل سازمان یافته و با نقشهٔ به‌کار بـردن خشونت است، هدفش‌ایجاد دگرگونی بنیادی در زندگی سیاسی واجتماعی و اقتصادی‌کشورنیست، بلکه نشانهٔ پیدایی اختلاف‌های ژرف میان درون دستگاه رهبری یا حاکمه است‌کـه کس یاکسانی می‌خواهند بازور و خشونت دیگران را از قدرت برکنار و خودجای

۳۵ـ آیت، حسن: درسهایی از تاریخ سیاسی ایـران ـ تهران، انتشارات حزب حزب جمهوری اسلامی، مرداد ۱۳۶۳، ص ۲۷۶.

۳۶ـ جوانشیر، ف. م: تجربهٔ ۲۸ مرداد ـ تهران، انتشارات شرکت سهامی خاص انتشارات توده، ۱۳۵۹، ۳۳۱ ص.

۳۷ـ برای‌شناختن بیش‌تر و دقیق‌ترکودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرنگونی دولت محمد مصدق. ن. ك. به: الفـ مصدق درمحکمه نظامی، به‌کوشش‌جلیل بزرگمهرـ تهران، انتشارات، نشر تاریخ ایـران، زمستان ۱۳۶۳، دو جلد ۲۳+۲۱+۸۰۲ ص، مصور.
بـ نجاتی، غلامرضا: جنبش ملی‌شدن صنعت نفت وکودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ـ تهران، شرکت سهامی انتشار، پاییز ۱۳۶۴، ۵۲۸ ص، مصور.

آنان‌را بگیرند. تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهد که کودتاها بیش‌تر به‌منظورسرکوبی آن‌گروه از دستگاه قدرت حاکم است که می‌کوشدگام هایی هرچند ناچیز به‌سود اکثریت مردم بردارد و ازآن‌جاکه چنین اقدام‌هایی می‌توانددمنافع مسلم‌گروه دیگراز هیأت حاکم را به‌خطر اندازد، اینان را وادار به به‌کار بستن خشونت و فشارمی‌کنند تا از منافعشان پاسداری‌کنند، کودتایی که در تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۴۶ در پی شورش‌های انبوه مردم درسودان روی داد، به‌روشنی چنین هدفی داشت[۳۸]. خشونت ممکن است به‌صورت تفتیش عقاید باشد چنان‌که در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم‌در آمریکادوره‌ای که‌به‌دوران‌مك کارتیسم‌مشهور‌شد، چنین‌خشونت لجام‌گسیخته‌ای وجود داشت و این دوران در «زمانه شیاد[۳۹]» به‌خوبی‌ترسیم‌شده‌است. **آرتور میلر** نویسندهٔ آمریکایی از خشونت همگانی دیگر که ممکن است دریك جامعه وجود داشته باشد چنین سخن می‌گوید:

«ژاپنیها ممکن است بی‌رحم باشند، آنها ممکن است وحشی صفت باشند اما این دیوهایی‌که به‌شما شباهت دارند،که به زبان شما حرف می‌زنند، و مثل شما لباس به‌تن می‌کنند وغذا می‌خورند و مثل گله سگ پی‌تان‌می‌افتند، کیستند؟ مگر بدترین دشمنانی نیستندکه انسان ممکن است داشته باشد[۴۰]».

خشونت پدیدهٔ بسیار پیچیده‌ای است که همیشه در پیدایی آن انگیزه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، روانی، زیست شناسی دست اندرکارند و خشونت کسان و گروها را هیچ‌گاه تنها با یك عامل نمی‌توان توجیه کرد و پدیدهٔ خشونت جدا از فضای اجتماعی و سیاسی‌اش درست فهمیده نمی‌شود. از میان انگیزه هایی که در توجیه و فهم پدیدهٔ خشونت باید یادکرد، عامل نفوذ نظریه پردازان خشونت

۳۸ــ ن. ك: روزنامه‌های صبح و عصر تهران در۱۷ فروردین ۱۳۶۴.

۳۹ــ هلمن، لیلین: زمانه شیاد، ترجمه سانازصحتی، بامقدمه رضا براهنی ــ تهران، انتشارات هاشمی ــ تابستان ۱۳۶۳، ۲۱۸ ص.

۴۰ــ میلر، آرتور: عصر آدمکشها، ترجمه عبدالله توکل ــ تهران، کتاب زمان، تابستان ۱۳۶۳، ص ۳۹.

است و بی‌گمان همهٔ صاحب نظران و رهبران انقلاب های سیاسی کم و بیش و با نسبت‌های گونه‌گون خواستار خشونت برای رسیدن به‌هدف هایشان بوده‌اند. برای نمونه می‌توان ازفرانتس فانون‌نام برد که هنوز دربسیاری ازکشورهای جهان سوم از رهبران‌فکری‌آنانی است که به‌خشونت روی می‌آورند. چنان‌که ازوی‌می‌خوانیم:

«تنها شدت‌عمل، شدت عملی که مردم بدان دست بزنند... این امکان را می‌دهدکه حقایق اجتماعی را دریابندکلید این حقایق را بدست گیرند[۴۱]».

این که چرا و چگونه خشونت می‌تواند راهنمای حقایق اجتماعی باشد خود پرسش دیگری است و «حقایق» در این‌جا چه مفهومی از نظر نویسنده دارد، روشن نیست ولی این جمله می‌تواند به صورت شعار فریبنده‌ای درآید و بسیارکسان را به‌کار خشونت وادارد. در پایان این بررسی در بارهٔ خشونت خوب است که دوباره از«خشونت» نوشتهٔ هانا آرنت یاد شودکه تعریف ویژه‌ای ازهدف خشونت‌به‌دست می‌دهدکه‌آورده می‌شود:

«... درمیان صاحبان نظریه‌های سیاسی‌اعم ازچپ یا راست اجماعی وجود دارد مبنی براین‌که‌خشونت چیزی نیست بجز واضح ترین جلوه قدرت یا اقتدار. سیاست سراسر مبارزه‌ای است برای کسب قدرت، بالاترین نوع قدرت، خشونت است»[۴۲].

گفته‌شد چهارچوب هایی که خشونت به منظوراعمال نفوذ وقدرت یا به‌دست

۴۱ــ کات، دیوید:فانون، ترجمه ابراهیم دانائی ــ تهران، انتشارات خوارزمی، چ. دوم ۱۳۵۷، ص ۱۴۰.

۴۲ــ آرنت، هانا: خشونت، ترجمهٔعزت‌الله فولادوندــتهران، انتشارات‌خوارزمی، ۱۳۶۰، ص ۵۴. همچنین دربارهٔ پیوند خشونت و سیاست. ن. ك. به:

الفــ سیاست وخشونت: ترجمهٔ جمشید ممنون ــ تهران، انتشارات علمی، زمستان ۱۳۶۴، ۲۶۹ ض، مصور.

بــ فالاچی، اوریانا و پیتر خلبنیکوف: مزدوران واشنگتن، ترجمهٔ اسکندر دلدمــ تهران مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی، زمستان ۱۳۶۱، ۱۶۸ ص.

گرفتن قدرت در آن گسترش می‌یابد یا قالب‌های درون مرزی وداخلی است یاعرصه‌های بیرون مرزی و بین ملل. کودتا وانقلاب در تاریخ ازشناخته شده ترین گونه‌های خشونت برای به دست گرفتن قدرت وحاکمیت دردرون کشوراست که می‌تواندریشه دربیرون ازمرزهای ملی داشته باشد. انقلاب و کودتا نیزمی‌تواند سیماهای گونه‌گون داشته باشد، مانند جنگ داخلی درازمدت وهمه‌گیر. خشونت می‌تواند دارای ریشه‌های برون مرزی بوده که جنگ خارجی وحمله ویورش ارتش یك کشور بـه کشور دیگر ازنمونه‌های کهن خشونت وبه‌کاربردن فشاراست.

امروزخشونت‌می‌تواند درهمهٔ پدیده‌ها ورابطه‌های زندگی‌اجتماعی‌نمایان‌شود، حتا درمسالمت آمیزترین این رابطه‌ها، مانند ورزش. اکنون دربسیاری ازکشورهای جهان، ورزش‌باسیاست‌یکی‌شده‌وعرصهٔ ورزش‌اغلب جایگاه زدوخوردها وخشونت‌های کم مانند است[۴۳]. بدون‌این که فراموش کنیم که‌از روزگاران گذشته، همیشه‌ورزش باسیاست و قدرت پیوند تنگاتنگ داشته است وقدرت حاکـم از آن برای سرگرم کردن انبوه حکومت شوندگان یا هدف‌های دیگربهره برداری می کرده‌است.

بی‌گمان انقلاب بالاترین وسازمان یافته ترین سیمای خشونت و به‌کارگرفتن آن درپیکارسیاسی‌علیه‌قدرت‌حاکم‌است وبررسی‌ازخشونت‌نارسا وابتراست، اگراز جایگاه ویژه انقلاب درنبرداجتماعی وسیاسی سخن نرود. ازاین‌رو به سبب پرآوازه بودن واهمیتش، آنرا دربخش جداگانه‌ای می‌بینیم.

بخش دوم

انقلاب سیاسی

۲۱۸. درآمد: واقعیت این‌است که انگیزه‌های خشونت هرچه می‌خواهـد

۴۳ــ ن. ك. به: فتحی، هوشنگ: ورزش و سیاست (کتاب اول) فوتبال، خشونت، سیاست ــ تهران نشر مجرد، زمستان ۱۳۶۳، ۶+۱۳۰ ض، مصور.

باشد، به‌کاربردن خشونت درزمان ومکان معین نمایانگراین حقیقت است که درزمان پیدایی خشونت راه دیگری برای رسیدن به سازش برای مبارزان عرصهٔ سیاست یافته نشده‌است، یا این‌که اینان چنین می‌پندارند. در میان آشوب های گونه‌گون درون مرزی، انقلاب‌ازهمه‌آشوب‌ها ودرگیری‌های‌سیاسی دیگربه‌آمادگی‌های‌فراوان نیاز داشته و پی‌آمدهای ژرف با خود دارد و به‌همین دلیل نیز ازمیان همه نبردها و و خشونت های اجتماعی‌وسیاسی برای سرنگون‌ساختن‌نظام حاکم وبه‌دست‌گرفتن قدرت، انقلاب نه تنها نام پرآوازه و ویژه دارد بلکه شکست و پیروزی آن نیز دگرگونی‌های عمیق و پایداربه‌بار می‌آورد. از این رو به‌جا است‌که ازپدیدهٔ انقلاب که مهم‌ترین وسهمگین ترین شکل نبردبرای به دست‌گرفتن قدرت‌است، باموشکافی بیش‌تری بررسی شود.

۲۱۹. الف: انقلاب، تعریف و ریشه‌های آن، انقلاب از واژه های بسیار ناروشن‌است که‌دارای بار تاریخی، عاطفی، هیجانی اجتماعی وسیاسی است. راست است که در بررسی‌های تاریخی یا بحث های سیاسی از انقلاب، دگرگونی سیاسی و اجتماعی بزرگ مانند انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹ یا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه یا انقلاب چین در۱۹۴۸ به ذهن می‌رسد. ولی در گفت و شنودهای روزانه و و نوشته‌های رسانه‌های‌گروهی، فهرست‌کم و بیش بی‌پایانی ازعبارت‌ها و جمله‌هایی که واژه یاصفت انقلاب‌را دربردارد می‌شنویم یامی‌خوانیم، مانند : انقلاب اخلاقی، انقلاب قضایی، انقلاب غذایی، انقلاب در رانندگی، انقلاب در پوشاك، انقلاب آموزشی و ... آنچه مسلم است این واژه خواه روشن یا ناروشن در سدهٔ بیستم به ویژه درنیمه دوم‌آن در سراسر جهان بحث‌انگیز و سخن روز شده است. انگیزه چنین بحث همه‌گیر، انقلاب‌های‌کوچك و بزرگ وگونه‌گون وبه ویژه انقلاب‌های سیاسی درکشورهای جهان سوم است، که در قرن بیستم روی داده است.

بی‌گمان تعریف انقلاب به‌هیچ روی آسان نیست و نمی‌توان تعریف دقیق و روشن و جامع و مانعی ازآن به دست داد و همهٔ‌کوشش‌هایی که کارشناسان و

متخصصان علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی در این باره کرده‌اند، درخشان نبوده است. **هانا آرنت** استاد فلسفه سیاسی در اثر نامدارش «انقلاب[۴۴]» در شصت صفحه برای روشن کردن «معنای انقلاب[۴۵]» اختصاص داده است (صفحه‌های ۲۳ تا ۸۳). ولی به راستی که هیچ معنی آن را روشن نکرده است و خواننده را در تاریکی بیش‌تر فرو می‌برد. فشردهٔ این شصت صفحه گفتار در « معنای انقلاب » در یك جمله «مفاهیم تازگی و بدایت و خشونت همه اکنون با تصور ما از انقلاب پیوند نزدیك دارند[۴۶]» ، آمده است. هانا آرنت به‌روشنی بن اندیشه‌اش را می‌نمایاند و ازدید او، رهآورد انقلاب در زیر پوشش مفهوم‌های تازه ، تنهاکارها و رفتارهای خشونت بار است و نه‌چیز دیگر. کرین برینتون نیز در«کالبد شکافی چهار انقلاب» می‌نویسد که تعریف واژه «انقلاب» دشوار است و با این که مقدمه بیست و نه صفحه‌ای به‌مفهوم‌ها و تعریف‌ها وحوزه‌بررسی آن‌اختصاص‌داده‌است،حس‌می‌شود که نمی‌تواند تعریف روشنی از انقلاب به‌دست دهد و با پذیرفتن چنین دشواری، می‌نویسد:

«اما آنچه در کانون توجه ما جای دارد جانشینی ناگهانی و شدید گروهی است که تاکنون حکومت را به‌دست نداشته‌اند به‌جای گروه دیگری که تا پیش از این متصدی اداره دستگاه سیاسی کشور بوده‌اند[۴۷]».

کرین بریتون چندسطر دورتر همین‌مفهوم را نیز نارسا می‌داند وازانتخابات ۱۹۵۰ انگلیس مثال می‌زند که سوسیالیست‌ها بدون خشونت و خون ریزی به‌قدرت می‌رسند که تا آن وقت هیچ گاه قدرت را در دست نداشتند و آن را انقلاب برپایه توافق نام‌گذاری می‌کند وسپس از خود می‌پرسد که چنین دست به‌دست شدن قدرت

۴۴ـ آرنت‌هانا: انقلاب، ترجمه‌عزت‌الله فولادوند ـ تهران، انتشارات‌خوارزمی، خرداد ۱۳۶۱، ۴۴۴ ص.

۴۵ـ «معنای انقلاب» نام فصل اول «انقلاب» اثر هانا آرنت است.

۴۶ـ برینتون، کرین کالبد شکافی چهار انقلاب، ترجمه محسن ثلاثی ـ تهران، نشر نو، ۱۳۶۲، ص۲.

۴۷ـ آرنت، هانا: انقلاب، ص ۶۵.

راآیا می‌توان انقلاب نامید؟ در سراسر کتاب «انقلاب یااصلاح[۴۸]» تعریفی ازانقلاب دیده نمی‌شود و نویسندگــان کتاب، آن را واقعه‌ای تباه‌کننده می‌دانند و این اندیشه چنین بیان شده است:

« خشونت همواره انسان‌را عمیقتر به خشونت می کشاند . انقلابهای خشونت آمیز، انقلابیهارا می کشد... جان‌سالم فقط آنهایی بدرمی برند ؛که در جان‌سالم‌بدربردن ،کوشا ترین کارشناسانند » .

«انقلاب پیگیر» که یکی از شناخته ترین و کهن‌ترین نوشته ونظریه پردازی‌ها در بــارهٔ انقلاب است و در پیرامون آن نقدهای بسیاری نـوشته شده است، تعریف روشنی از انقلاب به‌دست نمی‌دهد و فشردهٔ سخن نویسنده این است که پرولتاریا با خشونت و قهر و تهاجم به مالکیت بورژوازی باید در داخل کشور به جنگ داخلی و درخارج ازکشور به‌جنگ‌های انقلابی دست بزند وبه‌این‌ترتیب، «انقلاب‌پیگیر[۴۹]» خواهدبود. همچنین‌در«انقلابی که‌به‌آن‌خیانت شد[۵۰]» نیز تروتسکی ازانقلاب‌تعریف به‌دست نمی‌دهد و به‌آوردن روی دادهایی بسنده می کند که پس از پیروزی انقلاب اکتبر و روسیه، راه را برای پیروزی گـروه استالین کـه به‌انقلاب خیانت می کنند، هموارساخت. چالمرز جانسون[۵۱] نویسندهٔ «تحول‌انقلابی»تعریف آرتورباوئر از انقلاب راکه نوشته است:

«انقلابها عبارتند از تلاشهای موفق یا ناموفق‌که به‌منظور ایجادتغییراتی درساخت جامعه از طریق اعمال خشونت انجام می گیرند.»

۴۸ـ انقلاب یا اصلاح ـ گفتگو باهربرت مارکوزه، کارل ر. پوپر، ترجمه‌هوشنك وزیری ـ تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱، ص ۴۷.

۴۹ـ تروتسکی، لئون: انقلاب پیگیر، ترجمه سیلوش نواب ـ تهران، نشرفانوسا، ۱۳۵۹، ص ۲۰۱، ۲۰۲،۲۰۳.

۵۰ـ تروتسکی، لئون: انقلابی که‌به‌آن خیانت‌شد، ترجمه حسن‌صبا ومجید نامورـ تهـران، نشر فانوسا، مرداد ۱۳۵۹، ۳۶۹ ص. همچنین ن. ك به: «تروتسکیسم تزی ضد انقلابی علیه لنینیسم»، تهران [بی‌تا، بی‌نا]، ۱۳۷ ص.

۵۱ـ جانسون، چالمرز: تحـول انقلابی (بررسی نظری پدیده انقلاب)، ترجمه حمید الیاسی ـ تهران، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۳، ص ۱۷.

بهترین تعریف از انقلاب می‌داند. در «دینامیسم کنونی انقلاب جهانی[۵۲]» که دربردارندهٔ نظریه‌های از دید مارکسیسم در بارهٔ انقلاب است و مسائل گونه‌گونی مانند «انقلاب‌سیاسی»، «انقلاب‌پرولتاریایی‌در کشورهای امپریالیستی»، «بلوغ شرایط ذهنی برای انقلاب» درآن بررسی شده ولی از واژه انقلاب تعریف نشده است . در «اسطوره‌های انقلابی درجهان سوم» نوشته‌**ژرار شالیان**[۵۳] که یك اثر نظری است ، دلایل شکست بیش از سی نهضت آزادی بخش را در جهان سوم بررسی‌می کند و انقلاب را مفهوم شناخته شده‌ای دانسته وتعریفی از آن به دست نمی‌دهد. در میان کارهای نظری ومهم دربارهٔ انقلاب بایداز «خردو انقلاب[۵۴]» اثر **هربرت مارکوزه** که بررسی وپژوهشی تازه ازاندیشه‌های فلسفی وسیاسی هگل‌وبینش فلسفی وسیاسی او از انقلاب و به ویژه انقلاب‌کبیر فرانسه است، نیز، یاد شود. زیرا بدون شناختن این اثر با ارج آگاهی های همه پژوهشگرانی که در بارهٔ انقلاب برمی‌رسند، کمبود خواهد داشت.

درکنار نوشته‌های کلی و نظری یا نظریه‌ای (تئوریك) ازانقلاب که شماری از آن به فارسی ترجمه و نام آنها را آوردیم ، نوشته هـای بیش‌تری‌دربارهٔانقلاب یك کشور ویژه بـه فارسی ترجمه شده است و انقلاب ایـران ـ انقلاب اسلامی بهمن ۱۳۵۷ـ کـه جای خاص‌خود رادارد و با این‌که زمان‌کوتاهی از پیروزی این انقلاب‌می گذرد، نوشته‌های‌بسیاری(ازمقاله و کتاب،به فارسی‌وزبان های دیگر)دربارهٔ آنهست. مؤلف‌این کتاب‌بیش‌ترین این نوشته‌هارا تاتاریخ چاپ این‌تألیف‌دیده‌است

۵۲ـ دینامیسم‌کنونی انقلاب جهانی و اوضاع سیاسی جهـان و وظایف فـوری بین‌الملل چهارم ـ ترجمه مجید نامور و برهـان رضایی ـ تهـران، انتشارات فانوس، نیویورك تیر ۱۳۵۷، ۲۱۹ ص.

۵۳ـ شالیان، ژرار: اسطوره‌های انقلابی‌درجهان سوم ـ ترجمه محمود ریاضی‌ـ تهران، انتشارات تیراژه، بهار ۱۳۶۳، ۲۵۳ص.

۵۴ـ مارکوزه، هربرت: خـرد و انقلاب، ترجمهٔ محسن ثلاثی ـ تهـران، سازمان انتشارات جاویشان، ۱۳۵۷، ۵۳۲ ص.

ودرواقع درهیچ یك ازنوشته‌ها ازواژه‌انقلاب تعریف‌نشده‌است وگویا نویسندگان‌این آثارآن را مفهومی شناخته شده وروشن دانسته‌اند وازاین‌رو ازتعریف‌آن خودداری ورزیده‌اند. ولی درست‌تر این است که باورآوریم که تعریـف واژهٔ «انقلاب» بسیار پیچیده، سخت ودشوار است ومورخان وپژوهشگران انقلاب به‌سبب همین دشواری از تعریف‌کردن آن پرهیزکرده‌اند. نام پاره‌ای ازاین نوشته‌ها دربارهٔ انقلاب بـرای آگاهی خوانندگان آورده می‌شود: «تاریخ انقلاب روسیه»[۵۵]، «انقلاب پرتقال»[۵۶]، «چین سرخ»[۵۷]، «چین ۱۹۷۱ - ۱۹۲۱»[۵۸]، «انقلاب انگلیس»[۵۹]، «انقلاب خلع سلاح شدهٔ شیلـی، ۱۹۷۳ - ۱۹۷۰»[۶۰]، «انقلاب آفـریقا»[۶۱]، «روسو و انقلاب»[۶۲]، «قانون جنگل»[۶۳]، قانون جنگل نظریه‌های کلی است دربارهٔ انقلاب-

۵۵- تروتسکی، لئون: تاریخ انقلاب روسیه، ترجمه سعید باستانی - تهران، نشر فانوسا، ۱۳۶۹، سه‌جلد، جلد اول ۴۷۶ص، جلد دوم ۳۳۷ص، جلد سوم ۴۰۸ص.

۵۶- گرین، گیل: انقلاب پرتقال، ترجمه بهرام افراسیابی- تهران، (بی نا)، ۱۳۵۸، ۱۸۸ص، مصور.

۵۷- اسنو، ادگار: چین‌سرخ، ترجمه سیف غفاری - تهران انتشارات مؤسسه امیرکبیر، ۱۳۵۱، ۴۷۲ص.

۵۸- گیورماز، ژاك: چین ۱۹۷۰، ۱۹۲۱، ترجمه جمشید نبوی - تهران، انتشارات مرکزمطالعات عالی بین‌المللی دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، ۱۴۲ص.

۵۹- هیل، کریستوفر: انقـلاب انگلیس ۱۶۴۰، ترجمه علی کشتگر- تهران، انتشارات روزبهان، ۱۳۵۷، ۱۱۵ص.

۶۰- اسمیرنو، گابریل: انقلاب خلع سلاح شده شیلی ۱۹۷۳ - ۱۹۷، ترجمه شهریار. خ - تهران، انتشارات ققنوس پاییز ۱۳۶۰، ۱۹۸ص.

۶۱- فانون، فرانتس: انقلاب افریقا، ترجمهٔمحمد امین‌کاردان- تهران، انتشارات خوارزمی، مرداد ۱۳۴۹، ۲۶۶ص.

۶۲- دورانت، ویل: روسو وانقلاب، ترجمه‌ضیاءالدین علائی طباطبائی-تهران، انتشارات اقبال دوجلد ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۱۲+۱۵۸۱ص.

۶۳- دولاگورس، پل‌ماری: قانون جنگل، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی- انتشارات کسری، ۱۳۶۳، ۲۳۹ص.

های جهان سوم و چند صفحه‌ای از آن به‌انقلاب ایران اختصاص داده شده‌است . آن‌چه دربارهٔ انقلاب‌ها در زبان فارسی هست بسیار بیش ازاین گزیده‌ای است که این‌جا آورده شده‌است و بیش‌ترهدف این‌بوده که تازه ترین نوشته‌ها دربارهٔ انقلاب در تاریخ نوشتن این بخش آورده شود . بدون این که از یاد برده شود که در بارهٔ « انقلاب کبیر فرانسه » یا « انقلاب روسیه » و به ویژه در بارهٔ « انقلاب مشروطه ایران » نوشته های بیش تری درزبان فارسی هست که پژوهشگران یا خوانندگان مسائل انقلاب بایدآن نوشته‌هارا ببینند. دربارهٔانقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران نیزبااین که زمان کوتاهی ازاین رویداد بزرگ می گذرد نوشته‌های فراوانی هست که خوانندگان به‌آسانی می‌توانند به بیش‌ترین این‌نوشته‌ها دسترسی یابند[۶۴]. دوباره یادآوری کنیم که دربیش‌ترین این نوشته‌ها وپژوهش‌ها از واژه انقلاب تعریف نشده‌است یا اگرهم شده، بی‌گمان جامع و مانع نیست وپرسش‌های بسیاری را در ذهن برمی‌انگیزد. با آگاهی به‌این حقیقت که تعریف ازانقلاب دشواراست، می کوشیم تا مفهوم کم‌وبیش روشن ودقیقی ازآن به دست داده شود وفراموش‌نکنیم که مفهوم یك مسئله باتعریف

۶۴ـ دربارهٔ انقلاب ایران تا تاریخ چاپ این‌کتاب چندکتابشناسی بیرون آمده است وبااین‌که کمبودهای بسیاری دراین‌کتابشناسی ها هست برای پژوهندگان می‌تواند سودمند باشد. مشخصات‌این‌کتابشناسی‌ها چنین است :

الفـ «فهرست‌مقالات انقلاب اسلامی در مطبوعات‌ایران » ـ تهران ، انتشارات وزارت ارشاد اسلامیـ دورهٔ اول شمارهٔ اول بهار ۱۳۶۱، ۳۹۰ص. دورهٔ اول شمارهٔ دوم ، تابستان ۱۳۶۱، ۴۶۴ص. دورهٔ اول شمارهٔ سوم پاییز۱۳۶۱، ۴۶۷ص.

بـ «کتابنامه انقلاب اسلامی» ـ مشهد، انتشارات‌کتابخانه انتشارات قدس، بهمن ۱۳۶۱، ۱۴۰ص.

پـ «کتابنامه انقلاب» درنقدآگاه شماره زمستان ۱۳۶۱ ، صفحات ۲۷۹-۲۶۷ (این‌کتاب شناسی به زبان‌های آلمانی، انگلیسی وفرانسه است).

آن یکی نیست:[۶۵]

«انقلاب دگرگونی بنیادی در همه زمینه‌های اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی، حقوقی‌وبه ویژه سیاسی است نسبت به‌آن چه پیش‌ازانقلاب استوار وپابرجا بوده‌است واین دگرگونی‌ها همیشه باسرنگونی نظام سیاسی حاکم پیش می آید وکم‌تر باآرامش‌بوده واغلب باکارهای خشونت‌آمیز، ویرانگری وخون‌ریزی‌ها همگام است».

ولی‌این«مفهوم» وسخن‌بدان‌معنی‌نیست که‌باسرنگونی‌هرنظام‌سیاسی‌حاکم، به‌ضرورت وخواه وناخواه‌دگرگونی‌های‌بنیادی‌درجامعه روی می‌دهد، بلکه درعمل‌ممکن‌است که تنها دستگاه رهبری دست به‌دست شده وفرماندهان ومسئولان جابه‌جا شده‌باشند. همچنین چه‌بساکه دگرگونی‌ها پیش‌تراز واژگونی نظام سیاسی آغازشده وسرنگونی نظام سیاسی تنها نتیجه ومعلول آن تحول بوده ونه علت‌آن[۶۶]. دراغلب انقلاب‌های جهان چنین بوده‌است، یعنی زمینه برای دگرگونی‌های ژرف اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی وسیاسی کم کم وبه کندی درجریان سال‌های پیش‌ازانقلاب آماده شده و در لحظه‌ها وبرهه هایی ازتاریخ به‌گونه‌ای انفجاری آشکار گردیده‌است.

هرانقلاب‌سیاسی‌واجتماعی‌بعدهای گونه‌گونی‌رادارااست که‌شناختن آن‌هابرای‌پی‌بردن‌وآگاهی‌ازریشه‌های‌انقلاب وپی‌آمدودست‌آوردواثرهای آن‌لازم‌وسودمنداست.[۶۷]

۶۵ـ درمورد تعریف، مفهوم ودشواری‌آن ن. ك. به: راد، منوچهر: درون‌فهمی‌ـ تهران، انتشارات پژوهشکدهٔ علوم انسانی، تابستان ۱۳۵۷، جلد اول، ۲۴۹ص.

۶۶ـن. ب. به: و. گوردون‌چایلد: تطوراجتماعی، ترجمه احمدصبوری‌ـتهران، انتشارات نیل، ۱۳۵۲، ۲۰۳ص.

۶۷ـ برای شناختن انگیزه پیدایی انقلاب و علت‌هاوسبب‌ها و موقعیت انقلابی‌و آگاهی ازریشه‌های تحقق انقلاب و واقعیت انقلاب، هرپژوهشگری باید کوشش کندکه ازهمه منابع ممکن برای شناختن انقلاب وپی‌آمدهای آن بهره گیری کند. این منابع را می‌توان چنین فهرست کرد: **الف ـ منابع تاریخی**. تحقیقات تاریخی مورخان در مورد ←

۲۲۰. ب: یگانگی وهمانندی انقلاب‌ها، دربررسی ازانقلاب ها دست‌کم می‌توان پژوهش‌را پیرامون سه‌پایه وکانون استوار کـرده وسامان داد : یکم‌ـ ریشهٔ انقلاب‌ها، دوم‌ـ منطق، سرشت وخشونت‌انقلاب‌ها، سوم ـ کاربرد وهدف‌انقلاب‌ها. می‌کوشیم تا به کوتاهی بسیار این سه‌کانون راکه در بیش ترین انقلاب‌ها هست ، بررسیم .

→

انقلاب های جهان ، نوشته‌ها وآثاربسیار فراوانی را پدید آورده است‌کـه امروز برای یك محقق یا حتا گروه‌های پژوهشگر دشوار و شاید غیرممکن است‌که همهٔ این نوشته‌ها را بررسد. درهرحال دیدن وبررسی این‌آثار دارای فایدهٔ تطبیقی است و همچنین این سودمندی رادربردارد که‌با آ گاهی‌وبینش‌تازه بتوان‌روی‌دادها وحوادث گذشته‌راموشکافی کرد وبررسید.

ب ـ نوشته های نظریه پردازان انقلاب. آشنایی با این نوشته ها برای شناختن نظریـه یاکل نظریه هایی که در باره پیدایی انقلاب هست می‌تواند سودمند باشد ولی این‌که خود این نظریه‌ها چگونه وتاچه‌حد بیانگر ونمایانندهٔ واقعیت‌هـای عینی است و انگیزه‌های وقوع انقلاب‌بوده، بسیاربحث انگیز است وباید این نظریه‌ها را با احتیاط فراوان پذیرفت.چنان‌که‌نظریه‌مبارزه‌طبقاتی‌مارکس برای‌توجیه‌همهٔ انقلاب‌هایی که‌در جهان روی‌داده‌است، رسانیست‌ونمی‌توان‌آن رادربست‌پذیرفت ، بدون اینکه بتوان‌این‌نظریه یا کل‌این‌نظریه‌ها رادرتحقیق ازانقلاب‌نادیده‌گرفت، **پـ بینش ودیدجامعه شناختی‌تاریخی** یعنی تحقیق وباسازی‌کل فضای اجتماعی وسیاسی، روابط اجتماعی واقتصادی گروه‌ها و طبقات در وضع وموقعیت انقلابی، مکان وقوع انقلاب، چگونگی روابط سیاسی‌کشور ومنطقه با دیگرکشورها ومناطق جهان. متأسفانه چنین تحقیقاتی‌کم وناچیز است و ازاین دید و بینش انگیزه و اسباب انقلاب بهتر وکاملترمی‌تواندبررسی وتحلیل شود و اغلب بررسی‌ها وپژوهش‌هابرروی یك یا دوعلت انگشت گذاشته وعوامل وانگیزه‌های‌دیگـر فراموش گردیده‌است وازاین‌رو به‌بخشی‌ازحقیقت‌می‌توان‌پی‌برد ونه به‌تمامی آن. بگذریم که همیشه درهر حال پاره‌ای‌از حقیقت فراموش می‌شود یا دیده نمی‌شود. مقایسه وتطبیق انقلاب‌های‌گونه‌گون امکان می‌دهدکه‌خطوط ومرزهای مشترك انقلاب‌ها شناخته‌گردد و از این راه بهتر می‌توان به‌نارسایی‌ها،کمبودها وخشونت‌ها وعوامل گسترش دهنده یا

←

۲۲۱. یکم: ریشه انقلاب‌ها، هدف پایه‌ای سیاست یا قدرت حاکم در هر اجتماعی تأمین امنیت مردمان درجامعه وایجاد هماهنگی وهمزیستی میان‌آنان است. انقلاب آن‌گاه آغازمی‌شود که تفاهم وهمزیستی میان مردم جامعه باگروه حاکم بر آن ازبین رفته باشدکه نشانهٔسست شدن وفاق‌وجای‌گزین‌شدن خشونت به‌جای‌روش‌های قانونی و گفت وشنود مسالمت‌آمیز است ودولت یاحاکمیت سیاسی نیزکه‌باید داور زندگی سیاسی‌واجتماعی باشد ازبرآوردن این نیازنخستین وپایه‌ای مردم یعنی‌داوری وبرقراری نظم ناتوان است. به بیان روشن‌تر در این موقعیت، مشروعیت یا برحق بودن حاکمیت مورد شك وتردید حکومت شوندگان قرارمی‌گیرد وبرای‌سرنگونی آن وجانشین ساختن‌آن بانظام سیاسی دیگر، آماده نبردند یا به نبرد بر می‌خیزند[۶۸].

→

بازدارنده انقلاب پی برد.

ت- نوشته‌های پراکنده. نوشته‌هایی مانند زندگی نامه رهبران انقلاب، شرح و توصیف سازمان و تشکیلات واحزاب گروه های سیاسی در یك محل و شهر و مانندآن می‌تواند برای‌شناختن‌پدیدهٔ انقلاب بسیارسودمند باشد. نباید ازیادبردکه‌ارزش‌این نوشته‌ها اغلب نابرابر است ولی پژوهشگر حق ندارد ونباید این‌نوشته‌ها را نادیده بگیرد.

آن‌چه مسلم است در پژوهش ازهر مسئله اجتماعی وسیاسی‌برای این که سودمند و مبتنی بر روش عقلانی‌باشد، **نخست** باید یگانگی و وحدت پدیده های مشابه مسئله مورد پژوهش درنظر گرفته‌شود، **دوم** تفاوتها وجدایی‌های پدیده‌های یکسان با هم در نظر گرفته شده و تطبیق گردد، **سوم** پیوند پدیده ومسئله مورد تحقیق باکل‌نظام سیاسی و اجتماعی و حاکم بررسی گردد، **چهارم** بدون شك ویژگی‌های پدیده ومسئله مورد بحث باید تحقیق گردد وتدقیق شود. یعنی‌لازم‌است که‌هرانقلاب جداگانه‌بررسی گردیده ومشخصاتش‌نمایان وروشن گردد.

۶۸- از دیدلنین موقعیت انقلابی سه نشانه دارد:نخست بحران درقشرهای بالا... تفرقه در خود طبقه حاکم به این مقوله تعلق دارد...دومین نشانه این است که تضادهای اجتماعی بین طبقه حاکم و توده‌های زیر فشار جمعیت بیش از حد معمول شود. سومین نشانه افزایش در خور توجه فعالیت سیاسی مردم ..: لنین مکرر اشاره می‌کرد که برای

←

در ریشه‌پیدایی وسامان دادن پرخاشگری‌هادست کم سه‌انگیزه همیشه ودر همهٔ‌انقلاب‌ها دست اندر کاراست‌تانظام حاکم یااین‌داور زندگی سیاسی رانفی کرده وبی‌ارزش وبی اعتبارگرداند: نخست‌نفی ارزش‌های حاکم، دوم نفی راه وروش‌های‌حاکمیت، سوم گسترش کمبودها وکمیابی‌ها .

۲۲۲. ۱ : نفی ارزش‌های قدرت حاکم، هـرتمـدن[۶۹] یا جامعـهٔ انسانی

←

پیدایی یك موقعیت انقلابی‌بودن‌این‌هرسه‌نشانه‌ضروری‌است. نقل قول‌ازصفحه ۳۱۶ کتاب ولفگانك لئونارد: چرخشهای یك ایدئولوژی،ترجمه‌هوشنك وزیری، تهران نشرنو۱۳۶۳.

۶۹ـ از تمدن تعریف‌های گونه گون‌شده‌است. گوردون‌چایلد که‌از کارشناسان نامدار تمدن‌هااست در صفحهٔ ۱۵۶ «تطور اجتماعی»ترجمهٔ احمد صبوری،انتشارات‌نیل۱۳۵۲، ازتمدن چنین تعریف می کند:

« تمدن درهمه‌جا گردآمدن جمعیت‌های زیاد درشهرها ، تغییرات تدریجی میـان تولیدکنندگان ابتدایی (ماهیگبران، زارعین و...) ، پیشه وران متخصص تمـام وقت ، بازرگانان، مقامات رسمی، روحانیون و حکام ، تمرکزمؤثر قدرت سیاسی و اقتصادی ، به‌کاربرد نهادهای قراردادی برای ثبت وانتقال اطلاعات(خط نویسی) ومعیارهای‌رسمی اوزان ومقادیربرای‌زمان ومکان که همانند خط نویسی، قراردادی بوده وبه‌علومی‌تقویمی ورياضی راهبر شدند، می‌باشد» . تعریف چندان روشن‌نیست و ازظاهرآن چنین برمی‌آید که‌تمدن فقط به‌اجتماعات شهری گفته می‌شود وجامعه‌های روستایی وماهیگیری‌بیرون از تعریف‌می‌ماند.همچنین گودرون‌چایلدکم‌وبیش‌درسراسر کتابش«تمدن» و«فرهنگ» رابه‌جای هم به‌کار بسته‌است، درحالی‌که تمدن وفرهنگ همیشه یکی نیست. بی گمان همه‌جامعه‌های بشری وهمه تمدن‌ها دارای فرهنگ ویژه خودند ولی‌فرهنگ همهٔ تمدن نیست.

یادآوری‌کنیم که «نظریه‌ی تمدن» اثرفوکوتساوا با این‌که صدوده سال‌پیش نوشته شده‌است ازبیش‌تر نوشته‌هایی‌که دراین زمینه هست جامع وکامل‌تراست . شناسنامهٔ‌کتاب درپانویس شمارهٔ ۵۴ صفحهٔ۴۷داده شده‌است.

همچنین دربارهٔ دید مغرضانه وبا سوء نیت برتری تمدنی برتمدن دیگر ن . ك . به: بدیع ، امیرمهدی : یونانیان وبربرها [روی دیگرتاریخ]، ترجمه احمدآرام ـ انتشارات پرواز، زمستان ۱۳۶۴ ، ۴۱۱ص . در ایـن اثربدیع نشان داده استکـه چگونه اغلب مورخان غربی، حتا برخلاف نوشته‌های خود یونانیان ، تمدن ایـران وشرق را منحط و عقب مانده یادکرده‌اند .

سازمان یافته، مبتنی‌برهنجارها ورابطه‌های پیچیده و گسترده باارزش‌هاوفرهنگ ویژه است و با ارجی که مردم جامعه به‌این ارزش ها می‌نهند ، مشخص شده و چهره می‌نمایاند. ارزش‌ها درهمه‌جا یکسان نیست و برحسب جامعه‌ها و تمدن‌ها متفاوت است. درجامعه‌های‌پیشرفته امروزی ودراین‌مرحله از رشد فرهنگی واجتماعی‌ملت‌ها، می‌توان از ارزش‌های‌اقتصادی، اجتماعی،سیاسی، دینی، نظامی وارزش‌های‌تفریحی یاشادی وجشن وسرور نام برد. درهرزمانی درمیان ارزش‌های پذیرفته شده یا حاکم یکی از ارزش‌ها برتر ومسلط است. بدون این که ازیاد ببریم که دریك زمان معین و دریك جامعهٔ مشخص دلیل ناب عقلانی ومنطقی وروشن برای برتری ومسلط بودن یکی ازاین ارزش‌ها برارزش‌های دیگر نداریم ... یعنی دلیل و منطق سلسله مراتب ارزش‌ها درجامعه روشن‌نیست ودربسیاری‌ازموردهاسلسله مراتب ارزش‌هاغیرعقلانی وغیرمنطقی به نظرمی‌رسد وتنها می‌تواند نمایانندهٔ رابطهٔ قدرت‌ها و نیروها در یك زمان معین ودریك جامعه مشخص باشد(نگاه کنید به: منطق اجتماعی، نوشته‌ریمون بودون ، ترجمه عبدالحسین نیك‌گهر، انتشارات جاویدان ۱۳۶۴). ارزش حاکم به علت زیاده روی‌ها وزیرپاگذاشتن هنجارها و ضابطه‌هایی که خودآن راگذاشته یا پذیرفته یاحاکم برجامعه است به آسانی می‌تواند مورد شك وتردید قرارگیرد و ناخشنودی و اعتراض مردم جامعه را برانگیزد تا آن جا که مردمان در جستجوی جانشین‌ساختن‌ارزش‌های دیگر گردند. چنان که‌قرن‌ها در بسیاری ازکشورها وجاهادر جهان ، نظام سلطنتی ، نظام سیاسی طبیعی و ارزش حاکم پذیرفته شده بود یا این که ارزش اقتصادی در جهان امروز ، ارزش حاکم است و ارزش‌های دیگر دربرابر آن کم ارج شده است.

به هیچ روی داعیه این نیست که‌با این چند سطر بتوان همهٔ ریشه‌های انقلاب را شناخت ، بلکه بیش‌تر هدف نشان دادن فهرست وارانگیزه‌هایی است که می‌تواند در پیدایی انقلاب سیاسی موثر باشد . آن چه مسلم است اگر تنها یك گونه سلسله مراتب اررشی در جامعه می‌بود یا می‌توانست وجود داشته باشد ، درچنین

موقعیتی نظام سیاسی ونظام ارزشی همیشگی و جاویدانی می‌بود وامکان دگرگونی و پیدایی و انقلاب نیز بـه هیچ روی نمی رفت. ولی چنین وضعی ، بی‌گمان یك موقعیت فرضی است و همیشه و در همهٔ جوامع ارزش‌ها و سلسله مـراتب ارزشی چندگونه است ، به ویژه اگر جامعه دارای تـاریخ کهن و دیرینه باشد ، گونه‌گونی ارزش‌ها بسیار است. بدون تردید در هـر انقلاب سیاسی ، مورد اعتراض و شك و تردید قراردادن ارزش‌های حاکم و نبرد برای برانداختن آن ارزش‌ها با ارزشهای دیگر ، هدف پایه‌ای است. به‌این ترتیب بـدون تردیـد بپذیریم‌که در هر انقلاب رکـن اخلاقی و یا بـاور های ارزشی همیشه نمایان و حاضر است. میان نمونه‌های فراوانی که می‌توان در این زمینه‌آورد مثالی از انقلاب‌کبیر فرانسه بیاوریم.

« در ماه ژوئن ۱۷۹۴ خونریزی و ترور باعلی درجه رسید وعلت آن بـدعت عید خدای متعال (۷ ژوئن) و وضع قانـون پر ریال بود (۱۰ ژون)... روبس‌پیر ناشر تقوی و عفاف بود و استقرار این صفات را منوط باستقرار دین رسمی میدانست ، پس در تـاریخ ۸۰ ـ ۵ مجلس‌کنوانسیون را وا داشت‌که قانون ذیل را تصویب‌کند : « ملت بـوجود خدای متعال و بیقای نفس ایمان و اعتراف دارد و مـردم باید اعیادی برای تـوجه بخالق و تذکر بشرف نفس خود بگیرند[۷۰] »

همچنین ریشهٔ بیش‌ترین اختلاف گورکی نویسنده‌نامدار روسی با لنین رهبر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بـرسر دو بینش و دو فهم از مسائل اخلاقـی پس از پیروزی انقلاب و در پیوند با آن است[۷۱]. همین طور عنصر اخلاقی هم در انقلاب مشروطه

۷۰ـ ماله، آلبروژول ایزاك : انقلاب‌کبیر فرانسه ، ترجمه رشید یاسمی ـ تهران، انتشارات امیرکبیر چاپ ششم ۱۳۶۲، ص ۴۴۶ ،

۷۱ـ ولف، برترام . د : گورکی ولنین، ترجمهٔ احمدشهسا ـ تهران ، انتشارات کتابسرا ، زمستان ۱۳۶۴ ، ۲۵۹ ص، مصور .

۱۲۸۵[۷۲]ه. خورشیدی، و هم‌در انقلاب‌اسلامی ۱۳۵۷[۷۳]، به روشنی نمایان است ودر انقلاب یکی از هدف های پایه ای رهبران انقلاب نبرد با فساد و پلیدی و جانشین ساختن‌ارزش‌های‌اخلاقی و متعالی به جای لذت‌ها وخوشی‌های زمینی است. درهمین زمینهٔ فکری است که جمال عبدالناصر در « فلسفه انقلاب مصر » نوشته است:

« نخستین مرحله انقلات اجتماعی عبارت است از تغییر سیاسی در ارزش‌های‌مصور واعتقادات‌مستقر، به منظور پایان‌دادن فسادو خودخواهی...»[۷۴]

۳۲۳ . ۲ : راندن‌روش‌ها و راه و رسم‌های قدرت حاکم و گزینش‌هایش، پیدایی ، با لندگی و زیستن هر نهاد سیاسی ، اجتماعی ، اداری ، قضایی و نظامی گـزینشی از میان چند انتخاب یا طرح و راه حل هـای شدنی است. یعنی از میان چند گـزینش ممکن ، تنها یك انتخاب به نـام راه و روش درست تر پذیرفته وگزیده شده است. گزینش تنها در بارهٔ نهادهای سیاسی ، اداری و... صادق نیست بلکه در مورد انتخاب مسائل ساده زندگی مانند سکونت در یك شهر و محله کار کردن ، مسکن ، پوشاك ، خوراك و تفریح نـیز راست است. هراندازه امکان گزینش‌درجامعه بالاتر وگونه‌گون تر باشد به‌همان نسبت‌اعتراض وناخشنودی ازآنچه

۷۲ــ ن . ك . به : آدمیت ، فریدون: ایدئولوژی نهضت مشروطیت‌ایران‌ــ‌تهران، انتشارات پیام‌۱۳۵۵ ، ۴۹۸ ص .

۷۳ــ ن . ك . به : سخنرانی‌ها وپیام‌ها ونوشته‌های اغلب رهبران جمهوری‌اسلامی ایران به ویژه امام خمینی همچنین ن . لك به خطبه‌های نمازجمعه در تهران و شهرستان ها (اغلب این سخنرانی‌ها وخطبه‌ها چاپ ومنتشرشده است) .

۷۴ــ عبدالناصر ، جمال : فلسفه انقـلاب مصر ، ترجمه مهدی سمسار ــ تهران ، انتشارات موج ، چاپ سوم ۱۳۵۰، ص۲۴، همچنین دربارهٔپیوند مرام ومسلك وجهان‌ـ نگری‌به‌گونه‌ای‌عام بااخلاق ، ن . ك : فشاهی ، محمدرضا:ایده‌ئولوژی و اخلاق‌ــ‌تهران ، انتشارات میر(گوتنبرگ) ، ۱۳۶۰، ۸۷ ص. وبحران جهان وبحران رمانتیسم، ازهمین نویسنده و همین ناشر در ۲۱۸ ص .

گـزیده شده ، یـا به هر یك رسیده است بیش ترو نیرومندتر است. زیرا شهروندان در چنین جامعه‌ای براین باورند که آن چنان دست‌آوردها و امکاناتی در جامعه‌هست که هریك بتواند سر نوشت بهتری داشته باشد. و به آسایش و بهزیستی بیش‌تری دست یابد . این ناخشنودی بـه ویژه هنگامی که نظام سیاسی حاکـم یـا یکی از نهادهای‌سیاسی‌اش‌توانایی‌رسیدن‌به وظیفه‌هایش‌را از دست‌داده و کار کردهایش‌نارسا و بدون بازده و ناسودمند است ، آشکارتر می‌شود. از این‌جا اغلب این اندیشه در مردمان ریشه دار و نیرومند می‌شود که گذشته دور بهتر و زرین بـوده و بازگشت به این‌گذشته که سر چشمهٔ نیك بختی‌ها بوده بازهم می‌تواند آسایش و آرامش را به همگان بازگرداند. این اعتقاد نیز درکسان نیرومند می‌شود که سختی‌ها و کمبودها و نا آرامی‌ها نتیجهٔ دور شدن از راه و راسم و روش‌هـای زندگی سیاسی و اجتماعی پیشینیان‌است که رهبران وزمامداران جامعه با بی دانشی از آرمان‌های جامعه نخستین و خوب گذشته به دورشده و به‌این راه بد ، روی آورده و این روش هارا گزیده‌اند و بدی‌ها جای‌گزین نیکی‌ها گردیده است. ازاین‌روبرای رسیدن به برابری ، عدالت و نظم بیش‌تر بـاید راه و روش کنونی را رهـاکرده و اصول خوب گذشتهٔ دور و نزدیك وریشه نهادهای پیشین را زنده کرد ، یا این که به‌سوی راه و رسم و گزینش‌ـهای نو روی‌آورد. از این جـا دوگانگی بینش و امید و آرزوها و آرمـان نمایان می‌شود که همیشه ودرهمه انقلاب‌هـا هست. از این مرحله برای‌گذر از وضع بد و رسیدن بـه موقعیت بهتر دیگر همه نیروهای آرمـان خواه باید در برابر پیروان و پاسداران نظام حاکم و پابرجا و مسلط بسیج‌گردند و بـرای تحقق جـامعه آرمانی سازماندهی کنند و یك پارچه وارد پیکار شوند.

۳ . ۲۲۴ : خواست ها، کمیابی ها و کمبودها ، در میـان خواست های زندگـی اجتماعی و سیاسی سه خواست قدرت ، حیثیت و ثـروت از انگیزه‌هـای نیرومندی است که‌کسان وگروه‌ها را برای بـه دست آوردن آن به نبرد وامی‌دارد. «قدرت» دراین تألیف چندین بار تعریف شده است که کوتاه ترین تعریف «قدرت»:

«امکان تحمیل ارادهٔ کس به‌گروه ، به‌کس یا کسان یا گروه‌های دیگر به‌قصد وادار کردن و یا بازداشتن آنان به‌کاری است». «حیثیت» نیز داشتن موقعیت‌ها و مقام‌ها و اعتبارهایی‌است که‌برای‌دیگران در رابطه‌های اجتماعی هوس‌انگیز ، موجد غبطه و آرزو و خواستنی است. اگر قدرت وحیثیت به‌گونه‌ای برابر و یک‌سان برای همهٔ شهروندان باشد ، بدون‌درنگ ارزش این داوهای نبرد کم‌می‌شود و رنگ بـاخته می‌گردد. زیرا ارج قدرت، مقام وحیثیت در نایاب یاکم بودن آن‌ها است. از ثروت می‌توان «هرچه را که قابـل مصرف است » تعریف‌کرد. ثروت و دارایی از دیگر داوهای قدرت جدا است. حقیقت این است که با بالارفتن تولید ،کسان می‌توانند امیدوارگردندکه بتوانند به همه کالاهای مصرفی یا بـه مفهوم دیگر به مال وثروت دسترسی پیداکنند ولی می‌دانیم که خواست‌های آدمیان بسیارگسترده و سیری‌ناپذیر است و این‌که همگان در زندگی به خواست‌هایشان برسند ، شدنی نیست.

با این آگاهی که سه انگیزهٔ یـاد شده از داوهای کمیاب زنـدگی سیاسی و اجتماعی است ، پیکار برای به دست آوردن‌هـا نیز سخت و باخشونت است. تنها زیرک‌ترین، حیله‌گرترین وخوش بخت‌ترین درنبرد برای به‌دست آوردن بهربیش‌تر، پیروز می‌شوند. نبرد برسر قدرت به‌گونه‌ای همیشگی در دگرگونی است وآنان‌که نمی‌خواهند در تنش‌ها ودشمنی‌های رسیدن به قدرت درگیرشوند ودر نبـرد قدرت شرکت‌نمی‌کنند، به‌آسانی به‌کنارزده‌می‌شوند وبیرون‌پهنه پیکار وکارزار می‌مانند.

داوری خرد روشن بین‌آموزش وآزمون زندگی ، جوینده را بـه این‌هوده رهبر می‌شودکه‌آنان‌که به‌قدرت‌می‌رسند، می‌کوشند تاقدرت‌راهرچه‌بیش‌تر دردست نگاهدارند.معترضان و ناخشنودان همگی دشمن مردم‌نامیده‌می‌شوند وازپهنهٔسیاست رانده می‌شوند. درچنین فضایی که دارندگان قدرت همه امکانات را در دست خود متمرکز می‌سازند وفضای بسته ایجاد می‌کنند، برنامه انقلابی با شعارهای برابری و عدالت اجتماعی‌برای‌همه‌گوش‌های شنوا وزمینه‌گسترده در میان بی‌نوایان و دشمنان نظام حاکم می‌یابـد. برنامه‌های رهبران همه‌انقلاب‌هـا و همه انقلابیان جهان پیکار

در راه برابری همه آدمیان بوده است وهمیشه نوید می‌دادند که با سرنگونی نظـام حاکم وپیروزشدن انقلاب نایابی وکمیابی‌ها ازمیان برداشته خواهدشد وهمه‌دارایی‌ها ومقام‌ها وقدرت‌ها که دردست گروه کوچکی گرد آمده‌است ازآن همگان و تودهٔ رنجدیده خواهدگردید. ازآن‌جا که برابری حیثیتی ومعنوی همهٔ آدمیان دریك جامعهٔ آرمانی بدون قدرت حاکم وفرماندهی وفرمان بری ازآرزوهای زرین و خواب‌های خوش همه تهیدستان بوده، نبرد برای به دست آوردن این سه داو زندگی سیاسی و اجتماعی نیزهمیشه آغازراه پی‌ریزی همه انقلاب‌ها بوده‌است[۷۵]. ولی درپهنهٔ کارزار یکی ازاین داوها درمیان داوهای دیگرانگیزهٔ نیرومند تری برای ایجاد وضع انقلابی بوده ومردمان بـرای‌آن به نبرد برمی‌خیزند وآماده پذیرش سختی‌ها ودادن جـان و اندوخته هایشان می‌شوند.

فراموش نکنیم که جامعه فراوانی وناکجاآباد تنها زادهٔ گمان کسان است و تا امروز واقعیت خارجی نداشته وشایدهم هیچ‌گاه نخواهد داشت. در«ایالات نامتحد» درپایان فصل «آغازوانجام انقلاب آمریکائی» ، می‌نویسد:

« در منتهی‌علیه شهر . . نگهبانان اعتصابیون در جلو رگاه های تخلیه شده به‌هم فشارمی‌آورند . پلیس سورا برای حمایت ازاربابان برپیاده روها می تازد. کارگران فریادزنان پیش می‌روند، می‌افتند وباز برمی‌خیزند وهمچنان پیش می‌روند. آغازاست وانجام وبازآغازاست وانجام ».[۷۶]

همین داوری را به‌گونهٔ دیگـر محمدمهدی شریف‌کاشانی در « واقعیـات

۷۵ــ دربارهٔ جامعه آرمانی‌کمال مطلوب ازگذشته های دور اندیشمندان ومتفکران نوشته‌هایی ازخود به یادگار گذاشته‌اند جمهوری افلاطون و آرمانشهر نوشته تامس‌مور ازنامدارترین این نوشته‌ها است: مجموعه‌آثار افلاطون در۷ جلد ترجمه محمدحسن‌لطفی و رضاکاویانی وآرمانشهر با ترجمه داریوش آشوری ونادرافشار نادری را، انتشارات خوارزمی منتشرکرده است .

۷۶ــ پوزنر، ولادیمیر: ایالات نامتحد: ترجمه، محمدقاضی ــ تهران ، انتشارات خوارزمی، چاپ پنجم مهر۱۳۶۱، ص ۲۴۱.

اتفاقیه در روزگار» آورده است:

«خداوند عاقبت ایران‌را به خیر نماید. زیراکه به اعتقاد ما مملکت مشروطه شده،ولی‌کار و امور مملکت به یك دسته مردمان مغرض نادان ،چه وکلا و چه وزراء و چه مشروطه خواهان، (محول است) ...بی حسابی، بی‌قانونی، بی نظمی صد درجه از زمان استبداد بالاتر است»[۷۷].

۲۲۵.دوم : منطق وسرشت انقلاب‌ها، انقلاب هـای سیاسی‌ـدست‌کم در آغاز آن ـ همیشه و همه جا با خشونت،کشتار و ویرانی همراه بوده است . چنان که می‌توان‌گفت‌که خشونت‌های‌گونه‌گون جزء ماهیت و سرشت انقلاب‌های سیاسی است تا بدان‌گونه‌که در اندیشه مردمـان مفهوم انقلاب با واژه‌هـای مانند خشونت ، خون ریزی‌وکشتار یکی است و دورهٔ بازسازی‌و سازندگی جامعه نوین‌پس‌ازجای‌ـ گزینی‌کامل نهادهای نظام انقلابی‌است. با این دید و واقعیت انقلاب‌به گونه‌ای‌جنگ استو با آن نزدیکی‌های بسیار دارداز این رو دربررسی ازمنطق وسرشت انقلاب‌ها بدون سخن‌گفتن از جنگ‌و سنجیدن ماهیت‌و چگونگی آن با انقلاب،شدنی‌نیست. جنگ‌به‌کارگرفتن همه خشونت‌های بـاورکردنی و اندیشیدنی اسـت تـا از آن راه دشمن ستیزه‌جوبه زانو درآید وفرمان‌بربدون‌قید و شرط طرف پیروزگردد.در جنگ آن‌چه‌فرمانده‌است‌وفرمان‌می‌راند،خشونت‌مادی‌است‌خشونت وفشارمعنوی‌ناپیدانیست ولی‌کم‌اثراست[۷۸].زیراکارآیی وتاثیرخشونت‌معنوی باحاکمیت در درون‌کشورپیوند

۷۷ـ تهران، انتشارات نشر تاریخ‌ایران، جلد اول پاییز۱۳۶۲، ص‌بیست وهفت.

۷۸ـ چارلزداروین از اندیشمندانی است‌که راز توانایی زیستن را در نبرد میان نیرومندترین می‌داند، با این‌دید ونظریه خشونت پارهٔ جدایی ناپذیرسرشت جانـداران و آدمیان است که‌همیشه‌بوده وخواهدبود.کم نیستندنویسندگان وپژوهشگرانی‌که اندیشه‌های داروین رابه‌گونه‌ای گسترده در نوشته‌هایشان به‌کاربرده‌اند، جك لندن نویسنده نامـدار آمریکایی‌درزمرهٔ‌چنین نویسندگانی‌است.نگاه‌کنیدبه: ارول‌جورج: مجموعه‌ملاقات،ترجمه اکبر تبریزی‌ـ تهران، موسسه انتشارات پیك تهران ۱۳۶۳ ص۲۵ تا ۳۴.

دارد وهمیشه‌این‌فشارهای‌قانونی‌است یادست کم‌درقالب‌های قانونی‌روی‌می‌دهد. ولی درجنگ‌هاخواه‌جنگ‌های‌درون‌مرزی ویابیرون‌مرزی و به‌ویژه‌جنگ‌های‌بیرون‌درمیان دوکشور، آن‌چه‌روابط‌میان‌دوجنگنده‌راروشن‌می‌سازدخشونت وبهره‌گیری‌ازابزارهای فشاربدنی‌ومادی‌است ونه‌قوانین ومقررات‌حقوقی، حتااگرهمگی جنگندگان اجرای قوانین‌راسودمند دانسته وپذیرفته‌باشند. زیراهدف‌بنیادی‌جنگ‌پذیراندن‌اراده بردشمن و از پای درآوردن او است. در جنگ‌طرفی که بدون حد و مرز آمادهٔ خون‌ریزی و کشتار است در برابـر آن‌کـه هنجارهای اخلاقی را بـه‌کار می‌بنددو کشتن را روا نمی‌داند، بازنده است و شکست می‌خورد . و از این‌جا و با پذیرفتن چنین واقعیتی درجنگ‌برای‌خشونت حد ومرز نیست وجنگ‌بابه زانو در آمدن یکی از طرف‌های جنگ‌پایان‌می‌یابدو جنگ افزار را به زمین می‌گذارد.زیرا دشمن با در دست داشتن جنگ‌افزار، جنگ‌را به درازا می‌کشاندو سرسختی طرفهای جنگ‌به آمادگی‌روانی وارادهٔ آنان بستگی دارد. به همین دلیل جنگ‌تـا شکست کامل یکی از جنگندگان پایان نمی‌پذیرد. ولی‌در پهنهٔ کارزار، واقعیت‌همیشه چنین‌نیست. زیراطرف‌های‌جنگ کم‌و بیش برای هم شناخته شده‌اندو هر یك کم‌و بیش توانا است‌که امکان عمل و نیروی ارادهٔ طـرف دیگر را ارزیابی کند. همچنین در زندگی واقعی نمی‌توان‌کـه نیروهاو توانایی‌ها را در یك زمانو در یك جـاگـرد آورد، بـه همین دلیل نخستین تصمیم‌ها، شکست‌هاوپیروزی‌هاچندان‌روشن کننده‌ورهگشانیست‌وهریك ازطرف‌های جنگ‌می‌تواند توانایی‌هایش را نه یك جـا، بلکه زمان‌بندی کرده‌و کم کم بـه میدان آوردو بااین‌که شکست دشمن هدف نهایی است‌ولی پایان همهٔ نقشه‌هاو برنامه‌نبوده و آینده می‌تواند بازنده و مغلوب را پیروزگرداند.

جنگ‌بـا انقلاب همسانی هایی‌بسیار دارد: ۱ـ‌انقلاب مانند جنگ‌نبردرویاـ روی و تن به تن است‌و دو اردو ویا دوطبقه در برابر همند. اردوی پیروقدرت‌و نظم حاکم وآنانی که می‌خواهند نظام‌حاکم را سرنگون سازند، ۲ـ افزایش‌و بالاگرفتن خشونت‌هادر انقلاب و در جنگ‌کم‌وبیش‌همانند است، تنها درجهٔ خشونت‌متفاوت

است. اگر نبرد بر سر مالکیت سرزمین باشد خشونت در حد مرگ و زندگی است و به همین گونه در انقلاب‌ها و جنگ‌هایی که بر سر مرام و مسلك و عقیده است اغلب خشونت و خونریزی بسیار است و جز با تسلیم یکی از دو اردو، پایان نمی‌یابد. از آن‌جا که جنگ‌ها در زندگی آدمیان و ملت‌ها پیشینهٔ درازی دارد ، مردمان از گذشته‌های دور توانسته‌اند ضوابطی برای جنگ یا به‌کار بردن خشونت بگذارند تا خشونت در چهار-چوب قواعد و مقرراتی روی دهد. ولی در درون کشور که مسئله حاکمیت ملی امروز در آن‌جا از مهم‌ترین مسئله‌ها است، سرنوشت انقلاب‌ها و حتی به‌صورت جنگ داخلی به‌تندی در عرصهٔ نبرد روشن می‌شود زیرا ضوابط و مقرراتی برای آغاز و پیامد انقلاب‌ها و طرف‌های درگیر در انقلاب گذارده نشده است و وجود ندارد. از این رو قدرت حاکم به نام حاکمیت ملی به‌خود اجازه می‌دهد که مخالفانش را که دست به خشونت می‌زنند و هدف‌های انقلابی و سرنگونی دولت را در سر دارند، با همه نیرو و امکانات سرکوب کند. ۳ـ راست است که میان دو پدیدهٔ جنگ و انقلاب نزدیکی‌های بسیار است، با این همه دو پدیدهٔ متفاوت است. نخست این که جنگ، پیکار مسلحانه میان دو کشور یا دو واحد سیاسی مستقل است که در برابر هم ایستاده‌اند. در درازای تاریخ آدمیان و از هنگامی که واحدهای سیاسی در قالب قوم و قبیله و سپس کشور ملت پیدا شد، جنگ هم، همیشه بوده است، مثالهای بسیار کم و استثنایی می‌شناسیم که جنگ بکلی یك قوم یا ملتی را نابود کرده باشد. در سراسر سدهٔ نوزدهم که امپریالیسم اروپایی به‌تقریب همهٔ کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را با لشکرکشی‌هایش مستعمره کرده بود، تنها توانست که استقلال این کشورها را از بین ببرد و از آنها بهره‌کشی کند و از نظر اقتصادی، صنعتی و فرهنگی آنها را واپس مانده نگاهدارد [۷۹]. ولی سرانجام با گذشت زمان توانستند استقلال از دست رفته‌شان را بازیابند و زندگی سیاسی نوینی

۷۹ـ ن . ك . به ابوالحمد ، عبدالحمید : تحولات سیاستهای استعماری ـ درس پلی‌کپی فوق لیسانس برای دانشجویان علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی در سال ۵۱ـ۱۳۵۰ .

را آغاز کنند. به بیان دیگر با همه خشونت‌هایی که استعمارگر برای گرفتن کشورها و سرکوب شورش‌ها و سرپیچی‌ها به کار بست نتوانست موجودیت سیاسی آن‌ها را نابود کند. به یاد داشته باشیم در جنگ‌ها همیشه کشور نیرومندتر یا کشوری که خود را چنین می‌پندارد و امیدوار است که در جنگ پیروز می‌شود، آن‌را آغاز می کند. جنگ سیاست است به‌گونه دیگر و آن‌گاه که کشوری از راه گفت وشنود نتواند به هدف‌هایش دست یابد و خود را آن‌چنان نیرومند بداند که با جنگ به این هدف‌ها برسد، دست به جنگ می‌زند و چه بسا که همه ارزیابی‌ها از نیرومندی و پیروزی‌اش نادرست بوده باشد نمونه‌های بسیاری در این زمینه‌ها هست، مانند جنگ جهانی دوم که آلمان نازی آن را آغاز کرد[۸۰] و با شکست و دوپاره‌شدن آلمان پایان یافت و حملهٔ عراق به ایران انقلابی در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ که عراق این جنگ را به منظور سرنگونی نظام سیاسی انقلابی آغاز کرده بود ـ به این آرزو که هرچه زودتر در جنگ پیروز شود. جنگی که اکنون شهریور ۱۳۶۵ ادامه دارد ـ متجاوز را درچنان موقعیتی قرارداده که هرآن ممکن است به شکست و سرنگونی نظام سیاسی عراق منتهی شود.

درانقلاب، پیکار گروه یا سازمان نیرومندتر دربرابر قدرت حاکم نیست، بلکه همیشه جز، درموارد استثنایی گروه‌های کوچك و کم وبیش مصممی اند که می‌خواهند قدرت حاکم (نهادهای دولتی) را باخشونت سرنگون کنند وقدرت را به دست گیرند. ولی توانایی‌های قدرت حاکم آن‌چنان است که همیشه به آسانی چنین گروه‌های کوچك را سرکوب کند. به این علت مهم است که انقلاب رویداد بسیار استثنایی و کمیاب است و دربرابر ده‌ها وصدها آشوب وشورش کوچك وبزرگ که درهر کشور ممکن است روی دهد، انقلاب رویداد استثنایی وهمیشه با بعدجهانی است که هرچند سده يك بار ممکن است روی دهد مانند انقلاب انگلیس درقرن ۱۷ وانقلاب کبیر فرانسه در

۸۰ـ ن . ك . به صد سند ، از: آلمان هیتلری انگیزه های جنگ جهانی دوم ، گزیده‌یی ازکتاب رسمی سفیدآلمان، ترجمهٔ ، محمد توکل ـ تهران ، نشرنقره، ۱۳۶۴، ۳۷۱ ص .

۱۷۸۹ یا انقلاب چین ۱۹۴۸ یا انقلاب مشروطه درسال ۱۲۸۵ خورشیدی یعنی ۷۵ سال پیش ازپیروزی انقلاب اسلامی، وانقلاب اسلامی ایران در بهمن ۱۳۵۷ از این گونه رویدادهای کم مانند است که درآن اکثریت بزرگی مصمم و آماده بوده است که دربرابرقدرت حاکم به نبرد برخیزد و جانفشانی کند وقـدرت حاکم را وادار به عقب‌نشینی کرده یـا سرنگون سازد ومی‌دانیم که چنین کرد. درهمهٔ انقلاب‌های پیروز نیزچنین بود، یعنی اتحاد اکثریت بزرگی ازمردم علیه اقلیت حاکم[۸۱]. ازآن‌جاکه در موقعیت‌های انقلابی، اقلیت حاکم اغلب هرگونه امید پیروزی را از دست می‌دهد، برای رهایی آینده‌اش ازکشتار ودرگیری‌های خونین بی‌حد ومرز می‌پرهیزد ودرهای سازش‌را بازمی‌گذارد، زیرا جزکسان انگشت شمارکه به سوی مـرزهای دیگر می‌گریزند همگان می‌دانندکه باید درهمان چهارچوب جغرافیایی، ملی وفرهنگی چهره به چهره وباهم زندگی کنند. کوتاه سخن آن که انقلاب که جنگ درون مرزی است وبااین که همسانی‌هایی باجنگ بیرون مرزی دارد، باآن یکی نیست وتفـاوت های ژرف باآن دارد.

۲۲۶. سوم: کاربرد وهدف انقلاب ها ، انقلاب سیاسی از رویداد هـای بسیاربزرگ، کم مانند وپرآوازهٔ رابطه‌های خشونت‌آمیزمردماندرجامعه‌برای‌به‌دست آوردن قدرت وحاکمیت است . از سیاست چندین بـار در این تألیف تعـریف شد (ن . ك . به شماره ۸ تا ۳۸ همین کتاب). با این همه بدنیست که باردیگر ودرپیوند با کاربرد وهدف انقلاب تعریف سیاست را به‌گونهٔ دیگر بیاوریم :

۸۱ــ ن. ك. به: الفــدرجستجوی راه از:کلام‌امام، دفتر دهم‌ــ انقلاب اسلامی‌ــ تهران انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۲، ۴۴۷ص.

بــ بازرگان، مهدی: انقلاب ایران دردوحرکت‌ــتهران، انتشارات مهندس‌مهدی بازرگان، بهار۱۳۶۳، ۲۵۰ص.

پــ صحیفهٔ‌نور، مجموعهٔ رهنمودهای‌امام‌خمینی‌ــ انتشارات وزارت‌ارشاداسلامی ۱۲ جلد، بهمن۱۳۶۱.

« در جامعهٔ سیاسی که بزرگ ترین آن امروز کشور ـ ملت است، سیاست گونه‌ای ازفعالیت اجتماعی برای دستیابی به بالاترین قدرت سامان یافته ، دولت ، است تا ازآن‌جا به یاری زورمتکی ومبتنی برقانون نظم رادر درون مرزهای جامعه پرازتضاد منافع ودیدها برقرار و ازامنیت ملت دربیرون مرزهای کشور پاسداری کرد ».*

انقلاب نیزبی‌گمان وبدون کوچك‌ترین‌تردید یك‌پدیدهٔ‌بزرگ‌سیاسی است که هدف‌آن‌سرنگون‌ساختن‌قدرت و نظام‌حاکم‌در درون کشوروجای‌گزین ساختن قدرت تازه با نهادهای‌سیاسی، قضایی، اداری وقوانین‌نو، به‌جای‌آن است. همیشه ودرهمه موقعیت‌ها کسان‌و گروه‌هایی‌درجامعه‌هستند که‌بانظم وقدرت‌حاکم‌درستیزندوتنهانادانان وآنان‌که‌می‌خواهنددیدگانشان‌راببندندچنین‌واقعیت روشنی‌را نمی‌بینند.قدرت حاکم یا دشمنان را تحمل می‌کند ومی‌پذیردیاآنان را از میان می‌برد. همزیستی با دشمنان نخستین پایهٔ دمکراسی وپاسداری از آزادی‌های همگانی است. نپذیرفتن مخالفان و کوشش در ازمیان بردن آنان نیز پایهٔ آغازین ریشه خشونت‌ها وتنش‌های پایان‌ناپذیر است که دیر یا زود می‌تواند موقعیت انقلابی در درون کشور ـ ملت پدیدآورد.

اگر جامعه سیاسی به‌آن چنان آشفتگی برسد که در حال ازهم پاشیدن باشد انقلاب می‌تواند زایندهٔ نظم‌نیرومندتازه‌ای باشد وهمگنی‌نوبرپادارد وبه‌آشفتگی‌های اقتصادی و اجتماعی سروسامان دهد. به بیان دیگر انقلاب پیکـار سهمگینی است برای به دست‌گرفتن قدرت هنگامی که دست کم دواندیشه ودومشروعیت در برابرهم قد برافراشته است وپیروزی انقلابیان می‌تواند یك پارچگی تازه‌ای‌شاید درکوتاه‌مدت پدیدآورد.

اگر هسته همهٔ انقلاب‌ها پیکار برای بـه دست گرفتن قدرت است تـانظم و

---

* ـ این تعریف، با تعریف‌های دیگرسیاست متفاوت نیست. دراین‌جا واژهٔقانون افزوده شده‌که‌خودنشانه وزبان قدرت است وعلم و سیاست به‌کوتاهی ، دانش شناخت شکل‌های گونه‌گون قدرت درجامعه است.

قوانین تازه برپا شود ، انقلابیان معترضانی اندکه بابه کارگرفتن خشونت‌در چهار-چوب وبه راهنمایی جهان نگری‌هایی به قدرت می‌رسند ، هر خشونت نمی‌تواند به انقلاب انجامد. نمونه‌های بسیاری از خشونت‌های گونـه‌گون می‌شناسیم که همیشه درجامعه‌بوده وهست وشایدهم تا آیندهٔ دورنیز خواهد بود. مانندشورش‌های دهقانی، بردگان ، بی‌کاران و تهیدستان و حاشیه نشینان شهری یـا اعتراض‌های جوانـان و دانش‌جویان یـا اعتصاب های کارگران و کارمندان که اغلب‌برای رسیدن به‌خواست‌های ویژه مانند افزایش قیمت تـولیدهای کشاورزی ، دستمزد ، پیداکـردن کار و دگرگونی برنامه‌های‌آموزش است. همه این جنبش‌ها می‌تواند برحق و درست‌باشد ولی این‌که از این راه‌ها اینان توانسته بـاشند قدرت دولتی را در کشور بـه دست گیرند، به‌تقریب هیچ نمونه و مثال تاریخی درگذشته نداریم وخرد راهنمایی می کند که در آینده نیز تحقق پذیر نخواهد بود . همچنین در درون‌همهٔ جامعه‌های‌انسانی ، گروه‌های ضد اجتماعی که با هنجارها و ضوابط اجتماعی سازگاری ندارند گاهی نیز باآن در ستیزند، می‌زیند ، مانند همهٔفرق وگروه‌های‌بسیار کوچك وبسته با باورها و پندارهای بسیار ویژه که اغلب شمار آنان نمی‌تواند در بهترین موقعیت از چند صد نفر فزونی یابـد یاگروه‌های ضد اجتماعی که با جامعه مدنی و ملی در نیامیخته‌اند و بیرون و برکنار از هنجارهای‌جامعه مانده‌اند مانند گروه‌های راهزن ، مافیایی یـا گوشه‌گیران تارك دنیا و عارفان‌که در دیرها می‌زیند ، نمی‌توانند انقلاب سیاسی در جامعه پدید آورند.

نبرد برای رسیدن به‌قدرت زمینهٔ مشترك همه انقلاب‌هایی است که ازکهن‌ترین روزگاران تا به امروز درجهان روی داده است ولی‌آن چه انقلاب‌های سیاسی را از دیگر درگیری‌ها تشنج‌ها و حتا شورش‌های دراز آهنگ جدا می‌سازد ویژگی‌هایی مانند: پهنهٔ بعد ، انگیزه ، چگونگی سرنگونی نظام حاکم، چگونگی پدیدار شدن روی دادها وچرخش‌آنها ، فضای جشن و شادمانی ، شماروگونه‌گونی بازیگران، اندیشه‌های راهبر وسرانجام دست آورد یـا هودهٔ انقلاب است. بدون تردید وبه‌یقین

هریك از این ویژگی‌ها خود می‌تواندزمینهٔ پژوهش‌های بسیارگسترده باشدکه چندین محقق به‌آن بپردازند. آوردن این‌ویژگی‌ها در این‌جا آن‌هم به‌این‌گونه فهرست‌وار، تنها و تنها می‌تواند ارزش یادآوری را داشته باشد و نه بیش‌تر تا پژوهشگران روی‌دادهای انقلاب آگاه باشندکه برای شناختن این پدیده تنهاکارگروهی‌سودبخش است. برای هریك از این ویژگی های انقلاب می‌توان تقسیم‌های کوچك‌تری‌داشته باشیم مثلا در زمینه **پهنه و بعد انقلاب** مسئله‌هایی مانند: جایگزینی دستگاه‌رهبری حاکمیت، جایگزینی قاعده بازی سیاسی، اهمیت سرآمدان یا نخبگان، دگرگونی فرهنگی وتمدن. **انگیزهٔ انقلاب** می تواند انگیزه‌هایی مانند نفرت از قدرت‌حاکم، احساس حقارت ازشکست‌ها و بحران‌های سیاسی و اجتماعی، ناامیدی و ترس از لغزیدن به سوی وضع بدتر (فراموش نکنیم که انگیزهٔ ترس نمی تواند انگیزه‌مهمی در انقلاب باشد)، حسد از جاه و مقام‌گروه حاکم، محرومیت اجتماعی، ریخت وپاش و بی‌بندباری اقتصادی و اجتماعی.

۱.۲۲۷: سرنگونی قدرت حاکم و به دست‌گرفتن آن، به یاد داشته باشیم‌که استعفاء و تسلیم بدون قید و شرط و آسان و بدون نبرد قدرت حاکم به سود دیگر خواستاران قدرت اگر غیر ممکن نباشد، بسیار استثنایی است. زیرا هرنظام سیاسی برروی حداقل نیروی پایداری استوار است. مورد استعفاء آن‌گاه پیش‌می‌آید که قدرت نظام سیاسی دریك شخص متمرکز گردیده و این شخص همهٔ مشروعیت و برحق بودن و اعتبار اخلاقی اش را از دست داده باشد. استعفاء ممکن است از روی بی ارادگی ودستپاچگی یا حساب نشده باشد. چنددستگی در سازمان رهبری وحاکمیت به آسانی می‌تواند انگیزهٔ سرنگونی نظام حاکم باشد. گاهی نیز استعفاء قدرت حاکم متزلزل به سود قدرت دیگر ممکن است کاملا حساب شده باشد چنان که ناسیونالیست‌های آلمان به‌نفع هیتلر نازیسم کنار رفتند[۸۲].

۸۲ـ ن. ك. ب: بل هانریش: خاطره‌ای از آلمان، ترجمهٔ بیژن قدیمی ـ شهلا حمزاوی ـ تهران انتشارات آگاه ۱۳۶۳، ۲۹ص.

در بسیاری از موارد سرنگونی نظام سیاسی حاکم و روی کار آمدن قدرت تازه باهم بوده و یك رویداد است و دوروی یك سکه است ونه دوپدیدهٔ جدا ازهم، یعنی قدرت بالنده کم کم جای گزین قدرتی که در سراشیبی است می‌شود[۸۳].

کودتا[۸۴] ، این گونه رسیدن به قدرت یا به دست گرفتن قدرت نیز می‌تواند آغاز دگرگونی های گسترده درکشور باشد هنوز در اغلب کشورهای جهان سوم کودتا راه سادهٔ دست به دست شدن قدرت است ولی همیشه دگرگونی به همراه ندارد و در بسیاری از موردهاسیاست‌های محافظه کارانه و واپس گرا انگیزه کودتاچیان است و نه تحقق هدف های انقلابی. با این همه پاره‌ای از کودتاها می‌تواند جهت‌های انقلابی بگیرد ، مانند کودتای جمال عبدالناصر در مصر درسال۱۹۵۲.

آن چه که در همهٔ انقلاب‌ها یا دست کم دربیش ترین آن‌ها ازآغازسازمان‌دهی وگسترش انقلاب تا پیروزی و به دست گرفتن قدرت روی می‌دهد به کوتاهی بسیارمی‌توان‌چنین آورد: ۱ــ تشکیل کمیته‌های انقلابی، ۲ــ درصورت‌پیروزی،دولت انقلابی یا دولت موقت انقلابی روی کارمی‌آید، ۳ــجای گزین‌شدن نهادهای نظام و دولت‌انقلاب به‌جای سازمان ونهادهای‌سیاسی وحقوقی پیشین. «کمیته» واژه‌انگلیسی است که با انقلاب کبیر فرانسه درسال ۱۷۸۹ با تشکیل «کمیته نجات ملی» این واژه جهانی‌شد وهمزاد همهٔ انقلاب‌ها گردیده است . تاریخ انقلاب‌ها نشان می‌دهد که کمیته‌ها وسازمان‌های انقلابی‌آن‌گاه پدید می‌آیدکه قدرت حاکم همهٔ راه‌هارا برای گفت وشنود آزاد بسته‌است وبه همهٔ خواست‌های برحق مردم پاسخ منفی می‌دهد ، ازاین‌جا تنها راه اعتراض کردن، راه‌های غیرقانونی وپنهانی است. درآغازیك گروه

۸۳ــ ن. ك. ب : آخرین تلاشها در آخرین روزها ـ شناسنامهٔ کامل کتاب پیش‌تر داده شده است.

۸۴ــ ن. ك. ب. الف : پولانتزاس ، نیکوس : بحران دیکتاتوری‌ها ، ترجمهٔ سهراب معین ــ تهران ، انتشارات یاشار ، بهار ۱۳۵۹ ، ۱۵۱ ص.

ب: مکی، حسین: تاریخ‌بیست‌ساله ایران‌ــتهران: نشرناشر،۷جلد، چاپ‌جدید، جلد ۱ــ۱۳۵۸، ۵۱۵ص، جلد۶، ۱۳۶۲، ۵۱۱ص، جلد۷ پاییز۱۳۶۳، ۵۴۳ ص.

کوچك سرسخت ومؤمن به راه‌حل‌های انقلابی ، هستهٔ بنیادی کمیته هـا را تشکیل می‌دهند وهمهٔ کوشش این گروه این است که قدرت‌حـاکم را ازپشتیبانان طبیعی‌اش مانند ارتش، پلیس و سازمان‌های اداری جداکند و همچنین هواداری انبوه مـردم خاموش‌را ازحاکمیت بگیرد. دراین موقعیت هراندازه حاکمیت درپیکاربا این‌گروه دودل ومردد باشد، رهبران انقلاب بـرای سرنگون ساختن دولت یا قدرت حاکم ، مصمم ترمی‌شوند وبا راهپیمایی‌های عظیم، آتش زدن ساختمان‌های عمومی ، بستن راه‌ها وخیابان‌ها وآتش زدن‌خاکروبه ولاستیك، تهدید،آدم ربایی وآدم‌کشی وبه‌ویژه وادارکردن دولت به واکنش‌های کورکورانه وخشونت‌آمیزابلهانه به‌پیروزی‌نزدیك‌ترمی‌شوند. کمیته‌ها وسازمان‌های انقلابی بابهره‌گیری ازهمهٔ تبلیغات، اعتراضات ، شایعه پراکنی‌ها وگفتن ودادن ونوشتن شعارها وگستردن جنگ روانی ، حاکمیت را نامشروع‌گردانیده وآن‌را ازانبوه مردم جدا می‌سازد. بااین همه اگر دولت بتواند باخونسردی وهوشیاری این‌خشونت را مهارکند، انقلاب باهمه هدف‌هایش تبدیل‌به شورش سادهٔ ناکام می‌شود واگرنتواند باآن رویارویی کند، شورش‌همگانی‌گردیده وتبدیل به انقـلاب پیروزمند می‌شود و دولت موقت انقـلاب جانشین دولت حاکم می‌گردد. چنین دولتی با سه نشانه مشخص وشناخته می‌گـردد : ۱ـ بریدن باهرگونه نظام قانونی وحقوقی حاکمیت پیشین، ۲ـ داشتن توانایی واقعی درتصمیم‌گیری وبه اجراء درآوردن این‌تصمیم‌هـا، ۳ـ داشتن پشتیبانی طبیعی و بدون قید وشرط انبوه مردم. دولت انقلاب ممکن‌است‌باشورش ضدانقلاب سرنگون شود یـااین‌که با برپا ساختن نهادهای سیاسی واداری وقضایی‌ماندنی‌گردد و زندگی‌عادی ودرچهارچوب‌های حقوقی به مردم بدهد .

جنگ‌های استقلال طلبانه،جنگ برای بیرون راندن دشمن خارجی وبه‌دست آوردن استقلال می‌تواند، انقلابی به همراه داشته ونظام سیاسی نومستقرگـرداند . مانـنـد انقلاب اسپانیا[۸۵] ، انقلاب چین [۸۶] ، انقلاب الجزایـر[۸۷] ، انقلاب ویتنام [۸۸]،

۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸ـ دربارهٔ این‌انقلاب‌هامنابع ومآخذ پیش‌ترداده شد.

جنگ چریکی وجنگ داخلی یکی از راه‌های رسیدن به قدرت یـا به دست گرفتن قدرت است. انقلاب کوبا وانقلاب مشروطهٔ ایران از چنین نمونه‌ها است. در هـر جنگ چریکی وداخلی کشورهای دیگربه‌گونه‌ای آشکاریا پنهان وبرحسب منافعشان به جویندگان قدرت وقدرت حاکم یاری می‌دهند وهمیشه چنین بوده‌است. چنان‌که همه قدرت‌های خارجی ازکودتای رضاخان سردارسپه درسال ۱۲۹۹ خورشیدی در برابرجنبش جنگل به رهبری میرزاکوچك‌خان جنگلی پشتیبانی کردند[۸۹].

حزب انقلابی، گرفتن قدرت ممکن‌است به یاری حزب انقلابی باشد ، مانند حزب بلشویك‌دراکتبر ۱۹۱۷در روسیه، نازیسم در۱۹۳۲ در آلمان. به‌یاد داشته‌باشیم بررغم همهٔ‌نظریه‌هایی که دربارهٔ‌انقلاب هست، مانند مبارزهٔ طبقاتی،مبارزهٔ‌بورژوازی علیه فئودالیسم، پیوند کارگران علیه بورژوازی، جنگ حق علیه باطل، انقلاب‌پیکار یك‌گروه کوچك (اقلیت) مصمم است برای به دست‌گرفتن قدرت‌که انبوه مردم را به پهنهٔ‌کارزار می‌کشانند تا آنانرا برای به دست‌گرفتن قدرت یاری دهند.

۲.۲۲۸: گسترش‌وپی‌آمدهای انقلاب ، اگر دست به دست شدن قـدرت ناگهانی وکودتاگونه باشد وشخصیت رهبری‌کنندهٔ پیکار را همگان یا انبوه‌گستردهٔ شهروندان بپذیرند وگرامی بدارند وقدرت‌حاکم نیزمشروعیتش‌را ازدست‌داده‌باشد، قدرت تازهٔ حاکم به‌آسانی می‌تواند استواربماند و درگیری‌ها وخون ریزی‌ها بسیار کم خواهد بود[۹۰].اگرقدرت تازه نتواند حقانیتش‌را بپذیراند، باخشونت‌هاودرگیری‌های سختی روبرو بوده وبسیارشدنی است‌که نتواند پایداربماند ولی نبردهای ضد انقلاب به‌درازابکشد وانقلابیان پیروزگردند، بی‌گمان آن انقلاب ریشه دارمی‌گردد. **کرین برینتون** در«کالبدشکافی چهارانقلاب»[۹۱] گسترش وپی‌آمدهای انقلاب را

۸۹ـ ن. ك. به: یاد نامه‌ابراهیم فخرایی‌یایادی‌ازنهضت جنگل ـ تهران، انتشارات نشرنو، ۱۳۶۲، ...

۹۰ـ ن. ك. به : حسین مکی ، پانویس شماره ۸۴ صفحهٔ ۳۸۲.

۹۱ـ مشخصات کامل‌این کتاب‌پیش‌تر داده‌شده‌است.

به‌چهارمرحله تقسیم می‌کند: ۱ـ آغازانقلاب که میانه روها با به دست‌گرفتن قدرت می‌کوشند که از رفتار و کارکرد گروه حاکم پیشین چندان دوری نگزینند، ۲ـ ولی خواه ناخواه میانه‌روها که می‌کوشند میان‌گذشته وحال سازش برقرارسازند، باگروه خشن که بنیادگرایند و می‌خواهند درهمهٔ زمینه‌ها دگرگونی ژرف پدیدآورند درگیری پیدا می‌کنند و تاریخ نیزنشان داده است که گروه‌هایی که خودرا نمایندهٔ انبوه مـردم انقلابی می‌دانند میانه روهارا به‌کنارزده وخود به قدرت می‌رسند. زیرا تودهٔ مردم با برنامه‌ها وشعارها وسخنانی که به‌آنان نوید برابری می‌دهد همدلی بیش‌تر دارند ودر موقعیت‌های انقلابی، گروه‌های تندرو را در به‌قدرت رساندن یاری می‌دهنـد و این نکته دربارهٔ همهٔ گروه‌های انقلابی راست است[۹۲]. ۳ـ هنگامی که نبرد درونی میان انقلابیان تازه به‌قدرت رسیده سخت‌ترمی‌شود، ضدانقلاب که درآغاز جنبش و زیـر ضربه‌های‌آن سرگیجه‌گرفته بود ازاین مـوقعیت تازه امیدوارمی‌شود وبـرای‌بازپس گرفتن قدرت پیکارتازه‌ای را ازسرمی‌گیرد[۹۳]. ضدانقلاب ممکن است بتواندکشور را به‌جنگ داخلی‌بکشاند.[۹۴] ۴ـ اگرضدانقلاب درجنگ درونی‌پیروزگردد بی‌گمان درپی‌آن استبداد خشنی‌حاکم خواهدشد. اگرقدرت حاکم انقلابی ضـد انقلاب را سرکوب کند بازهم قدرت‌استبدادی به‌گونهٔ دیگراستوار خواهدشد. زیرا بسیج نیرو-ها برای سرکوب کـردن مخالفان و رهبری جنگ سخت نیازمند تمرکز بوده و تمرکز زایندهٔ‌استبداد است . چه‌بساکه این استبداد را ارتش و نظامیان برقرارکنند ،

۹۲ـ ن.ك. به: فئوداجابر، ویلیام‌کوانت، آن‌موزلی لش: تاریخ انقلاب فلسطین، ترجمهٔ حمیداحمدی، تهران، انتشارات الهام تابستان۱۳۶۱، ۸۲۰ص.

۹۳ـ ن.ك. به: تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان اثر احمد کسروی.تهران امیرکبیر ج چهارم ۱۳۶۴.

۹۴ـ ن. ك. به: الف:ملك زاده ، مهدی : تاریخ‌انقلاب‌مشروطیت ایران‌ـجلد سوم کشمکش مشروطه واستبداد، ۱۳۳۰، ۲۹۸ص .

ب: زینویف، ایوان الکسویچ: انقلاب مشروطیت‌ایران، نظریـك دیپلمات روس حوادث ایران درسالهای ۱۹۰۵ تا۱۹۱۷، ترجمهٔ ابولقاسم اعتصامی‌ـتهران انتشارات اقبال، ۱۳۶۲، ۱۸۳ ص.

خواه نظامیان وابسته به ضدانقلاب یا نظامیان درون انقلاب. تاریخ نشان می‌دهد که سرنوشت همهٔ انقلاب‌های بزرگ چنین بوده است و همیشه روی دادهای بسیاری انقلاب‌هارا در راه‌های دیگری که رهبران آن می‌خواستند کشانده‌است.

۳.۲۲۹: جشن‌ها وشادی‌ها، جشن‌ها و شادی‌ها وپایکوبی‌ها... همزاد همهٔ انقلاب‌هااست ولی‌همیشه‌دورهٔ آن کوتاه و گذرا است[۹۵] وفضای‌یکرنگی، یگانگی، همبستگی ویکپارچگی کل اجتماع برای‌سرنگون‌ساختن قدرت‌حاکم زودجایش‌رابه چنددستگی ودشمنی‌هامی‌دهد. زیراپس‌ازپیروزی‌است که گروه‌ها وطبقات‌می‌کوشند که هریك به‌خواست‌های ویژه‌شان دست یابند وسرنگونی قدرت حاکم هدف‌غایی نبوده بلکه وسیله‌ای بوده است برای رسیدن به هدف‌های دیگر[۹۶].

۴.۲۳۰: مرام ومسلك، بینش، عقیده، جهان‌گری، (ایدئولوژی) نام‌های‌گونه‌گونی است برای نمایاندن یك مفهوم یا مفهوم های نزدیك بههم. گروه یا گروه‌هایی که می‌خواهند قدرت‌را به دست‌گیرند بدون‌تردید باید مرام ومسلك‌یابینش وایدئولوژی تازه‌ای ازچگونگی ادارهٔ جامعه به‌مردم بدهند. ولی این‌سخن‌بدان‌معنی نیست که همهٔ آنانی که درانقلاب شرکت می‌کنند بینش یا جهان‌بینی روشنی‌دارند. ازاین دید انقلابیان‌را می‌توان به سه‌گروه‌کرد: ۱ــ گروه‌کوچك معتقد ومؤمن و در پاره‌ای ازموردهانیزبسیار متعصب، ۲ــ گروه بزرگ‌تری که ازمرام و مسلك فقط برای پیش‌برد هدف های شخصی بهره برداری می‌کنند، ۳ــ انبوه بزرگ مردم که احساسات متضاد وضد ونقیض وشایدآشفته محرك آنان است و پندارها و اندیشه‌های روشنی ازسیاست ندارند.

هرمرام ومسلك همگون وکامل می‌تواند پایگاه انقلاب باشد وکسان بسیار

---

۹۵ و۹۶ــ سخنرانی‌ها وخطابه‌های یك نواخت وبی‌پایان می‌تواند اغلب‌جانشین جشن‌ها وشادی‌ها گردد. دراین‌باره وهمچنین ازدشمنی‌های‌زودرس پس‌ازپیروزی‌انقلاب مثالهایی درهمه‌منابع یادشده درباره انقلاب وهمچنین درکتاب«سفری‌به نیکاراگوا» از تورج آرش‌ــ انتشارات آگاه تهران، ۱۳۶۲، ۲۶۸ص، می‌توان‌یافت.

با افق‌های گونه‌گون را درآن قالب‌ها بههم می‌پیوندد. درجامعه‌های امروزی‌می‌توان مرام ومسلك‌ها وجهان‌نگری‌های‌همگون وکامل‌راچنین برشمرد یا طبقه بندی کرد: «محافظه‌کاری وسنت‌گرایی» که همه مرام ومسلك‌هایی‌را دربر می‌گیرد که‌می‌خواهند ازآن‌چه بوده وهست، خواه سیاسی واجتماعی واقتصادی و فرهنگی پاسداری کنند به بیان ساده‌تر هدف مرام و مسلك های سنت‌گرا حفظ هرگونه نظم مستقراست. «مذهب» بابینش بازگشت به سرچشمه‌های اصلی وآرمان‌ های ازلی و انتظار ناجی می‌تواند انبوه مردم را برانگیزاند ولی انقلاب‌های برپایه مذهب در جهان معاصر استثنایی بوده‌است. «ملی‌گرایی» که برهستهٔ وابستگی به زادگاه و وطن ودلبستگی‌های فرهنگی بنیان گرفته است،ریشهٔ بسیاری ازانقلاب‌های پایان نیمهٔ نخستین‌وآغاز نیمهٔ دوم قرن بیستم در جهان بوده است. مانند انقلاب استقلال طلبانه در هند[۹۷]. «سوسیالیسم» با برنامهٔ عدالت وبرابری اجتماع واندیشهٔ سازمان دادن عقلانی‌جامعه که درهمهٔ چهره‌های گونه‌گون سوسیالیسم دیده می‌شود هنوز یکی ازنیرومند ترین انگیزه‌های فکری انقلاب درسدهٔ بیستم است. «لیبرالیسم» که از آزادی سیاسی در برابر قدرت و تمرکز دفاع می‌کند مرام و مسلك یا جهانگری نخبگان، مالکان، اشراف، ثروتمندان‌بوده واین‌بینش‌دراغلب کشورهای‌جهان‌سوم‌نیزبه‌که‌گونه‌استبدادی اداره می‌شوند، نیرومنداست. همچنین لیبرالیسم‌می‌تواند واکنشی‌در برابر هرگونه استبداد ونظام‌های سیاسی استبدادی باشد. «فاشیسم» مرام و مسلك وبینشی‌است‌که در پیرامون‌بازگشت‌به‌گذشتهٔ‌دور، برتری‌نژادسفید و دفاع ازسرمایه داران‌خرد ومیانی در برابر سرمایه داران بزرگ‌گسترش یافته است وبرای‌پاسداری‌یابازپس گرفتن‌حقوقشان‌می‌تواند دست به‌خشونت های‌کم مانند بزنندمانندآن‌چه‌درایتالیا، آلمان واسپانیا بین سال‌های ۴۵ــ۱۹۳۰، روی داد. « آنارشیسم » برخلاف سوسیالیسم، فاشیسم و لیبرالیسم‌که مربوط به جامعه‌های صنعتی «کم و بیش » پیشرفته‌است، درهمه جا و

۹۷ــ ن. ك. به‌ـ کالیتر، لاری و لاپیر، دومینیك: آزادی درنیمهٔ شب، ترجمهٔ پروانه ستاری ــ تهران، نشرنو، ۱۳۶۳، ۶۱۷ ص.

همیشه بوده وهست . بنیاد فکری آنارشیسم رسیدن به آزادی مطلق و ناب، است نه تنها در زمینهٔ سیاست ، بلکه برای رسیدن به همهٔ آزادی هایی که دراندیشه می گنجد . ازاین جا با این که بن وسرشت اندیشهٔ آنارشیست ها صلح طلبانه وآرامش جویانه است برای تحقق این آرمان ویا هدف پنداری می توانند دست به خشونت و کشتار- های کور وباورنکردنی بزنند[۹۸].

۵.۲۳۱: بازیگران انقلاب، کل اعضاء جامعه یا شهروندان را می توان به چندگونه تقسیم کرد که نظریهٔ مارکسیست‌ها ازطبقات استثمارگر واستثمارشونده از نامدارترین آن‌است. ازنظربازیگران‌سیاسی وپدیدهٔ انقلاب شاید طبقه‌بندی‌شهروندان به سرآمدان، انبوه مردم وفرومایگان کاربرد بیش تری دراین پژوهش داشته باشد . سرآمدان[۹۹] یانخبگان درجامعه بزرگ همهٔ کسانی‌اند که ازنظرگروه کاری از دیگران پیش‌تر، صالح تر وموفق‌ترند . در انقلاب آنان نیز که سرآمدند رهبر و پیش‌ترند . سرآمدان انقلاب برحسب زمان وجوامع و موقعیت‌های متفاوت، گونه‌گونند و روزگار درازی تا پیش‌از پیدایی جامعه صنعتی زمین‌داران بزرگ ، سران مذهبی و نظامی، گروه کم وبیش بزرگی به نام «اشرافیت» را تشکیل می‌دادند که اغلب یاقدرت را دردست داشتند یا دربرابرآن بودند ودرپاسداری ازاستقلال ملی وپایداری در برابردشمن خارجی سهم بزرگی‌داشتند ودرپاره‌ای ازموردهادر درهم شکستن‌قدرت

۹۸- دربارهٔ مرام ومسلك‌ها واندیشه‌های گونه‌گونِ‌يك‌درجنبش ن . ك . به:السمان، علی: رویاروئی مسلکها وجنبش‌های سیاسی در خاورمیانهٔ عربی تاسال ۱۹۶۷، ترجمهٔ ، حمید نوحی ـ تهران ، انتشارات قلم ، ۱۳۵۷، ۲۲۰ص .

۹۹- گزیده وبرگزیده را برای واژه نخبه وسرآمد نیز به‌کاربرده‌اند ولی درست و رسا نیست وسرآمد ونخبه درست‌تر ورساتراست برای آگاهی بیش تر ازمفهوم‌سرآمد یا نخبه ن . ك . به : باتامور، ب . ت : « مفهوم گروه گزیده» . ترجمهٔ اسمعیل نوری علاء ، نامهٔ علوم اجتماعی شمارهٔ ۱ پاییز۱۳۴۷،ص۴۵-۳۵ .

استبدادی متمرکز ، رهبری انقلاب را داشتند ، مانند انقلاب مشروطهٔ ایران[۱۰۰]. «بورژوازی» اصطلاحی است که در فارسی نیز به همان‌گونه به‌کار برده می‌شود و به سرآمدان جامعهٔ صنعتی گفته می‌شود. بورژوازی آن‌گاه‌که دربرابرفئودالیسم یا اشراف زمین‌دارمی‌ایستد انقلابی می‌شود. مثال‌های فراوانی دراین زمینه هست‌مانند انقلاب کبیرفرانسه، درانقلاب مشروطهٔ ایران نیزسهم‌بورژوازی بسیار است.

رهبران‌احزاب وگروه‌های سیاسی، اغلب خوداز بورژوازی‌اند ، زیراحزب‌ها وسازمان‌های سیاسی‌همراه وهمدوش‌جامعهٔ‌صنعتی وبورژوازی‌پدید آمده‌اند. حزب‌ها وسازمان های سیاسی یك پارچه نیستند وهدف ها وبرنامه‌های گونه‌گون دارند . در کشورهایی‌که کار سیاسی برای همهٔ حزب‌ها و گروه‌های سیاسی آزاد است این سازمان‌ها می‌توانند که برنامه هایشان را در چهار چوب نهادهای رسمی و قانونی بیآزمایند، حتا اگراین برنامه‌ها انقلابی باشد.آن‌چه برای‌احزاب بیش‌ازهمه‌درچهار-چوب های قانونی ورسمی برای رسیدن به قدرت مهم است ، داشتن پیروان بیش‌تر است تا آراء آنان درنبرد انتخاباتی، حزب‌را پیروزگرداند ومی‌دانیم‌که انبوه مردم محافظه‌کارند و احزاب بزرگ وپرجمعیت نمی‌توانند انقلابی باشند(دراین باره به گونه‌ای گسترده دردفترهفتم این‌کتاب ، به ویژه درشمارهٔ ۵۰۲۴۷ بررسی‌شده‌است). انبوه مردم از بازیگران انقلابند ولی انقلابی نیستند. تودهٔ مردم خواه دهقان، کارگر، پیشه ور، کارمندان سازمان‌های بخش عمومی وخصوصی وکاسبکاران و دارندگان پیشه‌های آزاد ، مردمان آرام ودرجستجوی آسایش وگرداندن وگذراندن زندگی روزانه‌اند .بیش‌تراینان هیچ‌گاه‌انقلابی‌نیستند وبه‌قدرت‌نمی‌رسند، بلکه گروه‌اندك را یاری‌می‌دهند تا به قدرت برسند واغلب هیچ چیزبه دست نمی‌آورند. زیراکمیابی‌ها

۱۰۰–ن . ك . به : صفایی، ابراهیم: رهبران‌مشروطه ــ تهران، انتشارات‌جاویدان جلد ۱، چاپ سوم خرداد ۱۳۶۵ ، ۷۷۴ ص ودورهٔ دوم (جلد دوم) ، چاپ دوم، پاییز ۱۳۶۳، ۷۱۸ ص .

بسیاروهمیشه نیازها بیش‌ازکمبودها است،ازاین‌رو درکوتاه مدت انبوه مردم‌بهره‌ای نمی‌برند وزود دلسرد ورنجیده می‌شوند وبهترشدن زندگی همگان همراه‌باپیشرفت‌های فنی وتولید مادی‌بیش‌تربوده که تنها دردرازمدت شدنی است .آنهم‌درصورتی که قدرت‌حاکم مصمم‌به‌اجرای‌برنامه‌های‌اقتصادی‌بنیادی‌درکشور باشد وگرنه،انبوه مردم ازانقلاب روی برمی‌گردانند وآگاهانه یا ناآگاه به ضدانقلاب می‌پیوندند .

«فرومایگان»، تعریف‌ازاین‌گروه‌آسان نیست وبی‌گمان این واژه دربردارندهٔ ارزش‌های ذهنی ومادی است ودرعرف اجتماعی به همهٔ‌کسانی گفته می‌شود که بیرون از نظام اجتماعی، اقتصادی‌وسیاسی مانده‌اند وگاهی به‌آنان «وازده» نیزمی‌گویند.شاید بتوان گروه فرومایگان را باآن‌چه درواژگان‌مارکسیستی« لومپن پرولتاریا»نامیده می‌شود یکی ونزدیك دانست واینان‌کسانی‌اندکه آماده‌اند خودرا درخدمت آنانی که‌قدرت دارند یا در راه رسیدن به قدرتند بگذارند. درواژگان مارکسیستی‌ضابطه‌ها مادی ومالی برای شناختن فرومایگان بردیگرعناصرغلبه دارد. ولی بی‌گمان‌این‌عنصر به تنهایی برای شناختن فرومایگان بسنده نیست وکسان مرفه نیز می‌توانند فرومایه باشند وبا هربهایی خودرا درخدمت قدرتمندان و به منظور سودجویی بگذارند . کوتاه سخن آن‌که درمفهوم فرومایگی عنصراخلاقی همیشه هست[۱۰۱]. بااین دید در همهٔ جامعه‌ها نسبت درصدی ازکل جمعیت فرومایگانندکه درموقعیت بحرانی و انقلابی دردامن زدن به‌آشوب‌ها می‌توانند بسیار توانا باشند واگرنخبگان‌که برای رسیدن به قدرت می‌جنگند بتوانند گروه فرومایگان یا « اراذل واوباش» رامتقاعد

۱۰۱- گریگوریقیکیان درصفحه‌های ۸۶ و۱۰۴ «شوروی وجنبش‌جنگل»می‌گوید که پس ازاعلام الغاء نظام سلطنتی وجانشین ساختن آن با جمهوری شوروی درگیلان‌از سوی میرزا کوچك خان جنگلی رهبر جنبش جنگل درتاریخ ۱۸ رمضان ۱۳۳۸ ، فرومایگان وناآگاهانی که حتا ازمجاهدین و پیروان میرزاکوچك خان بودند ، شعار زنده باد احمدشاه سرمی‌دادند ونیزکسانی ازمیان آنان دست به غارت خانه های مردم زده بودند. شناسنامهٔ‌کامل این‌کتاب درپانویس شمارهٔ ۷۵ صفحهٔ ۶۵ داده‌آمده‌است .

سازند که‌پس‌از پیروزی پاداش‌خوبی‌خواهند داشت، به خدمت آنان در می آیند.[۱۰۲] ولی کم و بیش‌همیشه‌درعمل‌گروه‌فرومایگان‌درخدمت حاکمیت و دولت بوده ـ‌زیرا حاکمیت توانایی خریدن اینان را دارد ـ وبرای سرکوب نیروی مخالف قدرت حاکم به‌کار گرفته‌می‌شود ، همچنین فرومایگان در کودتاهای نظامی که‌یك‌گروه از حاکمیت می‌خواهدگروه دیگر را ازقدرت بر کنار سازد، می‌توانندبه‌آسانی بسیج شوند و درکنار نیروهای مسلح (ارتش و پلیس) نقش فعالی داشته باشند. چنان‌که درکودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ، همهٔ فرومایگان و اراذل و اوباش باپول و پشتیبانی آمریکا و دربار علیه ملت ایران ودولت مصدق واردعمل شدند وکودتای آمریکایی انگلیسی و دربار راپیروزگردانیدند.[۱۰۳]

۲۳۲.پ:دست‌آوردسیاسی‌انقلاب‌ونظام سیاسی‌حاصل‌ازآن، بزرگ‌ترین دست آورد سیاسی انقلاب ، نظام سیاسی است. بدون تردید رهبریا رهبران انقلاب تنهابرای‌سرنگون‌ساختن‌نظام‌حاکم‌نمی‌جنگند، بلکه‌می‌خواهندکه‌نظام سیاسی دیگرو نو جانشین‌آن سازند ونظام سیاسی‌پس ازپیروزی انقلاب کم و بیش همان خواهد بود که رهبران خواستار بنیانگذاری و پی‌ریزی آن بودند. ولی بر رغم شکل نظام سیاسی که رهبران انقلاب توانستندآن راپدید آورند انقلاب پیروزی قدرت‌است در برابر ناتوانی گروه حاکم و تجربه‌های تاریخی همهٔ انقلاب‌ها نشان‌داده است که رهبران انقلاب برای جای‌گزین کردن‌حاکمیت نو، بادرگیری‌ها ودشواری‌های‌بسیار

۱۰۲ـ نمونه‌هایی از قدرت اراذل و اوباش وراهزنان در تاریخ را می‌توان در صفحه‌های ۸۵ تا۸۸ جلددوم «جامعه‌شناسی غربگرایی »ازعلی محمد نقوی، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۳،دید.

۱۰۳ـن. ك. به‌الف:خاطرات‌سرآنتونی‌ایدن، ترجمهٔدهگان‌ـ تهران، بهار ۱۳۴۱ ۳۱۵ص، مصور.

ب: « اطلاعاتی درباره: تشنجات، درگیری‌های خیابانی در دوران حکومت دکتر محمد مصدق»، گردآورنده: محمد، ت. انتشارات‌مؤسسه خدمات فرهنگی‌رسا،تهران‌اسفند ۱۳۵۹، ۱۹۷ص.

روبرو بوده‌اندکه‌بیش‌ترین آن‌ازسوی ضد انقلاب است. این موقعیت که‌نیاز به‌وحدت رهبری وتمرکزقدرت دارد، حاکمیت‌را بیش ازپیش به‌سوی تمرکز قدرت می‌راند تا بتواند همهٔ ضدانقلاب ومخالفانرا در درون‌مرزها سرکوب کند وهراندازه‌انقلاب توده‌ای‌تر بوده باشد به‌همان اندازه تمرکزبیش‌تراست[۱۰۴]. زیراحاکمیت‌ازپشتیبانی انبوه مردم یاحکومت شوندگان برخورداراست و دلگرم ازپشتیبانی آنـان آسان تر می‌تواند همهٔ تصمیم‌ها وکارهایش‌را برحق ومشروع گرداند وهمهٔ انقلاب‌ها پس از پیروزی وبدون‌استثناء ودست‌کم درکوتاه مدت، بـه تمرکزآهنین و استبداد سخت گـراییده است سرشت و ماهیت نظام هـای سیاسی کـه ازانقلاب بیـرون‌می‌آید و قـالب حقـوقی نظـام سیاسی،کم اهمیت است. سپس انـدك انـدك دشمنان و مخالفان‌انقلاب‌به‌هنجارها وضابطه‌ها گردن می‌نهند وپیکار بر سرقدرت را دردرون نهادهای تازه می‌پذیرند، ازخشونت و تمرکزقدرت به تندی کاسته خواهدشد، زیرا قدرت دیگر ازدشمنانش بیم ندارد، نهادهایش استوارگردیده وبا پذیرش این نهادها گفت وشنود (انتخابات) برای دست به دست شدن قدرت روی می‌دهد.

۲۳۳. یکم: نکتهٔ مهمی‌را به‌یاد داشته باشیم وبازهم تکرارکنیم که ازهنگامی که ملت‌ها درجهان پدید می‌آیند، زندگی مردمان در چهارچوب کشور ـ ملت‌ها و با فرهنگ‌های خاص‌شان معنی‌دار می‌شود وهمه روی‌دادهای بزرگ سیاسی و به‌ویژه انقلاب‌های سیاسی نمی‌تواند ملی‌نبوده وانگیزه‌های ملی درپیدایی انقلاب‌ها آشکار نباشد ومرام ومسلك‌ها یا جهان نگری‌ها راهبر وراهنمای انقلاب هرچه می‌خـواهد

۱۰۴ــ دربسیاری ازموردها انقلاب حتا اگربه صورت کودتا باشد می‌تواندچنین پی‌آمدهایی را داشته‌باشد چنان‌که محمد حسنین‌هیکل در صفحهٔ ۲۲۲ «پاییزخشم» می‌ـنویسد: و«در ژوئیهٔ سال ۱۹۵۲ وقتی انقـلاب شد، تنها اخوان‌المسلمین از تسهیـلاتی برخوردارشدند... افسران آزاد چندماه بعدازانقلاب، همهٔ احزاب سیاسی موجودرا منحل وفعالیت آنهارا ممنوع اعلام‌کردند». این‌کتاب ترجمهٔ محمدکاظم موسائی‌وازانتشارات امیرکبیر درسال ۱۳۶۳ است.

باشداغلب پوششی خواهد بود برای نمایاندن خواست و برنامه‌های ملی و این نکته حتا درمورد «کمون پاریس» که به نخستین انقلاب بـادید جهانی نامدارشده، نیزدرست است ودرصفحهٔ ۶۰۲ کتاب «کمون پاریس» چنین آمده است:

«کمون ازجنبهٔ خاص خود نهضتی عمیقاً ملی بود، هرچند یك حادثهٔ عظیم وباشکوه تاریخی به‌شمـارمی‌رود. بااین‌حال پایان و نتیـجهٔ مهم ترین مبارزهٔ رهایی بخش پرولتاریای تمام دنیا بود».[۱۰۵]

تازه ترین نمونه‌ای راکه پیش چشم داریم، انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران‌است. راست است که دراین انقلاب بینش و جهان نگـری اسلامی درجامعهٔ ایران از همه اعتقادات وبینش‌های دیگرنیرومند تر ودرواقع جهان نگری‌حاکم است وبیش‌ترین سازمان‌ها، تشکیلات وگروه ها و انبـوه مردم بااین بینش دربرابرنظام حـاکم به پا خاسته‌اند[۱۰۶]. بااین‌همه بدون پروا به‌خواست های ملی انبوه مردم که دربازگشت به سنت‌های ملی،کوتاه‌کردن نفوذ قدرت های بیگانه وامپریالیسم وپی‌افکنـدن اقتصاد ملی خلاصه می‌شود، ارزیابی ازانقلاب نارسا خواهد بود و بی گمان تحلیـل گر و پژوهشگر را دچارسرگیجه‌کرده واورا به‌گمـراهی می کشاند وبازهم درچنین قالب است که انقلاب مشروطهٔ ایران‌را باید بررسید،انقلاب روسیه دراکتبر۱۹۱۷وانقلاب چین، پیروز درسال ۱۹۴۸ با داشتن مرام و مسلك‌های مارکسیستی و جهانی ، یك انقلاب باخواست‌های ملی بوده ودرچهارچوب ملی ماندگارشده وبرای دست یافتن به برنامه‌های ملی بوده است. تکرارکنیم که قالب و واقعیت ملی برای شناختن‌روی‌دادهای سیاسی‌بسیارمهم‌است که باید دربارهٔ آن به ژرفا اندیشید وپژوهش‌های گسترده

۱۰۵ـ «کمون پاریس» تألیف وکارگروهی ، زیرنظر ا. ژ. لوبوفسکایا : ترجمهٔ محمدقاضی، انتشارات خوارزمی: تهران، آبان ۱۳۵۹ .

۱۰۶ـ ن . ك . به: بادامچیان اسدالله وعلی‌بنایی: « هیئت‌مؤتلفهٔ‌اسلامی»، انتشارات اوج، تیر۱۳۶۲، ۳۴۴ص.

دراین زمینه کرد. ولی پذیرش این واقعیت که کشور ـ ملت درست ترین وواقعی‌ترین چهارچوب برای تبیین وارزیابی وشناختن‌روی‌دادهای‌سیاسی‌است، بدان‌معنی‌نیست که پیرامون کشورها دیوارهای آهنین وغیرقابل نفوذ کشیده شده باشد وروی داد های درونی‌بتواند ازفشارها ونیروهای بیرونی به ویژه ابرقدرت‌ها بر کناربماند. نورودوم سیهانوك رهبر پیشین کامبوج درنبردمن با « سیا »به خوبی دخالت‌های قدرت‌های بزرگ :آمریکا، شوروی، چین وحتاقدرت‌های کوچك‌ترمانند ویت‌نام وتایلندرادر کامبوج نشان‌می‌دهد ولی‌باهمهٔ این‌دخالت ها می‌پذیردمسئلهٔ کامبوج وکودتای‌علیه او (۱۳ مارس ۱۹۷۰ که اورا ازریاست کشور بر کنار می کنند) ، مسئله ای است ملی که باید پیش از همه باتوانایی‌های ملی حل شود[۱۰۷].

مارکسیسم ازجهان‌نگری‌های نامداراست که همیشه نظرخوش‌بینانه ازانقلاب دارد نتیجهٔ بسیاربسیارفشرده‌ای که ازاین نظریهٔ انقلاب‌می‌توان‌به‌دست دادچنین‌است: جامعه‌های‌انسانی به‌طبقات‌تقسیم شده‌اند وطبقات همیشه باهم درنبردند،ازاین‌روخواه ناخواه انقلاب روی می‌دهد وانقلاب‌نیزسودمندبوده وهمه خوبی‌ها وزیبایی هارا به بارمی‌آورد. اگردراین نظریه اندیشیده شود، می‌بینیم آن‌چنان هم تازگی ندارد ودر واقع بیان تازه‌ای است ازآن‌چه همهٔ ادیان ومذاهب نوید داده‌اند که باگسترش‌بدی‌ها وستم ها وآشفتگی‌ها مهدی یا ناجی خواهدآمد وجهان‌را پراز داد ونیکی‌ها خواهد کرد. دربرابراین نظریه‌وبینش نظریه‌های دیگری هست وکسان دیگری که میان‌آنان ویلفردو پارتو[۱۰۸] ازهمه نامدارتراست معتقدند که‌انقلاب‌پیکاری مانندیگرپیکارها

۱۰۷ـ ن . ك . به : سیهانوك ، نورودوم : نبـرد من با «سیا» ، ترجمهٔ غلامرضا کیامهرـ تهران، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۳، همچنین ن. ك . به: «کتاب آبی»، «گزارش‌ـ های محرمانهٔ وزارت امور خارجهٔ انگلیس در بارهٔ انقـلاب«مشروطهٔ ایران» به‌کوشش احمد بشیری، در۴ جلد، تهران، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۳، ۱۵+ ۲۹ـ ۱۵۷ + ۹۷۲ . مجموعهٔ ایـن اسناد وگزارش‌هـا نشان‌می‌دهد که درانقلابی ملی مانند انقلاب‌مشروطهٔ ایران چگونه وتا چه‌حدی قدرت‌های بیگانه می‌خواستند درآن دست داشته باشند.

۱۰۸ـ ن . ك . به شمارهٔ ۱۹۹ این کتاب .

برای به دست گرفتن قدرت است واگرقدرت حاکم آگاهانه ودرست ازابزارهای‌فشار وسرکوب بهره برداری کند، ازپیروزی انقلاب پیش‌گیری خواهدشد. به زبان‌دیگر دگرگونی‌ها همیشه درجامعه خواهد بود واین‌دگرگونی‌ها درجامعه‌های نهادی‌شده‌در چهارچوب‌های قانونی تحقق می‌پذیرد وحاکمیت باآرامش دست به دست می‌گردد ونیازی به‌خشونت‌برای دست یافتن به‌قدرت نیست، به ویژه اگرقدرت حاکم‌پایداری کند وبتواندخشونت هارا سرکوب کرده وآن‌را باخشونت‌های سخت‌تری پاسخ دهد.

۲۳۴. دوم : درهرانقلاب درکنار داده‌های شناخته شده همیشه متغیر های سیاسی ناشناخته پدیدار می‌شودکه پیش‌بینی‌های دگرگونی‌های انقلاب و موقعیت انقلابی‌رادشوارترمی‌سازد.مانند: جنگ، وضع‌اقتصادی، موقعیت‌اجتماعی واخلاقی جهان نگری یا مرام ومسلك انقلاب را باید ازیاد نبرد.

جنگ که پیروزی یا شکست درآن پیدایی وضع تازه‌ای رادرکشوربه‌همراه دارد. فساد یا درستی، دلسوزی یا بی‌بند وباری رهبران ومسئولان و اداره‌کنندگان کشور در همراه ساختن یا دورکردن مردم از انقلاب مؤثراست. دگرگونی‌های اقتصادی عمومی‌کشور، بد یا خوب بودن اقتصادکشور بی‌گمان در ژرف گردانیدن انقلاب یا روی‌گرداندن مردم ازانقلاب انگیزهٔ بزرگی است. ولی به یاد داشته باشیم که تاریخ همهٔ انقلاب‌ها نشان می‌دهد این نظریه‌که انقلاب نتیجهٔ فقروتنگدستی و افزایش‌گروه بینوایان بوده، افسانه‌ای بیش نیست وبیش‌تر انقلاب‌ها درمرحلهٔ بهبود نسبی وضع اقتصادی انبوه مردم روی داده است.زیرا فشارشدید مادی‌همیشه مردم‌را درتنگنا می‌گذارد ویارای پرداختن به‌کارهای اجتماعی وسیاسی را ازآنان می‌گیرد، همچنان‌که فشارسیاسی مردم را محتاط می‌کند. ازجهت اجتماعی هرانقلاب سیاسی باید دگرگونی‌های اجتماعی دامنه داربه همراه داشته باشد یا دست کم مردم چنین چشمداشتی دارند.

ولی به هیچ روی نمی‌توان با قاطعیت گفت‌که چه رابطهٔ‌روشنی میان رهبری یك فرد یا یك‌گروه یا طبقه درانقلاب‌بانتیجه‌آن هست. همچنین درهراقدام اجتماعی

وسیاسی به ویژه انقلاب، همیشه بعداخلاقی پدیداراست ودراخلاق نیزنکتهٔ گریزناپذیر روشن ساختن این پرسش جاویدانی وهمیشگی که مربوط به چگونگی پیوند میان هدف و وسیله، یا وسیله وهدف است نمایان می‌شود و دراین رابطه خواه‌ناخواه انگیزه‌های اقتصادی، مذهبی، سیاسی، نظامی ورفاهی دست اندرکار است.

در پایان بایداز جهان‌نگری یامرام ومسلك یادکنیم که‌راهنمای رفتارهای اجتماعی وهماهنگ کنندهٔ خواست‌ها ودیده‌ها وآرزوهای گونه‌گون وگاهی متضاد و متناقض است. شناخت جهان‌نگری دریك انقلاب بسیار دشوار است زیرا نه‌تنها همهٔ نوشته‌ها را باید بررسی کرد بلکه همه‌آن چیزهایی راکه نوشته نشده‌است مانند لطیفه، شعر، آواز، شعار وتصنیف‌های انبوه مردم را نیزشناخت وچه بساکه این منابع گویاتر و پربارتر وسودمندتر ازنوشته‌های نویسندگان سرشناس یا نظریه پردازان نامداراست. فشرده جهان‌نگری انقلابیان وهمه‌اندیشه‌های به‌سودانقلاب براین پایه‌استوار است که‌انقلاب همهٔ بدی‌هاوزشتی‌ها رازدوده وخوبی‌ها وزیبایی‌ها راجانشین آن می‌گرداند، مانندتواناشدن بی‌نوایان، بی‌نیازشدن نیازمندان، نامدارشدن گمنامان وگاهی جابه‌جایی گمان‌پردازی‌ها چنان‌است که‌گفته‌می‌شودزنان جایگاه‌مردان‌راگرفته وهمهٔ کارهای زنان به‌مردان‌سپرده می‌شود[۱۰۹]. همچنین آزادی کامل جانشین هرگونه استبداد می‌گردد. ولی چه بساکه دست‌آوردها به‌کلی خلاف انتظارباشد[۱۱۰]. درپایان شناخت زندگی رهبر یا رهبران انقلاب وانقلابیان کارآمد برای پی‌بردن به چگونگی پیروزی انقلاب و جهت وخط آن بسیارسودمند است زیرا رهبری درجهت دادن به روی‌دادها با ارج است‌وبه‌هیچ-

---

۱۰۹ــ دربارهٔ اندیشهٔ سیاسی و نفوذآن دراجتماع وانقلاب ن. ك، به: مجموعهٔ «خداوندان اندیشهٔ سیاسی» تألیف. مایکل ب ماستر، لین و لنگستر، و. ت. جونز، ترجمهٔ جواد شیخ‌الاسلامی و علی رامین در۵ جلد، انتشارات امیرکبیر در ۱۳۵۸، ۱۳۶۲ و ۵۳۹ص، ۵۲۲ص و۱۹۰ص.

۱۱۰ــ ن. ك. به: هاگسلی، آلدوس: بازدیدی‌دوباره‌ازدنیای‌نو، ترجمهٔ ابوالقاسم جزایری ــ تهران نشرسپهر، ۱۳۵۶، ۱۵۹ص.

روی نمی‌توان آنراکم بهاء داد و بدون تردید آدمیان موجودهای اندیشمندی اند و مهره‌های بی‌جان نیستند وشناخت دست آوردهای انقلاب بدون شناخت شخصیت رهبر یا رهبران انقلاب پژوهشی کم ارج خواهد بود. بدون این که پـژوهنده این نظریه راکه شخصیت‌های سیاسی جزیی از روند تاریخی است، فراموش کند بااین همه ازیاد نبریم که درمورد رهبرانقلاب ویك شخصیت انقلابی دست کـم دو دید و دوبینش ودونظریه برای توجیه وشناخت اقدام انقلابی‌اش می‌توان داشت وچه‌بساکه این نظریه‌هاکاملا باهم متضاد باشد، چنان که در مورد قیام تـاریخی امام حسین(ع) هست[۱۱۱]. افزون برنوشته‌هایی که دربارهٔ انقـلاب دراین بخش آورده شد، می‌توان همچنین نوشته های زیر را که در بردارندهٔ نظریه های کلی در باره انقلاب است، دید[۱۱۲].

۱۱۱ـ ن . ك . به : الف ـ صـالحی نجف آبادی : شهید جاویـد ـ تهران ، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا ، چاپ سیزدهم ۱۳۶۳،۵۳۶ص .

ب ـ صافی گلپایگانی ، لطف‌الله : شهیدآگاه ـ تهران ، بخش کتابخـانهٔ صدر (بی نا) ، ۲+۴۹۸ص.

۱۱۲ـ ن . ك . به : الف ـ آموزشهایی‌ازانقلاب وسوسیالیسم ـ تهران[بی‌نا]، ۶ جلد، ازتاریخ اردی‌بهشت ۱۳۶۰ تا فروردین ۱۳۶۱.

ب ـ انقلاب اکتبر وایران ـ [بی‌نا . بی‌جا] ، ۱۳۵۴،۳۵۴ ص.

پ ـ انقلاب دموکراتیك و رهبری پرولتاریا ـ تهـران [بی نا] ، دی ۱۳۵۷ ، ۱۸۲ ص .

ت ـ فونتن ، آندره : تاریخ جنگ سرد ، جلد اول ازانقلاب اکتبر تاجنگ کره (۱۹۱۷ ـ ۱۹۵۰) ، ترجمهٔ عبدالرضـا هوشنگ مهـدوی ـ تهران ، نشرنو ، ۱۳۶۴ ، ۵۴۹ ص .

ث ـ گرامشی، آنتونیو : شوراهای کارگری : ترجمهٔ : م . شبروءت ؟ پیشروـ تهران‌انتشارات شباهنگ ، آبان ۱۳۵۸.

ج ـ لنین ، و. ا : دولت و انقـلاب ، [بدون مترجم، بی‌تا] ، تهران ، انتشارات شباهنگ ، ۱۷۷ ص.

←

در پایان این بررسی یاد آوری کنیم که با همهٔ همسانی‌ها و پیوندهایی که میان انقلاب و جنگ به ویژه جنگ درون مرزی یا داخلی با انقلاب هست و این که در اغلب موردها پیروزی انقلاب بدون جنگ شدنی نیست، هرجنگ داخلی یا درون‌ـ مرزی، انقلاب نیست. چنان که جنگ داخلی که اکنون (مهر ۱۳۶۵) در لبنان هست، بی‌ـ گمان برای به‌دست آوردن امتیازها و شاید به‌دست گرفتن قدرت نیز باشد، ولی انقلاب نیست. به‌همین گونه بسیاری از جنگ‌های اقلیت‌های قومی، فرهنگی، مذهبی و مخالفان علیه قدرت مرکزی و حاکم برای به‌دست آوردن خودمختاری یا حقوق ویژه‌شان یا استقلال و تجزیه‌طلبی، انقلاب نیست.

→

چ ـ مارکس، کارل: بورژوازی وضدانقلاب، [بدون مترجم]، تهران، نشرپویا، اسفند ۱۳۵۴، ۳۷ص.

ح ـ مارکس، کارل: مبارزات طبقاتی درفرانسه، ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰ ـ تهران، انتشارات پیشتاز [بی‌تا]، ۱۴۴ص.

خ ـ مارکس، کارل: هجدهم برومر ولوئی بناپارت، ترجمهٔ محمد پورهرمزان ـ تهران، انتشارات آفاق و رازیان ۱۳۵۷.

د ـ مارکس وانگلس: انقلاب وضد انقلاب درآلمان، ترجمهٔ سارج ـ تهران، انتشارات کاروپیمان [بی‌تا]، ۱۴۹ ص.

دفتر هفتم

حزب‌های سیاسی، مهم‌ترین ابزار نبرد در عرصهٔ سیاست

احزاب سیاسی همزمان با آیینهای انتخاباتی و پارلما...

۲۳۵. مقدمه: «احزاب سیاسی همزمان با آیینهای انتخاباتی و پ... وجود آمده‌اند وتوسعهٔ آنان‌توامان صورت گرفته‌است»[1] آیینهای انتخاباتی و پ... درجهان پدیدهٔ تازه‌ای است و حزب‌های‌سیاسی‌نیز به‌همان جوانی. بـه‌علت... حزب سیاسی دربارهٔ آن‌کم تحقیق‌شده است و این‌تحقیق‌همگام با پژوهش... علم‌سیاست گسترش یافته‌است.

حزب‌های سیاسی یك رشته پرسش‌هایی درذهن بر‌می‌انگیزد مانند... سیاسی‌چیست؟آیا به‌راستی حزب‌های سیاسی‌لازمند؟آیاحزب‌های‌سیا... رامی‌سازند ویااین که خود ساخته نظام سیاسی‌اند؟ شناختن حزب‌ها... پژوهش‌های گسترده‌بوده ودشوار است که‌درچهارچوب تألیف... باید باکلیات‌علم‌سیاست آشناشوند، این‌پدیده مهم‌را بتوان...

۱ــ دو ورژه، موریس: اصول‌علم‌سیاست‌ــ ترجـ...

بخش یکم

پیدایی حزب‌های سیاسی

حزب به‌مفهوم گروه ودسته، یعنی به‌مفهوم عام آن همیشه به شکلی وجود داشته
است[۲]. به‌زبان دیگر در درون چهارچوب‌های زندگی انسانی، مثل قبیله، ده، شهـر و
کشور، گروه‌های کوچك‌تـر دیگری وجود داشته‌اند که از یکدیگر جدا بوده‌اند و
ویژگی‌های خویش را داشتند. ولی حزب به‌مفهوم ویژهٔ آن، یعنی « حـزب سیاسی »
دیدهٔ تازه‌ای است.

۲۳۶. الف: مفهوم و ویژگی‌های حزب سیاسی

، حزب سیاسی با«دسته»
رقه»، «محفل»، «مجلس»، « جمعیت»، «انجمن»، «گروه»، «صنف» ، «سندیکا» ،
زمان» ونامهای مانندآن‌یکی نیست. نویسندگان قانون اساسی منسوخ و متمم آن
وب ۱۲۸۵ خـورشیدی و منسوخ در ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی ـ نام
ب»رانیاورده‌بودند وبه‌جای آن «انجمن» و«اجتماع» به‌کاربرده‌بودند، چنان‌که‌در
یست ویکم متمم قانون اساسی منسوخ اعلام شده‌بود: «انجمن‌ها و اجتماعاتی
لد فتنهٔ دینی و دنیوی و مخل‌بنظم نباشنددرتمام مملکت‌آزاد است...». قوانین
ات گونه‌گونی از سوی‌قوهٔ مقننه یا هیأت وزیران و دیگرمقام‌های صلاحیتدار
ازمان دادن فعالیت‌حزب‌ها وجمعیت‌های سیاسی وصنفی وتجاری وضع‌شده
۱. مصوب ۱۱ و ۱۲ آذر ۱۳۵۹ دستورهای دقیق‌تری نسبت به قانون اساسی

- در قرآن هم واژهٔ حزب چندین بار آمده است ونام‌یکی ازسوره‌های قـرآن
ه است و به تقریب همه‌جا این واژه به مفهوم دسته، فرقه وگروه آمده چنان‌که
« المؤمنون» آمده است: «فتقطعوا امرهم بینهم زبرا کل حزب بمالدیهم فرحون»
سوره«الروم» آمده است:« من الذین فرقوا وکانوا شیعاً کل حـزب بما لدیهم
ی آگاهی بیش‌تر دربارهٔ حزب درقران ن. ك. بمقاله علی تهرانی «حزب» د
ونه می‌یابیم» درصفحهٔ یك وچهارده روزنا

دفتر هفتم

حزب‌های سیاسی، مهم‌ترین ابزار نبرد در عرصهٔ سیاست

۲۳۵. مقدمه: «احزاب سیاسی همزمان با آیینهای انتخاباتی و پارلمانی به وجود آمده‌اند و توسعهٔ آنان توامان صورت گرفته‌است»[۱] آیینهای انتخاباتی و پارلمانی درجهان پدیدهٔ تازه‌ای است و حزب‌های سیاسی نیز به‌همان جوانی. به‌علت جوانی حزب سیاسی دربارهٔ آن کم تحقیق‌شده است و این تحقیق همگام با پژوهش درزمینهٔ علم‌سیاست گسترش یافته‌است.

حزب‌های سیاسی یك رشته پرسش‌هایی درذهن برمی‌انگیزد مانند: حزب سیاسی چیست؟ آیا به‌راستی حزب‌های سیاسی لازمند؟ آیاحزب‌های سیاسی نظام‌سیاسی رامی‌سازند ویااین‌که خود ساخته نظام سیاسی‌اند؟ شناختن حزب‌های سیاسی مستلزم پژوهش‌های گسترده‌بوده ودشوار است که‌درچهارچوب تألیف‌حاضر که دانشجویان باید باکلیات علم‌سیاست آشناشوند، این پدیده مهم‌را بتوان‌درپهنهٔ گسترده‌بررسی کرد.

---

۱ ــ دو ورژه، موریس: اصول علم‌سیاست ــ ترجمهٔ ابوالفضل قاضی ــ تهران فرانکلین ۱۳۴۹، ص۱۳۷.

بخش یکم

پیدایی حزب‌های سیاسی

حزب به‌مفهوم گروه ودسته، یعنی به‌مفهوم عام آن همیشه به شکلی وجود داشته است[۲]. به‌زبان دیگر در درون چهارچوب‌های زندگی انسانی، مثل قبیله، ده، شهر و کشور، گروه‌های کوچك‌تر دیگری وجود داشته‌اند که از یکدیگر جدا بوده‌اند و ویژگی‌های خویش را داشتند. ولی حزب به‌مفهوم ویژهٔ آن، یعنی «حزب سیاسی» پدیدهٔ تازه‌ای است.

۲۳۶. الف: مفهوم و ویژگی‌های حزب سیاسی، حزب سیاسی با «دسته» «فرقه»، «محفل»، «مجلس»، «جمعیت»، «انجمن»، «گروه»، «صنف» ، «سندیکا» ، «سازمان» ونامهای مانند آن یکی نیست. نویسندگان قانون اساسی منسوخ و متمم آن مصوّب ۱۲۸۵ خورشیدی و منسوخ در ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی ـ نام «حزب» رانیاورده‌بودند وبه‌جای آن «انجمن» و«اجتماع» به‌کاربرده‌بودند، چنان‌که‌در اصل بیست ویکم متمم قانون اساسی منسوخ اعلام شده‌بود: «انجمن‌ها واجتماعاتی که مولد فتنهٔ دینی و دنیوی و مخل‌بنظم نباشنددرتمام مملکت آزاد است...». قوانین و مقررات گونه‌گونی از سوی قوهٔ مقننه یا هیأت وزیران و دیگرمقام‌های صلاحیتدار برای سازمان دادن فعالیت حزب‌ها وجمعیت‌های سیاسی وصنفی وتجاری وضع‌شده بود. ق.ا.ج.ا.ا. مصوب ۱۱ و ۱۲ آذر ۱۳۵۹ دستورهای دقیق‌تری نسبت به قانون اساسی

۲ـ در قرآن هم واژهٔ حزب چندین بارآمده است ونام یکی ازسوره‌های قرآن «احزاب» است و به تقریب همه‌جا این واژه به مفهوم دسته، فرقه وگروه آمده چنان‌که در سوره «المؤمنون» آمده است: «فتقطعوا امرهم بينهم زبرا كل حزب بما لديهم فرحون» همچنین درسوره «الروم» آمده است: «من الذين فرقوا وكانوا سيعاً كل حزب بما لديهم فرحون» برای آگاهی بیش‌تر دربارهٔ حزب درقران ن. ك. به‌مقاله علی تهرانی «حزب» را در قرآن‌چگونه می‌یابیم» درصفحهٔ یك وچهارده روزنامه کیهان، ۲۷ خرداد ۱۳۵۹.

منسوخ دربارهٔ حزب‌های سیاسی وجمعیت‌ها دارد که در اصول ۲۶ و ۲۷ این قانون اعلام شده است که به ترتیب آورده می‌شود:

« احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی وصنفی وانجمنهای اسلامی یا اقلیتهای دینی شناخته شده آزادند، مشروط باینکه اصول استقلال، آزادی وحدت ملی، موازین اسلامی واساس جمهوری اسلامی رانقض نکنند. هیچکس را نمی‌توان ازشرکت درآنها منع کردیا به شرکت دریکی ازآنها مجبورساخت».
« تشکیل اجتماعات و راه‌پیمائیها، بدون حمل سلاح، بشرط آنکه مخل بمبانی اسلام نباشد آزاد است».

دراجرای این اصل‌ها مجلس شورای اسلامی درتاریخ ۷ شهریور ۱۳۶۰ «قانون فعالیت احزاب، جمعیتها وانجمن‌های سیاسی وصنفی وانجمن‌های اسلامی یااقلیت‌ـ های دینی شناخته شده » را در ۱۹ ماده تصویب کرد. بررسی گسترده از این قانون و آیین‌نامه‌های اجرایی آن درصلاحیت حقوق اساسی و حقوق اداری است ولی بـه گونهٔ بسیار فشرده می‌توان گفت که حزب‌ها وگروه‌هایی حق فعالیت دارند که خود را منطبق بااین قانون گردانند وازمقام‌های پیش‌بینی شده در این قانون اجازه فعالیت بگیرند وبه ویژه بودجهٔ این حزب‌ها وگروه‌ها باید از راه‌های قانونی ومشروع تأمین شده و مصرف گردد. یادآوری می‌شود که واژهٔ «گروه» در «قانون فعالیت احزاب، جمعیت‌ها ، ...» واژهٔ عامی است که برای نامیدن ونشان دادن هرگونه حزب وجمعیت و... گزیده شده است. لازم است که پیش ازبررسی ازحزب‌های سیاسی، مفهوم هریك از واژه‌های نزدیك به آن روشن شود.

«دسته» به هرنوع گروهی گفته می‌شود مانند صنفی، دینی، سیاسی... وممکن است که اعضاء «دسته» دارای سازمان وتشکیلات هم نباشند وبه‌طوراتفاقی گردهم آمد باشند یا این که اجتماع آنان در فاصله‌های زمانی نامعین و به گونه‌ای نامنظم تشکیل شود، چنان که **کسروی** می‌نویسد:

« بدینسان در تهران نیز، ملایان از توده روگردانده و برای ایستادگی در برابر مشروطه دسته می‌بستند . این دسته بندی آسیب بزرگی به مشروطه توانستی رسانید و آن‌را از بنیاد توانستی برانداخت . بویژه با بستگی که میانه این دسته باسید کاظم یزدی در نجف می‌بود و یك دست نیرومند نهانی همگی اینان را بهم بسته میداشت[۳].»

«فرقه» این واژه از «دسته» دقیق‌تر است و بیش‌تر پیروان یك دین و مذهب را گویند، چنان‌که در «الملل والنحل» می‌خوانیم:

« چون این قواعد تقریر پذیرفت چون درقاعده‌ای از این قواعد یا اصلی از این اصول یکی از ائمه متفرد شوند، مقالهٔ او را مذهبی‌شماریم وجماعتی که با او اقتفا کنند فرقه گوئیم... وهر آینه اعیان فرق‌درچهار [قدریه، صفاتیه، خوارج، شیعه] منحصر باشند ازامتزاج بعضی با بعضی ، اصناف و اقسام بازدید شد تا بهفتاد وسه فرقه متفرق گشتند[۴].»

«محفل» درلغت به معنی مجلس‌وجای‌گردآمدن است. این گردآمدن‌هاممکن است هدف‌های هنری، دینی، سیاسی دربر داشته باشد وبه‌طورمنظم، یا درفاصله‌های زمانی نامعین گردهم آیند.

«مجلس» ازنظرمفهوم، این واژه به «محفل» بسیارنزدیك است و گاهی نام خاص‌است مانند «مجلس شورای اسلامی» ، «مجلس شورای‌ملی» ، «مجلس‌عوام»، «مجلس لردان» و مانندآن .

«جمعیت» و «انجمن»، بیش‌تر به‌گروه های رسمی گفته می‌شود. یعنی گروه‌

۳ــ کسروی ، احمد: تاریخ مشروطهٔ ایران ــ بخش دوم ، ج دوم ، تهران ، چاپخانهٔ تابان ۱۳۲۰، ص۱۰۸ و ۱۰۹.

۴ــ شهرستانی، ابوالفتح محمدبن عبدالکریم : الملل والنحل ــ ترجمهٔ فضل‌الدین صدرترکه اصفهانی بتصحیح و تحشیه سیدمحمد رضا جلالی نائینی ــ چاپ سوم، تهران، انتشارات اقبال ۱۳۵۰، ص۴ .

هایی که به منظور انجام هدف‌های ویژه‌ای بنیاد یافته‌اند ودارای تشکیلات منظمند و رسمیت دارند. رسمی به این معنی است که وجود آن‌ها مورد حمایت رسمی‌قوانین موجود کشوراست. مانند همهٔ انجمن‌ها وجمعیت هایی که‌برای کارهای سودجویانه، (تمام شرکت‌های تجارتی) یا غیر سودجویانه،(تمام انجمن‌ها وجمعیت‌های سیاسی، هنری، ورزشی) فعالیت می کنند وقانون آنهارا به رسمیت می‌شناسد.

«صنف» و «سندیکا» درفارسی وبه ویژه دراصطلاح زبان حقوقی دو واژه مترادف است وبه‌گروه هایی گفته می‌شودکه فقط برای پاسداری ازمنافع اقتصادی اعضای‌گروه پدیدآمده وبنیان گرفته‌اند ودرموقعیت عادی فعالیت سیاسی ندارنـد و اغلب قوانین موجد این سازمان ها نیز فعالیت سیاسی را برای «صنف» و «سندیکا» ممنوع کرده است .

گاهی «جمعیت» و «انجمن» و «شورا» ممکن است سیاسی بوده یـا رنگ سیاسی داشته باشد، مانند «جمعیت ایرانی هواداران سازمان ملل متحد» یـا«شورای محله» ، «شورای ده» ، «شورای‌شهر»، «شورای شهرستان» ، «شورای استان»[5] و در هرحال باحزب سیاسی یکی نیست وگاهی باآن تفاوت ژرف دارد. چنان‌کـه دیدیم در«قانون فعالیت‌احزاب، جمعیت‌ها و...»، «حزب»، «جمعیت» و«انجمن» رامترادف آورده وآن‌ها را سیاسی دانسته است تاغیرسیاسی . واژهٔ گروه درایـن قانون واژهٔ عامی است برای نامیدن هرگونه سازمان سیاسی. چنان‌که درتبصرهٔ یك مادهٔ۶ همین قانون می‌خوانیم :

«کلیه‌گروه‌ها موظفند مرامنامه، هویت هیئت رهبری خود و تغییرات بعدی آنهارا باطلاع وزارت‌کشور برسانند» .

۵ـ «قانون تشکیلات شوراهای اسلامی‌کشوری» مصوب مجلس شورای اسلامی دریکم آذر ۱۳۶۱ تشکیل شوراهای «محله» ، «ده» ، «بخش» ، «شهرستان» ، «استان» و «شهر » را اعلام داشته است که پیش از انقـلاب این « شوراها » ، « انجمن » نامیده می‌شده است .

این مفهوم گروه، مفهومی‌است که اغلب برای جمعیت‌های سیاسی نیز به‌کار برده می‌شود. واژهٔ «گروه» درآن قانون مفهوم دیگری نیزداردکه به معنی شماری از کسان یاتعدادی از اشخاص حقیقی است و این‌تعریف‌در مادهٔ یك همین قانون چنین آمده است :

« حزب، جمعیت، انجمن، سازمان سیاسی‌وامثال آنها تشکیلاتی‌است که دارای مرامنامه، اساسنامه بوده وتوسط یك گروه اشخاص حقیقی معتقد بـه آرمانها ومشی سیاسی معین‌تأسیس شده واهداف، برنامه‌ها ورفتارآن‌به‌صورتی باصول‌اداره‌کشور وخط مشی‌کلی نظام جمهوری اسلامی ایران مربوط‌باشد».

بی‌گمان این تعریف ازحزب وگروه‌های سیاسی‌که دراین قانون آمده است، تعریف جامع ومانع یا به تقریب جامع ومانع ازحزب نیست و وارد ریزه‌کاری‌ها و موشکافی‌هایی‌که نارسایی این تعریف را بنمایـانـد نمی‌شویم . تنها یـادآوری کنیم‌که برطبق‌این‌تعریف هرحزب وجمعیتی که‌هدف‌ها وبرنامه ورفتارآن «به‌صورتی باصول ادارهٔ‌کشور وخط مشی‌کلی نظام جمهوری اسلامی ایـران مربوط» نباشد ، حزب نیست. دراین تعریف واژه‌های «مخالف» یا «موافق» به‌کارگرفته نشده است، بلکه واژهٔ«مربوط» آمده‌است ودانستن چگونگی ارتباط یا بی ارتباطی برنامه‌ها و هدف‌های یك حزب وجمعیت «باصول اداره‌کشورو...» درعمل آسان نیست،ازاین رو است‌که باید درجستجوی تعریف‌کامل تری برآییم .

۲۳۷.یکم: تعریف حزب، تعریف ومفهوم حزب‌سیاسی مانند همهٔ تعریف‌ها ومفهوم های دیگرعلوم اجتماعی وسیاسی ثابت نیست. درطی زمان این مفهوم تغییر کرده‌است ودریك‌زمان ومکان‌هم‌چندین مفهوم ازآن بوده‌است . **موریس دوورژه** در «احزاب سیاسی»اش که درجهان نامداراست می‌نویسد:

« درسال ۱۸۵۰ درهیچ یك ازکشورهای جهان (به‌جزایالات‌متحدهٔ آمریکای شمالی) حزب سیاسی به‌مفهوم نوآن وجودنداشت... درسال۱۹۵۰ احزاب سیاسی در اغلب کشورهـای پیشرفته جهان فعالیت می‌کنـند و سایر

کشورها هم می‌کوشند که از آنها تقلید کنند.»[۶]

روشن است باشتابی که حزب‌های سیاسی درجهان گسترش یافته‌اند، تعریف ها و مفهوم‌های مربوط به‌آن هم‌پایدارنبوده‌است وهمراه بادگرگونی‌های زندگی سیاسی تعریف‌های مربوط‌به‌حزب‌هم‌دگرگونی‌یافته‌است. جای‌این‌نیست که‌ازهمهٔ‌تعریف‌هایی که دربارهٔ‌حزب‌های‌سیاسی پیشنهادشده است وهست‌یادکنیم، تنها به نامدارترین آن‌ها اشاره می‌کنیم‌موریس دوورژه در همین کتاب می‌نویسد:

« یك‌حزب، یك گروه اجتماعی‌نظیرشهر ودهکده نیست‌بلکه مجموعی از گروه‌ها وجمعی‌از گروه‌های‌اجتماعی‌پراکنده دراطراف‌مملکت است (قسمتها کمیته‌ها ـ انجمنها وغیره) که‌به وسیله‌سازمان‌های‌هماهنگ‌کننده‌بهم پیوسته‌اند.»[۷]

و در تأیید این تعریف درصفحهٔ ۱۴۰ کتاب یادشده تأکیدمی‌کند:

«آنانی که‌گمان می‌کنند که‌حزب‌خلاصه می‌شوددر: (رهبری به وسیله فعالان حزب ورهبری طرفداران به وسیلهٔ اعضاء و رهبری رأی دهندگان بـه وسیلهٔ اعضاء) مسلماً سیمای غلطی از حزب در ذهن دارند.»

لاپالومبرا ووا اینر در کتاب « احزاب سیاسی و سیاست توسعه » که بـاهم نوشته‌اند، پس از اشاره به تعریف‌های‌گونـه‌گون دربارهٔ حزب می‌نویسند که هر تعریف ازحزب‌باید چهارفکر و رکن را دربرگیرد:

۱. حزب باید دارای سازمان‌های مرکزی ورهبری‌کننده وپایدار ماندنی‌باشد یعنی این امید رابایدداشت که دورهٔ‌زندگی‌حزب ازعمررهبران‌حزب‌درازتراست. به

6–Duverger (Maurice) – les Partis politiques – Paris, Armand Colin – 3 eme Ed. 1958, p.l.

۷ـ دوورژه،موریس ـ احزاب سیاسی ـ ترجمهٔ‌رضاعلومی ـ تهران انتشارات‌مؤسسه عالی علوم سیاسی و امور حزبی، ۱۳۵۲ ـ ص ۵۷ ـ ۵۶.

به‌زبان‌دیگر تشکیلات‌حزب نباید با مردن رهبران وبنیانگذاران حزب ازهم‌بپاشد.

۲. حزب‌بایددارای سازمان‌های‌محلی‌پایداربوده وبا سازمان‌های مرکزی‌حزب پیوند همیشگی و گونه‌گون‌داشته باشد.

۳. رهبران مرکزی ومحلی حزب باید مصمم باشندکه قدرت سیاسی را در پهنهٔ کشور_ خواه به‌تنهایی یا به یاری حزب‌های دیگربه دست‌گیرند و آنرا رهبری واداره کنند ونباید تنها به اعمال نفوذ برروی قدرت سیاسی حاکم بسنده کنند.

۴. حزب باید ازپشتیبانی تودهٔ مردم برخوردارباشد[8].

ازپایه‌های‌چهارگانه‌که برای تشکیل وتحقق یافتن حزب یاد شده‌است‌به‌آسانی هوده‌های‌زیرین به دست می‌آید: ۱ـ حزب نباید با ازمیان رفتن رهبران ناپدیدشود، به بیان دیگرزندگی حزب با زندگی رهبران حزب یکی نیست ودرشخصیت‌رهبران خلاصه نمی‌شود، ۲ـ حزب‌باید دارای‌تشکیلات وسازمان باشد. حزب‌بدون‌سازمان، حزب نیست وزود به‌محفل دوستان وگروه‌کم ارج‌گرایش‌می‌یابد، ۳ـ حزب‌به‌تنهایی یا به یاری دیگر حزب‌ها وگروه های سیاسی باید مصمم باشد که قدرت سیاسی حاکم درکشور (دولت) را به دست‌گیرد واگرچنین هدفی نداشته باشد، آنرانمی‌توان حزب نامید بلکه‌دسته‌ها وگروه‌هایی‌اندکه هدف اصلی‌شان سودجویی وبه‌دست آوردن جاه ومقام برای گردانندگان واعضاء بانفوذ است، ۴ـ حزب بدون پشتیبانی انبوه مردم، حزب نیست، محفل دوستانه است. حزب درموقعیت‌های گونه‌گون‌مانند انتخابات‌آزاد، تظاهرات مهم سیاسی و... باید بتواند بنمایاندکه از پشتیبانی انبوه مردم برخورداراست ومردم نه‌تنها درموقعیت‌آسان بلکه درموقعیت‌های سخت حزب را یاری می‌کنند. اگرحزب‌ازپشتیبانی مردم برخوردار نباشد وساخته وپرداختهٔ‌قدرت سیاسی‌حاکم باشد باتغییردولت وضعف قدرت وی بی‌نام ونشان می‌گردد وآنانی‌که به امید جاه وسودجویی درآن‌گرد آمده‌اند پراکنده می‌شوند وبه‌سوی دارندگان

8_ Lapalombars (Joseph), weiner (Myron) _ Poilitcal parties and Political development, Princeton(N.J.)- Princeton University Press 1966, P.6.

قدرت تازه روی می‌آورند.

۲۳۸. دوم: باآن‌چه درشماره‌های ۲۳۶ و۲۳۷ یادشد دوتعریف می‌توانیم‌از حزب به دست دهیم .

۱. «حزب گروه شهروندان با آرمان‌های مشترك و تشکیلات منظم و متکی به پشتیبانی مردم است‌که برای به دست گرفتن قدرت دولتی یا شرکت درآن مبارزه می کنند».

این تعریف ساده ترین تعریف ممکن ازحزب است و اگربخواهیم تعریف کامل ورساتری ازحزب داشته باشیم به‌دومین تعریف رهنمون می‌شویم :

۲. «حزب اجتماع گروه شهروندانی است‌که آرمان مشترك ومنافع ویژه‌شان آنان را ازگروه بزرگ ترکه جامعه ملی‌است،مشخص می‌سازد و با داشتن تشکیلات وبرنامهٔ منظم ویاری مردم می کوشند که قدرت دولتی‌را در کشور به دست گیرند یا این‌که بااین قدرت همباز گردند... برنامه و آرمان‌هایشان را به تحقق برسانند ودراین‌راه ازهمهٔ توانایی‌ها، به ویژه ازابزارهای قانونی یاری می گیرند.»

رشتهٔ پیوند دهندهٔ این دو تعریف یکی است: یك حزب پاره‌ای از اجتماع بزرگ، یعنی ملت‌است. حزبی که می‌خواهد قدرت دولتی را به دست‌گیردباید خود را ازگروه‌های دیگرمشخص سازد، به زبان دیگر جزء خودرا ازکل جدامی‌سازد تا بتواند ویژگی هایش را بنمایاند، پس پدیدآمدن وبنیان گرفتن سازمان یك‌گروه دردرون‌کشور۔ ملت پایهٔ بنیادی پیدایی حزب است. هرحزب بااین که‌جزیی‌ازکل یعنی ملت است، درپیکاربرای به دست‌گرفتن قدرت خود را نمایندهٔ تمام ملت اعلام می‌دارد، نه‌پاره‌ای ازآن. همچنین حزبی که برای به‌دست‌گرفنن قدرت دولتی نبرد می کند تنها حزب‌یا حزب های سیاسی حاکم راکه در برابر وی ایستاده‌اند مخالف ودشمن‌ملت‌وخودمی‌نامدودیگرگروه‌هاوحزب‌های‌سیاسی‌راکه‌درقدرت‌سهمی‌ندارند، یارخود وپشتیبان ملت‌می‌شمارد. ازاین‌رو حزبی که‌پیکارعلیه قدرت‌حاکم را رهبری

می کندبه‌همهٔ گروه‌ها وحزب‌هایی که دراین‌مبارزه‌یاری‌اش‌دهند، نویدمی‌دهد که پس از پیروزی درادارهٔ کشوربا اوهمباز خواهند بود.

باپذیرش این اصل که حزب های مختلف دریك اجتماع بزرگ یعنی‌اجتماع کشور-ملت، نشانه‌گونه‌گونی‌منافع گروه‌هاوطبقه‌هااست، پایه‌نظری‌نظام «تك‌حزبی» یا «حزب واحد» قبول گونه‌ای یگانگی منافع میان همه یادست‌کم بیش‌ترین شهروندان کشوراست. نظام «تك‌حزبی» نخستین باردر تاریخ ، با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شوروی به‌طور رسمی‌دردنیاپدیدمی‌آید. رهبران این دولت انقلابی که برای برپا ساختن دموکراسی وبرانداختن استبداد جنگیده بودند تنها درنظام تك‌حزبی تحقق دموکراسی را شدنی می‌دانستند. لنین‌درتوجیه این نظراستدلال می کرد که پیش‌از انقلاب تنها یك حزب رهبری انقلاب را به عهده داشته است وانقلاب، انقلاب اکثریت استثمارشونده علیه اقلیت استثمارکننده بوده‌است. ازاین‌رو «حزب واحد»، حزب اکثریت مردم وابزاری برای نابودکردن نیروهای ضدانقلابی شکست خورده است. «حزب واحد» دراین نظام سیاسی وفکری‌نمایندهٔ اکثریت ملت ودشمن‌اقلیت استثمارگراعلام می‌شود، حزب «بسته» است واز اقلیتی‌تشکیل می‌شودکه باید انبوه مردم را رهبری کند. به زبان دیگرحزب ازیك عده اقلیت که نخبگان ملت و طبقات زحمتکشند تشکیل می‌شود که پیش‌از انقلاب وپس‌ازپیروزی انقلاب به‌طور تمام‌وقت درخدمت حزبند[9]، برای این‌که انقلاب را به‌پیروزی رهبری کنند و پس از پیروزی برنامه‌های حزب را عملی سازند. باری درنظام فکری مارکسیستی «حزب واحد» ابزاردیکتاتوری زحمتکشان یا طبقهٔ اکثریت براقلیت استثمارگراست که باید ملت رابه سوی جامعهٔ بدون طبقه ودموکراسی واقعی رهبری کند. در بین دوجنگ نظام «تك‌حزبی» درایتالیا، درآلمان، دراسپانیا و درپرتغال تقلید شد[10]. ولی در این

9_ Lénine: «Que Faire» les questions brulantes de notre mouv_ment_ Paris, Editions Socials, 1974, P. 124.

۱۰- دربارهٔ نظریهٔ مربوط به حزب واحد وتقلید واثرآن درایران، ن . ك . به :

←

کشورها پایه نظری نظام «تك‌حزبی» درانکار وجود طبقه های گونه‌گون در درون کشور ـ ملت مبتنی بود وازاین‌جانتیجه می‌گرفتند تنها یك‌حزب یا نظام تك حزبی می‌تواند نشانه ومظهراراده ومنافع ملت‌باشد وتعدد حزب‌ها میان مردمی که‌یگانه‌اند چند دستگی ایجاد می‌کند وبه یگانگی ملی خلل وارد می‌سازد. این نظریه به مفهوم فاشیستی «حزب‌واحد» مشهوراست که دربرابرمفهوم مارکسیستی «حزب‌واحد» قرار دارد. پس‌ازجنگ‌جهانی دوم بسیاری ازکشورهای تازه به استقلال رسیده ، به ویژه کشورهای آفریقایی نظام «تك‌حزبی» را پذیرفتند وپایه‌های نظری «حزب واحد» در اغلب این کشورها ملهم ازنظریه های «حزب واحد» فاشیستی‌است[11].

دربرخی‌ازکشورها پس‌ازتجربه‌نظام تك‌حزبی، دوباره بـه‌نظام چند حـزبی بازگشتند. مثلا درکشورمصرپس‌ازروی‌کارآمدن‌سرهنگ‌جمال‌عبدالناصرحزب‌واحد به نام «حزب‌اتحاد سوسیالیست عرب» مستقرشد وتا ۲۰ آبان۱۳۵۳(۱۱ نوامبر۱۹۷۶) که‌تاریخ انحلال این‌حزب است، فعالیت می‌کرد.دراین تاریخ از انحلال این‌حزب سه حزب تازه با مرام ومسلك‌ها وجهت‌های راست، میانه‌رووچپ پدیدآمد.

اگرنظام «تك‌حزبی» در یك جا به روشنی اعلام می‌کندکه ابزاردیکتاتوری و سلطهٔ طبقه اقلیت است و درجای دیگرمدعی‌است کـه وجودش نشانه نبودن مبارزهٔ طبقاتی‌ومظهریگانگی ملی است وجـود دو یا چند حـزب در یك‌کشور نمی‌تواند همیشه‌ثابت کنندهٔ وجوددموکراسی‌درآن‌کشورباشد، چون‌بسیاری ازاوقات حزب‌های‌گونه‌گون بانام‌های رنگارنگ درواقع اختلافی نـدارند ویگانـه اندوساخته و پرداخته قدرت حاکمند[12].

→

پهلوان ، چنگیز: لنینیسم درایران ـ در مجـلهٔ آرش ، دورهٔ پنجم ، سال بیست ویکم ، شمارهٔ ۷ ، مهر، ۱۳۶۰، ص‌ص ۵۰ـ۲۵ .

۱۱ـ برای‌آگاهی‌کلی از نظـام های تك‌حزبی ، ن . ك . به : مظفری ، مهدی : نظام های تك‌حزبی ـ انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۵۴، ۱۹۹ص .

۱۲ـ آن‌چه درپایان شمارهٔ ۲۳۷دربارهٔ حـزب واحـد نوشته شد، کلیاتی‌است‌در

←

۲۳۹ . ب : چگونگی پیدایی حزب‌های سیاسی وطبقه‌بندی آن‌ها ، اگر گروه‌های جداومشخص ازدیگر گروه‌هاازروزگاران گذشته‌همیشه دردرون‌جامعه‌های بزرگ وبه‌ویژه ملی‌بوده‌اند، حزب سیاسی، پدیده تازه‌ای است که همیشه وجود نداشته است. دراین بررسی ازچگونگی پیدایی حزب‌های سیاسی وطبقه بندی آن‌ها سخن می‌رود.

۲۴۰. یکم: چگونگی پیدایی حزب‌های سیاسی، ازمجموع پژوهش‌هایی که دربارهٔ حزب‌های سیاسی شده‌چنین برمی آیدکه پیدایی‌وگسترش حزب‌های سیاسی با گسترش‌دموکراسی سیاسی‌همگام بوده‌است . باانقلاب صنعتی وفروریختن‌رابطه‌های تولیدی جامعهٔ فئودال درغرب، دگرگونی‌های‌ژرف سیاسی نیزدرآن‌جا پدیدآمد. اندیشهٔ«تمام قواناشی‌ازملت‌است» که امروزدرقوانین اساسی همهٔ‌کشورهادیده‌می‌شود ازره آوردهای انقلاب صنعتی وسیاسی بورژوازی غرب است. نظریهٔ حاکمیت‌ملی، اندیشهٔ شرکت شهروندان را درهمهٔ زمینه‌های زندگی سیاسی دربرداردونیز اعلام‌این اصل‌است که‌مسؤولان‌سیاسی‌ومقام‌های‌تصمیم گیرنده کشورباید ازسوی مردم برگزیده شوند. ازاین‌روباروی عرصه سیاست آمدن مردم بـه عنوان یک نیروی سیاسی مهم همهٔ‌قدرت‌طلبان ومدعیان‌رهبری‌سیاست کشورنیزبه پشتیبانی‌تودهٔ‌مردم‌نیازمندشدند ودر جستجوی‌بهره‌گیری ازآن‌بر آمدند. ولی بهره‌گیری سیاسی‌از انبوه‌بی شکل وبدون سازمان‌دشواراست، بایدبه‌این توده‌سازمان وشکل‌داد، حزب‌سیاسی‌نمونهٔ‌تازه گروه‌بندی سازمان‌دهی وتشکل توده‌هااست. کوتاه سخن‌آن‌که‌حزب سیاسی فرزند دموکراسی غربی وجامعهٔ‌صنعتی غرب‌است وپیدایی‌آن به‌دوگونه بوده‌است:۱، پیدایی حزب از درون فعالیت‌های‌انتخاباتی وقوهٔ‌مقننه،۲، پیدایی حزب‌بیرون‌ازقوهٔ مقننه.

۱.۲۴۱ : پیدایی‌حزب از درون انتخابات وقوهٔ مقننه، شناختن‌چگونگی پیدایی حزب ازدرون‌انتخابات‌به‌تقریب‌ساده‌است. درآغازپیدایی مجلس‌های قانون‌ـ

→

رابطه‌با تعریف وسرشت حزب ،خوانندگان برای‌آگاهی بیش‌ترازحزب واحد وپیوندآن بانظام سیاسی‌کشورنگاه‌کنندبه‌شمارهٔ ۲۷۹همین‌کتاب .

گذاری هریک ازنامزدان نمایندگی این مجلس‌هاویارانشان برای پیروزی این‌نامزدان درانتخابات، گروه‌هایی پدیدمی آورندوسازمان‌دادن‌این گروه‌هاازاین رولازم می‌بود، که انبوه مردم واغلب‌رأی‌دهندگان نامزدان‌یا داوطلبان‌نمایندگی مجلس‌های قانون گذاری را نمی‌شناختند و نمی‌دانند به‌چه‌کسانی رأی دهند. این گروه‌ها رأی های انتخاب‌کنندگان رابه‌سوی نامزدهای انتخاباتی موردنظررهبری‌می کردند[۱۳].

همچنین اغلب اوقات نامزدان انتخاباتی بابرنامه‌های مشترك ومرام ومسلک‌های‌نزدیک به یک دیگرنیزبه‌منظورصرفه‌جویی در هزینه‌های انتخاباتی، یک گروه تشکیل می‌دادند، یا این که‌گروه‌هایی که برنامه‌مشترك ونزدیک به‌هم دارند، درعمل متحد می‌شوند. همبستگی‌های محلی و نزدیکی حوزه‌های انتخاباتی، عامل اتحاد گروه‌های انتخاباتی می‌تواند باشد، ونیزدفاع‌ازمنافع طبقاتی یاشغلی انگیزهٔ دیگر اتحاد وپیوستن نامزدها وگروه‌های انتخاباتی به‌یک دیگراست.

گاهی‌نیز گروه‌های‌انتخاباتی‌پیرامون یك‌روزنامهٔ سیاسی سازمان می‌یافت یا انجمن‌ها وجمعیت‌های غیرسیاسی مانند انجمن‌های ادبی، هنری و...به‌جمعیت‌های سیاسی تبدیل‌می گردیدند وبرای پیروزی‌نامزدهای انتخاباتی‌شان می کوشیدند[۱۴] به

۱۳ـ امروز(۱۳۶۵)که بیش‌ازدوسده ازتجربه‌سال‌های آغازین‌انتخابات‌مجلس‌های‌قانون‌گذاری به‌مفهوم نوآن می‌گذرد، شناساندن نامزدان این مجلس‌ها به مردم و رای دهندگان که اغلب اینان را خود نمی‌شناسند،ازوظیفه‌ها وکارهای پایه‌ای حزب‌های سیاسی است.

۱۴ـ درصفحهٔ ۴۲۹ جلد دوم «ازصبا تانیما» تألیف یحیی آرین‌پور می‌خوانیم: «بعدازمشروطیت‌انجمنهای ادبی زیادی‌پدید آمدند، اما انجمن ادبی یا فرهنگی که‌عنوان شایسته وفعالیتی‌سودمند داشته‌باشدکمتربوجودآمد. این‌انجمنها هرچندگاه به‌طورخصوصی وبه‌اقتضای وقت،درمنازل اشخاص تشکیل می‌یافت وغالباً دکان‌کسب وکاروتجارت و یا وسیلهٔ‌اجرای‌مقاصدسیاسی‌وشخصی‌وتحصیل وجهه‌ومقام‌بود». همچنین در«تاریخ‌مشروطه» اثراحمدکسروی و«فکرآزادی ومقدمه‌مشروطیت‌ایران» تألیف فریدون آدمیت‌می‌خوانیم ←

انگیزه‌های یادشده با بدازگسترش خواست‌های عدالت‌خواهی و برابری‌توده‌های مردم نیزیادکردکه‌بایکی کردن وپیوستن‌نیروها ورأی‌هایشان امیدوار بودند تا از امتیازهای قدرتمندان بکاهند و قدرتشان‌را درهم شکنند. پس‌ازتشکیل«گروه‌های نامزدان ونمایندگان مجلس»و«گروه‌های انتخاباتی»، اغلب‌میان این دوگروه‌همکاری وپیوند دایمی پدید می‌آمد، تا درانتخابات‌های آینده قوه مقننه یا انتخابات محلی و فعالیت‌های سیاسی دیگربرنامه‌های‌هماهنگ‌داشته باشند وکم‌کم‌حزب سیاسی‌واقعی می‌شدند. حزبی که به این‌ترتیب پدید می‌آمد می‌کوشید تا درجاهایی که‌کمیته‌های انتخاباتی وجود نداشت، سازمان ایجادکندکه می‌بایست درانتخابات آینده به‌سود حزب نوپا وبرنامه‌ها ونامزدان انتخابی‌اش مبارزه‌کند. به زبان دیگر پس‌از تشکیل حزب، وظیفهٔ پیروزی درانتخابات وگسترش کمیته‌های انتخاباتی باحزب‌است.

درایران هم‌پیدایی حزب‌های سیاسی باگسترش دموکراسی همگام بوده است تا پیش‌ازجنبش مشروطیت حزب سیاسی به مفهوم نوآن درایران نبود. نطفه‌های حزب سیاسی باجنبش‌مشروطیت بسته می‌شود وگسترش آن پس‌ازانتخابات وتشکیل نخستین دورهٔ مجلس شورای ملی است[۱۵].

→

که‌پیش‌ازمشروطیت دربیش‌ترشهرهای ایران‌انجمن‌های گونه‌گونی به‌وجودآمدندکه‌اغلب جنبهٔ دینی، ادبی وفرهنگی داشتند وهدف‌های سیاسی نداشتند. ولی درجریان گسترش نهضت‌مشروطه‌خواهی به‌فعالیت‌های‌سیاسی نیزپرداختند

۱۵- برای آگاهی‌ازچگونگی پیدایی حزب‌های‌سیاسی‌درایران‌نگاه‌کنید:

الف- بهار، ملک‌الشعرا- تاریخ‌مختصر احزاب‌سیاسی- تهران‌شرکت سهامی چاپ رنگین، ۱۳۲۱، ۳۸۱ ص.جلد ۲ امیرکبیر۱۳۶۳، ۲+۴۱۷ ص، مصور. ب- جامی، گذشته‌چراغ راه آینده است- تهران امیرکبیر ۱۳۶۲، ۷۳۶ ص. ج- خامه‌ای، انور: پنجاه‌نفر وسه‌نفر-تهران- انتشارات هفته(۱۳۶۲)، ۲۸۰ص. د - خامه‌ای، انور: جلد۲ فرصت بزرگ از دست رفته - تهران، انتشارات هفته ۱۳۶۲، ۴۳۴ ص. وجلد۳

←

۲.۲۴۲ : پیدایی حزب بیرون از انتخابات و قوهٔ مقننه ، بـه ـ روشنی‌نمی‌توان حزب‌هایی‌راکه همراه‌انتخابات‌یـا بیرون ومستقل از آن پیداشده‌اند ازهم جدا ساخت. چنان‌که پیش‌تریادآوری‌شد، درجریان انقلاب مشروطیت ایران، انجمن‌ها و جمعیت‌های‌غیرسیاسی، جمعیت‌های سیاسی گردیدند. با این همه می‌توان گفت، سندیکا، انجمن‌های فرهنگی، جمعیت‌های دینی‌ومذهبی، جمعیت‌های سری مانند فراماسونری،گروه‌های ادبی وشرکت‌های تعاونی و مانند آن می‌توانند منشأ پیدایی حزب سیاسی باشند. به‌همان‌گونه‌دراروپا نیزبسیاری ازحزب‌های‌سوسیالیست ازسندیکاهای کارگری بیرون‌آمده‌اند.

ویژگی حزب‌های سیاسی که‌ازدرون‌پیکارهای انتخاباتی پدیدآمده‌اند وحزب‌های‌سیاسی که‌بیرون‌ازمجلس‌وانتخابات‌برخاسته‌اند یکسان نیست.تمرکزدرحزب‌های گروه دوم بیش تراز حزب های‌گروه نخست است زیرا این‌حـزب‌ها ازیک مـرکز سامان و گسترش‌یافته‌ومی‌یابندمرکزباایجادشبکه‌های‌تازه،روش کار،برنامه‌ومرام‌مسلک خود را به‌این‌شاخه‌هامی‌پذیراند، همبستگی وهمگونی‌این‌حزب‌هانیزبیش‌ترازحزب‌هایی‌است‌که ازدرون‌انتخابات بیرون‌آمده‌اند چنان که‌حزب‌های کمونیست متمرکزتر وهمگون‌ترازحزب‌های سرمایه‌داری‌اند. چون اغلب حزب‌هـای‌کمونیستی بیرون از چهارچوب‌نظام‌سیاسی مستقروبرای‌ازمیان بردن آن‌پاگرفته‌اند، درحالی که حزب‌های سیاسی‌موافق نظام سرمایه‌داری‌درقالب‌نظام‌سیاسی‌حاکم ودزجریان مبارزه‌های‌قانونی جان‌گرفته‌اندوچندان نیازی به‌تمرکزوهمگنی نداشته‌اند درحالی که حزب‌های گـروه اول به‌یکپارچگی‌وتمرکزسخت‌نیازداشته‌اند. زیرابدون داشتن یک سازمان متمرکزو همگونی‌نیرومند،توانابه‌نبرد بانهادهای‌دولتی نیستند.دراین باره آیت‌ا...محمدبهشتی

→ ازانشعاب تاکودتا مهر ۱۳۶۳، ۴۴۳ص. هـ ـ مهربان، رسول: بررسی مختصر احـزاب بورژوازی لیبرال... تهران انتشارات پیك ایران ـ ۱۳۵۹،۱۱۴ص. و ـ اخگری،محمد رضا: ریشه‌یابی‌مختصری‌از: تاریخچه گروه‌ها ـ تهران، انتشارات پیمان‌نو، تابستان۱۳۶۳، ۱۳۳ص.

نخستین دبیر کل حزب جمهوری اسلامی درباره لزوم تشکل در یك حزب چنین گفته است:

«خود من ازسالها پیش درفکر ایجاد یک حـزب وجمعیت سیاسی اسلامی بودم بخصوص پس از سال ۳۲ وکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ وتجربه‌ای که از نهضت ملی درسالهای ۲۹ تا ۳۲ بدست آوردم سخت به‌این معنا معتقد بودم که باید نیروهای ما بشکل یک تشکیلات سیاسی اسلامی فعال دربیایندواخباری که‌از تشکیلات سیاسی اسلامی درجامعه‌های دیگرمی‌شنیدیم برایم جالب بود...»[۱۶]

ازدوبخش، انشعاب یا چندشاخه شدن یک حزب یا ازپیوستن دوحزب یاچند گروه‌سیاسی می‌تواند، حزب تازه‌ای پدیدآید که درواقع با چگونگی پیدایی حزب که درپیش یادآوری کرده‌ایم یکسان نیست.

مثال این مورد را می‌توان درکتاب «هیئتهای مؤتلفه‌اسلامی» که درباره‌ٔ گروه‌های سیاسی که‌پیش ازپیروزی انقلاب‌بهمن ۱۳۵۷ پیرامون امام خمینی گردآمده‌بودند چنین خواند.

«معمولا احزاب وسازمانها ازبالا به‌پائین شروع می‌شوند... اما درمؤتلفه چنین نبود بلکه آغازی خاص داشت که شبیه احزاب وسازمانهای متداول نبودبه‌این ترتیب که:... امام امت ازبین گروههای‌مختلف، سه‌دستهٔ آنهارابهم نزدیک کردو آشنا ساخت وبه‌توصیهٔ وی آنها باهم ائتلاف کردندوهیئتهای مؤتلفه اسلامی را پدیدآوردند واسم آنرا حزب‌وسازمان وچیز دیگری ننهادند... درطول‌سالیان درازمبارزه هیچگاه تـوقع شهرت و یا بهره‌برداری بنفع اشخـاص نداشتند و حتی تاریخ و جریان مؤتلفه را هم‌کمتر بیان‌کردند ... ولذا هنوز که‌هنوزست تاریخ‌کامل و روشنی ازاین تشکل آغازگر درانقلاب اسلامی شکوهمند مادر

۱۶ـ «ازحزب‌چه میدانیم»مصاحبه‌با برادر آیت‌الله دکتر بهشتی ـ تهران، انتشارات دفترمرکزی حزب جمهوری اسلامی، ص۱۹.

دست نیست».[۱۷]

۲۴۳. دوم : طبقه بندی حزب‌های سیاسی ، با این که‌امروزبسیاری از کشورها نظام«تک حزبی» راپذیرفته‌اند، شمارهٔ حزب‌های سیاسی بسیاراست وطبقه‌بندی آنها به شناختن سرشت آن‌ها یاری می کند. ازاین روسودمند است که‌حزب‌های سیاسی طبقه‌بندی شوند. ازپیش یادآوری می کنیم که طبقه‌بندی دقیق حزب‌های سیاسی آسان‌نیست ونمی‌توان میان آن‌ها به‌روشنی مرزکشیدوکوشش دراین بررسی،به‌دست دادن قالب کلی نزدیکی ودوری حزب‌ها است تا ترسیم مرزهای دقیق میان آن‌ها.

۲۴۴. ۱: حزب‌های شخصی، برپا ساختن گروه ودسته به دست شخصیت‌های توانــا ودولتمردان همیشه بوده است . مردم درگفت وشنودهای خود به‌این گروه‌ها که پیرامون یك شخصیت سیاسی ورسمی پدیــد می آید «دارودسته» می گویند واین واژه‌خود نمایانندهٔناپایداربودن چنین گروه‌هایی‌است. دربسیاری ازموردهابا شکست وکم‌شدن قدرت‌چنین شخصیت‌سیاسی ورسمی،پیرامونیان وی‌هم پراکنده می‌شوند. مثلا **قوام‌السلطنه** نخست‌وزیردرسال ۱۳۲۵ حزب«دمکرات» رابراه انداخته‌بود این حزب پس‌ازافول قدرت خالقش بی‌نیروگردید وپیروان آن پراکنده شدند . یااین که سید **ضیاءالدیــن طباطبایی** پس ازبازگشت‌به‌ایران ازفلسطین حزب«اراده‌ملی»را پی‌افکند. کسانی به‌یادکوشش‌های وی درگذشته وامیدبه پیشرفت ونخست وزیرشدن اودرحزب وی نام نوشتند ولی این‌حزب هیچ‌گاه نتوانست بزرگ شود وجان‌بگیرد چون بنیانگذارش به‌مقام نخست‌وزیری نرسید وحــزب هم همیشه به صورت‌کانون دوستانه ومنتظران رسیدن به وزارت و وکالت ومقام‌های مانندآن باقی‌ماند و پس‌از درگذشت رهبر آن‌درشهریور۱۳۴۸گمنام‌ترشد. ژنرال‌**دوگل** کــه‌ازمه۱۹۵۸تاآوریل ۱۹۶۹ رییس‌جمهورفرانسه‌بود وپیش‌ترهم‌ــ ازسال ۱۹۴۰ تــا ۱۹۴۷ــ رهبر فرانسه

۱۷ــ هیئتهای مــؤتلفه اسلامی ص‌ص۱۳۶ و۱۳۷. برای‌شناسنامهٔ کتاب ن. ك. به: پانویس‌شماره ۱۰۶ صفحهٔ ۳۹۳.

آزادو رییس دولت موقت فرانسه بودهیچ گاه نخواست که رهبری حزبی را بپذیردولی همیشه دراین سال‌ها حزب‌هایی خود را بـه‌وی نسبت می‌دادند ودرپیرامون او گـرد می‌آمدند. چون سیاست وروش دوگل با منافع گروه‌ها وطبقه بزرگی ازجامعه فرانسه همسوبود، پس‌ازمرگ وی هم حزبی که خود را به‌وی نسبت می‌داد بی نیرونشد و توانست به‌نام دوگل و پیروی ازسیاست اوبه‌رهبری سیاسی وقدرت ادامه دهد.چنان که‌ژرژپومپیدو پس‌از کناره‌گیری دوگل درسال ۱۹۶۹ به‌نام وفاداری‌به‌راه واندیشهٔ دوگل به نبرد انتخابـاتی دست می‌زند ورییس جمهورمی‌شود . همچنین درآوریل ۱۹۷۴ پس‌ازدرگذشت‌ژرژپومپیدو، ژیسکاردستن نیزبه‌نام‌وفاداری‌به‌دوگل‌درانتخابات ریاست جمهوری شرکت می کند وپیروزمی‌شود.

گاهی گروه وحزب می‌تواند پیرامون شخصیت‌هـای سیاسی کـه مقام رسمی ندارندپدید آید . اگراین گردآمدن تنها به منظورسودجویی وجاه‌طلبی نباشدگـروه نیرومند وارجدارمی‌شودچنان که‌احمد کسروی درصفحهٔ ۶۹جلدیکم «تاریخ‌مشروطه» دربارهٔ گروه طباطبایی و بهبهانی می‌نویسد :

« این همدستی میانهٔ‌دوسید، درروزهای نخست سال ۱۲۸۴(۱۳۲۳) بوده، وآغازجنبش مشروطه را هم ازآنروزباید شمرد . پـاسخ طباطبائی را میبایدنیک اندیشید: « اگر جناب آقاسید عبداله مقصود را تبدیل کند وغرض شخصی درکنارنباشد من همراه خواهم بود ». ازاین‌گفته پیداست آن نیکمرد رهایی ایران را از دست ستمگران وخودکـامگان میخواسته وبرداشتن یک عین‌الدوله راکارکوچکی می‌شمرده ازاینسوی گفتهٔ بهبهانی نیز ستوده است : «همان آقای طباطبائی با من باشد مراکافیست» ازاین‌گفته پیداست که‌پیشنهاد طباطبائی را پذیرفته و از دشمنی با عین‌الدوله تنها، چشم پوشیده است . این گفته‌هـا نشان نیکی وبخردی هردوی ایشان است .

اینان هریکی خویشان وپیروانی میداشتند، وکسانی‌ازملایان‌کوچک بستهٔ ایشان میبودند، چون بهم پیوستند نیرویی پدید آوردند، ومی‌خواهیم‌دید که چگونه‌روز بروز نیروشان فزونتر گردید.»

دراین نمونه که کسروی آورده‌است ودرمثال‌مربوط‌به‌ژنرال‌دوگل‌دسته وحزبی که پیرامون یك شخصیت‌سیاسی‌پیدا شده بود پس‌ازمرگ‌رهبرانشان‌ازهم‌نپاشید ولی اغلب موردها، حزبی که‌به نیرو و اعتبار یک شخص وابسته‌است با ازمیان رفتن این شخص یا برکنارشدن وی از مقام قدرت، ازهم می‌پاشد.

۲.۲۴۵: حزب‌های‌موسمی یافصلی، حزب‌های موسمی، فصلی یا اتفاقی به آن دسته‌ازحزب‌هایی گفته می‌شود که‌به‌سبب‌اتفاق‌هایی جان‌می‌گیرند وبه‌فعالیت‌دست می‌زنند، به‌این جهت این حزب‌ها را حـزب‌های موسمی یـا فصلی می‌توان نامید. انتخابات‌ازموردهای مسلمی است که پیدایی گروه‌ها وحزب‌های موسمی را به‌همراه دارد. ازجهتی حزب‌های موسمی با حزب‌های شخصی یکی است وبـا آن نزدیکی بسیاردارد، چون اغلب نامزدان انتخاباتی یـا دوستان آنانند که بـرای پیروزی در انتخابات پیشقدم می‌شوندو گروه وحزب تشکیل می‌دهند. زندگی چنین حزب‌هایی کوتاه است، جوش وخروششان پس‌ازانتخابات فرومی‌نشیند ودربسیاری‌ازوقت‌هـا داشتن‌یک‌جای اجاره‌ای به‌نام دفتریاکمیته مرکزی‌وانتشارروزنامه یااعلامیه‌هابی‌گاه وبیگاه‌نشانهٔ‌بودن چنین حزب‌هایی است. کوتاه سخن این‌کـه حزب بـرای پیشبرد هدف‌های یک شخص تشکیل می‌شود[18].

موقعیت‌ها و وضع‌های دیگری می‌تواند حزب‌های موسمی را پدیـد آورد، مانند شورش، بحران، جنگ‌داخلی یایورش یک‌کشور خارجی. درچنین وضع–

۱۸ــ درمورد حزب‌های موسمی، مرتضی مدرسی چهاردهی درصفحه ۵۶۹ شماره ۱۲سال ۱۳۴۳مجلهٔ مسائل ایران زیرعنوان: حزب‌درایران، نوشته است:«...همه میدانیم ازآغازمشروطیت حزب‌ها آشکارا تأسیس گردید. همه می‌خواستند به نان وآب ومقامی برسند. مردم نادان گوسفندواربسوی هوچیان سیاسی راه‌افتادند رئیس دسته یـا حـزب نتیجه‌ای میگرفت حزب یاانجمن تعطیل میگشت تا دوباره انجمن یا گروه دیگری بـه نام حزب تشکیل میشد...»

هایی، گروه‌ها و حزب‌های سیاسی حاضر در عرصهٔ سیاست کشور به هم نزدیک و گاهی متحد می‌شوند. اصطلاح «جبهه»، «اتحاد»، «سازمان»، «ائتلاف» و مانند آن برای موقعیت‌هایی به کار برده می‌شود[۱۹] که چند گروه و حزب سیاسی برای رسیدن به هدف‌ها و تحقق برنامه‌های مشترک کوتاه یا بلند مدت، به‌هم پیوسته‌اند. مثال‌ها در این زمینه فراوان است.

چنان که «جبههٔ آزادیبخش ملی» که در سال ۱۹۵۶ از تمام گروه‌ها و حزب‌های ضداستعمار و استقلال طلب در الجزیره تشکیل شد، توانست با انقلاب الجزیره را به‌سوی استقلال رهبری کند و در ژوییه ۱۹۶۲ کشور به استقلال رسید. جنگ میان کشورهای عربی و اسراییل به ویژه شکست ژوئن ۱۹۶۷ عرب‌ها از اسراییل، گروه‌های سیاسی گونه‌گون را در درون کشورهای عربی به‌هم نزدیک ساخت و این گروه‌ها دشمنی‌های خود را در برابر دشمن خارجی مشترک به‌طور موقت کنار گذاشتند تا با تشکیل جبهه بتوانند پیروز شوند. همچنین این جنگ موجب بیش‌تر نزدیک‌شدن فلسطینی‌ها گردید و در برابر دشمن خارجی، دشمنی‌های درونی خود را دست‌کم برای مدت کوتاه فراموش کردند[۲۰]. جنگ چهارم عرب‌ها و اسراییل که در مهر ۱۳۵۲ (اکتبر ۱۹۷۳) آغاز و با قطعنامهٔ ۲۲ اکتبر ۱۹۷۳ شورای امنیت سازمان ملل متحد منتهی به آتش‌بس گردید بازهم همبستگی بین کشورهای عربی را از یک‌سو و یگانگی میان گروه‌ها و حزب‌های درون این کشورها را ازسوی دیگر افزایش داده بود. ولی پس از برقراری روابط سیاسی میان مصر و اسراییل و چندپاره شدن جنبش آزادی بخش فلسطین و بیش‌تر شدن دشمنی ها میان کشورهای عرب تندرو و محافظه‌کار، همبستگی میان کشورهای عرب نیز کم نیرو شده است. به‌ویژه آن که حضور و استقرار گروه انبوه فلسطینیان در لبنان و با همهٔ

۱۹ــ دربارهٔ احزاب و گروه‌هایی که پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در ایران تشکیل شدند و فعالیت می‌کردند ن. ك. به «بررسی مستندی از موضع گروه‌ها در قبال انقلاب اسلامی» ــ تهران، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چ دوم، بهمن ۱۳۶۱، ۱۸۷ ص.

۲۰ــ رودنسون، ماکسیم ودویچر، ایزاك: دربارهٔ فلسطین ــ ترجمهٔ منوچهر هزارخانی ــ تهران، انتشارات توس ۱۳۴۸.

ویژگی های فرهنگی واجتماعی‌شان مسائل ومشکلات اجتماعی وسیاسی فـراوانی پدیدآورده‌است که حاصل آن جنگ درونی و خونینی است کـه میان شیعیان لبنان (سازمان امل) وفلسطینیان روی داده است که درنخستین هفتهٔخرداد۱۳۶۴، فلسطینیان صدها نفرکشته وهزاران زخمی به‌جای گذاشته‌اند وتاکنون (مهر۱۳۶۵) گشایشی برای این درگیری‌های اندوهبار نیافته‌اند[۲۱].

۳.۲۴۶: حزب‌های مرام ومسلکی ، حزب‌های مرام ومسلکی، اغلب‌حزب‌های راستینند، زیراکم تراز دیگرحزب‌ها هدف‌های سودجویانه دارند وبیش‌تربرای ساختن جامعهٔآرمانی وبرطبق اندیشه‌ها و برنامه‌های ویژه‌شان پیکار می کنند . ایـن حزب‌ها ازپیوستن کسانی که دارای جهت‌های فکری نزدیك به‌همند پدید می‌آیند . اغلب گفته می‌شودکه جوانان دارای اندیشه هـای انقلابی وپیران تفکرهای محافظه‌کارانه دارند وازاین‌جا نتیجه می گیرندکه حزب‌های بابرنامه ومرام ومسلك‌انقلابی، بیش‌تراعضاء وپیروانش جوانانند وحزب‌های بامرام ملایم ومعتدل میانه سالان را به سوی‌خود می کشند وحزب‌های محافظه کار، کهنه‌پرست وارتجاعی ازآن پیران‌است. راست است که با بالارفتن سال وپیرشدن، گرمی و شور جوانی اغلب جایش را به میانه‌روی، احتیاط، محافظه‌کاری و شاید واپس گرایی می‌سپارد ، ولی این‌که همهٔ جوانان‌انقلابی وهمهٔ پیران ارتجاعی‌اند، راست نیست. چون‌سال می‌تواندانگیزه‌ای میان انگیزه‌های دیگرمانند، منافع طبقاتی، موقعیت خانوادگی واجتماعی به‌حساب آید. به زبان دیگرجوانی به تنهایی نمی‌تواند پاسخگوی خط مشی ورفتـارسیاسی کسان باشد[۲۲].

۲۱ـ ن . ك . ب : روزنامه‌های صبح وعصر تهران درخرداد ۱۳۶۴.

۲۲ـ دربارهٔ رابطهٔ میان جوانی وحزب‌های انقلابی و تندرو مهدی ملك زاده در صفحهٔ ۲۰۶ جلدششم «انقلاب مشروطیت ایران » می‌نویسد: « کسانی‌که بنـام انقلابی معروف شده بودند دست به تشکیل حزب دمکرات زدند... در اندك زمانی دامنهٔ حـزب دمکرات درهمه‌جا وسعت یافت وجمع زیادی ازمحصلین مدارس وافراد جوان و تندرو

←

تقسیم حزب‌ها به حزب‌های جوانان وحزب های پیران، اندیشهٔ جنبش را از یك سو وفکر ایستایی و بازگشت به‌گذشته را ازسوی دیگر دربردارد. به‌زبان دیگر حزب‌های مرامی می‌توانند به حزب‌هایی که به‌آینده می‌نگرند و می‌خواهند پیشرو باشند وحزب‌هایی که به‌گذشته چشم دوخته‌اند وازدگرگونی‌ها هراس دارند، تقسیم شوند. شماره‌حزب‌های‌مرامی‌بسیاراست، چون‌مرام ومسلك‌هافراوان‌است، ازاین رو گروه‌بندی آن‌هابه حزب‌های پویا وایستا یا چپ و راست نزدیك‌تروآسان تراست.

برای حزب‌های چپ و پویا می‌توانیم حزب‌های کمونیست ، حزب‌های سوسیالیست وحزب‌های اصلاح طلب را نام ببریم. حزب‌های ارتجاعی وحزب‌های محافظه‌کاررا می‌توانیم حزب راست بدانیم. نمایاندن چپ ازراست‌وکشیدن مرز دقیق میان آن دوساده‌نیست واین دشواری‌ازناروشن‌بودن سرشت این دومفهوم ریشه می‌گیرد.[۲۳] به‌همین‌دلیل برای چپ وراست‌چندین‌حزب می‌توان‌نام‌بردونه‌یك‌حزب

→

یا بقول مخبرالسلطنه فلفل‌مزاج وارد حزب شدند ... مرام حزب دمکرات ازمرام حزب سوسیال دموکرات‌اقتباس‌شده بود ولی چون درآن زمان هنوز مسلك سوسیالیستی توسعه پیدانکرده وعالمگیرنشده بود ومردم ازآن بیم داشتند وکلمهٔ سوسیالیست را در ردیف انقلابی و اشتراکی می‌پنداشتند بناچار زعمای حزب از اختیار لفظ سوسیال دمکرات اجتناب کردند وبه‌کلمهٔ «دمکرات» قناعت نمودند. ملك‌الشعراء بهار درصفحه‌های ۸و۱۲ «تاریخ مختصراحزاب سیاسی» دربارهٔ حزب دمکرات یادشده دربالا می‌نویسد که در تاریخ رجب ۱۳۲۷ هجری قمری تشکیل‌شد ودرسال ۱۳۳۴ هجری قمری منحل گردید.

۲۳ــ درجدایی میان چپ وراست گفته می‌شودکه چپ به آینده خوش‌بین است‌و راست به‌آینده خوش‌بین نیست. چپ موافق برابری تمام‌نژادهااست راست از تبعیض‌ـ نژادی دفاع می‌کند. چپ‌به‌برابری میان زن ومرد اعتقاد دارد درحالی‌که راست به‌چنین برابری باورندارد. چپ به‌علم اعتقاد دارد وعقیده داردکه پیشرفت‌های علمی انسان را خوشبخت می‌سازد وراست به پیشرفت‌های علمی معتقدنیست. ازنظرسیاسی چپ‌بیش‌تر موافق‌سوسیالیسم وکشورهای‌سوسیالیستی‌است وراست‌اغلب باآن‌مخالف‌است.

یعنی همیشه در کنار یك چپ، چپ‌ترودر کنارراست، راست‌ترمی‌توان یافت که با هم فرق‌هایی دارند. مثلاحزب کمونیست می‌خواهدآیندهٔ دور رابسازد خواه با تحول یا انقلاب . حزب سوسیالیست موافق آن‌چه‌که باید باشد، است‌ونه آن‌چه‌که هست.[۲۴] سوسیالیست‌ها امروز درجهان‌می‌خواهندازراه‌های‌قانونی وانتخاباتی‌دگرگونی‌ژرف درزندگی‌سیاسی واجتماعی‌پدیدآورند. حزب‌های اصلاح‌طلب‌موافق‌تحول‌های‌ملایم وآرام درچهارچوب‌های قانونی‌اند.

حزب های راست را می‌توانیم به دوگروه مهم تقسیم‌کنیم : « حزب های ارتجاعی، یا دست‌راستی‌های افراطی» که می‌خواهندآن‌چه راکه درگذشتهٔ‌کم‌وبیش

۲۴ـ برای نشان دادن فرق میان حزب چپ‌وراست (انقلابی ومحافظه‌کار) یکی‌از بیانیه‌های خیابانی راکه درجریان قیامش در تبریز منتشرکرده است وکسروی آنرا در صفحهٔ ۸۷۱ «تاریخ‌هیجده‌ساله‌آذربایجان»، آورده‌است،می‌آوریم: « دیگروقت آن رسیده است‌که اصلاحات را فقط ازنظریات قصدننموده‌عملیات‌رانیزبطوراستوارومحکم برروی یکزمینهٔ صحیح تکیه واستناد بدهند ـ چنانکه معلوم است رادیکالیسم یعنی جذمیت در مسالك مستلزم عملیات عمیقه واقدامات سریعه وقاطعه‌است‌که عیوبات مشهود و موجودی را بالمره‌ازبیخ وبن‌کنده‌هیئت جامعه رابیکباره ازاثرات نتایج سوء آن خلاص‌بخشد برعکس رادیکالیسم اپورتونیسم بافرصت‌جوئی وملاحظه‌کاری در مسالك سیاسیه مروج معاطلات ومسامحات بیهوده‌که اغلب بهانه یگانه آنها عبارت ازتصوریکعده‌اشکالات عمل وموانع موجود است، ایندومسالك را میتوان ازچندنقطه نظرملاحظه نمود ودرتطبیق آنها طرق عدیده پیش‌بینی نمود، ولی‌ازمقایسه دو قول شارح فهمیده خواهد شدکـه در مملکتی‌که همه چیزداعی‌وهادی براهمال‌و مسامحه میباشد قاطعترین وصالحترین طریق‌حل مسائل معلقه واجرای‌اصلاحات اساسیه فقط درسایه‌یک رادیکالیسم‌معین ولایتزلزل‌میتواند صورت بگیرد...»

همچنین برای شناختن اندیشه‌ها وجنبش‌هـای چپ و راست دریك دوره ازتاریخ ایران، ن. ك به: یقیکیان، گریگور: شوروی وجنبش‌جنگل ، شناسنامهٔ‌کـامل این‌کتاب در پانویس شمارهٔ ۷۵صفحه ۶۵ آمده‌است.

دور بوده است حفظ کنند و «حزب‌های محافظه کار» می کوشند آن‌چه را که هست، نگاه دارند.

آن‌چه که دربارهٔ گروه حزب های راست وچپ نوشته‌ایم همیشه و در همه‌جا با واقعیت همگام نیست. به این دلیل‌ساده که ازنام های حزب‌های سیاسی‌نمی‌توانیم به مرام ومسلك و خط مشی واقعی حزب پی ببریم. زیرا زیر نام های کمونیسم، رادیکالیسم، لیبرالیسم، کارگر ومحافظه‌کار ونام‌های مانندآن ،که درگاه و جاهای گونه‌گون به‌کارگرفته شده‌است، با واقعیت‌های دور وگاهی بیگانه ازهم سروکار داریم. دراین روزگار همه وانمود می کنند که پیرواندیشه های آزادی‌خواهانه اند و ازبرابری حقوق همگان دفاع می کنند واگر ازچپ ترین چپ ها نیستند بدون شك ازدشمنان گروه‌ها وحزب‌های‌دست راستی‌اند. چون‌چنین‌می‌پندارند که‌شناخته‌شدن به چپ، همگام‌بااندیشهٔ پیشروبودن است، درحالی که‌نامدار به راست‌بودن همراه بافکر واپس‌ماندگی‌وتیره‌دلی‌است. روشن‌است همه‌می‌خواهندپیشرو ونیك‌دل‌شناخته‌شوندتا واپس‌مانده‌ودشمن آزادی‌وبرابری.اگرهمه‌می‌خواهندچپ وپیشروشناخته‌شوند، آرمان خواه راستین کم است‌وکم‌ترکسی آماده‌است که‌ازمنافع شخصی‌اش‌برای هدف‌های اجتماعی بگذرد[۲۵]. می‌دانیم که منافع شخصی اغلب بامنافع همگانی‌هماهنگی

۲۵ــ دربارهٔ راستگویی یاپنهان‌کاری‌کسان یادآوری‌کنیم‌که نباید چنین بپنداریم که هواداران، پیروان، رهبران گروه‌ها وحزب‌های سیاسی وهمچنین انبوه مردم درمسائل سیاسی همیشه آگاهانه دروغ می‌گویند، یا مرام ومسلك‌ها وجهان نگری هایی که می‌نمایانند به‌آن باور دارند، تنها پوششی است برای پیشبرد هدف‌های اجتماعی، سیاسی وشخصی‌شان. چنین اندیشه ونتیجه گیری، اغلب ازدوگانگی‌میان‌باورها وجهان نگری‌های اعلام شده وشناخته شده ورفتارهای‌کسان پدید می آید وهمیشه میان جهان نگری ها ورفتارهای فردی واجتماعی‌تفاوت‌های‌کم وبیش‌ژرف هست. رفتارهای اجتماعی‌محصول انگیزه‌های بسیار پیچیده وگونه گونی است که اغلب درکودکی شکل می گیرد وممکن

←

ندارد وبسیاری ازحزب‌ها وگروه‌هایی که برای مردم فریبی نام هـای گول زننده و چپ‌گرایانه به‌خود می‌گذارند درعمل تنها به‌آن نام ها دلبستگی دارند وبا هدف‌هایی که این نام‌ها می‌توانند داشته باشند، بیگانه‌اند. چنان‌که درصفحهٔ ۲ روزنامهٔ کیهـان تاریخ ۳بهمن سال ۱۳۵۳می‌خوانیم که یکی‌ازرهبران حزب آنزمان‌ایران گفته‌است: «بیشتر تبلیغاتی که احزاب می‌کنند دروغین است...»

اگرمیان کردارحزب وجهان نگری هایی که حزب‌های سیاسی خودرا وابسته بدان اعلام می‌کنندهمیشه یگانگی وجود ندارد این بدان معنی نیست که مرام‌ومسلك ازپایه وبن بی‌هوده است ، یا این‌که بهتراست که حزب خودرا پیرو مرام و مسلکی نشناساند. مرام ومسلك به‌طور کلی ودرمورد حزب‌های سیاسی به ویژه ، چهارچوبی است برای نمایاندن هدف‌های سیاسی دورونزدیك حزب، همچنین قالبی است‌برای پروراندن وشناساندن برنامه‌ها و خط مشی حزب . مرام برای پیـروان حزب وسیلهٔ همبستگی‌است ومهم ترین عامل‌فکری پیونددهنده میان عضوهـا، پیروان‌وهواداران

→

است با جهان نگری‌که به فرد درخانواده، مدرسه، دانشگاه ومحیط های زندگی جمعی دیگرآموزش داده می‌شود وبا آن خومی گیرد هماهنگی داشته یا متضاد باشد. اگرباورها وجهان نگری‌ها با رفتارها هماهنگی داشته و باآن یکی‌باشد، دراین‌صورت میان‌اندیشه وعمل دوگانگی دیده نمی‌شود ودروغی درمیان نیست . ولی اگر باورها وجهان‌نگری‌ها به ویژه اعتقادهای سال‌های جوانی یا میان سالی باآموزش‌های رفتاری دوران کودکی ونوجوانی که فرد به‌آن‌ها خوگرفته است، متضاد باشد، میان رفتارها و باورها یگانگی نبوده و آن چه می گوید ، باآن‌چه می کند یکی نیست وهمسویی میان عمل و گفته وجود ندارد . چنان‌که بسیاری ازکسان درمدرسه ، دانشگاه یا محیط های‌کاری دیگر از راه آموزش به برابری میان زن ومرد، نژادها وملت‌ها باوریافته‌اند، ولی‌چون ازکودکی به دوگانگی رفتارمیان‌دختر وپسر وزن ومردخو گرفته‌اندازاین‌رو همیشه‌این‌رفتارنابـرابررا پذیرفته وطبیعی دانسته‌اند وخود این‌چنین رفتارکرده‌اند وهمیشه عمل‌ناآگاه‌این‌رفتارها است کـه برباورها پیشی می گیرد ودوگانگی میان اندیشه وعمل را نمایان می‌سازد و توجیه ساده چنین رفتارهایی برای انبوه مردم دروغگویی و ریاکاری است .

حزب است. مجموع برنامه‌های حزب وسیاست آنی و آتی حزب باید به یاری مرام ومسلك وجهان‌نگری رهبری شود. برای‌نمونه می‌توانیم ازمرامنامۀ حزب«دمکرات عامیون» که درآغاز مشروطیت تشکیل شده نام ببریم. مرامنامۀ حزب از یك مقدمه وهفت فصل که درجمع دارای ۳۲ ماده‌است تشکیل شده‌است. نام هـای این فصل‌ها چنین است: اول‌ـ درتربیت سیاسی، دوم‌ـ حقوق مدنیه، سوم‌ـ انتخابات، چهارم ـ قضاوت، پنجم ـ امورروحانی ومعارف، ششم ـ دفاع ملی، هفتم ـ اصول‌اقتصادی. درمقدمۀ مرامنامه هدف و مرام حزب تحقق برابری وهمبستگی تمام بشریت اعـلام شده است که این همبستگی باید باکمك‌علم وصنعت‌بتواندبشر راآزادتروخوشبخت‌ترسازد واورا برطبیعت حاکم ومسلط گـرداند. برای رسیدن به این هدف غـایی ، برابری همۀ افراد ملت در برابرقانون ، آزادی مطبوعات، آزادی تشکیل جمعیت ، جدایی سیاست ازدین، برقراری آموزش وپرورش اجباری، نظام یك مجلسی، تقسیم زمین بین زارعان ، برقراری مالیات مستقیم به جای مالیات غیرمستقیم ، انتخابـات آزاد، تأمین قضایی برای همۀ مردم وحق انتخاب کار ومسکن پیشنهـاد شده است . چنان که می‌بینیم این برنامه درواقع یك برنامۀ انقلابی وتند برای زمان[۲۶] خوداست وهمۀ این برنامه به تقریب وبه طورکامل درجهت تحقق مرام حزب، یعنی برابری و همبستگی تمام بشریت است[۲۷].

۴.۲۴۷: حزب‌های اقلیت‌ها، حزب‌های مرام ومسلکی وحزب‌های‌موسمی بررغم چپ یـا راست بودن‌آن‌ها، هدفشان گـردآوری پیروان بیش‌تر از میان ملت است ومی‌خواهندکه قدرت دولتی‌را درکشوربه‌دست‌گیرند، یااین که درقدرت‌دولتی هم‌باز گردند . به زبان دیگر این حزب‌ها مدعی‌اند که پاسدار منافع همگان و همۀ ملتند ولی حزب‌های اقلیت‌ها چنان که ازنام آن پیداست برای پـاسداری منافع همۀ

۲۶ــ مرامنامۀ حزب درسال ۱۳۲۸ هجری قمری منتشرشده است.

۲۷ــ برای‌آگاهی بیش‌تر ازحزب دمکرات ن . ك . ب: غروی نوری، علی:حزب دمکرات‌ایران‌در دورۀ دوم مجلس شورایملی ـ تهران ۱۳۵۲ . [بی‌نا] ۱۱ + ۲۴۹ص.

مردم وملت بنیاد نگرفته‌اند بلکه هدفشان دفاع ازمنافع برخی ازاقلیت‌ها است. این حزب‌ها ممکن‌است برای پاسداری‌منافع اقلیت‌های: ملی، مذهبی، حرفه‌ای‌وطبقاتی به وجودآمده باشد.

کشورهایی که اقلیت‌های ملی گونه‌گون دارند، امکان تشکیل حزب‌هایی‌برای دفاع ازمنافع این‌اقلیت‌ها هست. خواست این‌اقلیت‌های ملی کم وبیش داشتن‌مدرسهٔ جداگانه، به دست‌آوردن حقوق فرهنگی (انتشار روزنامه ،کتاب، آموزش زبان ، آزادی‌های مذهبی) ، داشتن حقوق برابربا دیگراتباع برای ورود به خدمات‌عمومی و مانندآن‌است . حزب ایرلندی‌ها درمجلس عوام انگلیس، یاحزب دمکرات کرد در عراق در ۱۹۶۰ وحزب داشناکسیون که درآغاز مشروطیت در ایـران تشکیل شد از نمونه‌های حزب‌های اقلیت‌ها در درون کشورـ ملت‌است. هدف حزب داشناکسیون دفاع ازاقلیت ارمنیان ایران وبه ویژه مستقل کـردن ارمنستان روسیه بود و درجنبش مشروطیت‌هم سهمی‌داشتند[۲۸]. حزب‌هایی که برای دفاع منافع اقلیت‌های ملی‌سازمان یافته‌اند می‌توانند منشأ تجزیه کشورگردند. چنـان‌که «حزب عوام ملی» که بـرای دفاع ازمنافع اقلیت بنگلادش تشکیل‌شده‌بود درآذر۱۳۵۰ با شورش‌وپشتیبانی‌ارتش هند توانست استقلال بنگلادش را رسماً اعلام‌کند و آن را ازپاکستان جدا سازد . اصل بیست وششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اعلام داشته‌که جمعیت‌ها وانجمن‌های صنفی وسیاسی اقلیت‌های دینی شناخته شده به شرط‌آن‌که با وحـدت ملی وموازین اسلامی مخالفت نکنندآزادند.

حزب ممکن‌است پایهٔ مذهبی داشته وبرای دفاع ازمنافع اقلیت های مذهبی به وجود آمده باشد، مانند حـزب‌های اقلیت‌های‌کاتولیك درکشورهای با اکثریت پروتستان، یابرعکس. ممکن‌است حزب مدافع منافع اقلیت‌تبدیل به حزب‌اکثریت گردد، مانند «حزب دمکرات مسیحی» درآلمان‌که شماربسیاری از پـروتستان‌ها و

۲۸ـ صدرهاشمی، محمد: تاریخ جراید ومجـلات ایران ـ اصفهان ، راه نجات ۱۳۲۸ج ۱، ص۱۱۱ .

کاتولیك‌های آلمان غربی‌را جذب کرده‌است. حزب مبتنی بر مذهب همیشه برای دفاع ازمنافع اقلیت مذهبی تشکیل‌نشده‌است چنان‌که «حزب اتحادیه سرخ مسلمین» که درسال ۱۹۲۱ ازحزب «شرکت اسلام» تشکیل و سپس‌نام «شرکت راکجات» (اتحادیۀ خلق) به‌خود گرفت یکی از شاخه‌های حزب‌کمونیست اندونزی شد[۲۹]. همچنین بااین‌که «نهضت آزادی ایران» برپایۀ جهان‌بینی اسلامی تشکیل شده اعلام‌می‌دارد که‌هدفش دفاع از منافع همۀ مردم ایران است[۳۰]. به همین‌گونه است «حزب جمهوری‌اسلامی».

حزب‌ممکن‌است براساس دفاع‌ازمنافع صاحبان‌صنایع، کشاورزان، پیشه‌وران دارندگان کارهاوشغل‌های آزاد وگروه‌های‌متوسط سامان‌یافته‌باشد. بااین که‌این‌حزب‌ها وظیفۀ دفاع‌ازمنافع طبقاتی‌شان بیش‌ازحزب‌های دیگراست اغلب دارای نام‌هایی‌اند که دور از سیمای واقعی آنها است. زیرا این حزب‌ها، حزب صاحبان صنایع، بازرگانان، گروه‌های متوسط‌وماننده‌آن‌نامیده‌نمی‌شوند، بلکه نام‌هایی برخودمی‌گذارند که فریبنده باشد تابتوانندگروه‌هایی‌بیش‌ترازشهروندان را به‌سوی خود بخوانند. درهرحال این حزب‌هااغلب حزب‌های محافظه‌کاربوده ومقاصداقتصادی ودفاع ازمنافع گروهی وطبقاتی‌شان‌بسیاربیش‌ترازهدف‌های سیاسی آن‌ها است. ولی همیشه چنین می‌نمایانندکه منافع آنان با منافع ملی یکی بوده وبرای پاسداری منافع همۀ مردم پیکارمی‌کنند.

۵.۲۴۸ : حزب‌های کارگری، این حزب‌ها مانند حزب‌های اقلیت‌ها، کشاورزان یا صاحبان حرفه‌های‌دیگر ازیک‌گروه‌اجتماعی ویژه (کارگران) پدیدآمده است وبرای به‌دست‌آوردن امتیازهای اجتماعی، اقتصادی وسیاسی پیکار می‌کنند.

۲۹ــ نقل از«اندونزی گذشته و آینده» ص۳۴، انتشارات سفارت‌جمهوری‌اندونزی درتهران [بی‌ت].

۳۰ــ ن . ك . ب : «یادنامۀ بیستمین سالگرد نهضت آزادی ایران» تهران، انتشارات نهضت آزادی ایران، آذر۱۳۶۱، ۱۳۵ص.

مفهوم حزب‌های کارگری این نیست که همه‌اعضاء وپیروانش‌از کارگرانند،بلکه‌مفهوم حزب کارگران این‌است که برای پاسداری ازمنافع آنان بوده وبا جهان‌نگری‌طبقهٔ کارگراست وچه بساکسان بسیاری ازکشاورزان، پیشه‌وران، روشنفکران، کارمندان بخش عمومی وخصوصی، سرمایه‌داران کوچک‌وگاهی متوسط وبزرگ نیز درآن عضو باشند . ضابطه وقاعدهٔ کلی عضوپذیری درهمهٔحزب‌های سیاسی، همچنین‌در حزب‌های کارگری، داشتن‌یک یا دومعرف، قبول‌مرامنامه واساسنامهٔ حزب ورعایت آن،گذراندن دورهٔ آزمایشی وفرمان بری ازتصمیم‌های سازمان‌های رهبری حزب است وریشه‌اجتماعی وطبقاتی داوطلبان ورودحزب، حتا حزب‌های کارگری کم‌تر ارزیابی می‌شود. فرق پایه‌ای حزب‌های کارگری که همگام بابورژوازی‌صنعتی نخستین‌باردراروپابنیان‌گرفته‌اند با حزب‌های غیرکارگری ـ حزب‌های طبقهٔ‌متوسط، صاحبان صنایع، کشاورزان و....ـ درجهت‌سیاسی آن‌ها است.

حزب‌های کارگری، اغلب‌حزب‌های چپ وخواهان دگرگونی‌های ژرف در جامعه‌اند زیراحزب‌های کارگری‌درآغاز پیدایی(درپایان‌سدهٔ نوزده ونیمهٔ‌نخست‌سدهٔ بیستم‌میلادی)،حزب‌هایی‌بوده‌اندکه‌هدفشان‌به‌دست‌آوردن‌قدرت‌سیاسی‌ازراه‌های غیر-مسالمت‌آمیز،یاغیرانتخاباتی وباتوسل به‌زور وفشار وخشونت‌بوده است ودلیل‌دیگر نامیدن‌این‌حزب‌هابه‌چپ‌همچنین‌ازهمین‌جاریشه‌می‌گیرد. حزب‌های کارگری به‌حزب‌-های‌انقلابی‌نامدارشده‌اند چون امید نداشتندکه ازراه‌های قانونی‌خواست‌های خود را عملی‌سازندازاین رو به وسیله‌های غیرقانونی‌می‌کوشیدندکه به‌قدرت برسند. اگراین حزب‌ها راه‌های‌غیرقانونی رابه روش‌های‌قانونی‌برترمی‌داشتندبه‌این‌دلیل‌نبودکه‌چنین جهت‌گیری‌هایی‌با سرشت‌آن‌هاسازگارترمی‌بود بلکه بیش‌تربه‌این دلیل‌بودکه‌موقعیت و وضع‌سیاسی‌چنین‌جهت‌گیری‌هایی‌رابه‌آن‌ها تحمیل کرده‌بود. یعنی چون دولت ـ های وقت به حزب‌های سیاسی کارگری اجازه‌نمی‌دادندکه‌آزادانه کارکنند و همهٔ راه‌های قانونی را برروی آنها بسته بودند، ناچارآنها نیز روش غیرقانونی رابه

کارمی‌بردند. امروزدراروپای‌غربی‌همهٔ حزب‌های کارگری که زیرنام‌های سوسیالیست وکمونیست هستند ، حزب های قانونی‌اند . این حزب‌ها می کوشند که از راه‌های قانونی دولت یا این بزرگ‌ترین قدرت سیاسی‌را در کشوربه‌دست‌گیرند یا بـرروی آن‌نفوذبگذارندتا ازاین‌راه‌جامعه رادرجهت‌مرام‌ها وهدف‌های‌شان آماده‌سازند. اگر حزب‌های کارگری در اروپا قانونی‌اند وآزادانه کارمی کنند و ازراه‌هـای قـانونی می‌خواهند به‌قدرت‌برسند هنوزدرهمهٔ جهان وضع چنین نیست. دراغلب کشورهایی که با نظام های سیاسی‌استبدادی اداره می‌شوندفعالیت حزب‌های کارگری‌غیرقانونی است. این حزب‌ها به‌ناچاربرای رسیدن به‌قدرت راه‌های خشونت آمیز وغیرقانونی می‌پیمایند، دربسیاری‌ازکشورهای آمریکای‌لاتین وضع‌بدین گونه‌است.

۲۴۹. سوم: نتیجهٔ بررسی و واقعیت این‌است که‌در عمل‌حزب‌هایی که‌از نظر ترکیب اعضاءیامرام‌ومسلک‌به‌کلی ناب ویکدست باشند، کمیابند . حزب‌های‌سیاسی مانند هرپدیدهٔ اجتماعی دیگرازپیوند عنصرهای‌گونه‌گون پدیدآمده‌اند وبـه سختی می‌توان زنـدگی حزب سیاسی را دریک عنصرخلاصه‌کرد. هراندازه یك حـزب بزرگ یا بااهمیت باشد به‌همان نسبت‌شناخت‌آن دشوارتراست وزندگی درونی‌آن بغرنج‌تر، زیرا کسان وگروه‌هایی که حزبی‌شده‌اند، نه‌ازنظرمنافع، نه‌ازجهت مـرام ومسلك و نه‌ازدید سنی همگونی ندارند وخواه ناخواه حزب نیزنمی‌تواند یک‌پارچگی کامل داشته باشد، نتیجه این که برای شناخت یک حزب وبررسی زندگی درونی وسیاسی تکیه برروی یک‌عنصریاعامل نارسا وناکافی‌است . فراموش‌نکنیم که‌حزب‌های کوچک که‌شمارهٔ‌اعضایشان کم‌استوباگروه‌های کـم‌نفر فعالیت دارنـد دارای‌همگونی ویک‌پارچگی بیش‌تری‌اند. این‌حزب‌هابه‌این‌علت که‌می‌خواهندازنظر مرام ومسلک یک دست بمانند، نمی‌توانندگروه‌ها وکسان بسیاری را در برگیرند، از این رو نمی‌توانند امیدوار باشندکـه روزی بتوانند قدرت سیاسی را در کشور به دست‌آورند.

طبقه بندی حزب‌هـای سیاسی منحصر بـه آن چه آورده شد ، نیست . طبقه بـندی دیگری ازحزب‌هـای سیـاسی شدنی است . ولـی همهٔ این طبقه بندی‌ها رامی‌توان‌در یک طبقه بندی کلی‌ترفشرده و کوتاه‌کرد و آن‌تقسیم‌حزب‌های‌سیاسی به حزب‌های انبوه مردم و حزب‌های سرآمدان‌است . با این بینش وتقسیم‌پایه واساس فرق میان این دونوع حزب، خردی وبزرگی حزب یـاکمی فزونی اعضاء نیست. بلکه پایهٔ اختلاف به سرشت وساخت آن‌ها پیوند دارد. حزبی ممکن است دارای‌ده هزارعضوبوده ولی‌باتوجه به‌ماهیتش، یعنی‌شرکت‌مرتب‌اعضاء درنشست‌های‌حزبی، پرداخت مرتب حق عضویت، باوراعضاء نسبت به‌سازمان رهبری حزب وپیروی از فرمان‌ها وتصمیم‌هایش وآزادبـودن حزب دربرابرقدرت‌های‌مالی وگروه‌های فشار، داشتن مرام ومسلك وبرنامهٔ روشن، حزب باز، یاانبوه‌مردم است. ولی یک حزب با صدهزارعضوممکن‌است حزب سرآمدان ودارندگان امتیازهای طبقاتی، اجتماعی اقتصادی وسیاسی باشد. چنین پدیده‌ای‌بیش‌تردر کشورهایی‌است‌که درآن‌جادولت‌از فعالیت حزب‌های مخالفش جلوگیری می‌کند وبه‌همهٔ کسانی‌که در حزب‌های دولتی نام نوشته‌اندمقام یـاامتیازهای‌دیگرمی‌دهد واینان باتغییریاسرنگونی‌دولت،به‌حزب‌ـ های دیگرروی می‌آورند.

حزب‌های‌انبوه مردم وحزب‌های‌سرآمدان‌یا نخبگان را می‌توان با یک‌بینش دیگروطبقه‌بندی گسترده‌تربه حزب‌های چپ وحزب‌های راست‌تقسیم‌کرد. اگر یکی ازویژگی‌های‌چپ‌بودن‌رامخالفت باقدرت رسمی و دولتی وبه‌دست‌گرفتن این‌قدرت بدانیم،رسیدن به‌چنین‌هدفی‌مستلزم‌داشتن‌سازمان مجهزحزبی وانضباط آهنین‌اعضاء است درحالی‌که حزب‌های دولتی‌به‌علت‌بودن نهادهای اداری‌گسترده وسامان یافته‌که حاکمیت دولت را درسراسر کشورمحقق می‌سازند، نیازبه‌تشکیلات‌گسترده وانضباط سخت ومرام ومسلک یاجهان‌نگری منسجم وروشن ندارند. ولی این تقسیم‌بندی را نمی‌توان به عنوان یک قاعده‌همیشه وهمه‌جا پذیرفت. یعنی هرحزب مخالف دولت

رانمی‌توان همیشه حزب چپ وهرحزب‌دولتی را نمی‌توان همیشه و همه‌جا حـزب راست وزبدگان‌یا سرآمدان دانست. چنان‌که دولت آلنده در شیلی که از پیوستن و ائتلاف حزب‌های کمونیست وسوسیالیست و حزب‌های معتدل دیگر روی کارآمده بود،دولت دست راستی نبود . دولت چپ ائتلافی آلنده با یک کودتای نظامی وبا پشتیبانی حزب‌های راست در شهریور ۱۳۵۲ سرنگون شد و نظامیان قدرت را به دست گرفتند. همچنین‌درایالات متحدهٔ آمریکای شمالی وانگلستان به‌علت‌سنت‌دیرین دموکراسی سیاسی غربی وانتخابات آزاد، حزب مخالف به‌آسانی به قدرت دولتی می‌رسد وچه بساکه درانتخابات‌بعد، این قدرت را ازدست بدهد . به‌زبان دیگرهردو حزب، نظام‌سیاسی‌اقتصادی، اجتماعی وحقوقی کشوررا‌پذیرفته‌اند ودراین‌قالب کار می کنند.چنان که‌بسیاری ازمردم‌جهان‌اختلاف‌ژرف‌میان‌دوحزب‌دموکرات وجمهوری خواه درآمریکا ودو حزب کارگر ومحافظه‌کارانگلیس نمی‌بینند. گاهی‌حزب برسر قدرت‌درپاره‌ای‌اززمینه‌هاسیاست‌وروش‌های‌چپ‌گرایانه‌تردارد‌تاحزب‌منتظرقدرت[۳۱].

۳۱ــ مسئلهٔ واترگیت را می‌توان به‌عنوان مثال مخالفت حزب برسرقدرت‌ازدولت یادآورشد. می‌دانیم که حزب جمهوری خواه‌که درانتخابات ریاست جمهوری دسامبر ۱۹۷۲ پیروزشد وبه‌قدرت رسید متهم‌به جاسوسی وخرابکاری درحزب دموکرات گردید وشخص‌ریچاردنیکسون‌رییس‌جمهور هم‌نتوانست برکنار ازاین‌اتهام‌بماند. نکته‌مهم آن که دراین‌قضیه رییس‌جمهوربیش‌ترازسوی‌حزب خود مورد انتقاد وحمله‌قرارگرفت تا حزب مخالف، شاید به این دلیل ساده که جمهوری خواهان می‌خواستندبا وادارکردن رییس جمهوربه‌استعفاء اعتباروحیثیت‌خود را میان مردم بیازمایند واعتماد آنان راحفظ‌کنندچنان که‌کمیسیون قضایی مجلس شورای آمریکا درهشتم مرداد ۱۳۵۳ تقاضای برکناری رییس جمهوررا‌کرد،از بیست وهفت‌نفراعضاءاین کمیسیون که تقاضای محاکمه و برکناری‌رییس جمهوررا‌کردند، شش نفرعضوحزب جمهوریخواه بودند. اعضای‌کمیسیون ۳۸ نفر بود

←

بخش دوم

حزب وزندگی سیاسی

۲۵۰. مقدمه : دربخش یکم چگونگی‌پیدایی حزب‌های سیاسی وطبقه‌بندی وگونه‌های آن‌ها آورده شد. راست‌است که حزب‌های سیاسی به مفهوم‌تازهٔ آن‌همراه با انقلاب صنعتی و نابودی‌جامعهٔفئودال‌در جهان‌پیداشده است وامروزاغلب‌سیاست‌ـشناسان آن را از پایه‌های استوار زندگی سیاسی می‌دانندکه بدون آن پیکار سیاسی بی‌سامان می‌شود. بااین‌همه به‌سودمندبودن حزب‌های سیاسی انتقادهای بسیاری شده است واین که‌نظام سیاسی بدون حزب‌ناقص‌است وکمبوددارد، باورهمگان‌نیست.در این بخش از سودمندی حزب‌ها در زندگی سیاسی و دیدهای مخالفان این نظریه و همچنین‌ازپیوندورابطهٔ میان حزب ونظام سیاسی سخن خواهدرفت.

۲۵۱.الف: سودوزیان‌حزب‌های سیاسی، اصل :«تمام قواناشی‌ازملت‌است» راهرگاه قانون اساسی کشوری پذیرفت و اعلام داشت، لازم‌است‌که ملت‌به گونه‌ای حاکمیتش‌را به‌تحقق‌برساند. ساده‌ترین وکوتاه‌ترین راه برای نشان‌دادن این‌حاکمیت انتخابات است . از روزی که نظریهٔ حاکمیت ملی جانشین همهٔ نظریه هـای دیگر حاکمیت‌گردیده‌است تا امروزانتخاب فرمان‌روایان (حکومت کنندگـان) از سوی فرمان‌بران (حکومت‌شوندگان) راه ورسم‌عادی عملی ساختن‌ونمایاندن این‌حاکمیت است . حـزب‌های سیاسی دراین زمینه می‌توانند وظیفه های‌گـونه‌گـونی‌بـه عهده داشته باشند .

→

که ۱۱ نفررأی‌مخالف‌داده‌بودند. سرانجام رییس‌جمهوردر۱۸ مرداد۱۳۵۳ برابربا۹اوت ۱۹۷۴ناچار به‌استعفاء شد. (ن.ک.ب: برنشتاین،کارل وباب وودوارد: روزهای‌آخـر رئیس‌جمهور«ماجرای واترگیت» انتشارات نشرناشر، ۱۳۶۳.

۲۵۲ . یکم : سودمندی حزب‌ها و گروه‌های سیاسی، امروز در اغلب کشورهای جهان زندگی‌سیاسی پیرامون‌حزب‌ها وسازمان‌ها و گروه‌های سیاسی‌سامان یافته است‌و کم‌تر کشوری می‌شناسیم که درآن جا حزب نباشد . همچنین دربیش‌تـر قوانین اساسی‌جهان لازم وسودمندبودن احزاب‌و گروه‌های سیاسی اعـلام شده‌است. ولی همیشه درپی چنین‌اعلامی‌آمده وتأکیده شده‌است که حزب‌هاو گروه‌های سیاسی نباید اقداماتی به‌زیان نظام سیاسی، قانون اساسی ودیگرقوانین کشورمرتکب شوند . می‌دانیم که‌اکنون (۱۳۶۵) دربسیاری‌از کشورهافقط‌یك حزب‌در کشورحق‌فعالیت‌دارد و کشوربا نظام تک حزبی‌اداره می‌شود. حزبی که رسمی ودولتی است‌واندیشه،زبان وبازوی دولت‌است‌و گفت وشنودها فقط می‌تواند دردرون حزب شکل بگیردو کسان دربیرون ازحزب حق‌انتقادازدولت وسازمان‌های عمومی ورسمی را ندارند.درچنین موقعیت سیاسی این پرسش پیش می‌آید کـه آیـا باز هم می‌توان از سودمندی و لزوم حزب دردرون کشورسخن گفت یااین که سودمند بودن حزب‌ها و گـروه‌هـای سیاسی تنها آن جا محسوس است وبه چشم می‌خوردکه نظام چند حـزبی در کشور باشد و گروه‌ها وسازمان‌های سیاسی مخالف دولت نیزاجازهٔ فعالیت داشته باشند. با این همه شماربسیاری ازسیاست شناسان به‌سودمندبودن ولزوم حزب درپهنهٔ سیاست بررغم سرشت‌یـا شمارهٔ آن‌هااعتقاددارند که فشردهٔ آن‌دیدهاآورده‌می‌شود.

۱.۲۵۳: حزب وظیفهٔ‌سازمان دهنده‌دارد، انتخاب شوندگـان وانتخاب کنندگان هریک با طبقات‌و گروه‌های اجتماعی‌گونه‌گون پیونددارند وازفعالیت‌های مهم حزب‌های سیاسی انتخابات وسازمان دهی آن است. انتخاب چنان که از نامش برمی‌آید تثبیت قصد واراده است نسبت به‌امری‌درمیان امـوردیگر. از این‌جهت در انتخابات سیاسی انتخاب کننده بایدکسی رابه‌نام نماینده به جای خود برگزیندتـا از نظرها ومنافعش پاسداری کند. می‌دانیم تثبیت نظر میلیون‌ها انتخاب‌کننده بـر روی هزاران نامزد انتخاباتی دشواراست. این دشواری را حـزب‌هـای سیاسی می‌توانند آسان کنند. یعنی‌حزب به‌نظرهای‌پراکندهٔ انتخاب کنندگان‌جهت وسازمان می‌دهدو آن‌ها

را پیرامون یك یا چندخواست کلی به‌صورت برنامهٔ کم‌وبیش روشن می‌نمایاند. اگرحزب نباشدتعیین یك برنامه وخط مشی کلی سیاسی سخت خواهد بود. به‌زبان دیگرحزب به‌جریان سیاسی غیرمتمرکزوپراکنده تمرکزوجهت می‌دهد وآن را ازچهرهٔ سیاست خرد به‌درآورده وبه‌آن سیمای‌سیاست کلان‌می‌بخشد حزب باگردآوردن نیروهای تك‌تك شهروندان وسامان دادن قدرت ونفوذ بزرگ پدید می‌آورد. یعنی فردکه‌در برابرقدرت متمرکزومتشکل دولت تنها است، با پیوستن به‌حزب که یك سازمان متشکل است نیرومی گیردوازتنهایی بیرون می‌آید وحزب از وی پشتیبانی می کند. نیازایجاد ارتباط با دیگران وخارج شدن ازتنهایی و داشتن پشتیبان وحامی حتا در کشورهایی که دموکراسی راستین‌نیست وبا نظام استبدادی اداره می‌شود وحزب به مفهوم واقعی درآن جاکم است، انگیزهٔ مهمی است برای عضویت کسان درحزب.

۲.۲۵۴: حزب مکتب‌اخلاقی وآموزشی است، اخلاق درسیاست دارای همان مفهومی نیست که‌فلسفه وجامعه‌شناسی ازآن به‌دست‌می‌دهد وهرتعریفی ازاخلاق درسیاست مانندیگر مفهوم‌های اجتماعی ارزش‌نسبی خواهد داشت. ولی به‌مفهوم گستردهٔ آن می‌توانیم اخلاق سیاسی را با مسؤولیت کم وبیش‌یکی‌بدانیم[۳۲]. هراندازه هم یك رهبرسیاسی خوشنام وخط‌مشی‌سیاسی‌اش درزمان کم‌وبیش‌درازاستوارمانده باشد، زندگی‌یك کس به‌ویژه درسیاست‌نمی‌تواند دربرگیرنده وپاسخگوی زندگی سیاسی یك کشور ــ حتا دریك دورهٔ کوتاه باشد. در زندگی مردان سیاسی فرود وفرازهای بسیاری هست.

گاهی انبوه مردم ازرهبران سیاسی پشتیبانی بدون‌چون‌وچرا می کنند وآماده‌اند که‌دربارهٔ درستی وپاکی آنان‌سوگندیادکنند ولی‌به‌انگیزه‌های گونه‌گون، ممکن‌است بسیارتندازمردسیاسی برگزیده‌شان‌روی گردانند وازوی‌به‌بدی‌یادکنند. ازاین‌رونادرست ونابهنجارخواهد بود که‌درزندگی سیاسی برنامه وسیاست‌درازمدت، تنهابرروی‌یك

۳۲ــ دربارهٔ پیوند اخلاق وسیاست‌ن. ك. به: راسل، برتراند: اخلاق وسیاست‌در جامعه، ترجمهٔ‌محمودحیدریان ــ تهران (بی‌ن)، ۱۳۴۹، ۳۲۳ص.

فردپایه‌گذاری شده باشدحتا مردان سیاسی بسیار نامدار، ولی حزب‌های سیاسی راستین و واقعی می‌توانند این وظیفهٔ اخلاقی را به‌دوش گیرند، یعنی مسؤولیت سیاسی انجام برنامه‌های اعلام‌شده را بپذیرند. حزب‌های سیاسی راستین، یعنی حزب‌هایی که می‌خواهند به تنهایی یا به‌یاری دیگر حزب‌ها قدرت دولتی را به‌دست گیرند ودراین راه به‌پشتیبانی تودهٔ مردم نیازدارند، نمی‌توانند سیاست وخط مشی وبرنامهٔ دقیق و ثابت برای درازمدت نداشته باشند . دیگر آن که همیشه زندگی حزب‌های واقعی درازتر اززندگی چندنسل انسانی است وحزب یک نهاد سیاسی است و اعتماد کسان همیشه به‌یک نهاد بیش‌تر است تا به‌کس . چنان که درانتخابات ریاست جمهوری فرانسه درآوریل ۱۹۷۴ (اردیبهشت ۱۳۵۳) اکثریت نزدیک به اتفاق اعضای حزب کمونیست فرانسه به فرانسوا میتران نامزد چپ‌ها رأی دادند. فرانسوا میتران کمونیست نبوده و نیست و کمونیست‌ها نیزبدون توجه به‌شخص به‌نامزدحزبشان رأی دادند ولی دراین انتخابات پیروز نشدند. هفت‌سال پس‌ازآن، درسال ۱۹۸۱ ـ دورهٔ ریاست جمهوری درفرانسه هفت‌ساله است ـ فرانسوا میتران با همین ائتلاف به‌ریاست جمهوری فرانسه برگزیده شد ودرنخستین هیأت دولت که تشکیل داد سه تن ازاعضای حزب کمونیست نیزبه وزارت منصوب شدند ولی در شهریور ۱۳۶۳ (سپتامبر ۱۹۸۴) این ائتلاف از هم پاشیده شد و اعضای کمونیست از وزارت استعفاء دادند و حزب کمونیست با دولت به مخالفت برخاست .

حزب وظیفه‌های آموزشی نیزدارد . به‌طور کلی دبستان ، دبیرستان ، دانشگاه ودیگرنهادهای آموزشی، آن‌چه که می‌آموزند غیرسیاسی است وبرنامه‌های «آموزش مدنی» ازحدود کلیات پیش‌ترنمی‌رود . در دانشگاه در رشته‌های علوم اجتماعی و سیاسی که آموزش سیاسی بیش‌تر از رشته‌های دیگر است وهمچنین دررشتهٔ علوم سیاسی که متخصص علم سیاست پرورده می‌شود، آموزش دربهترین موقعیت، کتابی است ودانشجو دوراززندگی اجتماعی وسیاسی می‌زیدکه درجامعه‌به وقوع می‌پیوندد و روی می‌دهد. ولی حزب بی‌گمان کانون آموزش سیاسی مؤثر است و آموزش سیاسی که حزب می‌تواند

به اعضایش بدهد به هر آموزش سیاسی دیگر برتری دارد، زیرا همیشه‌کم وبیش آموزش باعمل همگام است. امروز در جهان اغلب حزب‌های مهم وریشه دار ، آموزشگاه‌ها وسازمان های پژوهشی ویژه‌شان را دارند ودراین آموزشگاه ها اعضاء وپیروانشان را آموزش می‌دهند و افکارعمومی رانیزآگاه ساخته وجهت می‌دهند. بسیاری ازاعضاء که درآغاز ورود به حزب کم آموزش وکم دانش درسیاست بودند باآموزش‌های حزبی به مردان وزنان سیاسی آگاه وبرجسته تبدیل گردیدند وتوانستند رهبری حزب را به دست گیرند. چنان که **ژرژ مارشه** رهبر کنونی (۱۳۶۵)حزب کمونیست فرانسه کارگر ساده‌ای بود که حزب وی راآموزش داد و توانست مقام دبیرکلی حزب رابه‌دست آورد.

۳.۲۵۵ : حزب وظیفهٔ انضباط دهنده دارد ، حزب برای رسیدن به هدف‌هایی پیکارمی کند ومی‌خواهد برنامه هایش‌را به‌اجراء درآورد . این‌نبرد همیشه درقالب ملی واغلب علیه یك دولت متمرکز ومجهزبه نهاد اداری و نظامی منسجم و متشکل‌است. بدون یك‌انضباط وتشکل کم‌وبیش فشرده هرگونه‌پیروزی، حتاپیروزی نسبی شدنی‌نیست. حزب برای رسیدن‌به‌هدف‌هایش نیازبه انضباط دارد واین‌انضباط را درعمل به‌اعضای خود می‌پذیراند. اعضایی که منضبط نیستند یا دست به تفرقه‌اندازی ودسته بندی می‌زنند وهمگونی حزب را به خطرمی‌اندازند،اغلب از حزب رانده شده یا دست‌کم مسئولیت‌هایشان‌ازآنان‌گرفته می‌شود. کارانضباط‌دهنده حزب باکارانضباطی که مؤسسه‌های آموزشی: دبستان ،دبیرستان و دانشگاه برای کشور-دولت انجام می‌دهند قابل مقایسه است . حزب به اعضای خود گونه‌ای آموزش و انضباط‌فکری وعملی‌می‌دهدتاحزب‌بتواندهمگون ویکپارچه‌گردد،ویك‌پارچگی‌اش‌را نگاهدارد. اکنون دربسیاری‌از کشورهای غربی که انتخابات درآنجا آزاداست‌اغلب دیده می‌شود که اعضاء حزب به‌طور صددرصد با نامزد های انتخاباتی حزب موافق نیستند ولی چون ازطرف حزب نامزد شده‌اند به‌آنان رأی می‌دهند واین چنین رأی دادن ازنمونه‌های روشن انضباط حزبی است. به‌بیان دیگررأی برای برنامه وحزب

است نه‌شخص. درشمارهٔ(۱۰۲۵۴) یك نموقه‌که مربوط‌به‌انتخابات ریاست‌جمهوری فرانسه بود یادکردیم ومثال‌های‌دیگر دراین زمینه‌کم نیست .

۴.۲۵۶: حزب دارای ارزش نهادی است، امروز در همهٔ کشور ها حتا کشورهایی که باخشونت واستبداد اداره می‌شوند، حزب‌هست. درکشورهای صنعتی غربی که حزب در آن‌جا زودتر ازکشورهای واپس‌مانده یاجهان سوم پدیدآمده است، ازنهادهای سیاسی رسمی کشور است و قانون اساسی وجودآنرا از لوازم زندگی سیاسی شناخته است. راست است‌که امروز اغلب حزب‌ها ـ به‌جزحزب‌های‌دولتی ـ ازنظرمالی برپای خود ایستاده‌اند وباگرفتن حق‌عضویت ، فروش روزنامه وکتاب و فعالیت‌های مانندآن‌نیازهای پولی خود را تأمین می کنند. ولی بی‌گمان حزب های دولتی ورسمی که ازکمك‌های مالی دولت و ثروتمندان‌برخوردارندد‌ر مبارزه‌های انتخاباتی موفق ترند. چه‌بسا حزب‌هایی که ازنظر نفروشمارهٔ‌اعضاء نسبت به حزب‌های‌دیگر برتری دارند ولی به‌علت‌کمبود توانایی‌های‌مالی در مبارزه‌های‌سیاسی‌پیروز نیستند ودرنظام های‌سرمایه داری، عامل‌پول بسیارمهم وتعیین‌کننده است. به‌این‌دلیل همیشه حزب‌های چپ درکشورهای دموکراسی غربی خواسته‌اند منبع درآمدحزب‌ها ومطبوعات‌هواداردولت منتشرشود. یکی ازاتهام‌های مهم مخالفان ریچاردنیکسون رییس‌جمهورآمریکا درمسئلهٔ واترگیت این بودکه درمبارزه‌های انتخاباتی ریاست جمهوری هواداران اوپول‌های نامشروع دریافت و پرداخت‌کرده‌اند[۳۳]. امروز در کشورهای دموکراسی غربی بیش‌ازپیش این نظرپذیرفته‌می‌شودکه حزب‌های‌سیاسی یك نهاد اجتماعی وسیاسی مربوط به قدرت وحقوق عمومی است وبررغم مخالف یا موافق بودن حزب باقدرت دولتی، حق‌دارند باتوجه به‌شمار اعضایشان ازبودجهٔ کشوری برای ادارهٔ خود ومبارزه‌های انتخاباتی‌کمك‌مالی دریافت‌کنند واین‌جریان فکری‌روزبه‌روز نیرومندتر می‌شود. درتأیید این جریان فکری است‌که در روزنامهٔ فرانسوی«لوموند» درتاریخ ۲۷ ژوییه ۱۹۷۴ مصاحبهٔ مطبوعاتی والری‌ژیسکاردستن

۳۳ـ ن . ك . به پانویس شمارهٔ۳۱ ص۳۲.

رییس‌جمهور آن وقت فرانسه می‌خوانیم:

«من به نخست وزیراعلام داشتم‌که مایلم دولت لایحهٔ قانونی برای برقراری کمك مالی به حزب های سیاسی و انتخابات به مجلس تقدیم کند [۳۴]...»

روزگاری بود که فعالیت حزب های سیاسی، حتا حزب های سیاسی موافق دولت درفرانسه غیرقانونی وقدغن بود ـ چنان‌که امروز هنوز دربسیاری ازکشورها حزب‌های مخالف دولت غیرقانونی و قدغنند ـ ولی امروز می‌خواهند از بودجهٔ کشوربه همهٔ حزب‌ها، حتا حزب‌های مخالف دولت‌کمك مالی‌کنند. باید یادآوری کنیم که درحال‌حاضر(۱۳۶۵) درایالات متحدهٔ آمریکای شمالی، درآلمان غربی، در ایتالیا ودرژاپن چنین قوانینی هست[۳۵].

۲۵۷.دوم: زیان‌های حزب‌های سیاسی، آن چه‌که دربارهٔ حزب های سیاسی نوشته‌اند وگفته‌اند در دفاع ازحزب وفایده‌اش نبوده‌است بـرعکس به این پدیدهٔ سیاسی‌انتقادهایی شده‌است و در سودمندی ولزوم آن تردید کرده‌اند. دراین‌جا برخی ازاین انتقادها آورده می‌شود:

۱.۲۵۸: حزب مزاحم آزادی فردی‌است، انتقاد هایی‌که دراین زمینه به حزب شده بیش‌تر از سازمان و دستگاه حزب است. حزب باتشکیلات سنگین و مجهز فردرا درخود حل‌می‌کند وآزادی عمل واراده را ازوی می‌گیرد وفرد ناچار است ازتصمیم هایی‌که رهبران به‌نام حزب می‌گیرند فرمان برند و پیروی‌کنند، در حالی‌که اگرعضوحزب نبود آزادی عمل بیش‌تری داشت. حزب باتبلیغات، برنامه وفشارهای آشکار وپنهان‌گونه‌گون وآموزش مرام ومسلك وجهان‌نگری ویـژه پهنهٔ دیدگاه فردرا تنگ می‌کند و وی‌را نسبت به واقعیت های زندگی بیرون از حزب

34_ «Le Monde», 27 Juillet 1974, P. 5.

۳۵ـ نقل از روزنامهٔ «لوموند» ۴ و ۵ اوت ۱۹۷۴ ص۱.

بیگانه می‌سازد. هر اندازه سازمان و تشکیلات حزب مجهزتر و مرام و مسلکش سامان یافته‌تر باشد به‌همان نسبت شخصیت و آزادی فردی ازمیان می‌رود و به‌جای آن شور وهیجان‌های گروهی جای گزین آن‌می‌شود. برای حزب فرد وزندگی خصوصی کم‌اهمیت است وهدف هرحزب این است که نیرومند تر وبزرگ ترشود. حزب در این سیر قدرت قدرت جویی نه‌تنها به‌فرد اهمیت نمی‌دهد وازهیچ کوشش وفشاری برای خرد کردن‌فرد دریغ نداردبلکه‌می کوشد حزب‌ها وجمعیت‌های دیگری‌راکه ممکن است مزاحم قدرت طلبی وگسترشش باشندازمیان بردارد تا تبدیل به قدرت یکتا دردرون کشور گردد .

این انتقاد بیش‌تر ازسوی کسانی است که خاطره‌های تلخی‌از نظام‌های تک‌حزبی به‌ویژه تک‌حزبی نوع فاشیستی که درایتالیا، آلمان واسپانیامیان‌دو جنگ‌جهانی پدیدآمده‌بود، دارند. درزمان‌ما نظام‌های سیاسی تک‌حزبی گونهٔ‌فاشیستی به ویژه‌در کشور‌های تازه به‌استقلال رسیده وجهان‌سوم کم‌نیست. همچنین‌نباید فراموش کنیم که آنار‌شیست‌هاباسر سختی بسیار باهرگونه‌سازمان وتشکیلات‌مخالفند زیرا آن‌را دشمن آزادی فردی وشخصیت انسانی می‌دانند ، ازاین‌رو اینان نیز به سختی باهرگونه حزب ، گروه سیاسی یا هرگروه متمرکز وسامان یافته دشمنند.

۲.۲۵۹: وجودحزب برای وحدت ملی زیان‌باراست، به جز در نظام سیاسی تک‌حزبی دراغلب کشورها چندحزب باهم برای به دست‌گرفتن قدرت نبرد می کنند . دراین نبرد برای به دست‌آوردن قدرت هرحزب درجستجوی گردآوری اعضاء بیش‌تراست وبا اعلام برنامه‌های رنگارنگ وفریبنده هرحزب تنها خود را صالح وبرحق برای رهبری ملت واداره‌ٔ کشوردانسته، کار، برنامه وجهان‌نگری‌دیگر حزب‌هارا بد می‌دانند ازاین‌رو گفته می‌شود که وجود حزب تفرقه انگیز و مغایر وحدت ملی است. اگرحزب نباشدکسان خودرا عضوخانوادهٔ ملی احساس می کنند وهمبستگی میان مردم بیش‌ترخواهد بود .

اغلب کسانی که عقیده دارندکه حزب مخالف یگانگی وهمبستگی ملی‌است

ازمیان بردن حزب‌های سیاسی رادر کشورپیشنهادمی کنند. ژنرال دوگل‌رییس‌جمهور فرانسه درسال‌های ۱۹۶۹-۱۹۵۸ ازنویسندگان ومردان سیاسی است که عقیده دارد «هیچ حزب سیاسی نفرات واعتبارکافی را به‌تنهایی نداردکه بتواند معرف‌حاکمیت ملی‌باشد[۳۶].» ولی ژنرال دوگل بااین‌که مخـالف حزب های سیاسی بود موافق از میان بردن وغیرقانونی کردن نبوده‌است.

درنظام سیاسی کمونیستی وفاشیستی که‌اغلب به‌ترتیب‌تك‌حزبی اداره‌می‌شوند به دلیل مشابه از فعالیت حزب‌های دیگر جلوگیری می کنند. به نظـر مارکسیست‌ها دریك جامعهٔ طبقاتی حزب نمی‌تواند برکنار ازتضادهای طبقاتی بماند و هرحـزبی مدافع یك طبقهٔ ویژه است و کسانی که دارای منافع اقتصادی وطبقاتی مشترکند در يك حزب گردهم می‌آیند. ازاین‌رو دریك‌کشورکه حزب طبقهٔ‌کارگر قدرت دولتی را به دست می‌گیرد وظیفه داردکه نفوذ طبقات استثمارگرشکست خورده را نـابود کرده وکشور را به سوی سوسیالیسم و جامعهٔ بدون طبقات رهبری‌کند . به عقیدهٔ مارکسیست‌ها درچنین جامعه‌ای وجود حزب‌های‌گونه‌گون انگیزهٔ پراکندگی نیرو-های‌سازنده وطبقهٔ‌کارگر خواهد بود وساختن جامعهٔ بدون طبقات‌کند وشایدناممکن گردد. درنظام سیاسی فاشیستی صاحب‌نظران منکروجود طبقـات متضاد ومبارزه‌های طبقاتی در یك‌کشورند وآن‌رانظریهٔ ساختگی‌می‌دانندکه مارکسیست‌هاآن‌را ساخته-اند وعقیده دارندکه در درون‌کشور، اصل ملت است و تنها ملت یك واقعیت یگانه وهمیشگی‌است. متفکران فاشیست ازاین‌گفتار نتیجه می‌گیرندکه وجود چندحزب‌در يك چهارچوب ملی همبستگی ویگانگی ملی‌را درهم می‌شکنند و برای معرفی ارادهٔ ملی ونگاهداری یگانگی ملی تنها یك‌حزب‌کافی خواهد بود.

چنان‌که می‌بینیم منطق انتقاد ازحزب به نام دفاع از وحدت ملی ممکن است منتهی به پیشنهاد ازبین بردن هرگونه حزب شود، یا این‌که به حاکمیت نظام تك-

36– Gaulle (Charles de) –Memoires de guerre,t. 3. l'appel– Paris Plon 1954, P. 239.

حزبی بیانجامد که بی‌گمان چنین دست‌آوردی بسا بدتر از موقعیتی است که در انتقادهای منتقدان نظام‌چند حزبی دیده می‌شود.

۳.۲۶۰: حزب به ناروا به همه مسائل رنگ سیاسی می‌دهد، مخالفان حزب استدلال می‌کنند که همه مسائل اجتماعی و اقتصادی جنبهٔ سیاسی ندارد بلکه بسیاری از آنها فنی است و حل این دشواری‌های اجتماعی نیاز به‌دانش و آگاهی‌های علمی و فنی دارد و با شعارهای سیاسی نمی‌توان گره این مشکلات راگشود. ولی حزب به‌عمد می‌کوشد که به همهٔ مسائل اجتماعی سیمای سیاسی بدهد تا بتواند آنرا دستاویزنبرد سیاسی سازد وآتش کینه و دشمنی‌را در دل‌ها برانگیزدگروه‌ها رابه‌جان هم اندازد و تضاد طبقاتی راگسترش دهد. اگر حزب‌های سیاسی نمی‌بودند، بسیاری ازکارها ودشواری‌ها از راه هـای غیر سیاسی و به دست‌کارشناسان و سازمان های اداری دولت‌گشوده می‌شد. چنین دیدی از حزب اغلب ازآن‌کسانی است که خود مسئولیت هـای سیاسی دولتی و رسمی دارند و نمی‌خواهند که در بارهٔ هر مسئله حزب های سیاسی دخالت کنند و دوست دارند که آن ها را دور از چشم و گوش حزب‌های سیاسی و در اتاق‌های در بسته حل و فصل‌کنند.

۴.۲۶۱: حزب دشمن دموکراسی است، رهبران و فعالان همهٔ حزب های سیاسی از چپ افراطی تاراست افراطی مدعی‌اندکه حزبشان برای تأمین‌دموکراسی ودفاع ازمنافع مردم به‌وجودآمده‌است ولی مخالفان حزب عقیده دارندکه‌حزب‌های سیاسی، دشمن‌دموکراسی‌اند. اینان‌می‌گویند اگریکی‌ازمفهوم‌های پایه‌ای‌دموکراسی این است‌که همهٔ مردم‌در زندگی اجتماعی وسیاسی باید به‌گونه‌ای برابر از دست‌آوردهای اجتماعی‌بهره‌گیرند وبرای‌رسیدن به‌همهٔ شغل‌ها و مقام‌ها دارای بخت‌برابر باشند، وجود حزب‌ها وگروه‌های سیاسی از برابری بخت و امکانات می‌کاهد. زیرا حزب‌های سیاسی درپایه وبن برای به‌قدرت رساندن‌گروهی کوچك بنیان‌گرفته‌است. ازکسانی‌که بیش از همه با این دید حزب های سیاسی را بررسیده، **روبرتومیشلز** سیاست شناس‌آلمانی است‌که نظریه‌هایش در «حزب‌های سیاسی» که از نوشته‌های

شناخته شدهٔ او است، آمده است. با این که این کتاب بیش از نیم سدهٔ پیش نوشته شده، هنوز از کارهای پایه‌ای در بارهٔ حزب‌های سیاسی است. چکیدهٔ اندیشه های میشلز دربارهٔ سرشت ضد دموکراسی حزب در این کتاب چنین است:

«حزب‌های سیاسی به‌هیچ روی نمایندهٔ همه اعضاء به‌ویژه طبقه یا گروهی که آشکارا از آن دفاع می‌کنند نیست و بی‌تردید منافع اعضاء از منافع و راه رهبران، اغلب جداست. زیرا منافع دستگاه رهبری حزب ایجاب می‌کند که در برابر دولت در بسیاری از موارد سیاست سازش کارانه داشته باشند در درحالی که برای دفاع منافع توده حزبی سیاست خلاف آن لازم است... درهمهٔ جوامعی که در آن‌جا تقسیم‌کار هست منافع طبقه یا گروهی ویژه پدید می‌آید که اغلب با منافع عمومی همگون نیست و برای پاسداری این منافع ویژه است که سازمان و تشکیلات سامان می‌یابد وسرشت تشکیلات اجتماعی نیز همیشه نشان داده است که اقلیتی رهبری گروه انبوهی را به‌عهده دارد و این اقلیت تا آن‌جا و آن گاه که می‌تواند به‌سلطهٔ خود ادامه می‌دهد. ولی زمانی می‌رسد که توده و اکثریت ناراضی بردباری و تحمل را از دست داده و علیه اقلیت حاکم قیام کرده و به حکومتش پایان می‌دهد و حاکمیت تازه‌ای جای‌گزین آن می‌کند ولی بازهم اکثریت از آن بهره‌مند نمی‌شود، زیرا بی‌درنگ اقلیت تازه‌ای جانشین دستگاه رهبری سرنگون شده می‌گردد وحکومت می‌کند. میشلز می‌افزاید هیچ گونه تضادی میان نظریهٔ مارکسیست‌ها که می‌گویند: تاریخ نبرد دایمی طبقات متخاصم است، و نظریهٔ وی: نبرد طبقات همیشه منتهی به استقرار سلطه اقلیتی بر اکثریت می‌شود وجود ندارد[۳۷].»

کوتاه سخن آن که انتقادهایی که به حزب های سیاسی شده ومی‌شود بیش‌تر از سوی دارندگان امتیازهای اجتماعی واقتصادی است، اینان با پشتوانهٔ مال، دانش، عناوین دانشگاهی یا مقام‌های اجتماعی‌شان از آنانی که این امتیازها را ندارند ولی به‌یاری دیگران ـ عضویت در یك حزب و گروه سیاسی ـ می‌خواهند و می کوشند

37–Michels (Roberto) – les partis politiques. Essasi sur les tendances oligarchiques des democraties –paris. Flamrarion. 1971.

بهره‌ای از این امتیازها داشته باشند، می‌ترسند. بدون این که فراموش کنیم که یك انتقاد ریاکارانه‌نیز می‌تواند پاره‌ای از واقعیت را در بر داشته باشد.

ژان‌پل‌سارتر فیلسوف و نویسندهٔ نامدار فرانسوی می‌پذیرد که حزب سیاسی به‌ویژه حزب‌های کمونیستی به‌گونه‌ای سرشتی به‌سوی تمرکز می‌روند و نمی‌توانند دموکراتیك باشند. در کتاب «سارتر در زندگی‌اش» می‌خوانیم:

«... حزب کمونیست ناچار است به اندازهٔ دولت بورژوازی که می‌خواهدسرنگون‌ش‌سازدمتمرکزوقهار باشد... ولی این‌خطرهست که‌همیشه به‌همین صورت پایدار بماند... و اگر حزب کمونیست در یکی از کشورهای اروپای غربی به‌قدرت برسد به‌علت محاصرهٔ امپریالیسم بدون‌شك متمرکز وقهارخواهد بود وچنین دستگاه سنگین اداری همه‌چیز را فاسد خواهدکرد ...[۳۸]».

انتقادهای دیگری برای حزب برشمرده‌اند مانند : حزب مکتب فساد اخلاق است و درآن‌جا درس جاسوسی وابن‌الوقتی فرا می‌گیرند وفرصت طلب‌بارمی‌آیند. در حزب بیش از هرسازمان دیگر جاه‌طلبی، اعمال نفوذ ودروغ‌هست و... که‌بدون این که‌درمورد این‌انتقادها شرح‌بیش‌تردهیم آن‌هارا برشمرده‌ایم. اینیاتیسیو سیلونه که خود از رهبران سازمان جهانی کمونیسم بود در«خروج اضطراری» ازچگونگی نبودن دموکراسی در احزاب کمونیست و به‌ویژه در حزب کمونیست شوروی‌سخن می‌گوید و نتیجه گیری می‌کند که در سدهٔ بیستم تضاد اصلی میان سرمایه داری و کمونیسم‌نیست‌بلکه‌این‌تضادمیان کمونیست‌های کنونی و کمونیست‌های‌پیشین‌است[۳۹].

38_ Jeanson (Francis) - Sartre dans Sa Vie - Paris. Seuil 1974. p.255.

۳۹ـ سیلونه،اینیاتسیو: خروج اضطراری، ترجمهٔ مهدی سحابی ـ انتشارات‌دماوند ۱۳۶۲. همچنین ن.ك. به «بت شکسته» تألیف جمعی، ترجمهٔ محمود مهرداد ـ تهران، انتشارات هفته، چاپ دوم ـ نشر ۱۳۶۳، ۲۸۳ ص.

۲۶۲. ب: سازمان درونی حزب‌های سیاسی، بررغم خوبی‌ها وبدی‌ها، سود و زیان‌های حــزب‌هــای سیاسی و دفــاع وانتقادهائی کــه از آن شده شناختن سازمان درونی حزب‌های سیاسی لازم است. زیرا حزب ازگرد هم‌آمدن اعضاءِ پدید نیامده‌است وکسان بی‌واسطه یامستقیم عضوحزب‌نیستند، بلکه‌عضو یکی ازسازمان‌ها و تشکیلات حزبی‌اند. سازمان‌های درونی همهٔ حزب های سیاسی یك‌سان نیست و و این سازمان‌ها برحسب سرشت حزب‌هافرق می کند.به‌طور کلی‌یك‌حــزب‌می‌تواند دارای سازمان‌هایی‌مانند: حوزه،واحد، کمیتهٔبخش، کمیتهٔ شهرستان، کمیتهٔمرکزی و کنگره، باشد. سازمان‌وتشکیلات‌دیگرقابل‌تصوراست‌مثل کمیته، گروه، چریك و...

۲۶۳. یکم: تقسیمات کشوری و تشکیلات‌حزب، اساس‌تشکیلات یك‌حزب اغلب منطبق برتقسیمات کشوری است که حزب سیاسی درآن‌کشور فعالیت و کــار می کند. اگرآن کشور یك‌کشور متمرکزباشد حزب همان نظام‌را سرمشق‌قرارمی‌دهد واگربه‌صورت فدرال وعدم تمرکزاداره شود حزب ناچاراست که خود را هم‌آهنگ با این نمونه گرداند[۴۰].

۱.۲۶۴: حوزه، حوزه در بیش‌تر حزب‌ها کوچك ترین واحد سازمانی حزب و محل اجتماع اعضاء حزب است. شمار اعضاءِ حوزه کم است، حــدود سه

۴۰ــ دربارهٔ شناخت چگونگی کار و سازمان درونی حزب‌ها بهترین منبع ومأخذ، مرامنامه‌ها و به‌ویژه اساسنامه‌ها و نظامنامه‌های خود حزب‌ها است. بدون این‌که فراموش کنیم‌که همیشه مرامنامه و اساسنامه یك متن سیاسی و حقوقی است وآن چه درعمل روی می‌دهد با آن‌چه در اساسنامه نوشته شده است، اغلب یکی نیست و در بسیاری ازموارد میان آن‌دو تفاوت ژرف‌هست. مثلا چگونگی انتخاب مسئولان ورهبران حزب ویا ترتیب تشکیل زمان‌های‌کنفرانس‌ها وکنگره‌های حزبی آن گونه‌که درمرامنامه واساسنامه‌پیش‌بینی شده و باآن‌چه روی می‌دهد یکی نیست، بــا این حال خواندن وآشنایی بــا این مأخذ بسیار سودمند است. دراین‌باره «مرامنامه‌ها ونظامنامه‌های‌احزاب سیاسی ایران‌در دومین دورهٔ مجلس شورای ملی» که به‌کوشش‌منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران ــ نشرتاریخ ایران، ۱۳۶۱، ۲۶۷ص، منتشر شده است، تألیف سودمندی برای شناختن مرام‌نامه‌ها و اساسنامه‌های حزب است.

نفرتا سی نفر. هرحوزه‌دارای مسئول‌یارابط است که ارتباط حوزه را باسازمان‌های بالاتر حزبی برقرارمی‌سازد و نشست‌های حوزه را اداره می‌کند. نشست‌های‌حوزه می‌تواند هفته‌ای یك‌بار یا دو هفته یك‌بار باشد. در موقعیت عادی، یعنی در وقتی که حزب قانونی است و آزادانه فعالیت‌می‌کند، مسئول یارابط را اعضاء حوزه انتخاب می‌کنند. اگر حوزه بزرگ باشد و در موقعیت قانونی فعالیت کند، ممکن است دارای «کمیتهٔ اجرایی» باشدکه اغلب از۳ تا ۵ نفر است. اساس کار و فعالیت حوزه محل کار است، یعنی کسانی که دارای حرفه و شغل همانندند در یك حوزه گرد هم می‌آیند. گاهی ممکن است گرد همآیی در حوزه براساس محل سکونت باشد، یعنی کسانی که دریك کوچه، در یك خیابان یا در یك محله زندگی می‌کنند حوزه تشکیل دهند. فایدهٔ انطباق حوزه با محل کار یا محل سکونت این است که برقراری ارتباط ساده است و به‌آسانی و با شتاب می‌توان در موردهای‌لازم وحساس‌اعضاء راگردهم آورد یا این که‌آنان را ازآن‌چه می‌گذرد، یا باید بگذرد آگاه ساخت. مهم‌تر آن‌که حوزه به‌علت‌کوچك بودن و کم‌بودن عضوهایش درصورت لزوم ـ مانند غیرقانونی شدن حزب ـ می‌تواند با شتاب خود را با موقعیت تازه همآهنگ سازد و به‌فعالیت پنهانی دست زند. می‌بینیم که حوزه یك هستهٔ پایه‌ای ونخستین حزب است که هم می‌تواند مورد بهره‌گیری حزب‌های قانونی ورسمی قرارگیرد و هم این که‌حزب‌های غیر قانونی وغیر رسمی ازآن استفاده کنند. مسائل مورد بحث وبررسی حوزه‌بیش‌تر مسائل سیاسی‌روز کشور، جهان، تبادل‌خبرهای محل کار، زندگی‌اجتماعی، اقتصادی، صنفی و... محلی‌است. همچنین ممکن‌است که اعضاء برای بالا بردن میزان‌آگاهی‌ها و دانش شان‌دریك زمینه‌به‌طورمنظم‌تحقیق وپژوهش کنند. نبایدفراموش کنیم که‌حوزه پیوسته به‌یك حزب است و آن چه‌که بحث و بررسی می‌شود باید در چهار چوب سیاست حزب باشد و اعضاء با توجه به میزان دموکراسی که در حزب از یك سو و آزادی‌های سیاسی که درکشور از سوی دیگر هست، رویدادها را برمی‌رسند.

۲.۲۶۵ : واحد، به طور عادی واحد از اجتماع مسئولان یا رابطان حوزه

تشکیل می‌شود. مثلا همهٔ رابطان حوزه هـای چند خیابان، چند محل کـار و . . . نشست‌هایی باهم دارند، در این صورت واحد وظیفهٔ نظارت برحوزه را دارد و به‌آن رهنمود می‌دهد. واحدها همیشه ازاجتماع مسئولان یارابطان حوزه‌ها تشکیل نمی‌شود بلکه گاهی ممکن است سازمان مستقل باشدکه یك ده یـا شهر کوچك ، یك یا چند محله یك شهر بزرگ را دربرگیرد. از نظر کار میان واحد و حوزه تفاوت چندانی نیست، جز این کـه قلمرو جغرافیایی واحـد ازحوزه گسترده‌تر است. در پاره‌ای از حزب‌های سیاسی واحد، برابر حوزه است، یعنی به‌جای حوزه، واحد کوچك‌ترین سازمان حزب است. دربرخی از حزب‌ها واژهٔ «کمیته»را به‌جای «حوزه» و «واحد» به‌کار می‌برندکه در واقع همان وظایف حوزه و واحد را انجام می‌دهد.

۳.۲۶۶: بخش یاکمیته، بخش یك چهار چوب فعالیت حزبی مانند حوزه و واحداست، بااین تفاوت اصلی که قلمرو فعالیت بخش براساس تقسیمـات اداری کشوراست. به زبان دیگربرخلاف حوزه که اعضاء آن ازکسانی سامان می‌یابد کـه دارای محل کاریا سکونت‌نزدیك به هم است ، اساس فعالیت بخش تقسیمات اداری کشوراست[۴۱]. تابه‌عنوان یك هسته کار وفعالیت‌حزب همیشه بتواند منطبق باتقسیمات اداری‌کشورباشد. مثلا امکان داردکه بخش چندین ده ودهستان را دربرگیرد یا این که یك شهربزرگ دارای چندبخش حزبی باشد. «بخش» به سبب بـزرگ بودن و پرجمعیت بودن، بیش‌تربرای حزب‌هایی سازگاراست که انضباط حزبی درآن کـم است ونشست‌های‌حزبی‌به‌طورنامنظم‌تشکیل می‌شود وهنگام انتخابات یاروی‌دادهای سیاسی مهم جنب وجوش زیادترمی‌شود. در حزب هایی که برپایهٔ «حـوزه» استوار است، «بخش»ممکن است مرحله بالاترحزبی نسبت‌به‌حوزه و واحد باشد وازاجتماع مسئولان ورابطان واحدتشکیل شود تا برکارآنها نظارت‌کند وبه‌آن‌ها رهنمود دهد.

۴۱ــ چنان‌که تقسیمات اداری‌کنونی‌کشور ایران برطبق «قانون‌تعاریف وضوابط تقسیمات‌کشور.» چنین است: روستا ، یا ده ، دهستان، شهر، بخش،شهرستان و استان.

۴.۲۶۷: کمیتهٔ شهرستان، کمیتهٔ شهرستان به تقریب همیشه از اجتماع مسئولان و رابطان سازمان های پایین ترپدید می آید و به کارهای چندین حوزه یا واحد یا بخش نظارت دارد. کمیته شهرستان می‌تواند دارای انتشارات و فعالیت های اختصاصی‌مربوط به منطقه باشد.

۵.۲۶۸: کمیتهٔ مرکزی، بالاترین‌سازمان رهبری یك حزب کمیتهٔمرکزی‌اش است. شماراعضای کمیتهٔ مرکزی برحسب اهمیت حزب فرق می کند. اعضای کمیتهٔ مرکزی مرکبند ازاعضای اصلی واعضای جانشین. اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب اغلب ازطرف کنگرهٔ حزب انتخاب می‌شوند. درسرکمیتهٔ مرکزی دبیرکل حزب یا دبیراول حزب قراردارد. کمیتهٔ مرکزی برای اداره کارهای حزبی به شعبه های گونه‌گون تقسیم می‌شود مثل کمیسیون انتشارات، کمیسیون اطلاعات، کمیسیون تشکیلات و...

۶.۲۶۹: کنگره، کنگره مهم ترین مقام حزبی است که باید خط مشی و برنامه‌های درازمدت حزب‌را تعیین کند. کنگره‌درفاصله‌های معین: هرسال، دوسال، سه‌سال... یك بار از گرد هم آمدن نمایندگانی که حوزه‌ها، بخش‌ها ... به نسبت اعضایشان برمی‌گزینند، تشکیل می‌شود. کنگره ممکن‌است به‌طور فوق‌العاده تشکیل شود. برنامهٔ کار کنگره همیشه ازپیش‌وازطرف کمیتهٔ مرکزی تعیین می‌شود و کنگره درقالب این برنامه یا دستورجلسه، کارمی کند. درآغاز کار کنگره دبیرکل حزب‌ویا یکی ازاعضای کمیتهٔ مرکزی کارهایی را که کمیته مرکزی و دیگرسازمان‌های‌حزب درفاصله تشکیل دو کنگره انجام داده‌اند به‌آگاهی اعضاء کنگره می‌رسانند. کنگره پس‌ازپایان‌کارش تصمیم هایی می گیرد که این تصمیم های‌گرفته شده وتصویب‌شده را دراصطلاح سیاسی «قطعنامه» می‌نامند. همچنین کنگره اعضای کمیتهٔ مرکزی تازه را برمی‌گزینند وممکن است با تأیید کنگره همهٔ اعضای کمیتهٔ مرکزی پیشین برسر کار بمانند یا این که اعضای تازه ای به جای همه یا برخی از اعضای پیشین برگزینند.

چگونگی گزینش نمایندگان برای شرکت در کنگره ازمسائل بسیارمهم زندگی درونی یك حزب است . اگرانتخابات دردرون حزب واقعی باشد ونمایندگان کنگره آزادانه ازطرف اعضاء حزب تعیین شوند، می توان گفت که دمکراسی، دست کم یك دموکراسی نسبی درحزب هست واعضای حزب این احساس را خواهند داشت که درحزب مؤثرند. ولی تشکیل کنگره همیشه درهمهٔ حزب‌ها به‌طور منظم و برطبق ضوابطی که اساسنامهٔ حزب تعیین کرده است، نیست. گاهی به‌این دلیل که حزب در موقعیت پنهانی فعالیت می کند وامکان انتخابات نماینده درحزب کم است ، یا وجود ندارد وگاهی نیزسازمان رهبری برسرکاربه طورعمدی ازتشکیل کنگره جلوگیری می کنند، چون‌می ترسند که‌ازرهبری وریاست‌بر کنارشوند. هراندازه کنگره‌های‌حزب دیر به‌دیرتشکیل شود یاتعیین نمایندگان برای‌کنگره با انتخابات آزاد نباشد، به‌همان نسبت امکان رسیدن به مقام های بالای حزبی برای عضوهای جوان کم تراست و می‌توان گفت که دموکراسی درحزب وجودندارد. فریدون کشاورز عضوپیشین کمیتهٔ مرکزی‌حزب توده ایران در «من کمیته مرکزی‌حزب‌توده ایرانرا محکوم‌می کنم»[۴۲] می‌نویسد که رهبران حزب همیشه ازتشکیل کنگره حزبی ازترس انتقادها و برکنار شدن ازرهبری‌جلوگیری می کردند. انورخامه‌ای در «فرصت بزرگ ازدست‌رفته»[۴۳] نیزهمین نظررا دارد .

۲۷۰ . دوم : درجهٔ همبستگی مردم باحزب ، درجه و میزان همبستگی کسان با یك حزب به انگیزه‌های گونه‌گون بستگی دارد . به روشنی می‌توان گفت که موقعیت و وضع سیاسی عمومی یك کشورمهم ترین انگیزه است برای شرکت یا شرکت نکردن کسان در زندگی‌سیاسی. اگردریك کشورفعالیت‌سیاسی آزادنباشد وشهروندان برای داشتن عقیده ومسلك مخالف جهان‌نگری رسمی مورد تعقیب‌قرار گیرند یا این که ناچار باشند تنهادرحزب‌های دولتی نام‌نویسی و فعالیت کنند، دراین

۴۲ــ تهران، انتشارات خلق، ۱۳۵۷ ، ۶+۸۷ ص

۴۳ــ برای شناسنامهٔ این کتاب ن.ك. به: پانویس شمارهٔ ۱۵ ج صفحهٔ ۴۱۲.

صورت‌نمی‌توان سیمای درستی از زندگی سیاسی داشت و ارزیابی روشنی‌ازمیزان علاقهٔ مردم نسبت به زندگی وفعالیت سیاسی کشور کرد. برای این که بتوان به درجهٔ همبستگی شهروندان به زندگی سیاسی پی‌برد وجود حد اقل دموکراسی درکشور لازم است تاکسان بتوانند بدون ترس ونگرانی دلبستگی وعلاقهٔ خودرا نسبت‌به‌مرام ومسلك وجمعیت‌های سیاسی که‌دوست دارند نشان‌دهند. درنظام‌های‌سیاسی استبدادی به دشواری می‌توان به‌میزان دلبستگی مردم به‌زندگی وفعالیت‌سیاسی پی‌برد وتبلیغات رسمی واقعیت‌ها‌را‌مسخ‌می‌کند و این چنین وانمود می‌کند که‌همهٔ شهروندان بدون استثناء از پیروان‌بدون چون وچرای دولتند وتنهارویدادهای پیش‌بینی‌نشده می‌تواند بنمایاند تاچه‌حد این‌گونه‌تبلیغات دروغ است. مثال‌ها دراین‌زمینه‌کم نیست ، برای نمونه به‌چند مثال دیگر اشاره می‌کنیم.

۱.۲۷۱ : مسئولان‌دولت‌پرتغال دریك فاصلهٔ زمانی بیش ازسی‌سال‌به‌جهانیان اعلام‌می‌کردند جزاقلیتی از خائنان، اکثریت نزدیك به اتفاق جمعیت کشور پشتیبان نظام سیاسی ودولتند ولی کودتای‌نظامی‌بهار۱۳۵۳ به‌ناگهان نشان دادکه نظام‌سیاسی پیشین‌تاچه‌حدمورد‌کین‌مردم‌آن‌کشوربود وتشکیل‌دولت‌جبههٔ واحدازحزب‌های دست چپ معرف این واقعیت بوده‌است که‌مخالفان‌دولت‌کم‌نیرونبوده‌اند ولی‌اجازهٔ‌فعالیت نداشتند ومردم بابه‌دست‌آوردن‌آزادی به‌سوی‌حزب‌هایی که‌می‌خواستندروی‌آوردند.

۲.۲۷۲ : حبشه (اتیوپی) از پایان جنگ جهانی دوم تا اردیبهشت ۱۳۵۳ با یك نظام فئودالی قرون وسطایی اداره می‌شد و شخص هیلاسیلاسی امپراطور حبشه تمام قوای مقننه ، قضاییه و مجریه رادردستش متمرکز کرده بود وتبلیغات سیاسی رسمی مدعی بود که همه مردم راضی ، وموافق ودوستدار امپراطور و نظام سیاسی موجودند . کودتای نظامی اردیبهشت ۱۳۵۳ به این افسانه پایان داد و کم‌کم از قدرت و اختیارات امپراطور کاسته شد و بازماندهٔ اختیارهای امپراطور را در ۲۹ مرداد ۱۳۵۳ از وی گرفتند [۴۴] . مردم که به‌ظاهر تا آن گاه همگی

۴۴ــ نقل از روزنامهٔ فرانسوی «لوموند» مورخ ۲۰ اوت ۱۹۷۴، ص۱.

موافق امپراطور و دولت بودند و بر کنار از هر گونه فعالیت سیاسی مخالف دولت می‌زیستند پس از کودتای نظامی با راه‌پیمایی‌ها و اعتراض‌های متعدد نارضایتی خود را علیه نظام سیاسی حاکم نمایاندند.

۳.۲۷۳ : مثال‌دیگر مربوط به‌یونان‌است. در۱۳۴۹ نظامیان در یونان دست‌به کودتا می‌زنند. ازسال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۳ در تمام انتخاباتی که در کشور شد،مانند انتخاب ریاست جمهوری ، انتخاب نمایندگان مجلس و ... اکثریت رأی‌دهندگان، دولت وبرنامه‌های دولتی‌را تأیید می کنند و اقلیت «خاین» هم یافراری‌اند یا زندانی. با این وصف‌روزبه‌روزدشواری‌های‌اقتصادی واجتماعی دولت‌سرهنگان‌بیش‌ترمی‌شود و دولت از حل این مشکلات ناتوان است. دولت برای انحراف افکار عمومی و تخفیف‌نارضایتی‌های مردم به‌توصیه‌آمریکا– به‌ظاهر به‌توصیهٔ‌شخص هنری کیسینجر وزیر امور خارجه‌آن وقت‌آمریکا–در تیر ۱۳۵۳ درقبرس علیه اسقف ماکاریوس رییس جمهور قانونی دست به‌کودتا می‌زند.[۴۵] به‌زبان دیگر سرهنگان می‌خواهند با به‌دست‌آوردن‌پیروزی‌دربیرون،شکست سیاست درونی‌شان راپبوشانند وافکارعمومی مردم‌کشور راباخودهمراه‌سازند. ولی‌این کودتا با واکنش‌سخت‌دولت ترکیه روبه‌رو می‌شود وبه‌بهانهٔ حمایت اقلیت‌ترك قبرس درآن‌جا نیروی نظامی پیاده می کند و این لشگرکشی سرنگونی‌دولت سرهنگان را در یونان درپی دارد[۴۶].تا روزپیش‌ازسقوط دولت‌سرهنگان دریکم مرداد ۱۳۵۳ همهٔ جمعیت‌ها وحزب‌های مخالف دولت غیر قانونی اعلام شده‌بود ومردم‌ناخشنود دربرابر فشارارتشیان‌چاره‌ای‌جز تسلیم‌وخاموشی نداشتند. ولی در روز سرنگونی دولت نظامیان،مردم آتن پای‌کوبان و شادی‌کنان

۴۵– ن. ك. ب: روزنامه‌های صبح وعصر تهران ۱۴ خرداد ۱۳۶۴.

۴۶– نقل از روزنامه فرانسوی «لوموند» مورخ۲۱ اوت ۱۹۷۴، ص۱. موریس دوورژه استاد علم سیاست دانشگاه پاریس دراین شماره مقاله‌ای با عنوان «جنگ برنده جایزه صلح نوبل» نوشته و ازکیسینجر انتقاد می‌کند و نتیجه می‌گیردکه ایالات متحده آمریکای شمالی با این‌که می‌کوشدکه به جهانیان بنمایاندکه در درون‌کشور دارای‌نظام سیاسی دموکراتیك است. در بیرون از نظام‌های استبدادی پشتیبانی می‌کند.

به‌خیابان‌ها و کوچه‌ها آمدند وبرای بازگشت‌به‌آزادی سرودها خواندند و حزب‌هایی که غیر قانونی اعلام شده بودند، زود فعالیتشان را از سر گرفتند . در پی سقوط دولت‌سرهنگان، حکومت راحزب‌های میانه‌روهابه‌دست گرفتند وادامه‌دادند ودرتاریخ ۱۳ خرداد ۱۳۶۴ سوسیالیست‌ها قدرت را در آن‌جا باپیروزی در انتخابات به‌دست گرفتند.

۴.۲۷۴: انقلاب بهمن ۱۳۵۷ایران که‌به‌سرنگونی نظام شاهنشاهی انجامیداز مثال‌های تاریخی مهم نیمهٔدوم سدهٔ بیستم‌درجهان است ومااپرانیان می‌دانیم که باهمهٔ آرامش وسلطهٔنظام سیاسی‌پیش‌ازانقلاب، باآغازانقلاب‌همهٔنهادهای سیاسی کشوری ولشگری حاکمیت جارو شد.همبستگی همهٔ طبقه‌ها ، قشرها و گروه‌های اجتماعی و پای‌کوبی وشادمانی‌آنان درنخستین‌روزهای‌پیروزی انقلاب فراموش‌نشدنی‌است.[۴۷]

این مثال مانند نمونه‌های دیگر نشان می‌دهد که تاچه حد ممکن است ظواهر گول زننده باشد. بر رغم نمونه‌های یاد شده که‌مربوط به‌نظام‌های‌سیاسی استبدادی است وقدرت سیاسی حاکم ازفعالیت برخی جمعیت‌ها وحزب‌های سیاسی‌جلوگیری می‌کند در کشور هایی که فعالیت همه یا بیش‌ترین حزب های سیاسی آزاد است ، کسان به‌پیروی‌ازباورهاومنافع‌شان وبدون ترس ازآزار و تعقیب‌دولت‌دست‌به‌فعالیت سیاسی می‌زنند.

۲۷۵. سوم: اعضاء و هواداران‌حزب ودرجهٔ‌همبستگی آنان‌با حزب، درجه ومیزان همبستگی هواداران و اعضاء به‌یك حزب وگروه سیاسی به انگیزه‌های گونه‌گون وابسته است که مهم‌ترین‌آن پیشینه و زندگی سیاسی خود حزب است. در کشورهایی که فعالیت حزب‌ها وگروه‌های سیاسی آزاد است و حزب از دید مردم و همچنین قدرت حاکم یك نهاد سیاسی و اجتماعی شناخته شده و پذیرفته شده است و می‌دانند که‌سال‌های دراز زندگی‌سیاسی خواهدداشت، همبستگی‌اعضاء وهواداران

۴۷ــ ن. ك. ب: گلا بدره‌ای، محمود: لحظه‌های انقلاب ــ تهران، انتشارات‌سروش؛ دی ۱۳۵۸، ۳۲۸ ص.

با حزب نیز نیرومند است. زیرا در چنین جامعه‌هایی اغلب پیوند هواداران واعضاء با حزب مانند پیوندهای خانوادگی است، یعنی پدرانی که در حزب نام نوشته‌اند و درآن‌جا رفت وآمد دارند، می‌شودکه فرزندانشان را نیز با خود به‌آن‌جا ببرند و به‌این ترتیب گاهی چند نسل مادر و پدر و فرزندان دریك حزب عضویت دارند و همبستگی با حزب ژرف است، این همبستگی را می‌توان به ترتیب زیر طبقه بندی کرد.

۲۷۶. ۱: اعضای رسمی حزب، داوطلب نام‌نویسی وعضویت دریك‌حزب باید به‌وسیلهٔ یك یا دونفر از اعضای رسمی حزب معرفی شود. عضوهای تازه وارد درحزب یك دورهٔ آزمایشی که برحسب ساخت حزب ممکن است شش‌ماه تا یك‌سال ـ‌گاهی کم یا بیش‌ترـ باشد می‌گذرانند. هدف اصلی از دورهٔ آزمایشی انطباق‌دادن فرد با محیط تازه است و همچنین آزمودن وی است. اگر در دورهٔ آزمایشی عضو تازه نتواند خود را با حزب انطباق دهد، از حزب بیرون می‌رود یا این‌که اگر رهبران حزب تشخیص دهندکه عضو تازه به برنامه‌های حزب و راه حزب باور ندارد، اورا بیرون می‌رانند. وقتی‌که می‌گویند اعضای رسمی، منظور عضوهایی‌اند که دورهٔ آزمایشی‌را پشت سرگذاشته‌اند. عضوهای‌رسمی از نظرسلسله مراتب‌حزبی می‌تواند عضو ساده وکم مسئولیت، یا دبیرکل حزب باشد. بررغم مسئولیت و مقام عضو رسمی درحزب، عضوهای رسمی دوره‌ای‌را پشت سرگذاشته‌اند وهستهٔ اصلی یك حزبند و می‌کوشندکه حزب در زندگی سیاسی پیروز وکامیاب باشد وپیشرفت کند. عضوهای رسمی و در اغلب موردها عضوهای آزمایشی‌نیز در تمام‌فعالیت‌های حزبی مثل شرکت نشست‌های‌حزبی، شرکت در تظاهرات، پخش اعلامیه و فروش روزنامه حزبی، انتخابات، در تظاهرات خیابانی، ایجاد آشوب‌ها و... شرکت می‌کنند. کوتاه سخن‌آن‌که اهمیت هر حزب سیاسی بستگی تنگاتنگ با اعضای فعالش داردکه پاره‌ای از وقت وزندگی‌شان را رایگان درخدمت حزب می‌گذارند. نباید فراموش‌کنیم‌که همهٔ حزب های سیاسی شماری عضوتمام‌وقت دارندکه‌کارمند

جزبند ودربرابر کاری که‌انجام‌می‌دهنداز‌حزب‌دستمزدیاحقوق‌دریافت‌می‌دارند واغلب این اعضاء بسیار برجسته وکاردانند و اگر بخواهندکارشان را در بازارکار عرضه کنند حقوق بیش‌تری به‌آنان پرداخت می‌شود ولی به‌انگیزهٔ آرمان خواهی باحقوق کم‌تر برای حزبی که دوست دارند کار می‌کنند.

۲۷۷. ۲: هواداران حزبی، اینان عضورسمی یاآزمایشی حزب نیستند ولی با حزبی که به‌آن مهر می‌ورزند رابطهٔ نزدیك دارند. روزنامه ونشریه‌های‌حزبی را می‌خوانند، در کارهای حزبی کم و بیش شرکت می‌کنند و به‌حزب‌کمك مالی می‌پردازند وهنگام انتخابات به نامزدهای انتخاباتی‌حزب رأی می‌دهند.

۳.۲۷۸: شرکت‌کنندگان درانتخابات، این‌گروه‌که در واقع تودهٔ بزرگ هواداران یك حزب را تشکیل می‌دهند، عضو حزب نیستند و شاید در هیچ یك از فعالیت‌ها و تظاهرات حزبی شرکت نکنند و روزنامه و انتشارات حزبی را نخوانند ولی با این همه دوستدار حزبند و هرچند سال یك بار در انتخابات شرکت می‌کنند و رأی‌شان را به‌سود حزبی که دوست دارند، می‌دهند.

۲۷۹. پ: پیوند حزب با نظام‌های سیاسی، از وقتی که لنین «چه باید کرد[۴۸]» رانوشت واهمیت‌بسیارفراوان‌جهان‌نگری، مرام ومسلك،انضباط وتشکیلات حزبی را برشمرد و حزب را پایه و بنیاد قدرت و دولت دانست، دیگر اندیشمندان سیاست و متخصصان حزب‌های سیاسی این واقعیت را پذیرفتند که نظام سیاسی با حزب رابطه و پیوند ناگسستنی دارد و شناخت نظام سیاسی یك کشور بدون شناختن حزب یا حزب‌های آن کشور شدنی نیست. رابطه و پیوند حزب با دولت پدیدهٔ تازه‌ای نیست و همیشه بوده است، یعنی همیشه‌گروه و دسته‌هایی بیش‌تر ازگروه و دسته‌های دیگر در دولت قدرت و نفوذ داشتند ولی حزب با سازمان و تشکیلاتی که امروز می‌شناسیم پدیده‌ای نو است و رابطه اش با دولت سیمای تازه به‌خود گرفته

۴۸ــ برای شناسنامهٔ این‌کتاب ن. ك. به: پانویس شمارهٔ ۹ص ۴۰۸.

است. باید از پیش این نکته را یادآوری کنیم که به دقت نمی‌توانیم نشان دهیم که تا چه حد نظام سیاسی یك کشور متأثر از حزب یاحزب‌های سیاسی‌اش است وهمچنین به روشنی نمی‌توانیم مشخص کنیم تا چه درجه و میزانی حزب‌های سیاسی‌ساخته و پرداخته نظام سیاسی کشورند. آن‌چه مسلم است بااین که کشور و دولت بررغم نظام سیاسی‌شان کهن‌تر از حزب هـای سیاسی‌اند و حزب‌ها در یك قالب جغرافیایی و سیاسی زاده و بزرگ شده‌انـد به‌نوبهٔ خود در نظـام سیاسی موجود تأثیر گذاشته و می‌گذارند. رابطهٔ نظام سیاسی و حزب سیاسی‌را می‌توانیم با رابطهٔ فرزندباخانواده مقایسه کنیم. فرزنددر یك خانواده به دنیا می‌آید و متأثر از خانواده است و فرزند به‌نوبهٔ خود در خانواده تأثیر می‌گذارد و با حضور خود سیمای خانواده‌را دگرگون می‌سازد.

چگونگی پیدایی حزب هـای سیاسی و دگرگونی آن‌ها در یك نظام سیاسی ویژه‌نیاز به‌بررسی دقیق وگسترده دارد، **موریس دوورژه**‌در «احزاب سیاسی[۴۹]»از آن به‌گستردگی بررسی کرده است. این‌جا فقط می‌خواهیم به خطوط کلی این رابطه اشاره کنیم. به‌طورکلی حزب هـای سیاسی را در یك نظام سیاسی می‌توان به‌چهار گروه طبقه بندی کرد:

۱ـ نظام سیاسی تك حزبی.

۲ـ نظام سیاسی با حزب مسلط .

۳ـ نظام سیاسی دو حزبی.

۴ـ نظام سیاسی چند حزبی.

۲۸۰. یکم: نظام سیاسی بایك حزب، اندیشهٔ‌نظام‌سیاسی تك‌حزبی‌نخستین بار در تاریخ به‌وسیلهٔ لنین در کتاب «چه باید کرد» تبیین‌شد[۵۰]. برای لنین رهبر حزب بلشویك و همه مارکسیست‌ها، دولت باهمهٔ نهادهـای اداری، قضایی، پلیس و ارتش

۴۹ـ برای‌شناسنامهٔ کامل این کتاب ن. ك. به: به‌پانویس شمارهٔ ۶ و ۷ ص ۴۰۵ .

۵۰ـ ن. ك. به‌پانویس شمارهٔ ۹ صفحهٔ.۴۰۸

در یك کشور سرمایه داری پاسدار منافع سرمایه داری‌اند. جمعیت‌های سیاسی وغیر سیاسی و مطبوعات آن‌گـاه می‌توانند فعالیت داشته باشند که در خدمت نظام سیاسی حاکم یا با اجازهٔ او باشند. دولت یك پدیدهٔ سیاسی بی‌طرف نیست بلکه در خدمت طبقهٔ حاکم است وطبقهٔ حاکم در جامعهٔ سرمایه‌داری، سرمایه دارانند که ابزارتولید را در اختیار دارند، حزب هم دریك جامعهٔ طبقاتی نمی‌تواند سرشت طبقاتی نداشته باشد. درموقعیتی که طبقهٔ حاکم ودولتش باهمهٔ‌توانایی‌هایش‌از کارگران وزحمتکشان بهره‌کشی کرده و از فعالیت حزب‌های‌آنـان جلوگیری می کند، استثمار شوندگان برای برانداختن طبقهٔ استثمارگر باید فقط دریك حزب‌گرد آیند. تنها در یك حزب، زیرا بودن حزب‌های گونه‌گون موجب تفرقهٔ نیروهـای استثمار شوندگان می‌شود. چنین حزبی پس از پیروزی برطبقهٔ استثمار کننده ازآن‌جاکه نمایندهٔ اکثریت مردم است می‌تواند به‌تنهایی قدرت دولتی‌را در کشور به‌دست‌گیرد تاملت‌را به‌سوی جامعهٔ بدون طبقات رهبری کند. یعنی استبداد اکثریت استثمارشونده براقلیت استثمار کننده اجازه خواهد داد که استثمار برای همیشه از میان برود و این دولت با تمام نهادهای اداری، قضایی، پلیس و ارتشش به رهبری حـزب زحمتکشان در خـدمت همهٔ ملت خواهد بود تا جامعهٔ بدون طبقات و سوسیالیسم را بسازد[۵۱].

می‌دانیم حزب بلشویك که‌باپیروزی‌انقلاب‌اکتبر ۱۹۱۷ به قدرت می‌رسد، از فعالیت همهٔ حزب‌ها و جمعیت های دیگر جلوگیری می کند، دولت و همه نهادهای دولتی‌رادر سراسر کشور زیر نظر و رهبری خود می‌گیرد. خوانده‌ایم که رابطهٔ‌حزب با نهادهای دولتی و استقرار یك نظام سیاسی با مرام و مسلك وجهان نگری، برنامه وهدف‌های مشخص از پیش از سوی نظریه پردازان انقلاب اعلام شده بود. دراین مثال استثنایی و نخستین‌بار در تاریخ، یك حزب سیاسی ـ که در نظام سیاسی‌حاکم

۵۱ـ در «پیوند بـا آزادی» اثر ویلی برانت، اولاف پالمه و برونو کرایسکی، ترجمهٔ عبدالرضاهوشنگ مهدوی ـ تهران نشرنوری، بهمن ۱۳۶۴، ۲۸۸ص. انتقادهای بسیار به سوسیالیسم به سبك شوروی و حزب واحد شده که خواندنی است.

وپیش از به‌قدرت رسیدن زندگـی غیر قانونی و زیر زمینی داشت ـ نظـام سیاسی تازه‌ای را طرح ریزی می کند و موفق می‌شود که دستگاه سیاسی و اداری موجودرا درهم شکند و نظام سیاسی نو را جانشین آن گرداند. کوتاه سخن آن که حزب، نظام سیاسی دلخواه خود را با انقلاب می‌سازد.

نظام سیاسی تك حزبی که نخستین‌بار در تاریخ در شوروی پاگرفت وهنوز نظام سیاسی سوسیالیستی‌نامیده می‌شود در کشورهای‌دیگر نیزتقلید شد. ایتالیا، آلمان، اسپانیا و پرتغال، پیش‌از جنگ جهانی دوم نظام سیاسی تك حزبی را پذیرفتند کـه به‌نظام سیاسی‌فاشیستی مشهوراست. نظام سیاسی تك‌حزبی ایتالیا وآلمان باشکست آنان در جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹ ـ ۱۹۴۵) ازبین رفت وپرتغال باکودتای‌نظامی بهار ۱۳۵۳ نظام چند حزبی راپذیرفت.[۵۲]

در اسپانیا هم پس از کودتـای نظامی ژنرال فرانکـو وجنگ های داخلی ۳۹ـ۱۹۳۶ نظام سیاسی تك حزبی فاشیستی مستقر گردید. نظام سیاسی تك حزبی تا مرگ فرانکو در ۲۸ آبان ۱۳۵۴ (۱۹ نوامبر۱۹۷۵) در اسپانیا بود. از این تاریخ به بعد همهٔ حزب هـای سیاسی حتا حزب کمونیست در تاریخ ۲۰ فروردین ۱۳۵۶ برابر با نهم‌آوریل ۱۹۷۷ آزادشد ونظام استبدادی تك حزبی جایش‌را به‌دموکراسی چند حزبی داد[۵۳].

نظام های سیاسی تك حزبی فاشیستی برخلاف نظام تك حزبی سوسیالیستی منکر وجود طبقات و مبارزهٔ طبقاتی‌اند وخود را نمایندهٔ تمام ملت می‌دانند وبه‌جای ساختن جامعهٔ بدون طبقات می‌خواهند به‌هر قیمت اتحاد ملی یـا اتحاد میان طبقات متضاد را برقرار سازند. برنامه و هدف حزب‌هـای فاشیستی در تمام این کشورهـا باهمهٔ بیگانگی که‌میان‌نظام‌تك حزبی سوسیالیستی با نظام تك حزبی‌فاشیستی

۵۲ـ «ن. ك. به: اطلاعات ۲۱ فروردین۱۳۵۶ ص۲.

۵۳ـ درچاپ نخستین ودوم این‌کتاب در بررسی ازنظام های تك‌حزبی پیش‌بینی شده بود: «... بدون‌تردید با مرگ‌ژنرال فرانکو رییس دولت اسپانیا نظام تك حزبی آن جاهم‌ازمیان‌خواهدرفت». ن.ك.ص۱۸۴ چاپ اول کتاب‌علم‌سیاست تألیف‌مؤلف.این کتاب

می‌تواند باشد دست‌کم در یك مورد یگانه‌اند: نبودن امکان آزادی و فعالیت برای جمعیت‌ها و حزب‌های سیاسی به‌جز حزب رسمی و دولتی. نفس وجود تنها یك حزب در کشور وانحصار تمام قدرت و تصمیم‌گیری دردست این حزب دموکراسی را در کشور اگر بکلی نابود نکند آنرا بسیار محدود می کند. فراموش نکنیم که مارکسیست‌هادر برابر این انتقاد جواب می‌دهند که دموکراسی جامعه‌های سرمایه‌داری دروغی است و برای برپا ساختن دموکراسی واقعی دیکتاتوری طبقهٔ کارگر که به‌رهبری حزب وی تحقق می‌یابد، لازم است. فاشیست‌ها هم به‌نوبهٔ خود می گویند دموکراسی سرمایه‌داری دروغی ناتوان است وتنها اثر این دموکراسی این است که به کمونیست‌ها امکان و بهانه داده می‌شود که یگانگی ملی را سست کنند، در حالی که برای ساختن دموکراسی واقعی حفظ مالکیت خصوصی و سرکوبی کمونیست‌ها لازم است.

پس از پایان جنگ جهانی دوم و شکست آلمان و ایتالیا که کانون و پایگاه رسمی فاشیسم در اروپا بودند تقلید ازنظام تك حزبی فاشیستی به‌طور رسمی در دنیا کم شد و برعکس با پیروزی شوروی و اشغال کشورهای اروپای شرقی و آلمان شرقی به دست ارتش شوروی نظام‌های تك حزبی نوع سوسیالیسم در دنیا بیش‌تر شدندونظام سیاسی نمونهٔ شوروی به‌آنان پذیرانده شد.[۵۳] پیروزی انقلاب چین در ۱۹۴۹ وویتنام شمالی در ۱۹۵۳ بازهم شمار نظام‌های سیاسی تك حزبی سوسیالیستی را بالاتر برد. با به استقلال رسیدن مستعمره‌های فرانسه و انگلیس و بلژیك پیروی از نظام‌های سیاسی تك حزبی فزونی یافت ولی نظام های سیاسی تك حزبی این کشورهای تازه به استقلال رسیده اختلاطی است از مرام ومسلك و جهان نگری‌های حزب‌های کمونیستی و فاشیستی و درعمل بیش‌تر به فاشیسم نزدیك‌ترند تا به سوسیالیسم به‌این دلیل ساده که اغلب رهبران کشورهای تازه به استقلال رسیده منکر وجود طبقات در کشورهایشانند.

۵۳ــ ن. ك. به: پولانسکی، آنتونی: خرده‌دیکتاتورها، ترجمهٔ فیروزه خلعت‌بری ــ تهران شباویز، اردی‌بهشت ۱۳۶۵، ۳۳۴ ص.

نظـام سیاسی تك حزبی از استواری و دوامی برخوردار است کـه کم‌تر در نظام‌های سیاسی دیگر دیده می‌شود. ممکن است در درون حزب یـا نهادهای دولتی پاکسازی یاتصفیه‌های ژرف و گسترده روی دهد، با این‌همه جهت کلی نظام سیاسی-استراتژی‌اش -استوار می‌ماند. در حزب بلشویك شوروی به ویژه در زمان استالین پاکسازی‌هـای بسیار روی داد و در حزب‌هـای کمونیست کشورهـای دموکراسی توده‌ای اروپای شرقی پاکسازی کمتر نبوده است. در نظام های سیاسی تك حزبی نوع فاشیستی تصفیه‌ها دربسیاری از موردهاحتا بدون محاکمه‌های‌صوری‌بوده است و به‌صورت کشت و کشتار دسته‌های مسلح راهزنان روی داده است[۵۵].

انقلاب فرهنگی چین مثال دیگری از پاکسازی‌ها واختلاف‌های درون‌حزبی است. این‌تصفیه‌ها و اختلاف‌ها درهمهٔ نظام‌های سیاسی و حزب‌ها کم و بیش دیده می‌شود ولی در نظام‌های سیاسی تك حزبی‌که اجازهٔ فعالیت به هیچ جمعیت وحزبی داده نمی‌شود دشمنی‌هاباخشونت بیش‌تری در درون حزب‌پدید می‌آید. وجه‌مشخصهٔ اصلی همهٔ پاکسازی‌های نظـام تـك حزبی مستثنا بودن شخص اول حزب از تصفیه است، که‌نشان‌دهندهٔاین‌واقعیت است که ریشهٔ بسیاری‌ازتصفیه‌ها،دشمنی‌ها واختلاف‌ها شخصی و نبرد برای به دست‌آوردن مقام رهبـری یـا تحکیم مقام رهبری است[۵۶].

پیکار باحزب‌های چپ وسرکوبی‌آن‌ها بوده است.

۵۵-ن. ك: ویلیام شایرر: ظهوروسقوط آدلف هیتلر-مشخصات کتاب پیشترداده.شده

۵۶- دربارهٔ حزب‌های با جهان بینی مارکسیستی ن. ك. به:

الف-بابروفسکایا، سیسلا: بیست سال کـار مخفی در روسیه، [بـدون مترجم]- تهران، انتشارات گام [بی‌ت]، ۱۸۷ ص.

ب- باژانوف، بوریس: خاطرات، ترجمهٔ عنایت‌الله رضـا - تهران، نشر گفتار، آذر ۱۳۶۴، ۵۱۲ص.

پ- ذبیح،سپهر: تاریخ‌جنبش‌کمونیستی درایران، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی- تهران، مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی، ۱۳۶۴، ۴۵۶ ص.

ت- مدودف، روی آ. وژورس آ. مدودف: نیکیتا خروشچف، سالهای حاکمیت، ترجمهٔ عنایت الله رضا- تهران مؤسسهٔ انتشارات نوین، آبان ۱۳۶۲، ۳۳۱ ص.

۲۸۱. دوم: نظام سیاسی با حزب مسلط ، موقعیت حزب سیاسی مسلط بیش‌تر در نظام‌های سیاسی چند حزبی پیش می‌آید. یعنی با این که چندین حزب در کشور آزادانه فعالیت می کنند ولی اغلب این حزب‌ها کوچك و کم عضوند و در برابر این حزب‌های کوچك، یك حزب بزرگ و مهم هست که به تنهایی می‌تواند اکثریت آراءرا در کشور داشته باشد.منظور ازداشتن اکثریت‌آراء بی‌گمان اکثریت مطلق‌نیست بلکه اکثریت نسبی است. یك حزب با داشتن ۳۰ تا۴۰ درصدآراء رأی دهندگان یك‌کشور می‌تواند حزب مسلط باشد، یا تبدیل به‌حزب مسلط‌گردد. اغلب نیز مفهوم حزب مسلط با حزب اکثریت یکی است. یعنی حزب در مجلس های قانون‌گذاری و دردولت اکثریت دارد ومی‌تواند به‌تنهایی و بدون نیاز به یاری‌حزب یا حزب‌های دیگر تصمیم بگیرد و برنامه‌هایش را به اجراء بگذارد و حکومت کند. اگر همیشه مفهوم حزب مسلط با حزب اکثریت یکی‌است، وارونهٔ این مفهوم اغلب صادق نیست یعنی‌حزب اکثریت می‌تواند حزب مسلط نباشد. یعنی با این‌که حزبی دارای اکثریت نسبی آراء رأی دهندگان در کشور است ، ولی به تنهایی اکثریت نمایندگان را در مجلس‌های قانونگذاری ندارد و به تنهایی نمی‌تواند دولت تشکیل دهد . در یك نظام سیاسی با حزب مسلط در کشور ثبات سیاسی هست بدون این که ثبات سیاسی‌استبدادی باشد. زیرا فعالیت جمعیت‌ها وحزب‌های سیاسی دیگر آزاداست و آزادانه می‌توانند از دولت وتمام برنامه‌های سیاسی، اقتصادی اجتماعی به‌یاری رسانه‌های گروهی انتقاد کنند.

هند از کشورهایی است که حزب کنگره از سال استقلال این کشور (۱۹۴۷) تا به امروز (مهر ۱۳۶۵ = سپتامبر ۱۹۸۶) به‌تنهایی قدرت را در کشور در دست دارد و حزب مسلط است، حزب‌های دیگر هند مثل حزب کمونیست، حزب سوسیالیست نیرومندند ولی نتوانسته‌اند اکثریت را از دست حزب کنگره بیرون آورند. نروژ مثال دیگر کشور با حزب مسلط است، حزب کارگر نروژ از سال ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۶۵ حزب مسلط بود و به تنهایی قدرت را درآن‌جادردست داشت.

حزب«اتحادجمهوری خواهان دموکراتیك» با به‌قدرت رسیدن دوبارهٔ ژنرال‌دوگل درسال ۱۹۸۵، درفرانسه‌حزب مسلط شد وبااین که دوگل در سال ۱۹۶۹ از ریاست جمهوری‌استعفاءداد، این‌حزب‌تاامروز(مهر ۱۳۶۵)ـبدون‌این که‌همه‌قدرت‌رادردست داشته باشد ـ هنوز نیروی سیاسی مهمی در کشور بوده و بزرگ ترین رقیب سوسیالیست‌هااست. می‌دانیم که‌اکنون(مهر۱۳۶۵)رییس‌جمهور ازحزب‌سوسیالیست است‌اکثریت نمایندگان‌مجلس‌شورای ملی و نخست وزیراز حزب «اتحادجمهوری خواهان‌دموکراتیك»است.(دربارهٔ انتخابات مجلس شورای ملی‌فرانسه ومبارزه‌های سیاسی سوسیالیست‌ها و حزب مخالف ن. ك. به روزنامه‌های صبح وعصر تهران در اسفند ۱۳۶۴).

اگر حزب مسلط این سود را دارد که به نظام سیاسی کشور ثبات می‌دهد این زیان را نیز داردکه همهٔ حزب‌های دیگر کـه در اقلیتند برای همیشه برکنار از قدرت بمانند وفقط محکوم به‌انتقادکردن شوند. درچنین وضعی به‌آسانی می‌توان پیش‌بینی کردکه نظام سیاسی با حزب مسلط می‌تواندکم‌کم به سوی نظام سیاسی دو حزبی بگراید. یعنی دیگر حزب‌هایی کـه برکنار از قدرتند اگر مصمم باشندکـه به‌قدرت برسند باید در برابر حزب مسلط متحد شوند و با اتحادشان‌حزب مسلط را ازقدرت برکنارکنند. مثال نروژ ازسال ۱۹۶۵ نمونه‌ای از تبدیل نظام سیاسی با حزب مسلط به نظام سیاسی دو حزبـی است[۵۷]. مثال تازه‌تر از شکست حـزب مسلط مربوط به حزب کنگره در هندوستان است که درآن‌جا ازسی‌سال پیش یعنی از سال استقلال هند به تنهایی و به‌طور بلامنازع قـدرت را در دست داشت. حزب مسلط‌کنگره در انتخابات عمومی در فروردین ۱۳۵۶ (مارس ۱۹۷۷) از «جبهه جاناتا» که از ائتلاف چهار حزب تشکیل شده بود شکست خورد و نزدیك دویست کرسی نمایندگی‌اش را در مجلس از دست داد. دلیل اصلی این شکست را در استبداد حزب مسلط وسوء

۵۷ـ ن. ك. به: مظفری، مهدی: نهادهـای سیاسی و اقتصادی در اسکاندیناوی ـ نشریهٔ مرکز مطالعات عالی بین المللی ـ ش ۳، بهار ۱۳۵۳،ص‌ص۱۳۷ـ۱۲۹.

استفاده‌های رهبران این حزب به ویژه یکی از پسران[۵۸] خانم گاندی نخست‌وزیر آن‌وقت، از قدرت یاد می‌کنند[۵۹]. ولی «جبهه جاناتا» نتوانست بیش از یك دورهٔ قانون‌گذاری برسر قدرت بماند و حزب کنگره به‌رهبری خانم گاندی پنج سال بعد قدرت را از نو به‌دست می‌گیرد و این حزب همچنان تا امروز (مهر ۱۳۶۵) قدرت را در دست دارد.

۲۸۲. سوم: نظام سیاسی دوحزبی، از نمونه هـای کهـن و شناخته شدهٔ نظام های سیاسی دو حزبی، انگلستان و ایالات متحده آمریکای شمالـی است. در انگلستان حزب کارگر ومحافظه‌کار و در آمریکا حزب دموکرات وجمهوری خواه که به‌نوبت[۶۰] به‌سر قدرتند پایه و اساس نظام سیاسی کشور را پذیرفته‌اند و اختلاف و خرده گیری‌ها و انتقادهای حـزب در جستجوی قدرت از حزب بر سر قدرت در کارها و مسائل جزئی بوده است و نه در بارهٔ سرشت و ماهیت نظام سیاسی. چنان

۵۸ـ این پسر خانم گاندی همان نیست که امروز (مهر ۱۳۶۵) نخست وزیر هندوستان است، او در حادثهٔ افتادن هواپیما چندی پیش کشته شد.

۵۹ـ برای آگاهی بیش‌تر از مبارزه‌های انتخاباتی حزب کنگره و جبهه جاناتا، ن. ك. به روزنامه اطلاعات ۶ فروردین ۱۳۵۶، ص یك، شش و یازده.

۶۰ـ مفهوم «به‌نوبت» این نیست که درنظام سیاسی دو حزبی هر حزب فقط یك دورهٔ انتخاباتی برسر قدرت مانده وپس از آن حزب برکنار ازقدرت به خودی خودی رهبری کشور را به دست می گیرد و به‌قدرت می‌رسید، بلکه مفهوم آن این است که برای حزب درجستجوی قدرت این احتمال و امکان هست که از راه انتخابات وبارأی شهروندان نوبت به‌قدرت رسیدن وحکومت کردن به‌او برسد واین‌چنین نیست که حزب برسرقدرت همیشه بتواند قدرت را در دست داشته باشد. یادآوری کنیم که تاریخ سیاسی آمریکا و انگلیس وچگونگی به‌قدرت رسیدن حزب‌های سیاسی در این کشورها ازآغازسدهٔ بیستم میلادی تا به امروز (۱۹۸۶) نشان می‌دهدکه درآمریکا حزب جمهوری‌خواه ودرانگلیس حزب محافظه‌کار سال‌ها، یا دوره‌های انتخاباتی بیش‌تری ازحزب رقیبشان برسر قدرت بودند ودلیل موفقیت آن‌هارا بی‌گمان باید در پشتیبانی گروه‌ها و طبقات اجتماعی محافظه‌کار مانندکلیسا، سرمایه داران وکارخانه‌داران بزرگ وکوچك ازحزب‌های «جمهوری‌خواه» درآمریکا و «محافظه‌کار» در انگلیس دانست.

که در انگلیس دو حزب نیرومند کارگر و محافظه‌کار و دیگر حزب‌ها و گروه‌های سیاسی کوچك‌تر نظام سیاسی سلطنت مشروطه‌را پذیرفته‌اند و شاه رییس کشورولی مقام غیرمسئول بوده و در زندگی سیاسی دخالت نمی‌کند ومقام مسئول نخست وزیر است که رهبر حزب برسر قدرت نیز است. نخست وزیر و دیگر وزیران در واقع از سوی مردم انتخاب می‌شوند. یعنی هنگام پیروزی‌حزب، رهبر یا دبیر اول حزب-برر‌غم‌ریزه کاری‌های حقوقی ـ به‌خودی خود نخست وزیر کشور ـ یا رییس‌دولت است وسمت‌های دیگر وزیران نیز بـا همین انتخابات و از میان نامزدان نمایندگی حزب، تعیین شده است. زیرا حزب در جستجوی قدرت، افزون بر معرفی نامزدا نِ نمایندگی قوهٔ مقننه یك برنامه‌کار ویك هیأت دولت نیزبرای انتخاب به‌شهروندان پیشنهاد می‌کند. ولی نباید چنین بپنداریم که دولت و حاکمیت در چنین نظام سیاسی ازآن اکثریت مردم است، بلکه چـه بساکه درآن‌جا نیز انتخابات، افکار عمومی و دولت، نتیجهٔ کاریك‌اقلیت‌فعال‌است (ن. ك. به ص ۲۰ «صدای مردم»، ترجمهٔ **محمود عنایت**،انتشارات‌کتاب سرا، بهار ۱۳۶۵.

در ایالات متحدهٔ آمریکای شمالی نامزد حزبی کـه برای ریاست جمهوری تعیین می‌شود، پس از انتخاب شدن وزیران و همکاران نزدیکش را خـود تعیین می‌کند و رهبری و هدایت سیاست کشور با وی است.

نظام سیاسی دو حزبی در بسیاری از کشورهـا تقلید شده است ولی اغلب در همان مرحله تقلید باقی‌مانده ونتوانسته است سیمایی راکه نظام دو حزبی کشورهای آمریکا و انگلیس در دنیا یافته است، بیابد.

۲۸۳. چهارم: نظام سیاسی چند حزبی، چگونگی کارکرد نظام سیاسی چند حزبی، با بودن یك حزب مسلط را پیش‌تر آورده‌ایم واز تکرار آن می‌پرهیزیم. در نظام سیاسی چند حزبی ممکن است هیچ یك از حزب‌ها به تنهایی اکثریت‌آراء را درکشور نداشته باشد. در این صورت هیچ یك از حزب‌هـا به تنهایی نمی‌تواند دولت و قدرت دولتی‌را در دست داشته باشد. در چنین نظام سیاسی، دولت، دولت

ائتلافی است. یعنی حزب‌های سیاسی که به‌هم‌پیوسته‌اند برحسب‌قدرت سیاسی‌شان، آراء و کرسی‌های نمایندگی که به دست‌آورده‌اند، وزارت خانه‌ها و دیگر مقام های مهم سیاسی و اداری‌کشور را میان خــود تقسیم می کنند. بـا از هم پاشیدن‌ائتلاف، دولت نیز سرنگون می‌شود. چنین وضعی اکنون (مهر ۱۳۶۵) در فرانسه هست و جمهوری چهارم (۱۹۵۸ - ۱۹۶۴) فرانسه هم چنین وضعی داشت. درفرانسه ازسال ۱۹۵۸ با روی کارآمدن دوبارهٔ ژنرال دوگل قانون اساسی اصلاح شد و نظام شبه ریاستی برای مبارزه با ناپایداری دولت پدیدآمد. یعنی رییس جمهور به‌طورمستقیم از سوی مردم انتخاب می‌شود و شخص نخست وزیررا رییس‌جمهور تعیین می کند و نخست وزیر بیش‌تر در برابر رییس جمهور مسئول است تا نمایندگان قوهٔ مقننه و به این دلیل قوهٔ مقننه به سختی می‌تواند دولت را سرنگون سازد.

زیرا سرنگون ساختن دولت با چنان دشواری‌های قضایــی و حقوقی همراه است که اغلب نمایندگان قوه مقننه موفق به فراهم ساختن اکثریت لازم برای ساقط کردن دولت نمی‌شوند. به‌زبان دیگر قدرت و اختیارهایی کـه رییس کشور در نظام ریاستی چند حزبی داراست، عاملی است برای برقراری ثبات سیاسی و جلوگیری از سقوط پی در پی دولت. حتاآن‌گاه که اکثریت رأی دهندگان، نمایندگان مخالف رییس جمهور وحزب وی را برای نمایندگی قوهٔمقننه‌انتخاب می کنند ـ به‌همان‌گونه که در انتخابات اسفند ۱۳۶۴ برابر مارس ۱۹۸۶ در فرانسه روی داد ـ به این‌علت که رییس جمهور منتخب مستقیم مردم است، ثبات سیاسی به‌هم نخورده است.

در ایتالیا نظام سیاسی چند حزبی به‌گونه دیگر است وچون درآن‌جا هیچ‌یك از حزب‌های سیاسی‌پس ازپایان‌جنگ‌جهانی دوم تا امروز (مهر ۱۳۶۵) به تنهایی اکثریت نداشتند و نظام سیاسی نیز ریاستی نیست ، اغلب دولت‌ها ناپایدارند، زیرا ائتلاف هــای سیاسی بــرای تشکیل دولت کــوتـاه وگــذرا است. بــرای نشان دادن نـــاپایداری دولت‌ها در ایتالیا کافی است که فقط به شمار بـــالای دولت هایی که از سال ۱۳۶۰ تـــا ۱۳۶۵ به‌حکومت رسیده وکنار رفته‌اند، چشم بدوزیم،گاهی عمر حکومت این دولت‌هاکم‌تر ازیك ماه بوده است. (خبر روی کارآمدن وبرکنار

رفتن دولت‌ها در روزنامه‌های صبح وعصر تهران هست).

۲۸۴. پنجم: رابطه چگونگی انتخابات وحزب‌ها. نکته‌ای را کـه بایـد یادآوری کنیم، رابطهٔ انتخابات و قوانین انتخاباتی باشمارهٔ حزب‌های سیاسی‌است. مقصود از انتخابات، انتخابات آزاد است، زیرا در نظام های سیاسی استبدادی بـا انتخابات غیرآزاد همه چیز ازپیش سامان یافته است ونتیجهٔ انتخابات ازپیش روشن است، یعنی کـم و بیش همه می‌دانند کـه نام چه‌کسانی از صندوق‌هـای انتخاباتی بیرون می‌آید. همچنین انتخابات درنظام‌های‌سیاسی تك حزبی نمی‌تواند همان‌مفهوم را داشته باشدکه درکشورهای با نظام‌های سیاسی چند حزبی واقعی، دارد. انتخابات درکشورهای بانظام سیاسی تك‌حزبی، مشروع‌جلوه دادن تصمیم‌هایی است که‌حزب می‌گیرد ومی‌خواهند چنین بنمایانندکه رأی دهندگان حزب‌را تأیید می‌کنند ولی در کشورهایی‌که انتخابات درآن‌جاآزاد است قوانین انتخاباتی و چگونگی انتخابات درشمارهٔ حزب‌ها مؤثر است. تجربه های انتخاباتی در کشورهـای غربی می‌آموزد برحسب این‌که انتخابات يك درجه‌ای یا دو درجه‌ای و فردی یا جمعی باشد، شمارهٔ حزب‌های سیاسی تغییر می‌کند.

منظورازانتخابات يك درجه‌ای این است‌که سرنوشت انتخابات درهمان‌دور یا بار نخست روشن می‌شود. چنان‌که اگر در يك حوزهٔ انتخاباتی چند یـا چندین نفر نامزد انتخاب شدن باشند، کسی‌کـه در نخستین دور اننخاباتی بیش از دیگران رأی به دست‌آورد، برنـدهٔ انتخابـات است. یعنی اگـر ده نفر نامزد انتخاب شدن بودند و هزار نفـر رأی دهنده و نامزادان به ترتیب ۵۰، ۶۰، ۷۰، ۸۰، ۹۰، ۱۰۰، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۶۰، رأی به‌دست‌آورده‌اند کسی که ۱۶۰ رأی‌به‌دست‌آورده‌است برنده‌اعلام‌می‌شود، زیرادراین‌مثال ونمونهٔ‌انتخاباتی بیش‌ازنامزدان‌دیگر رأی‌به دست آورده‌است. به‌زبان‌دیگربااین که هیچ‌يك ازنامزدان دارای‌اکثریت‌مطلق-نصف‌به‌علاوهٔ يك، آراءرأی‌دهندگان‌که در مثال‌بالا ۵۰۱ نفرخواهد بود-نیست، با این همه‌کسی‌که دارای‌اکثریت نسبی‌است‌دراین نظام‌انتخاباتی، برندهٔ انتخابات است. انتخابات يك

دوری به‌ایجاد و تقویت نظـام دو حزبی یاری می‌کند. زیرا حزب‌هـا و گروه‌هـای گونه‌گون سیاسی برای پیروزی درانتخابات و آماده‌کردن خود برای نبرد انتخاباتی ناچارندکـه ازآغاز انتخابات نیروهای خـود راگردآورند و حزب‌های باآرمان و برنامه هـای نزدیك، هـم پیمان می‌شوند. در نتیجه در هرحوزهٔ انتخاباتـی ازآغاز انتخابات اغلب بیش از دونامزد انتخاباتی در برابر هم قرار نمی‌گیرند وآن‌که‌بیش از دیگـران رأی به دست می‌آورد، نماینده اعـلام می‌شود. به این ترتیب می‌بینیم انتخابات بـا اکثریت نسبی و یك دوری منتهی به تشکیل و گسترش نظـام دوحزبی می‌شود. همان طور که انتخابات بـا اکثریت مطلق و دو دوری منتهی به پیدایی نظام چند حزبی می‌شود. به این دلیل ساده کـه همهٔ حزب‌ها، حتا حزب های کـم نیرو می‌کوشند کـه در دور اول زورآزمایی کنند و بختشان را بـرای پیروزی بیازمایند. تنها در دوردوم است که حزب‌های سیاسی در حوزه‌های مختلف انتخاباتی‌می‌کوشند با هم نزدیك شوند و پیمان بندند. یعنی نامزد حزبی‌که در یك حوزه انتخاباتی بیش از دیگر نامزدان رأی‌آورده است برای پیروزی در دور دوم باحزب نزدیك به‌خود پیمان می‌بندد تا از رأی‌های پیروان‌آن حزب سودجویی کند و خود در حوزهٔ دیگر انتخاباتی به سودآن حزب کنار می‌رود. نتیجه این که همهٔ حزب‌های سیاسی در دور اول به تنهایی در مبارزه‌های‌انتخاباتی شرکت می‌کنند و تنها در دور دوم است کـه برخی حزب‌ها برای پیروزی درانتخابات ائتلاف می‌کنند و پس از پایان انتخابات، ائتلاف اغلب از هم می‌پاشد.

۲۸۵. ششم: انحلال حزب‌های سیاسی، رابطهٔ قوانین‌ونظام‌های انتخاباتی با شمارهٔ حزب‌های سیاسی بسیار پیچیده‌تر، گسترده‌تر و بغرنج‌تر ازآن‌گفتاری است که در این‌جاآمده است و مثال بالا بیش‌تر برای راهنمایی ذهن به‌سوی این مسئله و و وجود این رابطه است تایك تحقیق‌گسترده در باره تأثیرانواع نظام‌های انتخاباتی و شمارهٔ حزب‌های سیاسی.

این نکته‌را دوباره یادآوری می‌کنیم که بنیان‌گذاران حزب‌های سیاسی همیشه

اعلام می‌دارند کـه حزب را بـرای مدت نامحدود تشکیل داده‌اند و زندگی حزب محدود به زندگی بنیان‌گذاران و رهبران حزب نخواهد بود ولی درعمل چنان که دیدیم بسیاری از حزب‌های سیاسی، فصلی یا موسمی‌اندکه برای موقعیت‌های ویژه، مانند انجام انتخابات یاکار خاص پدید آمده و در پایان انتخابات ناپدید می‌شوند. ولی بسیاری از حزب‌ها نیزبه مرگ طبیعی نمی‌میرند ودر پاره‌ای ازکشورها به ویژه در کشورهای جهان سوم، دولت فعالیت بسیاری از حزب ها و گروه‌های سیاسی را تحمل نمی‌کند واغلب به‌محض آغازفعالیتشان، آن‌هارا غیرقانونی اعلام می‌دارد. در موردهایی هم حزب سیاسی اعلان انحلال می‌کند و این اقدام را برای پاسداری از مصالح ملی ومردم می‌داند، چنان‌که از علیمراد فراشبندی درصفحهٔ۱۲۵ «تاریخچه حزب دموکرات فارس» می‌خوانیم.

«در بحبوحهٔ جنگ ژاندارمری فارس بـا حبیب اله خان قوام الملك که منجر به‌شکست وفرار قوام الملك بطرف جهرم گردیدکمیته حزب از روی مصلحت اندیشی برای اینکه سازمان سیاسی منزه و منظم آلوده نشود و بیطرفی حزب را ایـن جنگ داخلی کـه تصویر مطلوبی در اذهـان عمومی نداشت... انحلال حزب را رسماًاعلام نمود[۶۱].»

رهبران حزب ممکن است ازآشکار شدن برنامه‌های دروغین و هـدف های غیرقانونی و توطئه‌گرانهٔ حزب، آن چنان بی‌اعتبار گردند که ناچار به اعلام انحلال حزب شوند. همان‌گونه کـه در مورد «حزب توده» روی داد و رهبران حزب بدون استثناء پس از زندانی شدن اعتراف کردند کـه به هیچ روی قصد خدمت به مردم ایران نداشتند ودربست درخدمت سازمان‌های جاسوسی شوروی بوده وازفرمان‌های آن‌ها پیروی می کردند[۶۲].

۶۱ــ تهران انتشارات اسلامی، ۱۳۵۹ .

۶۲ــ ن. ك. «اعترافات تکان‌دهنده سران حزب توده» گردآوری و تنظیم ازعباس خندان، تهـران مرکز نشر انقلاب، خرداد ۱۳۶۲، ۶۶ ص. همین اعترافات پیش‌تر در روزنامه‌های صبح وعصر تهران منتشرشده بود. همچنین ن.ك. به نوشته‌ها و اعترافات ــ

انورخامه‌ای در سه جلد خاطراتش که در واقع تاریخ سیاسی یك دورهٔ ایران (۱۳۱۵ تا ۱۳۳۲) است چگونگی پیدایی ووابستگی و گسترش حزب توده ایرانرا می‌نمایاند و یکی از خواندنی‌ترین اثری‌است که برای شناختن زندگی درونی یك حزب سیاسی به فارسی نوشته شده است[۶۳].

۲۸۶.ت: نام‌حزب‌ها، سازمان‌ها، گروه‌هاوجمعیت‌های‌سیاسی ایران، در پایان‌این‌دفتر، (دفترهفتم): «حزب‌های سیاسی»، آوردن‌شناسنامهٔ‌حزب‌ها، سازمان‌ها، گروه‌ها، انجمن‌ها و جمعیت های سیاسی راکه ازآغاز انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ خورشیدی) تا امروز (مهر ۱۳۶۵) در ایران پیدا شده، فعالیت داشتند یا فقط اعلام موجودیت کردند، برای پژوهشگرانی که بخواهند در بارهٔ حزب‌ها و سازمان های سیاسی ایران پژوهش کنند، سودمند دانستیم. شناسنامهٔ‌کم وبیش‌کامل دست‌کم باید دربردارندهٔ‌آگاهی‌هایی که دانستن‌آن برای شناختن یك‌حزب و سازمان سیاسی لازم است،باشد.مانند:نام‌دقیق‌حزب وسازمان‌سیاسی،زمان‌پیدایی وبنیادگرفتن‌یاتأسیس‌آن، کس یاگروه بنیان‌گذاران (حتا به‌صورت جدا شدن ازحزب یاگروه دیگر یا ادغام در آن‌ها) و نام روزنامه، نشریه یا زبان رسمی (ارگان) حزب و سازمان سیاسی واین‌که هنوز فعالیت دارند یااین که منحل و ناپدید شده‌اند . با همه کوشش هایی که شد این شناسنامه کامل نیست و چه بساکه نام پاره‌ای از حزب‌ها ، سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی که روزگاری فعالیت داشتند یا اعلام موجودیت کرده بودند، در این‌جا نیامده است، تنها به‌این دلیل ساده که نام این‌حزب‌ها و سازمان‌های سیاسی

←احسان‌طبری نظریه پرداز حزب توده در روزنامه جمهوری‌اسلامی وکیهان درشهریور ومهر ۱۳۶۳ و همچنین به‌رشته مقالات احسان طبری زیرنام «کژراهه» در بهمن واسفند ۱۳۶۳ در روزنامه«اطلاعات» و «حزب جاسوسان واهداف شوروی درایران» تهران، انتشارات سازمان صنایع ملی ایران، شهریور ۱۳۶۲، ۸۲ ص.

۶۳ـ برای شناسنامهٔ کامل این سه جلدکتاب ن. ك.به‌پانویس‌شمارهٔ۱۵ دصفحهٔ ۴۱۲.

یافت نشد. همچنین دربارهٔ بسیاری از حزب‌ها و گروه های سیاسی یافتن سال تأسیس و نام بنیان گذاران یا نام زبان رسمی (نشریه، ارگان) ممکن نشد. با این همه آوردن این نام‌ها را به همین گونه که هست، سودمند دانستم به این امید که دیگران آن را کامل کنند. همچنین فراموش نکنیم که بسیاری از این حزب‌ها، سازمان‌ها و گروه های سیاسی تنها روی کاغذ بوده و هیچ گاه واقعیت خارجی نداشتند. یعنی یك یا چند کس با پخش آگهی «تأسیس» یا «موجودیت»، نام حزب و سازمانی را اعلام می‌داشتند و سپس «مفقودالاثر» و ناپدید می‌شدند. گاهی نیز اینان در یك زمان چند حزب و گروه سیاسی را بنیان می گذاشتند و با این نام‌های رنگارنگ به «جاه و مقام» و «نان و آب» می‌رسیدند. بی گمان چنین حزب‌هایی که تنها روی کاغذند و حزب هایی که اعضاء و هواداران کم و بیش بسیار و فعال دارند و دارای نمایندگانی در قوهٔ مقننه‌اند ، یکی نیستند. به‌طور مثال «حزب اجتماعیون اعتدالیون» که دردورهٔ دوم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۷ ه . ق (۱۹۰۸ مسیحی)، ۳۶ نماینده درمجلس شورای ملی داشت با حزبی که تنها عضوش فقط مؤسس و بنیان گذارش است، بکلی متفاوت است. پدیدهٔ حزب های پنداری یا روی کاغذ می‌تواند پژوهش خوبی در زمینهٔ جامعه شناسی سیاسی باشد.

یادآوری کنیم آن‌چه که در زیر آورده می‌شود، نام حزب‌ها، سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی است که به‌گونه‌ای کم و بیش رسمی بنیان گذاران‌شان موجودیت آن‌را اعلام داشته‌اند و دربردارندهٔ نام‌سازمان‌ها و گروه‌های‌سیاسی که «سّری» بوده‌اند یا «سری» اند نیست[۶۴]. همچنین نام بسیاری از سازمان‌ها و جمعیت‌های سیاسی بیرون از تهران (مرکز) ــ مانند حزب‌ها و گروه‌های سیاسی شهرستان‌ها و استان‌ها ــ که اغلب نیز غیر سیاسی و فرهنگی وصنفی بوده و گاهی در موقعیت‌های ویژه ، فعالیت سیاسی نیز داشتند، نیامده است. برای یافتن شناسنامهٔ این گونه سازمان‌ها، روزنامه‌ها و مجله‌های محلی بهترین منبع است. نام‌ها به‌همان گونه که از سوی بنیان گذاران یا مؤسسان های‌شان اعلام شده، به ترتیب الفبایی آورده می‌شود و اگر پیش از نام اصلی، واژهٔ حزب،

۶۴ـ اسمعیل رائین درصفحه‌های ۱۵۷ تا ۱۶۲ «انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت ایران»، تهران ۱۳۴۵، [بی‌نا] نام ۹۰ انجمن سری زمان انقلاب مشروطیت را به‌دست می‌دهد.

گروه‌های سیاسی جمعیت ، فرقه، انجمن و مانندآن نیز بود، آمده است . در تنظیم نام‌های حزب‌ها و... از نوشته‌ها و کتاب‌هایی که‌شناسنامهٔ کامل آنها در دفتر هفتم این کتاب «حزب‌های سیاسی» داده شده و روزنامه‌ها بهره جسته‌ایم. درهرموردکه‌تاریخ و جای دقیق اعلام موجودیت حزب یا سازمان سیاسی‌را یافتیم، نیز آورده‌ایم.

نام حزب‌ها، سازمان‌ها، جمعیت‌ها و... سیاسی	نام زبان رسمی یا ارگان، تاریخ و جای اعلام موجودیت
آرمان مستضعفین	آرمان مستضعفین
اتحادبرای آزادی	عصرنوین، ۱۷ فروردین ۱۳۵۸، کیهان ص۸.
اتحادکارگر	اتحادکارگر
اتحادانقلابی برای رهایی‌کار	زحمت
اتحادیه‌کمونیست‌های ایران	حقیقت
اتحاد مبارزان‌کمونیست	سهند
اتحاد مبارزه در راه طبقه‌کارگر	م. ل. پیکار و نبرد
اتحاد ملی زنان	—
اتحاد چپ	اتحاد چپ
اتفاق جوانان اشتراکی	—
انجمن خجسته	—
انجمن دفاع ازآزادی مطبوعات	۱۶ اسفند ۱۳۵۷، کیهان ص۵.
بنیاد اسلامی نصر وفتح	۲۲ خرداد ۱۳۵۸، کیهان ص۸.
تشکیلات پیشمرگه‌های زحمتکشان	—
پسادیست	—
جامعه حقوقدانان اسلام	۲ بهمن ۱۳۵۷، کیهان ص۲.
جبههٔ آزادی مردم (جامی)	۱۹ بهمن ۱۳۵۷، کیهان ص۴.
جبههٔ دموکراتیك	آزادی
جبههٔ مؤتلف احزاب آزادیخواه	—
جبههٔ وحدت ملی ایران	—
جبههٔ ملی	باختر امروز، جبههٔ آزادی، ستاره
جمعیت آزادی	—

نام حزب‌ها، سازمان‌ها، جمعیت‌ها و... سیاسی	نام زبان رسمی یا ارگان، تاریخ وجای اعلام موجودیت
جمعیت آزادی مردم ایران (جاما)	جاما
جمعیت انقلاب سرخ ایران	—
جمعیت ایرانی تعاون با فلسطین	۱۰ اسفند ۱۳۵۷، کیهان ص۸.
جمعیت بیداری زنان	بیداری زن
جمعیت ترقی خواهان ایران	—
جمعیت راه آینده	۱۶ فروردین ۱۳۵۸، کیهان ص۸.
جمعیت حامیان صلح	۸ اسفند ۱۳۵۷، کیهان ص۸.
جمعیت زنان مبارز	—
جمعیت عدالت	۱۶ تیر ۱۳۵۸، کیهان ص۸.
جمعیت فدائیان اسلام	۱۹ اردی‌بهشت ۱۳۵۸، کیهان ص۸.
جمعیت فدائیان	—
جمعیت ملی انقلاب ایران	۱۹ اسفند ۱۳۵۷، ص ۸.
جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران	—
جنبش مسلمانان مبارز	۱۲ تیر ۱۳۵۸، کیهان، ص۸.
جنبش ملی مجاهدین	۹ اسفند ۱۳۵۷، کیهان ص۸.
حزب آزادگان	۲۱ اسفند ۱۳۵۷، کیهان ص۸.
حزب آزادی ایران	—
حزب اتحاد برای آزادی	۲۱ اسفند ۱۳۵۷، کیهان ص۸.
حزب اتفاق و ترقی	اتفاق، استقلال ایران، شرق، شیخ چغندر
حزب ارادهٔ ملی	هور
حزب استقلال	—
حزب اصلاح المسلمین	—
حزب اصلاحیون اجتماعیون	انقلاب
حزب انتقام	—
حزب اجتماعیون عامیون	مجاهد
حزب اعتدال ایران	—

نام حزب‌ها، سازمان‌ها، جمعیت‌ها و... سیاسی	نام زبان رسمی یا ارگان، تاریخ و جای اعلام موجودیت
حزب اعتدالیون اجتماعیون	شوری، پیکار
حزب ایران	شفق، جبهه
حزب ایران نوین	—
حزب برادران	—
حزب پان ایرانیسم	خاك و خون
حزب ترقی خواهان	جنوب
حزب توده ایران	نامهٔ مردم
حزب جمهوری اسلامی ایران	جمهوری اسلامی
حزب جمهوری خلق مسلمان	۱۶ اسفند ۱۳۵۷، کیهان ص۸.
حزب جمهوریخواه ایران	۲۹ بهمن ۱۳۵۷، کیهان ص۲.
حزب خلق	—
حزب داشناکسوتیون ارامنه	آراود
حزب دموکرات	رهبر ایران نو
حزب دموکرات کردستان	—
حزب دموکرات تبریز	شفق
حزب دموکرات رضائیه	فروردین
حزب دموکرات فارس	حیات
حزب دموکرات مشهد	نوبهار
حزب دموکرات عامیون	—
حزب دموکرات ملی	ایران نو، ایران نوین
حزب دهقان	—
حزب جنگل	—
حزب رادیکال سوسیالیست	—
حزب رستاخیز انسانی ملت ایران (راما)	—
حزب رستاخیز ملی ایران	—
حزب رنجبران	—
حزب زحمتکشان	—

نام حزب‌ها، سازمان‌ها، جمعیت‌ها و... سیاسی	نام زبان‌رسمی یاارگان، تاریخ وجای اعلام موجودیت
حزب سوسیالیست	-
حزب سوسیالیست اونیفیه یا اجتماعیون	-
حزب عدالت	-
حزب کارگران سوسیالیست	چه بایدکرد
حزب کمونیست	-
حزب کمونیست ایران	۲۰ بهمن ۱۳۵۷، کیهان ص ۲.
حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران	توفان
حزب مستبد	-
حزب مشروطه خواه	-
حزب مردم	-
حزب مردم ایران	-
حزب ملت ایران	-
حزب ملل اسلامی	-
حزب ملیون	-
حزب میهن دوستان	۱۹ اسفند ۱۳۵۷، کیهان ص۸.
حزب ناسیونال دموکرات	۲۱ اسفند ۱۳۵۷، کیهان ص۸.
حزب نبرد ایران	-
حزب نیروی ملت	-
حزب وحدت ملی کردستان	-
حزب وطن	-
حزب همراهان	-
حزب هنچاکیان (زنگ)	-
دانشجویان مبارز	پیشگام
راه کارگر	راه کارگر
راه فدایی	راه فدایی
رزمندگان آزادی طبقه کارگر	رزمندگان

نام حزب‌ها، سازمان‌ها جمعیت‌ها، و... سیاسی	نام زبان رسمی یا ارگان، تاریخ و جای اعلام موجودیت
سازمان اسلامی شورا (ساش)	۱۲ اردی‌بهشت ۱۳۵۸، کیهان ص ۸.
سازمان اتحاد مبارزه در راه طبقه کارگر	خلق
سازمان انقلابی جمهوری اسلامی (ساتجا)	ـ
سازمان انقلابی زحمتکشان ایران	ـ
سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران(کومله)	شورش
سازمان انقلابیون کمونیست (م . ل)	ـ
سازمان تروتسکیست‌ها	ـ
سازمان پیکاردرراه آزادی طبقه کارگر	پیکار
سازمان جاوید آرمان خلق	ـ
سازمان جوانان مجاهدین علی‌اکبر(ع)	۵تیر۱۳۵۸، کیهان ص۱۸،
سازمان‌جنبش‌نوین‌رهایی بخش خلق‌های‌ایران	ـ
سازمان چریکهای اتحادمثلث	ـ
سازمان چریکهای فدایی خلق ایران	کار
سازمان‌حجاز	ـ
سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)	کار، پیک فدایی
سازمان فداییان خلق‌ایران (اکثریت معروف به اصولیها	کارفدایی
سازمان چریک‌های‌فدایی خلق‌ایران(اقلیت)	کار
سازمان فجر	۱۹خرداد ۱۳۵۸، کیهان ص ۸.
سازمان کارگر	کارگر
سازمان مجاهدین الله	۲۷ خرداد ۱۳۵۷، کیهان ص۱۲.
سازمان‌مجاهدین انقلاب اسلامی (مرکب ازهفت گروه)	ـ
سازمان مجاهدین خلق ایران	مجاهد
سازمان مارکسیستی‌ـ‌لنینیستی توفان	توفان
سازمان مبارزه‌برای ایجادجنبش‌مستقل کارگری	هفته نامه جنبش
سازمان ملی دانشگاهیان ایران	دانشگاهیان، همبستگی

نام حزب‌ها، سازمان‌ها، جمعیت‌ها، و... سیاسی	نام زبان رسمی یا ارگان، تاریخ و جای اعلام موجودیت
سازمان مبارزین پیشرو	-
سازمان وحدت کمونیستی	رهایی
ستارهٔ سرخ	-
سهند (هواداراتحادمبارزه در راه‌آرمان طبقه کارگر)	-
شفق‌سرخ	شفق
شورای اتحادیه‌های رنجبران ایران	۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۸، کیهان ص ۸.
فداییان اسلام	نبرد ملت
فرقه ترقی وتمدن‌تام یا خیال خام برای فریب عوام	-
فرقهٔ دموکرات آذربایجان	-
فرقهٔدموکرات کردستان	-
فرقهٔ‌کمونیست ایران	-
کانون ابلاغ اندیشه‌های شریعتی	-
کانون زندانیان دوره‌استبداد	۱۸ اسفند ۱۳۵۷، کیهان ص۸.
کانون زرتشتیان	۶ تیر۱۳۵۸، کیهان ص ۸.
کانون مستقل معلمان	۱۶ بهمن ۱۳۵۷، کیهان ص۲
کمونیست‌های مستقل ایران	چپ
کمیته‌زرتشتیان‌ایران	۳۰ فروردین ۱۳۵۸، کیهان ص۸.
کمیته نبردکارگران ارامنه	کارگر
گروه آزادی وبرابری	-
گروه‌احمدزاده	-
گروه اتحادکمونیستی	-
گروه انقلابی ابوذر	-
گروه انقلابیون مارکسیست ـ لنینیست (پیکارخلق)	-
گروه بشارت	۱۰ تیر۱۳۵۸، کیهان ص ۸.
گروه‌پیشرو	-
گروه‌جریان	-
گروه‌جنگل	-

نام حزب‌ها، سازمان‌ها، جمعیت‌ها، و... سیاسی	نام زبان رسمی یا ارگان، تاریخ و جای اعلام موجودیت
گروه سه‌شنبه	۱۶ فروردین ۱۳۵۸، کیهان ص ۱۱.
گروه صدای معاصر	صدای معاصر
گروه‌عدالت‌خواهان	۱۰ خرداد ۱۳۵۸، کیهان ص ۱۱.
گروه فلسطین	ـ
گروه کار	ـ
گروه‌مبارز	ـ
گروه مبارزه برای آزادی طبقه‌کارگر	ـ
گروه محمد چوپانزاده	ـ
گروه منشعب از حزب توده ایران	قیام
گروه میهن پرستان	ـ
گروه نبرد برای رهایی طبقه‌کارگر	ـ
گروه یاران حیدرعمواوغلی	ـ
مبارزان راه طبقه‌کارگر	ـ
مبارزین آزادی طبقه‌کارگر	ـ
مبارزین راه آرمان طبقه‌کارگر	نشریه‌کارگری
مبارزین راه اتحاد حزب طبقه‌کارگر (متحدخلق)	ـ
مجمع ادب	ـ
محفل مارکسیستی آزادی کارگر	ـ
منشعبین سازمان رزمندگان ایران	ـ
نبرد	ـ
نبرد برای رهایی طبقه‌کارگر	ـ
ندای کارگر	ـ
نهضت آزادی	ـ
نهضت مجاهدین خلق ایران (میثم)	ـ
نهضت مقاومت ملی	مصدق
نیروی سوم وسوسیالیسم	۱۸ اردی‌بهشت ۱۳۵۸، کیهان ص ۸.
همرهان سوسیالیست	ـ
هیئتهای مؤتلفه‌اسلامی	ـ

دفتر هشتم

نیروهای نهادی‌شده و عرصهٔ سیاست

۲۸۷. درآمد: در دفتر پیش حزب‌های سیاسی را بررسیدیم و پی بردیم که حزب‌های سیاسی در زمان ما در کشورهای پیشرفته صنعتی از مهم ترین نیروهای سیاسی سازمان‌یافته‌ونیروهای سیاسی‌زنده‌اند، ازآن رو که این نیرودر همه‌رویدادهای سیاسی عرصهٔ کشور به‌گونه‌ای حضور دارد و باآن زندگی می کند. در این کشورها در نبرد سیاسی برای به دست گرفتن قدرت دولتی در درون کشور هیچ نیرویی را توانایی برابری با حزب‌های سیاسی نیست و نمایاندن این واقعیت نیازی به آوردن آمار و نمودارهای پیچیده و گیج کننده ندارد. کافی است نگاه تندی به زندگی سیاسی کشورهای صنعتی‌غرب مانند ایالات متحدهٔ آمریکای‌شمالی، آلمان، انگلیس، ایتالیا و فرانسه یا ژاپون و هند اندازیم تا پی ببریم که در همهٔ رویدادهای سیاسی مهم‌مانندانتخابات‌رییس کشور، نمایندگان قوهٔ‌مقننه و‌اعضاء شهرداری‌ها و‌تصمیم‌های مهم دیگر سیاسی، حزب است که نبرد سیاسی را رهبری می کند. در کشورهایی هم که نظام تك حزبی هست، مانند شوروی، چین، کوبا، ویتنام و کشورهای اروپای شرقی حزب مهم ترین نیروی نهادی شدهٔ سیاسی است که وظیفهٔ اصلی‌اش برطبق

قانون اساسی این کشورها گردآوردن آگاه ترین و پیشگام ترین کسان از طبقهٔ کارگر و زحمتکش و دیگر شهروندان کشور در حزب است تا از این راه، دیگر نهاد های سیاسی کشور به ویژه دولت را رهبری کند.

اگـر امروز حزب سیاسی از مهم‌ترین نیروی سیاسی زنـده ونهادی شده در کشورهای پیشرفته صنعتی است، ولی وبی‌تردید، تنها نهـاد سیاسی نیست. نیروهای مسلح، اداره، سندیکا، نهادهای دینی و مذهبی و انجمن‌ها و جمعیت های گونه‌گون انتفاعی و غیر انتفاعی برحسب فضای اجتماعی و سیاسی کشور می‌توانند مستقیم یا غیر مستقیم وارد عرصهٔ سیاست شوند. در کشورهـای واپس مانده و بـا نظام های سیاسی استبدادی برخی از این نهادها به ویژه ارتش و اداره تبدیل به مهم‌ترین نهاد سیاسی می گردند . در این دفتر اهمیت ایـن نهادها را در عرصهٔ سیاست برمی‌رسیم.

بخش یکم

نیروهای مسلح[1]

۲۸۸. تعریف: نیروهای مسلح بی‌گمان نیروی سیاسی‌است وهمیشه وهمه‌جا چنین بوده‌است. منظورازنیروهای‌مسلح، نیروی‌زمینی، دریایی، هوایی، ژاندارمری

۱ـ درمیان نیروهای مسلح، ارتش (نیروی زمینی، دریایی وهوایی) نیروی مسلح بسیار مهم‌تری است، به‌این دلیل ساده‌که به تنهایی بیش‌ترین نیروی انسانی و بیش‌ترین امکانات مـادی وجنگ افزارهارا دراختیار دارد. یادآور می‌شود که در فرهنگ دهخدا و معین آمده‌که ریشهٔ واژه ارتش اززبان پهلوی‌است ولی به‌کار بردن آن به‌مفهوم مجموع سپاهیان و لشگریان نادرست‌بوده ودرست‌آن ارتشتار است‌که جمع آن ارتشتاران می‌شود.
واژه‌های دیگـری مانند سپاه، لشگر، رزمیان، نیروی رزمنده، جنگاوران، نظـام، جیش، قشون ونیروی مسلح، برای سازمانی‌کـه نشان دهندهٔ مجموعهٔ سپاهیان و افسران و سربازان‌کشور و اداره های مربوط به‌آنان است، به‌کار برده‌شده و می‌شود.

و پلیس نیروهای مسلحی‌اندکه وظیفه‌شان به‌گونه‌ای در همه‌کشورها پاسداری امنیت درونی کشور است و نه جنگ با دشمن خارجی و به نیروهای مسلحی که دفاع از مرزها و جنگیدن با دشمن خارجی را به‌طور اخص عهده دارد، ارتش نیزمی‌گویند. در قوانین ایران از نظر استخدامی وانضباطی همهٔ این نیروها تابع «قانون استخدام نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران»اند . درمادهٔ ۸این قانون‌آمده‌که: «نیروهای مسلح ایران به مجموعهٔ ارتش،ژاندارمری کل‌کشور و شهربانی کـل کشور اطلاق مـی‌شود » . میان این نیروها ، درهمه کشورها ، نیروی زمینی با داشتن نفرها وساز و برگ بیش از نیروهای دیگر توانایی دارد. نیروی دریایی و هوایی هم می‌توانند در موقع استثنایی اهمیت ویژه‌ای‌پیدا کنند، چنان‌که درانقلاب اکتبر۱۹۱۷ در روسیه بـا دخالت نیروی دریایـی (رزمناوآورورا[2]) بلشویك‌ها توانستند قدرت را به دست گیرند.

ارتش یکی از نهادهای کشور است از این‌رو قدرت ارتش ازکـل نیروها و توانایی‌های‌کشور ــ دولت کم‌تر است. ولی قوه مقننه هرآن می‌تواند بـا گذراندن قوانین، قدرت ارتش راگسترش دهد، مانند حق اعلام حکومت نظامی[3]، یا بالابردن صلاحیت دادگاه‌های‌نظامی. ارتش‌باداشتن‌سلاح، جنگ‌افزاروو‌سایل‌به‌کاربردن‌زور، نیرو می‌گیرد وبدون‌داشتن‌ابزارهای‌فشار ، سازمانی‌است مانند دیگر نهادهای‌کشور.

2ــ Avrora

۳ــ مانند اعلام حکومت نظامی‌که درساعت شش صبح روز هفده شهریور ۱۳۵۷ از سوی دولت شریف امامی نخست وزیر وقت اعلام و به‌کشته شدن بسیاری ازکسان‌که بانادیده‌گرفتن مقررات حکومت نظامی در برابر نظام سلطنتی به‌پاخاسته بودند انجامید. برطبق اصل‌هفتاد و نهم ق. ا. ج. ا. ا «برقراری حکومت نظامی ممنوع است. در حالت جنگ وشرایط اضطراری نظیرآن دولت حق دارد با تصویب مجلس شورای ملی موقتاً محدودیتهای ضروری را برقرار نماید، ولی مدت آن بهرحال نمی‌تواند بیش ازسی روز باشد و درصورتیکه ضرورت همچنان باقـی باشد دولت موظف است مجدداً از مجلس کسب‌مجوزکند». می‌دانیم‌که‌حتا باجنگ‌که‌امروز (مهر۱۳۶۵) شش‌سال‌ازآغازآن‌می‌گذرد درعمل نیاز به‌برقراری حکومت نظامی نبوده است.

به‌کار گرفتن اسلحه و وسایل زور واجبار فقط باید به دستور قانون و مقام‌های قانونی باشد ولی این بیم همیشه هست که لشگریان با به‌کار گرفتن جنگ افزار، مقام های قانونی و غیر نظامی را از کار بر کنار کنند و قدرت را خود به تنهایی یا به یاری کشوریان به‌دست گیرند. به‌علت انضباط سختی که‌در میان سپاهیان‌هست، هنگامی که‌یکی از فرماندهان ارتش به یاری نفرهای زیر فرماندهی‌اش قدرت دولتی را به دست می‌گیرد، همهٔ ارتش اغلب از این فرمانده پیروی می کند. این اقدام در اصطلاح سیاسی «کودتای نظامی» نامیده می‌شود. ارتش وقتی قدرت را از راه غیر قانونی و باکودتا به‌دست می گیرد، همیشه به‌گوش‌شهروندان می‌رساند که هدفش سیاسی‌نیست و رهبران نظام نو «سیاستگر» نیستند و در کوتاه ترین مدت «انتخابات‌آزاد» را برای گزینش نمایندگان قوهٔ مقننه و دیگر رهبران سیاسی کشور انجام خواهند داد و ادارهٔ کشور و دولت‌را به‌غیر نظامیان ومنتخبان مردم خواهند سپرد. بدون این که فراموش کنیم که «کودتا» کردن همیشه یك اقدام سیاسی است.

تجربه‌همه‌جانشان داده‌است که‌نظامیان درباز گرداندن‌قدرت‌به‌غیر نظامیان‌شتابزده‌نبوده‌اند. نمونه‌هادراین‌زمینه‌کم‌نیست ژنرال‌فرانکو‌در۱۷ ژوئیه ۱۹۳۶ باکودتای‌نظامی علیه‌قدرت‌قانونی‌وجمهوری‌خواهان جنگ‌داخلی رامی آغازدوباسقوط‌مادرید-پایتخت اسپانیا-در ۲۸ مارس۱۹۳۸ دراسپانیابه‌قدرت‌می‌رسد وتاروزمرگش‌در ۲۰ نوامبر۱۹۷۵ قدرت را دردست داشت. همچنین در پرتغال نظامیان در ۲۸ مه ۱۹۲۶ باکودتای نظامی‌قدرت سیاسی را به‌دست می گیرند ودر ۲۷ آوریل ۱۹۲۸سالازار راکه‌استاد اقتصاد دانشگاه است بـه وزارت دارایی‌می گمارند. **سالازار** به‌یاری نظامیان توانست تمام قدرت را در ۱۹ مارس ۱۹۳۳ در مقام نخست وزیری در دست خود متمرکز کند و نظامیان نه تنها تا زمان مرگ سالازار در ۲۰ ژوئیه ۱۹۷۰ قدرت را در دست داشتند بلکه مدتی بعد ازمرگ وی نیز ـ یعنی تا کودتایی که به کودتای «نظامیان دست چپی » در۲۵ آوریل ۱۹۷۴ نامدار شد- این قدرت در دست‌نظامیان دست‌راستی‌هوادارسالازاربود وباتصویب‌قانون‌اساسی‌نو درسال

۱۹۷۶ قدرت را غیر نظامیان به دست گرفتند. مثال دیگر کودتای نظامی به‌رهبری جمال عبدالناصر در ۱۸ آوریل ۱۹۵۴ درمصر است که بعد ازمرگ وی هم نیز تا روز کشته شدن انورسادات در۶ اکتبر ۱۹۸۱ قدرت دردست‌نظامیان بود.[۴] کودتای نظامی سرلشگر ضیاء الحق در اوت ۱۹۷۷ در پاکستان مثال دیگری است. بااین که رهبران کودتا بعداز زندانی کردن ذوالفقار بوتو نخست‌وزیرپیش‌ازکودتا چندین باراعلام کرده‌اندکه به زودی انتخابات آزاد در کشور عملی خواهد شد، هنوز(مهر ۱۳۶۵ = سپتامبر۱۹۸۶) به‌وعده‌شان عمل‌نکرده‌اند. ولی‌همیشه نظامیان رهبر کودتا فراموشکارنیستند وگاهی بـه وعده‌هایشان عمل می کنند. چنان‌که در کودتـای نظامی افغانستان در۲۹ آوریل ۱۹۷۸ (۹ اردیبهشت ۱۳۵۷)بدون درنگ قدرت ر به‌غیرنظامیان‌سپردند وازمیان بیست نفرازوزیران هیأت دولت تازه فقط سه‌نفرنظامی بودند(ن. ك. به : روزنامه اطلاعات ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۷ صفحه‌های ۱، ۲۵، ۲۶ ۲۷، ۲۸، ۳۱) ، بدون‌این که فراموش‌کنیم که از این‌تاریخ بـه جای نظامیان، حزب واحدـ حزب پرچمـ متکی به‌شوروی همهٔ قدرت را در دست دارد.

تاهنگامی که‌جهان به‌کشورـملت تقسیم شده‌است ارتش برای دفاع مرزها ملی لازم‌است ولی‌پرسش مهمی که از دیربازسیاست شناسان ازخود می‌کنندانس این‌نکته‌است که چگونه می‌توان نیروهای مسلح درکشور داشت و ضرورت آن پذیرفت‌بدون این که، این نیروها، سلاح خودرا به زیان مردم ـ که باید به‌آن‌خد کنندـ به‌کار نبرند؟ به زبان دیگر مقام های سیاسی که اغلب غیر نظامی‌اند چگ می‌تواننداانضباط وفرمان بردن را در ارتش برقرارکنند؟ این پرسش، پاسخ یکس که‌درهمه‌جا وبرای همیشه به‌کارآید ندارد، نظام‌های سیاسی گونه‌گون راه حل‌ه برحسب‌موقعیت وفضای‌اجتماعی‌وسیاسی‌شان برای این مسئله یافته‌اند، که‌به‌کوت

می‌آوریم.

۴ـ ن. ك: هیکل، محمد حسنین: پاییز خشم، ترجمهٔ محمد کاظم مؤسائی ـ ته
...ۀ انتشارات ... کبیر، ۱۳۶۳، ۴۳۲ ص، مصور.

مفهوم به قدرت رسیدن نظامیان نیاز به روشن شدن دارد. منظور از به قدرت رسیدن نظامیان این است که ارتش به تحریک و به فرمان و رهبری یك یا چندتن از فرماندهانش و با به کار بردن زور مقام‌های قانونی سیاسی را از قدرت برکنار ساخته و خود جانشین آن گردد. این اقدام را در سیاست کودتای نظامی می‌نامند. بدون این که فراموش کنیم که کودتای نظامی همیشه علیه قدرت سیاسی قانونی و غیرنظامی نیست بلکه می‌تواند علیه نظامیان دیگری باشد که قدرت را با کودتا به دست گرفته‌اند. چنان که این گونه کودتاها پس از جنگ جهانی دوم چندین بار و پی در پی در سوریه روی داده بود. کودتای نظامی با به قدرت رسیدن یك نظامی از راه های قانونی و انتخابات آزاد حتا به بالاترین مقام سیاسی کشور، مانند ریاست جمهوری فرق دارد و کودتای نظامی نیست. چنان که ژنرال **آیزنهاور** در سال ۱۹۵۲ از سوی مردم به ریاست جمهوری آمریکا برگزیده شد. نمونهٔ دیگر انتخاب ژنرال **دوگل** در سال ۱۹۵۸ از سوی «نمایندگان مردم» به ریاست جمهوری کشور فرانسه است.۵ پس از این مقدمه و تعریف، نمونه‌هایی از سازمان دهی ارتش پاره‌ای از کشورها و چگونگی پیوند و رابطه‌اش با قدرت سیاسی حاکم آورده می‌شود.

۲۸۹. الف: ارتش در نظام‌های سیاسی کشورهای غربی، از پیش لازم است که مفهوم «کشورهای غربی» را روشن کنیم، منظور از کشورهای غربی، در این جا کشورهای ایالات متحده آمریکای شمالی و شماری از کشورهای غربی ژاپون و هند است که پایهٔ نظام سیاسی آن‌ها بر دو یا چند حزب استوار است و نمایندگان قوهٔ مقننه و اغلب مقام های سیاسی رهبری کننده را آزادانه مردم کشور برمی گزینند. اصطلاح نظام‌های سیاسی دموکراتیك امروز برای این کشورها به کار برده می‌شود. با آوردن نمونه‌هایی از این کشورها به چگونگی برقراری سلطهٔ مقام‌های قانونی کشوری- که غیرنظامی اند- بر لشگریان

۵- تا سال ۱۹۶۲ در فرانسه که با مراجعه به آراء همگانی (همه پرسی)، انتخاب رییس جمهور مستقیم به وسیلهٔ انتخاب کنندگان (مردم) به تصویب رسید، انتخاب رییس جمهور به وسیلهٔ «شورای انتخاب کنندگان رییس جمهور» به عمل می‌آمد و این شورا از گردهم آمدن نمایندگان مجلس شورای ملی و نمایندگان

و نظامیان نشان داده می‌شود. هریك از این کشورها برحسب تجربهٔ تاریخی وبه‌ویژه هنجارهای‌ضوابط‌قانون اساسی‌شان راه حلی‌برای برقراری حاکمیت ملی و به دست مسئولان ومقام‌کشوری برلشگریان یافته‌اند. (دربارهٔ نظام‌های سیاسی کشورهای‌غربی ن. ك. به دفتر ششم همین کتاب).

۱.۲۹۰ : سوییس، کشور سوییس در زمان صلح ارتش منظم وفرماندهٔ کل قوا ندارد، هرگاه که خطرجنگ بسیار نزدیك ومحسوس باشد قوهٔ مقننه یك فرماندهٔ کل از میان سرهنگان می‌گمارد. با این‌که ارتش منظم در سوییس نیست ولی همهٔ شهروندان سوییس از سن ۲۱ سالگی باید به خدمت زیر پرچم بروندکه مدت آن ۳۶۴ روز است. هیچ‌کس از انجام خدمت زیر پرچم معاف نیست و کسانی که به‌انگیزه‌های پزشکی ازآن معاف می‌شوند باید برای این معافیت عوارض سنگینی بپردازند. درآغاز خدمت، همگی مدت‌هفده هفته‌آموزش‌های نظامی می‌بینند وسپس تاسن‌پنجاه سالگی و در هشت‌نوبت دوره‌های‌آموزشی‌می‌گذرانند، تاباپیشرفت‌های تازهٔ نظامی‌آشنا شوند. کسانی که می‌خواهند درجه های نظامی بگیرند، آموزش سخت‌تروبیش‌تری‌افرا می‌گیرند. چه‌بسا که این داروسازشهر، دارای‌درجهٔ سرگردی یا آن وکیل دادگستری دارای درجهٔ سرهنگی است. نظامیان همیشه ساز و برگ و لباس نظامی‌شان را با خود درخانه دارند. خارجیانی که در سوییس مسافرت می‌کنند شگفت زده می‌شوند وقتی می‌بینندکه ناگهان تمام قطار راه‌آهن ازشمار بسیاری نظامیان که ساز و برگشان را همراه دارند و برای دیدن دوره‌های آموزشی می‌روند، پرشده است. ولی با این‌که ارتش منظم در کشور سوییس نیست ، دولت می‌تواند در زمان‌های بحرانی و جنگ تا ششصد و پنجاه هزار نفر را برای دفاع از کشور بسیج کند و با این توانایی کشور سوییس بیش از هرکشور دیگر درجهان با توجه به جمعیتش‌نیروی‌مسلح دارد. یعنی‌در واقع همه شهروندان سوییس‌مسلحند و نظامیان در میان مردم زندگی می‌کنند وپاره‌ای‌ازمردمند و نه جدا از آن‌ها و به همین‌دلیل‌نیز به قوای مسلح سوییس ارتش نمی‌گویند وآن را «چریك» می‌نامند. با این‌که ارتش

منظم باسازمان ویژهٔ ارتش درسوییس نیست،تجربه نشان داده است که چنین ارتشی بسیار توانا است و در هنگام لزوم به‌خوبی توانسته است از کشور دفاع کند. به‌علت یگانگی زندگی ارتش ومردم هیچ‌گاه بیم اختلاف سخت میان نظامیان و غیرنظامیان یا خطرکودتای نظامی در سوییس نبوده است و دموکراسی سوییس چندین سده توانسته است بدون داشتن دشواری های چشم‌گیری به زندگی‌اش ادامه دهد. مسلح بودن مردم هیچ‌گاه دشواری برای کشور پدید نیاورده است و مسلح بودن به مفهوم آغازاغتشاش یاآشوب وانقلاب نیست. می گویند وقتی‌یکی‌ازرهبران‌چین کمونیست که به سوییس مسافرت کرده بود با شگفتی پرسیده بود «چرا این مردم مسلح انقلاب نمی کنند»؟ (تمام این‌قسمت، یعنی ارتش درسوییس ازصفحه‌های ۳۳۸ تا ۳۶۱ کتاب «سوییس» که چندین نفرآن را تألیف کرده‌اند وشناسنامهٔ کامل آنرا در زیرداده‌ایم، گرفته شده است)[۶].

۲۹۱. ۲: ایالات متحدهٔ آمریکای شمالی، سلطه و برتری مسئولان و مقام های سیاسی برنظامیان درقانون اساسی ایالات متحدهٔ آمریکای شمالی اعلام شده است. **ژرژواشینگتن** از بنیانگذاران آمریکای مستقل و نخستین رییس جمهور آمریکا که از زمین داران بزرگ بوده و سپس به درجهٔ سرلشگری رسید، آگاه بود که ممکن است روزی نظامیان بخواهند به‌زور قدرت سیاسی را به دست گیرند. از این‌رو ازآغاز استقلال‌آمریکاکوشید که ارتش زیر نظر و رهبری کنگره و شخص رییس جمهورقرارگیرد. کنگره درمسائل‌نظامی قانون‌گذاری می کند ودادن درجه‌های بالای نظامی باید با تأیید سنا باشد. فرماندهی کل قوا با رییس جمهور است. این فرماندهی فقط جنبهٔ نظری ندارد وتنها در یك متن حقوقی نیست، بلکه دارای ارزش عملی است. به این معنی که کم نیستند رییس جمهورانی که خودکارهای جنگی را رهبری کرده باشند، چنان که **آبرهام لینکلن** رییس جمهورآمریکا از سال ۱۸۶۰

6_ LA Suisse de la Formation des Alpes à la quête du future, Dixième Publication de la Féderation des Coopératives. Migros 1975.

و پلیس نیروهای مسلحی‌اند که وظیفه‌شان به‌گونه‌ای در همه‌کشورها پاسداری امنیت درونی کشور است و نه جنگ با دشمن خارجی و به نیروهای مسلحی که دفاع از مرزها و جنگیدن با دشمن خارجی را به‌طور اخص عهده دارد، ارتش نیزمی‌گویند. در قوانین ایران از نظر استخدامی وانضباطی همهٔ این نیروها تابع «قانون استخدام نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران»اند . درمادهٔ ۸ این قانون‌آمده‌که: «نیروهای مسلح ایران به مجموعهٔ ارتش،ژاندارمری کل کشور و شهربانی کـل کشور اطلاق مـی‌شود » . میان این نیروها ، درهمه کشورها ، نیروی زمینی با داشتن نفرها وساز و برگ بیش از نیروهای دیگر توانایی دارد. نیروی دریایی و هوایی هم می‌توانند در موقع استثنایی اهمیت ویژه‌ای‌پیدا کند، چنان‌که درانقلاب اکتبر۱۹۱۷ در روسیه بـا دخالت نیروی دریایـی (رزمناوآورورا[۲]) بلشویک‌ها توانستند قدرت را به دست گیرند.

ارتش یکی از نهادهای کشور است از این‌رو قدرت ارتش ازکـل نیروها و توانایی‌های‌کشور ـ دولت کم‌تر است. ولـی قوه مقننه هرآن می‌تواند بـا گذراندن قوانین، قدرت ارتش راگسترش دهد، مانند حق اعلام حکومت نظامی[۳]، یا بالابردن صلاحیت دادگاه‌های‌نظامی. ارتش‌باداشتن‌سلاح، جنگ‌افزاروو سایل‌به‌کاربردن‌زور، نیرو می‌گیرد وبدون‌داشتن‌ابزارهای‌فشار ، سازمانی‌است مانند دیگر نهادهای‌کشور.

2_ Avrora

۳ـ مانند اعلام حکومت نظامی که درساعت شش صبح روز هفده شهریور ۱۳۵۷ از سوی دولت شریف امامی نخست وزیر وقت اعلام و به‌کشته شدن بسیاری ازکسان‌که بانادیده‌گرفتن مقررات حکومت نظامی در برابر نظام سلطنتی به‌پاخاسته بودند انجامید. برطبق اصل‌هفتاد و نهم ق. ا. ج. ا. ا «برقراری حکومت نظامی ممنوع است. در حالت جنگ وشرایط اضطراری نظیرآن دولت حق دارد با تصویب مجلس شورای ملی موقتاً محدودیتهای ضروری را برقرار نماید، ولی مدت آن بهرحال نمی‌تواند بیش ازسی روز باشد و درصورتیکه ضرورت همچنان باقـی باشد دولت موظف است مجدداً از مجلس کسب‌مجوزکند». می‌دانیم که‌حتا باجنگ که‌امروز (مهر۱۳۶۵) شش‌سال‌ازآغازآن‌می‌گذرد درعمل نیاز به‌برقراری حکومت نظامی نبوده است.

به‌کارگرفتن اسلحه و وسایل زور واجبار فقط باید به دستور قانون و مقام‌های قانونی باشد ولی این بیم همیشه هست که لشگریان با به‌کارگرفتن جنگ افزار، مقام های قانونـی و غیر نظامی را ازکار برکنار کنند و قدرت را خود به تنهایی یـا به یاری کشوریان به‌دست گیرند. به‌علت انضباط سختی که‌در میان‌سپاهیان‌هست، هنگامی که‌یکی از فرماندهان ارتش به یاری نفرهـای زیر فرماندهی‌اش قـدرت دولتی را به دست می‌گیرد، همهٔ ارتش اغلب از ایـن فرمانده پیروی می کند. این اقـدام در اصطلاح سیاسی «کودتای نظامی» نامیده می‌شود. ارتش وقتی قدرت را از راه غیر قانونی و باکودتا به‌دست می‌گیرد، همیشه به‌گوش‌شهروندان می‌رساند که هدفش سیاسی‌نیست و رهبران نظام نو «سیاستگر» نیستند و درکوتاه ترین مدت «انتخابات آزاد» را برای گزینش نمایندگان قوهٔ مقننه و دیگر رهبران سیاسی کشور انجام خواهند داد و ادارهٔ کشور و دولت‌را به‌غیر نظامیان ومنتخبان مردم خواهند سپرد. بدون این که فراموش کنیم که «کودتا» کردن همیشه یك اقدام سیاسی است.

تجربه‌همه‌جانشان داده‌است که‌نظامیان درباز گرداندن‌قدرت‌به‌غیر نظامیان‌شتابزده‌نبوده‌اند. نمونه‌هادراین‌زمینه‌کم‌نیست ژنرال‌**فرانکـو**در۱۷ ژوئیه ۱۹۳۶ باکودتای‌نظامی علیه‌قدرت‌قانونی‌وجمهوری‌خواهان جنگ‌داخلی رامی آغازدوباسقوط‌مادرید-پایتخت اسپانیا-در ۲۸ مارس۱۹۳۸ دراسپانیابه‌قدرت‌می‌رسد وتاروزمرگش‌در ۲۰نوامبر۱۹۷۵ قدرت را دردست داشت. همچنین در پرتغال نظامیان در ۲۸ مه ۱۹۲۶ باکـودتای نظامی‌قدرت سیاسی را به‌دست می‌گیرند ودر ۲۷ آوریل ۱۹۲۸سالازار راکه‌استاد اقتصاد دانشـگاه است بـه وزارت دارایـی‌می‌گمارند. **سالازار** به‌یاری نظامیـان توانست تمام قدرت را در ۱۹ مـارس ۱۹۳۳ در مقـام نخست وزیـری در دست خود متمرکزکند و نظامیان نه تنها تا زمان مرگ سالازار در۲۰ ژوئیه ۱۹۷۰ قدرت رادر دست داشتـند بلکه مـدتی بعد ازمرگ وی نیز ـ یعنی تـا کـودتـایی کـه به کودتای «نظامیان دست چپی » در۲۵آوریل ۱۹۷۴ نامـدار شدـ ایـن قـدرت در دست‌نظامیان دست‌راستی‌هـوادارسالازاربود وباتصویب‌قانون‌اساسی‌نو درسال

۱۹۷۶ قدرت را غیر نظامیان به دست گرفتند. مثال دیگر کودتای نظامی به‌رهبری **جمال عبدالناصر** در ۱۸ آوریل ۱۹۵۴ درمصراست که بعد ازمرگ وی هم نیزتا روز کشته شدن **انورسادات** در۶ اکتبر ۱۹۸۱قدرت دردست‌نظامیان بود.[۴] کودتای نظامی سرلشگر **ضیاء الحق** در اوت ۱۹۷۷ در پاکستان مثال دیگری است. بااین که رهبران کودتا بعداز زندانی کردن**ذوالفقاربوتو** نخست‌وزیرپیش‌ازکودتا چندین باراعلام کرده‌اند که به زودی انتخابات آزاد درکشور عملی خواهد شد، هنوز(مهر ۱۳۶۵ = سپتامبر۱۹۸۶) به‌وعده‌شان عمل‌نکرده‌اند. ولی‌همیشه نظامیان رهبر کودتا فراموشکار نیستند وگاهی بـه وعده‌هایشان عمل می کنند. چنان‌که در کودتـای نظامی افغانستان در۲۹ آوریل ۱۹۷۸ (۹ اردیبهشت ۱۳۵۷)بدون درنگ قدرت را به‌غیرنظامیان‌سپردند وازمیان بیست نفرازوزیران هیأت دولت تازه فقط سه‌نفرنظامی بودند(ن. ك. به : روزنامه اطلاعات ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۷ صفحه‌های ۱، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱) ، بدون‌این که فراموش کفیم که از این‌تاریخ بـه جای نظامیان، حزب واحدـ حزب پرچم‌ـ متکی به‌شوروی همهٔ قدرت را در دست دارد.

تاهنگامی که‌جهان به‌کشورـملت تقسیم شده‌است ارتش برای دفاع مرزهای ملی لازم‌است ولی‌پرسش مهمی که از دیربازسیاست شناسان ازخود می کننددانستن این‌نکته‌است که چگونه می‌توان نیروهای مسلح درکشور داشت و ضرورت آن را پذیرفت‌بدون این که، این نیروها، سلاح خودرا به زیان مردم ـ که باید به‌آن‌خدمت کنندـ به‌کار نبرند؟ به زبان دیگر مقام های سیاسی که اغلب غیر نظامی‌اند چگونه می‌توانندانضباط وفرمان بردن را در ارتش برقرار کنند؟ این پرسش، پاسخ یکسانی که‌درهمه‌جا وبرای همیشه به‌کارآید ندارد، نظام‌های سیاسی گونه‌گون راه حل‌هایی برحسب‌موقعیت وفضای‌اجتماعی‌وسیاسی‌شان برای این مسئله یافته‌اند، که‌به‌کوتاهی می‌آوریم.

۴ـ ن. ك: هیکل، محمد حسنین: پاییز خشم، ترجمهٔ محمد کاظم مؤسائی ـ تهران مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، ۴۳۲ ص، مصور.

مفهوم به قدرت رسیدن نظامیان نیاز به روشن شدن دارد. منظور از به قدرت رسیدن نظامیان این است که ارتش به تحریك و به فرمان و رهبری یك یا چندتن از فرماندهانش وبا به کار بردن زور مقام‌های قانونی سیاسی را از قدرت برکنارساخته و خودجانشین آن گردد. این اقدام را در سیاست کودتای نظامی می‌نامند. بدون این که فراموش کنیم که کودتای نظامی همیشه علیه قدرت سیاسی قانونی وغیرنظامی نیست بلکه می‌تواند علیه نظامیان دیگری باشد که قدرت را با کودتا به دست گرفته‌اند. چنان که این گونه کودتاها پس ازجنگ جهانی دوم چندین بار وپی در پی در سوریه روی‌داده بود. کودتای نظامی با به قدرت رسیدن یك نظامی از راه های قانونی و انتخابات آزاد حتا به بالاترین مقام سیاسی کشور، مانند ریاست جمهوری‌فرق دارد و کودتای‌نظامی نیست. چنان که ژنرال آیزنهاور در سال ۱۹۵۲ از سوی مردم به ریاست‌جمهوری آمریکابرگزیده شد. نمونهٔ‌دیگر انتخاب ژنرال دوگل در سال ۱۹۵۸ از سوی «نمایندگان مردم» به ریاست جمهوری کشور فرانسه است. پس از این مقدمه وتعریف، نمونه‌هایی ازسازمان دهی‌ارتش پاره‌ای ازکشورها وچگونگی پیوند و رابطه‌اش با قدرت سیاسی حاکم آورده می‌شود.

۲۸۹. الف: ارتش در نظام‌های سیاسی کشورهای غربی، از پیش لازم است که‌مفهوم«کشورهای‌غربی» را روشن کنیم، منظوراز کشورهای‌غربی،دراین‌جا کشورهای‌ایالات‌متحده آمریکای‌شمالی‌وشماری‌ازکشورهای‌غربی‌ژاپون وهند است که‌پایهٔ‌نظام‌سیاسی آن‌ها بردو یاچندحزب استوار است و نمایندگان‌قوهٔ مقننه‌واغلب مقام‌های‌سیاسی‌رهبری کننده راآزادانه مردم‌کشوربرمی گزینند. اصطلاح‌نظام‌های‌سیاسی دموکراتیك‌امروزبرای‌این کشورهابه‌کار برده می‌شود. باآوردن نمونه‌هایی از این کشورهابه‌چگونگی‌برقراری‌سلطهٔ‌مقام‌های‌قانونی کشوری- که‌غیرنظامی‌اند-برلشگریان

۵- تا سال ۱۹۶۲ در فرانسه‌که با مراجعه به‌آراء همگانی (همه پرسی)، انتخاب رییس جمهور مستقیم به وسیلهٔ انتخاب کنندگان (مردم) به‌تصویب رسید، انتخاب رییس جمهور به‌وسیلهٔ «شورای‌انتخاب‌کنندگان رییس جمهور» به‌عمل می‌آمد و این شورا از گردهم‌آمدن نمایندگان مجلس شورای ملی ونمایندگان‌انجمن‌های استان تشکیل شده بود.

و نظامیان نشان داده می‌شود. هریك ازاین کشورها برحسب تجربهٔ تاریخی و به‌ویژه هنجارهای‌ضوابط‌قانون اساسی‌شان راه حلی‌برای برقراری حاکمیت ملی و به دست مسئولان ومقام‌کشوری برلشگریان یافته‌اند. (دربارهٔ نظام‌های سیاسی کشورهای‌غربی ن. ك. به دفتر ششم همین کتاب).

۱.۲۹۰ : سوییس، کشور سوییس در زمان صلح ارتش منظم وفرماندهٔ کل قوا ندارد، هرگاه که خطرجنگ بسیار نزدیك ومحسوس باشد قوهٔ مقننه یك فرماندهٔ کل از میان سرهنگان می‌گمارد. با این‌که ارتش منظم در سوییس نیست ولی همهٔ شهروندان سوییس از سن ۲۱ سالگی باید به خدمت زیر پرچم بروندکه مدت آن ۳۶۴ روز است. هیچ‌کس از انجام خدمت زیر پرچم معاف نیست و کسانی که به‌انگیزه‌های پزشکی ازآن معاف می‌شوند باید برای این معافیت عوارض سنگینی بپردازند. درآغاز خدمت، همگی مدت‌هفده هفته‌آموزش‌های نظامی می‌بینند وسپس تاسن‌پنجاه سالگی و در هشت‌نوبت دوره‌های‌آموزشی‌می‌گذرانند، تاباپیشرفت‌های تازهٔ نظامی‌آشنا شوند. کسانی که می‌خواهند درجه های نظامی بگیرند، آموزش سخت‌تروبیش‌تری‌رافرا می‌گیرند. چه‌بساکه این داروسازشهر، دارای‌درجهٔ سرگردی یا آن وکیل دادگستری دارای درجهٔ سرهنگی است. نظامیان همیشه ساز و برگ و لباس نظامی‌شان را با خود درخانه دارند. خارجیانی‌که در سوییس مسافرت می‌کنند شگفت زده می‌شوند وقتی می‌بینندکه ناگهان تمام قطار راه‌آهن ازشمار بسیاری نظامیان‌که ساز و برگشان را همراه دارند و برای دیدن دوره‌های آموزشی می‌روند، پرشده است. ولی با این‌که ارتش منظم در کشور سوییس نیست ، دولت می‌تواند در زمان‌های بحرانی و جنگ تا ششصد و پنجاه هزار نفر را برای دفاع از کشور بسیج کند و با این توانایی کشور سوییس بیش از هرکشور دیگر درجهان با توجه به جمعیتش‌نیروی‌مسلح دارد. یعنی‌در واقع همه شهروندان سوییس‌مسلحند و نظامیان در میان مردم زندگی می‌کنند وپاره‌ای‌ازمردمند و نه جدا از آن‌ها و به همین‌دلیل‌نیز به قوای مسلح سوییس ارتش نمی‌گویند وآن را «چریك» می‌نامند. با این‌که ارتش

منظم باسازمان ویژهٔ ارتش درسوییس نیست، تجربه نشان داده است که چنین ارتشی بسیار توانا است و در هنگام لزوم به‌خوبی توانسته است ازکشور دفاع کند. به‌علت یگانگی زندگی ارتش ومردم هیچ‌گاه بیم اختلاف سخت میان نظامیان و غیرنظامیان یا خطرکودتای نظامی در سوییس نبوده است و دموکراسی سوییس چندین سده توانسته است بدون داشتن دشواری های چشم‌گیری به زندگی‌اش ادامه دهد. مسلح بودن مردم هیچ‌گاه دشواری برای کشور پدید نیاورده است و مسلح بودن به مفهوم آغازاغتشاش یاآشوب وانقلاب نیست. می گویند وقتی یکی ازرهبران چین کمونیست که به سوییس مسافرت کرده بود با شگفتی پرسیده بود «چرا این مردم مسلح انقلاب نمی کنند»؟ (تمام این قسمت، یعنی ارتش درسوییس ازصفحه‌های ۳۳۸ تا ۳۶۱ کتاب «سوییس» که چندین نفر آن را تألیف کرده‌اند وشناسنامهٔ کامل آنرا در زیرداده‌ایم، گرفته شده است)[6].

۲۹۱. ۲: ایالات متحدهٔ آمریکای شمالی، سلطه و برتری مسئولان و مقام های سیاسی برنظامیان درقانون اساسی ایالات متحدهٔ آمریکای شمالی اعلام شده است. **ژرژواشینگتن** از بنیانگذاران آمریکای مستقل و نخستین رییس جمهور آمریکاکه از زمین داران بزرگ بوده و سپس به درجهٔ سرلشگری رسید، آگاه بود که ممکن است روزی نظامیان بخواهند به‌زور قدرت سیاسی را به دست گیرند. از این‌رو ازآغاز استقلال آمریکاکوشید که ارتش زیر نظر و رهبری کنگره و شخص رییس جمهورقرارگیرد. کنگره درمسائل نظامی قانون‌گذاری می کند ودادن درجه‌های بالای نظامی باید با تأیید سنا باشد. فرماندهی کل قوا با رییس جمهور است. این فرماندهی فقط جنبهٔ نظری ندارد وتنها در یك متن حقوقی نیست، بلکه دارای ارزش عملی است. به این معنی که کم نیستند رییس جمهورانی که خودکارهای جنگی را رهبری کرده باشند، چنان‌که **آبرهام لینکلن** رییس جمهورآمریکا از سال ۱۸۶۰

6_ LA Suisse de la Formation des Alpes à la quête du future. Dixième Publication de la Féderation des Coopératives. Migros 1975.

تا ۱۸۶۵ خود رهبری جنگ داخلی را به عهده داشت وجانش را هم در این راه گذاشت. فرانکلین **روزولت** رییس جمهورآمریکا از۱۹۳۲ تا ۱۲آوریل ۱۹۴۵ درتصمیم‌های اساسی مربوط به جنگ دوم جهانی دخالت مستقیم داشت. یادرمورد اختلافی که درسال ۱۹۵۰ میان **مك آرتور** فرمانده کل قوای جنگی آمریکا در کره با **ترومن** رییس جمهور وقت آمریکا روی داد، رییس جمهور توانست اراده‌اش‌را به مك‌آرتور وارتش بپذیراند. مك‌آرتور باور داشت که برای پیش برد جنگ در کره باید بـه چین حمله کرد، درحالی که ترومن در این پیشنهاد خطر بروز جنگ جهانی دیگری را می‌دید، از این رو سخت با این پیشنهاد مخالفت کرد. پس از ترومن، ژنرال آیزنهاور رییس جمهور شد ودرزمان ریاست جمهوری وی (۱۹۵۲ تا ۱۹۶۰) روابط‌خوب وتفاهم کاملی میان قدرت‌سیاسی وارتش پدیدآمد و گسترش یافت، به ویژه آن‌که وی درجنگ‌جهانی دوم ناجی اروپا شناخته شده بود. درزمان ریاست جمهوری **کندی** (۱۹۶۰ تا ۱۹۶۳) مشکل اصلی آمریکا جنگ ویتنام بود، بدون این که فراموش کنیم بـه قدرت رسیدن **فیدل کاسترو** درکوبا در سال ۱۹۵۹ ونزدیك‌شدن کوبا به‌شوروی وقرارگرفتن موشك‌های شوروی درکوبا نگرانی‌هایی برای‌آمریکا پدیدآورده بود. ولی باهمهٔ این‌دشواری‌ها واهمیت نظامیان درزندگی سیاسی، کنگره ورییس جمهور مرجع نهایی تصمیم‌گیری بودند. در زمان ریاست جمهوری **جانسون، نیکسون و فورد** (۱۹۶۳ تا ۱۹۷۶) که آمریکا با جنگ ویتنام درگیر بود، درجمع سلطهٔ قدرت سیاسی برارتش مسلم بود. بدون این که گسترش قدرت نظامیان راکه نتیجهٔ جنگ ویتنام بود بتوان نـادیده گرفت، به خواست‌ها و دیدهای سران‌ارتش دست‌کم تاهنگامی که جنگ ویتنام ادامه داشت، بسیاربهاء داده می‌شد. باپیروزی حزب دموکرات وروی‌کارآمدن **جیمی کارتر** (۱۹۷۶) سیاست دراز مدتی که وی‌در پیش داشت، سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز وتشنج‌زدایی‌بود. در پیروی از ایـن سیاست آمریکا می‌کوشید که از مسابقهٔ تسلیحاتی میـان آمریکا وشوروی کاسته وازگسترش سلاح‌های هسته‌ای درجهان پرهیز شود. سیاست دفاع

ازحقوق بشر که رییس جمهور کارتر آن را ازهدف‌های اصلی سیاست دولتش اعلام داشته بود در واقع مکمل سیاست تشنج زدایی وادامهٔ سیاست همزیستی‌مسالمت‌آمیزش بود. کارتر ازرییس جمهوران استثنایی‌آمریکا است که برای بار دوم به‌این مقام برگزیده نمی شود وشاید سبب اصلی این شکست را باید درگروگان گرفتن کارمندان سفارت آمریکا در تهران به دست « دانشجویان مسلمان پیرو خط امام » جستجو کرد ،که به نام « اشغال لانهٔ جاسوسی » [۷] نامدار شده است . همچنین اقدام نظامی ناکام‌کارتر برای فرار دادن این‌گروگان‌ها واجرای برنامه‌های دیگر که به نام « ماجرای طبس » [۸] شناخته شد ، دلیل مهم دیگری از انتخاب نشدن او برای باردوم است . ولی رویدادهای سیاسی ونوشته‌ها می‌نمایاند که ارتش‌درهمهٔ‌جهت‌گیری‌های سیاسی از وی فرمان می برد وپیروی می کرد . **رونالد ریگان** که در سال ۱۹۸۰ پس ازجیمی کارتر به ریاست جمهوری‌آمریکاگزیده می‌شود ، درنخستین سخنرانی ریاست جمهوری‌اش وپس ازآن نیز چندین بار دیگر اعلام داشت‌که نیروی نظامی آمریکا باید پرتوان‌گردد تابتوان ازحیثیت واعتبارآمریکا درهمه جای دنیا پاسداری کرد . همچنین در این سخنرانی وسخنرانی‌های دیگرش گفته است‌که دیگر اجازه نخواهد دادکه آمریکایی‌ها را درجایی ازجهان به‌گروگان بگیرند ، با این‌همه تأکید کرد که اساس تشنج زدایی وسیاست مسالمت آمیز را درست می‌داند . ولی ریگان همیشه وهمه جا در پی‌گیری این سیاست پیروز نبوده است . چنان‌که درسال ۱۹۸۳ در برابر پایداری‌مردم لبنان ناچارشدکه‌نیروی‌نظامی‌ای‌راکه درآنجا مستقر کرده‌بود، بیرون ببرد. همچنین‌گروگان‌گیری بیش ازچهل تن آمریکایی به دست شیعیان لبنان در۲۶خرداد۱۳۶۴ که بایك‌هواپیمای آمریکایی‌مسافرت‌می کردند، همان‌دشواری‌های

۷ـ « دانشجویان مسلمان پیرو خط امام » پس از اشغال سفارت آمریکا اسنادی به نام « اسناد لانهٔ جاسوسی » منتشرکردندکه تاکنون (مهر۱۳۶۵) درحدود ۶۰ جلد آن منتشر شده است .

۸ـ ن . ك . کارتر، جیمی : ۴۴۴ روز ماجرای‌گروگان‌های آمریکائی در ایران ، ترجمهٔ احمد باقری ـ تهران انتشارات هفته . آبان ۱۳۶۱ ، ۷۰ ص .

سیاسی و نظامی را برای ریگان پدید آورد که گروگان‌گیری آمریکایی‌ها در ایران برای کارتر پدید آورده بود وسرانجام با میانجی‌گری سوریه در ۱۰ تیر۱۳۶۴ گروگانان آزاد شدند ودولت اسراییل نیز ۲۵۰ نفر زندانی شیعه را در ازاء آزادی گروگان‌های آمریکایی آزاد ساخت[۹]. باهمهٔ این رویدادها ارتش درآمریکا ازقدرت سیاسی فرمان می‌برد ولی نباید نادیده انگاشت که ارتش به شیوه‌های گونه‌گون در زندگی سیاسی واجتماعی آمریکا حضوردارد، که شکل سیاست تحقیقاتی مهم‌ترین آن‌است. همچنین ریگان درسخنرانی ۲۴ تیر۱۳۶۴ گفت : « دربرابرنیروی نظامی شوروی ابله خواهیم بود اگر نیروی نظامی آمریکا را بیش ازپیش نیرومند نسازیم »[۱۰].

۲۹۲. ۳: آلمان ، پس از جنگ جهانی اول وشکست آلمان در ایـن جنگ وتصمیم کنگرهٔ ورسای دربارهٔ خلع سلاح آلمان ، ارتش آلمان بسیار بی‌نیرو شد . هنگامی که هیتلر در سی‌ام ژانویهٔ ۱۹۳۳ ، ازسوی مارشال هیندنبرگ رییس جمهور به نخست وزیری برگزیده شد، ارتش به سختی این انتصاب را پذیرفت و تا پیش از این انتصاب نیز بـا وی مخالفت می‌کرد . ولی به علت مبارزهٔ هیتلر با فشارهای « عهد نامهٔ ورسای » برآلمان ومصمم بودن او در بازیابی سرزمین‌های از دست‌رفته وآزادکردن سرزمین‌های اشغالی، ارتش کم‌کم باوی همراه‌شد. فرماندهان

۹ و ۱۰ــ ن . ك . روزنامه‌های صبح وعصر تهران ۲۷ خرداد۱۳۶۴ و۲۴ تیر۱۳۶۴.
همچنین در بارهٔ چگونگی روابط ارتش با قدرت سیاسی ، ن . ك . به :
الف ــ ارل ، ادوارد ، م : سازندگان استراتژی نو ، لنین تا هیتلر ، ترجمهٔ محمد علی پیروان ــ تهران ، انتشارات جیبی ، ۳۰۴ ص .
ب ــ نیکسون ، ریچارد : جنگ واقعی صلح واقعی ، تـرجمه علیرضا طاهری ــ تهران ، انتشارات کتابسرا ، خرداد ۱۳۶۴ ، ۶۶۴ ص . (در سراسر این کتاب و برحسب مورد، دربارهٔ ارتش اشاره‌هایی شده است وافزون براین یك فصل با نام «قدرت نظامی» صفحه‌های ۲۵۸ تا ۳۴۵ این کتاب، دربارهٔ ارج واهمیت ارتش درپاسداری از برتری قدرت سیاسی آمریکا درجهان است . همچنین دراین فصل ازمسائل نظامی ناتو وقدرت نظامی شوروی بررسی شده است .

ارتش می‌اندیشیدند که ازهیتلر تاهنگامی که به او نیاز دارند بهره برداری کنند وهر گاه که ازخدمات وی بی‌نیازشدند وی‌را برکنار کنند. **فرانس فون پاپن** سیاستمدار آلمانی که رابط میان ارتش وقـدرت سیاسی گردید ، توانست ارتش راکه درآغازبا بدگمانی وبی اعتمادی به هیتلر می‌نگریست، کم‌کم‌پشتیبان وی‌سازد . این تغییرنظر ارتش نسبت‌به هیتلرازهنگامی آغازشدکه ارتش به دستورهیتلرمنطقه رنانی‌را اشغال کرد. خود نظامیان به سودمند بودن این‌عملیات چندان خوش‌بین نبودند ولی به‌علت غفلت رهبران سیاسی فرانسه وبه ویژه فرماندهٔ قوای فرانسه ، هیتلر درلشگرکشی به رنانی پیروزشد وبه طور ناگهانی وبی سابقه اعتبار ونفوذ هیتلرمیان ارتش بالارفت واز ایـن زمان است که ارتش بـه حزب ناسیونال سوسیالیسم ــ حـزب واحد ــ می‌پیوندد. بااین همه ارتش می‌کوشدکه ازجهت برنامه‌ها وآموزش نظامی استقلال خود را حفظ‌کرده ودربست ازحزب پیروی نکند. به زبان دیگرارتش اعتمادکامل وبدون قید وشرط به حزب ندارد . از سوی دیگرهیتلر نیز به وفاداری ارتش نسبت به حزب کاملا مطمئن نیست ، لـذا می‌کوشد فرماندهانی راکه ناسازگارند ازکار برکنار کند ، چندین نفر از فرماندهان نظامی در موقعیت‌هایی که هنوز شناخته نشده است سربه‌نیست می‌شوند وهیتلرخود فرماندهی‌قوا را به‌دست می‌گیرد. چندپیروزی پی‌درپی اعتبار وحیثیت هیتلررا بالا می‌برد ولی درجمع اشتباه‌های نظامی‌اش بسیار است ، به ویژه حمله بـه شوروی . پس از شکست استالینگراد، همچنین بی نتیجه بودن بمباران‌های هوایی انگلیس،ارتش به وی بی‌اعتماد می‌شود وچندین بار برای کشتن‌هیتلردسیسه چینی می‌کنند.آخرین این توطئه‌ها درتابستان (ژوییه) ۱۹۴۴ است که به شکست می‌انجامد وافسران متهم بـه شرکت در این توطئه تیرباران می‌شوند ومارشال **رومل** فرماندهٔ کل قوای آلمان درآفریقا خودکشی می‌کند.آلمان درتاریخ ۸مه ۱۹۴۵ پس‌ازآن‌که هیتلردر۳۰آوریل ۱۹۴۵ خودکشی‌می‌کند، بدون‌قید وشرط تسلیم‌می‌شود وارتش‌خلع‌سلاح‌می‌گردد. درواقع ارتش که‌ دریاری‌دادن به‌هیتلرپیشگام بود، نتایج‌بدآن‌ را بیش ازهمه تحمل‌کرد. پس‌ازاشغال‌آلمان به وسیلهٔ قوای‌متفقین

آلمان به دو قسمت شرقی وغربی تقسیم شد. آلمان شرقی زیر نفوذ شوروی و بلوك کمونیسم قرار گرفت و آلمان‌غربی به اشغال قوای آمریکا و انگلیس‌وفرانسه درآمد. فاتحان‌جنگ دربارهٔ ارتش آلمان تصمیم گرفتند که ارتش بایدبه‌شیوهٔ دمکراتیك اداره شود و قدرت دفاعی داشته باشد و نه تهاجمی و در هر حال نباید سلاح‌های هسته‌ای تهیه کند. برای رسیدن به‌این هدف قوهٔ مقننه هیأتی معین کرده است که وظیفه داردبر ارتش‌نظارت کند، به ویژه بایدمراقب باشدکه ارتش‌به صورت دمکراتیك اداره شود. همچنین‌این‌هیأت وظیفه‌دارد که به‌شکایت‌های‌سربازان وافسران‌جزء ازارتش‌رسیدگی کندو بسیاراتفاق می‌افتدکه‌هیأت‌ها اغلب شکایت‌ها وهمچنین نتیجهٔ رسیدگی‌را برای آگاهی‌مردم در روزنامه‌ها منتشر کنند، تا ازاین راه افکار عمومی بتواند به‌صورتی در کارهای ارتش‌نظارت داشته باشد. همهٔ این اقدام‌ها به‌این منظـور است که ارتش در قلمروقدرت سیاسی دخالت نکند و آلمان را به‌سوی حادثه‌های‌خطرناکی مثل جنگ اول و دوم‌بین‌ملل ـ که برای آلمان بسیارگران تمام‌شد ـ نکشاند. آن‌چه مسلم است پایهٔ‌توانایی ونیروی‌ارتش‌برانضباط‌استوار است. دموکراسی‌اگرهمراه آگاهی‌فردی و اجتماعی‌ریشه دارنباشداز انضباط‌می کاهدو کاهش‌انضباط درارتش‌زیان بخش‌است، چون از رزمندگی ارتش‌کم می کند ودرپی‌آن نیروی‌دفاعی کشور نیزکم می‌شود.[۱۱]

۴ . ۲۹۳ : فرانسه ، ارتش‌کنونی فرانسه پس ازانقلاب‌کبیرفرانسه در سال ۱۷۸۹ جان‌تازه‌ای می‌گیرد، بی این که از نظر سازمانی بکلی با ارتش پیش ازانقلاب بریده باشد. درزمان انقلاب کبیرفرانسه ارتش در جمع جهت‌گیری نکرد وبی‌طرف ماند وبه‌سوی‌انقلاب کنندگان‌تیراندازی‌نکرد واین‌بی‌طرفی یکی ازدلایل‌مسلم‌پیروزی انقلاب است. پس‌ازانقلاب بیش‌ترفرماندهان نظامی به‌انقلاب می‌پیوندند وبه پیشبرد انقلاب‌یاری‌می کنندوبه‌زودی‌فرماندهان‌تازه‌ای‌ازمیان‌نفرهای‌ساده‌ارتش‌پیدامی‌شوند که

۱۱ــ برای نوشتن ارتش‌آلمان، از دوکتاب زیر استفاده شده است:
الف‌ــ ظهور و سقوط‌رایش‌سوم. برای (شناسنامهٔ‌کامل این کتاب ن.ك. به پانویس شمارهٔ ۴۳ صفحهٔ ۵۴۳.

b–BENOIT— MÉCHIN (Jacques)— L'Histoire de l,armeé allemande Paris، Albin– Michel, 1964.

ناپلئون بوناپارت نامدار ترین اینان است. در زمان قدرت ناپلئون (۱۸۱۴ - ۱۷۹۹) مدت کم وبیش درازی میان ارتش و سیاست یگانگی هست. به این دلیل ساده که ریاست کشور و در عین حال ریاست دولت و فرماندهی کل قوا در شخص ناپلئون که یك نظامی است، متمرکز شده است. ولی این وفاداری و اطاعت ارتش از ناپلئون یا به زبان دیگر اطاعت ارتش از قدرت سیاسی همیشگی و بسی فرود و فراز نبوده است. لشگرکشی‌های بی‌پایان اگر افتخارهای بسیاری برای ارتش‌وفرانسه‌به‌همراه‌داشت، بهای گرانی‌هم‌برای‌آن‌پرداخت‌می‌شد. سختی‌های دوری ازخانواده، گرسنگی‌ها و تشنگی‌ها وبه ویژه ازدست‌رفتن‌زندگی بسیاری ازانسان‌ها، بهای این‌پیروزی وافتخارهابود. این دردها ورنج‌ها در پایان ارتش‌را نسبت به‌قدرت سیاسی وناپلئون‌خشمگین‌ساخت وهرگاه که می‌توانستند رنجش وخشمشان راآشکار می‌کردند. می‌دانیم که سرانجام به‌علت‌همکاری‌نکردن‌فرماندهان‌ارتش‌ناپلئون‌شکست می‌خورد و وی‌رامجبورمی‌کنندکه ازقدرت کناره‌گیری کند. بسیاری ازاین‌فرماندهان و سرلشگران پس از استقرار مجدد سلطنت (۱۸۱۵)، بدان می‌پیوندند و به مقام سناتوری می‌رسند.

از ۱۸۱۴ تا ۱۸۴۸ دو انقلاب دیگر در فرانسه روی می دهد: انقلاب ۱۸۳۰ و انقلاب ۱۸۴۸. ارتش در این فاصله زمانی ـ به استثناء سرپیچی های کم اهمیت ـ به‌قدرت‌سیاسی حاکم وفادار ماند. با این که‌ارتش‌پس ازشکست‌ناپلئون و استقرارمجدد سلطنت، به دوگروه مهم جمهوری‌خواهان از یك‌سو وپیروان‌ناپلئون بوناپارت (بوناپارتیست‌ها) ازسوی دیگر تقسیم شده بودند، در جمع به منافع ملی فرانسه وفادار ماندند. درسال ۱۸۴۸، استقرار جمهوری‌دوم[۱۲] به نظامیان حق شرکت

۱۲ــ ازانقلاب کبیرفرانسه‌تا به‌امروز (آبان ۱۳۶۵ = اکتبر۱۹۸۶) پنج دوره نظام جمهوری درفرانسه‌پیدا شد. تأکید برنظام‌جمهوری ازاین‌جهت‌است که در فاصلهٔ‌زمانی‌اعلام جمهوری یکم درسال ۱۷۹۱ تااستقرار جموری سوم در۱۸۷۰ نظام‌های سیاسی سلطنتی وامپراطوری ازنودر فرانسه مستقر گردید. ودربارهٔارتش‌ناپلئون ن. ك. به‌کتاب تارله‌که شناسنامهٔ‌آن در پانویس شمارهٔ ۶۵ صفحهٔ ۳۲۱ آمده است.

در انتخابات داده شد. ولـی در حوزه‌های انتخاباتی جداگانه رأی می‌دهند. نتیجه انتخابات نشان دادکه ارتش گرایش‌های چپ‌گرایانـه دارد. چنان کـه در پاریس دو گروهبان ارتش،دوسرلشگرراکه داوطلب نمایندگی‌مجلس بودند شکست می‌دهند و درشهرلیون یك‌گروهبان دیگر بریك‌سپهبد پیروز می‌شود. این نتیجهٔ غیرقابل پیش‌بینی درموردشرکت نظامیان در انتخابات، نگرانی‌ها و تشویش‌هایی در درون ارتش و نزد هیأت حاکمه و مقام‌های سیاسی‌دولتی پدیدآورد. چون پیش‌از آن‌مردم بیش‌تر گمان می‌کردندکه فرماندهان نظامی بتوانند سربازان را وادارند که به‌سودشان رأی دهند،نه این که‌ازگروهبانان،افسران‌جزءشکست‌بخورندکه‌چنین‌رویدادی‌می‌توانست انگیزه‌ای‌برای‌سست کردن‌انضباط درارتش‌باشد. شاید همین‌ترس و نگرانی‌دولت‌را برانگیخت تا از شرکت ارتش در انتخابات قوهٔ مقننه جلوگیری‌کند و این بازداری نظامیان از دخالت در سیاست از سال **۱۸۷۲** تا سال **۱۹۴۵** کشیده شد. در این‌سال‌ها نظامیان نه حق انتخاب شدن را دارند و نه حق انتخاب کـردن، به استثنای افسران بلندپایه ـ ازسرتیپ به‌بالاـ که می‌توانستند داوطلب انتخاب شدن درمجلس‌سناشوند.

پس از سقوط امپراطوری دوم (۱۸۷۰)، وسراسر جمهوری سوم (۱۸۷۵ تا ۱۹۴۰) ارتش بیش از پیش و با همگانی و اجباری شدن خدمت زیر پرچم با تودهٔ مردم‌پیوندهای‌ژرف برقرارمی‌کند وبه‌نظام سیاسی وقانونی‌که زادهٔ انتخابات‌همگانی است، وفاداراست. اگرگاهی برخی از افسران‌مثل سرلشگر **بولانژه**[۱۳] سرکشی می‌کنند بیش‌تر غیر نظامیانندکـه از وی پیروی می‌کنند، تـا نظامیـان و چنـین رویدادهایی در تاریخ جمهوری سوم بسیار استثنایی و اتفاقی است. راست است‌که دوران جنگ جهانی اول ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ به علت وضع ویژه‌ای کـه جنگ پدید آورد، اهمیت وقدرت ارتش در یك فاصلهٔ‌کوتاهی به‌گونه‌ای فوق‌العاده‌بالا می‌رود، ولی درهرحال قدرت تصمیم‌گیری در دست دولت باقی ماند که خود زیر نفوذ قوهٔ

۱۳ـ سرلشگربولانژه Boulanger با تظاهرات خیابانی، سخنرانی‌ها وآشوب‌ها و به‌کاربردن فشار می‌خواست حاکمیت سیاسی قانونی‌را سرنگون‌کرده وخود به‌قدرت برسد، به زبان دیگر زمینهٔ‌کودتای نظامی را فراهم می‌ساخت.

مقننه است و قوهٔمقننه بر کارهای دولت و از این راه برارتش نظارت کامل دارد.

پس ازپیروزی فرانسه درجنگ جهانی دومگونه‌ای‌سستی وبی‌خیالی وخواب‌زدگی دامن‌گیر ارتش‌می‌شود و سازمان ارتش و برنامه‌های آموزشی افسران و نظریه‌های مربوط به جنگ و دفاع ازکشور به علت سیاست صلح جویانه‌ای که دولت مصمم به پیروی از آن است ، به دست فراموشی سپرده می‌شود که اغلب صاحبنظران شکست برق آسای ارتش فرانسه را از آلمان درجنگ جهانی دوم ره‌آورد منطقی این سیاست می‌دانند[۱۴]. در ۱۹۴۰ ارتش شکست می‌خورد و دولت وقت استعفاء می‌دهد ومارشال پتن به نخست وزیری می‌رسد. مارشال پتن فاتح جنگ جهانی اول است و در میان مردم و ارتش خوش نام است، از این‌رو ارتش در جمع در داخل فرانسه و درمستعمراتش از وی پیروی می‌کند و شکست را می‌پذیرد. و تنها ژنرال دوگل است‌که در ژوئن ۱۹۴۰ به انگلستان پناهنده می‌شود و به تسلیم شدن دولت اعتراض می‌کند و «نهضت مقاومت ملی فرانسه» و سپس دولت «فرانسه‌آزاد» را پی‌می‌ریزد.پس ازشکست آلمان وپیروزی متفقین،که فرانسه نیز ازمتفقین‌است، ژنرال دوگل رییس دولت موقت فرانسه می‌شود وارتش ازوی پیروی‌می‌کند وفرمان‌می برد.مارشال‌پتن و وزیران‌دولت‌وهمکاران‌نزدیك وی به‌جرم همکاری با دشمن وخیانت بمیهن محاکمه ومحکوم می‌شوند. با همهٔ این رویدادها ارتش انسجام ویك پارچگی‌اش را ازدست نمی‌دهد.

فرانسه‌ازپایان‌جنگ‌جهانی‌دوم(۱۹۴۵)تااستقلال‌الجزیره(۱۹۶۲)بادشواری‌های فراوانی‌درمستعمراتش روبه‌رواست.مانندجنگ‌هندوچین،لشگرکشی‌درمصر،جنبش‌های استقلال‌طلبانه در شمال‌آفریقا، درآفریقای سیاه وبه‌ویژه درالجزیره. این‌حادثه‌ها

۱۴ــ ژنرال دوگل‌رییس جمهور فرانسه درسال‌های ۱۹۵۸ تا۱۹۶۷ درخاطراتش می‌نویسدکه وی دروقتی‌که سرهنگ ارتش‌بوده‌است تنهافردی بوده است‌که به‌طورجدی به مسئله تجدید سازمان ارتش اندیشیده است وآن را درکتاب **L' Armeé de Métier** (ارتش حرفه‌ای) یادکرده است. برای شناسنامهٔ خاطرات ژنرال دوگل ن.ك.به پانویس شمارهٔ ۳۶صفحهٔ۴۳۹.

گاهی دودستگی و سرکشی‌هایی را در ارتش پدید می‌آورد. ولی در اغلب این رویدادها و به ویژه از هنگامی که ژنرال دوگل رییس جمهور شد، قدرت سیاسی توانست ارتش را به‌اطاعت و فرمانبری وادارد و نباید فراموش کنیم که ملت به‌هیچ‌روی نمی‌خواست که یك دولت نظامی را بپذیرد. پس از ریاست جمهوری ژنرال دوگل در سال ۱۹۶۷ و در زمان ریاست جمهوری **ژرژ پمپیدو** سپس در زمان ریاست جمهوری **والری ژیسکاردستن** رابطه ارتش و قدرت سیاسی نسبت به‌گذشته یعنی با مقایسه با زمان ریاست جمهوری ژنرال دوگل دگرگونی نیافت.

واقعیت این است که در تمام کشورهای پیشرفته صنعتی مانند ایالات متحدهٔ آمریکا و کشورهای اروپای غربی دست کم از یك قرن به این سو ارتش فرمان‌بردار قدرت سیاسی قانونی بود. نمونه‌هایی که نشان دهد که ارتش خواسته باشد قدرت قانونی را در این کشورها به‌زور برکنار سازد و خود قدرت را به دست گیرد، کم است. بی‌گمان شرکت همهٔ مردم در زندگی سیاسی از راه انتخابات و این که نظامیان هم حق انتخاب شدن و انتخاب کردن در مجالس مقننه را دارند، از برخوردهای سخت میان نظامیان و غیر نظامیان کاسته است. نظامیان می‌دانند و آگاه‌اند که در تعیین سازمان رهبری سیاسی کشور همبازند. چنان که نتیجهٔ تحقیقاتی که به وسیلهٔ پرسشنامه، مجلهٔ هفتگی اکسپرس در نیمهٔ دوم سال ۱۹۷۷ از افسران ارتش فرانسه به عمل آورده است گویای این واقعیت است. در این پرسشنامه از نظامیان سئوال شده بود آیا در صورت به‌قدرت رسیدن سوسیالیست‌ها و چپ‌ها در فرانسه از فرمان‌های چنین دولتی اطاعت خواهند کرد یا نه؟ اکثریت پاسخ داده بودند چون درهرحال چنین دولتی یك دولت قانونی و نتیجهٔ انتخابات آزاد و آراء اکثریت است، از آن اطاعت خواهند کرد. (مشخصات شماره این مجله را در زیر داده‌ایم)[15]. می‌دانیم از هنگامی که سوسیالیست‌ها در فرانسه به قدرت رسیده‌اند و فرانسوا **میتران** به‌ریاست جمهوری فرانسه انتخاب شده است (۱۹۸۰)، ارتش مانند گذشته به دولت قانونی وفادار است

15– Dumoulin, Jerome et Michel LABRO–Que Vaut l, Armeé Fransaise? in: l, Express, No 1376, 21–27 Novembre 1977, pp. 32 - 38),

و فرمان می‌برد[۱۶].

۲۹۴. ب: ارتش درکشورهای سوسیالیست، در این‌جا فقط به یادکردن یك نمونه بسنده می‌شود. زیـرا شوروی نخستین کشور سوسیالیست جهـان است و کشورهـای بلوك سوسیالیست به شکلی از اشکال از آن پیروی کـرده‌اند و نیازی به‌آوردن نمونه‌های دیگر نیست.

نطفهٔ ارتش‌شوروی که ارتش سرخ‌نامیده می‌شود همراه باانقلاب اکتبر۱۹۱۷ وبادرهم‌شکستن‌سازمان‌ارتش‌تزاری بسته‌شد. قسمتی‌ازارتش‌تزاری که پس ازپیروزی انقلاب به رهبری برخی ازفرماندهان نظامی مانند **ورانگل** و **دنیکین**با دولت تازه به نبرد برخاسته بودند شکست خوردند وارتش سرخ به رهبری **لئون تروتسکی** روز به‌روز نیرومندترگردید وآبدیده‌تر شد.ارتش سرخ چنان که از نامش برمی‌آید در خلال انقلاب‌خونین وجنگ داخلی‌سازمان‌یافت. این ارتش ازآغازارتش طبقاتی نامیده‌شدکه‌وظیفهٔ اصلی‌اش پاسداری ازانقلاب کارگران‌ودهقانان وتحکیم‌دیکتاتوری پرولتاریااست. دلیل‌چنین نامگذاری‌این بودکه نفرات‌این‌ارتش‌ازکارگران ودهقانان تشکیل شده بود و اشراف ، نجبا ، زمین داران وکارخـانه داران، بازرگانان و حتا پیشه‌ورانی که‌یك کارگرداشتند ازخدمت‌درارتش‌محروم بودند، آن‌عده ازافسران‌ارتش تزاری‌که درجنگ‌های داخلی‌علیه نیروهای‌انقلاب‌جنگیده بودند،ازخدمت درارتش سرخ برکنار شدند. ولی در موردهایی نیز ارتش سرخ برای بهره‌گیری ازکاردانی افسران‌تزاری،آنان رابه زور وادار به همکاری می‌کردند. آن چه مسلم است‌سربازان ارتش سرخ بـا دید خوب به افسران ارتش تزاری نمی‌نگریستند و نسبت بـه آنان رفتاری بد داشتند، تاآن‌جاکه دولت و حزب بـرای دفاع از این افسران و برقراری

۱۶ــ برای تنظیم ارتش در فرانسه از منابع زیر استفاده شده است:

A: Girardet.R. - problèmes Còntemporains de Défense Natiònale. Paris, Dolloz. 1974, pp. 153 - 189.

B: Planchais, Jean - Histoire Politique del, Armeé.Paris le Seuil 1967.

انضباط در ارتش ناچار به مداخله شد و دولت در هرسربازخانه یك نماینده ومسئول سیاسی حزبی گماشت که مرجع و اقعی تصمیم‌گیری بودند. اختیارها وقدرت افسران محدود به‌کارهای فنی و نظامی گردیـد و بدین ترتیب آنان را برکنار از بدگمانی قراردادند.

افسران ارتش تزاری کم‌کم توانستند اعتماد رهبران نظام سیاسی تازه وحزب را به‌دست‌آورند. چنان‌که جنگ میان شوروی و لهستان در سال ۱۹۲۱ موقعیتی بود که افسران پیشین بتوانند وفاداری خود را نسبت به نظام سیاسی تازه نشان دهند و فرماندهان پیشین ارتش تزاری با فراخواندن افسران و سپاهیان‌آن ارتش برای دفاع از میهن و بیرون راندن دشمن خارجـی و پاسخ مثبت اکثریت به‌این نـدا، انگیزهٔ مهمی گردید که نظام سیاسی نو به‌سپاهیان سابق اعتماد پیداکنند. همزمان بـا پیوستن افسران تزاری به نظام جدید، سربازان انقلاب که آموزش نظامـی نداشتند برای فرا-گرفتن دانش نظامی به مؤسسه‌ها و دانشکده‌های نظامی فرستاده شدند. ایـن افسران به زودی فنون فرماندهی راآموختند و افسران سابق نیز بیش از پیش به خدمت نظام تازه درآمدند و نماینده‌های سیاسی حزب کـه به منظور رهبری و مراقبت در رفتار افسران نظام پیشین در ارتش گماشته شده بودند کم‌کم اهمیتشان را از دست دادند. یعنی ریاست واقعی واحدهای نظامی به نظامیان سپرده شد و درجه های نظامی کـه پس از انقلاب از میان رفته بود کم‌کم برقرارگردیـد. البته تضادهایی میان دولت و نظامیان گاه به‌گاه پیش می‌آمد و در ایـن اختلاف‌هـا شماری از فرماندهان درجهٔ یك محاکمه و محکوم به اعدام شدند. ولـی در جمع به این علت کـه میان دولت، ارتش وحزب‌در این‌سال‌های درازیگانگی‌فرماندهی‌هست ودربالای تمام سازمان‌های‌حزبی، سابق ونظامی یك فرد ـ **استالین** ـ قـدرت را در دست دارد تضادها و اختلاف‌های چشم‌گیری آشکار نشد. هنگام جنگ جهانی دوم کـه با لشگرکشی آلمان به شوروی همهٔ نیروهای نظامی وغیر نظامی برای راندن این‌دشمن خارجی بسیج شده بودند، همبستگی میان حزب، ارتش و تودهٔ مردم ژرف‌ترگردید و نمایندهٔ حزب در ارتش

که می‌بایست برارتش نظارت کند، برداشته و ادارهٔ ارتش به فرماندهان و افسران سپرده شد. درزمان جنگ استالین بزرگترین عنوان نظامی ارتش سرخ ـ ژنرالیسم را به خود اختصاص داد تاآسان‌تر فرمان‌هایش در ارتش پذیرفته شود. پس از پایان جنگ دوم جهانی اعتبار وحیثیت‌ارتش سرخ به عنوان فاتح آلمان هیتلری و فاشیسم در درون وبیرون شوروی بسیار افزایش یافت. پس از جنگ جهانی دوم تا مرگ استالین مانندگذشته به‌این‌علت که رهبری کشور، دولت وحزب دردست وی متمرکز شده بود تضادها و اختلاف‌ها ، دست‌کم‌آشکارا میان ارتش و قدرت سیاسی وجود نداشت. پس از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ مدت کوتاهی فضای سیاسی به‌صورت زمان استالین بود و **مالنکوف** که مدت کمی جانشین استالین گردید به‌همان شیوه رفتارمی‌کرد. ولی با اعدام **بریا** رییس پلیس مخفی وبا روی‌کار آمدن **خروشچف** در سال ۱۹۵۳ و انتخاب وی به دبیرکلی حزب کمونیست شوروی دگرگونی‌هایی در فضای سیاسی شوروی پدیدآمدکه سر آغاز آن گزارش معروف خروشچف در کنگرهٔ بیستم‌حزب کمونیست‌شوروی‌است. خروشچف دراین گزارش سیاهکاری‌های دورهٔ‌استالین‌را فاش می‌سازد وشخصیت پرستی ورهبری‌فردی را محکوم می‌کند[۱۷]. در دورهٔ خروشچف به‌گونه‌ای ضعیف ولی مسلم، فشارهای پلیسی‌در شوروی کاهش می‌یابد و نظام سیاسی به سوی رهبری جمعی می‌گراید. شاید به همین دلیل جمعی است که کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی می‌تواند وی را در سال ۱۹۶۴ بازخواست‌کرده وازرهبری حزب برکنار کند.همان‌گونه‌که خود خروشچف موفق شده‌بودکه‌گروه «ضد حزبی» **مولوتف ومالنکوف** را در سال ۱۹۵۷ و **بولگانین**

۱۷ـ ن.ک. به: مدودف، روی وژورس : نیکیتا. س. خروشچف، سالهای‌حاکمیت، ترجمهٔ عنایت الله رضا ـ تهران مؤسسه انتشارات نوین، آبان ۱۳۶۲، ۳۳۱ص.

فرق اساسی تصفیه‌های حزبی زمان استالین با زمان جانشینان وی در این است که در زمان استالین کسانی که مورد بی‌مهری استالین قرار می‌گرفتند اغلب کشته ونابود می‌شدند، درحالی‌که در زمان جانشینانش فقط از مسئولیت‌ها برکنار می‌شوند، چنان‌که خروشچف پس از برکناری زندگی بی‌دغدغه‌ای داشت و به‌طور طبیعی نیز درگذشت.

را در سال ۱۹۵۸ از کمیتهٔ مرکزی حزب بیرون کند. در زمان خروشچف شمارهٔ فرماندهان ارتش در کمیتهٔ مرکزی حزب افزایش می‌یابد و پاره‌ای از رویدادها مانند دخالت ارتش سرخ در سال ۱۹۵۶ درلهستان برای درهم‌شکستن شورش مردم آن کشور، قدرت ارتش را در شوروی بالا می‌برد. پس از برکناری خروشچف ـ که متهم به فردگرایی شده بود ـ رهبری کشور به یک گروه سه نفری سپرده شد که در عمل دبیرکل حزب برژنف قدرت بیش‌تری داشت و در پاییز سال ۱۹۷۷ توانست دبیرکلی حزب و ریاست کشور را هم به دست گیرد. در سراسر این‌دوره ارتش زیر فرمان‌قدرت‌سیاسی حاکم‌است واز آن پیروی‌می‌کند و هیچ‌گونه نافرمانی یا اختلاف آشکار میان ارتش و قدرت سیاسی به چشم نمی‌خورد. دلیل این امر پیوند ژرفی است که میان حزب و ارتش هست. به ویژه آن‌که حزب و نظام سیاسی تازه پس از انقلاب، ارتش سرخ را بنیان‌گذاری کردند و با آموزش سیاسی که از سوی حزب به ارتش داده شد وفاداری ارتش نسبت به‌حزب و دولت تضمین گردید. این پیوند با پذیرفته شدن و عضویت شماری از فرماندهان نظامی در کمیتهٔ مرکزی حزب استوارتر گردیده است و میان آگاهان مسائل شوروی کم‌تر کسی این احتمال را می‌دهد که ارتش دست به‌کودتا زند یا روزی خود به تنهایی قدرت سیاسی را به دست گیرد. فرمان بری ارتش از مقام‌های سیاسی تا امروز (آبان۱۳۶۵) همچنان مانندگذشته است[18].

۱۸ـ برای نوشتن ارتش در شوروی از نوشته‌های زیر بهره جسته‌ایم:

الف ـ الکساندروف، ویکتور: استالین و تصفیه ارتش سرخ، ترجمه مهدی سمسار ـ تهران چ دوم ۱۳۴۵، نشرمینا، ۳۳۴ ص، مصور.

ب ـ تاریخ روسیهٔ‌شوروی (تألیف یک گروه)، ترجمهٔ حشمت‌الله کامرانی ـ تهران انتشارات بیگوند، ۱۳۶۱ دوجلد، ۱۲۹۰ص، مصور.

پ ـ تاریخ حزب کمونیست شوروی (تألیف یک گروه)، ترجمهٔ یک گروه ـ انتشارات حزب تودهٔ ایران [بی تا]، ۵۵۱ص ،مصور.

ت ـ تروتسکی، لئون: تاریخ‌انقلاب روسیه، ترجمهٔ سعیدباستانی، تهران ـ

۲۹۵. پ: ارتش درکشورهای عقب‌مانده ودرحال توسعه، بـه دست ـ گرفتن قدرت سیاسی به وسیلهٔ نظامیان در جهان پدیدهٔ تازه‌ای نیست و همیشه و در همه‌جا بوده است. مثال‌ها دراین زمینه‌کم نیست، چنان‌که در روم قدیم در قرن سوم میلادمسیح‌فرماندهان نظامی چندین‌بار قدرت سیاسی را به دست‌گرفتند. در تاریخ سیاسی ایران هم شوریدن نظامیان علیه قـدرت سیاسی وقت، بی‌سابقه نبوده است. شورش بهرام‌چوبین در زمان‌هرمز وخسروپرویزچهارمین و پنجمین‌شاه‌ساسانی نامدار است و خسروپرویز سرانجام به یاری رومیان توانست شورش بهرام‌چوبین را درهـم شکند و بهرام پس ازشکست به ترکستان پناهنده می‌شود و درآن‌جا به دست جاسوسان خسروپرویزکشته شد[19].

تـا پیش از پیدایی کشور ـ ملت در دوران فئودالیسم و حکومت قبیله‌ای ، فئودال‌ها و رییسان قبیله‌ها بودندکه به یاری‌کسان خود و اعضاء قبیله قدرت سیاسی را به دست می‌گرفتند وسلسله‌های سلطنتی را بنیان می‌گذاردند[20]. این نمونه‌ها نشان

← نشرفانوسا، آبان ۱۳۶۰، سه‌جلد ۳۷۶ ص، مصور، ۴۰۸ص، مصوروو۳۳۷ ص، مصور.

ث ـ پوناماریف، آ. گرومیکو، وخوستوف ـ تاریخ سیاست‌خارجی شوروی ۱۹۷۰ ـ ۱۹۴۵، ترجمهٔ سهیل روحانی ـ تهران انتشارات تندر، ۱۳۶۱، ۵۳۴ص.

ج ـ فرو، مارك: انقلاب روسیه، ترجمـهٔ جمشید نبوی ـ تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، ۱۲۲ص.

چ ـ فرای، تیبور: انقلاب‌مجارستان، سیزده‌روزی که‌کرملین‌را لرزاند، ترجمهٔ عنایت الله رضا ـ تهران، نشر ناشر ۱۳۶۳، ۲۷۸ ص، مصور.

۱۹ ـ ن. ك. به: «بهرام چوبین» در مجموعهٔ شاهکارهای ادبیات فارسی شمارهٔ ۳، زیرنظرپرویز خانلری وذبیح‌الله صفا، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۱، ۳۰ص.

۲۰ ـ شورش آغامحمدخان قاجار به یاری‌قبیلهٔ قاجار علیه سلسله زندیه از مثال‌های روشن مربوط به شورش یك‌قبیله علیه قدرت سیاسی مستقر و استقرارخانوادهٔ سلطنتی تازه است. در ایران از روزگاران دور تاکودتای نظامی بنیان‌گذار خانوادهٔ پهلوی در سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی،همهٔ خانواده‌های سلطنتی ریشه دهقانی وایلی‌دارند وپایهٔ قدرت آن‌ها قبیله و ایل است وتنها با پیدایی ارتش نوین است‌که به دست‌گرفتن قدرت به‌نام کودتا پدید می‌آید.

می‌دهد که در روزگاران گذشته نیز سرنگون کردن قدرت سیاسی مستقر با کودتای نظامی، یا شورش قبیله‌ها دیر به دیر و به‌طور اتفاقی و استثنایی، همیشه بوده است. ولی آن‌چه که در روزگار ما در کشورهای عقب‌مانده و درحال توسعه به چشم می‌خورد دخالت استثنایی ارتش درکارهای سیاسی نیست بلکه همگانی‌شدن کودتاهای نظامی در این کشورها است که به صورت قاعده درآمده است. پاره‌ای از نمونه‌ها نمایانندهٔ این واقعیت است: عراق در سال ۱۹۳۲ به استقلال رسید و چهار سال بعد ارتش در عمل قدرت را رهبری می کند، در سال ۱۹۵۸ارتش با یك کودتا قدرت را مستقیم به دست می‌گیرد، در سال ۱۹۶۳ کودتای نظامی دیگری، کودتا چیان ۱۹۵۸ را از کار برکنار و خود قدرت را به دست می‌گیرند ، بی اینکه فراموش کنیم که در این فاصله کودتاهای ناکام وغیر موفق دیگری هم روی داده است.

نمونهٔ دیگر سوریه است که در سال ۱۹۴۵ به استقلال می‌رسد ، چهار سال بعد قدرت حاکم با یك کودتای نظامی سرنگون می‌شود و از سال ۱۹۴۹ به بعد هم سوریه با چندین کودتای‌نظامی دیگرروبروشده است. در مصر نیز در سال۱۹۵۲ نظامیان به‌قدرت می‌رسند که تاکشته شدن سادات قدرت را در دست داشتند و هم اکنون (مهر ۱۳۶۵) قدرت در عمل به دست نظامیان رهبری می‌شود.

در ترکیه هم پس از جنگ جهانی اول ارتش قدرت سیاسی و رهبری کشور را به دست می‌گیرد ولی پس از پایان جنگ جهانی دوم قدرت سیاسی به وسیلهٔ غیر نظامیان رهبری می‌شود و سپس برای مدت کوتاهی در فاصله سال‌های ۶۸ – ۱۹۶۱ نظامیان در صحنهٔ سیاست قدرت را به دست می‌گیرند و سپس مدتی غیر نظامیان به‌قدرت می‌رسند و از سال ۱۹۸۰ از نو قدرت سیاسی در دست نظامیان است . اکنون نظامیان‌در کشورهای زیر قدرت را دردست دارند: آفریقای مرکزی، ایتوپی، آرژانتین، الجزیره، برزیل، بنگلادش، بولیوی، پاکستان، ترکیه، داهمه، سالوادور، سودان، سوریه، شیلی، غنا، تایوان، فیلی‌پین، کره جنوبی، کنگو(لئوپولدویل)، لیبی، مصر، ولتای علیا ، هندوراس، یمن جنوبی . بی این که از یاد ببریم کشورهایی هستند که به‌ظاهر قدرت سیاسی در دست غیر نظامیان است ولی در واقع قدرت در

دست ارتش است ونمونه‌های آن پیش‌تر آورده شد. در نظام‌های سیاسی دموکراتیك همیشه این امکان هست که یك نظامی ازراه انتخاب آزاد وبه‌وسیلهٔ مردم به ریاست کشورانتخاب شود. ولی این بدان معنی نیست که قدرت سیاسی در این کشورها در دست نظامیان بوده باشد. چون درهر حال بنیان همهٔ نهادهای سیاسی برپایهٔ انتخابات است ورییس کشور جزاین که درچهارچوب نهادهای سیاسی و اداری که منتخبان ملت در ادارهٔ آن شریکند، تصمیم گیری کند، قادر به کار واقدام دیگری نیست. ولی دریك نظام سیاسی که ارتش باکودتا وتوسل به زورقدرت را به دست می‌گیرد وضع بـه کلی متفاوت است. درچنین وضعی فرماندهٔ نظامی که رهبری کودتا را دردست دارد، برای تحکیم موقعیت خود ناچاراست که سمت‌ها ومقام‌های مهم سیاسی و اداری را، حتا دربخش خصوصی به‌نظامیان واگذار کند. آن‌چه که برای تودهٔ مردم وروشنفکران دراین موقعیت بیش ازهمه غیرقابل تحمل است، این‌است که تقسیم کارها ومقام‌ها برپایهٔ کاردانی و شایستگی دارندگان این‌مقام ها نیست، بلکه فقط براساس دوری ونزدیکی این‌افراد به مرکزقدرت ازیك سووازسوی دیگر نیازی است که مرکزقدرت به‌این کسان‌دارد. هراندازه که ناشایستگی این کسان بیش‌ترباشد به‌همان نسبت خشم وبیگانگی تودهٔ مردم نسبت به‌چنین نظام سیاسی فزون‌ترمی‌شود. نظامیان هم برای پیشبردبرنامه‌هـا و نگاهداری قدرتشان ناچارند که‌به خشونت بیش‌تری‌دست زنند و چون همهٔ راه‌های قانونی برای‌نشان دادن نارضایتی‌ها و اعتراض‌هاازمردمان گرفته‌شده‌است، آنان هم‌برای پاسخ گفتن به‌خشونت‌ها جزاین که به خشونت دست‌زنند، چاره‌ای ندارند. بی گمان چنین محیط‌سیاسی، فضای سالمی نیست. اگر کودتاچیان‌دیریازود آزادی‌های سیاسی را تامین‌نکنند با دشواری‌های بسیاری‌روبروخواهند شد وبه‌بن‌بست خواهند رسید و برای‌گریز از دشواری‌ها و آرام کردن افکارعمومی ناچارند که به انتخابات توسل جویند.[۲۱]

۲۱ـــ درسپتامبر ۱۹۷۳ ژنرال پینوشه دولت‌قانونی وسوسیالیست آلنده را درشیلی باکودتای نظامی‌سرنگون کرد. این کودتا منجربه‌زندانی کردن، کشتن ومهاجرت هزاران‌نفر ـــ

چگونه می‌توان به قدرت رسیدن نظامیان راکه کم‌وبیش درهمهٔ کشورهای عقب‌مانده ودرحال رشد به چشم می‌خورد ودراین کشورها همگانی شده است، توجیه کرد؟ آن چه مسلم است نظریه و قاعدهٔ کلی که همیشه و همه جا ودرمورد همهٔ کشورهای واپس‌مانده به‌کار آیدوجود نداردودرهر کودتای نظامی باید درجستجوی انگیزه‌های گونه‌گون بود. بااین همه شاید بتوان پاره‌ای ازعلت‌های مهم که زمینه را برای ایجاد کودتا آماده می کند، چنین برشمرد.

۲۹۶.۱: موقعیت سیاسی واقتصادی، دراغلب کشورهای عقب‌مانده ودرحال رشد آگاهی سیاسی تودهٔ مردم کم است وبه‌علت فقرفزایندهٔ مردم، گرایش آنان نیز به‌کارهای سیاسی ناچیزاست. دولت‌هاهم دراین کشورها ازاین وضع بهره‌می گیرند وتودهٔ مردم را دربی‌خبری نگاه می‌دارند ومی کوشند که مردم هرچه بیش‌ترازفعالیت سیاسی دورباشند. شرکت مردم درحزب‌ها وجمعیت‌های سیاسی بسیار کم است، انتخابات‌آزاد وجود ندارد. علاوه‌براین چنان که‌پیش‌تریادآوری‌شد، دراین کشورها نظامیان ازانتخاب کردن وانتخاب شدن درمجالس مقننه وبرای مقام‌های سیاسی نیز محرومند وبه‌این ترتیب گروه مهمی ازمردم جامعه آگاهانه اززندگی سیاسی به دور نگاهداشته می‌شوند. یکی ازویژگی‌های آشکار کشورهای عقب مانده بی‌سوادی اکثریت مردم است، ولی‌نظامیان(افسران ودرجه‌داران)گروه‌باسوادگسترده‌ای را در کل جمعیت کشورتشکیل می‌دهند. همچنین دراغلب کشورهای عقب‌مانده و درحال رشد آموزش رایگان نیست وورود به دانشگاه‌ها با مسابقهٔ ورودی انجام می گیرد و هزینهٔ آموزش‌های دانشگاهی نیز سنگین است وکمک‌های هزینه آموزشی برای دانشجویان کم ودرعین حال ناچیزاست. فرزندان‌گروه‌های اجتماعی با درآمدکم و

← ازمردم‌شیلی گردیدونفرت‌همه جهانیان را علیه‌نظام سیاسی برانگیخت ژنرال پینوشه‌رهبر کودتاچیان ناچارشدکه درژانویه ۱۹۷۸ (چهارسال‌بعدازکودتا) اعلان‌کند که برای پذیراندن برنامه‌های خود می‌خواهدبه‌آراءعمومی مراجعه‌کند.(ن.ك.به‌ص ۳۹ شمارهٔ ۶۸۶ مورخ یك تا هشتم ژانویهٔ ۱۹۷۸ مجلهٔ فرانسوی‌اکسپرس Exprss)

حتامیانه به‌سختی می‌توانند‌دردانشگاه‌ها آموزش بیابند. ولی درموسسه‌های نظامی و دانشکدهٔ افسری، آموزش رایگان‌است ودانش‌آموزان ودانشجویان‌دراین موسسه‌ها کمك هزینه تحصیلی دریافت دارند واغلب ارزش‌آموزشی دردانشکدهٔ افسری نیز برابردرجهٔ «کارشناسی» (لیسانس) دانشگاهی حساب می‌شود. دانش‌آموختگان موسسه‌های‌آموزشی ارتش‌با‌بی کاری احتمالی روبرونیستند و بی درنگ درسازمان های‌ارتشی‌به کار گماشته‌می‌شوند و بی دشواری‌های ویژه‌درنهادهای نظامی پیشرفت می کنند ودرجه می گیرند.نظامیان‌به‌علت وضع کاری‌شان، اغلب برای دیدن‌دوره‌های کارآموزی به‌کشورهای غربی‌فرستاده می‌شوند وهنگام ماندنشان‌در آن‌جا کم وبیش باپیشرفت‌های سیاسی، اجتماعی واقتصادی آن‌کشورها آشنا شده و آن را با وضع کشورخودمی‌سنجند. دراین‌ارزیابی‌وسنجش پی‌می‌برند که‌کشوروسرزمین‌شان‌ازقافلهٔ آن چه که‌پیشرفت وصنعتی‌شدن وبه‌طورخلاصه‌تمدن‌جدید می‌نامند، واپس‌مانده‌است.

اگرصنعتی شدن وانقلاب صنعتی را در کشورهای غربی بررسیم، می‌بینیم که ازدیدگاه تاریخی، صنعتی شدن همزمان‌بادوره‌ای‌است که بورژوازی پیدا می‌شود و قدرت سیاسی را به دست می‌گیرد. در واقع تحقق انقلاب صنعتی با نابودی قدرت فئودالان وجامعه فئودال وبه قدرت رسیدن بورژوازی، شدنی‌است. هنوز مردم اغلب کشورهای واپس مانده ازنظراقتصادی واجتماعی دردورهٔ قرون وسطا می‌زیند و از نظرسیاسی کشور‌ـ‌ملت‌به وجودنیامده‌است. آیا نمی‌توان‌گفت‌که اکثریت نظامیان ازمیان‌گروه‌های متوسط اجتماعی برخاسته‌اند که آنان را خرده بورژوازی میانه‌حال می‌نامند که می‌خواهند با عقب‌ماندگی و نمایندهٔ آن فئودالیسم وامپریالیسم (استعمار خارجی) مبارزه کنند؟ به‌زبان دیگرمی‌توان‌گفت که‌نظامیان نمایندهٔ بورژوازی یادست کم، گروهی‌ازبورژوازی‌اند وچون‌جنگ‌افزار در اختیاردارند واین آگاهی در آنان نیرو گرفته است که می‌توانند در کشورشان باعقب‌ماندگی وفساد مبارزه کنند، دست به کودتا می‌زنند.

نباید فراموش کنیم که ارتش به علت ماهیت سازمانی‌اش درواقع دولت در

دولت است و ارتش دردرون سازمان‌هایش مجهز به‌توانایی‌های بسیار است. چنین وضعی این احساس را در آنان بیدار می کند که حق و وظیفه دارند که رهبری ملت را به‌عهده گیرند. گاهی این‌چنین استدلال می کنند که در کشورهای عقب مانده اکثریت سربازان که خدمت زیر پرچم را انجام می‌دهند ازمیان دهقانان برخاسته‌اند ، پس درموقع کودتا برروی تودهٔ مردم وبرادران خود تیراندازی نمی کنند وازفرمان افسرانشان‌در چنین وضعی سرپیچی‌خواهند کرد. ولی‌این استدلال نادرست است، چون وابستگی به یك طبقه و گروه و آگاه بودن‌بدین پیوند، دومسئله جداست. راست است که‌اغلب سربازان در کشورهای‌عقب‌مانده که‌به‌خدمت زیرپرچم خوانده می‌شوند ازمحیط‌های دهقانی برخاسته‌اند، ولی آگاهی‌اجتماعی آنان ناچیزاست وانضباط درارتش به‌شکلی ادامهٔ انضباط قبیله‌ای وخانوادگی است که این‌سربازان پیش‌ازخوانده‌شدن به‌خدمت زیرپرچم و آمدن به سربازخانه، بدان خو داشته‌اند . پس‌طبیعی است که سربازان از فرماندهان خود پیروی کنند وبه سوی مردم بی سلاح که می‌خواهند از دولت قانونی به پاسداری برخیزند ، تیراندازی کنند . نکتهٔ دیگری که درمورد انگیزهٔ نظامیان ازبه دست زدن به‌کودتا وواژگون کردن دولت قانونی باید به یاد داشت ، ترس آنان از کمونیسم است .

اگرطبقه‌ها وگروه‌های‌اجتماعی‌ازعقب‌ماندگی کشور و استعمار خارجی و فساد درونی‌رنج‌می‌برندبه همان‌نسبت هم‌ازبرافتادن‌مالکیت خصوصی وازمیان رفتن آزادی های‌فردی وعمومی بیم دارند.حال اگردولت‌قانونی این‌احساس‌رادرآنان‌بیدار کند که ادامهٔ‌قدرتش‌به به‌قدرت رسیدن‌کمونیست‌ها می‌انجامد، اکثریت نظامیان که از میان گروه‌های‌متوسط‌اجتماع بیرون‌آمده‌اند باآن ستیزخواهند کرد.چنان‌که‌به‌قدرت‌رسیدن موسیلینی‌در ایتالیا و هیتلر در آلمان وفرانکودر اسپانیا در پیرامون سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰ را می‌توان به‌آسانی وتا حدود زیادی با ترس‌گروه‌های متوسط از کمونیسم روشن ساخت . سرنگون شدن‌دولت‌سوسیالیست‌آلنده‌در سال ۱۹۷۳ در شیلی به وسیلهٔ نظامیان نمونهٔ دیگری دراین زمینه است .

۲.۲۹۷ ـ ناسیونالیسم، ایجادارتش باضابطه‌های وسازمان‌ها و تشکیلات جدید دراغلب کشورهای عقب‌مانده ودرحال‌رشدکم‌وبیش‌تازه است به‌ویژه دراین کشورها ارتش نهاد نوتری ازدیگرنهادها است. زیرا قدرت نظامی موجود این کشورها با ورود قدرت‌های‌استعماری ازمیان رفته ومردم‌آن‌جا فقط حق داشتندکه برای‌برقراری نظم،پلیس داخلی‌داشته باشندکه‌آن هم‌زیرنظردستگاه‌استعماری حاکم کارمی کردند. ازدست دادن استقلال این‌کشورها به‌ویژه برای ارتش ونیروهای مسلح یك ضربهٔ روانی سخت بوده وهمیشه دراین باره احساس سرشکستگی وسرافکندگی ژرف داشتند . زیرا دفاع ازمرزهای‌کشور وپاسداری ازاستقلال آن درقوانین و درعمل با ارتش‌بوده‌است وارتشیان‌این‌احساس‌رادارندکه‌چون‌نتوانستند به وظفیه‌شان‌عمل کنند، کشوربه‌زیرسلطهٔ قدرت استعمارگرخارجی درآمد. ازین رواغلب سپاهیان نسبت‌به خارجی دشمنی وکینه به دل‌دارند واحساسات ملی ومیهن پرستی که ریشهٔ‌آن‌شکست وهجوم دشمن خارجی بوده درآنان نیرومنداست ودربیش‌ترکشورهای درحال‌رشد ارتش منشاء ناسیونالسیم بسیار تنداست که ضدیت ودشمنی با بیگانگـان مهم‌ترین تظاهربیرونی این‌ناسیونالیسم است.همچنین بی‌گمان هنگام سلطهٔ بیگانگان،نظامیان بیش‌ازدیگرشهروندان ازاین سلطه رنج‌می‌بردند،زیرا بازوی‌سلطهٔ استعمارگر،نیروی نظامی‌اش است که درکشورمستعمره و هنگام اشغال با ارتش محلی رویارویی دارد وپس‌ازپیروزی وگرفتن این‌کشورها نیزبانظامیان شکست خـورده روابط تنگاتنگ داشته واغلب افسران اشغالگرسمت‌های فرماندهی‌یاآموزش نظامیان شکست‌خورده را دردست داشتند وباخودنمایی وغرورآنان راخوارمی‌داشتند وکوچك می‌کردند. همهٔ این رفتارهای ناپسند وزشت احساسات ناسیونالیستی وملی‌گرایی را درنظامیان نیرومندترمی‌ساخت وآنان را مصمم‌ترمی‌گردانیدکه به ارتش‌های ملی روی آورند و ملی‌گراشوند. نمونهٔ‌چنین احساساتی درنوشته‌های اغلب سران‌کشورهای جهان سوم به‌ویژه درنوشته‌های **جمال عبدالناصر** ، **انور سادات** رییسان‌جمهورپیشین‌مصر و **سکوتوره** رییس جمهور پیشین‌گینه دیده می‌شود که سخت‌ازرفتارزشت‌افسران و درجه‌داران کشوراستعمارگر که حتا به‌فرماندهـان کشورمستعمره واشغال‌شده فرمـان

می‌دادند، گله و شکایت دارند. همچنین در نوشته‌های اینان آمده است که چنین رفتار هایی از سوی افسران بیگانه اندیشه شورش وطغیان علیه نظام حاکم اشغالگران بیگانه را در آنان نیرومند می‌ساخت. انورسادات دراین زمینه می‌نویسد که در هنگام جنگ جهانی دوم «جمعیت افسران جوان» راتشکیل دادیم که تابه‌یاری آلمان‌ها، انگلیسی‌ها را ازمصر بیرون کنیم.

ولی این ناسیونالیسم که با دشمنی با بیگانه و استعمار آغاز گردیده و نمایان می‌شود بابه‌قدرت رسیدن ارتش، سیمای ناروشن یادوپهلو ــ اگر نخواهیم بگوییم چند پهلو ــ می‌گیرد. نخستین چهرهٔ این ناسیونالیسم یکی گردیدن هدف های نظامیان باهدف‌های همهٔ ملت است و اینان که اغلب وپیش ازبه‌قدرت رسیدن ازمبارزه‌های طبقاتی ویاری به‌ستمکشان و کارگران سخن می‌گفتند، پس از به‌قدرت رسیدن فقط از منافع ملی واتحاد همهٔ مردم کشورسخن می‌گویند و آن چه را که درپشتیبانی از ستمدیدگان ومحرومان گفته‌بودند، ازیاد می‌برند ومنکر تضادهای طبقاتی می‌شوند[۲۲]. نخستین نمونهٔشناخته شدهٔ تاریخی بورژوازی فرانسه است که پیش ازپیروزی انقلاب وبه‌قدرت رسیدن هدف‌ها ومنافع خود را با تمامی ملت یکی دانسته و آن چه که برای پیش‌برد برنامه‌ها وتحقق منافع اش لازم بود به‌نام منافع وهدف‌های همهٔ مردم وملت می‌نمایاند. بااین دید وبینش، کم وبیش درهمهٔ کشورهایی که نظامیان قدرت را به دست گرفتند به‌علت نداشتن پایگاه ملی ومردمی دست‌به‌کشتارهای گسترده‌زدند، چنان که پس ازکودتای مارشال عارف درعراق روی داد[۲۳].

بی‌گمان اندیشه‌های ملی گرایی ناروشن ومه‌آلود نظامیان با منافع بورژوازی همآهنگی دارد. بدون این که فراموش کنیم که اغلب نظامیان و افسران ارتش در کشورهای جهان سوم ازفرزندان خانواده‌های میانه حالند که‌به‌علت دشوارهای ورود به‌دانشگاه‌ها وموسسه‌های عالی آموزشی، به‌سوی دانشکده‌ها و مدارس نظامی روی

۲۲ــ ن. ك : به هیکل، محمدحسنین، ترجمهٔ محمدکاظم موسالی ــ تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، ۴۳۴ص، مصور.

23- le monde, 16-2-1963.

آورده تا کاروحرفه‌ای درجامعه داشته باشند ودرواقع بیش‌ترین نظامیان بورژوازی‌اند در«جامهٔ یك شکل، لباس نظامی». باری نمونه‌های تاریخی درهمه جانشان می‌دهد که نظامیان درکشورهایی که‌قدرت‌را به‌دست‌گرفته‌اند همیشه به‌نام دموکراسی وگسترش آزادی‌های سیاسی بوده ولی درعمل استبداد خشن‌تری را جانشین آن چه بوده، کرده‌اند. همچنین کودتای‌نظامی که درکشورهای سلطنتی روی داده، هدف‌وخواست نخستین،استقرار جمهوری و مخالفت با موروثی بودن مقامی به نام شاه بوده است و این که این بالاترین مقام رهبری یا ریاست‌کشور نیز باید ازسوی مردم انتخاب شود و پس ازپایان دورهٔ فعالیت وی، انتخابات آزاد برای رییس جمهور تازه‌آغاز گردد. ولی در بیش‌ترکشورهایی که نظامیان قدرت را با کودتا به دست‌گرفتند، با گذراندن قوانین ویژه یا برگذاری انتخابات ساختگی و با زورفشار، درچهارچوب نظام جمهوری ، به رییس جمهورهای همیشگی و همهٔ عمر ـ اگر با کودتای نظامی دیگری سرنگون نمی‌شدند ـ تبدیل می‌شدند. یعنی زنده‌کردن نظام سلطنتی به‌گونهٔ دیگر. کوتاه سخن آن‌که دراین پایان سدهٔ بیستم میلادی دخالت ارتش درسیاست و به قدرت رسیدن آنان درجهان سوم بیش ازپیش به چشم می‌خورد وانگیزهٔ اصلی چنین وضعی نبودن حزب‌ها وجمعیت‌های سیاسی سامان‌یافته وسنت‌های دموکراتیك درکشور است و در این‌کشورها ارتش متشکل‌ترین نهاد اداری ـ سیاسی است که ابزارهای سرکوب‌کننده و فشار رادر دست دارد. تا هنگامی که فضای فرهنگی ـ سیاسی‌سالم وسنت‌احترام‌به‌اعتقادها واندیشه‌های‌دیگران نباشد،همچنین‌نیرو وارادهٔ لازم برای مقاومت در برابر ستم و استبداد قدرت حاکم ، در این کشورها در میان حکومت شوندگان گسترش نیابد ، به قدرت رسیدن ارتش با فشار و زور همیشه شدنی است[۲۴].

۲۴ـ در تنظیم ونوشتن ارتش درکشورهای درحال توسعه یا جهان سوم (شمارهٔ ۲۹۴ تا ۲۹۷) از دومنبع زیر استفاده است:

a. ABOLHAMD (Abdolhamid) - La Question du régime Politique dans les Pays sous developpés - Thèse Doctrat. 1966, 544P.

۲۹۸. ت: ارتش در ایران، ایران ازکهن‌ترین کشورهای جهان است و از روزگاران پیشین ـ دست‌کم از سه هزارسال پیش ـ مردمی که در این سرزمین می‌زیسته، همیشه دوستان ودشمنانی می‌داشته است. پاسداری از مرزها اغلب دشوار بوده و مرزهای این سرزمین بزرگ در درازای تاریخ دگرگونی هایی یافته و همسایگان دور ونزدیك آزمندانه به این سرزمین بزرگ می‌نگریستند و می‌نگرند آن چه را که امروز به نام‌کشور ایران داریم ، ارمغان خون میلیون‌ها و میلیون مردم این سرزمین است. پاسداری از سرزمین‌ها و مرزهای‌کشور پیش ازآن‌که به دست سازمان‌های ویژه و متخصص مانند ارتش سپرده شود، با همهٔ مردم بوده است ومیان سپاهی و دیگران تفاوت نبود وهنگام یورش دشمنان، همگان بسیج می‌شدند و می‌جنگیدند. آن چه‌که به نام ارتش امروزی می‌شناسیم ، دست‌آورد جامعهٔ بشری در چند سدهٔ نزدیك به روزگار ما و هودهٔ نیازهای زندگی‌گروهی و اندیشه آدمی با هم بوده‌است.

۲۹۹. ۱ : گذشتهٔ تاریخی ارتش در ایران تا زمان قاجاریه، ارتش به مفهوم‌کنونی پدیدهٔ جامعهٔ صنعتی است وایران نیز اندیشه وسازمان ارتش رانخستین بار از اروپای صنعتی‌گرفت. لزوم داشتن ارتش و لشکریان منظم به‌ویژه ازهنگامی که اروپای استعمارگر در جستجوی مواد خام و بازارهای فروش کالاهای تولیدی کارخانه‌هایش است و به جهانگشاهی می‌رود ، بیش ترحس می‌شود . زیرا ایران مانند دیگرکشورهای آسیایی وآفریقایی و آمریکایی به زودی در می‌یابد که بی داشتن سپاهیان آموزش دیده و سامان یافته نمی‌تواند و نخواهد توانست با دشمنان

→

b.le Role extra-militaire de l, armee dans le tiers monde - Paris P. U. F. 1966, 457P.

این کتاب یك تألیف‌گروهی است و با این‌که بیست سال ازچاپ این اثر می‌گذرد، هنوز ازدید تحلیلی ارزنده است وآگاهای سودمندی دربارهٔ ارتش‌بسیاری‌از کشورهای جهان سوم دربر دارد.

خارجی برابری کرده و ازمرزها و امنیت و استقلال کشور پاسداری کند.

در همهٔ زمان‌ها استقلال و تمرکز کشور همگام باتوانایی و نیروی ارتش بوده است و همچنین ارتش نمایانندهٔ درجهٔ پیشرفت سیاسی، اقتصادی و فنی کشور است و در همهٔ کشورها به نسبت‌هایی ارتش رقم مهمی از بودجهٔ کشور را به خود اختصاص می‌دهد که در آمریکا و شوروی این ارقام بسیار بالا است . در جهان امروز حتا در کشورهای فدرال، مانند آمریکا، آلمان، سوییس، شوروی وهند نیز، سازمان ارتش به‌گونهٔ متمرکز است. یعنی در کشور تنها یك سازمان نظامی با ضابطه‌ها و سازمان‌های یك‌نواخت و یك فرماندهی می‌تواند باشد و فرماندهی کل نیروهای مسلح نیز در کشور با رییس کشور است که این کس ممکن است ، رییس جمهور یا شاه یا مقام دیگری باشد که سمت ریاست و رهبری کشور برطبق قانون اساسی به وی واگذار شده است. کوتاه سخن آن‌که درجهان ما که کشور ـ ملت‌ها بزرگ‌ترین چهارچوب زندگی سیاسی گروهی است برای پاسداری از مرزها و امنیت مردم کشور، تنها یك سازمان نظامی می‌تواند برای سراسر کشور وجود داشته باشد و هرگونه پراکندگی درارتش ونبودن تمرکز دراین‌نهاد، به زیان کشور است.

مقام‌های سیاسی و نظامی تصمیم گیرنده که نسبت به مسائل ونیازهای کشور آگاهی داشتند و باسیاست جهانی نیز کم وبیش آشنابودند، می‌دانستند که ایران بی داشتن ارتش نیرومند درعرصهٔ روابط جهانی کم بهاء خواهد بود. در این زمینه غلامرضامصور رحمانی از مسئوالان پیشین نیروی‌هوایی ایران درگفت و شنودی که در سال ۱۳۲۷ با سپهبد رزم‌آراء رییس کل ستاد ارتش آن زمان داشت در صفحهٔ ۳۱ در خاطرات سیاسی‌اش می‌نویسد:

«. . . ارزش ملت ما درجامعه بین‌المللی رابطه مستقیم با بهبود وضع ارتشمان دارد»[۲۵]

۲۵ ـ مصور رحمانی، غلامرضا: خاطرات سیاسی ۲۵ سال در نیروی هوایی ایران ـ تهران، انتشارات رواق، ۱۳۶۳.

در ایران تا دورهٔ ساسانیان سپاه کم و بیش بسامان بود و پس از شکست ساسانیان وروی‌کار آمدن خاندان‌های اسلامی، آن تمرکز گذشته ناپدیدگردید وهمگام این موقعیت تازه، ارتش منظم و متمرکز نیز ازمیان رفت[۲۶]. این پراکندگی ووضع غیرمتمرکز تا روی‌آمدن خاندان صفویه و برقراری تمرکز سیاسی درکشور، بود. نیروی نظامی شاه اسمعیل بنیان‌گذار پادشاهی صفویه در ۹۰۶ ه. ق. قزل‌باش‌ها یا «کلاه‌سرخها» ـ به‌مناسبت کلاه سرخشان ـ بودندکه ازهفت طایفه یا خانواده تشکیل می‌شد. هریك از این طایفه رییسی داشت و از او فرمان می‌برد و از این روگونه‌ای پراکندگی وعدم تمرکز در سازمان نظامی بودکه تا زمان شاه عباس نیزکشیده شد و این پراکندگی سازمان برای استقلال کشور زیان بار بود. شاه عباس برای کاستن نیروی آنان و پیش‌گیری ازخطرهایی که اینان می‌توانستند برای یك‌پارچگی کشور به‌بار آورند، نیروی‌مسلح‌ویژه‌ای به‌نام «شاهسون»(دوستدارشاه)، پدیدآوردوهنگام‌پدید آوردن‌این نیرو، ازشمارسربازان قزل‌باش کاست.شاه عباس‌درجنگ‌باعثمانیان‌به‌خوبی دریافت که بدون داشتن ارتش‌مجهز ونو، توانایی جنگیدن باآنان دشوار است.

در همین هنگام یعنی ۱۰۰۶ قمری برابر ۱۵۹۷ مسیحی برادران شرلی با هیأتی دربار شاه عباس آمدند که در میانشان کارشناسان نظامی نیز بودند و چنین برمی‌آید که اینان از پیش فرستاده‌شده‌بودندتا با سامان دادن ارتش ایران، از پیشرفت عثمانیان جلوگیری شود. با کوشش برادران شرلی ارتش جدید در ایران پای‌گرفت وسپاهیان از سواره‌نظام، پیاده نظام و توپچیان تشکیل شد وکارخانه‌های اسلحه‌سازی در اصفهان ایجاد گردید.

در پایان پادشاهی صفویه (۱۱۳۵ ق) و با به قدرت رسیدن افغان‌ها ارتش نیز ازهم پاشید. نادرشاه افشار که ازسال ۱۱۴۷ تا ۱۱۶۰ ق. شاه ایران بود، در مدت کوتاهی که قدرت را دردست داشت همیشه آگاه بودکه‌کشور به یك ارتش سامان

۲۶ ــ ن. ك: بختورتاش، نصرت الله: استراتژی نظامی ایران هخامنشی ــ تهران، ۱۳۵۰ [بی‌نا]، ۱۸۲ ص، مصور.

یافته و با ساز و برگ نیاز دارد و این واقعیت را درجنگ های بسیاری که رهبری کرده آموخته بود. **ژان او تر** فرستادهٔ **لویی پانزدهم** که ازسال ۱۷۳۴ تا ۱۷۴۳ مسیحی همزمان باپادشاهی نادرشاه ـ در ایران بود درصفحهٔ ۲۳۹ سفرنامه‌اش می نویسد:

«نادرشاه فرمان‌داد کارخانه توپ ریزی بسازند. در همین زمان هم چند هزار ازبك را به‌هویزه فرستاد، تادر آنجا کشتی‌سازی برای حمل و نقل راکه در سال گذشته آغاز گشته بود، به‌پایان برسانند... درایران در آغاز سال ۱۷۴۳ برای‌جنگ باترکها تهیه عظیمی‌دیده‌شد. نادرشاه سفارش هشت فروندکشتی را به سورت داده بود.»[۲۷]

باکوشش‌های‌فراوان نادرشاه به سپاهٔ‌ایران‌سروسامان‌داده‌شد و توانست‌تمرکز از دست رفته رابه ایران بازگرداند و حتاباکشته‌شدن اودرسال ۱۱۶۰ ق، ارتش وی از هم نپاشید ودرخدمت شاهان‌زندیه در آمد. با مرگ کریم خان‌زند در سال ۱۱۹۳ ق. بازهم‌آشفتگی در کشورپدیدآمد وانگلیسی‌ها وروس‌ها هریك‌برای دست‌یابی به هدف‌های ویژه‌خود این‌سرزمین را مورد تاخت وتاز قرار دادند.

۲.۳۰۰: ارتش‌درزمان قاجاریه، خاندان قاجاریه نیز باهمین وضع روبرو بودتا این که **فتحعلیشاه** قاجار، دربرابر این‌تجاوز درجستجوی یافتن متحدی برآمد به ویژه آن که در سال ۱۲۱۸ هـ. ق (۱۸۰۳ مسیحی) لشگریان تزاری از سوی قفقاز به ایران سرازیر شده بودند.

چون فرانسه در زمان **ناپلئون بناپارت** با روسیه وانگلیس در جنگ بود، برای پیشبردبرنامه‌های‌جهان گشاهی ودست‌یافتن‌به هندوستان «معاهده فین کن اشتاین» را در تاریخ ۴ مه ۱۸۰۷ برابربا ۲۵ صفر ۱۲۲۲ق. با ایران بست ودر این عهدنامه متعهد گردیدکه‌کارشناسانی برای آموزش ارتش ایران به این‌جا بفرستند و هیأتی به ریاست سرتیپ **گاردان** به ایران‌آمد و ایران نیزمتعهد شد با انگلستان قطع رابطه کرده وبا او وارد جنگ‌شود. باکوشش ایناﻥ‌که‌بی‌گمان بیش‌تربرای پیش‌بردهدف‌

۲۷ــ اوتر، ژان: سفرنامهٔ‌ژان‌اوترعصرنادرشاه، ترجمهٔ‌علی اقبالی‌ــ تهران انتشارات سازمان انتشارات جاویدان، زمستان ۱۳۶۳.

های فرانسه‌بود، پایه‌های ارتش نوین ایران ریخته‌شد . ولی‌مدت بسیار کوتاهی پس از بستن این عهدنامه یعنی در ۲۱ دسامبر ۱۸۰۷ برابر با شوال ۱۲۲۲ فرانسه عهدنامه «تیلسیت» را با روسیه‌بست و از این معاهده، فرانسویان از آموزش سپاهیان ایران و فروختن اسلحه، سرباز زدند و انگلیسی‌ها بدون‌درنگ از این موقعیت بهره جسته و درخواست بیرون کردن‌فرانسویان راکردند وسرانجام در تاریخ ۲۶ ذی حجه ۱۲۲۳ (۱۲ فوریه ۱۸۰۹) از ایران رانده شدند. در این باره ژنرال‌گاردان در خاطراتش نوشته‌است که در ۸ فوریه ۱۸۰۹ یعنی سه‌روز پیش از رفتن از ایران در دیداری که‌با فتحعلی شاه داشت ، شاه از رفتار فرانسوی‌یان ، سکوت ناپلئون و انعقاد عهد نامه تیلسیت گله‌داشت و گفت که او وهمه دنیا از انگلیسی‌ها نفرت‌دارند، ولی‌دربرابرفشار‌ها و لشگرکشی‌آنان در جنوب و حملهٔ روسها در شمال ناتوان مانده و ناچارشده از هیأت فرانسوی بخواهدکه از ایران بیرون شوند. در این مورد **گاردان** گفتهٔ‌فتحعلی شاه را چنین می‌آورد:

«بعداً اعلیحضرت اظهار داشت که‌برای ماچه بدبختی ازآن بالاترکه فرانسه ما را رهاکرده یا لااقل اعلیحضرت امپراطور (منظور ناپلئون است)بمراسلات ما جوابی نفرستاده است وهمین سکوت طولانی است که ما را به اقداماتی‌که مخالف میل قلبی ماست واداشته »[۲۸].

درهمین زمینه در ص ۷۶ خاطرات ژنرال تره‌زل‌می‌خوانیم:

«شهرت‌داشت‌که «جونسز» سفیرانگلیس بادوکشتی‌جنگی وچندکشتی‌مسافری‌پر از قشون بساحل‌ایران‌آمده، گاردان و«ریموند» ازخدا می‌خواستندکه‌انگلیسیها در ظرف یکماه ایران زیر وزبرکنند...[۲۹]»

درصفحهٔ۸۲همین کتاب‌آمده‌است:

«**گاردان** از عباس میرزا تقاضای ملاقات‌کرد وازشاهزاده خواست که اگر دولت ایران سفیر انگلیسن وهمراهان او را در دربارنگاه داردد. او و

۲۸ــ گاردان ،کنت آلفرد دو: مأموریت ژنرال گاردان در ایران‌ــ ترجمهٔ عباس اقبال ــ انتشارات نگاه، چاپ دوم۱۳۶۲، ص۱۵۵.

۲۹ــبرای‌شناسنامهٔ‌کتاب ن. ك. به پانویس شمارهٔ ۳۰صفحهٔ بعد.

مأمورین فرانسوی تا بیست روز دیگر از تبریز خارج خواهند شد...»[۳۰]

در پی بیرون رفتن فرانسویان هیأت انگلیسی به ریاست سر هارفردجونز و چند روز پس از او سرجان‌ملکم وارد تهران شدند و عهد نامهٔ موقتی د ر۲۵ محرم ۱۲۲۳ ق، برابر ۱۹ مارس ۱۸۰۹ با ایران امضاءکردند وسپس در۲۹ صفر سال ۱۲۲۷ق، برابربا ۱۴ مارس۱۸۱۳مسیحی قرار داد‌مفصل‌امضاء شد و آموزش ارتش ایران را به‌شیوهٔ نظام اروپایی به‌عهده‌گرفتند، تا سپاه ایران بتواند به سود انگلیسی‌ها در برابر روس‌ها بجنگد[۳۱]. ولی کمی پس از ایـن معاهده، روس و انگلیس پیمان صلح امضاءکردند و انگلیسی‌ها پس از این معاهده از آموزش و همکاری سپاهیان ایران از ماه ژوییه ۱۸۱۳ خود داری ورزیدند و در سال ۱۸۱۵، از ایران رفتند. با رفتن انگلیسی‌هاکوشش شدکه دو باره با فرانسوی‌ها رابطه برقرار گردد و افسران فرانسوی‌برای‌آموزش‌نظام ایران به‌کار گرفته شود ولی‌این‌کوشش‌نیزبی‌هوده‌ماند.

پس از جنگ دوم ایـران وروس و تحمیل عهدنامه ترکمان چای در ذیقعده ۱۳۴۹ ق، برابر با مارس۱۸۳۴ باآمدن یك‌هیأت نظامی انگلیس وهمزمان با شورش افغان‌ها، روابط تازه‌ای میـان انگلیس‌ها و روس‌هابرقرار شد. در نتیجه این نزدیکی میان روس وانگلیس در ۲۲ اکتبر ۱۸۳۳ برابر با ۱۹ جمادی الاخر ۱۲۵۰ پایان دادن به اختلاف‌های‌شان، قرار دادی منعقدگردیده و در این قـرار داد تمامیت ارضی ایران به‌رسمیت شناخته شد. ولی دشمنی‌های روس وانگلیس در ایران با این پیمان پایان نیافت. هنگام شورش هرات در سال ۱۲۵۳ ق، و در زمـان محمدشاه روس‌ها برای‌آموزش سپاه ایران دوسرلشکر (ژنرال) به‌ایران‌فرستادندکه اعتراض انگلیسی‌ها

---

۳۰ ــ یاداشت های ژنرال تره زل در سفربه ایران . باهتمام ژ. ب. دوما، ترجمهٔ عباس اقبال‌ــ تهران‌انتشارات‌یسا ولی، فرهنگسرا، بهمن ۱۳۶۱، ۱۶۶ ص، مصور.

۳۱ــ برای‌آشنایی بامتن‌کامل این دوقرار داد سیاسی وتجارتی، ن. ك: هالینگری، ویلیام: روزنامه هئیت سرجان ملکم به دربار ایـران در سالهای ۱۷۷۹، ۱۸۰۱، ترجمهٔ امیر هوشنگ امینی ــ تهران، انتشارات‌کتاب سرا، اسفند ۱۳۶۳، ص ۱۴ تا ۱۹.

را برانگیخت که به‌ناچار روس‌ها درسال ۱۸۳۶ افسران خود را از ایران بردند.

ایـران بازهم پس از سی‌سال بریدن رابطه‌های سیاسی‌اش بـا فرانسه، به این کشور روی‌آورد وپس ازگفت و شنود بـا فرانسوبان، هیأت نظامـی فرانسه در سال ۱۲۵۵ ق. برابر بـا ۱۸۳۹ مسیحی به ایران آمدند ولـی به علت مخالفت روس و انگلیس، هیأت فرانسوی نتوانست کاری در ایران کند و هنوز نیامده از ایران بیرون رفتند. در این باره اوژن فلاندن که همراه هیأت بود در صفحهٔ ۱۶۷ سفر نامه‌اش چنین نوشته است:

«... روس وانگلیس... می‌خواهند ایران را بدست آورند ولیکن ایران از سیاست‌ها و منازعات ایـن دو دولت استفاده‌کـرده و توانسه است تاکنون بدون اینکه منقسم شود برپا و دایر باشد. در ۱۸۴۰ روسها در قلمرو ایران تنها باقی ماندند، چه‌انگلیسها ناچاراً در اثرخیانتی‌که سر محاصره‌هرات به‌ایران نمودند از ایران خارج گشتند.

اما فرانسه همیشه از راه مسالمت یا جنگ پیش میبرد، در وقتی کـه ازهیچ راهی نه از راه مسالمت ونه از جنگ بمقصود نرسید کناره میگیرد...

پس فرانسه علاقه خود را ازاصفهان بکند. با شاه خداحافظی نمود و نارضایتی خود را به‌وزرا ایران نشان داد، پرچمش که تازه علامت دوستی و اتحاد دو دولت را میرساند بپائین‌آورده اعضای سفارت عازم حرکت‌شدند[۳۲]»

در زمان مرگ محمد شاه یعنی ۶ شوال ۱۲۶۴ بـرابـر بـا اوت ۱۸۴۷ و هنگام به سلطنت رسیدن ناصرالدین شاه ، سپاه ایران بکلی از هـم پاشیده بـود. امیر کبیر[۳۳] نخست وزیر ناصرالدین شاه پیش از هرچیز به یاری چند نفر افسر فرانسوی که هنوز در ایران مانده بودند نیروی نظامی را سر وسامان داد و بـرای پی

۳۲ـ فلاندن، اوژن: سفر نامه اوژن فلاندن به‌ایران، ترجمه حسین نورصادقی‌ـ تهران انتشارات اشراقی، چاپ سوم ۱۳۵۶.

۳۳ـ دربارهٔ‌کوشش‌ها و برنامه‌های امیر کبیر در سازمان دهی ارتش ایران ن. ك: اقبال آشتیانی، عباس: میرزا تقی‌خان امیرکبیر، به‌کوشش ایرج‌افشار ـ تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰، ۵+۳۳۳.

ریزی ایران نیرومند «دارالفنون» را بنیان‌گذاری کرد و برای معلمان این مؤسسه چند نفر از اتریش استخدام کرد وچون انگلیسی‌ها بااتریشی‌ها همراه نبودند فشار آوردند که بهتر است معلمان ایتالیایی باشند. امیرکبیر این پیشنهاد را نپذیرفت وبا برکناری وی انگلیسی‌ها پیش بردند و دارالفنون بـا معلمان اتریشی، ایتالیایی و چند اروپایی دیگرکه در تهران مانده بودند برای‌آموزش نظامیان آغاز به‌کار کردند. ولی ازآن‌جا که **میرزا ملکم خان** معلم دارالفنون وچند تن دیگر ازشاگردان و معلمان به‌جمعیت فراماسونری که ملکم خان بنیان گذارآن بود پیوستند ناصرالدین شاه نسبت به‌این مؤسسه بدبین شد وبا نبودن سرپرست دلسوز و کاردان ، دارالفنون بی ارج گردید . ولی همین که جنگ انگلیس وایران آغازگردید ، ناصرالدین شاه می‌بیندکه ارتش ایران‌کم نیرواست وجزباداشتن ارتش نیرومند دربرابرقدرت‌های اروپایی‌نمی‌تواند برابری کند .دراین باره **پولاك** طبیب ویژهٔ ناصرالدین درسفرنامه وخاطراتش می - نـویسد :

«درضمن جنگ انگلیس وایران شاه یك‌بار باخشم بسیارفریادکشید: « وای اگرپای این فرنگیها به ممکت من نرسیده بود ما ازهمهٔ این گرفتاریها خلاص بودیم؛ اماحالاکه فرنگیها متاسفانه به‌زور آمده‌اند من تا آنجاکه بتوانم از آنها استفاده می‌کنم » ... اولین‌کاری‌که دراین زمینه انجام شد این بودکه قشون را بااصول تعلیمات اروپائی آشنا کنند وابزارجنگی‌را بهبود بخشند»[۳۴].

ناصرالدین شاه در سفـر اولش به اروپا ، هنگامی‌که در وین بود با دولت اتریش برای خریـد اسلحه واستخدام یك‌گروه افسر با وزارت جنگ اتریش برای آموزش وسامان دادن سپاه ایران به‌مدت‌سه‌سال، قرارداد بست. اعضاء چهارده نفری هیأت درسال ۱۲۹۶ ق ، وارد تهران شدنـد ودرسال ۱۲۹۹ ق ، با پایان یافتن مدت قرارداد ، ازایران رفتند . روشن کنیم که رییس هیأت زودتر ازایران رفت وسه نفراز

۳۴ــ پولاك، یاکوب ادوارد : سفرنامهٔ پولاك، ترجمه‌کیکاوس جهانداری‌ــتهران انتشارات خوارزمی ، تیر۱۳۶۱ ، ص ۲۰۲ .

اعضاء پس از پایان مأموریت درایران ماندند . هیات دیگری (هیات سوم) مرکب از۹افسراتریشی درسال ۱۲۹۹ به‌ایران‌آمدند.ولی‌این گروه‌فقطزمان‌کوتاهی‌درایران ماند وکاری انجام‌نداد وسازمان نظامی به‌سبك اتریش نیزبه زودی ازهم پاشیده‌شد. همچنین درسال‌های ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ قمری‌و۱۳۱۵ و۱۳۱۶ق،بادرخواست‌دولت‌ایران افسرانی برای آموزش نظامیان ایران استخدام شدند . **جهانگیرقائم مقامی** دراین زمینه چنین نوشته است :

«ولی‌راجع به‌این‌عده مستشاران وچگونگی‌اقدامات آنها وتشکیلاتی که براثر اقدامات آنها حاصل شده اطلاعی نداریم». [۳۵]

وقائم‌مقامی درصفحهٔبعد همین کتاب به‌درستی خاطرنشان می‌سازدکه‌بیگانگان همیشه بـه انگیزهٔ سیاسی کارشناس نظامی به ایران می‌فرستادند و نه به قصد خدمت وهرگاه‌آموزش نظامیان ایران باهدف‌های سیاسی‌شان هم‌آهنگی نداشت، ازآموزش سرباز می‌زدند .

ناصرالدین شاه درسفر دوم به اروپا برای‌آموزش سوارنظام ایران ازروسیه درخواست کردکه افسرانی به ایران بفرستندکه درسال ۱۸۸۹ میلادی برابر با محرم ۱۲۹۶ق ، روس‌ها هیاتی به ایران فرستادند. اعضاء این‌هیات برای سه‌سال استخدام شده بودندکه مدت‌ماموریت‌آنان درسال ۱۲۹۹ق، پایان‌یافت وهیات‌دیگری‌استخدام شدند . سازمان نظامی‌که اینان به وجودآوردند « بریگاد قزاق » نامیده می‌شدکه در آغاززیرنظر وزارت جنگ بود وسپس زیرفرمان مستقیم شاه‌کار می‌کرد وبسیارزود

۳۵ــ قائم‌مقامی ، جهانگیر: تحولات‌سیاسی نظام‌ایران ازآغازقرن پانزدهم‌هجری تاسال ۱۳۰۱ هجری شمسی با ۴۶ گراورــ تهران‌کتابفروشی وچاپخانه علی اکبرعلمی ، چاپ اول ۱۳۲۶ ، ص ۸۹ .

(همچنین یادآوری کنیم که‌این تالیف کامل‌ترین، جامع‌ترین و بهترین‌اثری است که در بارهٔ تاریخ ارتش ایران ــ ازآغاز تا روی‌کارآمدن پهلوی ــ تاکنون به فارسی نوشته شده‌است ودراین‌دفترودربررسی ازارتش ایران بیش‌ترین آگاهی‌های نویسنده‌این‌کتاب، ازهمین‌تألیف‌ارزنده است) .

تبدیل به ابزاراستبداد شاهان قاجار گردید. بریگاد قزاق که درآغاز پیدایی تنهاسواره نظام داشت به زودی «آتشبار توپخانه» و«گروهان‌مسلسل»نیزبه دست‌آورد وباهمین آتشبار توپخانه بود که پس ازمرگ **مظفر الدین شاه** ودرزمان **محمد علی شاه** در تیر ۱۲۸۷ خورشیدی مجلس شورای ملی را به توپ بستند ولی مشروطه خواهان توانستند که با جنگ مسلحانه در۲۷ جمادی الاخر۱۳۲۷ ق ، برابر با۱۶ژوئن۱۹۰۹ محمد علی شاه راکه روس‌ها از وی پشتیبانی می‌کردند ، شکست دهند واز سلطنت خلع کنند ،که پس ازشکست به روسیه گریخت .

از۱۴ اوت ۱۹۱۴ جنگ جهانی اول آغازگردید و درآغازسال ۱۹۱۵ روس و انگلیس با بستن یك قرارداد سرّی‌ایران را میان خود تقسیم‌کردند ومنطقهٔ مستقلی راکه درقرارداد ۱۹۰۷ پذیرفته بودند از میان برداشتند. با جنگ و رویدادهای‌تازه، روس ها «بریگاد» (تیپ) را تبدیل به «دیویزیون» (لشکر) کردند و به شمار نفرهای قزاق در ایران افزودند. ولی با انقلاب ۱۹۱۷ روسیه ، روس‌ها نیروی نظامی را که برای رویارویی با عثمانی‌ها به ایران آورده بودند ، از این جا بیرون بردند و تنها لشکر قزاق ماند و با کودتایی در درون قزاقخانه در ۱۸ بهمن ۱۲۹۶ خورشیدی برابر فوریه ۱۹۱۸ مسیحی انگلیسی‌ها این لشکر را زیر فرماندهی خود گرفتند . ولی اغلب افسران روسی فرماندهی انگلیسی‌ها را نپذیرفتند و از ایران رفتند.

در میان نیروهای مسلح باید از ژاندارمری نام بردکه نخستین‌بار با استخدام **مورگان شوستر** در۷ جمادی‌الاولی ۱۳۲۹ ق،برابر با ۷ مه۱۹۱۱، اندیشه سازمان‌دادن ژاندارمری به منظورگرفتن مالیات‌ها نیروگرفت . روس‌ها و انگلیسی‌ها هریك به‌گونه‌ای با ایجاد این سازمان دشمنی ورزیدند. سرانجام پس ازکوشش‌های بسیار با بستن قراردادی با کشور سوئد، هیأت سوئدی از ۳ افسر در ۱۹ شعبان ۱۳۲۹ ق، برابر با ۱۵ اوت ۱۹۱۱ به تهران آمدند. باز هم روس‌ها و هم انگلیسی‌ها به انگیزه‌های‌گونه‌گون با گسترش این سازمان دشمنی می‌کردند ، روس‌ها به این دلیل که نمی‌خواستندایران‌درشمال نیروی نظامی داشته‌باشد و انگلیسی‌ها نیزنمی‌خواستند در

جنوب چنین سازمانی پدید آید . در برابر این دشمنی‌ها سوئدی‌ها ناتوان‌گردیده و در ماه مارس ۱۹۱۵ برابر با۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ ق، از ایران رفتند . هنگام جنگ جهانی اول (۱۹۱۸ ـ ۱۹۱۴) ایران عرصهٔ تاخت و تاز کشورهـای در حال جنگ گردید و نیروهای مسلح ایران ازهم پاشید، نیروهایی که دردوران قاجاریه ومشروطیت زیر نفوذ کشورهای روس، انگلیس، فرانسه، اتریش، آلمان و سوئد بود.

با پایان‌یافتن جنگ کم کم این اندیشه درسررهبران سیاسی کشور نیرو گرفت که ایران‌بایدسپاه‌یکدست‌یا«متحدالشکل» داشته‌باشد، به‌باورجهانگیر **قائم‌مقامی** که در ص ۶۶ کتابش آمده[۳۶] این اندیشه را **لردکرزن** وزیر امور خـارجه انگلیس برای پاسداری از منافع کشورش به ایرانیان القاءکرده است. یادآوری کنیم که کمی پیش از پایان جنگ (۱۹۱۸) انگلیسی‌هـا «پلیس جنوب» را در جنوب ایران سامان داده داده بودند ونیرویی نیز در شمال آورده بودندکه در برابر روس‌ها پایداری کنند و اندیشهٔ یك کاسه‌کـردن همهٔ این نیروهای مسلح در ایران از دیربـاز در سر رهبران انگلیس بود. در قرارداد ۱۹۱۹ که انگلیس هنگام نخست وزیری **وثوق‌الدوله** به به ایران پذیراند، برنامهٔ ساختن ارتش یك دست نیز هست.

۳.۳۰۱ : ارتش در زمان پهلوی ، کوتاه سخن آن‌که کمی‌پیش ازکودتای نظامی **رضاخان** سردارسپه بنیان‌گذارخاندان پهلوی درسوم‌اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی، یك دست شدن سازمان نظـام در ایران آغاز شده بود. یعنی بـا رفتن افسران روسی سازمان قزاق به‌دست ایرانیان افتاد وبریگاد مرکزی قزاق‌که **احمدشاه** برای شخص خودش ایجادکرده بود و زیرفرمان او بود جزء دیویزیون قزاق‌گردید و هنگامی که رضا خان سردارسپه وزیر جنگ می‌شود، ژاندارمری هـم وابسته به وزارت جنگ می‌شود و سپس با سازمان ژاندارمری درهم می‌آمی‌زد و سازمان «پلیس جنوب» نیز در سال ۱۳۰۰ منحل می‌گردد و سازمان «پلیس غرب» که روس‌ها به وجـود آورده بودند نیز با انقلاب اکتبر منحل شد. همچنین نیروی چریك‌که انگلیسی‌هـا هنگام

۳۶ـ شناسنامه‌کامل‌کتاب در پانویس شمارهٔ ۳۳ صفحه ۵۱۳ آمده است.

جنگ جهانی اول از میان افراد عشایر سازمان داده بودند، با پایان جنگ منحل گردید.

چنان که دیدیم سردارسپه دریك دست کردن نیروهای نظامی گونه‌گون شتابزده بود، زیرا تنها از این راه می‌توانست که همهٔ این نیروها زیر فرمان او باشند و انگلیسی‌ها سخت با این برنامه همراه بودند زیرا با انقلاب اکتبر و پیدایی این قدرت سیاسی تازه در همسایگی ایران، که با غرب و سرمایه‌داری دشمن است، ایران مستقل و متمرکز با نیروی نظامی یك دست به سود غرب به ویژه انگلستان است و نه به زیان آن‌ها. یك دست کردن نیروهای مسلح تنها یکی کردن نیروهای گونه‌گون نیست، بلکه ازنظر پوشش نیز هماهنگی میان نیروها پدید می‌آید. یاد - آوری کنیم که اصل‌صدوششم متمم قانون‌اساسی منسوخ (مصوب ۱۲۸۶ خورشیدی) نیز که اعلام داشته بود:

«هیچ قشون نظامی‌خارجه بخدمت دولت قبول نمی‌شود و درنقطه‌ای ازنقاط مملکت نمی‌تواند اقامت و یا عبورکند مگر بموجب قانون»

دریك دست کردن ارتش راهنمای باارجی بوده‌است. بی‌گمان یك دست و یك‌پارچه شدن ارتش به‌سود ایران بوده وهست، به ویژه درموقعیتی که کشور درحال ازهم پاشیدن بود.

همچنین در۲۹دی ۱۳۰۰خورشیدی‌شصت‌نفر برای آموزش‌نظامی به‌اروپافرستاده می‌شوند تا در بازگشت به ایران در ارتش خدمت کنند وآن را سازمان دهند. در پی برنامه یك دست‌کردن نیروهای نظامی در ۱۶ خرداد ۱۳۰۴ خورشیدی، قانون نظام وظیفهٔ اجباری به تصویب مجلس شورای ملی رسید که برطبق این‌قانون همهٔ مردان جوان ۲۱ ساله می‌بایست به خدمت سربازی بروند که «قانونی نظام وظیفه عمومی» مصوب خرداد ۱۳۱۷، جانشین آن می‌شود وچندین‌بار اصلاح گردیده که‌آخرین آن «قانون نظام وظیفه عمومی»،مصوب ۲۷ مهر ۱۳۶۳ است.

سازمان ارتش و وزارت جنگ در زمان سلطنت پهلوی‌ها از «شورایعالی

جنگ» ، «وزارت جنگ»، «ستاد ارتش»، «فرماندهان ادارات و واحدهای ارتش»، «دانشگاه جنگ» ، «دانشکده افسری» و «دبیرستان نظـام» تشکیل شده بود. بر طبق اصل پنجاهم متمم قانون اساسی منسوخ فرماندهی کل نیروهـای نظامی با رییس کشور بود. ازآن جا کـه قانون اساسی پیشین و متمم آن مسوولیت وزیـران را در برابر قوهٔ مقننه پیش بینی کرده بود ، بودجه ارتش نیز می‌بایست به تصویب مجلس برسد. از این‌رو می‌بینیم که نظارت بر ارتش‌به قوهٔ مقننه و مقام‌های سیاسی قانونی‌و غیرنظامی سپرده شده بود و ازکودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا نخست وزیـری محمد مصدق (۱۳۳۲ ـ ۱۳۳۰) برخورد و تضادهای سخت وگفتنی میان نظـامیان و غیر نظامیان‌پدیدنیامده بود.

نخست وزیری محمد مصدق که بـا رویداد هـای مهم سیـاسی و تـاریخی « ملی شدن صنایع نفت » نامدار شده است ، کیـن و خشم آمـریکا و به ویـژه انگلیس‌را برانگیخت. محمدرضا شاه بر سرنصب و عزل وزیران بامصدق‌اختلاف پیداکرد. شاه با تفسیری ازقانون اساسی پیشین، نصب و عزل وزیران به ویژه تعیین وزیر جنگ را ازحقوق خود می‌دانست و این اختلاف‌ها به‌کودتای نظامی ۲۸مرداد ۱۳۳۲شاه، علیه‌مصدق وساقط‌شدن دولت مصدق و زندانی شدن وی انجامید.[۳۷] بی‌-گمان می‌توان‌گفت این‌کودتای نظامی علیه دولت قانونی نه تنهـا ارتش را بی‌ارج گـردانید، بلکـه مشروعیت سلطنت را نیز متزلزل‌ساخت و هیچ‌گـاه نتوانست این مشروعیت را بازیابد و از انگیزه هـای نیرومند سرنگونی سلطنت در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بود.[۳۸]

۳۷ ـ ن. ك. روزولت، گرمیت: کودتا درکودتا، ترجمهٔ علی اسلامی ـ تهران، انتشارات جاما، ۱۳۵۹، ۲۲۴ ص.

۳۸ ـ برای‌آگاهی بیش‌تر ازمسائل مربوط به ارتش وجنگ و تاریخ از روزگاران‌ماد و هخامنشی تا استقرار جمهوری اسلامی ایران، ن. ك. به:

الف ـ افسر: پرویز: تاریخ ژاندارمری ایران ـ قم، (بی‌نا)، ۱۳۳۲، ۴۶۴ ص.

ب ـ ارل، ادوارا: تاریخ‌فن‌جنگ، ترجمهٔ محمدعلی‌پیروان ـ تهران، انتشارات محمدعلی علمی [بی‌تا]، ۴۳۴ ص
←

۴.۳۰۲: ارتش درجمهوری اسلامی ایران، می‌توان گفت که در انقلاب اسلامی بهمن ۱۳۵۷، ارتش در جمع و با همهٔ بدنه‌اش به انقلاب پیوست به ویژه شورش همافران در ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ برای سرنگونی کامل نظام گذشته کار ساز بود و در پی این شورش بود که شاپور بختیار آخرین نخست وزیر دوران پهلوی از ایران گریخت

→

پ ــ بوتول، گستون: پولمولوژی، جامعه‌شناسی جنگ، ترجمهٔ فریدون سرمد ــ تهران انتشارات دانشگاه ملی ایران ۱۳۵۳، ۱۳۷ ص. از این کتاب ترجمهٔ دیگری از حسن پویان و به نام: تتبعی در ستیزه‌شناسی، تهران انتشارات چاپخش زمستان ۱۳۶۴ و ۲۵۴ ص، منتشر شده‌است.

ت ــ بیانی، خانبابا: تاریخ نظامی ایران جنگهای دورهٔ صفویه ــ تهران نشریهٔ شمارهٔ ۱۱ ستاد بزرگ ارتشتاران، ۵۹۲ ص، با نقشه‌ها.

ج ــ توکلی نیشابوری، نصرت‌الله: ایران و استراتژی در عصر جنگهای ایدئولوژیك ــ تهران وزارت جنگ، ستاد بزرگ ارتشتاران، اداره سوم ۱۳۴۴، ۱۲۲ ص، مصور با نقشه.

چ ــ سردادور، ابوتراب: تاریخ نظامی وسیاسی دوران نادرشاه افشار ــ تهران، نشریهٔ شمارهٔ ۱۳ ستاد بزرگ ارتشتاران، [بی‌تا]، ۹۱۰ ص، با نقشه‌ها.

خ ــ قائمقامی، جهانگیر: ن. ك. به پانویس شمارهٔ ۳۳ صفحه ۵۱۳. این کتاب با ارج کتابنامه خوب و سودمندی نیز دربارهٔ ارتش دربردارد.

د ــ قدیمی، ذبیح‌اله، تاریخ ۲۵ ساله ارتش شاهنشاهی ایران ــ تهران (بی‌نا)، آبان ۱۳۲۶، ۲۰۱ ص، مصور.

ذ ــ قزانلو، جمیل: تاریخ نظامی ایران ــ تهران شرکت مطبوعات، دوجلد ۱۱۲۸ ص و ۲۹ نقشه.

ر ــ محبوبی اردکانی، حسین: تاریخ‌مؤسسات تمدنی جدید درایران ــ انتشارات دانشگاه تهران، دوجلد ۱۳۵۴ و ۱۳۵۷، ۴۷۸ ص و ۴۵۲ ص.

ز ــ مشکوتی، نصرت‌الله: تاریخ نظامی ایران، جنگهای دوران ماد و هخامنشی ــ تهران، نشریهٔ شمارهٔ ۱۸ ستاد بزرگ ارتشتاران، [بی‌ت]، ۴۴۰ ص، با نقشه‌ها.

ژ ــ منصور رحمانی، غلامرضا : خاطرات سیاسی، ۲۵ سال در نیروی هوایی ایران ــ تهران انتشارات رواق ۱۳۶۳.

س ــ مقتدر، غلامحسین: تاریخ نظامی‌ایران، تهران [بی‌ن]، ۱۳۲۰.

وهمهٔپادگان‌های‌نظامی بی‌پایداری‌سخت در کنار انقلاب قرار گرفتند و دولت موقت انقلاب به‌نخست وزیری‌مهدی بازرگان روی کار آمد. همگام بـا پیروزی انقلاب، سازمان‌هایی که‌کم و‌بیش در راه انقلاب‌گـام برمی‌داشتند و مسلح بودند و همچنین گروه‌های خود جوش که باگرفتن پادگانهای ارتش مسلح شده بودند، پاسداری از انقلاب ونظم وامنیت شهرها رابه‌دست‌گرفتند. باپیروزی‌انقلاب شماری ازفرماندهان ارتش به دلیل‌های گونه‌گون اعدام شدند و شمار بیش‌تری از افسران و درجه داران ارتش‌برطبق‌قوانین ومقررات؛ «تعدیل»[۳۹] ، «پیروان ادیان رسمی» [۴۰] و«پاکسازی»،[۴۱]

---

۳۹ ـ نخستین مقررات عام که پس از پیروزی انقلاب دربارهٔ نیروهای مسلح گـذارده شده، «لایحه قانونی مربوط به تعدیل سازمانهای ارتش ملی اسلامی و بازنشستگی پرسنل وبازخریدسوابق‌خدمتی آنان» مصوب ۱۲ مهر۱۳۵۸ شورای‌انقلاب جمهوری‌اسلامی است. برطبق‌این‌مادهٔ واحده وتبصره‌های یك و دوآن به وزیران دفاع وکشور اجازه داده شده بود که به تشخیص خود و «به منظور متعادل ساختن سازمانهای ارتش و ژاندارمری و شهربانی و تطبیق تشکیلات آن با نیازمندیهای خود به تشخیص وزیر مربوطه، افسران، هنرفران، درجه‌داران وکارمندان وسایر پرسنل را که دارای حـداقل بیست سال سابقه میباشند بازنشسته‌کند ونیز سوابق خدمتی کسانی ازآنان را که‌کمتر از بیست‌سال خدمت دارند بازخرید نمایند». با این‌لایحه‌قانونی بسیاری ازافسران ودرجه‌داران با بازنشسته کردن و یا بازخریدکردن ازنیروهای مسلح‌کنار گذاشته شدند.

۴۰ ـ دومین مقررات عام «لایحه قانونی راجع به منع استخدام‌کسانیکه متدین به یکی ازادیان اسلام، زرتشتی، کلیمی، عیسوی‌نیستند درنیروهای مسلح جمهوری اسلامی‌ایران»، مصوب شورای انقلاب جمهوری اسلامی‌ایران درتاریخ ۲۹ آبان ۱۳۵۸،است. برطبق این مادهٔ واحده وتبصره‌های ۱ تا ۴ آن غیرازپیروان ادیان رسمی حق ندارند به‌استخدام نیروهای مسلح درآیند و اگر درگذشته به استخدام درآمده باشند برای دریافت حقوق بازنشستگی یا حقوق وظیفه باید اسلام‌آورند. تبصرهٔ ۳ این‌ماده «درجه‌داران وکارمندان غیرنظامی همطرازآنان وافراد بازنشسته، موظف و مستمری‌بگیران آنان بعلت استضعاف ازشمول تبصره ۲ این قانون‌مستثنی میباشد.»

۴۱ ـ سومین‌مقررات عام «لایحه قانونی مربوط به پاکسازی و ایجاد محیط مساعدبرای رشد نهادهای انقلاب در وزارتخانه‌ها و دانشگاههـا و بانکها و مؤسسات و شرکتهـای

←

از نیروهای مسلح برکنار شدند. همچنین «قانون دادرسی و کیفر ارتش» مصوب ۴ دی ۱۳۱۸ بااصلاحیه‌های‌بعدی نیزهنوز ناظر به تخلف‌های شغلی مستخدمان مشمول نیروهای مسلح است وآخرین اصلاح در این مورد به نام « قانون دادرسی نیروهای مسلح‌جمهوری اسلامی ایران» مصوب ۲۲ اردیبهشت ۱۳۶۴ است. هدف‌چنین‌قوانین ومقرراتی که‌کم وبیش در همهٔ‌کشورهاهست، این است که ارتشیان مقررات رازیر پا نگذارندودرکارهای‌سیاسی‌وغیرنظامی که‌درصلاحیت‌نیروهای‌مسلح‌نیست، دخالت‌نکنند. با تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در همه‌پرسی ۱۱ و۱۲ آذر ۱۳۵۸ خورشیدی، دستورهایی نیزدر مقدمه و اصول یکصد و دهـم، یکصد و چهل و دوم، یکصد وچهل و سوم، یکصد وچهل وچهارم و یکصد وچهل و پنجم و یکصد وچهل وششم این‌قانون دربارهٔ «ارتش و سپاه پاسداران انقلاب» اعلام شده است، در مقدمهٔ ق. ا. ج. ا. ا. زیرنام «ارتش مکتبی» چنین آمده است:

> «در تشکیل وتجهیز نیروهای دفاعی‌کشور توجه برآن است که‌ایمان و مکتب، اساس و ضابطه باشد بـدین‌جهت ارتش جمهـوری اسلامی و سپاه پاسداران انقلاب در انطباق با هدف فوق شکل داده می‌شوند و نه‌تنها حفظو حراست از مرزها بلکه با رسالت مکتبی یعنی جهاد در راه خدا و مبارزه در راه‌گسترش حاکمیت قانون‌خدا درجهان را نیزعهده‌دار خواهند بود (واعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخيل ترهبون به عدواله وعدوکم وآخرين من دونهم)».

اصل یکصد و دهم دربارهٔ وظیفه ها و اختیار هـای رهبری است ، در بارهٔ ارتش چنین آمده است:

دولتی» مصوب شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران درتـاریخ ۱۳۵۸/۶/۷ است. پایهٔ پاکسازی در این لایحهٔ قانونی همکاری با ساواك یا نداشتن صلاحیت یـا اشتهار به فساد اخلاق و نادرستی بوده است . تشخیص این موردها با یك هیأت ۷ نفری بوده است که ۵ نفر را وزیر وزارتخانه و مؤسسه مربوط، دو نفر رانخست‌وزیر منصوب می‌کرده است.

«... فرمانـدهی کل نیروهای مسلح به ترتیب زیر: الف ـ نصب و عزل رییس ستاد مشترك. ب ـ نصب وعزل فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. ج ـ تشکیل شورای عالی دفاع ملی، مرکب ازهفت نفر از اعضای زیر: ـ رییس‌جمهور، وزیردفاع، رییس ستادمشترك، فرمانده‌کل سپاه‌پاسداران انقلاب اسلامی، دو مشاور به تعیین رهبر. د ـ تعیین فرماندهان عالی‌نیروهای سه‌گانه به پیشنهاد شورایعالی دفاع. ـ اعلان جنگ وصلح و بسیج نیروها به پیشنهاد شورایعالی دفاع...»

چنان‌که می‌بینیم در مقدمهٔ ق. ا. ج. ا. ا. هدف و وظیفه‌های ارتش اعلام و بر طبق اصل یکصدودهم‌فرماندهی کل‌نیروهای‌مسلح ونصب وعزل‌رییس ستادمشترك وفرماندهی کل سپاه‌پاسداران،با رهبر است. چگونگی تعیین رهبر یا شورای رهبری نیز دراصل یکصد وهفتم ق. ا. ج. ا. ا. آمده وتابع ضابطه‌های قانونی پیش‌بینی‌شده دراین قانون است. به این ترتیب برطبق اصول قانون اساسی ارتش ودیگرنیروهای مسلح‌زیرفرمان‌مقام‌ها ومسوولان‌سیاسی وقانونی کشورکه برگزیدهٔ‌مستقیم‌یاغیرمستقیم مردمند، گذاشته شده است. همچنین اصول ۱۴۳ تا ۱۵۱ ق. ا. ج. ا. ا. که دربارهٔ «ارتش و سپاه پاسداران انقلاب» است، درمبحث سوم از فصل نهم این قانون جای داده شده است که این‌فصل عنوان «قوهٔ مجریه» را دارد. بی‌گمان قراردادن نیروهای مسلح جزء قوهٔ مجریه و نام‌بردن آن دراین فصل به عمد وقصد بوده‌است وآگاهانه خواسته‌اند که نیروهای مسلح اجراءکنندهٔ قوانین و مقرراتی باشندکه قوهٔ مقننه یا دیگر مراجع صلاحیت‌دار آن را می‌گذارند. یعنی نیروهـای مسلح، سازمان های اجرایی‌اند ونه مرجع تصمیم‌گیری به مفهوم سیاسی‌آن، نکته‌ای‌که درقانون اساسی منسوخ مشروطه سلطنتی پیش‌بینی نشده بود وتنها چند اصل به نیروهـای مسلح که «قشون» نامیده شده، اختصاص داده شده بوده است.

اصل یکصد وچهل وسوم به روشنی وظیفهٔ ارتش را چنین اعلام می‌دارد:

«ارتش جمهوری اسلامی ایران پاسداری ازاستقلال وتمامیت ارضی ونظام جمهوری اسلامی کشور را برعهده دارد...»

برطبق دستور این اصل نه‌تنها پاسداری از استقلال وتمامیت ارضی، یعنی نگاهداری وحراست از مرزها وجنگیدن با دشمن خارجی با ارتش است ، بلکه پاسداری ازنظام جمهوری اسلامی کشور نیز با ارتش خواهد بود و درصورت پدید آمدن آشوب و رویدادهای سخت دیگر، ارتش باید برای پشتیبانی و نگاهداری جمهوری اسلامی ایران دست به‌کار شود.

دربارهٔ این که ارتش باید مکتبی و مردمی باشد و در زمان صلح درکارهای تولیدی وآموزشی وامدادی همکاری کرده و بهره‌برداری شخصی ازامکانات ارتش ممنوع بوده و پذیرفتن خارجیان در ارتش ایران و استقرار ارتش بیگانه در خاك ایران قدغن است ،همچنین پاداش‌ها و کیفرها مانند دادن درجه وگرفتن آن باید بر طبق ضوابط قانونی باشد، دستورهایی در اصول یکصد و چهل و چهار تا یکصد و چهل و نهم ق. ا. ج. ا. ا. هست. اصل یکصد و پنجاهم درباره «سپاه پاسداران انقلاب‌اسلامی»، است‌که وظیفه پایه‌ای این نهاد را نگهبانی از انقلاب اعلام داشته است وتأکید شده‌که سپاه با دیگرنیروهای مسلح باید همکاری برادرانه داشته باشد وچگونگی تنظیم این همکاری را به قانون سپرده است.

«اساسنامه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» در تاریخ ۱۵ شهریور ۱۳۶۱ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است. «لایحه قانونی تشکیل بسیج ملی» در ۱۹ تیر ۱۳۵۹ به تصویب رسید و برطبق تبصرهٔ مادهٔ یك این لایحهٔ قانونی «بسیج ارتش بیست میلیونی برای مقاصد دفاعی منحصراً با صدور فرمان از طرف رهبر یا شورای رهبری خواهد بود» و با «قانون ادغام سازمان بسیج ملی (مستضعفین) در سپاه پاسداران‌انقلاب اسلامی» مصوب ۲۸ دی ۱۳۵۹ ،سازمان‌بسیج‌ملی‌باکلیهٔ‌دارایی‌و کارمندان‌درسپاه پاسداران ادغام گردید.پس‌ازپیروزی‌انقلاب درهمهٔ‌نهادهای اداری و اجتماعی، سیاسی ونظامی‌یك یاچند مسوول‌سیاسی ازمیان‌روحانیانی که درنوشته‌های رسمی‌وقوانین «مسوول‌عقیدتی- سیاسی» نامیده‌می‌شوند،برای‌هدایت سیاسی وفکری کارکنان نهاد مربوط منصوب شده‌اند . چنان‌که تبصرهٔ یك مادهٔ ۳۱ «اساسنامه سپاه پاسداران انقلاب‌اسلامی» اعلام می‌دارد:

«مسئولین واحدهای آموزشی‌عقیدتی ـ سیاسی وانتشارات وتبلیغات و مسئولین رده‌های پایین‌تر این دو واحد از بین روحانیون مورد تأیید مقام رهبری یا نماینده ایشان درسپاه تعیین می‌شوند».

یعنی تکرارآنچه که درسراسر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده و به‌ویژه درمقدمه و اصل دوم وسوم این‌قانون درمورد اسلامی کردن همهٔ شئون زندگی اداری ـ اقتصادی وحقوقی وفرهنگی و نظامی، دستورداده شده است. نکتهٔ دیگری راکه دربارهٔ اصل فرمان‌بری نیروهای مسلح ازمقام‌های قانونی کشور باید یادآوری کرد، دورنگاه‌داشتن نیروهای مسلح ازفعالیت‌های سیاسی وعضویت در حزب‌ها و سازمان‌های سیاسی است. زیرا از دید قانون‌گـذار فعالیت و جهت‌گیری سیاسی با جنگیدن در راه‌کشور و پاسداری‌ازنظام سیاسی حاکم سازگارنیست. یادآوری‌کنیم که درقوانین بسیاری ازکشورها نیزچنین است. در «اساسنامه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» بیش از یك‌بار دربارهٔ بازداشتن پاسداران ازعضویت در حزب‌ها وگروه‌ها آمده است،چنان‌که درمادهٔ ۴۸ این اساسنامه می‌خوانیم:

«اعضاء سپاه پاسداران انقلاب اسلامی حق عضویت در هیچ حزب وگروه یا سازمان سیاسی را ندارند و ادامه عضویت آنها موجب اخراج از سپاه خواهد شد».

درمادهٔ ۴۷ همین اساسنامه، همین نکته به‌گونهٔ دیگرآمده و دراین ماده تأکید شده‌که خود نهاد سپاه نیز نباید به صورت «یك حزب و یا سازمان سیاسی» درآید. بی‌گمان دستور این ماده سنجیده و اندیشیده است و درست است که در این قانون یـا «اساسنامه» این دستور دربـارهٔ سپاه پاسداران است ولی دامنهٔ خطاب این ماده گسترده‌تر بوده و همهٔ نیروهای مسلح و به گونه‌ای همهٔ نهادهای دیگر دولتی را نیز دربر می‌گیرد. در مـادهٔ ۳۳ و بندهـای الف و ب و تبصرهٔ بند الف «اساسنامه سپاه پاسداران‌انقلاب اسلامی»، دستورعام وکلی برای برقراری هماهنگی وهمکاری میان کل نیروهای مسلح باگماردن فردی ازمیان روحانیون به‌عنوان ناظر در رده‌های سپاه

و در دیگرسازمان‌های نیروهای مسلح هست. درمورد استخدام در سپاه‌مادهٔ واحده‌ای با ۵ تبصره در ۱۴ بهمن ۱۳۵۹ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است به نام «قانون تأمین نیازمندیهای استخدامی‌سپاه پاسداران». برطبق این مادهٔ واحده سپاه پاسداران دارای دوگونه عضو است. اعضای دایمی و اعضایی که فقط تنها خدمت وظیفه‌شان را درآن‌جا انجام می‌دهند و اگر اینان پس از پایان‌خدمت وظیفه بخواهند که درسپاه بمانند، آغاز استخدام، از دوران خدمت وظیفه‌شان به حساب می‌آید. از این جا می‌توان گفت که «سپاه» بیش از ارتش یك نیروی مسلح حرفه‌ای است و کسانی که درآن‌جا برای همهٔ عمر خدمت می‌کنند، بیش‌تر ازارتش است.

آن‌چه مسلم است پس ازپیروزی انقلاب ۱۳۵۷، کل نیروهای مسلح ـ جز موردهای‌استثنایی پاره‌ای ازنافرمانی‌ها ـ درخدمت نظام سیاسی تازه، یعنی‌جمهوری اسلامی ایران درآمدند و از مقام های قانونی فرمان بردند و با آغاز جنگ تحمیلی عراق و ایران همهٔ نیروهای مسلح برای سرکوب دشمن متجاوز ، فداکاری‌ها و جانفشانی‌های بسیار کردند و شهیدان بسیار به جای گذاشتند که برای همیشه درتاریخ این کشور یادگار می‌ماند وآیندگان با غرور وافتخار ازآنان یاد خواهندکرد.

۵.۳۰۳ : نتیجه، آن چه دربارهٔ ارتش ونیروهای مسلح از دید سیاسی دراین بخش‌آورده شد، بسیارکوتاه وفشرده است وخوانندگانی که می‌خواهند آگاهی‌های بیش‌تری دراین زمینه بیابند، بهتر است که‌کتاب‌ها ونوشته‌هایی راکه در این بررسی یاد شد، بخوانند. کوتاه سخن آن که در جهان امروزکه‌کشور ـ ملت‌ها بزرگ‌ترین و مهم‌ترین واقعیت زندگی سیاسی‌گروهی است، داشتن ارتش و دیگر نیروهای مسلح که‌زیرفرمان‌قانون‌ومقام‌های‌سیاسی‌وقانونی‌خدمت‌می‌کنندبرای‌پاسداری‌ازمرزها و استقلال‌کشور بی‌گمان در زندگی‌سیاسی وجمعی واقعیتی ضروری وبدیهی‌است. این که مدت خدمت وظیفه بهتر است اجباری یا اختیاری بوده و چه مدت باشد، بر حسب‌کشورها ونظام‌های سیاسی ، درزمان صلح یا جنگ متفاوت است.آیا افسران وکارمندان نیروهای مسلح می‌توانند از فعالان سیاسی باشند و عضو حزب‌ها و

گروه های سیاسی گردند یا نه در کشورهای جهان راه حل های گونه گونی یافته‌اند و کم وبیش درهمه جا حق شرکت درانتخابات سیاسی وانتخاب شدن به عضویت در مجالس مقننه یا ریاست جمهوری ودیگرمقام های سیاسی ورهبری کشور برای اینان درقوانین اساسی کشورها پذیرفته‌وپیش بینی شده است، ولی عضویت وفعالیت آنان دراحزاب وگروه‌های سیاسی به‌ویژه درحزب‌های مخالف دولت، ممنوع است. همهٔ این گونه پیش بینی‌ها چنان که بارها در این بررسی آمده است ، برای پیش گیری از به قدرت رسیدن با زور وفشار یاکودتا وراه های غیر قانونی دیگر، نظامیان است . ولی ضابطه‌ها ومقررات قانونی آن‌گاه کارآیی خواهد داشت که فضای اجتماعی ، سیاسی وفرهنگی جامعه راه‌های غیر قانونی وزور وفشاررا نپسندند وآماده پایداری دربرابر چنین روش‌هایی باشد.

در کشور های غربی و حتا در ژاپن و هندوستان توانایی نظامیان بسیار است و جنگ افزار های فراوانی در دست دارند ، ولی به خوبی می‌دانند جز ازراه‌های‌قانونی وشرکت دربازی‌های انتخاباتی نمی‌توانند به‌قدرت برسند وهر گونه خشونت ازسوی‌آن‌ها می‌تواند همهٔ مردم را در برابرشان بسیج کرده وزندگی اجتماعی واقتصادی را با اعتصاب یا پاسخ های خشونت آمیز دیگرآشفته کنند . افزون براین ارتش ونیروهای مسلح نیازی ندارند که برای رسیدن به قدرت به‌چنین خشونت‌هایی دست یازند ، زیرا نظامیان خود را شهروندانی با حقوق برابربادیگر شهروندان می‌بینند ومی‌دانند که همهٔ راه‌های قانونی برای‌رسیدن به‌مقام‌های سیاسی یا بهره‌گیری از امتیازهای اجتماعی برای آنان باز است .

مسئله‌مهم‌دیگر، مسئله‌انضباط‌وفرمان‌بری درنیروهای‌مسلح است، بدون‌انضباط‌و سلسله‌مراتب‌مشخص‌ومعین ودقیق‌هیچ یک‌ازنهادهای‌اداری، سیاسی‌وقضایی‌واجتماعی وبه‌ویژه‌ارتش توانابه‌انجام‌وظیفه هایش‌نیست. انضباط وسلسله‌مراتب‌درسرشت‌وذات ارتش‌است‌ولی‌این‌انضباط‌نباید‌آن چنان سخت‌وبدون مرزوبند باشد که‌هرگونه‌تصمیم گیری وابتکارشخصی ناپدیدگشته وکسان مانند مهره‌های بی‌جان وبی‌اندیشه‌گردند. انجام‌خدمت داوطلبانه یااجباری درارتش نیزبدی‌ها وخوبی‌هایی دربردارد، بی گمان

گزینش این یا آن راه درهمه جا یکسان نیست . بسیاری ازجنگ افزارها بسیار فنی وپیچیده است وآشنایی وبه‌کارگرفتن آن‌ها نیازبه‌گذراندن دوره‌های‌آموزشی وکار آموزی های دراز مدت دارد وارتش بـی داشتن همکـاران همیشگی وتمام وقت نمی‌تواند به شایستگی وظیفه‌هایش را در این زمینه انجام دهد . همچنین یك رشته پرسش‌های فنی دیگری نیزهست که دراین‌جا آورده نشده است ومی‌تواند موضوع بررسی وپژوهش‌بسیارگسترده باشد وکتاب‌ها ومقاله‌های بسیاری در زبان‌های بیگانه هست که درهرحال بررسی آن‌ها درصلاحیت کارشناسان فنی ونظامی است[۴۲].

۴۲ـ درباره ارتش ونیروهای مسلح درجمهوری اسلامی ایران ن . ك . به :

الف ـ ابوالحمد، عبدالحمید: انقلاب وارتش ـ هفته‌نامه‌آزادی، ۸خرداد۱۳۵۸.

ب ـ ارتش : ازبیانات واعلامیه‌های امام خمینی ازسال ۱۳۴۱ تا ۱۳۶۱ ـ در جستجوی راه ازکلام امام ، دفترهیجدهم ـ تهران ، انتشارات امیرکبیر۱۳۶۲،۳۰۷ص.

پ ـ افشار، صالح : شاهـد درجبهه جنگ ـ تهران ، مؤسسه انتشارات قدیانی ، خرداد ۱۳۶۱ ، ۲۳۸ ص .

ت ـ اصفهانی، محمد: مقایسه ارتش اسلام باارتش طاغوت ـ (بی‌جا،بی‌تا،بی‌نا) ۱۸۳ ص .

ث ـ تاکتیك‌های رزمی (ارتش مکتبی ۳) ـ تهـران ، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ، بهار ۱۳۶۲ ، ۸۰ ص .

ج ـ شریفی‌راد، یدالله : سقوط درچهلمین‌پرواز ـ تهران، ناشرچاپ گلها، شهریور ۱۳۶۲ ، ۲۰۷ ص ، مصور .

چ ـ صداقت ، علی‌اکبر: جنگ وارتش دراسلام ـ قم نشرروح (بی‌تا)، ۱۵۹ص.

ح ـ مجاهد درصحنه (ارتش مکتبی۲) ـ تهران، انتشارات سپاه پاسداران‌انقلاب اسلامی ، ۱۳۶۱ ، ۷۲ ص .

خ ـ مظاهری، حسین: اخلاق فرماندهی ـ قم ، انتشارات شفق ، زمستان ۱۳۶۴، ۱۲۸ ص.

د ـ مجموعه کامل قوانین ومقررات نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایـران ـ تدوین غلامرضا مجتبی اشرفی ـ تهران ، انتشارات گنج دانش ، ۱۳۶۴ ، ۱۲۸۰ ص .

ذ ـ نهضت آزادی : جنگ وصلح ـ تهران ، انتشارات نهضت آزادی ، تابستان ۱۳۶۳ ، ۹۴ ص .

بخش دوم

سازمان های اداری و سیاست

۳۰۴. اداره چیست؟ دولت یا قدرت سیاسی حاکم بدون پشتیبانی اداره یا قدرت اجرایی توانا و همکاران و کارمندان دلسوز و کاردان، همهٔ تصمیم‌ها و برنامه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی‌اش بی‌هوده و نقش‌برآب می‌شود. همه‌می‌دانیم که‌در جهان امروز برای دولت‌های همهٔ کشورها حتاکشورهای جهان‌سوم به آسانی شدنی‌است که بهترین برنامه‌هارا درزمینه های‌گونه‌گون ازیك یا چندکشور پیشرفته صنعتی گرفته وترجمه کنندواین برنامه‌هارا به‌صورت قوانین‌لازم الاجراء درآورند. یعنی‌روی کاغذ، دربارهٔ سیاست‌اقتصادی، اجتماعی، آموزشی، بازرگانی، دفاعی، فرهنگی‌ونظامی و... برنامه های بسیار ارزنده وپیشرفته داشته باشند، ولی میان داشتن برنامه های خوب واجرای این برنامه‌ها، همیشه درهٔ ژرفی است که باید آن را پیمود.

نهادهاوسازمان‌های اداری‌امروزی جهان‌همگام باپیدایی کشورـ ملت، گسترش یافته‌است‌وچنان که‌پیش‌تر بررسیدیم (نگاه کنیدبه‌بخش‌دوم ازدفتردوم‌شمارهٔ۸۲تا۱۰۶) کشورـملت‌به‌این گونه که‌هست، بااز میان‌رفتن جامعه‌فئودال‌وبابه‌قدرت‌رسیدن‌بورژوازی پدیدار می‌شود وجان می‌گیرد. ازاین‌هنگام نهادها وسازمان‌های اداری درچهارچوب کشورـ ملت وهمراه با نیازهای مردم جامعه وبا پیچیده شدن رابطه های اجتماعی و اقتصادی‌که زاییده دگرگونی جامعه وبه‌ویژه پیشرفت‌های صنعتی است، بیش‌ازپیش گسترش می‌یابد ودر این پایان سدهٔ بیستم در همهٔ‌کشورهای صنعتی یا درراه صنعتی شدن، اداره سیمای غول‌آسا به خودگرفته است. از این روقانون‌گذاران، سیاست شناسان وجامعه شناسان جامعهٔ صنعتی کوشیده‌اند که چگونگی کاراداری ورابطه‌های اداره با مردم درچهارچوب هنجارها وضابطه‌های منطقی وعقلانی روشن، جای‌گزین شـود.

یادآوری می کنیم که در کشورهایی که در آن‌جا سرمایه‌داری خصوصی‌هست،

اداره به مفهوم عام آن تنها در برگیرندهٔ نهادها وسازمان‌های اداری ودولتی وعمومی یا نیمه دولتی ونیمه عمومی نیست، بلکه‌به‌همهٔ‌سازمان‌ها و نهاد هایی گفته می‌شود که در درون کشور وگاهی حتا در بیرون ازمـرزهای کشور ولی وابسته به مرکزهای درون کشور ـ مانند شرکت‌های تجارتی ، سفارت خانه‌ها ، دفترهای اقتصادی ، فرهنگی ، بازرگانی ونظامی ،کار یا خدمتی را انجام دهند. با این دید بـه آسانی می‌بینیم که بیش‌ترین سازمان‌های اداری دراین کشورها دربخش خصوصی است وبه‌دست‌خود مردم سامان گرفته واداره می‌شود. بایك بررسی ساده نیزدرمی‌یابیم که دراین کشورها بیش‌ترین افراد فعال دربخش خصوصی کار می کنند یا در اصطلاح اقتصادی در این بخش اشتغال دارند وشمار بسیار کم تری در بخش دولتی وعمومی کار می کنند ولی سازمان های کلیدی وتصمیم‌گیری اصلی وراهنمایی وجهت دادن زنـدگی اقتصادی و اجتماعی وگزینش‌سیاست های سودمند، با قدرت عمومی است . فراموش نکنیم که دربسیاری ازکشورها، به‌ویژه درکشورهایی که جهان سوم وواپس‌مانده ودرراه رشد نامیده می‌شوند ، دولت بـه منظور مبارزه بـا بی کاری وکم‌کردن شمار بی کاران ، بیش ازآن چه به راستی نیاز بـه‌کارمند داشته باشد ،کسان بیش‌تری به‌کار می گیرد وگسترده بـودن سازمان های اداری همیشه ودرهمه جا نشانهٔ صنعتی شدن یا پیشرفته بودن ،کشورنیست ، بلکه چه بساکه نمایانندهٔ انبوه بی کاران باشد . زیرا اگربخش خصوصی پررونق وفعال‌باشدکسان بیش‌تری به‌آن‌سو گرویده می‌شوند وسازمان‌های دولتی وعمومی‌به‌آسانی نمی‌توانند که‌کسان کاردان وشایسته را به‌همکاری برگزینند. باری در این جا فقط سازمان‌ها ونهاد های اداری دولتی وعمومی که‌کارگذار قدرت سیاسی بوده وازنیروهای سیاسی نهادی شده‌اند ، بررسی خواهد شد . اگرگاه‌به‌گاه به‌سازمان‌های‌اداری بخش‌خصوصی نیزاشاره می‌شود، تنها درپیوندآن‌ها باسازمان‌ها نهادهای دولتی خواهد بود .

۳۰۵. الف: جایگاه اداره ومفهوم خدمات‌عمومی یااداری درنظام‌های سیاسی جهان ، آن چه‌که به نام اداره بـه مفهوم امروزی آن می‌شناسیم‌که بر طبق

قوانین رسمی بـاید در خدمت کشور ـ ملت باشد و نه فردوشخص، پدیدهٔ تازه‌ای در جهان وایران است .

درجامعهٔ فئودال که از دیـد تاریخی امتیازها وقدرتش نخستین بار با انقلاب کبیرفرانسه در۱۷۸۹ ازمیان می‌رود، مسؤولان وخدمتگذاران نهادهای‌سیاسی، اداری نظامی وقضایی درخـدمت‌شخص فئودال یاشاه بودند ونه کشور ـ ملت ومی‌بـایست به شخص‌اوسوگند وفاداری‌اعلام کنند وپس‌ازمرگ‌وی،سوگند وفاداری رادر برابر جانشین او یادمی کردند.مارك بلوك در این باره نوشته است :

> « ... آدم دیگری‌بودن : ترکیبی‌ازلغات وکلمات است‌که‌درمجموعهٔ اصطلاحات فئودالی، هیچ‌کلام دیگری ازلحاظ وسعت ورساندن معنی، به پای آن نمی‌رسد. این‌عبارت برای نشان دادن نفس وابستگی شخصی... درموردی ازطبقات مختلف اجتماعی ، صرفنظر از ماهیت دقیق حقوقی ویا وابستگی‌های دیگرشان ، قابل اطلاق بوده است » ۴۳ .

چنان‌که پیش‌تر دیدیم ، در زندگی آدمیان ،کشور ـ ملت ، این بزرگ‌ترین چهارچوب زندگی سیاسی وگروهی ، نهـاد دیررس است وزمان درازی‌گذشت تا حاکمیت، ملی جانشین‌همهٔ حاکمیت های شناخته شدهٔ دیگرگردیـد وپیوند ووابسته شدن فرد بـه نهادکشور ـ ملت، جانشین وابستگی های شخصی شد ومردم شهروند کشورگردیدند ودیگـر « رعیت های » حاکم وشاه نیستند وهمگام با این دگرگونی مسوولان وکارمندان سازمان‌های اداری نیزخدمتگزار کشور ـ ملت شناخته شدند ونه شخص ویژه . اگر امروز ودر این پایان سدهٔ بیستم اصل حاکمیت ملی و « همه قوا ناشی ازملت است » درقوانین سیاسی همهٔ‌کشورهای جهان آمده است ، چگونگی به‌کاربردن این حاکمیت و همچنین به خدمت‌گرفتن سازمان‌های اداری به سود این حاکمیت، برحسب نظام‌های سیاسی‌فرق می کند .

۱.۳۰۶: نظام‌های‌سیاسی واداره، دراین‌جا به هیچ روی شدنی‌نیست که

۴۳ـ بلوك،مارك:جامعهٔ‌فئودالی،ص۲۵۷ برای شناسنامهٔ‌کتاب‌ن.ك. به‌شمارهٔ۵۷ ص۴۹.

ازهمهٔ نظام‌های سیاسی که‌درجهان هست‌وازچگونگی رابطهٔ سازمان‌های این کشورها باقدرت سیاسی‌شان سخن گفت. زیراهر کشوری نظام سیاسی واداری ویژه خود را دارد که‌با کشوردیگر متفاوت‌است، یعنی گزافه نیست‌اگر گفته شود که‌دست کم به شمار کشورهای جهان، نظام‌های سیاسی واداری هست.

بااین همه برای ساده کردن بررسی، نظام‌های سیاسی ودرپی آن نظام‌های اداری را درچهارچوب‌های‌شناخته شده‌ای‌طبقه‌بندی‌می‌کنند، با این روش، نظام های سیاسی‌جهان‌امروز به سه‌گروه‌بسیاربزرگ که‌مانندسه‌بزرگ‌راه‌یا رودپرآب و گسترده است که همهٔ‌نظام‌های سیاسی دیگر باویژگی‌هایی که‌ممکن‌است داشته‌باشند، کم‌وبیش ازاین سه‌گروه ریشه‌گرفته‌اند . این سه نظام سیاسی: نظام پارلمانی، نظام‌ریاستی و نظام سوسیالیستی است.

۲.۳۰۷: درنظام‌های سیاسی پارلمانی، قوای کشوربه سه‌قوهٔ مقننه، مجریه وقضاییه تقسیم شده‌وبااین که‌سه‌قوه‌ازهم جداست،میان‌سه‌قوه همکاری‌هست.دولت‌در بالای قوه مجریه‌یانهادها وسازمان‌های‌اداری‌است، بادید دیگرمی‌توان‌گفت که‌دولت‌و قوهٔ‌مجریه‌واقعیت یگانه‌است.بااین‌تفاوت‌دولت‌یاهیأت دولت که ریاست‌آن بانخست وزیروگاهی‌بارییس‌جمهور ونخست‌وزیرباهم‌است،ریاست‌نهادها وسازمانهای‌اداری کشوررا نیز به‌عهده دارد. قوهٔ مجریه‌که مرکب از هیات دولت (رییس جمهور، نخست‌وزیر و وزیران) در برابرقوهٔ مقننه مسوولند و قوهٔ مقننه به این دلیل که اعضای آن برگزیدهٔ مستقیم‌مردمند،حق دارندبه‌نام مردم یا ملت قانون بگذارند و وحقوق وتکالیف همهٔ افراد ملت، نهادها وسازمان‌ها را در کشورمشخص کنند و همهٔ کسان وسازمان‌هابایدکه رفتارشان را درچهارچوب قوانین سامان دهند وازآن‌پیروی کنند .قوهٔ مجریه دربرابرقوه مقننه مسوول است واگراختلاف‌هایی میان این دوپدید آید قوهٔ مقننه می‌تواند رییسان قوهٔ مجریه، یعنی‌دولت را برکنار(عزل) کنند ودولت نیزمی‌تواند قوهٔ مقننه را منحل کند وقوهٔ‌قضاییه برطبق دستورقوانین به‌اختلاف‌هایی که میان مردم یا میان مردم‌ونهادها وسازمان‌های اداری با هم پیش می‌آید رسیدگی

کرده ورأی می‌دهد. آن‌چه که دراین‌نظام‌سیاسی باید دربارهٔ اداره ونهادهای اداری به‌یادداشته‌باشیم‌این‌است که‌اداره‌یادولت‌یاقوهٔ‌مجریه، مجری‌سیاست‌کشور یا حاکمیت ملی‌است وزیرفرمان‌مستقیم رهبران‌قوهٔ مجریه یا دولت کار می‌کند ودربارهٔ هرگونه نارسایی‌وکم‌کاری‌اداره اینان دربرابرقوهٔ مقننه‌که نمایندهٔ ملت است، مسوولیت‌دارند. یادآوری کنیم درنظام‌سیاسی پارلمانی روال براین‌است، که سریاریس کشور(شاه ، رییس جمهور)، اغلب مقام غیرمسوول وغیرقابل عزل است ، زیرا اختیارهـایش نیز تشریفاتی است. ولی سررییس دولت (نخست‌وزیر) که همیشه رییس مستقیم قوهٔ مجریه است، مسوول‌وقابل عزل است . نـظام سیاسی ایـران شبه پارلمانی است، به این‌معنی‌که قوهٔ مقننه قابل‌انحلال‌نیست ولی همهٔ رهبران وسران‌کشورمسوولند وقوه قضاییه مستقل ازدوقوهٔ دیگراست وبه‌ویژه حق‌داردکه شکایت‌های مـردم ازاداره را برطبق قانون اساسی وقوانینی که‌قوهٔ مقننه می‌گذارد، رسیدگی کند.

۳.۳۰۸: درنظام‌ریاستی، قوای کشورمانندنظام‌پارلمانی به‌سه‌قوهٔ جدا ومستقل ازهم تقسیم شده ومقام ریاست کشور وریاست قوهٔ مجریه یا دولت با هم‌دریک‌سر، (رییس‌جمهور) است . رییس کشورودولت که‌مستقیم‌ازسوی مردم برگزیده می‌شود، بـالاترین مقام سیاسی کشوراست، مسوولیت وفرماندهی سازمـان‌های اداری‌کشور نیزبااواست ودربرابرقوه مقننه، مسوول‌نیست. اداره وسازمان‌های اداری مکلف بـه اجرای سیاست وتصمیم‌های دولت‌است که درچهارچوب قوانین گرفته می‌شود.

قوهٔ قضاییه که‌کاملامستقل ازدوقوهٔ دیگراست‌به‌همه‌گونه شکایت‌ها واختلاف ها وهمچنین به‌شکایت‌های مردم از اداره رسیدگی می‌کند . روشن است که در نظام ریاستی نیزاداره بایدگوش به‌فرمان قدرت‌سیاسی باشد.

۴.۳۰۹: درنظام‌سیاسی‌سوسیالیستی، اصل تفکیك قواکه درقوانین اساسی کشورهای غربی پیش‌بینی شده‌است، درشوروی‌دیده نمی‌شودو درقانون اساسی این کشور که‌کهن‌ترین‌چنین نظامی‌است، یگانگی‌قوااعلام‌شده‌است. «شورای‌عالی» مرکب ازدومجلس، منتخب مستقیم مردم و مجری خواست‌های مردم است . برطبق قانون

اساسی نمایندگان «شورای عالی»، در برابر انتخاب کنندگان‌شان (در واقع حزب) مسوولند. «هیأت رییسه شورای عالی» ۳۹ عضو دارد که کارهای کشور را در غیاب «شورای‌عالی» رهبری واداره می کند.« ریاست شورای عالی» که یك سازمان گروهی است وظیفه ریاست کشور رانیز به عهده دارد و در برابر «شورای عالی» مسوول است. «هیأت وزیران» سومین سازمان سیاسی کشور و رییس قوهٔ مجریه است ودر برابر «شورای عالی» مسوول است . ولی رهبری راستین این نظام سیاسی در دست حزب واحد یعنی حزب کمونیست‌شوروی است وشناختن کارکرد درست این نظام و چگونگی کار نهادهای آن بدون شناختن اهمیت حزب کمونیست شوروی شدنی نیست .

انگلستان،ایالات‌متحدهٔ آمریکای‌شمالی‌وشوروی‌سه‌نمونهٔ کهن وازبنیان‌گذاران این سه نظام سیاسی‌اند (نظام پارلمانی، نظام ریاستی و سوسیالیستی). کشورهای بسیاری درجهان ازاین نمونه‌ها پیروی کرده‌اند ولی کم و بیش تفاوت های ژرف با آن‌ها دارند. نهادها و سازمان‌های اداری دراین هرسه‌گروه نظام‌سیاسی یادشده، باید ازمسئولان‌نظام‌سیاسی وقوانین کشور که‌درچهارچوب‌نظام‌سیاسی، وظیفه‌های‌اداره‌را مشخص می کنند، پیروی کند و مجری قوانین و فرمان های مقام های سیاسی باشد واداره حق قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری ندارد.

۵.۳۱۰ : اداره‌درایران ، درایران نیز مانند اغلب کشورهای‌جهان، به ویژه کشورهایی که دارای‌نظام‌سیاسی‌پارلمانی‌یا شبه پارلمانی است قوای کشور به‌سه‌قوه تقسیم شده است. در قانون اساسی مشروطه ، منسوخ در دهم و یازدهم فروردین ۱۳۵۸ ،با تقسیم قوای کشور به سه‌قوهٔ: مقننه، مجریه وقضاییه، قوهٔ مجریه را اجراء کنندهٔ قوانین گذارده شده ازسوی قوهٔ مقننه اعلام داشته بود. در ق. ا. ج. ا. ا. نیز چنین است، با این‌تفاوت که در «مقدمهٔ» این قانون خطوط اصلی نظام سیاسی‌ترسیم شده و دربارهٔ قوهٔ مجریه چنین آمده است :

«قوه مجریه بدلیل اهمیت ویژه‌ای که در رابطه با اجرای احکام و

مقررات اسلامی بمنظور رسیدن به روابط و مناسبات عادلانه حاکم بر جامعه دارد وهمچنین ضرورتی که این‌مسأله حیاتی درزمینه‌سازی وصول به‌هدف نهائی حیات خواهد داشت بایستی راهگشای ایجادجامعه اسلامی‌باشد نتیجتاً محصور شدن درهرنوع نظام دست وپاگیر پیچیده‌که وصول به این هدف را کند و یا خدشه‌دارکند از دیدگاه اسلامی‌نفی خواهد شد بدین‌جهت نظام بوروکراسی که زائیده وحاصل حاکمیت‌های طاغوتی است بشدت طرد خواهد شد تا نظام اجرائی با کارآئی بیشتر و سرعت افزون تر در اجرای تعهدات اداری بوجود آید».

همچنین اصول ۱۱۳ تا ۱۴۲ زیرنام «فصل نهم» دربارهٔ قوهٔ مجریه و وظایف ریاست جمهوری، نخست‌وزیری و دیگر وزیران است. در مقدمه به‌گونه‌ای بسیار روشن و دقیق روی وظیفهٔ اداره که باید مجری قانون باشد و به اهمیت ویژهٔ اداره در پیش‌برد هدف‌های سیاسی دولت پافشاری شده است. پیداست که نویسندگان ق. ا. ج. ا. ا. به خوبی به اهمیت اداره در پیش‌برد برنامه‌های گونه‌گون دولت در کشور آگاه بودند ومی‌دانستند بانبودن‌یك سازمان اداری درست‌نه‌تنها سیاست‌دولت درهیچ زمینه‌ای‌کاربرد ندارد، بلکه به بن‌بست نیزمی‌رسد. از این‌رو ق. ا. ج. ا. ا. فرماندهی و رهبری اداره را به مقام‌های سیاسی پیش‌بینی‌شده دراصول ۱۱۳ تا۱۴۲ سپرده است . همچنین این اصول مسوولیت‌ها و وظیفه‌های این‌مقام‌ها را برمی‌شمارد که باید پاسخگوی کارها ومسوولیت‌هایشان دربرابرقوهٔ مقننه باشند ، مفهوم روشن این دستور نشان‌دادن برتری و حاکمیت قوهٔ مقننه یا مرجع قانون‌گذاری به دولت واداره‌است.آن‌چه‌مسلم است‌هنوز ازاداره‌ای‌که نویسندگان «مقدمه» ق. ا. ج. ا. ا. آرزوی‌بنیادگذاردن‌آن‌راکرده‌اند، بسیاربه دوریم. دراین زمینه رییس جمهورحجته‌الاسلام‌سید علی خامنه‌ای در یك نشست با روزنامه نگاران‌روزنامهٔ اطلاعات،چنین گفته است:

«... آنقدرحرف، گله‌مندی و اعتراض به وضع تشکیلاتی ادارات وسیستم ادارات درذهن است ... من مختصر دوسه جمله را بگویم ... ۱ــ ... سیستم

موجود برای رفع نیازهای مردم طراحی نشده‌بود. بلکه برای تسهیل حاکمیت برمردم طراحی شده بود... دوم، چیزی که مادچارآن هستیم، وجود افراد ناسالم است... سوم: اخلاق‌اداری نادرستی‌هم برسیستم اداری‌حاکم‌است...»[۴۴]

همهٔ این انتقادها دربارهٔ سازمان های‌اداری ایران راست‌است، ولی‌چارهٔ درد گفته‌نشده است. بی گمان درمان‌چنین درد‌بزرگی کاریك‌روز نیست، بلکه‌درازمدت شدنی‌است. مشکل ومسئله‌اداره‌درایران‌دردکهن‌است. غلامرضا مصور رحمانی[۴۵] در «خاطرات سیاسی» می‌نویسدکه برای کاری در زمان نخست وزیری محمد مصدق به وزارت امورخارجه رفته بود واز گفتهٔ وزیر امورخارجه وقت، حسین فاطمی در صفحهٔ ۱۷۲ کتاب چنین آورده است:

«... در وزارت امورخارجه صمیمیت وصداقت خدمتی وجودندارد. زیرا پایه‌آن مؤسسه برای خدمت وسرسپردگی به اجانب گذارده شده نه‌خدمت به‌کشور. آنوقت از روی میزش پرونده‌ای را نشان دادکه درآن سفیرکبیر ایران درچین، موقع حمله «مائوتسه‌تونگ» به پکن درسال ۱۹۴۹ ازوزارت امورخارجه تلگرافی کسب دستور کرده بودکه وظیفه‌اش‌درصورت سقوط‌پایتخت چین به دست کمونیستها ازچه قرار است؟ وزیرخارجه وقت زیرتلگرام نوشته بود: «ازسفیرکبیر انگلستان درپکن دستور بگیرید».

ازهمین‌نویسنده‌در ص۱۹۱همین کتاب از گفتهٔ نخست‌وزیر وقت می‌خوانیم:

«دکترمصدق به فکر رفته بود وپس ازچند لحظه سرش را بلندکرد و گفت: ــ آقا جان این مملکت به یك انقلاب اداری احتیاج دارد و امیدوارم پس ازحل مسأله نفت بتوانم به‌آن بپردازم...»

۳۱۱.ب: قدرت قوهٔ مجریه در قانون‌گذاری، به یاد داشته باشیم که قانون‌گذاری تنها در دست قوهٔ مقننه نیست، زیرا اداره در همهٔ نظام‌ها حق قانون‌

۴۴ــ روزنامه اطلاعات اول مرداد ۱۳۶۴، ص ۷.

۴۵ــ مصور رحمانی، غلامرضا: خاطرات سیاسی ۲۵سال درنیروی‌هوایی ایران‌ــتهران انتشارات رواق، ۱۳۶۳.

گذاری دارد و به گونه‌ای نیز تصمیم هـای سیاسی می گیرد ، انگیزهٔ این حقوق و اختیارها دراین زمینه را می‌توان چنین توجیه کرد: بدون این که خواسته باشیم که از قانون تعریف حقوقی وفنی و دقیق به دست دهیم، قانون به مفهوم عام، همهٔ مقررات لازم‌الاجرایی است که در یك زمان ومکان معین دارای ضمانت اجراء است .

بااین‌دید، تعریف‌قانون‌تنهامقرراتی‌راکه قوهٔمقننه می گذارددربرنمی گیرد،بلکه همهٔمقرراتی‌است که مقام‌های‌صلاحیت‌دار خواه قوهٔ مقننه یامجریه یا قضاییه‌یامحلی، می گذارند وحق دارندآن‌را به اجراء درآورند . اگر پژوهشی دربارهٔ ریشه یا مرجع قانون‌گذاری بشود به‌آسانی و روشنی درمی‌یابیم قوانین و مقرراتی راکه قوهٔ مقننه می گذارد بسیار کمتر از مصوبات قوهٔ مجـریه است. چرا چنین است؟ و چرا همهٔ مقررات الازم‌لاجراء را خود قوهٔ مقننه نمی‌گذارد؟ پاسخ این پرسش دشوارنیست و به‌کوتاهی بسیارمی‌توان انگیزهٔ آن را چنین‌برشمرد: یکم ، درهمه‌جای دنیا قوانین را که قوهٔ مقننه (مجلس قانون‌گذاری) ، می‌گذارد عام وکلی است و در بسیاری از موردهـا نیاز به شکافتن و روشن‌کـردن دارد و این‌کار را هیأت وزیـران یا یك وزارتخانه ویژه انجام می‌دهد و اجرای‌آن قانون عام، مقررات ویژه ـ کـه در همه کشورها نام دیگری غیر ازقانون دارد و درایران آیین‌نامه اجرایی نامیده می‌شود ـ می‌گذارد، تا قانون عام وکلی را بتوان اجراء کرد. **دوم**: بسیاری از آیین‌نامه‌ها و مقررات بهتر است چندگاهی به‌گونـه‌ای آزمایشی به‌کار بـرده شود، تا بتوان بـه نارسایی‌های‌آن پی‌برد ودرصورت لزوم‌آنرا پیراست. **سوم** ، بسیاری‌ازآیین‌نامه‌ها ومقررات برای سراسر کشورنیست بلکه جنبهٔ محلی ومنطقه‌ای دارد ، پس بهتراست که مقام های مسوول محلی‌که به موقعیت محل آشناترند،آن مقررات را بگذارند . **چهارم** ،گذاردن پاره‌ای ازآیین نامه‌ها ومقررات ، مانندگرفتن مالیات‌ها وعوارض تازه یا افزایش این دریافت‌ها ازسوی نمایندگان قوهٔ مقننه آنان را در پیشگاه مردم بی‌ارج می‌گرداند وممکن است‌که در انتخابات‌آینده به آنان رأی ندهند ، درحالی که مسوولان اداری از چنین‌کم مهری‌های مردم ترس ندارند . **پنجم** ، قوهٔ مقننه به

هیچ‌روی فرصت ووقت کافی ندارد تادربارهٔ همهٔ زمینه‌هایی که نیاز است قانون ومقررات گذارده شود ، قانون بگذارند ، پس به ناچار این نیازها باید به‌گونه‌ای که شدنی است برآورده شود . ازاین روخود قوهٔ مقننه دراغلب کشورها این توانایی وحق را به قوهٔ مجریه داده تا هرجا وهرگاه که نیازبود ، مقررات بگذارد . ششم ، امروز در اغلب کشورها ، همچنین درایران پیشنهادگذاردن قوانین ، بیش‌تر باقوهٔ مجریه است تا با اعضای قوهٔ مقننه ، زیرا قوهٔ مجریه کسان کاردان ومتخصص بیش‌تری دراختیار دارد تا قوهٔ مقننه . پیشنهاد های‌قوهٔ مقننه «طرح» و پیشنهادهای قوهٔ مجریه یا قضاییه «لایحه» نامیده می‌شود . هفتم ، افزون برآن چه یاد شد، بسیاری از حقوقدانان و همچنین کارشناسان ومتخصصان‌بلندپایهٔ وزارت‌خانه‌ها ومؤسسات‌دولتی‌برای‌همکاری درتنظیم قوانین ، درگروه‌های کارقوهٔ مقننه ، مانند« کمیسیون های دایمی ، موقتی وفوق العاده » مجلس، شرکت‌می کنند واعضای قوهٔ مقننه‌را که اغلب کسان‌سیاسی‌اند تا حقوقدان ، درگذاردن قوانین یاری می‌دهند وراهنمایی می کنند. این باورکه حق واختیار قانون‌گذاری برطبق‌قوانین اساسی کشورها تنها وبه انحصار ازآن‌قوهٔ مقننه (مجلس منتخب ملت) است ، افسانه‌ای بیش نیست . با این همه وبا تمام توانایی قانون‌گذاری که قوهٔ مجریه دارد ومی‌تواند داشته‌باشدکم وبیش درقوانین اساسی‌همهٔ کشورها برتری « قانون » که قوهٔ مقننه می گذارد به آیین نامه‌ها ومقررات دیگری که مراجع‌غیرازقوهٔ مقننه می‌گذارند، اعلام شده‌است وچنین دستوری درقانون اساسی هودهٔ عقلانی حاکمیت ملت است. زیراکه قوهٔ مقننه نمایندهٔ مستقیم این حاکمیت شناخته شده است . با پذیرش این حاکمیت وبرتری است‌که همهٔ مصوبات وتصمیم های قوهٔ مجریه باید منطبق با قانون باشد ، درغیر این صورت دادگاه‌ها یا مراجع صلاحیت‌دار دیگرمی‌توانند چنین‌مقرراتی‌را باطل اعلام بدارند، درحالی که‌تشخیص مغایرت قانون مصوب قوهٔ مقننه باقانون اساسی باخود قوهٔ مقننه است و نه بامرجع دیگر .

درنظام‌سیاسی‌وحقوقی جمهوری‌اسلامی‌ایران‌نیزچنین‌است.برطبق‌دستوراصول

۱۲۶و۱۳۷ ق . ا . ج . ا . ا . هیأت‌وزیران وهریك‌ازوزیران‌حق‌دارندكه آیین‌نامه تصویب کنند به شرط آن‌که مخالف قوانین نباشد . دراصل یکصد وهفتادم ق. ا. ج. ا. ا. می‌خوانیم :

«قضات دادگاهها مکلفند ازاجرای تصویبنامه‌ها وآیین‌نامه‌های دولتی که مخالف با قوانین ومقررات اسلامی یاخارج ازحدود اختیارات قوه مجریه است خودداری کنند . وهرکس می‌تواند ابطال اینگونه مقررات را از دیوان عدالت اداری تقاضا کند» .

دستور این‌اصل نیزروشن است، نویسندگان ق. ا. ج. ا. ا. آگاه بودندكه قوۀ مجریه بدون‌گذاردن مقررات توانا به پیش بردن وظیفه هایش نیست ودرهمهٔ کارها ناتوان خواهدماند، ولی این مقررات نباید مخالف قوانین ـ قانون اساسی یا قوانین‌عادی مصوب قوه مقننه ـ که نشانهٔ حاکمیت‌سیاسی کشور ـ ملت است، باشد. اگرچنین مغایرت وتعارضی پیش آید ، مقررات وتصمیم‌های قوۀ مجریه وقضاییه که خلاف قوانین تشخیص داده‌شود، به‌منظورتحقق حاکمیت سیاسی قابل‌ابطال است.

۳۱۲. پ : قدرت قضایی اداره واستقلال اداره ، چنان‌که چندین بار سخن رفت، امروزدرقوانین اساسی‌همهٔ‌کشورها اصل تقسیم‌قوای حاکم در کشور به سه قوۀ یا مرجع تصمیم‌گیری، مقننه، مجریه وقضاییه ، پذیرفته شده است. همچنین این اصل‌نیزپذیرفته شده‌که این سه‌قوه یامرجع تصمیم‌گیری نباید درقلمروصلاحیت های یك‌دیگردخالت کنند وهرقوه نسبت به دیگری مستقل است . ولی دراین کتاب بارها یادآوری شدكه جدایی سه قوه ازهم درعمل چندان معنی‌دار نیست ودرواقع این جدایی نسبی وبه مفهومی فرضی است واین سه قوه یا سه مرجع تصمیم‌گیری درکارهای یك دیگر دخالت می کنند . قوۀ مجریه نه تنها بخش بزرگی ازکارهای تقنینی رابه عهده دارد، بلکه درکارهای قضایی نیز همباز است .

۱.۳۱۳: دادگاه‌های اختصاصی ،درهمه‌جای‌دنیادادگاه‌هایی که وابسته‌به‌قوۀ مجریه‌است،دادگاه‌های اختصاصی گفته‌می‌شود، که به‌مسائل‌ویژه رسیدگی‌می کند ونه

به همهٔ اختلاف‌ها ودعاوی ، چنان‌که دردادگاه‌های عمومی عمل می‌شود . در ایران نیزچنین است ، مـانند «کمیسیون حل اختلاف مالیاتی »که به تعیین‌میزان مالیات‌و اختلاف‌های‌مالیاتی‌مردم واداره‌دارایی‌رسیدگی می کند،«هیأت‌حل‌اختلاف» که‌به‌مسائل کارگری‌واختلافات‌کارگروکارفرمامی‌رسد. از این‌گونه مراجع که به مسائل‌واختلاف‌های ویژه‌ای‌رسیدگی می کننددرسازمان‌های‌اداری کم‌نیست ، مهم‌ترین آن «هیئت‌های رسیدگی بـه تخلفات اداری » است که به تخلفات اداری یـا در رابطه باکار اداری مستخدمان دولت ومؤسسات‌عمومی، رسیدگی می کند ومی‌تواندمستخدمان دولت‌را کیفرهای سخت دهد ، مانند انفصال‌آنان برای همیشه ازاشتغال به خدمات دولتی . اگراین نکته را بشکافیـم ودرآن دقیق شویم به این هوده مـی‌رسیم که اصل تفکیك قوا نباید به قوهٔ مجریه اجازه‌دهدکه به‌گونه‌ای، حتا جزیی درکارهای‌قضایی دخالت کند وهمهٔ مسائل وکارهای قضایی باید درانحصارقوهٔ قضاییه باشد ، در حالی‌که در هیچ‌کشوری چنین نیست.

۲۰۳۱۴ : زیـان دادگـاه های اختصـاصی ، راست است کـه بیش‌ـتـرین سیاست شناسـان و حقـوقدانان چنیـن وضـعی را نـا درست دانسته و بودن دادگاه های اداری را ابزار دیگـر برتری قـوهٔ مجریه بر دو قوهٔ دیگـر می‌دانند. ازاین روچنین می‌پندارندکه درنظام سیاسی باجدایی سه قوه ، همهٔ‌کارهای قضایی وبدون‌کم وکاست واستثناء باید در چهارچوب صلاحیت قوهٔ قضاییه بماند وقوهٔ مجریه به هیچ روی وبهانه دادگاه های ویژه پدید نیاورد ودر قلمرو قوهٔ قضاییه گام نگذارد . زیرا چنین دخالت‌هایی را برای آزادی‌های مردم وهمگان ، آن چنان که درقوانین اساسی پیش‌بینی شده است،زیان بارمی‌دانند ومی گویندکه دادگاه‌های اداری که قوهٔ مجریه مجازبپدیدآوردن آن است،استقلال نداشته وازفرمان‌های‌ریسان ومسئولان اداری‌پیروی‌میکنند وبه‌سلطهٔ‌اداره‌میانجامد؛ درحالیکه‌هدف این است که‌درون کشورـملت‌یعنی‌این‌جامعهٔ سیاسی‌بزرگ،حقوق همهٔ‌شهروندان،آن چنان‌که قوانین پیش‌بینی کرده‌اند، پاسداری‌شود، نه‌این که‌به‌نام حفظ حاکمیت دولت‌ومنافع‌عمومی همه‌گونه زورگویی به‌کاربرده شود . ولی اغلب دولتمردان ومسوولان اداره کشورها

استدلال می کنند اگر قوهٔ مجریه نتواند در پاره‌ای اززمینه‌ها نیروی قضایی وابسته به خود(دادگاه‌های ویژه)، داشته باشد دربسیاری‌از کارها مانندگرفتن مالیات‌یاکیفردادن مستخدمان وهمکارانش به یك سر، ناتوان ودرمانده خواهد بود ونخواهد توانست به هدف هایش که انجام خدمت به همگان است ، دست یابد . بی‌گمان جدایی سه قوه از هم یا همکاری ویگانگی نسبی این قوا با هم به خودی خود نمی تواند پدید آورندهٔ خودکامگی یاگسترش آزادی بوده یا انگیزهٔ کرختی یاکارآیی اداره باشد .

۳.۳۱۵ : فضـای فـرهنگی ـ سیاسی و خـودکامگی بـی آشنایی

به کل فضـای فرهنگی ـ سیاسی و گـذشتهٔ تـاریخی مـردمی که باهـم می‌زیند، روشن ساختن بسیاری از پـرسش ها شدنی نیست که چگونگی همکاری یا جدایی سه قوه ازهم پاره‌ای ازاین کل است . به یاد داشته باشیم که درمیان نظام‌های سیاسی وحقوقی شناخته شدهٔ جهان امروزبا این که همهٔ آن‌هاکم وبیش جدایی میان قوای کشوررا پذیرفته‌اند، درهیچ‌جا این‌جدایی کامل نیست. درنظام‌سیاسی وحقوقی انگلوساکسون بیش ازنظام‌های دیگراصل استقلال وعام بودن صلاحیت قوهٔ قضاییه رعایت می‌شود وآن‌چه‌که بیرون ازاین صلاحیت است ، بسیار استثنایی است. ولی درنظام سیاسی وحقوقی کشورفرانسه چنین‌نیست ودرمورد دعاوی واختلاف‌های‌مردم با قوهٔ مجریه ودولت ، دادگاه‌های ویژه‌ای است‌که « دادگاه اداری » نامیده می‌شود ودربالای این دادگاه‌ها « شورای دولتی یا دیوان دولتی » است‌که درواقع وابسته‌به قوهٔ مجریه است وازمهم‌ترین دادگاه‌های فرانسه است، ازاین نظام حقوقی وقضایی کشورهای چندی درجهان پیروی کرده‌اند .

آن‌چه‌گفتنی است این‌است‌که نه‌نظام سیاسی انگلیسی که همهٔ‌کارهای‌قضایی کشوردرقوهٔ قضاییه متمرکزشده ونه‌نظام‌سیاسی‌فرانسه که‌قوهٔ‌مجریه ش‌درآن‌جابخش بزرگی‌ازکارهای قضایی را به‌دست‌دارد، نظام‌های خودکامه‌نیستند ودرهر دو کشور آزادی‌فردی وعمومی به‌گونه‌ای‌گسترده هست ومردم بیمی ازگفتن ونوشتن وُ انتقاد از دولت ندارند .

۴.۳۱۶ : اصل سلسله مراتب اداری وعدم استقلال مستخدمان اداره ،

همیشه گفته می‌شود ودر قوانین نیز آمده است ،که پس از نمایندگان قوهٔ مقننه که در گذاردن قانون استقلال داشته وراهنمای آنان اصول قانون اساسی ومنافع ملی است، تنها قضات نشسته درانجام کارهای دادرسی شان استقلال دارند وازهیچ مقام وریسی جز قانون، فرمان‌نمی برند وتصمیم های‌قضایی قاضی، تنها با تصمیم قاضی دیگری با پژوهش یا فرجام‌خواهی تغییرپذیراست. فراموش نکنیم که واقعیت زندگی‌اجتماعی جزاین‌است، قاضی نیزمی‌تواند ــ مانند هرکس‌دیگری که درجامعه‌می‌زید وپیوندهای گونه‌گونی دارد ــ درقضاوت‌هایش نیزتأثیر پذیرگردد .

باری اصل بر این است که مستخدمان وکارمندان قوهٔ مجریه یا ادارهٔ تابع « سلسله مراتب اداری » اند ، یعنی هرمستخدم وکارمند اداری درچهارچوب قوانین آیین نامه‌ها وبخش‌نامه‌های‌اداری، باید ازفرمان‌های رییس‌مستقیم‌خود، پیروی کند .

۵.۳۱۷ : راه های اعمال سلسله مراتب اداری ، فرمان ها یا دستور هایی که رییسان اداری به مستخدمان و کارمندان سازمان زیر فرمانشان می‌دهند ، تنها با امرونهی نیست ، بلکه می‌تواند به چندین گونه باشد . مانند : دادن **آموزش وراهنمایی یا تعلیمات** ، یعنی رییس بدون دادن‌دستور صریح، به کارمندان‌زیرفرمانش آموزش‌می‌دهدوراهنمایی‌میکندکه‌اگرآن‌گونه که‌می‌گویدتصمیم بگیرند، بهتراست واغلب نیزمستخدمان‌که‌چنین‌آموزش‌هایی را دریافت می‌دارند به همان‌گونه عمل‌می‌کنند . **تأیید قبلی** دربسیاری ازموردهارییسان اداری‌ازکارمندان نشان می‌خواهند پیش ازتصمیم‌گیری ،آن تصمیم‌ها را به نظررییس مربوط برسانند تا پس ازتأیید قبلی رییس وبه‌منظورپیش‌گیری ازچندگونگی تصمیم‌ها یاغیرقانونی بودن‌آن‌ها، به‌اجراگذارده‌شود. **تغییر وابطال** ،گونه دیگری‌ازفرمان ودستوراست که‌رییس ازاین‌راه تصمیم‌های‌مستخدم‌زیرفرمانش راکه‌نادرست‌می‌داند، تغییر می‌دهد یا باطل می‌کند . **جای‌گزینی** ، شکل دیگری از فرمان دادن است ، یعنی هرگاه مستخدم ازانجام وظیفه‌هایش کوتاهی یا سرپیچی کند ، رییس مربوط می‌تواند خود به جای چنین کارمندی تصمیم بگیرد وبه اجراء[1] بگذارد .

۶.۳۱۸: هدف سلسله مراتب اداری، اصل سلسله مراتب اداری در همهٔ کشورها با خشکی یا نرمی دیده می‌شود، نشانهٔ برتری مقام های سیاسی نسبت به اداره یا قوهٔ مجریه است. به این ترتیب که سازمان‌های سیاسی، اداری، قضایی و نظامی کشور میان وزارت‌خانه‌ها و مؤسساتِ دولتی که این مؤسسات نیز وابسته به وزارت خانه‌هایند ، تقسیم می‌شود. دربالای هر وزارت خانه ، وزیر که بالاترین مقام سیاسی واداری وزارت‌خانه است، ریاست می کند . به‌گروه وزیران که « هیأت وزیران » یا « هیأت دولت » نام دارد، یکی از وزیران که نخست‌وزیر نامیده می‌شود، ریاست می کند. دراغلب قوانین اساسی امروز کشورهای جهان آمده است که تك تك وزیران در برابر قوهٔ مقننه مسوول و پاسخگوی نارسایی‌های هریك ازوزارت خانه‌ها و کل قوهٔ مجریه اند وبه همین گونه نیز در اصل ۱۳۷ ق. ا. ج. ا. ا. ، اعلام شده است . مفهوم روشن چنین دستوری تابع قانون‌قراردادن قوهٔ‌مجریه است‌واز آن جاکه برطبق قانون اساسی‌قوهٔ مقننه، قوهٔ انتخابی‌شهروندان‌و نمایندهٔ‌حاکمیت‌ملی‌وسیاسی‌است ـ چه‌بسا که‌در بسیاری‌از کشورها ودر عمل نمایندگان قوهٔ مقننه منتخب واقعی مردم نباشند ـ پس قوهٔ مجریه باید در خدمت‌حاکمیت‌وسیاست‌ملی‌باشد، وازاین‌روقوهٔ مجریه‌نمی‌تواند‌استقلال‌داشته‌باشد.

دراغلب قوانین استخدامی کشورها همچنین درقانون استخدام‌کشوری ایران نیز آمده است که مستخدمان وکارمندان اداری باید از دستورها وفرمان های رییسان اداری‌خود‌فرمان‌ببرند. اصل سلسله‌مراتب‌اداری‌یا در واقع اصل‌عدم استقلال‌مستخدمان وکارمندان اداری درمادهٔ ۵۴ قانون استخدام کشوری ایران چنین‌اعلام شده است:

«مستخدم مکلف‌است درحدود قوانین ومقررات‌احکام واوامررؤسای مافوق خودرا درامور اداری اطاعت نماید. اگرمستخدم حکم یا امرمقام مافوق را برخلاف قوانین ومقررات تشخیص دهد مکلف است‌کتباً مغایرت دستور را با قوانین ومقررات به مقام مافوق اطلاع دهد . درصورتیکه بعد ازاین اطلاع مقام مافوق‌کتباً اجرای دستورخودرا تأییدکرد مستخدم مکلف به‌اجرای دستور صادره خواهد بود .

جای بررسی حقوقی وفنی وشکافتن این‌ماده این‌جا نیست ودرقلمروپژوهش های حقوقی است ولی به‌کوتاهی بسیارمی‌توان‌گفت‌که این‌ماده قانون‌شکنی احتمالی را به اصل اجرای فرمان‌های اداری رییسان برتردانسته است وبه همین دلیل‌است که اغلب‌قوانین‌جزایی‌جهان وهمچنین‌ایران‌جرم‌هایی‌راکه مستخدمان‌وکارمندان به‌فرمان غیرقانونی‌رییس‌قانونی‌مرتکب‌می‌شوند،معاف‌ازکیفردانسته‌یاکیفررا سبك کرده‌است.

منطق چنین تصمیمی ازسوی قانون‌گذاربه روشنی فهمیدنی است، یعنی‌قانون گذاررییسان اداری را داناتر به پیچیدگی‌های سیاسی وقانون دانسته است تاکارمندان ساده را وازآن‌جاکه سرانجام سازمان‌های اداری به رهبری مسوولان سیاسی، مجری سیاست دولت درکشور است ، پس این مقام های سیاسی‌اندکه باید پاسخگوی همهٔ کارهای اداره باشند واستقلال تصمیم‌گیری مستخدمان وکارمندان اداری برای یك‌پارچگی وتمرکزسیاسی زیانباراست. افزون براین رییسان اداری مانند وزیرورییس مؤسسهٔ مستقل دولتی برای این‌که فرمان هایشان به اجراء درآید توانایی کیفر دادن مستخدمان وکارمندان‌اداری زیرفرمانشان رانیز، دارند. رییسان‌اداری‌می‌توانندپاره‌ای ازکیفرهای سبك مانند توبیخ وکسرحقوق تا برکنارکردن‌کوتاه مدت از خدمت (حداکثرتایك‌سال) را دربارهٔ مستخدمان خطاکار اجراءکنند وکیفرهای سنگین تررا ازدادگاه‌ها وهیأت های انتظامی ـ که اغلب استقلال قضایی ندارند وازخواست‌های رییسان اداری پیروی می کنند ـ بخواهند ، واین هیأت‌هامی‌توانند مستخدمان‌اداری را تا انفصال ابد ازخدمات دولتی محکوم‌کنند .

۳۱۹.ت: استقلال‌مستخدمان‌وکارمندان‌اداری، باآنچه دربارهٔسلسله‌مراتب اداری‌واصل‌فرمان بری‌مستخدمان ازرییسان ومسوولان سیاسی آورده شد،نباید چنین پنداشت‌که مستخدمان‌اداره درچهارچوب‌سازمان ودرتصمیم‌گیری‌های اداری کوچك ترین اراده‌ای ندارند وفقط ابزاری در دست قدرت سیاسی حاکمند . زیرا واقعیت چنین نیست ومستخدمان اداره با همهٔ‌آن چه‌که دربارهٔ اصل فرمان بری آنان ازقانون وحاکمیت سیاسی آمد ، در تصمیم‌گیری هایشان ازحوزهٔ‌گسترده‌ای ازآزادی عمل ،

ابتکار وتصمیم گیری برخور دارند که نبایدبه آن کم بها داده شود. دشواری وپیچیدگی رابطهٔ اداره با مردم (اداره شوندگان) نیز ازهمین جا ریشه می گیرد ، یعنی سرپیچی مستخدمان ازچهارچوب وضابطه های قانونی وتوانایی تصمیم گیری به استقلال وخود که چگونگی آن یاد می‌شود .

۱.۳۲۰: آزادی کارمندان اداره ، آزادی عمل و استقلال مستخدمان در زمینه های ویژه‌ای است که آورده می‌شود : **یکم** ، امروز در همهٔ کشور ها مستخدمان و کارمندان اداری ، در خدمت کس یا کسان ویژه‌ای ، حتا رییس کشورنبوده بلکه برطبق قوانین درخدمت کشورندکه دولت آنان را برطبق ضابطه‌هایی، برمی گزینند. چهارچوب وظیفه‌ها وحقوق تك‌تك این مستخدمان را قوانین هر کشوربه ویژه مقررات یااساسنامه‌استخدامی مشخص کرده ومی‌نمایاند. دراین چهارچوب سیاسی وحقوقی ، هر مستخدم برطبق ضابطه‌های کم وبیش دقیق وروشن برای انجام وظیفه‌ها ومسوولیت‌های شغل معین،استخدام یابرگزیده می‌شود وازحقوق وتضمین‌های شغلی روشنی نیزبهره می گیرد . یعنی مستخدم درچهارچوب قوانین ومقررات از پیش تعیین شده تکلیف هایی به عهده دارد واز حقوق ومزایا وتضمین‌های شغلی نیز،برخوردار است . **دوم** ، مستخدم اداره درچهارچوب‌ضابطه های استخدامی ومسوولیت های پیش بینی شده وانجام شغل معین ، باید دستورهای قانونی را همیشه در نظر بگیرد . ولی این ضابطه‌ها آن چنان نیست که بکلی دست وپاگیر بوده و مستخدمان کوچك ترین آزادی در کار وتصمیم گیری نداشته باشند. مستخدمان اداری در چهارچوب قوانین می‌توانند تصمیم بگیرند وآن را به اجراء بگذارند وهراندازه این مسوولیت‌ها واختیارها روشن‌تر ودقیق‌ترباشد به‌همان نسبت آزادی کار و تصمیم گیری مستخدم بیش تر است ، زیرا رییسان به سختی می‌توانند چنین تصمیم هایی را بشکنند یا تغییر دهند . افزون براین همهٔ مستخدمان حق دارند ومی‌توانند دربرابرمراجعه کنندگان وهمهٔ کسانی که کاری ازآنان درخواست می کنند ـ با این که می‌توانند آن را بدون درنگ انجام دهند ـ انجام کاررا به روز دیگری بگذارند ، بدون این که به راستی گرفتار کاردیگری بوده باشند یا این که ناچارباشند

برای چنین امروز وفرداکردن هایی دلیل راستین آورند . پایه وراز کندکاری اداری درهمین جا است وهمهٔ ناخشنودی های مردم یا حکومت شوندگان از این کندکاری ودست به سر کردن‌ها ریشه می‌گیرد ؛ به ویژه اگر مستخدمان از وضع کار وحقوق ودریافتی‌هایشان خشنود نباشند ، کندکاری و بدکاری بیش تراست . اداره با کند-کاری‌های عمدی وقاصدانه توانا است که کسان‌را ماه‌ها وبلکه سال‌ها آزاردهد و برای همه شدنی نیست که خود یا به‌یاری وکیل به مراجع‌قضایی شکایت برند وسوء نیت مستخدمان را به ثبوت برسانند ، گاهی همهٔ اقدام‌های قضایی نیزبی‌هوده است.چنان که در« محاکمه » اثرفرانتس کافکا ترسیم شده است . **سوم** ، در روزگار ما درهمهٔ کشورها دولت بیش ازپیش درکارهای صنعتی ،کشاورزی ، بازرگانی دخالت می-کند . درکشورهای سوسیالیست کم وبیش همهٔ کارها در انحصار دولت است ، حتا کارهایی که به‌طورسنتی درقلمروبخش خصوصی بوده است. همگام بااین دخالت‌ها وظیفه وکارمستخدم‌اداره باآن چه درگذشته بوده، بسیار دگرگون شده است.

۲.۳۲۱: مفهومی دیگر از کارمند ، سیمایی که مردم عادی کم و بیش ازکارمند یا مستخدم اداره در ذهن دارند ، کسانی اند که در اتاق-های دربسته پشت میز نشسته‌اند و کارشان فقط نوشتن ، فرمان دادن و امضاء کردن‌است ودیگران باید این‌تصمیم‌ها وفرمان‌هارا اجراءکنند. این‌مفهوم ازمستخدم امروز چندان با واقعیت یکی نیست وهمهٔ مستخدمان پشت میزنشین نیستند وبسیاری ازآنان درکارگاه ، در روی زمین ، در بازرگانی ، در ترابری ، در بیمارستان‌ها ، آزمایشگاه‌ها ومراکزپژوهشی کارمی‌کنند وشماری‌ازآنان صاحب‌نظران ومتخصصان وکارشناسان کم مانندی اند .کاردانی ، دانایی وتخصص این مستخدمان در زمینهٔ کاری‌شان به‌آنان آن‌چنان اعتماد به نفس واستقلال رأی می‌دهدکه کم‌ترکس‌را برابر خود می‌دانند وآماده نیستندکه ازدیگران فرمان ببرند واگرقدرت حاکم‌آنان را زیر فشاربگذارد به سوی افق‌های دیگر-خواه دردرون کشوریابیرون ازآن- می‌گریزند. دولت‌ها نیز به ویژه دولت‌هایی که دولتمردانش برای ادارهٔ کشور احساس مسوولیت می‌کنند ، به خوبی آگاه‌اند فرارمغزها ازکشور یا حتا ازسازمان‌های دولتی به سوی

بخش خصوصی ، وزارت خانه ومؤسسات دولتی را باکمبود متخصص و کندی کار روبرو می‌سازدکه هودهٔ آن ناخشنودی مردم وحکومت شوندگان است .

۳۲۲. ۳: استقلال اداره ، افزون برآن چه‌که دربارهٔ استقلال و آزادی عمل مستخدمان به‌ویژه بلندپایگان اداری یاد شد، خود اداره جدا ازتك‌تك اداره‌کنندگان کارمندان وهمکارانش مجموعهٔ‌کم وبیش هماهنگ وزنده‌ای است‌که بـررغم همهٔ قوانین ومقررات‌حقوقی وحاکمیت سیاسی، قوهٔ مستقلی است . درنوشته‌های حقوقی وحتا سیاسی کم‌تر به این‌روی استقلال ـ که درقوانین اساسی همهٔ‌کشورها اعلام‌شده است ـ پرداخته‌اند. درحالی که می‌توان‌گفت ، هدف از اعلام استقلال ، تنها جدا بودن‌کار این سه قوه ازهم نبوده یا این‌که فقط اجرای قوانین ودر نتیجه فرمان بردن ازقوهٔ مقننه نیزنیست ، بلکه استقلال به مفهوم داشتن توانایی در تصمیم‌گیری است . با این دید ، اداره به راستی مستقل از دو قـوهٔ دیگر است . زیرا در وزارت خانه و مؤسسات‌دولتی ،مستخدمان اداره باداشتن شرایط استخدامی ورود به خدمات دولتی به ویژه داشتن حد اقل مدارك تحصیلی ، باگذراندن امتحان یا مسابقهٔ ورودی برای انجام شغل‌هایی به خدمت پذیرفته می‌شوند، واغلب مستخدمان رسمی‌اندکه‌تکالیف و حقوق‌آنان را« قوانین‌استخدامی »تعیین می کند. بیش‌تر این مستخدمان برای همهٔ عمرفعال یعنی تا سن بـازنشستگی ، در خدمات دولتی می‌مانند وکم کم کارشناسانی می‌شوندکه قلمرومسوولیت‌هایشان را خوب می‌شناسند . ولی دربرابراین مستخدمان که هستهٔ ثابت و آگاه بـه مسائل اداره را تشکیل می‌دهند ، در بالای وزارت خانه ها ومؤسسات دولتی، مسوولان سیاسی هستندکه چگونگی نصب وعزل‌آنان‌را برخلاف مستخدمان ثابت‌اداره، اصول قانون اساسی مشخص می کند. هیأت دولت ومسوولان سیاسی وزارت خانه ها به سادگی جا به جا می‌شوند وچه بساکه مستخدمان وزارت خانه‌ها دردرازای زنـدگی اداری شان ده‌ها وزیر ومعاون ومدیرکل می بینندکه آمده ورفته‌اند وبیش‌ترین آنان نیزازبسیاری کارهای‌فنی وزارت خانه نـاآگاه‌اند وبسیارند مستخدمان اداری‌که بیش ازوزیر به‌کارهای وزارت خانه آشنایی دارند . همین‌گذرا

بودن مقام‌های سیاسی وماندگاری مستخدمان دایمی وحرفـه‌ای اداره به خودی خود آن‌چنان استقلالی به اداره می‌دهد که بسیاری‌از کارها وتصمیم‌هارا باپروا به «مصالح روز وسیاست اداره» ،می گیرند وسپس به‌آن پوشش قانونی می‌دهند یا بانظریهٔانجام «خدمات عمومی»، توجیه می کنند. به یاد داشته باشیم که این‌موقعیت به‌اداره امکان عمل واستقلال بسیار گسترده می‌دهد که هیچ یك ازدوقوهٔ دیگریارای برابری باآن را ندارد . زیرا تنها قوهٔ مجریه (سازمان‌های اجرایی یا اداره) است که به تنهایی درهمهٔ زمینه ها :کارهای آموزشی ، اجتماعی ، اداری ، اقتصادی ، سیاسی ، شهرسازی ، نظامی ، حرفه‌ای و... که قلمرو آن سراسر کشور است ، دخالت می کند وتصمیم می گیرد بی‌گمان داشتن میدان‌عمل‌به این‌گستردگی نمی‌تواند بدون استقلال‌در تصمیم‌گیری‌بساشد .

۳۲۳. ث : آینندهٔ اداره ودگرگونی آن ، دیدیم که‌درجهان‌امروزنیازهای زندگی‌گروهی وخواست مردم ، همهٔ دولت ها یا قوهٔ مجریه را ملزم ساخته است که بیش از پیش درهمهٔ زمینه‌ها دخالت‌کنند ودولت بزرگ‌ترین کارفرما ، سرمایه دار، بانکدار وبازرگان است . با این چنین عرصهٔگسترده ،کار ومسوولیت اداره به ویژه در دوره‌های سخت وبحرانی مانندکمیابی ها ،آشوب و جنگ بسیاراست . در این دوره‌ها اداره ناچاراست کوشش‌ها وهوشیاری‌های‌بیش‌تری به‌کاربرد وتحقق‌هدف‌ها ووظیفه‌های اداره نیاز به همکاران ، سرمایه ، ابزارها وبرنامه ریزی‌های بسیار دارد وبدون‌آینده نگری وبرنامه ریزی دقیق وروشن‌یا آماده‌نبودن مردم به همکاری، اداره تبدیل به تن غول پیکری می شودکه فقط می تواند روی سینه‌های اداره شوندگان و حتا اداره‌کنندگان سنگینی‌کند وهمگان را به تنگی نفس دچارگرداند .

۱.۳۲۴: گذشتهٔ اداره، نخستین‌پرسشی که‌به‌اندیشه‌همگان‌می‌رسد واغلب‌نیز درگفت وشنودهای‌مردم‌شنیده‌می‌شوداین‌است که‌آیا سازمان‌های کنونی بهتراز‌گذشته کارمی کنندیابدتر‌از‌آن‌است، آیادر‌آینده بهتر‌از‌حال‌خواهدبود یابدتر‌از‌آن. شهروندان اغلب درداوری از زمان‌کنونی، گذشته را زرین وخوب می‌پندارند، درحالی که چنین

باورهایی پیشداوری صرف است، بدون این که بتوان نهادهای پیشین را در شناختن آن چه که هست، نادیده گرفت. چنان که دو تألیف یحیی **دولت‌آبادی**[۴۶] و عبداله **مستوفی**[۴۷] در شناساندن نهادهای اداری، سیاسی، قضایی پیش از پیروزی انقلاب مشروطهٔ ایران بسیارسودمند است و به خوبی می‌نمایاندکه این نهادها وسازمان‌های در کمی‌پیش‌ازیك‌سده چگونه بوده ومی‌دانیم که خوب نبوده‌است. ولی‌پاسخ به‌این پرسش که آیاگذشته بهتر اززمان کنونی بوده،آسان‌نیست. زیرا انجام خدمات اداری به منظور رسیدن به هدف‌ها وبرآوردن نیازهایی است واین‌نیاز به‌گونه‌ای همیشگی دردگرگونی است ومفهوم وواقعیت اداره نیز، مفهوم استوار وجاویدانی نبوده بلکه با زمان و همراه نیاز ها دگرگون می‌شود و اداره خوب، آن چنان‌اداره‌ای‌است که خود را همگام وهمسو با خواست‌ها ونیازهای اجتماعی آینده‌گرداند و نه این که در گذشته زندگی کند. زیرا چه بخواهیم وچه نخواهیم اداره بزرگ‌ترین نهاد سازمان یافته کشور است که بایدآگاهانه و دلسوزانه در خدمت سیاستی باشدکه هدف آن بالابردن وبهتر کردن زندگی شهروندان در درون کشور ، پاسداری ازامنیت وآسایش آنان در درون و بیرون مرزهای کشور است. قوهٔ مقننه و دولتمردان که حاکمیت سیاسی واداره کشور ازسوی مردم به‌آنان سپرده شده است یا به‌گونه‌ای دیگرقدرت را به دست گرفته‌اند اگر برنامه‌های سیاسی درازمدت ملی نداشته باشند، بی‌گمان کشور خواه‌ناخواه ناتوان و بی‌نیرو خواهدگردید و درجهان دوقطبی امروزکه ابر- قدرت‌ها وقدرت‌های بزرگ ازهمهٔ راه‌ها ـ مشروع ونامشروع وبدون تردید بیش‌تر نامشروع ـ می کوشندکه کشورهای کوچك و به ویژه کشورهایی را که جهان سوم می‌نامند در واپس‌ماندگی بیش‌تر نگاهدارند تا فرمان‌بردار و پیرو سیاست‌های آنان

۴۶ـ دولت آبادی، یحیی: حیات یحیی ـ تهران انتشارات عطار، چاپ‌دوم چهارجلد، ۱۳۶۱، ۳۷۴ ص، ۳۹۷ ص، ۳۸۱ و ۴۸۱ ص، مصور.

۴۷ـ مستوفی، عبداله : شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه ـ تهران زوار، چاپ دوم ۱۳۲۹، ۳جلد، ۷۲۸، ۷۲۵، ۵۴۰ ص.

باشند ــ اگرسیاست درازمدت وآینده‌نگری آگاهانه نباشد، بسیار زود واپس‌مانده‌تر می‌شوند و به یقین بردگان قدرتمندان جهانی‌خواهندگردید.

۲.۳۲۵ : اداره و دیوان سالاری، ماکس وبر از جامعه شناسانی است که در بارهٔ اهمیت اداره و دشواری هایی که اداره به جای خدمت و آسایش برای مردم به همراه آورده و مسئله کاغذ بازی در جامعه های صنعتی پیشرفته از دیگر جامعه شناسان و سیاست شناسان بیش تر اندیشیده است. به‌عقیدهٔ**ماکس وبر** درسدهٔ بیستم مسئله اساسی اختلاف میان نظام‌سوسیالیستی ونظام‌سرمایه‌داری نیست، بلکه مسئله پایه‌ای چگونگی حاکمیت اداره برمردم‌است. اداره با انبوه کارمندان و مقررات حاکم برآن وکاغذ بازی‌های دست و پاگیر و سرسام‌آورش آن‌چنان سلطه وقدرتی برتك تك شهروندان داردكه بدی وخوبی‌نظام سیاسی فراموش می‌شود وسنگینی فشار اداری است‌که هرروز نمایان است. ماکس وبر این‌سلطه را سلطهٔ عقلانی می‌نامد زیراکارهای اداره زیرپوشش‌مقررات وقوانین عقلانی ، است و همه مجریان دستورهای شان را به نام قانون اعمال می‌کنند . دید ماکس‌وبر دراین باره چنین است:

«به طورکلی، مجموعه مدیریت اداری جوامع نوین، خواه سخن بر سرمقررات راهنمائی و رانندگی باشد، یا امتحانات دانشگاهی یا مقررات مالیاتی، همه مستلزم اعمال سلطه‌ای ازسوی اشخاص معین بردیگران است به نحوی‌که متابعان ازآنان درحقیقت تابع‌دستورهای قانونی یاتابع مقام‌مفسران ومجریان خود قانون‌اند ونه تابع افراد معین»[۴۸].

با این همه اداره خواه با سلطهٔ قانونی یا خودسرانه باید دارای آینده‌نگری و هدف‌های دراز مدت باشد، در غیر این صورت جز ناخشنودی اداره شوندگان و جدایی مردم از قدرت سیاسی هوده‌ای نخواهد داشت. هدف‌ها و سیاست‌های دراز مدت اداره را ــ با این‌که به‌سختی می‌توان آن را طبقه‌بندی کرد ــ به‌کوتاهی آورده

۴۸ــ آرون، ریمون: «مراحل اساسی اندیشه درجامعه‌شناسی» ص ۲۸۱. برای شناسنامه کتاب ن. ك. به‌پانویس شمارهٔ ۴۵ صفحهٔ ۳۱۱.

می‌شود ، یادآوری کنیم که ترتیب آوردن‌آن به هیچ روی نشانهٔ برتری یا ارج ویژهٔ این برنامه وهدف‌ها نسبت به یك‌دیگر نیست.

۳.۳۲۶ : نیروی انسانی ، اداره بدون نیروی انسانی توانا وکارآمد، مانند تن بیمار و رنجور است . مردم عادی هرگاه از اداره سخن می‌گویند بیش‌تر به ساختمان‌ها می‌اندیشند، تا کسانی که درآن جا تصمیم‌گیری می‌کنند یا تصمیم ها را به اجراء می‌گذارند . نیروی انسانی که اداره را می‌گرداند در اصطلاح حقوقی در همه‌جا مستخدم یا کارمند نامیده می‌شوند واغلب دوگروه رسمی و غیررسمی‌اند ـ بزرگ‌ترین شمار مستخدمان اداره، رسمی و شمارکمتری غیر رسمی است. غیر رسمی‌ها خود به چندگونه‌اند وتفاوت اصلی مستخدم رسمی و غیررسمی در دایمی‌بودن وضع استخدامی مستخدمان رسمی و موقتی‌بودن استخدام غیررسمی‌هاست. کسانی که برای‌استخدام به خدمت پذیرفته می‌شوند ناگزیرندکه یك دورهٔ آزمایشی که کم‌ترین وبیش‌ترین این‌دوره‌را قانون هرکشورمعین‌می‌کند ودرایران‌بیش‌تریك تا دوسال است، بگذرانند. گذاردن چنین دوره‌ای از سوی قانون‌گذار برای شناسایی وآزمودن‌کسی است‌که می‌خواهند به‌خدمت‌گزیده شود تا اگرچنین همکارآینده‌ای را به‌هردلیلی‌شایسته خدمت دراداره ندانند، بتوانندرهمین دوره ازکار برکنارکنند.

کسی که‌پس ازداشتن‌همهٔ‌شرایط‌استخدام‌بخدمت«رسمی‌وقطعی»پذیرفته‌می‌شود امید داردکه درکاری که‌گزیده شده است پیشرفت کند وتا بالاترین مقام اداری‌برسد. مستخدمان همیشه برای «شغل»مشخصی استخدام می‌شوندکه درکل مشاغل‌کشور و درطبقه‌بندی مشاغل‌جزیی از «رسته» و«رشته»های شغل‌هایی است‌که درکشورهست. هر «رسته» به چندین «رشته» و هررشته به چندین شغل و شغل‌ها به چندین درجه تقسیم می‌شوند. برای هرشغل‌چندین «پست»یا محل‌کاری هست، وشغل‌ها درگروه‌های استخدامی که نشانهٔ سابقهٔ خدمت و مدارك تحصیلی‌است، تقسیم‌گردیده است و مستخدم در دوران خدمتش ـ که اغلب پس از مدت سی سال خدمت بازنشسته می‌شود ـ هردوسال یك‌بار یك پایه می‌گیردکه پس از سی سال بالاترین پایه یعنی پایه

۱۵ دست می‌یابد. مستخدم یا همکار اداره در این چهار چوب قانونی باید زندگی اداری وشخصی یا همهٔ زندگی‌اش را سامان دهد. آن چه مسلم است همهٔ مستخدمان با گرفتن آخرین پایه به بازنشستگی می‌رسند یا همان‌گونه درنوشته‌های اداری دیده می‌شود « به افتخار بازنشستگی » نایل می‌شوند .

۴.۳۲۷ : قوانین استخدامی و سنت های اداری ، ولی آن چه که به کوتاهی بسیار آمد همهٔ مسئله نیست ، زیرا مقررات استخدامی که حقوق و وظیفه های مستخدم را از آغاز استخدام تا پایان خدمتش (استعفاء ، اخراج ، ازکارافتادگی‌وبازنشستگی)تعیین می کند، به‌مفهوم ویژه،مقررات‌حاکم‌براداره‌نیست، بلکه ازمقررات استخدامی است . بر اداره انبوه مقررات دیگری حکومت می کند که ساده ترین آن مربوط به سازمان‌های درونی هراداره است . چنان‌که دربالای هر وزارت خانه یك وزیراست وهروزیرچند معاون دارد وهرمعاون چندین اداره‌کل را که به‌دست مدیران‌کل سپرده شده‌است، زیرفرمان‌دارد واداره‌های‌کل به‌چندین ادارهٔ مستقل تقسیم وهر ادارهٔ مستقل به چند یا چندین دایره یا دفتر درسراسرکشور تقسیم می‌شود وخدمات مشخصی را در سراسر قلمرو سیاسی وملی انجام می‌دهد .

اگرهروزارت خانه را به هرم مانندکنیم، دربالای این هرم یك نفرکه دارای مقام‌سیاسی‌واداری‌است به‌همهٔ کارمندان وزارت‌خانه‌ریاست می کند وفرمان می‌راند. معاونان،مدیران‌کل‌ورییسان‌هریك به‌شماری‌ازکارمندان قلمرواداری‌شان‌فرمان‌می‌رانند ودرپایین هرم انبوه کارمندان اداری هستندکه فقط فرمان می‌برند وبیش‌ترین کارهای اداری واجرایی بردوش اینان‌گذاشته‌شده وبه دست اینان اجراء می‌شود، اگرپروندهٔ تك تك این مستخدمان خوانده شود، دیده می‌شودکه همه‌شان دوسال یك‌بارمرتب پایه‌های‌شان راگرفته‌اند ورییسان اداری‌شان ازکارشان خشنود بوده‌اند وهمچنین در اغلب موردهاکارمندان‌اداری حد اکثرپول‌های‌ممکن مربوط به‌اضافه‌کاری‌ها وپاداش سالانه وکمك‌های‌غیرنقدی‌و«حق اولاد» راکه اداره می‌تواند پرداخت‌کند ، دریافت کرده‌اند . ولی ریشهٔ دردجای دیگراست.

۵.۳۲۸ : ریشهٔ درد ، بااین‌همه، مسئلهٔمستخدمان تنها این‌امتیازهاکه‌گرفتن

یادادن آن ها ازحقوق مسلم آنان شده است، نیست، بلکه دست یافتن به امتیازها و مقام های بالاتر اداری است. دست کم ، دست یافتن پست رییس مستقیمی که کارمند با او کار می کند از آرزوهای همهٔ مستخدمان است، تا میان زن وفرزند ودوستان و آشنایان سرفرازی کند . ولی هـر رییس چندین کارمند زیرفرمان خود دارد وهمه در یك هنگام نمی توانند به پست یامقام رییس دست یابند. ازاین رو کارمندان ازراه های گونه گون که ساده ترین آن فرمان بری مطلق و حتا انجام دستور های غیر قانونی رییس ، تند انجام دادن کارهای کسانی که رییس می خواهد، انجام ندادن یا به درازا کشاندن و کارشکنی کار آنانی که به هر انگیزه ای اداره رفتار آنان را نمی پسندد عمل می کنند. درجه ای از دروغ گویی و چاپلوسی کم وبیش درنـزد همهٔ مستخدمان دیده می شود و کشمکش برسرمیز وصندلی واتاق میان مستخدمان اداره کاری است، همیشگی . وعـده دادن ، ریاکاری وامیدوار کردن کسانی که با اداره سروکار دارند نیز ازترفندهای روزانهٔ همهٔ کارمندان اداری است ونام آن را « دروغ مصلحت آمیز به سود اداره»، می گذارند .

پارکینسون استاد علوم اداری یکی از دانشگاه های انگلیس باآوردن مثال های فراوان ازسازمان های اداری انگلستان ، رفتار کارمندان وفضای اداری آن جا را که کم وبیش درجاهای دیگـر نیزهست ، به خوبی می نمایاند . نظریـهٔ پار کینسون به اندازه ای درهمه جا دیده می شود که به « قانون پار کینسون»[۴۹]،نامدار شده است. به طورمثال می نویسد که دروزارت دریا داری انگلیس هررییس می کوشید که به جای یك معاون ، دومعاون داشته باشد تا باپدیدآوردن رقابت میان آن دو ازخطردست دادن مقامش برهد، واین خود عاملی شده بود که شمار کارمندان اداره بدون نیازبالا رود. بی گمان چنین وضع وفضایی دراداره نمی تواند، خشنودی مردم واداره شوندگان را فراهم سازد .

کارشناسان علوم اداری ، سیاست شناسان وحقوقـدانان برای بهتر کردن کار

۴۹ــ پارکینسون ، سریل نورت : قـانون ، ترجمهٔ ابوالقاسم یمینی ــ انتشارات تهران اکونومیست ، تهران ۱۳۴۴، ۱۰۱ص .

اداره مانند: ساده‌گرداندن ، تندتر کردن کارهای اداری وایجاد اعتماد وهمکاری میان مردم واداره، برنامه‌هایی پیشنهاد کرده ونشان‌داده‌اند. کل این پیشنهادها را می‌توان به کوتاهی چنین آورد: با پذیرش اصل سلسله‌مراتب اداری مسوولیت‌های هر کارمند باید دقیق ومشخص باشد تا درتصمیم‌گیری‌هایش دچار دودولی وتردید نگردد ، کاراداری باید آسایش ورفاه مادی ومعنوی برای کارمند دربر داشته باشد تا بدون نگرانی ازتأمین زندگی خود وفرزندانش به خدمت اداری بپردازد وناچارنشود که چند جا کار کند . زیرا با خستگی تن وپریشانی روان نمی‌توان خدمتگزاران خوبی برای کشور بود . تبعیض دراداره بیش‌ازهمه کارمندان را رنج می‌دهد وناخشنود می‌سازد به‌کاریاشغل یکسان باید حقوق ومزایای برابر پرداخت شود . ولی این که حداقل رفاه چیست ؟ وحدود مسوولیت‌ها چگونه تعیین می‌شود وآیاهمهٔ نابرابری‌ها وتبعیض‌هارا می‌توان ازمیان برداشت ، خود مسئلهٔ بسیاربحث انگیزی است . آن چه مسلم است همهٔ این رهنمود های عقلانی چندان کارایی نداشته وبیش از پیش درهمه جا اداره گسترده تر وغول‌آساترشده وتصمیم‌های اداری دیر گرفته می‌شود واجرای آن نیزباکندی است.

۶.۳۲۹: اداره ومردم ،همچنین مسئلهٔ مهم برقرارساختن اعتماد وهمکاری میان اداره کنندگان واداره‌شوندگان است واین که اداره بایدهمیشه همه چیزرا بامردم درمیان بگذارد.«ادارهٔروابط‌عمومی»درهمهٔ سازمانهای اداری نیزباهدف برپاساختن پیوندبیش‌تر میان اداره‌ومردم ایجادشده است، ولی‌درهیچ‌جاموفق‌نبوده ونیست. زیرا اداره‌همیشه می‌تواند زیر« پوشش مصالح اداری » ، « اسرار اداری » ومانندآن پنهان‌شده تاهمهٔ کارهایش را مشروع بنمایاند . در پاره‌ای ازسازمان های اداری مانند سازمان های اطلاعاتی وامنیتی ، ارتش ، پلیس ودیگرنیروهای مسلح تا هنگامی که کشورــ ملت ومرزهای ملی هست ، همیشه چنین خواهد بود واداره نمی تواند همهٔ فعالیت ها ، رازها وکارهایش را با مردم درمیان‌بگذارد. زیرا بی‌گمان به زیان کشور خواهد بود وچه‌بسا که دشمنان کشور ازآن بهره‌برداری کنند ومی کنند. آن‌چه مسلم‌است واقعیت حکومت کردن واداره کردن، از واقعیت‌های زندگی بشری‌ــ اززوزگاران‌بسیاردور

شاید ازهنگامی که بشر روی زمین پیدا شده ـ است. می‌دانیم همیشه ودرهمه‌جا وبانسبت تنش‌ها ، تضادها ودرگیری‌هایی که گاهی به صورت آشوب ، انقلاب وجنگ داخلی است، میان حکومت کننده وحکومت شونده پدیدآمده که پرهیزشدنی نیست واداره درهمهٔ نظام‌های سیاسی بااین دشواری روبروبوده واست وهمهٔ درمان‌هایی که متخصصان واندیشمندان دراین زمینه یافته‌اند، فقط کم وبیش وبه نسبت‌هایی شفابخش بوده‌است وریشه‌های بیماری همچنان استوار وپایدار است . ازمسائل بزرگی که اداره وجامعه در دگرگونی هایش همیشه با آن روبرو بوده وخواهد بود ، مسئلهٔ آموزش است که هیچ جامعه واداره‌ای را ازپرداختن به‌آن گریزنیست .

۳۳۰. ج : آموزش دراداره ، جامعه های امروزی بـه‌گونه‌ای همیشگی در دگرگونی است ودرهمهٔ زمینه‌ها هرروزتازه‌هایی پدید می آیدکه تا دیروزنبوده‌است. از این رو دانش وآگاهی های کسان ، بسیارزودکهنه می‌شود ونمی‌تواند پاسخگوی نیازهای مردم کشور وجامعه باشد. کاردانی وشایستگی، سرشتی وپایدار نیست .اگر آموخته های دانش آموختگان همگام با دگرگونی های علمی وفنی پیشرفت نکند ، بی‌تردید پس می‌رود وآن‌چه‌راکه درگذشته آموخته‌بودند فراموش می کنند. آموزش کسان درجهان امروز ازمهم‌ترین ووالاترین مسئلهٔ اجتماعی وسیاسی دولت‌ها است. درکشورهای واپس‌مانده ودرحال‌توسعه این‌مشکل به‌گونه‌ای مهم‌ترونگران کننده‌تر نمایان می‌شود . پیکار بافقر، گرسنگی وواپس ماندگی جزبا داشتن نیروهای‌انسانی کاردان وکارشناسان آزموده درهمهٔ زمینه‌ها شدنی نیست. امروزهمهٔ دولت‌ها به‌ویژه قدرت‌های‌بزرگ جهانی به‌خوبی‌می‌دانند که‌ازبرتری وپیروزی‌شان‌درآینده،درسرمایه گذاری هرچه بیش‌تر درآموزش است . همه می‌دانیم که یکی ازراه‌های بـرقراری سلطهٔ قدرت‌های‌بزرگ وادامهٔ آن به‌ویژه پس‌ازجنگ جهانی دوم فرستادن کارشناس به‌کشورهایی‌است که امروزجهان سوم نامیده می‌شود. پی‌گیری این‌سیاست همچنان است که بود وقدرت‌های‌بزرگ واستعمارگر بیش ازپیش به سودمند بودن این‌روش درپایدارساختن سلطه‌شان باور دارند .

۱.۳۳۱: آموزش و ضرورتهای فنی، انبوه وظیفه‌هایی که امروز به‌عهدهٔ اداره در همهٔ کشورها گذارده شده است، آن‌هم در جامعه هایی که هر روز نیازهای تازه‌ای در آن پدید می آید، جز باداشتن همکاران کاردان وورزیده و آشنا بادانش‌های روز، شدنی نیست. از اینرو در همهٔ کشورها همچنین در ایران آموزش هنگام خدمت کارمندان اداری پیش بینی شده است تا کارمندان را باتازه‌های علوم وفنون، مقررات حقوقی واداری آشنا کنند. همچنین هدف این است که این کارمندان آموزش‌ها و تخصص‌های تازه‌ای بیابند تامسوولیت های جدیدی به آنان سپرده شود یا درصورت انحلال وادغام اداره وسازمانی که در آن جاکارمی کنند، بتوانند درجای دیگری کار کنند . به ویژه آن که در این پایان سدهٔ بیستم همگام با دگرگونی های فنی وصنعتی وکم وزیاد شدن تولید مواد اولیه و فرآورده‌های کارخانه‌ها یا با به‌فروش نرفتن تولیدها هرروز ممکن است جهان با بحران اقتصادی وسیاسی تازه‌ای روبه‌روشود وشمار بی کاران افزایش یابد. چنان که هم اکنون (آبان ۱۳۶۵) همهٔ کشورهای صنعتی غرب با انبوه بزرگی از بی کاران روبه‌رواند که دشواری‌های اجتماعی بسیاری برای آنان بارآورده است .

۲.۳۳۲: آموزش وضرورت کارایی، می‌دانیم که بی کاری برای کسانی که در جستجوی کارند دردبزرگی است وانبوه بیکاران برای جامعه نیز میتوانند آشوبها ونا آرامی های بسیار به‌بار آورند. ازاین رو سامان‌دادن آموزش مستخدمان اداره برای همهٔ آنان سودمند است. زیرا هنگام بحران وبالارفتن بی کاری بادیدن آموزش وتخصص‌های نو می توانند خودرا با موقعیت‌های تازه هماهنگ سازند واداره نیز می‌تواند کارآیی بیش‌تری داشته باشد و کل جامعه ومردم از کارسازمان‌های اداری خشنود گردند وهمکاری بیش‌تر بااداره داشته باشند. همهٔ کوشش‌های دولت وسیاست نهایی‌اش نیزدریافتن راه‌هایی باید باشد که اعتماد وهمکاری میان اداره کننده واداره‌شونده را بیش‌تر کند. به یاد داشته‌باشیم که مستخدمان اداره یا اداره کنندگان، درعین‌حال خود از اداره شوندگانند و کندی کار و کاغذبازی اداری برای همگان زیانبار است ونخست وزیر هنگام معرفی وزیران به مجلس شورای اسلامی در آبان ۱۳۶۴ ، گفت :

« اداره بیش ازدیگران ازکندی‌کارها وکاغذ بازی رنج می برد »[۵۰].

باید یادآوری‌شود که‌آموزش مستخدمان اداره، ازآموزش وپرورش همهٔ‌مردم درکشورجدا نیست وبدون آشنایی بـا این مسئلهٔ بسیارمهم که از وظیفه های پایه‌ای دولت واداره نیزاست ، بررسی ازآموزش مستخدمان اداره به تنهایی رسا وپسندیده نیست .

۳۳۳. ج : اداره وآموزش وپرورش درکشور، آموزش‌وپرورش‌امروز درهمهٔ‌کشورها ازوالاترین وظیفهٔ سیاسی‌واجتماعی دولت‌ها درعصرماونیزباارج‌ترین دست‌آورد جامعه‌های انسانی است . درایـن جاکوشش می‌شودکه مسائل سیاسی و عمدهٔ‌آموزش وپرورش که ویژهٔ زمان‌ما وپایان این سده‌است، به‌کوتاهی بسیارآورده شود. امروزهمهٔ‌کارشناسان‌اجتماعی وسیاسی‌معترفندکه‌آینده وبزرگی کشور–ملت‌ها بستگی وپیوند تنگا تنگ با سیاست‌آموزش وپرورش دولت هایشان دارد . توانایی اقتصادی، سیاسی ، نظامی ملت‌ها دست‌آوردکوشش مردمان‌آموزش دیده وکاردان آن‌کشورها است . امروزکشورهای واپس مانده‌کشورهایی‌اندکه درآن جاآموزش و پرورش‌گسترش نیافته است وشمارکسان‌کاردان ومتخصص دررشته های‌گونه‌گون کمیاب است .آلمان درپایان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵–۱۹۳۹) ویرانه‌ای شد وهمهٔ کارخانه‌های صنعتی‌اش‌را ازدست داده بود . بااین همه‌آلمان درکوتاه‌مدت توانست به یکی ازنیرومندترین کشورهای صنعتی جهان‌گردد . رازاین بازسازی ودست‌آورد خیره‌کننده درزمینهٔ اقتصادی ، علمی وفنی راباید درانبوه مردان وزنان‌آموزش یافتهٔ آلمانی که زنده مانده بودند ، جستجوکرد .

پیشرفت شگفت انگیزاقتصادی ژاپون جنگ زده وویران شده نیزدرآموزش وپرورش آن‌کشور است .

می‌دانیم که مدت‌درازی نیست که‌کشوراسراییل ساخته‌شده‌است، ولی‌درهمین

۵۰– ن . ك . روزنامهٔ اطلاعات ۵ آبان ۱۳۶۴ ، ص ۱ .

مدت کوتاه، این کشور به یاری همهٔ یهودیان آموزش یافته که از کشورهای دیگر جهان به‌آن جا روی آورده‌اند، کشورصنعتی ونیرومندی شده است، بدون این که در این صنعتی کردن وپیشرفت یاری همهٔ کشورهای غربی وبه ویژه آمریکا نادیده گرفته شود که می کوشندآن جا پایگاه اصلی غرب درخاورمیانه باشد.

نارسایی آموزش و پرورش و کمبود کسان کاردان در کشور بدون هیچ گمان، دیر یا زود زندگی اجتماعی را با دشواری‌ها روبه‌رومی کند وزیان‌های بسیاری درپی دارد که برای آیندهٔ کشور نگران کننده است. از این روآموزش وپرورش تنها یك خواست شخصی وخصوصی نبوده بلکه یك مسئلهٔ همگانی و کشوری است وباحاکمیت کشورپیوند دارد ودولت باید وموظف است که سیاست آموزشی کشوررا سامان دهد. آینده نگری وسازمان دادن زندگی اجتماعی وتأمین حداقل رفاه وخوشبختی شهروندان از وظیفه های پایه‌ای دولت بوده وسیاست آموزشی پایهٔ نخستین بنای اجتماع کنونی وآینده است.

۱.۳۳۴ : برنامه ریزی آموزش، شناختن برنامه ریزی و چگونگی دخالت دولت در کار های فرهنگی ساده نیست زیرا هدف دخالت دولت در زمینهٔ کار های اجتماعی برای ساختن گونه‌ای از جامعه‌است که بایدمعرف ونشانهٔ زمان خود باشد. ازاین‌رو دولت باید شهروندان را برای آیندهٔ پیش بینی شدنی آموزش‌داده وآنان‌رابرای زندگی‌اجتماعی‌امروزوفرداآماده‌سازد. پس برنامه‌های‌آموزشی دولت نه تنها باید پاسخگوی نیازمندی‌های کنونی وهمآهنگ با توانایی‌های‌مالی وهدف‌های سیاسی کشور باشد، بلکه برنامه‌ها وتصمیم‌های‌آموزشی دولت باید بتواند میان خواست‌های کسان وخانواده‌ها وهدف‌های اجتماعی سازش برقرار کند. زیرا کسان برای‌خود وفرزندانشان‌هدف‌ها وبرنامه‌هایی‌دارند ومی‌خواهند دررشته‌های ویژه‌ای‌آموزش یابند وجامعه‌نیزدارای‌هدف‌های ونیازمندی‌هایی است که دربسیاری ازموردها با هدف‌های فردی سازگارنیست. ازآن جاکه دولت باید هزینه های‌آموزشی را فراهم‌آورد واین هزینه‌ها اغلب بسیارسنگین است وبیش‌ترین‌آن را مردم ازراه مالیات‌ها پرداخت می کنند، به ناچاردولت‌باید برنامه‌ها وهدف‌های فردی

را درسوی‌منافع و نیازمندی‌های‌اجتماعی رهنمود کند ودرزمان‌معین برخی‌ازتخصص ها و آموزش راگسترش داده وتشویق کند وآموزش پـاره‌ای از رشته‌ها راکه بسیار ضروری نمی‌داند ، محدود سازد .

آن‌چه‌مسلم‌است‌هر کشوری‌با آگاهی به‌نیازهای‌سیاسی،اجتماعی‌وفرهنگی‌خود‌باید نظام‌آموزش‌ویژه‌اش‌رابرنامه‌ریزی و پی‌ریزی کندوهرگونه‌تقلید کور کورانه‌ونسنجیده وگرفتن وپذیرش همه جانبه وتمام وکمال یك نظام آموزشی ازکشور دیگر، اغلب برای کشور پذیرنده زیان بارخواهد بود وتنها می‌تـواند درجهت مقاصدکشورهای استعمارگر باشد . دراین باره درصفحهٔ ۱۷ « مسائل جهانی آموزش وپرورش »،می خوانیـم :

> « ....نظامهای آموزش وارداتی حتی اگربا حسن‌نیت‌کامل ارائه شده باشند ، هیچ گاه نمی‌توانند باساختارهای اجتماعی ، سنتهای فرهنگی،نیازهای اقتصادی وآرمانهای ملی ممالکی‌که به استقلال دست یافته اند ومسئول هویت خویش شده‌اند ، تطابق حاصل کنند» ۵۱ .

۳۳۵. ۲: پیوند آموزش و پرورش با عدالت اجتماعی، اندیشهٔ این‌که دولت وقدرت عمومی باید کارآموزش وپرورش را بـه دست‌گیرد ازخواست های همگان بوده وامروز امربدیهی است، زیرا عدالت ودموکراسی اجتماعی باگسترش آموزش وپرورش پیوند تنگا تنگ دارد . اگرمفهوم دموکراسی وعدالت اجتماعی در بر دارندهٔ اندیشهٔ برابری بخت وامکان مـوفقیت شهروندان در یك جامعهٔ کشوری وملی در همهٔ زمینه ها است ، آموزش وپـرورش نخستین عامل‌گسترش برابری و دموکراسی اجتماعی است، چون اگردولت کارآموزش وپرورش را به‌دست نگیرد وانـجام ایـن‌کـار بزرگ اجتماعـی تنها به دست‌کسان و بخش خصوصی اداره شود ، خواه ناخواه ثروتمندان ودارایان می‌توانند از آموزش وپرورش بهره‌گیرند

۵۱ـ توما ، ژان : مسائل جهانی آموزش وپرورش ، ترجمهٔ احمدآقازاده ـ تهران مرکز نشر دانشگاهی ، ۱۳۶۳ .

ومستمندان از آن به‌دور می‌مانند و دیر یا زود اختلاف هـای طبقاتی و ناهماهنگی‌ها میان شهروندان بیش‌ترخواهد شد.

از این‌رو همهٔ شهروندان در یك جامعهٔ ملی باید برای آغاز آموزش و ادامه و پایان دادن آن دارای بخت و امید یکسان باشند و هراندازه آموزش گسترش بیش‌تری می‌یابد به‌همان میزان امید به‌بالا رفتن عدالت اجتماعی نیز افزون‌تر شده و به‌نسبتی که عدالت‌اجتماعی افزایش‌می‌یابد وهمگانی‌تر می‌شود، شهروندان هم تشنهٔ آموختن بیش‌تر می گردند. آموزش و پرورش هیچ‌گاه کـار تمام شدنی نیست و همیشه مسئله روز است. جامعـه در دگرگونی همیشگی است، دانش و دانستنی‌هـای گذشته بـا پیشرفت‌های آینده کهنه‌می‌شود. برای‌این که دانش کسان‌برای کار ووظیفه‌های‌اجتماعی سودمند باشد، بایدآموزش به‌صورت همیشگی ومستمر درآید تاکسانی کـه شاغلند، بتوانند با دست‌آوردها و تازه‌های علمی آشنا شوند و آموزش ببینند وآنانی کـه در گذشته آموزش کافـی نداشته‌اند، بتوانند در دوران زندگی‌شان به آموزش بالاتری دست‌یابند. انجام این وظیفه‌ها و برنامه‌ها تنها ازدولت و قدرت عمومی ساخته است.

۳.۳۳۶ : هـدف هـای آمـوزش و پـرورش ، هدف آموزش تنها آمـاده کردن کسان بـرای کار و تخصص هـایی که با آن زنـدگی شان را در جامعه تأمین کنند و نیازی ازنیازهای اجتماعی را برآورند نیست ، بلکه دولت افزون برآن باید شهروندان را از دید اجتماعی و سیاسی پرورش دهد و احساس و روحیه همبستگی ملـی و اجتماعی و جهانی را درآنـان بالا برد. به‌بیان ساده‌تر ایجاد یك روح همکاری اجتماعی در کشور از وظیفه هـای پایه‌ای دولت است و پایدار ساختن آن‌تنها ازراه‌آموزش وپرورش شدنی است. همچنین درکشورهایی که میزان رشد جمعیت یا نرخ رشد جمعیت بسیار بالا است، هرسال‌کودکانی کـه باید به‌دبستان بروند وآموزش ببینند،بیش‌تر از سال‌های پیش است وآموزش دادن آنان تنهـا از دولت و قدرت عمومی ساخته است . بـرای گروه‌ها و طبقات تنگدست و پایین جامعه‌آموزش‌دبیرستانی‌و دانشگاهی اگرتنها وسیله‌نباشد، بی‌گمان راه شناخته شده برای بهترکردن موقعیت اجتماعی‌شان است. جمعیت شناسان نشان داده‌اند که

میزان رشد جمعیت در گروه‌های پایین اجتماعی تندتر ازگروه‌های مرفه و بالای اجتماعی است، ار این‌رو بیش‌تر نیازمندندکه دولت درکار آموزشی دخالت کند. زیرا پرداخت هزینه‌های‌آموزشی برای خانواده‌های‌کم درآمد سنگین ودشوار است وتنها قدرت عمومی می‌تواند آموزش فرزندان گروه‌های کم درآمد را تأمین کنند وآنان را به‌آینده وزندگی بهتر امیدوار سازد.

در هرجامعه‌ای شهروندان‌ازآزادی‌هایی که قوانین‌کشورآن‌ها را اعلام داشته، می‌توانندبرخوردار شوند ولی هیچ‌کس حق ندارد که بی‌سواد ماندن را برای خود وفرزندانش حق بداند. به زبان دیگر در جامعه‌های پیشرفته امروزی بی‌سوادی حق نیست. از این‌رو است‌که دولت‌هاآموزش‌را تا یك سن اجباری اعلام‌کرده‌اند وهمه شهروندان‌کشور باید تاآن سن آموزش ببینند و اغلب دولت‌هاآموزش دبستانی را اجباری‌کرده‌اند. اجباری کردن آموزش دورهٔ ابتدایی یا دبستانی با اندیشهٔ تأمین وسیله‌های‌آموزش همسو است و دولت موظف است با اجباری‌کردن‌آموزش راه‌ها وچگونگی اجرای چنین سیاستی را برآورد و تنها دولت است‌که می‌تواند آن را تأمین‌کند. یعنی آموزش و پرورش تنها از حقوق فردی نیست، بلکه از حقوق اجتماعی نیز است و دولت به نام پاسداری از منافع همگان در سامان دادن آموزش و پرورش دخالت می‌کند ودر بارهٔ‌آن تصمیم می‌گیرد. به‌یادداشته‌باشیم که‌آموزش و پرورش همیشه مسئله سیاسی بوده وخواهدبود .

۴.۳۳۷: پیوندآموزش با پرورش، آموزش و پرورش یاتعلیم وتربیت دو روی یك سکه است و در واقعیت و عمل نمی‌توان آن دورا از هم جدا ساخت، در «مدیریت دولتی» از انتشارات سازمان ملل نیز بر یکی بودن آموزش و پرورش تأکید شده است و چنین می‌خوانیم:

« آموزش برای افزایش دانش‌ومهارت‌های یك فرد به‌منظورپرورش استعداد وظرفیت‌های فرد درانجام کارش می‌باشدکه این آموزش‌ها جلوگیری

ازعادات به‌کاری را نیزدر بر می گیرد».۵۲

با پرورش،آموزش در چهار چوب‌های فکری وجهان‌بینی‌ها و مرام و مسلک‌های ویژه جای‌گزین‌می‌شود وهمیشه دارای‌سو وبعد اخلاقی است و با ماهیت‌نظام سیاسی پیوند تنگاتنگ دارد. چنان‌که رییس مجلس شورای اسلامی در دومین روز «برپایی سمینار بررسی ابعاد، گسترش وتعمیق انقلاب فرهنگی»، چنین گفته‌است:

«استعمار گران میخواهند افرادی باسواد شوندکه کارهای استعماری انجام دهند... نقطه انقلابی این‌است‌که به‌طبقه‌ای‌که استعمار مانع تحصیل آنها بود اولویت داده شود. از لحاظ اخلاقی آنها میخواستندآدمهای ضد اخلاقی و فاسد را درآموزشگاهها بپذیرند اما انقلاب فرهنگی می‌گویدکسانی باید درس بخوانندکه انسانند، درد طبقات محروم را می‌فهمند و در جهت رفع مشکلات جامعه گام برمیدارند...۵۳»

۳۳۸. ۵: پیوندحقوق‌خصوصی‌وحقوق‌عمومی درآموزش‌وپرورش،

اگرمسئله‌آموزش وپرورش، مسئله عمومی ودولتی است ودولت‌آن را از وظیفه‌های مهم و سیاسی خود می‌داند، که چنین است ولی در انحصار دولت نیست. چنان‌که در اصل سی‌ام ق. ا. ج. ا. ا. اعلام شده است:

«دولت موظف است وسائل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسائل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفائی کشور بطور رایگان گسترش دهد».

روشن است که این‌اصل گسترش آموزش وپرورش‌را وظیفه اصلی دولت‌دانسته است ولی نه‌به‌گونه‌ای انحصاری ومی‌دانیم که‌قوانین ومصوبات دیگری را مقام‌های

۵۲ـ مدیریت دولتی و اصلاحات اداری درکشورهای درحال توسعه: تهیه شده: دپارتمان امور اقتصادی واجتماعی سازمان ملل، ترجمه شهنام طاهری ـ تهران نشر ایران زمین، مهر ۱۳۶۴، ص ۱۱۳.

۵۳ـ ن. ك. ب: روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۸ آذر ۱۳۶۴، ص ۱۱.

صلاحیت دار کشور گذارده‌اند که فعالیت بخش خصوصی‌را در آموزش و پرورش با نظارت دولت اجازه داده و پذیرفته است[۵۴].

۶.۳۳۹: مرز حقوق فردی و حقوق عمومی در آموزش و پرورش ، یافتن مرز روشن و دقیق میان حق دخـالت دولت و حقوق فردی در امـر آموزش وپرورش چندان آسان‌نیست وراست‌این‌است که دلایل‌عقلی کافی و قانع کننده برای اثبات‌برتری‌آموزش آزاد به آموزش دولتی در دست نداریم و همچنین درعمل نیز دست‌آورد کار آموزشگاه‌های خصوصی وغیر دولتی بهتر ازمؤسسات‌آموزش‌دولتی نبوده است. حتا در کشورهای غربی که مؤسسات آموزش غیردولتی وخصوصی در آن‌جا فراوان است بیش‌ترین مردم دوست دارند که خود یا فرزندانشان‌در مؤسسات دولتی آموزش‌بیابند زیرا کیفیت آموزش‌درمؤسسات‌دولتی هم‌بهتر وهم ارزان‌تر است.

در کشورهای‌بانظام‌سیاسی‌سوسیالیسم‌وفاشیسم آموزش‌وپرورش‌درانحصاردولت است و در دیگر کشورها آزادی آموزش وپرورش بانسبت‌هایی پذیرفته شده است ولی در کشورهایی که‌آموزش وپرورش درانحصار دولت‌نیست، دولت‌به‌نام‌حاکمیت کشوری و ملی می‌تواند در کار مؤسسات آموزشی غیر دولتی نظارت کند موردهای نظارت را می‌توان چنین‌برشمرد: یکم ـ آموزش اجباری ودادن کم‌ترین آموزش به شهر وندان. این آموزش‌به منظور استوار ساختن حاکمیت ملی بوده و وظیفهٔ‌دولت است که کوشش وپاسداری کند تاهمهٔ کودکانی که‌به‌سن آموزش رسیده‌اند به مدرسه بروند و امکان‌چنین‌آموزش را فراهم سازد. با اجباری والزامی‌بودن‌آموزش، اصل رایگان‌بودن آموزش نیزهمگام است و دولت باید بتواند که به‌همهٔ کودکانی که به سن آموزش‌رسیده‌اند به رایگان‌آموزش دهد واگردر آموزشگاه‌های دولتی‌جای کافی نباشد، دولت‌حق‌دارد که درآموزشگاه‌های خصوصی برای دانش‌آموزان‌سهمیه‌هایی برقرارسازد وهزینه‌های‌آموزشی‌آنان را ازخزانه پرداخت‌کندیااین که این هزینه‌را به دوش مؤسسه آموزشی بگذارد تـا خود مؤسسه ایـن هزینه‌هـا را از دانش‌آموزان

۵۴ـ ن. ك. ب: «آئین‌نامه جدید تأسیس آموزشگاههای‌علمی آزاد» مصوب شورای عالی آموزش وپرورش درتاریخ ۱۲ دی ۱۳۶۴.

مرفه‌تر دریافت کند. رایگان بودن تنها مربوط به‌هزینه‌های نام نویسی نیست بلکه رایگان‌بودن‌ابزار کار را هم‌در بر می گیرد ودولت‌باید کتاب‌ودست کم‌لوازم‌نوشتن، تغذیه و رفت وآمد را به‌رایگان یابه‌بهای ارزان دراختیاردانش آموزان بگذارد وهیچ کس نبایدبه‌علت‌تنگدستی‌ازدرس‌خواندن‌بازماندووظیفه دولت است که به‌همهٔدانش آموزان و دانشجویان برجسته‌که نیازبه‌کمك مالی برای ادامه آموزششان‌دارند، کمك کند. چون‌سرانجام این‌جامعه است که از کاردانی کسان بهره می گیرد، پس باید هزینه‌های آموزش متخصصانش راکه‌نیازمندند بپردازد. **دوم**ــ تعیین و دادن‌درجه‌های‌آموزشی (گواهی نامه، دیپلم، کارشناسی «لیسانس» ، کارشناسی ارشد، « دکتری » از اعمال حاکمیت دولت است. این درجه‌های آموزشی متضمن مزایای اجتماعی، اقتصادی وبه‌ویژه استخدامی است، به‌این دلیل دولت نمی‌تواند دربارهٔ چگونگی دادن این درجه‌ها بی‌نظرباشد. بی گمان مردم برای مدارکی که مؤسسات آموزشی گونه‌گون و حتاخود دولت می‌دهدــ بر رغم یکسان وبرابر بورن ارزش رسمی آن‌هاــ ارزش‌-های متفاوت می‌شناسند.

۳۴۰.ح : سیاست آموزشی دولت و مؤسسات آموزشی خصوصی ، برای این که قدرت عمومی بتواند درجه هایی را که از سوی آموزشگاه های خصوصی داده‌می‌شود، برابر درجه‌های مؤسسات عمومی بشناسد ، باید برنامه‌های آموزش‌مؤسسات خصوصی‌راتصویب‌کرده ودر اجرای‌آن نظارت کند. زیرابدون یك‌نظارت جدی دربرنامه‌های مؤسسات خصوصی و چگونگی اجرای این‌برنامه‌ها این آموزشگاه‌ها می توانند بسیار زود به‌کارخانه‌های مدرك‌ساز تبدیل گردند. یکم ــ ارزش درجه‌های‌آموزشی باکیفیت و وسیله و ابزارهای آموزشی پیوند نزدیك دارد ومیان این وسیله‌ها باید از معلم به‌عنوان مهم‌ترین وسیله‌نام‌برد. یك مؤسسه‌آموزشی غیر بهداشتی یابدون وسایل ورزشی و کلاس‌های‌کوچك و پر جمعیت ، بی‌گمان مؤسسه‌آموزشی‌درجه یك‌نیست واگرمعلم کم‌داشته‌باشد، بدون شك مؤسسه‌آموزشی خوبی نخواهد بود. روشن‌است که دولت به‌منظور پاسداری منافع عمومی وحمایت مدرك هایی که به رسمیت می‌شناسد، باید در چگونگی استخدام و انتصاب هیأت

آموزش مؤسسات خصوصی نظارت کند و شرایط تدریس واستخدام آنان را تدوین یا تصویب کند. - دوم - برنامه‌های آموزش مؤسسات خصوصی با برنامه های آموزش مؤسسات عمومی در رشته‌های گونه‌گون نباید اختلاف بسیار داشته باشد. تفاوت بزرگ در برنامه‌های آموزشی، می‌تواند آشفتگی ایجاد کند و کار سازمان‌های استخدام کننده را نیز دشوار می‌سازد. دولت به منظور پاسداری از وحدت ملی و ساختن بنیادهای فکری وذهنی مشترك میان همه شهروندان، می‌تواند حداقل موادمشترك درسی را میان مؤسسات عمومی وخصوصی به‌ویژه دردوره ابتدایی ومتوسطه اجباری اعلام کند. سوم - شماری ازمؤسسات آموزشی خصوصی به‌سختی می‌توانند دخل وخرج کنند ولی درعین حال ارزش فعالیت آموزشی آن‌ها مسلم است، درچنین موردهایی دولت باید به‌آن‌ها کمك‌های مالی وغیر مالی کند، تا بتوانند به فعالیتشان ادامه دهند.

درپایان بررسی ازسیاست آموزشی دولت در کشور چند نکته‌دیگر باید یادآوری شود: یک - آموزگاران وهمه کسانی که وظیفه تدریس را به عهده گرفته‌اند باید به شخصیت متعلم احترام بگذارند و ازهر گونه فشار و تبلیغاتی به سود جهان بینی‌ها و فلسفه‌های خاص که با فضای فرهنگی جامعه و خانواده بیگانه‌است، بپرهیزند به‌ویژه اگر آموزش گیرندگان خردسال و در دورهٔ آموزش ابتدایی و دبیرستان باشند که تأثیر پذیری آنان بسیار است. دو - اگر دولت به‌نام حافظ منافع همگان و جامعه حق دارد که در کار آموزش وپرورش دخالت کند و سیاست و برنامه ریزی آموزشی ویژه داشته باشد و پاره‌ای از رشته‌های آموزشی راگسترش داده یا محدود کند، حق پدران به‌نام رییس خانواده نیز نباید فراموش شود.

زیرا پدر ومادر بیش ازهر کس دیگر نسبت به‌سرنوشت فرزندانشان دلسوزند واگر خواستارند که دولت تازه‌های دانش را برای آموزش ومتخصصان آینده کشور تأمین کند، درعین حال می‌خواهند که در گزینش رشته‌های آموزشی فرزندانشان نیز آزادی داشته باشند. سه - همچنین سیاست آموزشی دولت باید آن چنان باشد که مدرسان از استقلال وآزادی کافی و سنجیده درکار آموزش برخوردار باشند ونباید

مانند دیگرمستخدمان و کارمندان و به‌همان گونه تابع سلسله مراتب اداری گردند، زیرا داشتن حدودی از استقلال کارآموزش را آشفته نمی‌سازد. البته آزادی مدرسان نباید مغایر با نظم عمومی و اخلاق حسنه جامعه باشد و آنرا مختل کند[55].

تکرار کنیم کشوری که سیاست آموزشی درازمدت و دقیق برای بالا بردن دانایی وتوانایی‌های فکری وجسمی شهروندانش نداشته باشد، زودکم نیرو وناتوان می‌شود و نمی‌تواند استقلال راستین در جهان بیمناك امروز داشته باشد.

پایان جلد نخست

۵۵ـ برای آگاهی بیش‌تر از مسائل آموزش وپرورش‌وکتاب‌ها ومقاله‌هایی که در این زمینه هست. ن. ك. به‌الف: تفضلی، مسعوده: فهرست‌مشترك کتابهای آموزش وپرورش‌ـ تهران، انتشارات مرکز دانشگاهی، ۱۳۶۲، ۲۰۹. (این کتابشناسی متضمن ۶۳۵ کتاب و مقاله است.)

ب: فهرست قوانین فرهنگی کشور (از آغاز دوره قانون‌گذاری تاپایان دوره اول مجلس شورای اسلامی)، گردآورنده سید حسن بنی‌حسینی ـ تهران، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴ دو جلد، جلد یکم، ۹۶ ص وجلد دوم، ۷۶ ص.

پیوست پایان کتاب چاپ ششم:

هم چنان که در پیش‌گفتار این چاپ آمد به هنگام نتوانستم در این اثر بازبینی کامل کرده و آن را برای حروف‌چینی تازه آماده کنم. از این رو فقط پاره‌ای از دگرگونی‌های مهم که در میان چاپ پنجم و ششم پدید آمده، آورده شد.

۱ - درباره‌ی «دو ابرقدرت»

چندین بار در این اثر به ویژه در شماره‌ی «۵۷. یکم»، سخن از دو قدرت بزرگ جهانی یا «دو ابرقدرت» است. ولی از هنگام به قدرت رسیدن میخائیل گورباچف در پایان سال ۱۹۸۳ میلادی در شوروی و اجرای برنامه‌ی پروسترویکا که به «انقلاب تازه» نامدار شد و به ویژه پس از درهم شکستن کودتای نظامی در ۲۵ مرداد ۱۳۷۰ که به منظور سرنگونی گورباچف سازمان یافته بود، به فروریزی تند کمونیسم در شوروی انجامید و حزب کمونیست دستگاه محرکه و رهبری کننده‌ی نظام سیاسی شوروی نیز منحل شد. با فروریزی کمونیسم بسیاری از جمهوری‌های شوروی اعلام استقلال کردند و اتحاد کشورهای مستقل در آینده‌ی نزدیک میان دوازده کشور به امضاء خواهد رسید، و دیگر کشوری به نام اتحادجماهیر شوروی وجود نخواهد داشت و اتحاد منحل شده است. در پی این دگرگونی‌ها روشن شد که شوروی در بسیاری از زمینه‌ها واپس مانده و ناتوان است و بارها از غرب درخواست کمک‌های مالی و غذایی کرد. (نک: روزنامه‌های اطلاعات و کیهان در ماه‌های مهر، آبان، آذر و دی ۱۳۷۰). از دید سیاسِی شوروی به

کشورهای دموکراسی غربی نزدیک می‌شود و از دید اقتصادی روش‌های سرمایه‌داری بخش خصوصی را پذیرفته است. آن چه مسلم است، شوروی دیگر یک ابرقدرت نیست و در عرصه‌ی سیاست جهانی از آمریکا پی‌روی می‌کند و آمریکا خود به تنهایی تصمیم می‌گیرد و به اجراء می‌گذارد و ترسی از واکنش‌های شوروی ندارد. زیرا شوروی با آن چنان دشواری‌های سهمگین درونی روبرو است که او را ناتوان از حضور در عرصه‌ی جهانی ساخته است. از این رو هر جا در این اثر از دو ابرقدرت نام برده شده، اکنون نادرست بوده و فقط یک ابرقدرت در عرصه‌ی سیاست جهانی هست. ولی اروپای متحد در آینده با ارتش واحد و اقتصاد مشترک می‌تواند، ابرقدرت دیگری در جهان شود. این که یک قطبی شدن جهان به جای دو قطبی بودن، چه اثرهای درازمدت در روابط میان کشورها می‌گذارد، نیاز به بررسی جداگانه‌ای دارد، ولی می‌توان دید که هم‌اکنون هیچ کشوری را یارای برابری با آمریکا نیست، حتا اروپای متحد. از این به روشنی می‌توان گفت که اصطلاح «جهان سوم» به مفهوم «نه شرقی و نه غربی» و «بی‌طرفی» کم نیرو شده و با دگرگونی‌های بزرگ جهانی امروز هماهنگی ندارد.

۲- درباره‌ی سازمان ملل‌متحد

در این تالیف چند بار از سازمان ملل متحد و تاثیر این سازمان در عرصه‌ی سیاست جهانی و در حل اختلاف‌های میان کشورها به ویژه در شماره‌ی «۹۵. سوم» بررسی شد. در همه‌ی این بررسی‌ها نمایانده شد که سازمان ملل متحد عرصه‌ی زورآزمایی و قدرت‌نمایی آمریکا و شوروی بوده است و اگر در موردهایی توانسته نقش فعال داشته باشد، به این دلیل بوده که آمریکا و شوروی برای حل آن موردها همگام بوده‌اند. ولی پس از حمله‌ی عراق به کویت در ۱۰ مرداد ۱۳۶۹ که سازمان ملل متحد در ۱۷ مرداد ۱۳۶۹ رای به محاصره‌ی اقتصادی عراق داد، رسانه‌های گروهی در جهان اعلام داشتند که سازمان ملل متحد از زیر نفوذ و فشار آمریکا و شوروی بیرون آمده و خود به استقلال تصمیم گرفته است و افکار عمومی جهان نیز چنین تعبیری را پذیرفت. ولی واقعیت چنین نیست، زیرا: راست است که سازمان ملل متحد در مورد حمله‌ی عراق به کویت بسیار کارآیی داشت و نیروهای نظامی چند ملیتی به رهبری این سازمان در هفدم ژانویه ۱۹۹۱ با حمله به عراق او را از کویت بیرون راندند. هم چنین پس از بیرون راندن

عراق از کویت نظارت بر کارخانه‌های اسلحه‌سازی به ویژه کارخانه‌های سلاح‌های هسته‌ای عراق را سازمان ملل متحد به عهده گرفت و فروش نفتش را محدود کرد و حمایت از کردان عراق، زیر نظر سازمان ملل متحد قرار گرفت.

با این همه اگر آمریکا در این لشگرکشی فعالانه شرکت نداشت، بیرون کردن عراق از کویت به دشواری شدنی بود و اگر آمریکا نمی‌خواست با عراق بجنگد سازمان ملل متحد همه‌ی تصمیم‌هایش بی‌اثر و بی‌هوده می‌بود. هم‌چنین گفتنی است که جمع نیروهای چند ملیتی بی‌شرکت آمریکا ناچیز بود و به احتمال بسیار نمی‌توانستند عراق را وادار به عقب‌نشینی کنند. کوتاه سخن آن که اگر پیش از فروریزی جهان کمونیسم و ناتوان شدن شوروری، سازمان ملل متحد و سازمان‌های وابسته بدان زیر نفوذ دو ابرقدرت آمریکا و شوروی بود، اکنون (بهمن ۱۳۷۰) آمریکا بیش‌ترین نفوذ را روی این سازمان دارد.

۳- جهان‌نگری و مرام مسلک

جهان‌نگری در تعیین سیاست کشور و رفتارهای سیاسی شهروندان عامل و انگیزه‌ی مهمی است. بی‌گمان باور ریشه‌دار و ژرف به جهان‌نگری و مرام و مسلک ویژه‌ای نه تنها در رفتارها و کارهای کسان در جامعه تأثیر می‌گذارد، بلکه در تصمیم‌گیری رهبران سیاسی کشورها نیز موثر است. در این کتاب جای جای و به ویژه در شماره‌ی «۵۹۰ دوم» عامل مرام و مسلک و پیوند آن با سیاست بررسی شد. با فرو ریختن جهان کمونیسم و روی گرداندن بیش‌تر کشورهای گروه کمونیست - به جز چین و کوبا - از جهان‌نگری رسمی مارکسیسم و مارکسیسم - لنینیسم و گسترش آزادی‌های عمومی و انحلال حزب واحد (حزب کمونیست) و پذیرفتن فعالیت حزب‌ها و گروه‌های سیاسی گونه‌گون، از ارزش جهان‌نگری‌ها به گونه‌ای چشمگیر در جهان کاسته است. زیرا کانون اصلی بیش‌تر جهان‌نگری‌های چپ، کشورهای کمونیسم و بر پایه‌ی مارکسیسم بوده است و اغلب گروه‌های سیاسی با جهان‌نگری‌های چپ، از جهان‌نگری چپ جهان کمونیسم نیروی فکری و کمک‌های مادی می‌گرفتند و هنگام خطر، به پیروان این گروه‌ها پناهندگی می‌دادند. اکنون با بی‌اعتبار شدن جهان‌نگری مارکسیسم در کشورهای کمونیست و بی‌پشتیبانی رسمی چین و شوروی و دیگر کشورهای کمونیست از

گروه‌های سیاسی و فکری چپ در جهان، پیروان این گروه‌ها بی‌اعتقاد به این جهان‌نگری‌ها شده و پراکنده گردیده و گروه‌ها ناتوان و بی‌نیرو شده‌اند.

فرو ریختن جهان کمونیسم و جهان‌نگری رسمی مارکسیسم نه تنها موجب بی‌باوری و پراکندگی اغلب پیروان‌شان در جهان شد، بلکه دست‌کم سه نتیجه‌ی دیگر نیز در پی داشت: نخست این که به اعتراف خود رهبران کنونی و به ویژه گورباچف، حاکمیت جهان‌نگری رسمی در شوروی و دیگر کشورهای کمونیست که مرزی میان زندگی خصوصی و عمومی نمی‌شناخت، ریشه‌ی بسیاری از ستمگری‌ها، شکنجه‌ها، زندان‌ها و کشتارها بود و همه‌ی آزادی‌های عمومی و خصوصی را نابود کرده بود (نک به نوشته‌های آندره ساخارف، سولژنیتسین، مدودوف که به زبان فارسی ترجمه شده است). دوم جهان‌نگری رسمی مارکسیسم و نظام کمونیستی با تمرکز و دیوان سالاری آهنین و سخت که به یاری حزب کمونیست (حزب واحد) در کشور پدید آورد همزمان بخش خصوصی را نابود کرده و عامل مهم ویرانی و عقب‌ماندگی اقتصادی «اتحادجماهیر شوروی» شد. چنان که هم‌اکنون (دی ۱۳۷۰) شوروی برای دریافت کمک‌های غذایی دست به سوی کشورهای غربی دراز کرده و مصمم است که تمرکز را رها کرده و برای بازسازی اقتصاد ناتوانش به سرمایه‌گذاری بخش خصوصی روی آورد (نک به روزنامه‌های اطلاعات و کیهان شهریور تا دی ۱۳۷۰). سوم و مهم‌تر از دو مورد یاد شده این که فروریزی کمونیسم و جهان‌نگری مارکسیسم نه تنها موجب شده که بی‌اعتقادی نسبت به مارکسیسم و دیگر اندیشه‌ها و باورهای چپ‌گرایانه پدید آید، بلکه ناباوری‌ها و تردیدهای سخت نسبت به هر گونه جهان‌نگری گسترش یافته است و از این جا این باور که جهان‌نگری‌ها پاسخ‌گوی نیازهای علمی و فنی جهان امروز نیست بیش از پیش پیروان بیش‌تری یافته است. هم‌چنین این اندیشه ریشه‌دار شده که حکومت یک جهان‌نگری رسمی در سازمان‌های اداری، سیاسی و قضایی کشور که مرزی میان زندگی خصوصی و عمومی نمی‌شناسد، می‌تواند خشونت‌ها و ستم‌های بسیار به بار آورد و مانع واقعی برای پیشرفت گسترش و باروری اندیشه‌ها، علم و هنر شود، چنان که در شوروی و جهان کمونیسم چنین بود.

۴- نظام‌های سیاسی کشورهای کمونیست

در دفتر چهارم این کتاب: «نظام سیاسی یا ساخت قدرت در کشور»، نظام‌های سیاسی کشورهای سوسیالیست (از شماره‌ی ۱۵۹. یکم تا ۱۷۰. سوم) در شمار و چهارچوب نظام‌های سیاسی استبدادی بررسی شده است. هم چنین در دفترهای دیگر این کتاب هر گاه که سخن از نظام‌های سیاسی سوسیالیست به سبک شوروی و کشورهای پیشین پیرو شوروی است، صفت استبدادی برای این نظام‌ها به کار برده شده است که به کار بردن این صفت دیگر نادرست بوده و بی‌گمان اکنون (بهمن ۱۳۷۰)، صفت استبدادی را ـ برای کشورهای با جهان‌نگری رسمی مارکسیسم گذشته ـ جز برای نظام‌های سیاسی چین و کوبا نمی‌توان به کار برد. در شوروی و همه‌ی کشورهای اروپای شرقی با فروریزی کمونیسم دگرگونی‌های سیاسی ژرف پدید آمده است و این کشورها با گام‌های بلند به سوی دموکراسی به گونه‌ی آمریکای شمالی و اروپای غربی و ژاپون پیش می‌روند. یعنی اصل بودن چند حزب را در کشور پذیرفته‌اند و این حزب‌ها آزادانه در کشور کار می‌کنند و زندگی سیاسی یک حزبی ناپدید شده است و رهبران سیاسی و نمایندگان‌شان آزادانه در کشور کار می‌کنند. روزنامه‌ها و رسانه‌های همگانی آزادانه می‌نویسند، گردهمایی‌ها و راه‌پیمایی‌ها آزاد است و آزادی‌های عمومی در کشور هست و شهروندان نمی‌ترسند که از نظام سیاسی و رهبرانش انتقاد کنند و رفت و آمد در درون و بیرون کشور آزاد بوده و نیاز به سخت‌گیری‌های ویژه ندارد. دادگاه‌ها آشکارا رسیدگی می‌کنند و متهمان حق دارند که وکیل داشته باشند.

اگر نظام‌های سیاسی کشورهای کمونیست دگرگون شده و آزادی‌های عمومی و سیاسی در این کشورها واقعی است ولی وضع اقتصادی اغلب این کشورها و به ویژه خود اتحاد شوروی ـ اکنون مرکب از چندین کشور مستقل ـ بسیار نگران کننده و بد است. رهبران شوروی از هنگام روی کار آمدن گورباچف، بارها و بارها اعلام داشته‌اند که وضع بد اقتصادی کشور و کمبودها در زمینه‌های غذایی، پوشاک و مسکن، بیش‌تر شهروندان را ناخشنود کرده است و بهتر کردن وضع اقتصادی و بالا بردن تولید در کشور و قدرت خرید شهروندان نیاز به برنامه‌ریزی‌های دقیق و زمان دراز دارد و چه بسا که شکست در زمینه‌ی اقتصادی انگیزه‌های تازه‌ای باشد برای روی گرداندن مردم از دموکراسی، و روی آوردن آنان به سوی یک نظام سیاسی استبدادی. چنان که در این

باره شوارد نادزه وزیر امور خارجه شوروی در مسکو به روزنامه‌ی کومسورلسکایاپرواد گفت: «وضعیت کشور در یک تنش حاد اجتماعی است. اقتصاد در یک مرحله بحرانی است. مردم مأیوس و ناامید ممکن است با شعارهای جدید به خیابانها بریزند...» (نقل از روزنامه کیهان دوم آذر ۱۳۷۰ صفحه‌ی اول و آخر).

۵- دگرگونی نقشه‌ی جغرافیایی سیاسی اروپا

فرو ریختن نظام‌های سیاسی جهان کمونیسم، افزون بر ناتوان شدن یک ابرقدرت و بی‌رنگ شدن جهان‌نگری‌ها و گرایش نظام‌های سیاسی کشورهای کمونیسم به سوی نمونه‌های دموکراسی‌های غربی، دگرگونی نقشه‌ی جغرافیایی سیاسی اروپا را نیز در پی داشت.

نظام سیاسی کمونیسم کشورهای آلبانی، آلمان شرقی، بلغارستان، چکسلواکی، رومانی، مجارستان و لهستان را در اروپا در بر می‌گرفت، همه‌ی این کشورها که تا سال ۱۹۹۰ زیر سلطه‌ی شوروی بودند، اکنون کشورهای مستقلی‌اند و نظام سیاسی چند حزبی را پذیرفته و به استقلال و بی‌نظرخواهی از شوروی با هر کشوری که بخواهند رابطه‌ی اقتصادی سیاسی و فرهنگی برقرار می‌کنند و می‌کوشند که نمونه‌ی دموکراسی غربی را در این کشورها جای‌گزین نظام سیاسی کمونیسم کنند. هم‌چنین خود شوروی دیگر «اتحاد جماهیر شوروی» نامیده نمی‌شود و به ویژه پس از اعلام استقلال اوکراین در دوازدهم آذر ۱۳۷۰ و کشورهای جدا شده‌ی دیگر از «اتحاد جماهیر شوروی» پیشین، «اتحاد کشورهای مستقل مشترک‌المنافع»، نامیده می‌شود که این واقعه باز هم گامی است در جهت تغییر نقشه‌ی اروپا.

مهم‌تر آن که آلمان شرقی و غربی که از تجزیه‌ی آلمان پس از شکست این کشور در جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵) پدید آمده و آلمان شرقی زیر سلطه و نفوذ شوروی بود، دوباره در سال ۱۹۹۰ با هم یگانه شده و یک آلمان پدید آمد. آلمان غربی پیش از یکی شدن با آلمان شرقی یک کشور بسیار نیرومند اقتصادی در پهنه‌ی جهانی بود. اکنون با یکی شدن با آلمان شرقی تواناتر شده و نیرومندترین کشور اروپایی است و می‌تواند جای ژاپون را گرفته و دومین قدرت جهانی گردد به ویژه آن که شوروی ناتوان شده است و چین هنوز قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی درجه‌ی یک نیست. اتحاد اروپا

و بازار مشترک، بی آلمان قدرت بزرگی نیست، در سال‌های آینده حتا پیش از پایان سده‌ی بیستم میلادی رهبر واقعی و بی‌رقیب بازار مشترک و اروپا خواهد بود. ولی به یقین اروپای متحد با صنعت پیشرفته و ۳۴۰ میلیون جمعیت و پول مشترک (اکو) و اگر ارتش واحد نیز پدید آورد، تا پایان این سده‌ی میلادی ابرقدرتی در برابر آمریکا خواهد بود.

اگر در بیرون از اروپا برخی از کشورهای کمونیسم مانند چین و کوبا هنوز در باقی ماندن در چهارچوب نظام کمونیسم پافشاری می‌کنند، اغلب کشورهای دیگر کمونیست اگر به کلی دگرگون نشده‌اند، در حال دگرگونی‌اند. چنان که کامبوج به سوی دموکراسی روی آورده است (نک روزنامه‌های اطلاعات و کیهان سوم آذر ۱۳۷۰)، وضع در ویت‌نام چنین است، افغانستان آماده‌ی رها کردن نظام کمونیستی است، کره‌ی جنوبی و شمالی به احتمال بسیار یکی خواهند شد، در آمریکای جنوبی و آفریقا بسیاری از حزب‌ها و گروه‌های سیاسی چپ‌گرا که راه‌های پیکار خشونت‌آمیز و مسلحانه را برای رسیدن به قدرت یا واژگونی استبداد در پیش گرفته بودند و اغلب از سوی شوروی یا کشورهای دیگر کمونیستی یاری می‌گرفتند و پشتیبانی می‌شدند، چون اکنون این پشتیبانی‌ها را دریافت نمی‌دارند، از راه‌های خشونت‌بار روی گردانده‌اند. با این دگرگونی‌ها جهان به سوی آرامش پیش می‌رود و حتا دیگر نمی‌توان از «همزیستی مسالمت‌آمیز» سخن گفت. زیرا مفهوم همزیستی مسالمت‌آمیز در پیوند تنگاتنگ با رویارویی دو ابرقدرت معنی‌دار بود. اکنون فقط یک ابرقدرت آمریکا در پهنه‌ی سیاست جهانی است و اگر هنوز (دی ۱۳۷۰) کانون‌های خشونت این جا و آن جا ـ مانند جنگ درونی یوگسلاوی ـ در جهان هست، بیش‌تر واقعه‌ی درونی و موضعی است تا رویارویی و دخالت ابرقدرت‌ها. باری اگر به گونه‌ای اصطلاح «همزیستی مسالمت‌آمیز» کم‌رنگ شده است، پایان جنگ سرد، دست‌آورد مسلمی است.

۶- نظام‌های سیاسی جهان سوم *

جهان سوم و نظام‌های سیاسی‌اش جا به جا در این اثر و به ویژه در شماره‌ی «۱۷۳.

* ـ هم‌چنان که در این کتاب آمد، اصطلاح « جهان سوم» نه روشن است و نه دقیق (نک به شماره‌ی ۱۷۳ . چهارم) . در پدید آمدن این اصطلاح بیش‌تر بار سیاسی در دیدگاه بود تا ضابطه‌های دیگر و برای

چهارم»، زیر نام «جهان سوّم»، سخن رفته است، کشورهای بسیاری در منطقه‌ی جهان سوم هست و نظام‌های سیاسی این کشورها یک دست نیست ولی به تقریب همه‌ی آن‌ها به جز کشور هند با «نظام‌های سیاسی استبدادی» اداره می‌شوند، که نظام‌های سیاسی‌شان یا به گونه‌ی کمونیستی است یا به گونه‌ی فاشیستی‌اند. درباره‌ی پایه‌های نظری این دو نظام به گسترد گی در کتاب بررسی شده است (نک به شماره‌های ۱۵۹. یکم تا ۱۷۳. چهارم).

نظام‌های سیاسی در کشورهای جهان سوم، هم‌چنان است که بود و استبداد در همه‌ی این کشورها و در همه‌ی زمینه‌ها زنده و حاکم است. بی‌گمان دگرگونی‌هایی که در جهان کمونیسم پدید آمده نمی‌تواند بی‌تأثیر در کشورهای جهان سوم نباشد ولی اغلب این کشورها در آن‌چنان فقر، گرسنگی و واپس‌ماند گی فرو رفته‌اند که مسأله‌ی استبداد یا دموکراسی فقط برای گروه کوچکی از شهروندان مشغله‌ی ذهنی است و روز به روز این فقر فزاینده برای این کشورها دشواری‌های تازه می‌آفرینند. کم‌بود مواد غذایی، بی‌سوادی، بی‌کاری، بیماری، صنعتی نبودن، پایین بودن تولید کشاورزی و مواد اولیه و بهاء آن‌ها در بازار جهانی، بالا رفتن بهاء مواد ساخته شده‌ی جهان صنعتی، بالا رفتن بدهی‌های کشورهای جهان سوم، رفتن کارآمدان کشورهای جهان سوم به سوی کشورهای صنعتی و... سخت نگران کننده است. این نگرانی‌ها در بیانیه‌ی پایانی «هفتمین اجلاس وزرای کشورهای گروه ۷۷» که در ۲۷ آبان ۱۳۷۰ در تهران آغاز به کار کرده و در دوم آذر ۱۳۷۰ به کارش پایان داد، دیده می‌شود. در این بیانیه به ویژه در گسترش همکاری میان کشورهای واپس‌مانده و کشورهای صنعتی تأکید شده است (نك روزنامه کیهان ٤ آذر ۱۳۷۰).

بی‌گمان کشورهای صنعتی در برابر کمک‌هایی که به کشورهای جهان سوم خواهند کرد دید سیاسی نیز خواهند داشت، تا در این کشورها نهادهای سیاسی همانند غرب

← نمایاندن گروه کشورهایی بود که میان کمونیسم (شرق) و کشورهای صنعتی، سرمایه‌داری (غرب) می‌خواستند بی‌طرف بمانند. اکنون با فرو ریختن جهان کمونیسم و یك قطبی شدن جهان، این مفهوم و اصطلاح نادقیق‌تر شده است. زیرا اغلب کشورهای کمونیسم، خود روش سرمایه‌داری غرب را در پیش گرفته‌اند و جهان دومی نمانده که جهان سوّم میان آن دو باشد، ولی اصطلاحات، شعارها و باورها جان سخت‌اند و بیش‌تر مردم برحسب عادت آن‌ها را به کار می‌برند، حتّا اگر تهی از معنی شده باشد.

پدید آید. راست است که کشورهای صنعتی به مواد اولیه کشورهای جهان سوم، مانند نفت، گاز، بسیاری از فلزات و پنبه، ابریشم، قهوه، کاکائو و... نیاز دارند و از این جا شاید کشورهای جهان سوم بتوانند با نگاه به نیازهای کشورهای صنعتی یک رابطه‌ی عادلانه و بر پایه‌ی منافع و همکاری متقابل پی‌ریزی کنند و هر دو گروه این کشورها (کشورهای جهان سوم و کشورهای صنعتی)، از این رابطه‌های تجاری، صنعتی و فنی بهره‌برداری کنند. تردید نیست که چنین دیدی از مساله‌های کشورهای واپس‌مانده جهان سوم، یک دید خوش‌بینانه خواهد بود. زیرا کشورهای صنعتی غرب (آمریکا، اروپا، ژاپون) آن چنان توانایی‌ها و ابزارهای فشار در دست دارند که هرگونه رابطه‌های برابری دادوستد را از میان می‌برند و می‌توانند خواست‌ها و برنامه‌های‌شان را به کشورهای جهان سوم بپذیرانند. به یقین می‌توان گفت که راه حل معجزه‌آسا که به تندی همه‌ی دشوارهای کشورهای جهان سوم را بزداید و آن‌ها را به سوی صنعتی شدن رهبر شود، در دیدگاه نیست و مهم‌تر آن که اراده‌ی ملی و جمعی لازم میان شهروندان و رهبران اغلب این کشورها پدید نیامده است تا با همه‌ی توانایی‌های‌شان در راه صنعتی شدن پیکار کنند. بی بودن چنین اراده‌ی مصمم ملی در کشور، راه‌های پیشرفت بسته است و تنها امیدوار بودن به کمک‌های کشورهای صنعتی و دارا، راه به جایی نمی‌برد.

۷- قدرت

سیاست و قدرت مفهوم جداناپذیر و یگانه‌ای است. در سراسر این تألیف به ویژه در دفتر دوم و سوم شکل‌های گونه‌گون قدرت را در جامعه بر رسیدیم و نشان داده شد. آن گاه که سخن از سیاست، از علم سیاست، تصمیم‌گیری سیاسی، برنامه‌ریزی سیاسی، سیاست کشور، سیاست صنعتی کردن کشور، سیاست خارجی و... است مفهوم قدرت با مفهوم سیاست، یگانه و همراه است. زیرا در هیچ موردی از مثال‌های یاد شده، نمی‌توان این مفهوم‌ها را جدا از قدرت به گمان آورد و هر گونه تصمیم‌گیری در هر زمینه‌ی سیاسی نیاز به قدرت یا توانایی اجرایی آن تصمیم دارد. تردید نیست اهمیت قدرت در همه‌ی سطح‌ها یک سان نبوده و متفاوت است. چنان که قدرت رییس خانواده، رییس کارخانه، شهردار شهر، استاندار استان، وزیر، رییس یکی از سه قوه، رییس کشور، یک نویسنده نامدار یا یک دانشمند کم‌مانند، یک‌سان نیست.

هم‌چنین با این که در پهنه‌ی جهانی، کشورها از دید حقوقی برابراند ولی در واقعیت و عمل چنین نبوده و قدرت کشور با نگاه به توانایی‌های اقتصادی، اجتماعی و نظامی‌شان سنجیده می‌شود. با این همه فراموش نکنیم که در درون مرزهای کشور بالاترین قدرت سازمان یافته، قوای رسمی و حاکم در کشور است که به نام شهروندان تصمیم می‌گیرند و به اجراء می‌گذارند. از دید حقوقی جدا کردن قدرت حاکم در کشور از مردم شدنی نیست، بی این که بتوان نادیده گرفت که واقعیت می‌تواند جز این باشد. یعنی رهبران سیاسی کشور از دید مردم، مشروعیت لازم را نداشته و بر حق نباشند. ولی آن چه درباره‌ی والاترین و نیرومندترین قدرت در درون کشور در شماره‌ی «۱۲۵. پنجم» آمد، نگاه به قدرت مشروع و بر حق دارد که مورد قبول اکثریت شهروندان است و نه هر قدرت حاکم. زیرا فقط مسوولان و رهبران آن قدرتی بر حق‌اند که آزادانه از سوی شهروندان برگزیده شده‌اند و تصمیم‌های‌شان را در چهارچوب مقررات حقوقی‌ای می‌گیرند که حکومت شوندگان آن را مشروع می‌دانند و باور دارند اگر از رهبران و مسوولان حاکم در کشور ناخشنود باشند، می‌توانند بی‌ترس و نگرانی به آنان اعتراض کرده یا برکنارشان کنند.

هنگام نوشتن این پیوست دو کتاب تازه درباره‌ی قدرت، ۱: «جابجایی در قدرت»، و ۲: «قدرت فرّ انسانی یا شرّ شیطانی» ـ که شناسنامه کامل آن‌ها در کتابنامه آمده ـ به فارسی ترجمه شده است. «جابجایی در قدرت» از همه‌ی گونه‌های قدرت که جانشین قدرت سنتی شده سخن می‌گوید و آگاهی‌هایی در حدّ اطلاعات روزنامه‌ها به دست می‌دهد و برای خوانندگان دوستدار «اطلاعات عمومی» می‌تواند سرگرم کننده باشد.

«قدرت فرّ انسانی یا شرّ شیطانی» در بردارنده‌ی چهارده مقاله از چهارده سیاست‌شناس و جامعه‌شناس نامدار است، همراه مقدمه‌ی خوبی از ویراستار، استیون لوکس. خواندن این کتاب برای همه‌ی دانشجویان علوم سیاسی و علوم اجتماعی و همه‌ی پژوهشگران علم سیاست سودمند است.

۸- نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران

در این اثر در چندین مورد پاره‌ای از ویژگی‌های نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران به کوتاهی بررسی شده است. مانند شماره «۱۳۴. ب» درباره‌ی مصونیت نمایندگان

قوه‌ی مقننه در ایران در پانویس شماره‌ی «۱۴۰. یکم»، در مورد مسوولان کشوری قوه‌ی مجریه و سه سری یا سه رییسی بودن آن در ایران (پیش از بازنگری قانون اساسی)، یا در زمینه‌ی حق انحلال قوه‌ی مقننه از سوی قوه‌ی مجریه در نظام‌های سیاسی پارلمانی و خاموشی آن در قانون اساسی ایران در شماره‌ی «۱۵۵.ب» و چند مورد دیگر که در دفترهای مبانی سیاست آمده است. در بازنگری قانون اساسی در ۱۳۶۸ که نتیجه‌ی آن در شهریور همان سال منتشر شد، اصل‌های، ۵، ۵۷، ۶۰، ۶۴، ۶۹، ۸۹، ۹۱، ۹۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، دگرگون شد.

بی‌گمان بررسی همه‌ی موردهای دگرگون شده در این جا و در اثری مانند مبانی سیاست شدنی نیست و باید در حقوق اساسی آن‌ها را بررسید. از این رو تنها موردهایی که در این اثر آمده و در بازنگری دگرگون شده است، به کوتاهی آورده می‌شود:

الف- رهبر یا رییس کشور

اصل‌های پنجم، یکصد وهفتم، یکصد وهشتم، یکصد ونهم، یکصد ودهم، یکصد ویازدهم مستقیم مربوط به صفات رهبر یا رییس کشور و چگونگی گزیده شدن وی به این مقام و وظیفه‌هایش است. در اصل‌های دیگر نیز از رهبر یا رییس کشور سخن رفته است که جای بررسی آن‌ها این جا نیست. از این اصل‌ها به روشنی چنین برمی‌آید که برای رهبر شدن «مرجعیت» دیگر لازم نیست و داشتن «صلاحیت علمی لازم برای افتاء... و بینش صحیح سیاسی و...»، کافی است. دیگر آن که «شورای رهبری» پیش‌بینی شده در اصل ۱۰۷ منسوخ وجود ندارد و فقط یک نفر باید از سوی مجلس خبرگان به عنوان رهبر انتخاب شود. اختیارهای رهبر که در اصل یکصد ودهم آمده ویژگی‌ای دارد که پیش از بازنگری نبود. این ویژگی اختیاری است که در بند یک و هشت اصل یکصد ودهم آمده که بر طبق راهنمایی این دو بند رهبر می‌تواند هرگونه تصمیم لازمی را برای تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی و حل دشواری‌هایش پس از مشورت با «مجمع تشخیص مصلحت نظام» بگیرد یا از «طریق این مجمع» حل کند. چنان که آمد این تصمیم‌ها می‌تواند همه‌ی زمینه‌ها را در برگیرد، حتا تصمیم به انحلال قوه‌ی مقننه که پیش از بازنگری در ق .ا. نبود و هنگام بررسی

دریاه‌ی بازنگری مساله‌ی انحلال قوه‌ی مقننه بررسی ولی از سوی شرکت کنندگان در این مجمع پذیرفته نشد ولی اکنون با نگاه به بندهای یک و هشت اصل یکصد ودهم شدنی است. از اختیارهای دیگر رییس کشور که پیش از بازنگری نبود مربوط به «تفویض» وظیفه‌ها و اختیارهای رهبری یا رییس کشور است که در بندهای یک و هشت اصل یکصد ودهم اعلام شده است و رهبر می‌تواند این اختیارها و وظیفه را به هر کسی که بخواهد واگذار کند.

ب- «مجمع تشخیص مصلحت نظام»

این مجمع از نوآوری‌های ق .ا. پس از بازنگری است. وظیفه‌های این مجمع در اصل یکصد ودوازدهم ق .ا. آمده است. وظیفه‌ی این مجمع برخلاف آن چه که بسیاری از حقوق‌دانان می‌اندیشند، تنها رسیدگی به اختلاف‌های در زمینه قانون‌گذاری میان قوه‌ی مقننه و شورای نگهبان نیست، بلکه خود می‌تواند یک مرجع قانون‌گذاری مستقل باشد و در همه‌ی زمینه‌هایی که رهبر از مجمع می‌خواهد نظر مشورتی دهد یا تصمیم‌گیری کند به دیگر سخن «مجمع تشخیص مصلحت نظام» در بسیاری از موقعیت‌ها، به ویژه هنگام نبودن قوه‌ی مقننه می‌تواند خود مرجع قانون‌گذاری باشد. ویژگی اهمیت موقعیت این مجمع بیش‌تر به چشم می‌آید هنگامی که می‌بینیم که «اعضاء ثابت و متغیر این مجمع را مقام رهبری تعیین می‌نماید» (اصل یکصد ودوازدهم ق .ا.).

پ- یک سری شدن قوه‌ی مجریه

ریاست قوه‌ی مجریه پیش از بازنگری دوسری یا دو رییسی بود. سر ریاست جمهوری و سر نخست‌وزیری. وظیفه‌ها و اختیارهای این دو سر که هر دو می‌بایست دولت یا قوه‌ی مجریه را رهبری و اداره کنند، چندان روشن نبود. اختیارهای رییس‌جمهور بیش‌تر تشریفاتی بود و مسوولیت اصلی به عهده‌ی نخست‌وزیر بود. در بازنگری ق .ا. نخست‌وزیر برداشته شده و اختیارها و وظیفه‌های این دو مقام یکی شده و به رییس‌جمهور واگذار شد، با چند نوآوری: نخست، رییس‌جمهور حق دارد یک یا چند معاون داشته باشد و معاون اول به معاونان دیگر ریاست دارد و می‌تواند مانند نخست‌وزیر پیش از بازنگری به حساب آید یا این که در موردهایی می‌تواند انجام وظیفه‌های رییس‌جمهور را به عهده گیرد (اصل یکصد وسی ودوم) دوم، این که رییس‌جمهور با تصویب هیات

وزیران می‌تواند در موردهای ویژه، اختیارهایش را به نماینده یا نماینده‌گانی واگذار کند و تصمیم آنان همانند تصمیم خود رییس‌جمهور است. سوم، مسوولیت مستقیم کارهای برنامه و بودجه و امور اداری با رییس‌جمهور است و می‌تواند که اداره آن‌ها را به عهده‌ی کسان دیگر واگذار کند.

با یکی شدن مسوولیت و وظیفه‌های رییس‌جمهور و نخست وزیر، بسیاری از اختلاف‌هایی که میان این دوسر از آغاز انقلاب تا بازنگری همیشه پدید می‌آمد، ناپدید شده است و دو سری بودن دولت یا قوه‌ی مجریه ریشه‌ی دشواری‌های گونه‌گون بوده است.

ت- دیگر موردهای بازنگری ق .ا.

جای بررسی موردهای دیگر دگرگونی ق .ا. این جا نیست و در حقوق اساسی باید آن‌ها را بررسید. با این همه پاره‌ای از این موردها آورده می‌شود: بند ۲ اصل هشتاد ونهم که در بازنگری افزوده شده مساله‌ی «عدم کفایت» رییس‌جمهور پیش‌بینی شده که با رأی دو سوم اکثریت نماینده‌گان تحقق می‌پذیرد که اجرای آن با رهبر یا رییس کشور است.

مورد دیگر درباره‌ی انتشار آیین‌نامه‌ها و تصویب‌نامه‌های دولت و کمیسیون‌های دولت است (اصل یکصد وسی وهشتم) که با ابلاغ برای اجراء به آگاهی رییس مجلس نیز باید برسد که هر گاه آن‌ها را برخلاف قوانین یافت، همراه دلیل برای تجدید نظر به هیات وزیران می‌فرستد. این مورد می‌تواند ریشه‌ی دشواری‌های گونه‌گون باشد، مانند اجراء شدن آن‌ها و رسیدن نظر رییس قوه‌ی مقننه مدتی پس از اجرای آن با اعلام این که این مصوّبه‌ها خلاف قانون است.

رسیدگی به دارایی رهبر، رییس‌جمهور، معاونان رییس‌جمهور، وزیران و همسر و فرزندان آنان با «رییس قوه‌ی قضاییه» است (اصل یکصد وچهل ودوم). ولی این اصل نمی‌گوید که رسیدگی دارایی رییس قوه‌ی قضاییه با چه مقامی است. این اصل را شورای نگهبان تفسیر و روشن کرده و اعلام داشته است که هدف نویسندگان قانون اساسی در اصل یکصد وچهل ودوم، رسیدگی به دارایی سران قوه‌ی مجریه بوده است و نه مقننه و قضاییه و نه حتّا معاونان وزیران یا استانداران که مسوولان اجرایی مهم در کشوراند.

کتابنامه‌های چاپ ششم

یادآوری درباره‌ی کتابنامه‌ی پایانی

۱ ـ این کتابنامه کتابهایی را که میان چاپ سوم «مبانی سیاست» در ۱۳۶۵ و چاپ ششم آن در ۱۳۷۰ و در پیوند با این اثر منتشر شده، دربر دارد. گاهی نیز شناسنامه‌ی کتاب‌هایی که پیش از چاپ سوم منتشر شده، آمده است، زیرا آوردن نام این کتاب‌ها به هنگام فراموش شده بود. از اغلب نوشته‌های پیش از چاپ سوم و در ارتباط با این اثر جا به جا در کتاب یاد شده است ولی برای پرهیز از بالا رفتن بهاء کتاب از آوردن آنها در پایان کتاب خودداری شد و خوانندگان برای یافتن شناسنامه‌ی مقالهها و کتاب‌هایی که در متن کتاب هست، می‌توانند به فهرست نام کسان در پایان کتاب بنگرند.

۲ ـ آوردن نوشته‌های دیگران به قصد تقویت یا تایید نوشته‌ی پدیدآورنده‌ی این اثر نبوده، و دیدهای آموزشی بیش‌تر هدف بوده است، تا خوانندگان و به ویژه دانشجویان با آن چه که در زبان فارسی و در پیوند با این اثر هست، آگاه شوند و کوشش شد که در این زمینه نوشته‌ای فراموش نشود. ولی نباید چنین پنداشت که مولف همه‌ی این نوشته‌ها را با ارج می‌داند یا با محتوای همه‌ی آنها همراه است، و این چنین نیست. زیرا در میان آنها ترجمه‌های بد و نافهمیدنی و نوشته‌های کم‌ارزش نیز هست که جای نقد آنها در این تألیف نبوده و امید است که در موقعیت دیگر بتوانم آنها را بررسی کنم.

آدمیت، تهمورس: گشتی بر گذشته، خاطرات سفیرکبیر ایران در شوروی «آدمیت» ۱۹۶۵ـ۱۹۴۵ تهران، انتشارات کتاب‌سرا، ۱۳۶۸، ۲۷۱ ص، مصور.

آذری، س: قیام کلنل محمدتقی خان پسیان ـ تهران چاپ هروی، چاپ هشتم، ۱۳۶۸، ۵۰۸ ص.

آرون، ریمون: مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی باقر پرهام ـ تهران، انتشارات انقلاب‌اسلامی، ۱۳۷۰، ۷۵۸ ص.

آرون، ریمون: خاطرات پنجاه سال اندیشه سیاسی، ترجمه‌ی عبدالحسین نیک گهر ـ تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۷، دو جلد ۱۰۹۱ ص.

آرنت، هانا: انقلاب مجارستان، ترجمه‌ی کیومرث خواجویها ـ تهران، انتشارات روشنگران، ۱۳۶۶، ۱۱۹ ص.

آرنو، پاسکال: بدهی جهان سوم، ترجمه‌ی همایون پورجمشیدی ـ تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷، ۱۷۴ ص.

آنتونل، داوید، آلن‌ژوبر، لوسین کووالسون: توطئه‌های سیا، ترجمه‌ی حمید رواسانی ـ تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۵، ۶۳۷ ص.

آکینز، شیرین: اقوام مسلمان اتحاد شوروی، ترجمه‌ی علی خزاعی‌فر- مشهد، انتشارات آستان‌قدس، ۱۳۶۶، ۵۶۷ ص.

آگاریشف، آ: زندگی سیاسی ناصر، ترجمه‌ی محمد جواهرکلام ـ تهران، انتشارات شرکت نشر و پخش ویس، ۱۳۶۸، ۲۷۶ ص، مصور.

آلبر، پیر: مطبوعات، ترجمه‌ی فضل‌الله جلوه ـ تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸، ۱۷۰ ص.

آلبر، پیر و آندره ـ ژان تودسک: تاریخچه‌ی رادیو و تلویزیون، ترجمه جمشید ارجمند ـ تهران، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی ۱۳۶۸، ۱۶۲ ص.

ابشتاین، ویلیام و ادوین فاگلمان: مکاتب سیاسی معاصر، ترجمه‌ی حسینعلی نوذری ـ تهران، انتشارات نشر گستره، ۱۳۶۶، ۴۳۷ ص.

احزاب سیاسی در کشورهای اسلامی (مجموعه مقالات بلند از دایرهالمعارف اسلامی): ترجمه‌ی جواد شیخ اسلامی- تهران، انتشارات بنیاد دایره‌المعارف، ۱۳۶۶، ۱۳۳ ص.

ازغندی، علیرضا: کتابشناسی عمومی، تاریخ سیاسی ایران ـ تهران، انتشارات کیهان ۱۳۶۵، ۳۱۵ ص.

استانفورد کوهن، الوین: تئوری‌های انقلاب، ترجمه‌ی علیرضا طیب ـ تهران، نشر قومس ۱۳۶۹، ۲۲۴ ص.

استروفسکی، ویکتور: راه نیرنگ، ترجمه‌ی محسن اشرفی- تهران، نشر اطلاعات، ۱۳۷۰، ۴۷۵ ص.

استوارت، ریچارد.ا: در آخرین روزهای رضاشاه، ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی، کاوه بیات ـ تهران نشر نو، ۱۳۷۰، ۴۵۷ ص.

استوری، ریچارد: تاریخ معاصران ژاپن، ترجمه‌ی فیروزه مهاجر- تهران، انتشارات پاپیروس، ۱۳۶۷، ۲۷۴ ص.

اسپریگن، توماس: فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه‌ی فرهنگ رجایی- تهران، انتشارات آگاه ۱۳۶۵، ۱۵۲ ص.

استیل، جاناتان: سیاست خارجی شوروی در دوران برژنف ـ آندره‌پف ـ چرنینکو، ترجمه‌ی آقایی و سعید میرزایی نیگچه ـ تهران، انتشارات اطلاعات ۱۳۶۷، ۳۴۰ ص.

اسکندری، ایرج: خاطرات سیاسی، بکوشش علی دهباشی- تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۸، ۷۴۳ ص. مصور.

اسعدی، مرتضی: جهان اسلام، جلد اول: اردن، افغانستان، الجزایر، امارات متحده عربی، اندونزی، بحرین ـ تهران، انتشارات مرکز دانشگاهی، ۱۳۶۶، ۵۲۶ ص، مصور، جلد دوم: بنگلادش، پاکستان و ترکیه، ۱۳۶۹، ۵۸۵ ص.

اسفندیاری، بختیار، ثریا با همکاری لوئی والنتن: کاخ تنهایی، ترجمه‌ی نادعلی همدانی- تهران، انتشارات مترجم همین کتاب، ۱۳۷۰، ۲۸۰ ص.

اسلامی ندوشن، محمدعلی: سخن‌ها را بشنویم، تهران ـ انتشارات شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۰، ۲۴۸ ص.

اسمیت، مانوئل جی: روانشناسی اعتراض، ترجمه‌ی مهدی قراچه‌داغی ـ تهران، نشر ویس، ۱۳۶۶، ۲۴۱ ص.

اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس: ترجمه‌ی جواد

شیخ‌الاسلامی- تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۵، ۳۳۹ ص، مصور.
اشبربر، مانس: یك زندگی سیاسی، هفت گفتگو و سه مقاله، ترجمه‌ی روشنك داریوش – تهران، انتشارات روشنگر، بهار ۱۳۶۵، ۲۸۱ ص.
اشمیت، هلموت: استراتژی بزرگ، ترجمه‌ی هرمز همایون‌پور- تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷، ۲۵۲ ص.
افتخاری، یوسف: خاطرات دوران سپری شده (خاطرات و اسناد یوسف افتخاری) ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۹ به کوشش کاوه بیات و مجید تفرشی – تهران، انتشارات فردوس ۱۳۷۰، ۲۷۸ ص.
افجه‌ای، علی‌اکبر: مدیریت اسلامی – تهران، انتشارات دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۴، ۲۱۷ ص.
اکبر، علی: سیری در اندیشه سیاسی معاصر – تهران، انتشارات موسسه خدماتی فرهنگی – ۱۳۷۰، ۳۳۵ ص.
الگار، حامد: دین و دولت در ایران، نقش علما در دورهٔ قاجار، ترجمه‌ی ابوالقاسم سری – تهران، انتشارات توس ۱۳۶۹، ۴۵۵ ص.
الهی، همایون: ضرورت تداوم مقدس – تهران، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵، ۱۵۴ ص.
اولام، آدام.ب: سیاست و حکومت در شوروی (ساختار رسمی)، ترجمه‌ی علیرضا طیب – تهران، نشر قومس، ۱۳۶۸، ۱۷۷ ص.
باتامور: جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی – تهران، انتشارات موسسه کیهان، ۱۳۶۶، ۱۸۹ ص.
باتامور، تی، بی: نخبگان و جامعه، ترجمه‌ی علیرضا طیب – تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹، ۱۸۰ ص.
بازانوف، بوریس: خاطرات، ترجمه‌ی عنایت‌الله رضا- تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۴، ۵۱۲ ص.
بالتا، پل: مغرب بزرگ، ترجمه‌ی عباس آگاهی – تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امورخارجه جمهوری‌اسلامی ایران، ۱۳۷۰، ۳۵۴ ص.
باوراراث، والتر: عملیات کنترل فکر، سیا و تجاوز به فکر و مغز انسان‌ها، ترجمه‌ی الف کاف – تهران، انتشارات دادبه (بی‌تا)، ۳۰۹ ص.
باومن، لاریو: اقیانوس هند در سیاست جهانی، ترجمه‌ی گروه مترجمین نشر قومس، زیر نظر همایون الهی – تهران، نشر قومس، ۱۳۶۹، ۲۳۴ ص.
برژینسکی، زبیگنیو: در جستجوی امنیت ملی، ترجمه‌ی ابراهیم‌خلیل نجف‌آبادی – تهران، نشر سفیر، ۱۳۶۹، ۴۴۸ ص.
برژینسکی، زبیگنیو: شکست بزرگ، پیدایش و زوال کمونیسم در قرن بیستم، ترجمه‌ی سیروس سعیدی - تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۹، ۳۶۱ ص.
برلین، آیزایا: چهار مقاله در بارهٔ آزادی، ترجمه‌ی محمدعلی موحد – تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸، ۳۵۹ ص.
بوتو، بی‌نظیر: خاطرات بی‌نظیر بوتو «دختری از شرق» ترجمه‌ی حسن تقی‌زاده میلانی- شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۶۸، ۴۹۳ ص.
بوفر، آندره: استراتژی اقدام، ترجمه‌ی مسعود محمدی – انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وابسته به وزارت امور خارجه جمهوری‌اسلامی ایران، ۱۳۶۶، ۱۶۰ ص.
بهار، مهرداد: دربارهٔ قیام ژاندارمری خراسان به رهبری کلنل محمدتقی خان پسیان – تهران، انتشارات

معین، ۱۳۶۹، ۶۵+۱۰۱ ص.
بهمن بیگی، محمد: بخارای من ایل من - تهران، موسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۸، ۲۴۸ ص.
بهنود، مسعود: از سید ضیاء تا بختیار - تهران، انتشارات جاویدان، بهار ۱۳۶۶، ۹۲۹ ص.
بیات، کاوه: انقلاب خراسان، مجموعه اسناد و مدارک ۱۳۰۰ شمسی - تهران، انتشارات موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰، ۳۲۱ ص.
بیانی (اسلامی ندوشن)، شیرین: دین و دولت در ایران عهد مغول - تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷، ۳۶۴ ص.
بیلی، ژاک: فن سالاران (تکنوکراتها)، ترجمه‌ی سیروس سعیدی - تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷، ۱۴۴ ص.
پارسا دولت، منوچهر: زمینه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق - تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۴، ۲۹۷ ص.
پالارد، جان: واتیکان و فاشیسم ایتالیا، ۳۲-۱۹۲۹، ترجمه‌ی مهدی سحابی - تهران، نشر مرکز ۱۳۶۶، ۳۵۹ ص.
پالمر، فوشی، لاری اشترن و چارلز گایل: نگرشی جدید به علم سیاست، ترجمه‌ی منوچهر شجاعی - تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۷، ۱۸۸ ص.
پاینده لنگرودی، محمود: یادی از دکتر حشمت جنگلی - تهران، انتشارات شعله اندیشه، ۱۳۶۸، ۱۸۲ ص، مصور.
پللو، روبر: شهروند و دولت، ترجمه‌ی ابوالفضل قاضی - تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰، ۱۴۱ ص.
پولانسکی، آنتونی: تحولات سیاسی و اجتماعی اروپای شرقی، ترجمه‌ی عبدالعلی قوام - تهران، نشر قومس، ۱۳۶۹، ۱۷۸ ص.
تاریخ معاصر کشورهای عربی (۱۹۷۰-۱۹۱۷): تالیف گروهی، زیر نظر فرهنگستان دانش‌های اتحادجماهیر شوروی، پژوهشگاه خاورشناسی، ترجمه‌ی محمدحسین روحانی - تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۷، ۶۸۵ ص.
تافلر، الوین: جابجایی در قدرت، ترجمه‌ی شهیندخت خوارزمی - تهران، انتشارات نشر نو، ۱۳۷۰، ۸۳۳+۵ ص.
تراب زمزمی، عبدالحمید: جنگ ایران و عراق، ترجمه‌ی مژگان نژند - تهران، نشر سفیر، ۱۳۶۸، ۳۵۷ ص.
ترکمان، محمد: اسرار قتل رزم‌آرا - تهران، انتشارات موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۰، ۵۱۴ ص.
تستا، گی‌وژان: دیباچه‌ای بر تاریخ تفتیش عقاید در اروپا و آمریکا، ترجمه‌ی غلامی، انتشلر نادری - تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۸، ۱۹۴ ص.
تورس، کامیلو: کلیسای شورشی، ترجمه‌ی جواد یوسفیان - تهران، نشر نی، ۱۳۶۸، ۳۰۳ ص.
تقویم سیاسی خاورمیانه: ترجمه‌ی محمود کتابی - اصفهان، انتشارات مترجم، بهار ۱۳۶۶، ۳۱۸ ص، مصور.
جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی - تهران، انتشارات موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۰، ۷۳۱ ص.
حائری، عبدالهادی: تاریخ جنبشها و تکاپوی فراماسونگری در کشورهای اسلامی - مشهد، موسسه

چاپ و انتشارات آستان‌قدس رضوی، ۱۳۶۸، ۲۵۱ ص.
حائری، عبدالهادی: نخستین رویاروییهای اندیشه‌گران ایران با دورویه تمدن بورژوازی غرب ـ تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷، ۶۳۵ ص.
حدیث مقاومت: (جلد یکم اسناد نهضت مقاومت ملی ایران) ـ تهران، انتشارات نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۵، ۴۲۲ ص، مصور.
حسین‌النقیب، خالد: حزب بعث و جنگ، ترجمه‌ی محمدحسین زوار کعبه ـ تهران، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸، جلد اول، ۱۷۴ ص، مصور، جلد دوم، ۱۳۵ ص.
حسینی، سعید: تربیت سیاسی اسلام ـ تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶، ۲۴۶ ص.
خطیبی، عذرا: سرگذشت مارکسیسم از فراز آغاز تا نشیب انجام ـ تهران، نشر مولف کتاب، ۱۳۷۰، دو جلد، ۷۰۷ ص.
دانکوس، هلن کارر: غصب حاکمیت، فرمانروایان و فرمانبرداران در اتحاد جماهیر شوروی، ترجمه‌ی عباس آگاهی ـ مشهد، انتشارات آستان‌قدس، ۱۳۶۶، ۲۱۹ ص.
دانکوس، هلن کارر: نه صلح نه جنگ، ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی ـ تهران، نشر نو، ۱۳۶۷، ۳۷۵ ص.
داوری، رضا: ناسیونالیسم و انقلاب ـ تهران، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵، ۲۴۱ ص.
درآمدی بر جامعه‌شناسی اسلامی: تهران، تهیه و تنظیم و انتشارات دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۶۳، ۴۲۰ ص.
دربیشایر، یان: تحولات سیاسی در اتحادجماهیر شوروی از برژنف تا گورباچف، ترجمه‌ی هرمز همایون‌پور ـ تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷، ۲۳۳ ص.
دریائی، محمّدرسول: لیبرالیسم، ترجمه و تالیف، با مقدمه برهانی ـ تهران، انتشارات بنیاد شهید انقلاب اسلامی، تیر ۱۳۶۲، ۱۲۴ ص.
دلماس، کلود: همزیستی مسالمت‌آمیز، ترجمه‌ی مهدی پرهام ـ تهران، انتشارات سازمان آموزش و انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸، ۱۲۰ ص.
دیتل، ویلهم: گذرگاه افغانستان، ترجمه‌ی سیدمحسن محسنیان ـ مشهد، انتشارات معاونت فرهنگی آستان‌قدس، ۱۳۶۵، ۳۸۲ ص.
ذاکرحسین، عبدالرحیم: مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت ـ تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ۳۵۶ ص.
رایت، دنیس: نقش انگلیس در ایران، ترجمه‌ی فرامرز فرامرزی ـ تهران، انتشارات فرخی، ۱۳۶۱، ۳۲۲ ص.
رحیمی، مصطفی: تراژدی قدرت در شاهنامه ـ تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۹، ۲۷۱ ص.
رشیدپور، ابراهیم: مک‌لوهان هربرت مارشال، آینه‌های جیبی ـ تهران، انتشارات رادیو و تلویزیون، ۱۳۵۴، ۲۱۲ ص، مصور.
رواسانی، شاپور: چپاول، جهان سوم چگونه غارت می‌شود ـ تهران، انتشارات رشد، ۱۳۶۶، ۳۹۸ ص.
رهبر، محمدتقی: درسهای سیاسی از نهج‌البلاغه ـ تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴، ۲۸۸ ص.
رید، ئولین: انسان در عصر توحش، ترجمه‌ی محمود عنایت ـ تهران، انتشارات هاشمی، زمستان ۱۳۶۳، ۷۱۵ ص.
رینگر، رابرت جی: فروپاشی تمدن غرب، ترجمه‌ی احمد تقی‌پور ـ تهران، شرکت انتشاراتی رسام،

۱۳۶۵، ۳۱۵ ص.
ریولین، مایکل: حکومت مسکو مساله مسلمانان آسیای مرکزی شوروی ـ مشهد، انتشارات آستان‌قدس، ۱۳۶۶، ۲۳۷ ص.
زاوش، ح. م: نقد و تحقیق در تاریخ معاصر ایران، نخستین کارگزاران استعمار ـ تهران، نشر بهاره، ۱۳۶۶، ۴۹۳ ص.
ژیاک، جان‌جی: برداشتهای شوروی از آئین و قدرت نظامی، ترجمه‌ی مسعود کشاورز ـ تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۷، ۱۲۴ ص.
ژیسکاردستن، والری: قدرت و زندگی، کنفرانس گوادالوپ، ترجمه‌ی محمود طلوعی- تهران، نشر نیك ترجمه و نشر، ۱۳۶۷، ۲۹۶ ص.
ساخارف، آندره‌ی: خاطرات آندره ساخارف، ترجمه‌ی مرتضی میرمطهری ـ تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰، ۷۲۱ ص، مصور.
سلطانی، مجتبی: خط سازش، مواضع و عملکرد نهضت آزادی ایران ـ تهران، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۷، ۶۱۶ ص.
سالینجر، پیرواریک لوران: جنگ خلیج فارس، پرونده محرمانه ـ تهران، انتشارات اطلاعات ۱۳۷۰، ۲۰۳ ص.
سروش، عبدالکریم: قبض و بسط تئوریك شریعت ـ تهران، انتشارات موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۰، ۳۴۹ ص.
سمیعی، احمد: سی وهفت سال ـ تهران، انتشارات شباویز، ۱۳۶۵، ۲۲۶ ص.
سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی: تهران، تالیف و نشر موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۰، ۳۸۶ ص.
سیف‌زاده، حسین: نوسازی و دگرگونی سیاسی ـ تهران، نشر سفیر، ۱۳۶۸، ۲۸۱ ص.
سولژنیستین، الکساندر: جهانی از هم گسسته، ترجمه‌ی کورش بیت سرکیس و شهرام پازوکی،- تهران، انتشارات فرهنگستان ادب و هنر ایران، ۱۳۶۰، ۳۴ ص.
شرمن وورد: دیدگاههای نوین جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی مصطفی ازکیا ـ تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۶، ۲۷۵ ص.
شفائی، احمد: قیام افسران خراسان و سی وهفت سال زندگی در شوروی- تهران، انتشارات کتاب‌سرا، ۱۳۶۵، ۳۱۸ ص، مصور.
شمس‌الدین، محمدمهدی: حکومت منهای دین، ترجمه‌ی شمس گیلانی(بی‌جا)، ۱۳۶۲، ۱۸۸ ص.
شوآردنادزه، ادوارد: آزادی را آینده رقم می‌زنند، ترجمه‌ی ناهید فروغان ـ تهران، نشر قطره، ۱۳۷۰، ۳۵۰ ص.
شوب: لورنس ا. چ و ویلیام منیتر: تراست مغزهای امپراطوری شورای روابط خارجی و سیاست خارجی آمریکا، ترجمه‌ی منصور آسیم و علی رضائی ـ تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴، ۲۸۸ ص.
شوچنگو، آرکاری: پیوند گسستن از مسکو، ترجمه‌ی انور خامه‌ای ـ تهران، انتشارات کتاب‌سرا، دو جلد، ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵، ۷۳۰ ص.
شوکراس، ویلیام: آخرین سفر شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی ـ تهران، نشر البرز، ۱۳۶۹، ۵۵۹ ص، مصور.
شیخاوندی، داور: زایش و خیزش ملت ـ تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۶۸، ۲۹۳ ص.

شیخ‌الاسلامی، جواد: افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار (مجموعه مقالات) ـ تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۹، ۴۲۵ ص.

صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: تهران، انتشارات اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، چهار جلد که تا تاریخ چاپ این کتاب فقط جلد ۱ و ۲ در ۱۱۳۷ ص، منتشر شده است.

عاملی، باقر: ذکاءالملك فروغی و شهریور ۱۳۲۰ ـ تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۸، ۳۴۳ ص، مصور.

عاملی، باقر: روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی ـ تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۰.

عبده، جلال: چهل سال در صحنه، خاطرات جلال عبده ـ تهران، انتشارات موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۸، دو جلد ۱۱۵۲ ص، مصور.

عراقی، مهدی: ناگفته‌ها، خاطرات شهید حاج مهدی عراقی، پاریس، پائیز ۱۹۷۸ـ۱۳۵۷ به کوشش محمود مقلسی، مسعود دهشور و حمیدرضا شیرازی ـ تهران، انتشارات موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۰، ۲۹۰ ص.

عمید زنجانی، عباسعلی: فقه سیاسی ـ تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، سه جلد، ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷، ۵۷۶ ص، ۳۸۸ ص و ۵۰۸ ص.

غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹: تهران، انتشارات دادگستری جمهوری اسلامی ایران، ۹۲۶ص، مصور.

غفاری، هیبت‌الله: ساختارهای اجتماعی عشایر بویراحمد ـ تهران، نشر نی، ۱۳۶۹، ۲۸۶ ص، مصور.

فردوست، حسین: خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ـ تهران، انتشارات موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۶۹، ۷۰۸ ص.

فرر، ژان‌کلود: سالکان ظلمات، کاوشی در سرچشمه‌های باطنی نازیسم، ترجمه‌ی هوشنگ عبدالرضا سعادت ـ تهران، انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۳۶۵، ۳۶۲ ص، مصور.

فونتن، آندره: تاریخ جنگ سرد، ترجمه‌ی عبدالرضاهوشنگ مهدوی، جلد دوم، ۱۹۶۳، ۱۹۵۰، نشر نو، ۱۳۶۶، ۶۰۹ ص.

فیتز جرالد، س.پ: تاریخ فرهنگ چین، ترجمه‌ی اسماعیل دولتشاهی ـ تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، ۸۱۳ ص، مصور.

قاضی، ابوالفضل: حقوق اساسی و نهادهای سیاسی (کلیات و مبانی) ـ تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۰، ۲۴+۷۹۴ ص.

قدرت، فرّ انسانی یا شرّ شیطانی: چهارده مقاله از چهارده نویسنده و اندیشمند غربی با ویراستاری استیون لوکس، ترجمه‌ی فرهنگ رجائی ـ تهران، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰، ۴۲۸ ص.

طبری، احسان: سنجش و شناخت مارکسیسم ـ تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸، ۴۹۸ ص.

کاپوشینسکی، ریشارد: امپراطور، ترجمه‌ی حسن کامشاد ـ تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷، ۲۵۰ ص.

کاسترو، فیدل: فیدل کاسترو و منهب، متن کامل گفتگوی فیدل کاسترو با کشیش فری‌تبو، ترجمه‌ی حسن پستا و سیروس طاهباز ـ تهران، نشر همبستگی، ۱۳۶۷، ۳۷۵ ص، مصور.

کاشانی، فضل‌الدین‌محمد فرقی: مصنّفات، به تصحیح مجتبی مینوی و یحیی مهدوی ـ تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۶، ۸۶۲ ص.
کاظمی، علی‌اصغر: ابعاد حقوقی حاکمیت ایران در خلیج فارس ـ تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، وابسته به وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۸، ۲۴۹ ص.
کاظمی، علی‌اصغر: دیپلماسی نوین در عصر دگرگونی در روابط بین‌المللی ـ تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۵، ۱۹۲ ص.
کاول، ب.ن: افقهای نوین جنبش عدم تعهد، ترجمه‌ی علی آذرنگ ـ تهران، انتشارات نشر روز، ۱۳۶۵، ۱۸۳ ص.
کمیسیون برانت: بحران عمومی شمال ـ جنوب، همکاری برای بهبود اقتصاد جهانی ـ تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۵، ۸۹ ص.
کورسی، پیتر کالوا: تاریخ معاصر سیاست جهان بعد از جنگ بزرگ، ترجمه‌ی هاشم رجبزاده ـ تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۹.
کرانکشاو، ادوارد: خاطرات سیاسی خروشچف، ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی ـ تهران، انتشارات رسام، ۱۳۶۵، ۴۸۴ ص، مصور.
کرایسکی، برونو: زمانه پر آشوب ما، ویراسته مانوئل کولبرت، ترجمه‌ی محسن دولو ـ تهران، انتشارات پاپیروس، ۱۳۶۵، ۱۷۰ ص.
کوزیچکین، ولادیمیر: کا گ ب در ایران، ترجمه‌ی اسماعیل زند و حسین ابوترابیان ـ تهران، نشر نو، ۱۳۷۰، ۵۶۱ ص.
کسلز، آلن: ایتالیای فاشیست، ترجمه‌ی محمدابراهیم اقلیدی ـ تهران، انتشارات معین، ۱۳۶۹، ۲۰۳ ص.
کندی، پل: پیدایش و فروپاشی قدرتهای بزرگ، ترجمه‌ی عبدالرضا غفرانی ـ تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰، ۷۹۴ ص.
کنت، آرتور: یالتا یا تقسیم جهان، ترجمه‌ی محمود طلوعی ـ تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۵، ۳۶۸ ص.
کوردییر، شروود: نیروهای واکنش سریع آمریکا، ترجمه‌ی و تنظیم همایون الهی ـ تهران، نشر قومس، ۱۳۶۹، ۲۴۴ ص.
گارسیامارکز، گابریل: ماجرای اقامت پنهانی میگل لیتن در شیلی، ترجمه‌ی باقر پرهام ـ تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۷، ۱۸۴ ص.
گارسیامارکز، گابریل: مرگ سالوادور آلنده، ترجمه‌ی یارتایاران ـ مشهد، انتشارات کتاب، ۱۳۶۶، ۴۸ ص.
گالبرایت، جان‌کنت: کالبدشناسی قدرت، ترجمه و انتشار شهسا ـ تهران، ۱۳۶۶، ۲۵۴ ص.
گراهام، لورن.ر: ماشین قدرت و اختناق حاکم بر سازمانهای پژوهشی شوروی، ترجمه‌ی محمود حکیمی ـ تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵، ۱۲۲ ص.
گزارش سمینار دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی: تهران، انتشارات وزارت امورخارجه جمهوری اسلامی ایران، چهار جلد، مهر ۱۳۶۳ تا فروردین ۱۳۶۵، ۳۷۶ ص.
گرومیکو، آندری: خاطرات آندری گرومیکو، ترجمه‌ی جمشید نوایی ـ تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۹، ۵۸۸ ص، مصور.
گن ذیر، ایرنه: کارگردانی دگرگونی سیاسی در جهان سوم، ترجمه‌ی احمد تدین ـ تهران، نشر سفیر،

۱۳۶۹، ۲۷۲ ص.

گورباچف، میخائیل: دومین انقلاب روسیه (پراسترویکا)، ترجمه‌ی عبدالرحمن صدریه، تهران، انتشارات آبی، ۱۳۶۶، ۳۶۶ ص.

گورباچف و امنیت اروپا: |13# **گزارش از گروه استراتژی اروپا، ترجمهٔ علیرضا طیب ـ تهران، انتشارات قومس، ۱۳۶۹، ۲۱۲ ص.**

گیبربرانت، آلن: کلیسای انقلابی، ترجمه‌ی هوشمند راد ـ تهران، انتشارت شباویز، ۱۳۶۷، ۳۱۶ ص.

لارژوژی، ژوزف: مکتبهای اقتصادی، ترجمه‌ی جهانگیر افکاری ـ تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷، ۱۶۲ ص.

لپنیگ، بریان: سقوط امپراطوری انگلیس و دولت دکتر مصدق، ترجمه‌ی محمود عنایت ـ تهران، انتشارات کتاب‌سرا، ۱۳۶۵، ۱۸۶ ص، مصور.

لرد کرزن در خلیج فارس بر پایه اسناد وزارت امور خارجه: تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰، ۱۱۱ ص.

لطفی، انوشیروان و شاهسوندی، سعید: دو مقاله، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۷، ۸۳ ص.

لیتن، ویلهم: ایران از نفوذ مسالمت آمیز تا تحت‌الحمایگی (۱۹۱۹ـ۱۸۶۰)، ترجمه‌ی مریم میراحمدی ـ تهران، انتشارات معین، ۱۳۶۷، ۳۵۹ ص.

مجموعه مقالات سمینار بررسی مسائل خلیج فارس: مرکز مطالعات خلیج فارس ـ تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وابسته به وزارت امورخارجه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۸، ۷۶۰ ص.

محمدی، منوچهر: اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ـ تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶، ۱۳۰ ص.

محمود، محمود: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ ـ تهران، انتشارات اقبال، چ ششم، ۱۳۶۷، ۸ جلد، جلد ۱ تا ۴، ۱۶۲ ص، ج ۵، ۴۵۰ ص، ج ۶، ۴۳۰ص، ج ۷، ۴۳۶ ص، جلد ۸، ۳۹۴ ص.

مدودف، ژورس: گورباچف، ترجمه‌ی بهنام بلوریان ـ تهران، انتشارات نشر سفیر، ۱۳۶۷، ۲۹۱ ص.

مسائل جامعه‌شناسی روستایی: تالیف گروهی و ترجمه‌ی گروهی ـ تهران، ۱۳۶۸، دو جلد ۱۰۲ و ۱۴۸ ص.

مشایخ فریدنی، آذرمیدخت: مسائل مرزی ایران و عراق و تاثیر آن در مناسبات دو کشور ـ تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹، ۲۹۵ ص.

معزی، حسام: تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا ـ تهران، نشر علم، ۱۳۶۶، ۸۴۵ ص.

مک کارتی، لیتون: دوستان بلندپایه، ترجمه‌ی محسن اشرفی ـ تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۸، ۳۴۳ ص، مصور.

مک فرسون، سی.بی: جهان حقیقی دموکراسی، ترجمه‌ی مجید مددی ـ تهران، نشر البرز، ۱۳۶۹، ۱۳۰ ص.

ملشینگر، زیگفرید: تاریخ تئاتر سیاسی، ترجمه‌ی سعید فرهودی ـ تهران، انتشارات صدا و سیمای جمهور اسلامی ایران، سروش، ۱۳۶۶، ۳۰۸ ص.

میخلز، ربرت: جامعه‌شناسی احزاب، ترجمه‌ی احمد نقیب‌زاده ـ تهران، نشر قومس، ۱۳۶۹، ۲۳۸ ص.

میشل، روبرت: احزاب سیاسی، با مقدمه سیمور مارتین لیپست، ترجمه‌ی حسن پویان ـ تهران، انتشارات چاپخش، ۱۳۶۸، ۵۶۲ ص.
منصوری، جواد: شناخت و تحلیل سیاسی ـ مشهد، موسسه چاپ و انتشارات آستان‌قدس رضوی، ۱۳۷۰، ۱۳۶ ص.
مورفی، رابرت: خاطرات، ترجمه‌ی مجید گنجی نیشابوری ـ تهران، نشر پندار، ۱۳۶۹، ۵۲۴ ص، مصور.
مهاجرانی، عطاءالله: نقد توطئه آیات شیطانی ـ تهران، انتشارت اطلاعات، ۱۳۶۸، ۲۵۰ ص.
میلوش، چسلاو: قبضه قدرت، ترجمه‌ی محمدعلی حمید رفیعی ـ تهران، انتشارات پانویس، ۱۳۶۷، ۲۹۳ ص.
نهضت مشروطه ایران بر پایه اسناد وزارت امورخارجه: تهران، انتشارات واحد نشر اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰، ۱۹۹ ص.
والدهایم، کورت: کاخ شیشه‌ای سیاست، ترجمه‌ی عبدالرحمن صدریه ـ تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۶، ۴۰۰ ص، مصور.
ولز، تیم: ۴۴۴ روز، ترجمه‌ی حسین ابوترابیان ـ تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۶، ۶۷۵ ص، مصور.
وودکاک، جورج: آنارشیسم، ترجمه هرمز عبداللهی ـ تهران، انتشارات معین ۱۳۶۸، ۶۷۲ ص.
ویک لین، جان: مبانی دیپلماسی، تحقیق و ترجمه‌ی عبدالعلی قوام، ۱۳۶۹، ۲۰۰ ص.
هانتینگتون، سموئل: سامان سیاسی درجوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه‌ی محسن ثلاثی ـ تهران، نشر علم، ۱۳۷۰، ۶۷۶ ص.
هایزر، ژنرال: مأموریت مخفی هایزر در تهران، خاطرات ژنرال هایزر، ترجمه‌ی سیدمحمد حسین عادلی ـ تهران، انتشارات موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۵، ۴۸۶ ص، مصور.
هیلد، دیوید: مدلهای دمکراسی، ترجمه‌ی عباس فجر- تهران، انتشارات روشنگران، ۱۳۶۹، ۴۶۹ ص.
هی‌من، آنتونی: افغانستان زیر سلطه شوروی، ترجمه‌ی اسدالله طاهری ـ تهران، انتشارات شباویز، ۱۳۶۴، ۳۲۴ ص.
یلتسین، بوریس: بیراهه، ترجمه‌ی حسن تقی‌زاده میلانی ـ تهران، انتشارات هدایت، ۱۳۶۹، ۳۰۱ ص.

فهرست نام جاها

آ

الف

ب

پ

ت

ج

چ

ح

د

ر

ک

گ

ل

م

ن

و

ه

ی

فهرست نام کسان

آ

الف

پ

چ

ح

خ

د

ذ

ر

ز

ژ

س

ش

ص

ض

ط

ظ

ع

ق

ك

م

ن

و

ه

ی

کتابنامه‌ی چاپ هفتم مبانی سیاست

یادآوری درباره‌ی کتابنامه‌ی پایانی: آن چه در شماره‌های ۱ و ۲ صفحه‌ی ۵۷۸ درباره‌ی کتابنامه‌ی چاپ ششم آورده شد، درباره‌ی کتابنامه‌ی چاپ هفتم نیز درست است، از این‌رو از نوشتن درباره‌ی آن چه آورده شده است، خودداری می‌شود.

آرُن، ریمون: خاطرات (پنجاه سال اندیشه سیاسی)، ترجمهٔ عبدالحسین نیک‌گهر ـ نشر محمدعلی علمی، ۱۳۶۶، دو جلد ۱۱۰۶ ص.

آرلوف، الکساندر: تاریخ سرّی جنایتهای استالین، ترجمهٔ عنایت‌الله رضا ـ نشر کتاب‌سرا ۱۳۶۶، ۵۷۸ ص، مصور.

آگونسالوو، آلابا: سیاست چین در آفریقا از ۱۹۷۱ ـ ۱۹۸۵، ترجمهٔ گیتی خرسند ـ نشر امیرکبیر.

آلاردین، گیلبرت: جایگاه فاشیسم در تاریخ اروپا، ترجمهٔ حشمت‌الله رضوی ـ نشر کیهان، ۱۳۷۱، ۳۰۸ ص.

آلگروا، فرناندو: آلنده به روایت یک زندگی، ترجمهٔ محسن اشرفی ـ نشر اطلاعات، ۱۳۷۳.

آمبروز، استفن: روند سلطه‌گری، تاریخ سیاست خارجی آمریکا ۱۹۸۳ ـ ۱۹۳۸، ترجمهٔ احمد تابنده ـ نشر چاپخش (بی‌تا) ۴۱۶ ص.

ابی‌صعب، ژرژ: مفهوم‌سازمان‌بین‌المللی، ترجمهٔ ایرج پاد ـ نشر علمی و فرهنگی ۱۳۷۴، ۳۵۱ ص.

اربان، جورج: پایان‌امپراتوری، ترجمهٔ هرمز همایون‌پور ـ نشر علمی و فرهنگی ۱۳۷۳، ۳۳۶ ص.

ابوترابیان، حسین: مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ ـ نشر اطلاعات ۱۳۶۶، ۳۴۷ ص.

احمد، ضیاءالدین: جنبش ناسیونالیسم عرب، ترجمهٔ حیدر بوذرجمهر ـ نشر وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵، ۱۴۷ ص.

انیشتاین، ویلیام وادوین فاگلمان: مکاتب سیاسی معاصر، ترجمهٔ حسینعلی نوری ـ نشر گستره ۱۳۶۶، ۴۳۷ ص.

اُلیت، تی. اس: دربارهٔی فرهنگ، ترجمهٔ حمید شاهرخ ـ نشر مرکز ۱۳۶۹، ۱۵۵ ص.
بارتروبکر: تاریخ اندیشه اجتماعی، ترجمهٔ جواد یوسفیان و علی‌اصغر مجیدی
برانت، ویلی: زندگی سیاسی من، ترجمهٔ حمید شیرزاده ـ نشر اطلاعات ۱۳۷۳.
برانت، ویلی: جهان مسلح، جهان گرسنه، ترجمهٔ هرمز همایون‌پور ـ نشر آموزش انقلاب اسلامی ۱۳٦۵، ۳۴۴ ص.
براولی، بنجامین: تاریخ اجتماعی سیاهان آمریکا، ترجمهٔ سروش حبیبی ـ نشر خوارزمی، ۱۳۵۴، ۴۵۱ ص.
برلین، آیزیا: متفکران روس، ترجمهٔ نجف دریابندری ـ نشر خوارزمی، ۱۳٦۰، ۴۵۵ ص.
برینتون، کرین: کالبدشکافی چهار انقلاب، ترجمهٔ محسن ثلاثی ـ نشر نو ۱۳٦۲، ۳۱٦ ص.
بهنود، مسعود: دولتهای ایران از سیدضیاء تا بختیار ـ نشر جاویدان، ۱۳٦٦، ۹۲۹ ص، مصوّر.
تافلر، آلوین: ورقهای آینده، ترجمهٔ عبدالحسین نیک‌گهر ـ نشر بهنشر، ۱۳٦۴، ۳۸۳ ص.
تافلر، آلوین: جابجایی قدرت، ترجمهٔ شهیندخت خوارزمی ـ نشر سیمرغ، ۱۳۷۴.
تافلر، آلوین: جنگ و پادجنگ ترجمه مهدی بشارت ـ نشر اطلاعات، ۱۳۷۴.
تبریزی، جواد: کمیته مجازات ـ نشر فروغی، ۱۳٦۲، ۱۵۸ ص.
تقی‌زاده، سیدحسن: زندگی طوفانی، به کوشش ایرج افشار ـ نشر علمی ۱۳٦۸، ۴+۴۲۱ ص.
تفرشیان، ابوالحسن: قیام افسران خراسان ـ نشر اطلس، ۱۳٦۷، ۲۰۸ ص، مصوّر.
توین‌بی، آرنولد: مورخ و تاریخ، ترجمهٔ حسن کامشاد ـ نشر خوارزمی، ۱۳۷۰.
جونز، و. ت: خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمهٔ علی رامین ـ جلد دوّم، قسمت اوّل و دوّم، نشر جیبی، ۱۳٦۲، ۵۲۲ ص.
چامسکی، نوام، جوناتان استیل و جان کیتینگز: دهه جنگ سرد، ترجمهٔ شاهرخ وزیری ـ نشر سلسله، ۱۳٦۴، ۲۲٦ ص.
حدیث مقاومت، اسناد نهضت مقاومت ملی ـ [بی‌تا]، نشر نهضت آزادی، ۴۲۲ ص.
داربی‌شر، یان و جی دنیس داربی شر: تحولات سیاسی در بریتانیا، ترجمه فریدون زندفر ـ نشر آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱، ۳۲۰ ص.
دئومونی، سوخ: نقش زرادخانه‌ها در سرنوشت جهان سوم، ترجمهٔ پرویز محبّت ـ نشر امیرکبیر ۱۳٦۵، ۱۳۳ ص.
دتوکویل، الکسی: انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن، ترجمهٔ محسن ثلاثی ـ نشر نقره ۱۳٦۵، ۵۰۵ ص.
ذبیح، سپهر: تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ترجمهٔ رفیع مهرآبادی ـ نشر عطایی ۱۳٦۴، ۴۴۲ ص.

راسل، برتراند: حقیقت و افسانه، ترجمهٔ منصور مشکین‌پوش ـ نشر رازی، ۱۳۶۱، ۳۵۷ ص.

راسل، برتراند: مرجع قدرت و فرد، ترجمهٔ منصور مشکین‌پوش ـ نشر رازی ۱۳۶۲، ۱۶۰ ص.

روشه، گی: تغییرات اجتماعی، ترجمهٔ منصور وثوقی ـ نشر نی، ۱۳۶۶، ۳۲۲ ص.

رهبر، محمدتقی: درسهای سیاسی از نهج‌البلاغه ـ نشر امیرکبیر ۱۳۶۴، ۲۸۸ ص.

زربخت، ناصر: گذار از برزخ، یادمانده‌های یک توده‌ای در تبعید ـ نشر آغازی‌نو، ۱۳۷۳، ۳۵۱ ص، مصوّر.

ژیاک، جان جی: برداشتهای شوروی از آیین و قدرت نظامی، ترجمهٔ مسعود کشاورز ـ نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ۱۳۶۷، ۱۲۴ ص.

سلطانی، مجتبی: خط سازش ـ نشر مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی [بی‌تا]، ٦١٦ ص.

شیخ‌الاسلامی، جواد: سیمای احمد شاه قاجار ـ نشر گفتار، ۱۳۶۸، ۴۶۳ ص.

شمس‌الدین محمد مهدی: حکومت منهای دین، ترجمهٔ حسن شمس گیلانی ـ نشر بهار، ۱۳۶۲، ۱۸۸ ص.

صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ـ دو جلد [بی‌تا]، ۱۱۳۷ ص.

طبری، احسان: کژ راهه، خاطراتی از تاریخ حزب توده ـ نشر امیرکبیر، ۱۳۶۶، ۳۱۸ ص.

عنان، محمد عبدالله: تاریخ جمعیت‌های سری و جنبشهای تخریبی، ترجمهٔ علی هاشمی حائری ـ نشر بهجت ۱۳۵۸، ۲۶٦ ص.

غزالی طوسی، محمد بن محمد: نصیحة‌الملوک، به تصحیح جلال‌الدین همایی ـ نشر بابک ۱۳۶۱، ۵۲۹ ص.

فاستر، مایکل: خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمهٔ جواد شیخ‌الاسلامی، جلد اوّل قسمت اوّل و قسمت دوّم، ۱۳۵۸، ۵۳۸ ص.

فتحی صفوت: فراماسونری درجهان عرب، ترجمهٔ یوسف عزیزی بنی طرف ـ نشر نو، ۱۳۶۶، ۱۳۷ ص.

فروم، اریک: سیمای انسان راستین، ترجمهٔ مجید کشاورز ـ [بی نا، بی‌تا]، ۱۰۰ ص.

فروند، ژولین: آراء و نظریه‌ها در علوم انسانی، ترجمهٔ علی محمد کاردان ـ نشر مرکز دانشگاهی، ۱۳۶۲، ۱۴۰ ص.

فریدمان، اتو: روانشناسی در خدمت سیاست، ترجمهٔ جلال‌الدین نعمت‌اللهی ـ نشر شهریار علمی ۱۳۶۳، ۱۳۵ ص.

قمیر، یوحنّا: اخوان الصفا یا روشنفکران شیعه مذهب، ترجمهٔ محمد صادق سجادی ـ نشر توس، ۱۳۶۳، ۱۰۰ ص.

کاردانکس، هلن: غصب حاکمیت، ترجمهٔ عباس آگاهی ـ نشر آستان قدس، ۱۳۶۶، ۳۱۵ ص.
کاردانکس، هلن: نه صلح و نه جنگ، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی ـ نشر نو، ۱۳۶۷، ۳۷۵ص.
کستلر، آرتور: خزان، ترجمهٔ محمدعلی موحد ـ نشر خوارزمی، ۱۳۶۱، ۲۴۵ص.
کشاورز، کریم: چهارده ماه در خارک، نشر پیام، ۱۳۶۳، ۳۳۴ ص.
کازینو، ژان: قدرت تلویزیون، ترجمهٔ علی اسدی ـ نشر امیرکبیر، ۱۳۶۴، ۱۹۲ ص.
کریستنسن، ریو. ام و رابرت اوبک ویلیامز: صدای مردم، ترجمهٔ محمود عنایت ـ نشر کتابسرا، ۱۳۶۵، ۲۳۴ ص.
گارودی: ماجرای اسرائیل، صهیونیسم سیاسی، ترجمهٔ منوچهر بیات مختاری ـ نشر آستان قدس، ۱۳۶۴، ۱۹۲ ص.
کوهن، کارل: دمکراسی، ترجمهٔ فریبرز مجیدی ـ نشر خوارزمی، ۱۳۷۳.
گازیوروسکی، ارک ـ ج: کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲، ترجمهٔ غلامرضا نجاتی ـ نشر شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۷، ۱۲+۶۳ ص.
گرز، آندره: پرولتاریا ـ تکنولوژی ـ آزادی، تراجمهٔ مصطفی رحیمی ـ نشر رازی، [بی تا]، ۲۴۹ ص.
لاسکی، ملوین ج: روشنفکران و انقلاب، ترجمهٔ جمشید شیرازی ـ نشر آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲، ۲۱۲ ص.
لاگوما، الکس: آپارتهید، ترجمهٔ کریم امامی ـ نشر خوارزمی، ۱۳۶۰، ۳۱۳ ص.
لنوار، رنه: جهان سوم و شرایط رهایی از وابستگی غذایی، ترجمهٔ عبدالحسین نیک‌گهر ـ نشر بهنشر، ۱۳۶۳، ۲۲۷ ص.
لنکستر، لین و: خداوندان اندیشهٔ سیاسی، ترجمهٔ علی رامین ـ جلد سوّم، نشر امیرکبیر، ۱۳۶۳، ۱۹۰ ص.
مالاپارته، کورتسیو: تکنیک کودتا، ترجمهٔ م. کاشیگر ـ نشر فرهنگی ـ هنری آرست، ۱۳۷۵، ۱۸۳ ص.
مالی، ا: دربارهٔ کلمات سیاسی ـ [بی نا، بی تا]، ۱۵۰ ص.
ماله، آلبر ـ ژول ایزاک: انقلاب کبیر فرانسه و امپراتوری ناپلئون، ترجمهٔ رشید یاسمی ـ نشر ابن‌سینا، ۱۳۶۲، ۷۳۶ ص.
محبوبی اردکانی، حسین: موسسات تمدنی جدید در ایران ـ نشر دانشگاه تهران، دو جلد ۱۳۵۴ و ۱۳۵۷، ۴۷۸ و ۴۴۸ ص.
محمدی ری‌شهری: خاطرات سیاسی ۶۶ ـ ۱۳۶۵ ـ نشر مطالعات و پژوهشهای سیاسی ۱۳۶۷، ۲۷۳ ص، مصوّر.

تداوم بیش از اندازهٔ پیروزی و پافشاری زیاد بر هرگونه حقارت و تحقیر ارزش ندارد. این جمله سخن باترفیلد و وایت را مورد تأکید قرار می‌دهد که «اصول ادب، احتیاط و التزام اخلاقی است که جامعهٔ بین‌المللی دولتها را در سراسر تاریخ بهم پیوسته نگه داشته است».

مهمترین درس این است که گفتگوی دیپلماتیک خود باید مداوم باشد. نیاز به گفتگو راکسی به‌اندازهٔ ریشیلیو به روشنی و بااعتقاد راسخ بیان نکرده است. درفصل ششم از کتابش «وصیت‌نامه سیاسی» خطاب به لویی سیزدهم تحت عنوان نیاز به مذاکرهٔ مداوم در دیپلماسی می‌گوید: «دولتها از مذاکرات لاینقطع خارجی درصورتیکه با نزاکت انجام بگیرد چنان سودی می‌برند که باورنکردنی است مگر بتوان از طریق تجربه کسب کرد. اعتراف می‌کنم که من این حقیقت را پنج یا شش سال پس از اینکه درجهت امور شما استخدام شده بودم دریافتم. اما اکنون به اعتبار آن چنان اطمینانی دارم که به جرأت می‌گویم که به سعادت دولت است که بی‌وقفه مذاکره کند، چه بطور علنی چه سرّی و در همهٔ مکانها حتیٰ در آنجایی که ثمرهٔ فوری ندارد و حتی در جایی که بنظر می‌رسد چشم‌انداز آینده‌ای ندارد. با صداقت می‌گویم که در زمان خود دیده‌ام که در نتیجهٔ عمل به این اصل تحت حاکمیت پادشاه ـ که تا آنزمان در این قلمرو بکلی نادیده گرفته شده بود ـ ماهیت امور کلاً بنفع فرانسه و جهان مسیحیت تغییر یافته است.

در میان این بذرها برخی سریعتر از بقیه ببار می‌نشینند. درواقع، بذرهایی وجود دارد که به محض نشستن بر زمین ریشه می‌دواند و رشد می‌کند درحالیکه بقیه قبل از ببار آوردن اثری بمدت طولانی راکد می‌مانند. کسیکه بطور مداوم مذاکره می‌کند سرانجام لحظهٔ مناسب را برای نیل به اهدافش خواهد یافت، حتی اگر دست نیابد حداقل میتوان گفت که چیزی از دست نداده ضمن اینکه پهلو به پهلوی حوادث جهان حرکت کرده که این خود اهمیّت کمی در حیات دولتها ندارد مذاکرات مهم نباید برای لحظه‌ای متوقف شوند.»

برای ریشیلیودرک امتیاز گفتگوی مداوم با هر دولت دیگر یک کشف دلیل بود. امروزه آن یک حکمت مرسوم است که چه بسا التهاب ایدئولوژی یا غرور زخم‌خوردهٔ دولتها از آن غفلت نماید.

این ملاحظات ما رابه پرسشی که در پیشگفتار کتاب مطرح شد، برمی‌گرداند که نگرش مردم عادی به دیپلماسی در کشورهایی که انتظار دارند در روند سیاسی تأثیرگذار باشند چگونه باید باشد. پرسشی کلی که در جریان عمل به پرسشهای مشخص‌تری مبدل می‌شود. امیدوارم این

کتاب به خواننده کمک کند به انتخابهای آگاهانه‌تر دست یابد و آگاهی بیشتری از پیامدهای آن انتخابها و از میدان و محدودهٔ گفتگوی دیپلماتیک بدست آورد. برای مثال، شاید او بخواهد حکومت متبوعش از بکار بردن زور اجتناب کند، من امیدوارم تشخیص دهد که در جامعهٔ دیپلماتیک اقناع تا چه‌اندازه باقدرت ارتباط نزدیک دارد، حتی وقتی دولت درعمل خود را محدود به چیزی کند که از طریق مذاکره بدست آوردنی است. در هرصورت امیدوارم که او به اهمیت منطق وجود نظام پی‌ببرد و بخواهد سیاستهای حکومتش به ایفای نقش جامعهٔ دیپلماتیک کمک کند و نیز اصول ملی دولت خود را مستقیماً دنبال نماید. اما هر جا که احساس امیدواری کرده‌ام یا عقیدهٔ خویش را بیان کرده‌ام هدفم پاسخ دادن به پرسشهای خواننده درمورد سیاست خارجی نبوده بلکه روشن کردن پرسشها بوده است تا اینکه او به روشنی دریابد که آنها متضمن چیستند و کاربردگزینه‌های مختلف کدامند. دیپلماسی ابزار حکومتهاست و در دولی که حکومت به خواسته‌های مردم پاسخ می‌دهد یا حداقل در معرض آرای انتخابات دوره‌ای آنها قرار دارد و اهدافی که دیپلماسی به دنبال آنهاست موضوعاتی است که خواننده باید خودش تعیین کند. درک نحوهٔ کارکرد گفتگوی دیپلماتیک، آنچه می‌تواند بدست آورد و آنچه نمی‌تواند، به انتخاب آگاهانه‌تر کمک می‌کند و نتایجی را ببار می‌آورد که خواننده آنرا دوست دارد.